



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن  
علیه صاب

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir



دار الفکر  
بیروت

کمال الدین یحییٰ بن علی بن یحییٰ بن یحییٰ

# شرح صحیح البلاغ ابن یحییٰ

جلد ۵

تقریباً

قریباً ۱۰۰۰

صفحات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# شرح نهج البلاغه ابن میثم

نویسنده:

کمال الدین میثم بن علی بن میثم ابن میثم بحرانی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۹۱	شرح نهج البلاغه ابن میثم جلد ۵
۹۱	مشخصات کتاب
۹۲	اشاره
۹۶	فهرست نامه ها و موضوعات این مجلد
۱۰۰	ادامه برگزیده از نامه های آن حضرت
۱۰۰	۳۱ از جمله وصیتهای علی (علیه السلام) که به (فرزندش) حسن بن علی (علیه السلام) پس از
۱۰۰	اشاره
۱۰۰	بخش اول گفتار امام (علیه السلام)
۱۰۰	اشاره
۱۰۱	لغات
۱۰۲	ترجمه
۱۰۲	شرح
۱۰۵	بخش دوم
۱۰۵	اشاره
۱۰۵	لغات
۱۰۵	ترجمه
۱۰۶	شرح
۱۰۹	بخش سوم
۱۰۹	اشاره
۱۱۰	لغات
۱۱۰	ترجمه
۱۱۱	شرح
۱۱۷	بخش چهارم

۱۱۷	.....	اشاره
۱۱۸	.....	لغات
۱۱۹	.....	ترجمه
۱۲۱	.....	شرح
۱۳۱	.....	بخش پنجم
۱۳۱	.....	اشاره
۱۳۲	.....	ترجمه
۱۳۲	.....	شرح
۱۳۷	.....	بخش ششم
۱۳۷	.....	اشاره
۱۳۸	.....	لغات
۱۳۸	.....	ترجمه
۱۳۹	.....	شرح
۱۴۴	.....	بخش هفتم
۱۴۴	.....	اشاره
۱۴۵	.....	لغات
۱۴۵	.....	ترجمه
۱۴۷	.....	شرح
۱۵۶	.....	بخش هشتم
۱۵۶	.....	اشاره
۱۵۷	.....	لغات
۱۵۷	.....	ترجمه
۱۵۸	.....	شرح
۱۶۳	.....	بخش نهم
۱۶۳	.....	اشاره
۱۶۴	.....	لغات

۱۶۵ ..... ترجمه

۱۶۷ ..... شرح

۱۸۹ ..... بخش دهم

۱۸۹ ..... اشاره

۱۹۰ ..... لغات

۱۹۰ ..... ترجمه

۱۹۲ ..... شرح

۲۰۷ ..... ۳۲- از نامه های امام(عليه السلام) به معاويه

۲۰۷ ..... اشاره

۲۰۷ ..... لغات

۲۰۷ ..... ترجمه

۲۰۸ ..... شرح

۲۱۳ ..... ۳۳- از نامه های امام(عليه السلام) به قثم بن عباس که

۲۱۳ ..... اشاره

۲۱۳ ..... لغات

۲۱۳ ..... ترجمه

۲۱۴ ..... شرح

۲۱۸ ..... ۳۴- از نامه های امام(عليه السلام) به محمد بن ابی بکر، موقعی که از دلگیری وی نسبت به

۲۱۸ ..... اشاره

۲۱۸ ..... لغات

۲۱۸ ..... ترجمه

۲۱۹ ..... شرح

۲۲۱ ..... ۳۵- از نامه های امام(عليه السلام) به عبد الله بن عباس پس از کشته شدن محمد بن ابی بکر.

۲۲۱ ..... اشاره

۲۲۱ ..... ترجمه

۲۲۲ ..... شرح

۲۲۴ ..... از نامه های امام(علیه السلام) به عقیل بن ابی طالب در باره لشکری که به سوی گروهی از

۲۲۴ ..... اشاره

۲۲۴ ..... لغات

۲۲۵ ..... ترجمه

۲۲۶ ..... شرح

۲۳۰ ..... از نامه های امام(علیه السلام) به معاویه

۲۳۰ ..... اشاره

۲۳۰ ..... ترجمه

۲۳۰ ..... شرح

۲۳۴ ..... از نامه های امام(علیه السلام) به مردم مصر هنگامی که مالک اشتر(خدایش پیامرزد) را به

۲۳۴ ..... اشاره

۲۳۴ ..... لغات

۲۳۵ ..... ترجمه

۲۳۵ ..... شرح

۲۳۹ ..... از نامه های امام(علیه السلام) به عمرو بن عاص

۲۳۹ ..... اشاره

۲۳۹ ..... ترجمه

۲۴۰ ..... شرح

۲۴۴ ..... از نامه های امام(علیه السلام) به یکی از کارگزارانش

۲۴۴ ..... اشاره

۲۴۵ ..... لغات

۲۴۵ ..... ترجمه

۲۴۷ ..... شرح

۲۵۴ ..... از جمله نامه های امام(علیه السلام) به عمر بن ابی سلمة مخزومی که از طرف آن بزرگوار حاکم

۲۵۴ ..... اشاره

۲۵۴ ..... لغات



ترجمه ..... ۲۵۴

شرح ..... ۲۵۵

۴۲- از نامه های آن حضرت به مصقله بن هبیره شیبانی که از جانب او بر «اردشیر خزه» ..... ۲۵۶

اشاره ..... ۲۵۶

لغات ..... ۲۵۶

ترجمه ..... ۲۵۶

شرح ..... ۲۵۷

۴۳- از جمله نامه های امام (علیه السلام) به زیاد بن ابیه آن گاه که به او خبر دادند معاویه نامه ای به زیاد ..... ۲۵۹

اشاره ..... ۲۵۹

لغات ..... ۲۵۹

ترجمه ..... ۲۵۹

شرح ..... ۲۶۰

۴۴- از نامه های امام (علیه السلام) به عثمان بن حنیف انصاری که از طرف آن بزرگوار حاکم بصره بود ..... ۲۶۵

اشاره ..... ۲۶۵

لغات ..... ۲۶۷

ترجمه ..... ۲۶۸

شرح ..... ۲۷۱

۴۵- از جمله نامه های آن حضرت به یکی از کارگزاران ..... ۲۹۸

اشاره ..... ۲۹۸

لغات ..... ۲۹۸

ترجمه ..... ۲۹۸

شرح ..... ۲۹۹

۴۶- از وصایای امام (علیه السلام) به امام حسن و امام حسین (علیه السلام) موقعی که ابن ملجم (خدایش او را ..... ۳۰۱

اشاره ..... ۳۰۱

لغات ..... ۳۰۲

ترجمه ..... ۳۰۲

شرح - ۳۰۳

۴۷- از جمله نامه های امام(علیه السلام) به معاویه

اشاره - ۳۰۹

لغات - ۳۰۹

ترجمه - ۳۰۹

شرح - ۳۱۰

۴۸- از جمله نامه های آن حضرت به دیگران

اشاره - ۳۱۳

لغت - ۳۱۳

ترجمه - ۳۱۳

شرح - ۳۱۳

۴۹- از نامه های امام(علیه السلام) به سرلشکریانش

اشاره - ۳۱۵

لغات - ۳۱۵

ترجمه - ۳۱۵

شرح - ۳۱۶

۵۰- از جمله نامه های امام(علیه السلام) به مأموران مالیات خود

اشاره - ۳۲۰

لغات - ۳۲۰

ترجمه - ۳۲۱

شرح - ۳۲۱

۵۱- از نامه های امام(علیه السلام) به فرمانروایان شهرها در باره نماز

اشاره - ۳۲۵

ترجمه - ۳۲۵

شرح - ۳۲۵

۵۲- از جمله عهد و پیمانهای امام(علیه السلام) که برای مالک اشتر نخعی

۳۲۸ ..... اشاره

۳۲۸ ..... فصل اول

۳۲۸ ..... اشاره

۳۲۹ ..... لغت

۳۲۹ ..... ترجمه

۳۲۹ ..... شرح

۳۳۱ ..... فصل دوم: در مورد اوامر و سفارشهای امام(علیه السلام) نسبت به اعمال شایستهٔ مربوط به کیفیت

۳۳۱ ..... اشاره

۳۳۳ ..... لغات

۳۳۴ ..... ترجمه

۳۳۸ ..... شرح

۳۵۲ ..... فصل سوم: در توجه دادن به گروههای مردمی که امر شهر به آنها وابسته

۳۵۲ ..... اشاره

۳۵۶ ..... لغات

۳۵۷ ..... ترجمه

۳۶۴ ..... شرح

۳۸۶ ..... فصل چهارم: در بارهٔ اوامر و نواهی سازنده و آداب اخلاقی و سیاسی که

۳۸۶ ..... اشاره

۳۸۹ ..... لغات

۳۹۰ ..... ترجمه

۳۹۵ ..... شرح

۴۱۰ ..... بخشی از همان عهدنامه چنین است:

۴۱۰ ..... اشاره

۴۱۰ ..... ترجمه

۴۱۰ ..... شرح

۴۱۲ ..... ۵۳- از جمله نامه های امام(علیه السلام) به طلحه و زبیر که توسط عمران بن حصین خزاعی

۴۱۲ ..... اشاره

۴۱۲ ..... ترجمه

۴۱۳ ..... شرح

۴۱۶ ..... ۵۴- از جمله نامه های امام(علیه السلام) به معاویه

۴۱۶ ..... اشاره

۴۱۶ ..... لغات

۴۱۶ ..... ترجمه

۴۱۷ ..... شرح

۴۲۰ ..... ۵۵- از سخنان امام(علیه السلام) در اندرز شریح بن هانی هنگامی که او را به سرکردگی سپاه عازم

۴۲۰ ..... اشاره

۴۲۰ ..... لغات

۴۲۰ ..... ترجمه

۴۲۰ ..... شرح

۴۲۲ ..... ۵۶- از جمله نامه های امام(علیه السلام) به مردم کوفه به هنگام حرکت از مدینه به سمت بصره

۴۲۲ ..... اشاره

۴۲۲ ..... لغت

۴۲۲ ..... ترجمه

۴۲۲ ..... شرح

۴۲۴ ..... ۵۷- از جمله نامه های امام(علیه السلام) به مردم شهرها که سرگذشت خود با مردم صفین را در این

۴۲۴ ..... اشاره

۴۲۴ ..... لغات

۴۲۵ ..... ترجمه

۴۲۵ ..... شرح

۴۲۸ ..... ۵۸- از جمله نامه های امام(علیه السلام) به اسود بن قطیبه سرلشکر سپاه حلوان

۴۲۸ ..... اشاره

۴۲۸ ..... ترجمه

۴۲۹ ..... شرح

۴۳۱ ..... ۵۹- از جمله نامه های امام(علیه السلام) به کارگزارانی است که سپاه امام(علیه السلام) از قلمرو آنها می گذرد

۴۳۱ ..... اشاره

۴۳۱ ..... لغات

۴۳۱ ..... ترجمه

۴۳۲ ..... شرح

۴۳۴ ..... ۶۰- از جمله نامه های امام(علیه السلام) به کمیل بن زیاد نخعی که از طرف آن بزرگوار کارگزار شهر

۴۳۴ ..... اشاره

۴۳۴ ..... لغات

۴۳۴ ..... ترجمه

۴۳۵ ..... شرح

۴۳۶ ..... ۶۱- از جمله نامه های امام(علیه السلام) به مردم مصر که توسط مالک اشتر، موقعی که او را فرمانروای

۴۳۶ ..... اشاره

۴۳۷ ..... لغات

۴۳۷ ..... ترجمه

۴۳۹ ..... شرح

۴۴۲ ..... ۶۲- از نامه های امام(علیه السلام) به ابو موسی اشعری که از طرف آن بزرگوار حاکم کوفه بود،

۴۴۲ ..... اشاره

۴۴۲ ..... ترجمه

۴۴۳ ..... شرح

۴۴۷ ..... ۶۳- از جمله نامه های امام(علیه السلام) در پاسخ نامه معاویه

۴۴۷ ..... اشاره

۴۴۸ ..... لغات

۴۴۸ ..... ترجمه

۴۴۹ ..... شرح

۴۵۵ ..... ۶۴- یکی دیگر از نامه های امام(علیه السلام) به معاویه

۴۵۵ ..... اشاره

۴۵۵ ..... لغات

۴۵۶ ..... ترجمه

۴۵۷ ..... شرح

۴۶۱ ..... ۶۵- از نامه های امام(علیه السلام) به عبد الله بن عباس، همین نامه با اختلاف روایت در عبارت قبلا

۴۶۱ ..... اشاره

۴۶۱ ..... ترجمه

۴۶۱ ..... شرح

۴۶۳ ..... ۶۶- از جمله نامه های امام(علیه السلام) به قثم بن عباس که از طرف او حاکم مکه بود.

۴۶۳ ..... اشاره

۴۶۳ ..... لغات

۴۶۳ ..... ترجمه

۴۶۴ ..... شرح

۴۶۷ ..... ۶۷- از نامه های امام(علیه السلام) است به سلمان فارسی -خدایش بیامرزد- پیش از رسیدنش به خلافت.

۴۶۷ ..... اشاره

۴۶۷ ..... لغت

۴۶۷ ..... ترجمه

۴۶۷ ..... شرح

۴۶۹ ..... ۶۸- از نامه های امام(علیه السلام) به حارث همدانی

۴۶۹ ..... اشاره

۴۷۰ ..... ترجمه

۴۷۱ ..... شرح:

۴۷۸ ..... ۶۹- از جمله نامه های امام(علیه السلام) به سهل بن حنیف که از طرف وی حاکم مدینه بود، در مورد

۴۷۸ ..... اشاره

۴۷۸ ..... لغات

۴۷۸ ..... ترجمه

شرح - ۴۷۹

۷۰- از جمله نامه های امام(علیه السلام)به منذر بن جارود عبدی که در پاره ای از وظایف خویش

اشاره - ۴۸۱

لغات - ۴۸۱

ترجمه - ۴۸۱

شرح - ۴۸۲

۷۱- از جمله نامه های امام(علیه السلام)به عبد الله بن عباس.

اشاره - ۴۸۴

ترجمه - ۴۸۴

شرح - ۴۸۴

۷۲- از جمله نامه های امام(علیه السلام)به معاویه.

اشاره - ۴۸۶

لغات - ۴۸۶

ترجمه - ۴۸۶

شرح - ۴۸۷

۷۳- از پیمان نامه های امام(علیه السلام)که برای قبیله ربیع و مردم یمن نوشته و از روی دستنوشته

اشاره - ۴۸۹

لغت - ۴۸۹

ترجمه - ۴۸۹

شرح - ۴۹۰

۷۴- از جمله نامه های امام(علیه السلام)در آغاز بیعت مردم با آن بزرگوار، آن را واقدی در کتاب

اشاره - ۴۹۲

لغت - ۴۹۲

ترجمه - ۴۹۲

شرح - ۴۹۳

۷۵- از جمله سفارشهای امام(علیه السلام)به عبد الله بن عباس هنگامی که او را در بصره به جای خود

۴۹۴

۴۹۴ ..... اشاره

۴۹۴ ..... لغات

۴۹۴ ..... ترجمه

۴۹۴ ..... شرح

۴۹۶ ..... ۷۶- ایضا از جمله سفارشهای امام(علیه السلام) به عبد الله بن عباس موقعی که او را برای اتمام حجت

۴۹۶ ..... اشاره

۴۹۶ ..... لغت

۴۹۶ ..... ترجمه

۴۹۶ ..... شرح

۴۹۸ ..... ۷۷- از نامه های امام(علیه السلام) در پاسخ ابو موسی اشعری در باره حکمین این نامه را

۴۹۸ ..... اشاره

۴۹۸ ..... لغات

۴۹۸ ..... ترجمه

۴۹۹ ..... شرح

۵۰۱ ..... ۷۸- از جمله نامه های امام(علیه السلام) به سران لشکرها موقعی که به خلافت رسید.

۵۰۱ ..... اشاره

۵۰۱ ..... ترجمه

۵۰۱ ..... شرح

۵۰۴ ..... بخش برگزیده ای از حکمتها به ضمیمه پاسخهای امیر مؤمنان(علیه السلام)

۵۰۴ ..... اشاره

۵۰۴ ..... ۱- امام(علیه السلام) فرمود:

۵۰۴ ..... اشاره

۵۰۴ ..... ترجمه

۵۰۴ ..... شرح

۵۰۵ ..... ۲- بیست و یک سخن از سخنان مربوط به ادب و ترغیب بر مکارم

۵۰۵ ..... اشاره



٥٠٥ ..... ترجمه

٥٠٦ ..... شرح

٥١٢ ..... ٣-امام(عليه السلام)فرمود:

٥١٢ ..... اشاره

٥١٢ ..... ترجمه

٥١٣ ..... شرح

٥١٤ ..... ٤-امام(عليه السلام)فرمود:

٥١٤ ..... اشاره

٥١٤ ..... ترجمه

٥١٤ ..... شرح

٥١٥ ..... ٥-امام(عليه السلام)فرمود:

٥١٥ ..... اشاره

٥١٦ ..... ترجمه

٥١٦ ..... شرح

٥١٦ ..... ٦-امام(عليه السلام)فرمود:

٥١٦ ..... اشاره

٥١٦ ..... ترجمه

٥١٦ ..... شرح

٥١٧ ..... ٧-امام(عليه السلام)فرمود:

٥١٧ ..... اشاره

٥١٧ ..... ترجمه

٥١٧ ..... شرح

٥١٨ ..... ٨-امام(عليه السلام)فرمود:

٥١٨ ..... اشاره

٥١٨ ..... ترجمه

٥١٨ ..... شرح

- ۹-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۵۱۸
- اشاره ..... ۵۱۸
- ترجمه ..... ۵۱۸
- شرح ..... ۵۱۸
- ۱۰-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۵۱۹
- اشاره ..... ۵۱۹
- ترجمه ..... ۵۱۹
- شرح ..... ۵۱۹
- ۱۱-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۵۱۹
- اشاره ..... ۵۱۹
- ترجمه ..... ۵۱۹
- شرح ..... ۵۲۰
- ۱۲-«از امام(علیه السلام)راجع به سخن پیامبر(صلی الله علیه و آله)«عَيَّرُوا الشَّيْبَ وَ لَا تَشْتَبَهُوا؟ بِالتُّهُودِ؟ پرسیدند،فرمود: ..... ۵۲۰
- اشاره ..... ۵۲۰
- لغات ..... ۵۲۰
- ترجمه ..... ۵۲۰
- شرح ..... ۵۲۰
- ۱۳-امام(علیه السلام)در حق کسانی که از جنگ در خدمت آن حضرت خودداری ..... ۵۲۱
- اشاره ..... ۵۲۱
- ترجمه ..... ۵۲۱
- شرح ..... ۵۲۲
- ۱۴-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۵۲۲
- اشاره ..... ۵۲۲
- ترجمه ..... ۵۲۲
- شرح ..... ۵۲۲
- ۱۵-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۵۲۲

اشاره ..... ۵۲۲

ترجمه ..... ۵۲۲

شرح ..... ۵۲۲

۱۶-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۵۲۳

اشاره ..... ۵۲۳

ترجمه ..... ۵۲۳

شرح ..... ۵۲۳

۱۷-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۵۲۴

اشاره ..... ۵۲۴

ترجمه ..... ۵۲۴

شرح ..... ۵۲۴

۱۸-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۵۲۵

اشاره ..... ۵۲۵

ترجمه ..... ۵۲۵

شرح ..... ۵۲۵

۱۹-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۵۲۵

اشاره ..... ۵۲۵

لغات ..... ۵۲۶

ترجمه ..... ۵۲۶

شرح ..... ۵۲۶

۲۰-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۵۲۶

اشاره ..... ۵۲۶

ترجمه ..... ۵۲۶

شرح ..... ۵۲۶

۲۱-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۵۲۷

اشاره ..... ۵۲۷

لغات ..... ۵۲۷

ترجمه ..... ۵۲۷

شرح ..... ۵۲۷

۲۲-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۵۲۷

اشاره ..... ۵۲۷

ترجمه ..... ۵۲۷

شرح ..... ۵۲۸

۲۳-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۵۲۸

اشاره ..... ۵۲۸

ترجمه ..... ۵۲۸

شرح ..... ۵۲۸

۲۴-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۵۲۹

اشاره ..... ۵۲۹

ترجمه ..... ۵۲۹

شرح ..... ۵۲۹

۲۵-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۵۲۹

اشاره ..... ۵۲۹

ترجمه ..... ۵۲۹

شرح ..... ۵۲۹

۲۶-از امام(عليه السلام)راجع به ايمان پرسيدند، فرمود: ..... ۵۳۰

اشاره ..... ۵۳۰

لغات ..... ۵۳۱

ترجمه ..... ۵۳۱

شرح ..... ۵۳۲

۲۷-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۵۴۱

اشاره ..... ۵۴۱

ترجمه ..... ۵۴۱

شرح ..... ۵۴۱

۲۸-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۵۴۱

اشاره ..... ۵۴۱

ترجمه ..... ۵۴۱

شرح ..... ۵۴۱

۲۹-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۵۴۱

اشاره ..... ۵۴۱

ترجمه ..... ۵۴۱

شرح ..... ۵۴۱

۳۰-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۵۴۲

اشاره ..... ۵۴۲

ترجمه ..... ۵۴۲

شرح ..... ۵۴۲

۳۱-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۵۴۲

اشاره ..... ۵۴۲

ترجمه ..... ۵۴۲

شرح ..... ۵۴۲

۳۲ دهقانان شهر انبار،امام(عليه السلام)را به هنگام رفتن به شام،ملاقات کردند ..... ۵۴۲

اشاره ..... ۵۴۲

ترجمه ..... ۵۴۴

شرح ..... ۵۴۴

۳۳-امام(عليه السلام)به فرزندش امام حسن(عليه السلام)فرمود: ..... ۵۴۵

اشاره ..... ۵۴۵

ترجمه ..... ۵۴۵

شرح ..... ۵۴۵

۵۴۸ ..... ۳۴-امام(عليه السلام)فرمود:

۵۴۸ ..... اشاره

۵۴۸ ..... ترجمه

۵۴۸ ..... شرح

۵۴۸ ..... ۳۵-امام(عليه السلام)فرمود:

۵۴۸ ..... اشاره

۵۴۸ ..... ترجمه

۵۴۸ ..... شرح

۵۴۹ ..... ۳۶-امام(عليه السلام)به یکی از یارانش که بیمار بود فرمود:

۵۴۹ ..... اشاره

۵۴۹ ..... ترجمه

۵۴۹ ..... شرح

۵۵۱ ..... ۳۷-امام(عليه السلام)در باره خُتّاب بن اُرت فرموده:

۵۵۱ ..... اشاره

۵۵۱ ..... ترجمه

۵۵۱ ..... شرح

۵۵۲ ..... ۳۸-امام(عليه السلام)فرمود:

۵۵۲ ..... اشاره

۵۵۲ ..... لغت

۵۵۲ ..... ترجمه

۵۵۳ ..... شرح

۵۵۳ ..... ۳۹-امام(عليه السلام)فرمود:

۵۵۳ ..... اشاره

۵۵۳ ..... ترجمه

۵۵۳ ..... شرح

۵۵۴ ..... ۴۰-امام(عليه السلام)فرمود:

اشاره ..... ۵۵۴

ترجمه ..... ۵۵۴

شرح ..... ۵۵۴

۴۱-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۵۵۵

اشاره ..... ۵۵۵

ترجمه ..... ۵۵۵

شرح ..... ۵۵۶

۴۲-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۵۵۶

اشاره ..... ۵۵۶

ترجمه ..... ۵۵۶

شرح ..... ۵۵۶

۴۳-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۵۵۷

اشاره ..... ۵۵۷

ترجمه ..... ۵۵۷

شرح ..... ۵۵۷

۴۴-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۵۵۷

اشاره ..... ۵۵۷

ترجمه ..... ۵۵۷

شرح ..... ۵۵۸

۴۵-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۵۵۸

اشاره ..... ۵۵۸

ترجمه ..... ۵۵۸

شرح ..... ۵۵۸

۴۶-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۵۵۸

اشاره ..... ۵۵۸

لغات ..... ۵۵۸

٥٥٨ ..... ترجمه

٥٥٨ ..... شرح

٥٦٠ ..... ٤٧-امام(عليه السلام)فرمود:

٥٦٠ ..... اشاره

٥٦٠ ..... ترجمه

٥٦٠ ..... شرح

٥٦١ ..... ٤٨-امام(عليه السلام)فرمود:

٥٦١ ..... اشاره

٥٦١ ..... ترجمه

٥٦١ ..... شرح

٥٦١ ..... ٤٩-امام(عليه السلام)فرمود:

٥٦١ ..... اشاره

٥٦١ ..... ترجمه

٥٦١ ..... شرح

٥٦١ ..... ٥٠-امام(عليه السلام)فرمود:

٥٦١ ..... اشاره

٥٦١ ..... ترجمه

٥٦٣ ..... شرح

٥٦٣ ..... ٥١-امام(عليه السلام)فرمود:

٥٦٣ ..... اشاره

٥٦٣ ..... ترجمه

٥٦٣ ..... شرح

٥٦٣ ..... ٥٢-امام(عليه السلام)فرمود:

٥٦٣ ..... اشاره

٥٦٣ ..... ترجمه

٥٦٣ ..... شرح



٥٦٤ ..... ٥٣-امام(عليه السلام)فرمود:

اشاره ..... ٥٦٤

ترجمه ..... ٥٦٤

شرح ..... ٥٦٤

٥٦٤ ..... ٥٤-امام(عليه السلام)فرمود:

اشاره ..... ٥٦٤

ترجمه ..... ٥٦٤

شرح ..... ٥٦٤

٥٦٤ ..... ٥٥-امام(عليه السلام)فرمود:

اشاره ..... ٥٦٤

ترجمه ..... ٥٦٤

شرح ..... ٥٦٥

٥٦٦ ..... ٥٦-امام(عليه السلام)فرمود:

اشاره ..... ٥٦٦

ترجمه ..... ٥٦٦

شرح ..... ٥٦٦

٥٦٦ ..... ٥٧-امام(عليه السلام)فرمود:

اشاره ..... ٥٦٦

ترجمه ..... ٥٦٦

شرح ..... ٥٦٦

٥٦٦ ..... ٥٨-امام(عليه السلام)فرمود:

اشاره ..... ٥٦٦

ترجمه ..... ٥٦٦

شرح ..... ٥٦٧

٥٦٧ ..... ٥٩-امام(عليه السلام)فرمود:

اشاره ..... ٥٦٧

ترجمه ..... ۵۶۷

شرح ..... ۵۶۷

۶۰-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۵۶۸

اشاره ..... ۵۶۸

ترجمه ..... ۵۶۸

شرح ..... ۵۶۸

۶۱-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۵۶۸

اشاره ..... ۵۶۸

ترجمه ..... ۵۶۸

شرح ..... ۵۶۸

۶۲-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۵۶۹

اشاره ..... ۵۶۹

ترجمه ..... ۵۶۹

شرح ..... ۵۶۹

۶۳-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۵۶۹

اشاره ..... ۵۶۹

ترجمه ..... ۵۶۹

شرح ..... ۵۶۹

۶۴-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۵۷۰

اشاره ..... ۵۷۰

ترجمه ..... ۵۷۰

شرح ..... ۵۷۰

۶۵-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۵۷۱

اشاره ..... ۵۷۱

ترجمه ..... ۵۷۱

شرح ..... ۵۷۱

۵۷۲ ..... ۶۶-امام(عليه السلام)فرمود: -

۵۷۲ ..... اشاره

۵۷۲ ..... ترجمه

۵۷۲ ..... شرح

۵۷۲ ..... ۶۷-امام(عليه السلام)فرمود: -

۵۷۲ ..... اشاره

۵۷۲ ..... ترجمه

۵۷۳ ..... شرح

۵۷۳ ..... ۶۸-امام(عليه السلام)فرمود: -

۵۷۳ ..... اشاره

۵۷۳ ..... ترجمه

۵۷۳ ..... شرح

۵۷۳ ..... ۶۹-از خبر ضرار بن ضميره ضبائي است -

۵۷۳ ..... اشاره

۵۷۴ ..... لغات

۵۷۴ ..... ترجمه

۵۷۴ ..... شرح

۵۷۶ ..... ۷۰-از سخنان امام(عليه السلام)به مرد شامي -

۵۷۶ ..... اشاره

۵۷۶ ..... ترجمه

۵۷۷ ..... شرح

۵۸۱ ..... ۷۱-امام(عليه السلام)فرمود: -

۵۸۱ ..... اشاره

۵۸۱ ..... ترجمه

۵۸۱ ..... شرح

۵۸۲ ..... ۷۲-امام(عليه السلام)فرمود: -

۵۸۲ ..... اشاره

۵۸۲ ..... ترجمه

۵۸۲ ..... شرح

۵۸۲ ..... ۷۳-امام(علیه السلام)فرمود:

۵۸۲ ..... اشاره

۵۸۲ ..... ترجمه

۵۸۲ ..... شرح

۵۸۳ ..... ۷۴-امام(علیه السلام)فرمود:

۵۸۳ ..... اشاره

۵۸۳ ..... ترجمه

۵۸۳ ..... شرح

۵۸۴ ..... ۷۵-امام(علیه السلام)به کسی که در ستایش آن بزرگوار افراط می کرد،در حالی که

۵۸۴ ..... اشاره

۵۸۵ ..... ترجمه

۵۸۵ ..... شرح

۵۸۵ ..... ۷۶-امام(علیه السلام)فرمود:

۵۸۵ ..... اشاره

۵۸۵ ..... ترجمه

۵۸۵ ..... شرح

۵۸۵ ..... ۷۷-امام(علیه السلام)فرمود:

۵۸۵ ..... اشاره

۵۸۵ ..... ترجمه

۵۸۵ ..... شرح

۵۸۷ ..... ۷۸-امام(علیه السلام)فرمود:

۵۸۷ ..... اشاره

۵۸۷ ..... ترجمه

۵۸۷ ----- شرح

۵۸۷ ----- ۷۹-امام(عليه السلام)فرمود: ..

۵۸۷ ----- اشاره

۵۸۷ ----- ترجمه

۵۸۷ ----- شرح

۵۸۷ ----- ۸۰-ابو جعفر،امام محمد بن باقر بن علی(عليه السلام)تقل کرده است که علی(عليه السلام)فرمود: ..

۵۸۷ ----- اشاره

۵۸۹ ----- ترجمه

۵۸۹ ----- شرح

۵۸۹ ----- ۸۱-امام(عليه السلام)فرمود: ..

۵۸۹ ----- اشاره

۵۸۹ ----- ترجمه

۵۹۰ ----- شرح

۵۹۰ ----- ۸۲-امام(عليه السلام)فرمود: ..

۵۹۰ ----- اشاره

۵۹۱ ----- ترجمه

۵۹۱ ----- شرح

۵۹۲ ----- ۸۳-امام(عليه السلام)فرمود: ..

۵۹۲ ----- اشاره

۵۹۲ ----- ترجمه

۵۹۲ ----- شرح

۵۹۲ ----- ۸۴-امام(عليه السلام)فرمود: ..

۵۹۲ ----- اشاره

۵۹۲ ----- ترجمه

۵۹۲ ----- شرح

۵۹۳ ----- ۸۵-امام(عليه السلام)فرمود: ..

۵۹۳ ..... اشاره

۵۹۳ ..... ترجمه

۵۹۴ ..... شرح

۵۹۴ ..... ۸۶- از امام (علیه السلام) پرسیدند، خیر چیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: .....

۵۹۴ ..... اشاره

۵۹۴ ..... ترجمه

۵۹۵ ..... شرح

۵۹۶ ..... ۸۷- امام (علیه السلام) فرمود: .....

۵۹۶ ..... اشاره

۵۹۶ ..... ترجمه

۵۹۶ ..... شرح

۵۹۷ ..... ۸۸- امام (علیه السلام) صدای مردی از حروریه را شنید که مشغول نماز شب بود و .....

۵۹۷ ..... اشاره

۵۹۷ ..... ترجمه

۵۹۷ ..... شرح

۵۹۸ ..... ۸۹- امام (علیه السلام) فرمود: .....

۵۹۸ ..... اشاره

۵۹۸ ..... لغات

۵۹۸ ..... ترجمه

۵۹۸ ..... شرح

۵۹۸ ..... ۹۰- امام (علیه السلام) شنید، مردی می گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» حضرت .....

۵۹۸ ..... اشاره

۵۹۸ ..... ترجمه

۶۰۰ ..... شرح

۶۰۰ ..... ۹۱- امام (علیه السلام) را گروهی رودررو ستایش کردند آن بزرگوار فرمود: .....

۶۰۰ ..... اشاره

ترجمه ..... ۶۰۰

شرح ..... ۶۰۰

۹۲-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۶۰۰

اشاره ..... ۶۰۰

ترجمه ..... ۶۰۰

شرح ..... ۶۰۱

۹۳-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۶۰۱

اشاره ..... ۶۰۱

لغات ..... ۶۰۱

ترجمه ..... ۶۰۱

شرح ..... ۶۰۲

۹۴-جامهٔ كهنه وصله داری را بر تن امام(عليه السلام)دیدند، در این باره با حضرت ..... ۶۰۳

اشاره ..... ۶۰۳

ترجمه ..... ۶۰۳

شرح ..... ۶۰۳

۹۵-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۶۰۳

اشاره ..... ۶۰۳

ترجمه ..... ۶۰۳

شرح ..... ۶۰۴

۹۶-از نوف بکالی نقل شده است که گفت: شبی امیر مؤمنان را دیدم که ..... ۶۰۴

اشاره ..... ۶۰۴

لغات ..... ۶۰۵

ترجمه ..... ۶۰۵

شرح ..... ۶۰۵

۹۷-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۶۰۷

اشاره ..... ۶۰۷

لغات ..... ٦٠٧

ترجمه ..... ٦٠٧

شرح ..... ٦٠٧

٩٨-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ٦٠٧

اشاره ..... ٦٠٧

ترجمه ..... ٦٠٨

شرح ..... ٦٠٨

٩٩-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ٦٠٨

اشاره ..... ٦٠٨

ترجمه ..... ٦٠٨

شرح ..... ٦٠٨

١٠٠-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ٦٠٩

اشاره ..... ٦٠٩

لغات ..... ٦٠٩

ترجمه ..... ٦٠٩

شرح ..... ٦٠٩

١٠١-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ٦١١

اشاره ..... ٦١١

لغت ..... ٦١١

ترجمه ..... ٦١١

شرح ..... ٦١١

١٠٢-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ٦١٢

اشاره ..... ٦١٢

لغات ..... ٦١٢

ترجمه ..... ٦١٢

شرح ..... ٦١٢



- ۱۰۳- امام(علیه السلام) چون سهل بن حنیف انصاری، که از گرامی ترین اشخاص ..... ۶۱۲
- اشاره ..... ۶۱۲
- لغت ..... ۶۱۲
- ترجمه ..... ۶۱۳
- شرح ..... ۶۱۳
- ۱۰۴- امام(علیه السلام) فرمود: (هفده جمله) ..... ۶۱۴
- اشاره ..... ۶۱۴
- ترجمه ..... ۶۱۵
- شرح ..... ۶۱۵
- ۱۰۵- امام(علیه السلام) فرمود: ..... ۶۱۹
- اشاره ..... ۶۱۹
- ترجمه ..... ۶۱۹
- شرح ..... ۶۱۹
- ۱۰۶- به علی(علیه السلام) عرض شد، یا امیر المؤمنین، خود را چگونه می بینی؟ آن ..... ۶۲۰
- اشاره ..... ۶۲۰
- ترجمه ..... ۶۲۰
- شرح ..... ۶۲۰
- ۱۰۷- امام(علیه السلام) فرمود: ..... ۶۲۱
- اشاره ..... ۶۲۱
- لغات ..... ۶۲۱
- ترجمه ..... ۶۲۱
- شرح ..... ۶۲۱
- ۱۰۸- امام(علیه السلام) فرمود: ..... ۶۲۲
- اشاره ..... ۶۲۲
- ترجمه ..... ۶۲۲
- شرح ..... ۶۲۲

۱۰۹-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۶۲۳

اشاره ..... ۶۲۳

ترجمه ..... ۶۲۳

شرح ..... ۶۲۳

۱۱۰-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۶۲۳

اشاره ..... ۶۲۳

ترجمه ..... ۶۲۳

شرح ..... ۶۲۳

۱۱۱-از امام(علیه السلام)راجع به قریش پرسیدند،فرمودند: ..... ۶۲۴

اشاره ..... ۶۲۴

ترجمه ..... ۶۲۴

شرح ..... ۶۲۴

۱۱۲-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۶۲۵

اشاره ..... ۶۲۵

لغت ..... ۶۲۵

ترجمه ..... ۶۲۶

شرح ..... ۶۲۶

۱۱۳-امام(علیه السلام)جنازه ای را تشییع می کرد،شنید مردی می خندد،فرمود: ..... ۶۲۶

اشاره ..... ۶۲۶

لغات ..... ۶۲۶

ترجمه ..... ۶۲۶

شرح ..... ۶۲۷

۱۱۴-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۶۲۸

اشاره ..... ۶۲۸

ترجمه ..... ۶۲۸

شرح ..... ۶۲۸

- ۱۱۵-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۶۲۹
- اشاره ..... ۶۲۹
- ترجمه ..... ۶۲۹
- شرح ..... ۶۲۹
- ۱۱۶-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۶۳۰
- اشاره ..... ۶۳۰
- ترجمه ..... ۶۳۱
- شرح ..... ۶۳۱
- ۱۱۷-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۶۳۳
- اشاره ..... ۶۳۳
- ترجمه ..... ۶۳۳
- شرح ..... ۶۳۳
- ۱۱۸-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۶۳۳
- اشاره ..... ۶۳۳
- ترجمه ..... ۶۳۳
- شرح ..... ۶۳۴
- ۱۱۹-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۶۳۵
- اشاره ..... ۶۳۵
- ترجمه ..... ۶۳۵
- شرح ..... ۶۳۵
- ۱۲۰-امام(علیه السلام)وقتی که از صفین بازگشت و به گورستانی در بیرون کوفه ..... ۶۳۵
- ۱۲۱-امام(علیه السلام)وقتی شنید مردی دنیا را مذمت می کند فرمود: ..... ۶۳۷
- اشاره ..... ۶۳۷
- لغات ..... ۶۳۷
- ترجمه ..... ۶۳۷
- شرح ..... ۶۳۸

- ۶۴۲ ..... ۱۲۲-امام(عليه السلام)فرمود:
- ۶۴۲ ..... اشاره
- ۶۴۲ ..... ترجمه
- ۶۴۲ ..... شرح
- ۶۴۲ ..... ۱۲۳-امام(عليه السلام)فرمود:
- ۶۴۲ ..... اشاره
- ۶۴۲ ..... لغت
- ۶۴۲ ..... ترجمه
- ۶۴۲ ..... شرح
- ۶۴۳ ..... ۱۲۴-امام(عليه السلام)فرمود:
- ۶۴۳ ..... اشاره
- ۶۴۳ ..... ترجمه
- ۶۴۳ ..... شرح
- ۶۴۳ ..... ۱۲۵-امام(عليه السلام)فرمود:
- ۶۴۳ ..... اشاره
- ۶۴۴ ..... ترجمه
- ۶۴۴ ..... شرح
- ۶۴۵ ..... ۱۲۶-امام(عليه السلام)فرمود:
- ۶۴۵ ..... اشاره
- ۶۴۵ ..... ترجمه
- ۶۴۵ ..... شرح
- ۶۴۶ ..... ۱۲۷-امام(عليه السلام)فرمود:
- ۶۴۶ ..... اشاره
- ۶۴۶ ..... ترجمه
- ۶۴۶ ..... شرح
- ۶۴۶ ..... ۱۲۸-امام(عليه السلام)فرمود:

۶۴۶ ..... اشاره

۶۴۶ ..... ترجمه

۶۴۶ ..... شرح

۶۴۸ ..... ۱۲۹-امام(علیه السلام)فرمود:

۶۴۸ ..... اشاره

۶۴۸ ..... لغت

۶۴۸ ..... ترجمه

۶۴۸ ..... شرح

۶۴۸ ..... ۱۳۰-امام(علیه السلام)فرمود:

۶۴۸ ..... اشاره

۶۴۸ ..... ترجمه

۶۴۸ ..... شرح

۶۴۹ ..... ۱۳۱-امام(علیه السلام)فرمود:

۶۴۹ ..... اشاره

۶۴۹ ..... ترجمه

۶۴۹ ..... شرح

۶۵۰ ..... ۱۳۲-امام(علیه السلام)فرمود:

۶۵۰ ..... اشاره

۶۵۰ ..... ترجمه

۶۵۰ ..... شرح

۶۵۱ ..... ۱۳۳-امام(علیه السلام)فرمود:

۶۵۱ ..... اشاره

۶۵۱ ..... لغت

۶۵۱ ..... ترجمه

۶۵۱ ..... شرح

۶۵۲ ..... ۱۳۴-از سخنان امام(علیه السلام)به کمال بن زیاد نخعی-خدایش او را بیامرزد-

۶۵۲ ..... اشاره

۶۵۳ ..... لغات

۶۵۳ ..... ترجمه

۶۵۴ ..... شرح

۶۶۱ ..... ۱۳۵-امام(علیه السلام)فرمود:

۶۶۱ ..... اشاره

۶۶۱ ..... ترجمه

۶۶۱ ..... شرح

۶۶۲ ..... ۱۳۶-امام(علیه السلام)فرمود:

۶۶۲ ..... اشاره

۶۶۲ ..... ترجمه

۶۶۲ ..... شرح

۶۶۲ ..... ۱۳۷-امام(علیه السلام)به مردی که از او درخواست موعظه داشت فرمود:

۶۶۲ ..... اشاره

۶۶۳ ..... لغات

۶۶۳ ..... ترجمه

۶۶۴ ..... شرح

۶۶۹ ..... ۱۳۸-امام(علیه السلام)فرمود:

۶۶۹ ..... اشاره

۶۶۹ ..... ترجمه

۶۶۹ ..... شرح

۶۶۹ ..... ۱۳۹-امام(علیه السلام)فرمود:

۶۶۹ ..... اشاره

۶۶۹ ..... ترجمه

۶۶۹ ..... شرح

۶۶۹ ..... ۱۴۰-امام(علیه السلام)فرمود:

۶۶۹ ..... اشاره

۶۶۹ ..... لغت

۶۷۱ ..... ترجمه

۶۷۱ ..... شرح

۶۷۱ ..... ۱۴۱-امام(عليه السلام)فرمود:

۶۷۱ ..... اشاره

۶۷۱ ..... ترجمه

۶۷۱ ..... شرح

۶۷۱ ..... ۱۴۲-امام(عليه السلام)فرمود:

۶۷۱ ..... اشاره

۶۷۱ ..... لغت

۶۷۲ ..... ترجمه

۶۷۲ ..... شرح

۶۷۲ ..... ۱۴۳-امام(عليه السلام)فرمود:

۶۷۲ ..... اشاره

۶۷۲ ..... ترجمه

۶۷۲ ..... شرح

۶۷۲ ..... ۱۴۴-امام(عليه السلام)فرمود:

۶۷۲ ..... اشاره

۶۷۲ ..... ترجمه

۶۷۲ ..... شرح

۶۷۴ ..... ۱۴۵-امام(عليه السلام)فرمود:

۶۷۴ ..... اشاره

۶۷۴ ..... ترجمه

۶۷۴ ..... شرح

۶۷۴ ..... ۱۴۶-امام(عليه السلام)فرمود:

۶۷۴ ..... اشاره

۶۷۴ ..... ترجمه

۶۷۴ ..... شرح

۶۷۵ ..... ۱۴۷-سه سخن از سخنان امام(علیه السلام):

۶۷۵ ..... اشاره

۶۷۵ ..... ترجمه

۶۷۵ ..... شرح

۶۷۶ ..... ۱۴۸-امام(علیه السلام)فرمود:

۶۷۶ ..... اشاره

۶۷۶ ..... ترجمه

۶۷۶ ..... شرح

۶۷۶ ..... ۱۴۹-امام(علیه السلام)فرمود:

۶۷۶ ..... اشاره

۶۷۶ ..... ترجمه

۶۷۶ ..... شرح

۶۷۶ ..... ۱۵۰-امام(علیه السلام)فرمود:

۶۷۶ ..... اشاره

۶۷۶ ..... ترجمه

۶۷۸ ..... شرح

۶۷۸ ..... ۱۵۱-امام(علیه السلام)فرمود:

۶۷۸ ..... اشاره

۶۷۸ ..... ترجمه

۶۷۸ ..... شرح

۶۷۸ ..... ۱۵۲-امام(علیه السلام)فرمود:

۶۷۸ ..... اشاره

۶۷۸ ..... ترجمه



شرح - ۶۷۹

۱۵۳-امام(عليه السلام)فرمود: ۶۷۹

اشاره - ۶۷۹

ترجمه - ۶۷۹

شرح - ۶۷۹

۱۵۴-امام(عليه السلام)فرمود: ۶۷۹

اشاره - ۶۷۹

ترجمه - ۶۷۹

شرح - ۶۷۹

۱۵۵-امام(عليه السلام)فرمود: ۶۷۹

اشاره - ۶۷۹

ترجمه - ۶۸۰

شرح - ۶۸۱

۱۵۶-امام(عليه السلام)فرمود: ۶۸۱

اشاره - ۶۸۱

ترجمه - ۶۸۱

شرح - ۶۸۱

۱۵۷-امام(عليه السلام)فرمود: ۶۸۱

اشاره - ۶۸۱

ترجمه - ۶۸۱

شرح - ۶۸۱

۱۵۸-امام(عليه السلام)فرمود: ۶۸۲

اشاره - ۶۸۲

ترجمه - ۶۸۲

شرح - ۶۸۲

۱۵۹-امام(عليه السلام)فرمود: ۶۸۲

٦٨٢ ..... اشاره

٦٨٢ ..... ترجمه

٦٨٢ ..... شرح

٦٨٣ ..... ١٦٠-امام(عليه السلام)فرمود:

٦٨٣ ..... اشاره

٦٨٣ ..... ترجمه

٦٨٣ ..... شرح

٦٨٣ ..... ١٦١-امام(عليه السلام)فرمود:

٦٨٣ ..... اشاره

٦٨٣ ..... ترجمه

٦٨٤ ..... شرح

٦٨٤ ..... ١٦٢-امام(عليه السلام)فرمود:

٦٨٤ ..... اشاره

٦٨٤ ..... ترجمه

٦٨٤ ..... شرح

٦٨٥ ..... ١٦٣-امام(عليه السلام)فرمود:

٦٨٥ ..... اشاره

٦٨٥ ..... ترجمه

٦٨٥ ..... شرح

٦٨٥ ..... ١٦٤-امام(عليه السلام)فرمود:

٦٨٥ ..... اشاره

٦٨٥ ..... ترجمه

٦٨٥ ..... شرح

٦٨٦ ..... ١٦٥-امام(عليه السلام)فرمود:

٦٨٦ ..... اشاره

٦٨٦ ..... لغت

٦٨٦ ..... ترجمه

٦٨٦ ..... شرح

٦٨٦ ..... ١٦٦-امام(عليه السلام)فرمود:

٦٨٦ ..... اشاره

٦٨٦ ..... ترجمه

٦٨٦ ..... شرح

٦٨٧ ..... ١٦٧-امام(عليه السلام)فرمود:

٦٨٧ ..... اشاره

٦٨٧ ..... ترجمه

٦٨٧ ..... شرح

٦٨٧ ..... ١٦٨-امام(عليه السلام)فرمود:

٦٨٧ ..... اشاره

٦٨٧ ..... ترجمه

٦٨٨ ..... شرح

٦٨٨ ..... ١٦٩-امام(عليه السلام)فرمود:

٦٨٨ ..... اشاره

٦٨٨ ..... ترجمه

٦٨٨ ..... شرح

٦٨٨ ..... ١٧٠-امام(عليه السلام)فرمود:

٦٨٨ ..... اشاره

٦٨٨ ..... ترجمه

٦٨٩ ..... شرح

٦٨٩ ..... ١٧١-امام(عليه السلام)فرمود:

٦٨٩ ..... اشاره

٦٨٩ ..... ترجمه

٦٨٩ ..... شرح

١٧٢-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ٦٨٩

اشاره ..... ٦٨٩

ترجمه ..... ٦٨٩

شرح ..... ٦٨٩

١٧٣-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ٦٩٠

اشاره ..... ٦٩٠

لغت ..... ٦٩٠

ترجمه ..... ٦٩٠

شرح ..... ٦٩٠

١٧٤-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ٦٩٠

اشاره ..... ٦٩٠

ترجمه ..... ٦٩٠

شرح ..... ٦٩٠

١٧٥-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ٦٩٢

اشاره ..... ٦٩٢

ترجمه ..... ٦٩٢

شرح ..... ٦٩٢

١٧٦-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ٦٩٢

اشاره ..... ٦٩٢

ترجمه ..... ٦٩٢

شرح ..... ٦٩٢

١٧٧-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ٦٩٣

اشاره ..... ٦٩٣

لغت ..... ٦٩٤

ترجمه ..... ٦٩٤

شرح ..... ٦٩٤

۱۷۸-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۶۹۵

اشاره ..... ۶۹۵

ترجمه ..... ۶۹۵

شرح ..... ۶۹۵

۱۷۹-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۶۹۶

اشاره ..... ۶۹۶

ترجمه ..... ۶۹۶

شرح ..... ۶۹۶

۱۸۰-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۶۹۷

اشاره ..... ۶۹۷

ترجمه ..... ۶۹۷

شرح ..... ۶۹۷

۱۸۱-امام(علیه السلام)وقتی که به کثافتی که در مزبله ای بود گذر کرد-فرمود : ..... ۶۹۷

اشاره ..... ۶۹۷

ترجمه ..... ۶۹۷

شرح ..... ۶۹۸

۱۸۲-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۶۹۸

اشاره ..... ۶۹۸

ترجمه ..... ۶۹۸

شرح ..... ۶۹۸

۱۸۳ امام(علیه السلام)وقتی سخن خوارج را شنید که می گفتند:لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ ..... ۶۹۸

اشاره ..... ۶۹۸

ترجمه ..... ۶۹۸

شرح ..... ۶۹۸

۱۸۴-امام(علیه السلام)در باره اوباش فرمود: ..... ۷۰۰

اشاره ..... ۷۰۰

لغت - ۷۰۰

ترجمه - ۷۰۰

شرح - ۷۰۰

۱۸۵-امام(علیه السلام)فرمود:(در حالی که جنایتکاری را آوردند و اوباش هم - ۷۰۰

اشاره - ۷۰۰

ترجمه - ۷۰۰

شرح - ۷۰۰

۱۸۶-امام(علیه السلام)فرمود: - ۷۰۱

اشاره - ۷۰۱

ترجمه - ۷۰۱

شرح - ۷۰۱

۱۸۷-امام(علیه السلام)وقتی که طلحه و زبیر پیشنهاد کردند که ما با تو بیعت - ۷۰۱

اشاره - ۷۰۱

لغت - ۷۰۱

ترجمه - ۷۰۱

شرح - ۷۰۳

۱۸۸-امام(علیه السلام)فرمود: - ۷۰۳

اشاره - ۷۰۳

ترجمه - ۷۰۳

شرح - ۷۰۳

۱۸۹-امام(علیه السلام)فرمود: - ۷۰۴

اشاره - ۷۰۴

ترجمه - ۷۰۴

شرح - ۷۰۴

۱۹۰-امام(علیه السلام)فرمود: - ۷۰۵

اشاره - ۷۰۵

۷۰۵ ..... ترجمه

۷۰۵ ..... شرح

۷۰۵ ..... ۱۹۱-امام(علیه السلام)فرمود:

۷۰۵ ..... اشاره

۷۰۵ ..... ترجمه

۷۰۵ ..... شرح

۷۰۶ ..... ۱۹۲-امام(علیه السلام)فرمود:

۷۰۶ ..... اشاره

۷۰۶ ..... ترجمه

۷۰۶ ..... شرح

۷۰۶ ..... ۱۹۳-امام(علیه السلام)فرمود:

۷۰۶ ..... اشاره

۷۰۶ ..... ترجمه

۷۰۶ ..... شرح

۷۰۷ ..... ۱۹۴-امام(علیه السلام)فرمود:

۷۰۷ ..... اشاره

۷۰۷ ..... ترجمه

۷۰۷ ..... شرح

۷۰۸ ..... ۱۹۵-امام(علیه السلام)فرمود:

۷۰۸ ..... اشاره

۷۰۸ ..... لغات

۷۰۸ ..... ترجمه

۷۰۸ ..... شرح

۷۰۹ ..... ۱۹۶-امام(علیه السلام)فرمود:سیزده کلمه

۷۰۹ ..... اشاره

۷۰۹ ..... ترجمه

شرح - ۷۰۹

۱۹۷-امام(عليه السلام)فرمود: ۷۱۲

اشاره ۷۱۲

ترجمه ۷۱۲

شرح - ۷۱۲

۱۹۸-امام(عليه السلام)فرمود: ۷۱۲

اشاره ۷۱۲

ترجمه ۷۱۲

شرح - ۷۱۲

۱۹۹-امام(عليه السلام)فرمود: ۷۱۳

اشاره ۷۱۳

ترجمه ۷۱۳

شرح - ۷۱۳

۲۰۰-امام(عليه السلام)فرمود: ۷۱۳

اشاره ۷۱۳

ترجمه ۷۱۳

شرح - ۷۱۳

۲۰۱-امام(عليه السلام)فرمود: ۷۱۴

اشاره ۷۱۴

ترجمه ۷۱۴

شرح - ۷۱۴

۲۰۲-امام(عليه السلام)فرمود: ۷۱۴

اشاره ۷۱۴

ترجمه ۷۱۴

شرح - ۷۱۴

۲۰۳-امام(عليه السلام)فرمود: ۷۱۵



۷۱۵ ..... اشاره

۷۱۵ ..... ترجمه

۷۱۵ ..... شرح

۷۱۵ ..... ۲۰۴-امام(عليه السلام)فرمود:

۷۱۵ ..... اشاره

۷۱۵ ..... ترجمه

۷۱۵ ..... شرح

۷۱۶ ..... ۲۰۵-امام(عليه السلام)فرمود:

۷۱۶ ..... اشاره

۷۱۶ ..... ترجمه

۷۱۶ ..... شرح

۷۱۶ ..... ۲۰۶-امام(عليه السلام)فرمود:

۷۱۶ ..... اشاره

۷۱۶ ..... ترجمه

۷۱۶ ..... شرح

۷۱۷ ..... ۲۰۷-امام(عليه السلام)فرمود:

۷۱۷ ..... اشاره

۷۱۷ ..... ترجمه

۷۱۷ ..... شرح

۷۱۷ ..... ۲۰۸-امام(عليه السلام)فرمود:

۷۱۷ ..... اشاره

۷۱۷ ..... ترجمه

۷۱۷ ..... شرح

۷۱۸ ..... ۲۰۹-امام(عليه السلام)فرمود:

۷۱۸ ..... اشاره

۷۱۸ ..... ترجمه

شرح - ۷۱۸ -----

۲۱۰-امام(علیه السلام)فرمود: ----- ۷۱۹

اشاره ----- ۷۱۹

ترجمه ----- ۷۱۹

شرح - ۷۱۹ -----

۲۱۱-امام(علیه السلام)فرمود: ----- ۷۲۰

اشاره ----- ۷۲۰

ترجمه ----- ۷۲۰

شرح - ۷۲۰ -----

۲۱۲-امام(علیه السلام)فرمود: ----- ۷۲۰

اشاره ----- ۷۲۰

لغت ----- ۷۲۰

ترجمه ----- ۷۲۰

شرح - ۷۲۰ -----

۲۱۳-امام(علیه السلام)فرمود: ----- ۷۲۱

اشاره ----- ۷۲۱

ترجمه ----- ۷۲۱

شرح - ۷۲۱ -----

۲۱۴-امام(علیه السلام)فرمود: ----- ۷۲۳

اشاره ----- ۷۲۳

ترجمه ----- ۷۲۳

شرح - ۷۲۳ -----

۲۱۵-از امام(علیه السلام)راجع به آیه مبارکه فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً پرسیدند، فرمود: ----- ۷۲۴

اشاره ----- ۷۲۴

ترجمه ----- ۷۲۴

شرح - ۷۲۴ -----

۲۱۶-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۷۲۴

اشاره ..... ۷۲۴

لغت ..... ۷۲۴

ترجمه ..... ۷۲۴

شرح ..... ۷۲۴

۲۱۷-از امام(علیه السلام)در باره آیه شریفه: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» ..... ۷۲۶

اشاره ..... ۷۲۶

ترجمه ..... ۷۲۶

شرح ..... ۷۲۶

۲۱۸-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۷۲۶

اشاره ..... ۷۲۶

ترجمه ..... ۷۲۶

شرح ..... ۷۲۶

۲۱۹-امام(علیه السلام)به فرزندش امام حسن فرمود: ..... ۷۲۸

اشاره ..... ۷۲۸

ترجمه ..... ۷۲۸

شرح ..... ۷۲۸

۲۲۰-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۷۲۸

اشاره ..... ۷۲۸

لغت ..... ۷۲۸

ترجمه ..... ۷۲۸

شرح ..... ۷۲۹

۲۲۱-از امام(علیه السلام)پرسیدند خردمند کیست؟ آن گرامی فرمود: ..... ۷۲۹

اشاره ..... ۷۲۹

ترجمه ..... ۷۲۹

شرح ..... ۷۲۹

- ۷۲۹ ..... ۲۲۲-امام(عليه السلام)فرمود: .....
- ۷۲۹ ..... اشاره .....
- ۷۳۰ ..... ترجمه .....
- ۷۳۰ ..... شرح .....
- ۷۳۰ ..... ۲۲۳-امام(عليه السلام)فرمود: .....
- ۷۳۰ ..... اشاره .....
- ۷۳۰ ..... ترجمه .....
- ۷۳۰ ..... شرح .....
- ۷۳۱ ..... ۲۲۴-امام(عليه السلام)فرمود: .....
- ۷۳۱ ..... اشاره .....
- ۷۳۱ ..... ترجمه .....
- ۷۳۱ ..... شرح .....
- ۷۳۱ ..... ۲۲۵-امام(عليه السلام)فرمود: .....
- ۷۳۱ ..... اشاره .....
- ۷۳۱ ..... ترجمه .....
- ۷۳۲ ..... شرح .....
- ۷۳۲ ..... ۲۲۶-امام(عليه السلام)فرمود: .....
- ۷۳۲ ..... اشاره .....
- ۷۳۲ ..... ترجمه .....
- ۷۳۲ ..... شرح .....
- ۷۳۲ ..... ۲۲۷-امام(عليه السلام)فرمود: .....
- ۷۳۲ ..... اشاره .....
- ۷۳۳ ..... ترجمه .....
- ۷۳۳ ..... شرح .....
- ۷۳۳ ..... ۲۲۸-امام(عليه السلام)فرمود: .....
- ۷۳۳ ..... اشاره .....

٧٣٣ ..... ترجمه

٧٣٣ ..... شرح

٧٣٤ ..... ٢٢٩-امام(عليه السلام)فرمود:

٧٣٤ ..... اشاره

٧٣٤ ..... ترجمه

٧٣٤ ..... شرح

٧٣٤ ..... ٢٣٠-امام(عليه السلام)فرمود:

٧٣٤ ..... اشاره

٧٣٤ ..... ترجمه

٧٣٤ ..... شرح

٧٣٥ ..... ٢٣١-امام(عليه السلام)فرمود:

٧٣٥ ..... اشاره

٧٣٥ ..... ترجمه

٧٣٥ ..... شرح

٧٣٥ ..... ٢٣٢-امام(عليه السلام)فرمود:

٧٣٥ ..... اشاره

٧٣٥ ..... ترجمه

٧٣٦ ..... شرح

٧٣٦ ..... ٢٣٣-امام(عليه السلام)فرمود:

٧٣٦ ..... اشاره

٧٣٦ ..... ترجمه

٧٣٦ ..... شرح

٧٣٦ ..... ٢٣٤-امام(عليه السلام)فرمود:

٧٣٦ ..... اشاره

٧٣٦ ..... ترجمه

٧٣٧ ..... شرح

۲۳۵-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۷۳۷

اشاره ..... ۷۳۷

ترجمه ..... ۷۳۷

شرح ..... ۷۳۷

۲۳۶-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۷۳۷

اشاره ..... ۷۳۷

ترجمه ..... ۷۳۷

شرح ..... ۷۳۷

۲۳۷-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۷۳۸

اشاره ..... ۷۳۸

ترجمه ..... ۷۳۸

شرح ..... ۷۳۸

۲۳۸-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۷۳۹

اشاره ..... ۷۳۹

ترجمه ..... ۷۳۹

شرح ..... ۷۳۹

۲۳۹-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۷۴۳

اشاره ..... ۷۴۳

ترجمه ..... ۷۴۳

شرح ..... ۷۴۳

۲۴۰-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۷۴۴

اشاره ..... ۷۴۴

ترجمه ..... ۷۴۴

شرح ..... ۷۴۴

۲۴۱-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۷۴۴

اشاره ..... ۷۴۴

۷۴۴ ..... ترجمه

۷۴۴ ..... شرح

۷۴۵ ..... ۲۴۲-امام(علیه السلام)فرمود:

۷۴۵ ..... اشاره

۷۴۵ ..... ترجمه

۷۴۵ ..... شرح

۷۴۵ ..... ۲۴۳-امام(علیه السلام)به کمیل بن زیاد نخعی فرمود:

۷۴۵ ..... اشاره

۷۴۵ ..... لغات

۷۴۵ ..... ترجمه

۷۴۶ ..... شرح

۷۴۶ ..... ۲۴۴-امام(علیه السلام)فرمود:

۷۴۶ ..... اشاره

۷۴۶ ..... لغت

۷۴۷ ..... ترجمه

۷۴۷ ..... شرح

۷۴۷ ..... ۲۴۵-امام(علیه السلام)فرمود:

۷۴۷ ..... اشاره

۷۴۷ ..... ترجمه

۷۴۷ ..... شرح

۷۴۸ ..... در این بخش پاره ای از سخنان برگزیده امام(علیه السلام)را که معانی دور از ذهن

۷۴۸ ..... اشاره

۷۴۸ ..... ۱-در حدیثی از قول آن حضرت رسیده است:

۷۴۸ ..... اشاره

۷۴۸ ..... ترجمه

۷۴۸ ..... شرح

۲-در سخنی از آن حضرت است: ..... ۷۴۹

اشاره ..... ۷۴۹

ترجمه ..... ۷۴۹

شرح ..... ۷۴۹

۳-در گفتاری از آن بزرگوار آمده است: ..... ۷۴۹

اشاره ..... ۷۴۹

لغت ..... ۷۴۹

ترجمه ..... ۷۴۹

شرح ..... ۷۵۱

۴-در سخنی از امام(علیه السلام)آمده است: ..... ۷۵۱

اشاره ..... ۷۵۱

ترجمه ..... ۷۵۱

شرح ..... ۷۵۱

۵-در سخنی از امام است: ..... ۷۵۳

اشاره ..... ۷۵۳

ترجمه ..... ۷۵۳

شرح ..... ۷۵۳

۶-در گفتار امام(علیه السلام)است: ..... ۷۵۴

اشاره ..... ۷۵۴

لغات ..... ۷۵۴

ترجمه ..... ۷۵۴

شرح ..... ۷۵۴

۷-در سخن امام آمده است،وقتی که لشکری را بدرقه می کرد،و به میدان ..... ۷۵۵

اشاره ..... ۷۵۵

ترجمه ..... ۷۵۵

شرح ..... ۷۵۶



۷۵۶ ..... ۸- و در سخنی از امام(علیه السلام)است: .....

۷۵۶ ..... اشاره .....

۷۵۶ ..... ترجمه .....

۷۵۶ ..... شرح .....

۷۵۷ ..... ۹- و در گفتاری از امام(علیه السلام)است: .....

۷۵۷ ..... اشاره .....

۷۵۷ ..... ترجمه .....

۷۵۷ ..... شرح .....

۷۵۷ ..... ادامه حکمتها .....

۷۵۷ ..... ۲۴۶-وقتی که به امام(علیه السلام)خبر دادند، لشکر معاویه، بر شهر انبار یورش .....

۷۵۷ ..... اشاره .....

۷۵۸ ..... بخش اول .....

۷۵۸ ..... اشاره .....

۷۵۸ ..... ترجمه .....

۷۵۸ ..... شرح .....

۷۵۸ ..... بخش دوم امام(علیه السلام)فرمود: .....

۷۵۸ ..... اشاره .....

۷۵۸ ..... ترجمه .....

۷۵۹ ..... شرح .....

۷۶۰ ..... ۲۴۷-امام(علیه السلام)فرمود: .....

۷۶۰ ..... اشاره .....

۷۶۰ ..... ترجمه .....

۷۶۰ ..... شرح .....

۷۶۰ ..... ۲۴۸-امام(علیه السلام)فرمود: .....

۷۶۰ ..... اشاره .....

۷۶۱ ..... ترجمه .....

شرح - ..... ۷۶۱

۲۴۹-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۷۶۱

اشاره - ..... ۷۶۱

ترجمه ..... ۷۶۱

شرح - ..... ۷۶۱

۲۵۰-مردی از امام(علیه السلام) پرسید ایمان چیست؟ آن بزرگوار فرمود: ..... ۷۶۱

اشاره - ..... ۷۶۱

ترجمه ..... ۷۶۱

شرح - ..... ۷۶۲

۲۵۱-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۷۶۲

اشاره - ..... ۷۶۲

ترجمه ..... ۷۶۲

شرح - ..... ۷۶۲

۲۵۲-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۷۶۲

اشاره - ..... ۷۶۲

ترجمه ..... ۷۶۲

شرح - ..... ۷۶۲

۲۵۳-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۷۶۴

اشاره - ..... ۷۶۴

ترجمه ..... ۷۶۵

شرح - ..... ۷۶۵

۲۵۴-آورده اند که در دوران خلافت عمر بن خطاب، در نزد او، سخن از ..... ۷۶۶

اشاره - ..... ۷۶۶

ترجمه ..... ۷۶۶

شرح ..... ۷۶۶

۲۵۵-نقل کرده اند که دو نفر را خدمت امام(علیه السلام)آوردند که از بیت المال ..... ۷۶۷

۷۶۷ ..... اشاره

۷۶۷ ..... ترجمه

۷۶۷ ..... شرح

۷۶۸ ..... ۲۵۶-امام(عليه السلام)فرمود:

۷۶۸ ..... اشاره

۷۶۸ ..... لغت

۷۶۸ ..... ترجمه

۷۶۸ ..... شرح

۷۶۸ ..... ۲۵۷-امام(عليه السلام)فرمود:

۷۶۸ ..... اشاره

۷۶۸ ..... ترجمه

۷۶۹ ..... شرح

۷۷۱ ..... ۲۵۸-امام(عليه السلام)فرمود:

۷۷۱ ..... اشاره

۷۷۱ ..... ترجمه

۷۷۱ ..... شرح

۷۷۱ ..... ۲۵۹-امام(عليه السلام)فرمود:

۷۷۱ ..... اشاره

۷۷۱ ..... ترجمه

۷۷۱ ..... شرح

۷۷۳ ..... ۲۶۰-امام(عليه السلام)فرمود:

۷۷۳ ..... اشاره

۷۷۳ ..... لغت

۷۷۳ ..... ترجمه

۷۷۳ ..... شرح

۷۷۴ ..... ۲۶۱-امام(عليه السلام)فرمود:

۷۷۴ ..... اشاره

۷۷۴ ..... لغات

۷۷۴ ..... ترجمه

۷۷۴ ..... شرح

۷۷۴ ..... ۲۶۲-امام(عليه السلام)فرمود:

۷۷۴ ..... اشاره

۷۷۴ ..... ترجمه

۷۷۴ ..... شرح

۷۷۴ ..... ۲۶۳-امام(عليه السلام)فرمود:

۷۷۴ ..... اشاره

۷۷۵ ..... ترجمه

۷۷۵ ..... شرح

۷۷۵ ..... ۲۶۴-امام(عليه السلام)فرمود:

۷۷۵ ..... اشاره

۷۷۵ ..... ترجمه

۷۷۵ ..... شرح

۷۷۵ ..... ۲۶۵-امام(عليه السلام)فرمود:

۷۷۵ ..... اشاره

۷۷۵ ..... ترجمه

۷۷۵ ..... شرح

۷۷۷ ..... ۲۶۶-امام(عليه السلام)فرمود:

۷۷۷ ..... اشاره

۷۷۷ ..... ترجمه

۷۷۷ ..... شرح

۷۷۷ ..... ۲۶۷-امام(عليه السلام)فرمود:

۷۷۷ ..... اشاره

٧٧٧ ..... لغت

٧٧٧ ..... ترجمه

٧٧٨ ..... شرح

٧٧٨ ..... امام(عليه السلام)فرمود:

٧٧٨ ..... اشاره

٧٧٨ ..... ترجمه

٧٧٨ ..... شرح

٧٧٨ ..... امام(عليه السلام)فرمود:

٧٧٨ ..... اشاره

٧٧٨ ..... ترجمه

٧٧٨ ..... شرح

٧٧٨ ..... امام(عليه السلام)فرمود:

٧٧٨ ..... اشاره

٧٨٠ ..... ترجمه

٧٨٠ ..... شرح

٧٨٠ ..... از امام(عليه السلام)راجع به قدر سؤال شد، آن بزرگوار فرمود:

٧٨٠ ..... اشاره

٧٨٠ ..... ترجمه

٧٨٠ ..... شرح

٧٨١ ..... امام(عليه السلام)فرمود:

٧٨١ ..... اشاره

٧٨١ ..... ترجمه

٧٨١ ..... شرح

٧٨١ ..... امام(عليه السلام)فرمود:

٧٨١ ..... اشاره

٧٨٢ ..... لغات

۷۸۲ ..... ترجمه

۷۸۲ ..... شرح

۷۸۵ ..... ۲۷۴-امام(علیه السلام)فرمود:

۷۸۵ ..... اشاره

۷۸۵ ..... ترجمه

۷۸۵ ..... شرح

۷۸۵ ..... ۲۷۵-امام(علیه السلام)وقتی که اشعث بن قیس را به خاطر مرگ فرزندش تسلیت

۷۸۵ ..... اشاره

۷۸۶ ..... ترجمه

۷۸۶ ..... شرح

۷۸۷ ..... ۲۷۶-امام(علیه السلام)هنگامی که پیامبر را دفن کردند،بر مزار آن بزرگوار فرمود:

۷۸۷ ..... اشاره

۷۸۷ ..... لغت

۷۸۸ ..... ترجمه

۷۸۸ ..... شرح

۷۸۸ ..... ۲۷۷-امام(علیه السلام)فرمود:

۷۸۸ ..... اشاره

۷۸۸ ..... لغت

۷۸۸ ..... ترجمه

۷۸۹ ..... شرح

۷۸۹ ..... ۲۷۸-از امام(علیه السلام)در باره مسافت بین خاور و باختر پرسیدند،فرمود:

۷۸۹ ..... اشاره

۷۸۹ ..... ترجمه

۷۸۹ ..... شرح

۷۸۹ ..... ۲۷۹-امام(علیه السلام)فرمود:

۷۸۹ ..... اشاره

ترجمه ..... ۷۸۹

شرح ..... ۷۹۰

۲۸۰-امام(علیه السلام)مردی را دید که برای آن که به دشمن صدمه ای بزند،به ..... ۷۹۰

اشاره ..... ۷۹۰

ترجمه ..... ۷۹۰

شرح ..... ۷۹۰

۲۸۱-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۷۹۰

اشاره ..... ۷۹۰

ترجمه ..... ۷۹۰

شرح ..... ۷۹۱

۲۸۲-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۷۹۱

اشاره ..... ۷۹۱

ترجمه ..... ۷۹۱

شرح ..... ۷۹۱

۲۸۳-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۷۹۱

اشاره ..... ۷۹۱

ترجمه ..... ۷۹۱

شرح ..... ۷۹۱

۲۸۴-از امام(علیه السلام)پرسیدند:چگونه خداوند با کثرت مردم از آنها حساب و ..... ۷۹۲

اشاره ..... ۷۹۲

ترجمه ..... ۷۹۲

شرح ..... ۷۹۲

۲۸۵-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۷۹۲

اشاره ..... ۷۹۲

ترجمه ..... ۷۹۲

شرح ..... ۷۹۲

- ۲۸۶-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۷۹۳
- اشاره ..... ۷۹۳
- ترجمه ..... ۷۹۳
- شرح ..... ۷۹۳
- ۲۸۷-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۷۹۳
- اشاره ..... ۷۹۳
- ترجمه ..... ۷۹۳
- شرح ..... ۷۹۳
- ۲۸۸-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۷۹۴
- اشاره ..... ۷۹۴
- ترجمه ..... ۷۹۴
- شرح ..... ۷۹۴
- ۲۸۹-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۷۹۴
- اشاره ..... ۷۹۴
- ترجمه ..... ۷۹۴
- شرح ..... ۷۹۴
- ۲۹۰-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۷۹۴
- اشاره ..... ۷۹۴
- ترجمه ..... ۷۹۴
- شرح ..... ۷۹۶
- ۲۹۱-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۷۹۶
- اشاره ..... ۷۹۶
- لغت ..... ۷۹۶
- ترجمه ..... ۷۹۶
- شرح ..... ۷۹۶
- ۲۹۲-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۷۹۶



۷۹۶ ..... اشاره

۷۹۶ ..... ترجمه

۷۹۶ ..... شرح

۷۹۸ ..... ۲۹۳-امام(علیه السلام)فرمود:

۷۹۸ ..... اشاره

۷۹۸ ..... ترجمه

۷۹۸ ..... شرح

۷۹۹ ..... ۲۹۴-امام(علیه السلام)فرمود:

۷۹۹ ..... اشاره

۷۹۹ ..... ترجمه

۷۹۹ ..... شرح

۷۹۹ ..... ۲۹۵-امام(علیه السلام)انس بن مالک را وقتی که به بصره آمد به نزد طلحه و زبیر

۷۹۹ ..... اشاره

۷۹۹ ..... ترجمه

۷۹۹ ..... شرح

۸۰۰ ..... ۲۹۶-امام(علیه السلام)فرمود:

۸۰۰ ..... اشاره

۸۰۰ ..... ترجمه

۸۰۰ ..... شرح

۸۰۰ ..... ۲۹۷-امام(علیه السلام)فرمود:

۸۰۰ ..... اشاره

۸۰۰ ..... ترجمه

۸۰۰ ..... شرح

۸۰۱ ..... ۲۹۸-امام(علیه السلام)فرمود:

۸۰۱ ..... اشاره

۸۰۱ ..... ترجمه

شرح ..... ۸۰۱

۲۹۹-امام(علیه السلام)به کاتب خود-عبید الله بن ابی رافع فرمود: ..... ۸۰۱

اشاره ..... ۸۰۱

لغات ..... ۸۰۱

ترجمه ..... ۸۰۲

شرح ..... ۸۰۲

۳۰۰-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۸۰۲

اشاره ..... ۸۰۲

ترجمه ..... ۸۰۲

شرح ..... ۸۰۲

۳۰۱-یکی از یهودیان به امام(علیه السلام)عرض کرد«پیغمبرتان را هنوز به خاک ..... ۸۰۳

اشاره ..... ۸۰۳

ترجمه ..... ۸۰۳

شرح ..... ۸۰۳

۳۰۲-از امام پرسیدند چگونه بر شجاعان برتری یافتی؟آن بزرگوار فرمود: ..... ۸۰۳

اشاره ..... ۸۰۳

ترجمه ..... ۸۰۴

شرح ..... ۸۰۴

۳۰۳-امام(علیه السلام)به فرزندش محمد حنفیه فرمود: ..... ۸۰۴

اشاره ..... ۸۰۴

ترجمه ..... ۸۰۴

شرح ..... ۸۰۴

۳۰۴-امام(علیه السلام)در پاسخ کسی که از وی مشکلی را پرسید فرمود: ..... ۸۰۵

اشاره ..... ۸۰۵

لغات ..... ۸۰۵

ترجمه ..... ۸۰۵

شرح - ..... ۸۰۵

۳۰۵-امام(علیه السلام)وقتی که ابن عباس او را به چیزی راهنمایی می کرد که - ..... ۸۰۶

اشاره - ..... ۸۰۶

ترجمه - ..... ۸۰۶

شرح - ..... ۸۰۶

۳۰۶-نقل کرده اند وقتی که امام(علیه السلام)از جنگ صفینبه کوفه بازگشت، ..... ۸۰۷

اشاره - ..... ۸۰۷

ترجمه - ..... ۸۰۷

شرح - ..... ۸۰۷

۳۰۷-موقعی که امام(علیه السلام)گذرش به کشته های خوارج جنگ نهروان افتاد، ..... ۸۰۷

اشاره - ..... ۸۰۷

لغت - ..... ۸۰۸

ترجمه - ..... ۸۰۸

شرح - ..... ۸۰۸

۳۰۸-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۸۰۸

اشاره - ..... ۸۰۸

ترجمه - ..... ۸۰۸

شرح - ..... ۸۰۹

۳۰۹-وقتی که خبر کشته شدن محمد بن ابی بکر به امام(علیه السلام)رسید،فرمود: ..... ۸۰۹

اشاره - ..... ۸۰۹

ترجمه - ..... ۸۰۹

شرح - ..... ۸۰۹

۳۱۰-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۸۰۹

اشاره - ..... ۸۰۹

ترجمه - ..... ۸۰۹

شرح - ..... ۸۰۹

- ۸۱۱ ..... ۳۱۱-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۱۱
- ۸۱۱ ..... اشاره ..... ۸۱۱
- ۸۱۱ ..... ترجمه ..... ۸۱۱
- ۸۱۱ ..... شرح ..... ۸۱۱
- ۸۱۱ ..... ۳۱۲-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۱۱
- ۸۱۱ ..... اشاره ..... ۸۱۱
- ۸۱۱ ..... ترجمه ..... ۸۱۱
- ۸۱۱ ..... شرح ..... ۸۱۱
- ۸۱۲ ..... ۳۱۳-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۱۲
- ۸۱۲ ..... اشاره ..... ۸۱۲
- ۸۱۲ ..... ترجمه ..... ۸۱۲
- ۸۱۲ ..... شرح ..... ۸۱۲
- ۸۱۲ ..... ۳۱۴-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۱۲
- ۸۱۲ ..... اشاره ..... ۸۱۲
- ۸۱۲ ..... ترجمه ..... ۸۱۲
- ۸۱۲ ..... شرح ..... ۸۱۲
- ۸۱۳ ..... ۳۱۵-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۱۳
- ۸۱۳ ..... اشاره ..... ۸۱۳
- ۸۱۳ ..... ترجمه ..... ۸۱۳
- ۸۱۳ ..... شرح ..... ۸۱۳
- ۸۱۳ ..... ۳۱۶-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۱۳
- ۸۱۳ ..... اشاره ..... ۸۱۳
- ۸۱۳ ..... ترجمه ..... ۸۱۳
- ۸۱۳ ..... شرح ..... ۸۱۳
- ۸۱۴ ..... ۳۱۷-امام(عليه السلام)در تعريف مؤمن فرمود: ..... ۸۱۴
- ۸۱۴ ..... اشاره ..... ۸۱۴

لغت ----- ۸۱۴

ترجمه ----- ۸۱۴

شرح ----- ۸۱۴

۳۱۸-امام(عليه السلام)فرمود: ----- ۸۱۶

اشاره ----- ۸۱۶

ترجمه ----- ۸۱۶

شرح ----- ۸۱۶

۳۱۹-امام(عليه السلام)فرمود: ----- ۸۱۷

اشاره ----- ۸۱۷

ترجمه ----- ۸۱۷

شرح ----- ۸۱۷

۳۲۰-امام(عليه السلام)فرمود: ----- ۸۱۷

اشاره ----- ۸۱۷

ترجمه ----- ۸۱۷

شرح ----- ۸۱۷

۳۲۱-امام(عليه السلام)فرمود: ----- ۸۱۷

اشاره ----- ۸۱۷

ترجمه ----- ۸۱۷

شرح ----- ۸۱۷

۳۲۲-امام(عليه السلام)فرمود: ----- ۸۱۹

اشاره ----- ۸۱۹

ترجمه ----- ۸۱۹

شرح ----- ۸۱۹

۳۲۳-امام(عليه السلام)فرمود: ----- ۸۱۹

اشاره ----- ۸۱۹

ترجمه ----- ۸۱۹

شرح - ۸۱۹

۳۲۴-امام(عليه السلام)فرمود: ۸۲۰

اشاره ۸۲۰

ترجمه ۸۲۰

شرح - ۸۲۰

۳۲۵-امام(عليه السلام)فرمود: ۸۲۰

اشاره ۸۲۰

لغات ۸۲۰

ترجمه ۸۲۱

شرح - ۸۲۱

۳۲۶-امام(عليه السلام)فرمود: ۸۲۳

اشاره ۸۲۳

ترجمه ۸۲۳

شرح - ۸۲۳

۳۲۷-امام(عليه السلام)فرمود: ۸۲۳

اشاره ۸۲۳

ترجمه ۸۲۳

شرح - ۸۲۳

۳۲۸-امام(عليه السلام)فرمود: ۸۲۴

اشاره ۸۲۴

لغت - ۸۲۴

ترجمه ۸۲۴

شرح - ۸۲۴

۳۲۹-امام(عليه السلام)فرمود: ۸۲۴

اشاره ۸۲۴

ترجمه ۸۲۴

۸۲۴ ..... شرح

۸۲۶ ..... ۳۳۰-امام(علیه السلام)فرمود:(چهارده کلمه)

۸۲۶ ..... اشاره

۸۲۶ ..... ترجمه

۸۲۶ ..... شرح

۸۲۹ ..... ۳۳۱-امام(علیه السلام)فرمود:

۸۲۹ ..... اشاره

۸۲۹ ..... ترجمه

۸۲۹ ..... شرح

۸۲۹ ..... ۳۳۲-امام(علیه السلام)فرمود:

۸۲۹ ..... اشاره

۸۲۹ ..... ترجمه

۸۳۰ ..... شرح

۸۳۰ ..... ۳۳۳-امام(علیه السلام)فرمود:

۸۳۰ ..... اشاره

۸۳۰ ..... ترجمه

۸۳۰ ..... شرح

۸۳۰ ..... ۳۳۴-امام(علیه السلام)فرمود:

۸۳۰ ..... اشاره

۸۳۱ ..... ترجمه

۸۳۱ ..... شرح

۸۳۱ ..... ۳۳۵-در حضور امام(علیه السلام)مردی به مرد دیگری که خداوند به او پسری

۸۳۱ ..... اشاره

۸۳۱ ..... ترجمه

۸۳۱ ..... شرح

۸۳۲ ..... ۳۳۶-مردی از عمال امام(علیه السلام)ساختمانی عظیم بنا کرد،پس امام(علیه السلام)

اشاره ..... ۸۳۲

لغت ..... ۸۳۲

ترجمه ..... ۸۳۲

شرح عبارت طلوع الورق لرؤسها ..... ۸۳۲

۳۳۷- به امام(علیه السلام) گفتند: «اگر در خانه مردی را به روی او ببندند و او را داخل ..... ۸۳۲

اشاره ..... ۸۳۲

ترجمه ..... ۸۳۲

شرح ..... ۸۳۲

۳۳۸- امام(علیه السلام) به قومی که کسی از آنها مرده بود، تسلیت گفته و امر به ..... ۸۳۴

اشاره ..... ۸۳۴

ترجمه ..... ۸۳۴

شرح ..... ۸۳۴

۳۳۹- امام(علیه السلام) فرمود: ..... ۸۳۴

اشاره ..... ۸۳۴

لغت ..... ۸۳۴

ترجمه ..... ۸۳۴

شرح ..... ۸۳۴

۳۴۰- امام(علیه السلام) فرمود: ..... ۸۳۵

اشاره ..... ۸۳۵

لغات ..... ۸۳۵

ترجمه ..... ۸۳۵

شرح ..... ۸۳۶

۳۴۱- امام(علیه السلام) فرمود: ..... ۸۳۶

اشاره ..... ۸۳۶

ترجمه ..... ۸۳۶

شرح ..... ۸۳۶



- ۸۳۶ ..... ۳۴۲-امام(عليه السلام)فرمود: .....
- ۸۳۶ ..... اشاره .....
- ۸۳۶ ..... ترجمه .....
- ۸۳۷ ..... شرح .....
- ۸۳۷ ..... ۳۴۳-امام(عليه السلام)فرمود .....
- ۸۳۷ ..... اشاره .....
- ۸۳۷ ..... ترجمه .....
- ۸۳۷ ..... شرح .....
- ۸۳۷ ..... ۳۴۴-امام(عليه السلام)فرمود: .....
- ۸۳۷ ..... اشاره .....
- ۸۳۷ ..... لغت .....
- ۸۳۷ ..... ترجمه .....
- ۸۳۸ ..... شرح .....
- ۸۳۸ ..... ۳۴۵-امام(عليه السلام)فرمود: .....
- ۸۳۸ ..... اشاره .....
- ۸۳۸ ..... ترجمه .....
- ۸۳۸ ..... شرح .....
- ۸۳۹ ..... ۳۴۶-امام(عليه السلام)سه جمله فرموده است: .....
- ۸۳۹ ..... اشاره .....
- ۸۳۹ ..... ترجمه .....
- ۸۳۹ ..... شرح .....
- ۸۴۰ ..... ۳۴۷-امام(عليه السلام)فرمود: .....
- ۸۴۰ ..... اشاره .....
- ۸۴۰ ..... ترجمه .....
- ۸۴۰ ..... شرح .....
- ۸۴۱ ..... ۳۴۸-امام(عليه السلام)فرمود: .....

۸۴۱ ..... اشاره

۸۴۱ ..... لغات

۸۴۱ ..... ترجمه

۸۴۲ ..... شرح

۸۴۴ ..... ۳۴۹-امام(علیه السلام)فرمود: .....

۸۴۴ ..... اشاره

۸۴۴ ..... لغت

۸۴۵ ..... ترجمه

۸۴۵ ..... شرح

۸۴۵ ..... ۳۵۰-امام(علیه السلام)فرمود: .....

۸۴۵ ..... اشاره

۸۴۵ ..... لغات

۸۴۵ ..... ترجمه

۸۴۵ ..... شرح

۸۴۶ ..... ۳۵۱-نقل کرده اند که کمتر اتفاق می افتاد که امام(علیه السلام)روی منبر بنشینند، .....

۸۴۶ ..... اشاره

۸۴۶ ..... لغات

۸۴۶ ..... ترجمه

۸۴۷ ..... شرح

۸۴۷ ..... ۳۵۲-امام(علیه السلام)ده جمله فروده است: .....

۸۴۷ ..... اشاره

۸۴۷ ..... ترجمه

۸۴۸ ..... شرح

۸۴۹ ..... ۳۵۳-امام(علیه السلام)به جابر بن عبد الله انصاری فرمود: .....

۸۴۹ ..... اشاره

۸۵۰ ..... ترجمه

شرح - ۸۵۰

۳۵۴- ابن جریر طبری در کتاب تاریخ خود از عبد الرحمن بن ابی لیلی، ۸۵۲

اشاره ۸۵۲

ترجمه ۸۵۲

شرح - ۸۵۲

۳۵۵- امام(علیه السلام) در سخن دیگری راجع به همین مطلب ۸۵۳

اشاره ۸۵۳

ترجمه ۸۵۳

شرح - ۸۵۴

۳۵۶- ابو جحیفه می گوید شنیدم: امیر المؤمنین(علیه السلام) می فرمود: ۸۵۵

اشاره ۸۵۵

ترجمه ۸۵۶

شرح - ۸۵۶

۳۵۷- امام(علیه السلام) فرمود: ۸۵۶

اشاره ۸۵۶

ترجمه ۸۵۷

شرح - ۸۵۷

۳۵۸- امام(علیه السلام) فرمود: ۸۵۷

اشاره ۸۵۷

ترجمه ۸۵۷

شرح - ۸۵۷

۳۵۹- امام(علیه السلام) فرمود: ۸۵۷

اشاره ۸۵۷

ترجمه ۸۵۸

شرح - ۸۵۸

۳۶۰- امام(علیه السلام) فرمود: ۸۵۸

اشاره ..... ۸۵۸

ترجمه ..... ۸۵۸

شرح ..... ۸۵۹

۳۶۱-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۶۰

اشاره ..... ۸۶۰

ترجمه ..... ۸۶۰

شرح ..... ۸۶۰

۳۶۲-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۶۰

اشاره ..... ۸۶۰

لغت ..... ۸۶۰

ترجمه ..... ۸۶۰

شرح ..... ۸۶۰

۳۶۳-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۶۲

اشاره ..... ۸۶۲

ترجمه ..... ۸۶۲

شرح ..... ۸۶۲

۳۶۴-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۶۳

اشاره ..... ۸۶۳

ترجمه ..... ۸۶۳

شرح ..... ۸۶۳

۳۶۵-امام(عليه السلام)فرموده است(سه كلمه) ..... ۸۶۳

اشاره ..... ۸۶۳

ترجمه ..... ۸۶۳

شرح ..... ۸۶۴

۳۶۶-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۶۴

اشاره ..... ۸۶۴

ترجمه ..... ۸۶۴

شرح ..... ۸۶۴

۳۶۷-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۶۴

اشاره ..... ۸۶۴

ترجمه ..... ۸۶۵

شرح ..... ۸۶۵

۳۶۸-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۶۵

اشاره ..... ۸۶۵

ترجمه ..... ۸۶۵

شرح ..... ۸۶۵

۳۶۹-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۶۶

اشاره ..... ۸۶۶

ترجمه ..... ۸۶۶

شرح ..... ۸۶۶

۳۷۰-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۶۶

اشاره ..... ۸۶۶

لغات ..... ۸۶۷

ترجمه ..... ۸۶۷

شرح ..... ۸۶۷

۳۷۱-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۶۷

اشاره ..... ۸۶۷

ترجمه ..... ۸۶۷

شرح ..... ۸۶۷

۳۷۲-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۶۸

اشاره ..... ۸۶۸

ترجمه ..... ۸۶۸

شرح - ..... ۸۶۸

۳۷۳-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۸۶۸

اشاره ..... ۸۶۸

ترجمه ..... ۸۶۸

شرح - ..... ۸۶۹

۳۷۴-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۸۶۹

اشاره ..... ۸۶۹

ترجمه ..... ۸۶۹

شرح - ..... ۸۶۹

۳۷۵-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۸۶۹

اشاره ..... ۸۶۹

ترجمه ..... ۸۶۹

شرح - ..... ۸۷۰

۳۷۶-امام(علیه السلام)فرمود:(چهار مطلب) ..... ۸۷۰

اشاره ..... ۸۷۰

ترجمه ..... ۸۷۰

شرح - ..... ۸۷۰

۳۷۷-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۸۷۱

اشاره ..... ۸۷۱

لغت ..... ۸۷۱

ترجمه ..... ۸۷۱

شرح - ..... ۸۷۱

۳۷۸-امام(علیه السلام)به یکی از مخاطبانش-که سخنی فراتر از حدّ خود گفته - ..... ۸۷۱

اشاره ..... ۸۷۱

لغت ..... ۸۷۲

ترجمه ..... ۸۷۲

۸۷۲ ..... شرح

۸۷۲ ..... ۳۷۹-امام(علیه السلام)فرمود:

۸۷۲ ..... اشاره

۸۷۲ ..... ترجمه

۸۷۲ ..... شرح

۸۷۲ ..... ۳۸۰-از امام(علیه السلام)وقتی که در باره معنای «لا حول و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ»

۸۷۲ ..... اشاره

۸۷۳ ..... ترجمه

۸۷۳ ..... شرح

۸۷۳ ..... ۳۸۱-وقتی که امام(علیه السلام)شنید،عمار بن یاسر،به مغیره بن شعبه پاسخ

۸۷۳ ..... اشاره

۸۷۳ ..... ترجمه

۸۷۴ ..... شرح

۸۷۴ ..... ۳۸۲-امام(علیه السلام)فرمود:

۸۷۴ ..... اشاره

۸۷۴ ..... ترجمه

۸۷۴ ..... شرح

۸۷۴ ..... ۳۸۳-امام(علیه السلام)فرمود:

۸۷۴ ..... اشاره

۸۷۴ ..... ترجمه

۸۷۵ ..... شرح

۸۷۵ ..... ۳۸۴-امام(علیه السلام)فرمود:

۸۷۵ ..... اشاره

۸۷۵ ..... ترجمه

۸۷۵ ..... شرح

۸۷۵ ..... ۳۸۵-امام(علیه السلام)فرمود:

اشاره ..... ۸۷۵

ترجمه ..... ۸۷۵

شرح ..... ۸۷۵

۳۸۶-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۷۵

اشاره ..... ۸۷۵

ترجمه ..... ۸۷۵

شرح ..... ۸۷۷

۳۸۷-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۷۷

اشاره ..... ۸۷۷

ترجمه ..... ۸۷۷

شرح ..... ۸۷۷

۳۸۸-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۷۷

اشاره ..... ۸۷۷

ترجمه ..... ۸۷۷

شرح ..... ۸۷۷

۳۸۹-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۷۸

اشاره ..... ۸۷۸

ترجمه ..... ۸۷۸

شرح ..... ۸۷۸

۳۹۰-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۷۸

اشاره ..... ۸۷۸

لغت ..... ۸۷۹

ترجمه ..... ۸۷۹

شرح ..... ۸۷۹

۳۹۱-امام(عليه السلام)به فرزندش امام حسن(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۸۰

اشاره ..... ۸۸۰



۸۸۰	ترجمه
۸۸۰	شرح
۸۸۱	۳۹۲-امام(علیه السلام)فرمود:
۸۸۱	اشاره
۸۸۲	ترجمه
۸۸۲	شرح
۸۸۳	۳۹۳-امام(علیه السلام)فرمود:
۸۸۳	اشاره
۸۸۳	ترجمه
۸۸۳	شرح
۸۸۳	۳۹۴-امام(علیه السلام)فرمود:
۸۸۳	اشاره
۸۸۳	ترجمه
۸۸۳	شرح
۸۸۴	۳۹۵-آورده اند که امام(علیه السلام)در میان جمعی از یاران خود نشستہ بود،زنی
۸۸۴	اشاره
۸۸۴	لغات
۸۸۴	ترجمه
۸۸۴	شرح
۸۸۵	۳۹۶-امام(علیه السلام)فرمود:
۸۸۵	اشاره
۸۸۵	ترجمه
۸۸۵	شرح
۸۸۵	۳۹۷-امام(علیه السلام)فرمود:
۸۸۵	اشاره
۸۸۵	ترجمه

شرح - ۸۸۵

۳۹۸-امام(علیه السلام)فرمود: ۸۸۶

اشاره - ۸۸۶

ترجمه - ۸۸۶

شرح - ۸۸۶

۳۹۹-امام(علیه السلام)فرمود: ۸۸۷

اشاره - ۸۸۷

ترجمه - ۸۸۷

شرح - ۸۸۷

۴۰۰-امام(علیه السلام)فرمود: ۸۸۷

اشاره - ۸۸۷

ترجمه - ۸۸۷

شرح - ۸۸۸

۴۰۱-امام(علیه السلام)فرمود: ۸۸۸

اشاره - ۸۸۸

ترجمه - ۸۸۸

شرح - ۸۸۸

۴۰۲-امام(علیه السلام)فرمود: ۸۸۹

اشاره - ۸۸۹

ترجمه - ۸۸۹

شرح - ۸۸۹

۴۰۳-امام(علیه السلام)در یکی از عیدها فرمود: ۸۸۹

اشاره - ۸۸۹

ترجمه - ۸۸۹

شرح - ۸۹۰

۴۰۴-امام(علیه السلام)فرمود: ۸۹۰

اشاره ..... ۸۹۰

ترجمه ..... ۸۹۰

شرح ..... ۸۹۰

۴۰۵-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۹۰

اشاره ..... ۸۹۰

ترجمه ..... ۸۹۱

شرح ..... ۸۹۱

۴۰۶-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۹۱

اشاره ..... ۸۹۱

ترجمه ..... ۸۹۱

شرح ..... ۸۹۱

۴۰۷-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۹۲

اشاره ..... ۸۹۲

ترجمه ..... ۸۹۲

شرح ..... ۸۹۲

۴۰۸-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۹۴

اشاره ..... ۸۹۴

ترجمه ..... ۸۹۴

شرح ..... ۸۹۴

۴۰۹-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۹۴

اشاره ..... ۸۹۴

ترجمه ..... ۸۹۴

شرح ..... ۸۹۴

۴۱۰-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۸۹۶

اشاره ..... ۸۹۶

ترجمه ..... ۸۹۶

۸۹۶ ..... شرح

۸۹۷ ..... ۴۱۱-از امام(علیه السلام) پرسیدند:از عدالت و بخشندگی کدام یک بهتر است؟

۸۹۷ ..... اشاره

۸۹۷ ..... ترجمه

۸۹۷ ..... شرح

۸۹۷ ..... ۴۱۲-امام(علیه السلام)فرمود:

۸۹۷ ..... اشاره

۸۹۸ ..... ترجمه

۸۹۸ ..... شرح

۸۹۸ ..... ۴۱۳-امام(علیه السلام)فرمود:

۸۹۸ ..... اشاره

۸۹۸ ..... ترجمه

۸۹۸ ..... شرح

۸۹۹ ..... ۴۱۴-امام(علیه السلام)فرمود:

۸۹۹ ..... اشاره

۸۹۹ ..... ترجمه

۸۹۹ ..... شرح

۸۹۹ ..... ۴۱۵-امام(علیه السلام)فرمود:

۸۹۹ ..... اشاره

۸۹۹ ..... ترجمه

۸۹۹ ..... شرح

۸۹۹ ..... ۴۱۶-امام(علیه السلام)فرمود:

۸۹۹ ..... اشاره

۹۰۰ ..... ترجمه

۹۰۱ ..... شرح

۹۰۱ ..... ۴۱۷-وقتی که خبر مرگ مالک اشتر(خدایش بیامزد)به امام(علیه السلام)رسید

۹۰۱ ..... اشاره

۹۰۱ ..... ترجمه

۹۰۱ ..... شرح

۹۰۱ ..... ۴۱۸-امام(علیه السلام)فرمود:

۹۰۱ ..... اشاره

۹۰۲ ..... ترجمه

۹۰۲ ..... شرح

۹۰۲ ..... ۴۱۹-امام(علیه السلام)فرمود:

۹۰۲ ..... اشاره

۹۰۲ ..... لغت

۹۰۲ ..... ترجمه

۹۰۲ ..... شرح

۹۰۳ ..... ۴۲۰-امام(علیه السلام)به غالب بن صعصعه پدر فرزندق در ضمن سخنی که میان

۹۰۳ ..... اشاره

۹۰۳ ..... ترجمه

۹۰۳ ..... شرح

۹۰۴ ..... ۴۲۱-امام(علیه السلام)فرمود:

۹۰۴ ..... اشاره

۹۰۴ ..... ترجمه

۹۰۴ ..... شرح

۹۰۴ ..... ۴۲۲-امام(علیه السلام)فرمود:

۹۰۴ ..... اشاره

۹۰۴ ..... ترجمه

۹۰۴ ..... شرح

۹۰۵ ..... ۴۲۳-امام(علیه السلام)فرمود:

۹۰۵ ..... اشاره

ترجمه ..... ۹۰۵

شرح ..... ۹۰۵

۴۲۴-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۹۰۵

اشاره ..... ۹۰۵

ترجمه ..... ۹۰۵

شرح ..... ۹۰۵

۴۲۵-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۹۰۵

اشاره ..... ۹۰۵

ترجمه ..... ۹۰۷

شرح ..... ۹۰۷

۴۲۶-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۹۰۷

اشاره ..... ۹۰۷

ترجمه ..... ۹۰۷

شرح ..... ۹۰۷

۴۲۷-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۹۰۸

اشاره ..... ۹۰۸

ترجمه ..... ۹۰۸

شرح ..... ۹۰۸

۴۲۸-از امام(علیه السلام)پرسیدند:بزرگترین شاعران کیست؟فرمود: ..... ۹۰۸

اشاره ..... ۹۰۸

ترجمه ..... ۹۰۸

شرح ..... ۹۰۸

۴۲۹-امام(علیه السلام)فرمود: ..... ۹۱۰

اشاره ..... ۹۱۰

لغت ..... ۹۱۰

ترجمه ..... ۹۱۰

شرح ..... ۹۱۰

۴۳۰-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۹۱۰

اشاره ..... ۹۱۰

ترجمه ..... ۹۱۲

شرح ..... ۹۱۲

۴۳۱-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۹۱۲

اشاره ..... ۹۱۲

ترجمه ..... ۹۱۲

شرح ..... ۹۱۲

۴۳۲-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۹۱۳

اشاره ..... ۹۱۳

ترجمه ..... ۹۱۳

شرح ..... ۹۱۳

۴۳۳-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۹۱۳

اشاره ..... ۹۱۳

ترجمه ..... ۹۱۳

شرح ..... ۹۱۳

۴۳۴-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۹۱۵

اشاره ..... ۹۱۵

ترجمه ..... ۹۱۵

شرح ..... ۹۱۵

۴۳۵-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۹۱۶

اشاره ..... ۹۱۶

ترجمه ..... ۹۱۶

شرح ..... ۹۱۶

۴۳۶-امام(عليه السلام)فرمود: ..... ۹۱۶

۹۱۶ ..... اشاره

۹۱۶ ..... ترجمه

۹۱۶ ..... شرح

۹۱۸ ..... ۴۳۷-امام(علیه السلام)در ستایش انصار فرمود:

۹۱۸ ..... اشاره

۹۱۸ ..... لغات

۹۱۸ ..... ترجمه

۹۱۸ ..... شرح

۹۱۸ ..... ۴۳۸-امام(علیه السلام)فرمود:

۹۱۸ ..... اشاره

۹۱۸ ..... ترجمه

۹۲۰ ..... شرح

۹۲۰ ..... ۴۳۹-امام(علیه السلام)فرمود:

۹۲۰ ..... اشاره

۹۲۰ ..... ترجمه

۹۲۰ ..... شرح

۹۲۱ ..... ۴۴۰-امام(علیه السلام)فرمود:

۹۲۱ ..... اشاره

۹۲۱ ..... لغت

۹۲۱ ..... ترجمه

۹۲۲ ..... شرح

۹۲۲ ..... ۴۴۱-امام(علیه السلام)فرمود:

۹۲۲ ..... اشاره

۹۲۲ ..... ترجمه

۹۲۲ ..... شرح

۹۲۳ ..... ۴۴۲-از امام(علیه السلام)در باره توحید و عدالت پرسیدند:



۹۲۳ ..... اشاره

۹۲۳ ..... ترجمه

۹۲۳ ..... شرح

۹۲۴ ..... ۴۴۳-امام(علیه السلام)فرمود:

۹۲۴ ..... اشاره

۹۲۴ ..... ترجمه

۹۲۴ ..... شرح

۹۲۴ ..... ۴۴۴-امام(علیه السلام)در دعای طلب باران،عرض کرد:

۹۲۴ ..... اشاره

۹۲۴ ..... ترجمه

۹۲۴ ..... شرح

۹۲۵ ..... ۴۴۵-امام(علیه السلام)فرمود:

۹۲۵ ..... اشاره

۹۲۵ ..... ترجمه

۹۲۵ ..... شرح

۹۲۵ ..... ۴۴۶-امام(علیه السلام)فرمود:

۹۲۵ ..... اشاره

۹۲۵ ..... لغت

۹۲۵ ..... ترجمه

۹۲۵ ..... شرح

۹۲۷ ..... ۴۴۷

۹۲۷ ..... اشاره

۹۲۷ ..... ترجمه

۹۲۷ ..... شرح

۹۲۷ ..... ۴۴۸-امام(علیه السلام)به زیاد بن ابیه-وقتی که او را برای خطبه فارس به جای

۹۲۷ ..... اشاره

۹۲۷ ..... ترجمه

۹۲۷ ..... شرح

۹۲۹ ..... ۴۴۹-امام(عليه السلام)فرمود:

۹۲۹ ..... اشاره

۹۲۹ ..... ترجمه

۹۲۹ ..... شرح

۹۲۹ ..... ۴۵۰-امام(عليه السلام)فرمود:

۹۲۹ ..... اشاره

۹۲۹ ..... ترجمه

۹۲۹ ..... شرح

۹۳۰ ..... ۴۵۱-امام(عليه السلام)فرمود:

۹۳۰ ..... اشاره

۹۳۰ ..... ترجمه

۹۳۰ ..... شرح

۹۳۰ ..... ۴۵۲-امام(عليه السلام)فرمود:

۹۳۰ ..... اشاره

۹۳۱ ..... ترجمه

۹۳۱ ..... شرح

۹۳۲ ..... درباره مرکز

سرشناسه: ابن میثم، میثم بن علی، ۶۸۹ - ۶۳۶ق. شارح

عنوان و نام پدیدآور: شرح نهج البلاغه ابن میثم / کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی؛ مترجم محمدصادق عارف ... [و دیگران]

مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، - ۱۳۷۵.

مشخصات ظاهری: ج ۵

شابک: ۱۵۰۰۰ریال (ج.۱)؛ ۱۵۰۰۰ریال (ج.۱)؛ ۱۵۰۰۰ریال (ج.۱)

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: جلد سوم: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی.

یادداشت: جلدهای مختلف این کتاب توسط افراد مختلف ترجمه شده است.

یادداشت: ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۷۵)؛ ۴۹۵۰۰ریال

یادداشت: ج. ۴ (چاپ اول: ۱۳۷۵)؛ ۱۷۵۰۰ریال

عنوان دیگر: نهج البلاغه. شرح

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. نهج البلاغه -- نقد و تفسیر

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- خطبه ها

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- کلمات قصار

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- توقیعات

شناسه افزوده: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. نهج البلاغه. شرح

شناسه افزوده: عارف، محمدصادق. مترجم

شناسه افزوده: آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهشهای اسلامی

شناسه افزوده: بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره: BP۳۸/۰۴۲۲ الف ۲ ۱۳۷۵

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱۵/ش الف

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۱-۱۳۱۵

ص: ۱

**اشاره**







## فهرست نامه ها و موضوعات این مجلد

وصیت ۳۱ از جمله وصیتهای امام (علیه السلام) به فرزندش امام حسن (علیه السلام) ۱

نامه ۳۲ به معاویه - موعظه و یادآوری چگونگی دنیا ۱۰۶

نامه ۳۳ به قثم بن عباس فرماندار مکه ۱۱۲

نامه ۳۴ به محمد بن ابی بکر موقعی که از دلگیری وی در نصب مالک به جای او مطلع شد ۱۱۷

نامه ۳۵ به عبد الله بن عباس پس از کشته شدن محمد بن ابی بکر ۱۲۰

نامه ۳۶ به عقیل بن ابی طالب در باره سپاهی که به جانب دشمن گسیل داشت ۱۲۳

نامه ۳۷ به معاویه جهت سرکوبی او ۱۲۹

نامه ۳۸ به مردم مصر، موقعی که مالک اشتر را به فرمانروایی آنجا تعیین کرد ۱۳۳

نامه ۳۹ به عمرو بن عاص ۱۳۸

نامه ۴۰ به یکی از کارگزارانش ۱۴۳

نامه ۴۱ به عمر بن ابی سلمه مخزومی ۱۵۳

نامه ۴۲ به مصقله بن هبیره شیبانی ۱۵۵

نامه ۴۳ به زیاد بن ابیه، موقعی که مطلع شد معاویه می خواهد او را فریب دهد و به خود ملحق سازد ۱۵۸

نامه ۴۴ به عثمان بن حنیف انصاری که در آن اشاره به داستان فدک و ماجرای حضرت زهرا نموده ۱۶۴

نامه ۴۵ به یکی از کارگزارانش ۱۹۷

وصیت ۴۶ به حسن و حسین (علیه السلام) موقعی که ابن ملجم ملعون او را ضربت زد ۲۰۰



نامه ۴۷ به معاویه ۲۰۸

نامه ۴۸ امام (علیه السلام) در آن بر معایب دنیا اشاره دارد ۲۱۲

نامه ۴۹ به سران سپاه خود ۲۱۴

نامه ۵۰ به کارگزاران مالیات ۲۱۹

نامه ۵۱ به فرمانداران شهرها در باره معنای نماز ۲۲۴

عهد نامه ۵۲ به مالک اشتر نخعی هنگامی که او را به استانداری مصر گماشت ۲۲۷

نامه ۵۳ به طلحه و زبیر ۳۱۱

نامه ۵۴ به معاویه که او را به تقوای الهی دعوت می کند ۳۱۵

نامه ۵۵ امام (علیه السلام) در آن شریح را نصیحت می کند موقعی که او را سرلشکر سپاهی قرار می دهد که به شام گسیل می دارد ۳۱۹

نامه ۵۶ به اهل کوفه ۳۲۱

نامه ۵۷ به مردم شهرها که در آن ماجرای خود را با اهل صفین شرح می دهد ۳۲۳

نامه ۵۸ به اسود بن قطیبه رئیس سپاه حلوان ۳۲۷

نامه ۵۹ به کارگزارانی که سپاه امام از قلمرو آنها می گذرند ۳۳۰

نامه ۶۰ به کمیل بن زیاد نخعی ۳۳۳

نامه ۶۱ به مردم مصر که موقع تعیین مالک به فرمانروایی مصر با وی فرستاد ۳۳۵

نامه ۶۲ به ابو موسی اشعری که از طرف امام فرمانروای کوفه بود ۳۴۱

نامه ۶۳ در پاسخ معاویه ۳۴۶

نامه ۶۴ به معاویه که ضمن آن او را به تقوی امر کرده، و به خودداری از دعوی باطل ارشاد نموده ۳۵۴

نامه ۶۵ به عبد الله بن عباس ۳۶۰

نامه ۶۶ به قثم بن عباس ۳۶۲

نامه ۶۷ به سلمان فارسی، پیش از ایام خلافتش ۳۶۶

نامه ۶۸ به حارث همدانی ۳۶۸

نامه ۶۹ به سهل بن حنیف انصاری ۳۷۷

نامه ۷۰ به منذر بن جارود عبیدی ۳۸۰

نامه ۷۱ به عبد الله بن عباس ۳۸۳

نامه ۷۲ به معاویه که او را به خاطر نافرمانی اش توبیخ می کند ۳۸۵

نامه ۷۳ پیمانی که امام (علیه السلام) بین مردم ربیعه و یمن نوشته است ۳۸۸

ص: ۶

نامهٔ ۷۴ به معاویه در نخستین روزهایی که با وی بیعت شد ۳۹۱

نامهٔ ۷۵ به عبد الله بن عباس موقعی که او را در بصره به جای خود تعیین کرد ۳۹۳

نامهٔ ۷۶ به عبد الله بن عباس وقتی که او را به مصر فرستاد ۳۹۵

نامهٔ ۷۷ به ابو موسی اشعری در پاسخ جریان حکمین ۳۹۷

نامهٔ ۷۸ به سران سپاه موقعی که به خلافت رسیدند ۴۰۰

گزیدهٔ سخنان دلاویز امیر المؤمنین ۴۰۳

ص: ۷

۳۱- از جمله وصیتهای علی (علیه السلام) که به (فرزندش) حسن بن علی (علیه السلام) پس از

اشاره

بازگشت از صفین در محل حاضرین نوشت.

می گویم: جعفر بن بابویه-رحمه الله-روایت کرده است، که این وصیت را به پسرش محمد بن حنفیه-رضی الله عنه-نوشت، و آن از شیواترین و رساترین سخن و بیش از هر کلامی بر دقایق و لطایف حکمت عملی مشتمل است و کاملترین عبارتی است که به راه خدا دعوت می کند، و حاضرین نام محلی در شام است، در این چند بخش است:

بخش اول گفتار امام (علیه السلام)

اشاره

مِنَ الْوَالِدِ الْفَاحِشِ الْمَقْرَرِ لِلزَّيْمَانِ الْمُدْبِرِ الْعُمَرِ - الْمُسْتَسْلِمِ لِلدَّهْرِ الذَّامِّ لِلدُّنْيَا - السَّاكِنِ مَسَاكِنِ الْمَوْتَى وَ الظَّاعِنِ عَنْهَا غَدَاً - إِلَى الْمَوْلُودِ الْمُؤَمَّلِ مَا لَا يُدْرِكُ - السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ - غَرَضِ الْأَسْدِ قَامَ وَ رَهِينَهُ الْأَيَّامِ - وَ رَمِيهِ الْمَصَائِبِ وَ عَبْدِ الدُّنْيَا وَ تَاجِرِ الْغُرُورِ - وَ غَرِيمِ الْمَنَايَا وَ أَسِيرِ الْمَوْتِ - وَ حَلِيفِ الْهُمُومِ وَ قَرِينِ الْأَخْرَانِ - وَ نُصْبِ الْأَفَاتِ وَ صَرِيحِ الشَّهَوَاتِ وَ خَلِيفِهِ الْأَمْوَاتِ

رهینه: گروگان رمیه: هدف، تاء برای نقل اسم از وصفیت به اسم صرف است.

حلیف: هم قسم نصب: چیزی که به جایی نصب شود (نشانه).

ص: ۱

«از پدری در آستانه مرگ، به ناهمواری زمان معترف، پشت کرده به عمر، تسلیم روزگار، بدبین به دنیا، ساکن خانه های مردگان و آن که فردا از آن خانه ها کوچ می کند، به فرزندش که آرزومند چیزی است که نمی رسد، رونده راه نابود شدگان، هدف بیماریها و گروگان روزگار و محل آماج مصیبتها و غمها و بنده دنیا و سوداگر غرور و بدهکار نابودیها، گرفتار مرگ و هم قسم رنجها و همدم غمها و نشان(تیر)آفتها و زمین خورده خواهشهای نفسانی و جانشینان مردگان».

## شرح

در این بخش که به منزله عنوان وصیت است، آن بزرگوار برای خود، هفت ویژگی و برای فرزندش چهارده تا در زمینه دل بستن بر دنیا بیان فرموده و ویژگیهای فرزندش را دو چندان آورده است، زیرا هدف، وصیت و نصیحت اوست:

اول: من الفان، این لفظ به صورت مجاز از باب تسمیه شیء به اسم نتیجه آن، به کار رفته است اسم منقوص الفانی را به جهت رعایت قرینه کلمه دوّم للزمان با حذف یای الفان وقف کرده است. و این عمل جایز است.

دوّم: المقّر للزمان: یعنی بر اثر زور و جبر، اقرار به ناتوانی خود در دست دگرگونیهای آن دارد، گویی روزگار را دشمنی پر قدرت فرض کرده است که هموردان به قدرت او اعتراف می کنند.

سوّم: «المدبر العمر» از آن جهت که عمر آن بزرگوار قریب به شصت سال بود.

چهارم: المستسلم للدهر که این عبارت شیواتر از المقّر للزمان است.

پنجم: «الدّام للدنیا» چه پیوسته آن حضرت از دنیا بیزار بوده و با بیان زشتیهایش از آن دوری می جسته است.

ششم: السّاکن مساکن الموتی معنی این عبارت ترغیب به دوری از اعتماد و دل بستگی به دنیا و ماندن در آنست به وسیله یادآوری این مطلب که دنیا

منزل مردگان است. زیرا هر کس در محل سکونت اموات قرار دارد، دچار سرنوشت آنان خواهد شد، و در جهت ایجاد نفرت [از دنیا] نظیر آیه مبارکه «وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» (۱) است.

هفتم: الظاعن عنها غذا این عبارت یادآور جدایی و غذا کنایه از زمان جدایی و لفظ الظاعن استعاره برای همان جدایی است.

اما در باره فرزند:

اول: المؤمیل ما لا یدرک، در این جمله به دوری جستن از طول آرزو امر شده، زیرا آن باعث فراموش کردن آخرت است، و دلیل دوری جستن از دنیا و آرزو داشتن چیزی است که به او نمی رسد. بدیهی است که انسان تا وقتی که در این دنیا است، به خواسته های خود آرزومند است، همان طوری که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: فرزند آدم پیر می شود ولی دو خصلت در او شدت می یابد:

آزمندی و آرزو داشتن، و بی تردید عمر به سر می آید بی آنکه اینها برآورده شوند.

دوم: السالک سبیل من قد هلك، راه کسانی که هلاک شده اند همان مسافرت از دنیا است به سمت آخرت و طی منازل عمر. و این که راه را به کسانی که هلاک شده اند، نسبت داده است برای یادآوری مرگ است.

سوم: غرض الاسقام از آن رو لفظ «الغرض» را استعاره برای فرزندش آورده که او به منزله نشانه ای مورد اصابت تیرهای بیماریهاست.

چهارم: رهینه الايام لفظ الزهینه را استعاره برای فرزند خود آورده است به اعتبار این که وجود او وابسته به اوقات و داخل در حکم آنست چنانکه گروگان در اختیار گرودار است.

پنجم: و رمیه المصائب این عبارت نیز مثل عبارت غرض الأسقام

ص: ۳

---

۱- سوره ابراهیم (۱۴) آیه (۴۵). [۱] یعنی: شما در جای کسانی منزل گرفته اید که به خود ستم روا داشتند.

[استعاره است برای این که او هدف تیرهای شداید است.] ششم: و عبد الدنیا لفظ عبد مستعار است، زیرا که طالب دنیا در حقیقت مطیع دنیا و کارگزار اوست، همچنان که بنده، فرمانبردار و کارگر مولای خویش است.

هفتم: و تاجر الغرور یعنی تجارت او برای دنیا، فریب و غفلت از کسب و کار حقیقی و جاودانه است. و کلمه تاجر استعاره از انسان است، به دلیل صرف مال و فعالیت خود در راه شرّ دنیا به گمان این که آنها همه خواستهای مفیدند.

هشتم: و غریم المنایا لفظ غریم کنایه از انسان است به اعتبار این که هر فرد بشر همچون مسافری است و اجل در پی او بمانند طلبکاری در پی بدهکار خود است.

نهم: لفظ اسیر را استعاره آورده است به لحاظ تسلیم بودن او به مرگ و خلاصی نداشتن از آن.

دهم: و حلیف الهموم: همدم غمهاست.

یازدهم: و قرین ال-احزان، الفاظ حلیف و قرین را استعاره آورده است به اعتبار انفکاک ناپذیری او از غم و اندوهها همان طوری که دو هم پیمان از یکدیگر جدا نمی شوند.

دوازدهم: و نصب الافات، مثل و رمیه المصائب، است. یعنی در معرض آفتهاست.

سیزدهم: و صریح الشهوات، کلمه صریح استعاره آورده شده است به جهت مغلوب و مقهور بودن او در دست هوای نفس همچون قتیل به معنای مقتول.

چهاردهم: و خلیفه الاموات، در این عبارت با یادآوری مرگ ایجاد نفرت از دنیا می فرماید، زیرا که جانشین مردگان در معرض پیوستن به آنهاست،



نظیر سخن بعضی از حکما که گفته اند: براستی که ما بین او و آدم جز پدری مرده وجود ندارد، نسبت اصولی با مرگ دارد.

## بخش دوم

### اشاره

أَمَّا بَعْدُ - فَإِنَّ فِيمَا تَبَيَّنَتْ مِنْ إِذْبَارِ الدُّنْيَا عَنِّي - وَجُمُوحِ الدَّهْرِ عَلَيَّ وَ إِقْبَالِ الْآخِرَةِ إِلَيَّ - مَا يَزَعُنِي عَنْ ذِكْرِ مَنْ سِوَايَ - وَ الْإِهْتِمَامِ بِمَا وَرَائِي - غَيْرَ أَنِّي حَيْثُ تَفَرَّدَ بِي دُونَ هُمُومِ النَّاسِ هَمَّ نَفْسِي - فَصَدَفَنِي رَأْيِي وَ صَرَفَنِي عَنْ هَوَايَ - وَ صَرَّحَ لِي مَحْضُ أَمْرِي - فَأَفْضَى بِي إِلَى جِدِّ لَا - يَكُونُ فِيهِ لَعِبٌ - وَ صِدْقٍ لَا - يَشُوبُهُ كَذِبٌ وَ وَجِدْتُكَ بَعْضِي - بَلْ وَجِدْتُكَ كُلِّي - حَتَّى كَأَنَّ شَيْئاً لَوْ أَصَابَكَ أَصَابِنِي - وَ كَأَنَّ الْمَوْتَ لَوْ أَتَاكَ أَتَانِي - فَعَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِينِي مِنْ أَمْرِ نَفْسِي - فَكَتَبْتُ إِلَيْكَ كِتَابِي هَذَا - مُسْتَظْهِراً بِهِ إِنَّ أَنَا بَقِيْتُ لَكَ أَوْ فَنَيْتُ

### لغات

جمع الفرس: وقتی که اسب بر صاحبش غلبه کند و او قادر بر رام کردنش نباشد.

یزغنی: باز می دارد مرا محض: خالص.

افضی: پایان یافت.

شوب: آمیختگی و درهم شدن.

### ترجمه

«آری بعد، در آنچه از پشت کردن دنیا از من، و سرکشی روزگار بر من، و رو آوردن آخرت به من، آشکار شد مرا از یاد جز خودم و اهمیت دادن بدانچه در پشت سر من است باز می دارد، ولی چون غم خودم نه غم دیگران به خودم منحصر شد، پس اندیشه ام با من همسو شد و مرا از آرزو و خواهش نفسم بازداشت و حقیقت کار مرا بر من آشکار ساخته، و مرا به کوششی که بازیچه نیست و راستی که آمیخته به دروغ نیست واداشت. [با این همه] تو را پاره ای از تن خود یافتم، بلکه تمام وجود خود احساس کردم، بطوری که اگر مصیبتی به تو رو آورد مثل این است که به من رو آورده است، و اگر مرگ گریبان تو را بگیرد گویا گریبان مرا گرفته است، و من غم کار تو را همچون غم کار خود می خورم.

پس این نامه را برای تو نوشتم در حالی که بدان پشت گرمم. چه من زنده بمانم و چه بمیرم- (اگر به آن عمل نمایی خاطر آسوده است)».

## شرح

امام (علیه السلام) بین کلمات: اقبال و ادبار، آخره و دنیا، صنعت تقابل به کار برده است. ما قبلا به معنای پشت کردن به دنیا و رو آوردن به آخرت در شرح عبارت: الا و انّ الدنيا قد ادبرت اشاره کردیم.

لفظ جموح را استعاره برای روزگار آورده است، به لحاظ ناتوانی شخص از غلبه اش بر دگرگونیها و تغییرات آن، که چون اسب سرکش از اختیارش بیرون است.

«ما»ی اولی به معنی العذی و احتمال دارد مای مصدری باشد، بنا بر معنای اول من برای تبیین، و بنا بر معنای دوم، من برای ابتدای غایت خواهد بود.

«ما»ی دوم به معنای العذی و در محلّ رفع است، چون مبتداست و «فیما تبینت» خبر ما، و مستظها حال می باشد. محور جدایی- بر طبق آنچه حضرت بیان می کند- این است که امام (علیه السلام) در معرض جدایی از فرزندش می باشد و آن لحظات، هنگام توجه به حال خود و حال اوست تا او را به منزله خود فرض کند، و نیز حضرت [می خواهد به فرزندش بفهماند] که به وضع او بسیار اهمیت می دهد تا بدین وسیله او برای پذیرش وصیت آن حضرت آماده تر شود.

تا اینجا به منزله آماده سازی و مقدمه وصیت است. سپس آن حضرت با بیان مطالبی که ذکر شد، نزدیک شدن رحلت خود را به سوی خدا، به او اعلام داشته است و این که همین امر، نزدیکی رحلت به سوی خدا- او را از توجه به ماسوای او و از مصالح مربوط به مصلحت مخلوق و نظام هستی بازداشته است. زیرا آن هنگام، هنگامه سختی است برای انسان و آنچه در آن وقت برایش اهمیت دارد همان آراستگی به فضایل و آمادگی برای دیدار با خداست و! آن غیر از زمان جوانی و اوایل عمر است که برای اصلاح حال دیگران و پرداختن به کارهای عادی مجال دارد.

جز این که برای امام، وقتی که هنگامه رحلت پدید آمد و معلوم شد که در آن حال باید تنها به خود پردازد و اندیشه اش نیز آن را تأیید کرد که بدانچه سزاوار است و برایش اهمیت دارد توجه کند و از آنچه دلخواه اوست چشم پوشد. - زیرا بهترین و درست ترین اندیشه ها از نظر امام، آن اندیشه ای است که اهمیت بیشتری به این امر دهد و حقیقت کار و آنچه را که شایسته است بر ملا سازد و سرانجام او را به تلاش و صداقتی دور از بازیچه و دروغ برساند - امام علیه السلام، فرزندش را پاره تن خود تعریف کرده است که کنایه از زیادی پیوند با آن حضرت و نزدیکی و محبت به اوست، چنانکه شاعر گوید:

براستی که فرزندانمان پاره های جگر ما هستند که بر روی زمین راه می روند. بلکه او فرزندش را، تمام وجود خود یعنی عبارت از مجموع هستی خود دیده است، زیرا که او خلیفه و جانشین وی و وارث دانش و فضایل اوست. دلیل بر قرب زیاد وی و این که او به منزله جان وی است یادآوری دو نتیجه است که در عبارت از حَتّی تا «آتانی» وجود دارد. وجه تشبیه میان مصیبتی که به فرزندش می رسد و آن مصیبتی که به صورت غیر مستقیم به خود آن حضرت می رسد، نهایت تأثر و دردناکی او به سبب آن

مصیبت می باشد.

این احساس هر چند برای آن بزرگوار، مانند هر پدری نسبت به فرزندش، امری طبیعی بوده است، لکن از چیزهایی است که انسان در پایان عمر و در آن هنگام که از قطع رابطه اش با دنیا آگاه می شود باید به آن توجه کامل داشته باشد زیرا انسان بطور طبیعی بقای نام نیک را دوست دارد و بر دوام خیر و آثار نیک حریص است، از این رو خود را تنها در اندیشه خویشتن منحصر می کند و به درستی نظرش در پند و نصیحت، ملزم ساخته است.

ص: ۶



کلمه محض را به حالت رفع بنا به فاعلیت و به صورت نصب بنا بر حذف حرف جرّ [منصوب به نزع خافض] خوانده اند بنا بر این، تقدیر عبارت: عن محض امری است.

سپس توجه داده است که از لوازم وجدانی اوست آنچه را که مورد توجه و اهمیّت است به فرزندش توجه دهد و اهمیّتش را گوشزد کند، بدان جهت این وصیت را نوشته است که پشتوانه و سندی باشد تا در هر حال، چه او بماند و یا بمیرد سرمشق عمل او باشد. زیرا این وصیت مشتمل است بر سخنان دلاویز، آداب زندگی، اخلاق شایسته و رهنمودهای خط مشی در راه خدا، آنچه را که خود به پیروی و تقلید از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در طول عمر برای خویشتن پسندیده است عنایت و علاقه به فرزند ایجاب می کند که او را نیز به انجام این کارها رهنمون شود. و توفیق عمل مربوط به خداست.

## بخش سوم

### اشاره

فَإِنِّي أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ أَيْ بِنَبِيِّ وَ لُزُومِ أَمْرِهِ - وَ عِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ وَ الْإِعْتِصَامِ بِحَبْلِهِ - وَ أَيْ سَبَبِ أَوْثُقٍ مِنْ سَبَبِ بَيْنِكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ - إِنْ أَنْتَ أَخَذْتَ بِهِ - أَخِي قَلْبِكَ بِالْمَوْعِظَةِ وَ أَمْتَهُ بِالزَّهَادَةِ - وَ قَوِّهِ بِالْيَقِينِ وَ نَوِّزُهُ بِالْحِكْمَةِ - وَ ذَلَّلُهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَ قَرَّرَهُ بِالْفَنَاءِ - وَ بَصَّرَهُ فَجَائِعِ الدُّنْيَا - وَ حَذَّرَهُ صَوْلَةَ الدَّهْرِ وَ فُحْشَ تَقَلُّبِ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ - وَ اعْرِضْ عَلَيْهِ أَخْبَارَ الْمَاضِيَيْنِ - وَ ذَكَّرَهُ بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ - وَ سَرَّ فِي دِيَارِهِمْ وَ آثَارِهِمْ - فَانظُرْ فِيَمَا فَعَلُوا وَ عَمَّا انْتَقَلُوا وَ أَيْنَ حَلُّوا وَ نَزَلُوا - فَإِنَّكَ تَجِدُهُمْ قَدِ انْتَقَلُوا عَنِ الْأَجْبَةِ - وَ حَلُّوا دِيَارَ الْعُرْبِ - وَ كَأَنَّكَ عَنْ قَلِيلٍ قَدْ صِرْتَ كَأَحَدِهِمْ - فَاصْبِرْ مَثْوَاكَ وَ لَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ - وَ دَعِ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ وَ الْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ - وَ أَمْسِكْ عَنْ طَرِيقِ إِذَا خَفْتِ ضَلَالَتَهُ - فَإِنَّ الْكُفَّ عِنْدَ حَيْرِهِ الضَّلَالِ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْأَهْوَالِ وَ أَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ - وَ أَنْكِرِ الْمُنْكَرَ بِيَدِكَ وَ لِسَانِكَ - وَ بَايِنِ مَنْ فَعَلَهُ بِجُهْدِكَ - وَ جَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ - وَ لَا تَأْخُذْكَ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ - وَ

خُضَّ الغَمَرَاتِ لِلْحَقِّ حَيْثُ كَانَ وَ تَفَقَّهُ فِي الدِّينِ - وَ عَوَّذَ نَفْسَكَ الصَّبْرَ عَلَى المَكْرُوهِ - وَ نِعَمَ الخُلُقِ التَّصَبُّرِ فِي الحَقِّ - وَ أَلْجِئَ نَفْسَكَ فِي أُمُورِكَ كُلِّهَا إِلَى إِلَهِكَ - فَإِنَّكَ تُلْجِئُهَا إِلَى كَهْفِ حَرِيزٍ وَ مَانِعِ عَزِيزٍ - وَ أَخْلِصْ فِي المَسْأَلَةِ لِرَبِّكَ - فَإِنَّ بِيَدِهِ العَطَاءَ وَ الحِزْمَانَ - وَ أَكْثَرَ الإِسْتِخَارَةِ وَ تَفَهُمِ وَ صِدْقِي - وَ لَا تَذْهَبَنَّ عَنْكَ صِفْحًا - فَإِنَّ خَيْرَ القَوْلِ مَا نَفَعَ - وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ - وَ لَا يُتَنَفَعُ بِعِلْمٍ لَا يَحِقُّ تَعَلُّمُهُ

## لغات

الغمرات: میخها.

المثوی: جای ماندن و اقامت.

## ترجمه

«پس ای پسرک من تو را به پرهیزگاری و ترس از خدا و پیوسته امر و فرمان او را بردن، و آباد ساختن خانه دل خود با یاد خدا، و چنگ زدن به ریسمان او، سفارش می کنم، و کدام وسیله اطمینان بخش تر و استوارتر از رشته بین تو و خداست، اگر تو آن را دستاویز قرار دهی؟! دلت را به موعظه زنده دار و با پارسایی بمیران و بوسیله یقین نیرومند ساز و به نور حکمت روشن کن و با یاد مرگ ذلیل و خاشع گردان و به اعتراف بر نابودی و فنا و ادا ساز، و به بدیهای دنیا بینایش گردان، و از حمله روزگار و گردش ناهنجار شبانه روز بترسان، و با شرح احوال گذشتگان آشنا کن، و آنچه را که بر سر آنها آمده است یاد آور باش و در دیار و آثار ایشان گردش کن، پس ببین آنان چه کرده اند، و از چه چیزها دست شسته اند، و کجا فرود آمده و منزل گرفته اند، در نتیجه خواهی دید که ایشان از دوستان جدا و در سرای غربت جایگزین شده اند و گویا طولی نخواهد کشید که تو نیز یکی از آنان خواهی شد، بنا بر این، جایگاه خود را با اعمال شایسته بیارای و سرای آخرت خود را به دنیایت مفروش، و در باره آنچه آگاهی نداری سخن مگو، و در چیزی که به تو مربوط نیست گفتگو نکن، و از راهی که می ترسی گمراه شوی مرو، زیرا خودداری به هنگام سرگردانی از گمراهی، بهتر از انجام کارهای ترسناک است. و امر به معروف کن تا در جرگه آن باشی، و با دست و زبان نهی از منکر نما، و با تلاش و کوشش از بدکاران فاصله بگیر، و آن

طور که شایسته است در راه خدا جهاد کن، و در راه خدا از سرزنش ملامتگران باکی نداشته باش، و برای حق هر جا که باشد سختیها را تحمل کن، در احکام دین بصیر و آگاه باش، و خود را بردبارانه بر ناملازمات عادت ده، نیکو صفتی است شکیبایی در راه حق، و در همه کارها خود را به خدا واگذار، زیرا در آن صورت به پناهگاهی پناه برده ای که نگهبان تو نگهداری تواناست و در درخواست خود، تنها از پروردگار مسألت نما، زیرا بخشش و یا محروم ساختن به دست اوست، و از خداوند بسیار طلب خیر و نیکی کن، وصیت مرا خوب درک کن، و از آن روی مگردان، زیرا نیکوترین سخن گفتاری است که سود دهد، و بدان که دانش بی فایده را خیری نیست، و از علمی که شایسته آموختن نیست فایده و منفعتی عاید نمی شود.»

## شرح

این همان هنگامی است که شروع کرده است تا آنچه را می خواهد وصیت کند. این بخش از وصیت مشتمل بر چند مطلب است:

اول: تقوای الهی، که قبلاً حقیقت تقوی را دانستی و ممکن است در اینجا مقصود از تقوی، ترس از خدا باشد.

دوم: سر به فرمان او نهادن که خود لازمه تقوا داشتن است.

سوم: خانه دل را با یاد خدا آباد ساختن. لفظ العماره استعاره برای کامل ساختن قلب با یاد خدا و ذکر فراوان اوست، زیرا که ذکر خدا روح عبادات و کمال نفس است، همان طور که آبادی منزل، کمال آن است و کمال نفس در ضمن ذکر مداوم است، به دلیل آیه مبارکه: «وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۱).

چهارم: چنگ زدن به ریسمان او. لفظ الحبل را استعاره آورده است برای آنچه از امور دین که به آن دست می یابد. و چنگ زدن به آن مانند ریسمانی

ص: ۱۰

---

۱- سوره جمعه (۶۲) آیه (۱۰). [۱] یعنی: خدا را فراوان یاد کنید تا شاید رستگار شوید.

وسیله نجات او می گردد. مقصود از چنگ زدن، نگهداری خود از عذاب خدا به وسیله تمسک به اوست. سپس از وسیله ای که مطمئن تر از آن باشد، به طریق استفهام انکاری، جو یا شده است و اطمینان بخشی آن را در حدی شگفت آور دانسته است. و این مطلب در معنای ملازمت امر خدا مندرج است به دلیل آیه مبارکه «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» (۱).

پنجم: دستور داده است که قلب خود را با موعظه زنده بدارد، صفت احیاء را برای قلب عاریه آورده است به اعتبار کامل ساختن وی خود را به وسیله علم و عبرتی که از موعظه به دست می آید چنان که انسان به وسیله حیات به کمال می رسد.

ششم: این سخن حضرت: فأمته بالزّهاده و آنچه را که او می میراند همان نفس اماره است که میراندن نفس عبارت از درهم شکستن و بازداشتن آن از خواهشهایی است که مخالف با عقل می باشد، و آن از طریق ترک دنیا و نیز مطیع ساختن نفس از این طریق به دست می آید. و احتمال دارد که نفس عاقله مورد نظر باشد، و میراندن نفس، همان بریدن از هوای نفس است.

هفتم: آن یقویه بالیقین: یعنی دل را از ناتوانی جهل بیرون کند تا بتواند به سوی افق علیین و جایگاه نیکان حرکت کند، و چون مرحله یقین مرتبه قوی و نیرومند علم می باشد، مناسب بوده است که آن را وسیله تقویت قلب قرار دهد.

هشتم: به وسیله حکمت دل را نورانی سازد. امام (علیه السلام) در این عبارت کلمه (تنویر را استعاره از حکمت آورده است). [یعنی به گونه تشبیه استعاری حکمت را به نور تشبیه کرده است، زیرا حکمت در تاریکیهای جهل همچون کسی که مشعلی در دست دارد، وسیله هدایت دل به راه خداست. قبلا با معنای حکمت

ص: ۱۱

---

۱- سوره آل عمران (۳) آیه (۱۰۳) [۱] یعنی: و همگان به ریسمان خدا چنگ بزنید.



و انواع آن آشنا شدیم.

نهم: با یاد مرگ دل را شکسته و خاشع گرداند، به این ترتیب که زیاد به یاد مرگ بودن، باعث ترس می شود و دل را از چموشی در میدان خواستها باز می دارد، و آن را از اوج خودخواهی و لغزش خودپسندی و جانبداری از خشم، به خواری و ذلت می کشاند.

دهم: او را وادار به اعتراف بر نابودی و مرگ سازد، یعنی قلب را وادار به قبول حتمیت مرگ، یاد مرگ را ادامه دهد تا یقین به مردن در دل جایگزین شود.

یازدهم: چشم دل را به گرفتاریهای دنیا بصیر و بینا گرداند: یعنی دل را وادار کند تا با چشم بصیرت و عبرت به مصیبتها و آفتهای دنیا بنگرد.

دوازدهم: آن را از جمله روزگار و دگرگونی ساده شبانه روز بترساند، کلمه صولت عاریه آورده شده به لحاظ شباهت روزگار به درنده، در صید جانداران، و نیز در آزار رساندن به دیگران.

سیزدهم: شرح حال گذشتگان را بر قلب خود عرضه بدارد و آنچه بر سر آنها آمده است متذکر شود تا ببیند آنان چه کرده اند و از چه آثار بزرگ و قدرت گسترده ای دست شسته اند، تا بدان وسیله عبرتی و حالت مقایسه ای از خودش با آنها حاصل گردد و در نتیجه نزدیکی پیوستن خود به ایشان و یکی از آنها شدن را یقین کند، جهت شباهت حال خود را با فردی از آنان درک کند. و این آیه مبارکه نیز بدان اشاره دارد:

«أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا» (۱) تا آخر آیه چهاردهم: محل اقامت خود را بیاراید، یعنی سرای آخرت را با انجام کارهای شایسته بیاراید و آخرت و آنچه را که از خیرات جاویدان در آن وعده

ص: ۱۲

---

۱- سوره غافر (۴۰) آیه (۲۱) [۱] یعنی: آیا روی زمین گردش نمی کنند تا ببینند.

داده اند، به لذتهای خیالی ناپایدار نفروشد. لفظ فروش استعاره است.

پانزدهم: در باره آنچه آگاهی ندارد سخن نگویید. زیرا لازمه سخن گفتن بدون آگاهی، صفات ناپسند دروغ و جهالت است، و باعث نکوهش انسان می شود. این گفتار نظیر سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) است به بعضی از اصحابش که فرمود: «چگونه خواهی بود، آن گاه که در میان جمعی از مردم فرومایه بمانی که وفا و امانت از بین آنها رفته باشد و این چنین بگردند- انگشتانش را داخل هم کرد- راوی می گوید: عرض کردم: یا رسول الله! شما وظیفه مرا تعیین کنید. فرمود: آنچه را خوب می دانی انجام بده و آنچه را آگاه نیستی نپذیر، و مبادا از حدّ خود تجاوز کنی. و همچنین، این عبارت که فرمود: و سخنی را که موظف به گفتن آن نیستی، نظیر این گفته پیامبر (صلی الله علیه و آله) است: از محسنات اسلام هر شخص، خودداری او از سخنی است که به او مربوط نیست.

شانزدهم: از حرکت در راهی که ترس از گمراهی دارد، خودداری کند، مقصود توقّف در برابر کارهای شبهه ناک و شتاب نداشتن در حرکت از طریقی است که انجامیدن آن به حق مورد تردید است، زیرا ایستادن و دقّت کردن او برای جستجوی حقیقت تا این که راه برایش روشن شود بهتر است از بیراهه رفتن و ارتکاب عملی که خطر گمراهی در آن باشد.

هفدهم: با رفتار و گفتار خود امر به معروف و نهی از منکر کند، و از زشتکار تا حدّ امکان فاصله گیرد، و این کار از جمله واجبات کفایی است، و گردش نظام جهان بر محور امر به معروف و نهی از منکر است. از این رو قرآن کریم و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) پر از دستور به امر و نهی است، و با این عبارت مقام او را تا آنجا بالا برده است که می فرماید: تا در زمره امر و نهی کنندگان باشی زیرا آنان از اولیای شایسته خدایند که دل هوای در زمره ایشان بودن را دارد.

هیجدهم: در راه خدا، با دشمنان دین خدا آن طور که شایسته است،

اقدام به جهاد کند. اضافه کلمه حقّ به جهاده از باب اضافه صفت به موصوف از لحاظ اهمّیت بیشتر صفت است.

نوزدهم: مبادا خود را در راه خدا مستحقّ ملامت گرداند. کنایه از منع او از کوتاهی در اطاعت خداست. زیرا از لوازم کوتاهی در طاعت، استحقاق ملامت ملامتگران است.

بیستم: به خاطر رسیدن به حق در هر کجا که باشد، سختیها را تحمّل کند، کلمه «خوض» استعاره از مواجهه با سختیها و ورود در آن به خاطر رسیدن به حق است.

بیست و یکم: بصیرت و بینش در دین داشته باشد و احکام شرعی و مقدمات آنها را بیاموزد.

بیست و دوم: خود را در مقابل ناملایمات به صبر و استقامت عادت دهد. و قبلا معلوم شد که تحمّل ناملایمات فضیلتی است که در سایه شجاعت به دست می آید و از جمله صفات پسندیده است.

بیست و سوم: خود را در تمام کارها به خدا واگذارد، این دستوری است که در هر کاری - چه کار دلخواه و یا کار خطرناک - توکل و توجّه به خدا کند، حقیقت توکل و آنچه لازمه آن بود قبلا توضیح داده شد، حضرت تا آنجا ارزش توکل را بالا برده که فرموده است: زیرا تو خود را در پناهگاهی امن و سدّی ارزشمند قرار می دهی، و کلمه کھف را استعاره از خدای تعالی آورده است به این لحاظ که هر کس بر او توکل کند، خدا او را کفایت می کند و از آنچه می ترسد او را ایمن می دارد، همچون غاری که پناهنده خود را حفظ می کند.

بیست و چهارم: در دعا و درخواست خود تنها پروردگارش را منظور کند.

زیرا خلوص از جمله شرایط اجابت است. مرتبه اخلاص را با این گفتار بالا برده است: زیرا دادن و ندادن، بخشش و حرمان در دست اوست، تا توجّه به خدا را

شدت بخشد و از غیر خدا باز دارد.

حرف ف در هر سه مورد: فَنَعْمَ فَانْكَ و فَاِنَّ بیده، جواب سه فعل امر می باشد.

بیست و پنجم: از خداوند بسیار درخواست خیر کند. یعنی از خداوند بخواهد تا در آنچه انجام می دهد و نمی دهد، خیر پیش آورد.

بیست و ششم: وصیت او را درک کند و از آن غفلت نکند. عبارت الذَّهَابِ صَفْحَا، کنایه از روی گرداندن و عمل نکردن به آن است. کلمه صَفْحَا را بنا بر این که حال است، منصوب آورده است: یعنی نباید به این وصیت بی اعتنا باشی! امام (علیه السلام) برای قانع کردن فرزندش و پایبندی او به این وصیت این جمله را افزود: همانا بهترین سخن آن است که مفید باشد منظور این است که وصیت من مفید است و هر چه مفید و سودمند باشد بهترین سخن است، بنا بر این وصیت من بهترین سخن است. سپس آن حضرت با این سخنان خود: و اعلم... تعلمه به وی هشدار داده است که پاره ای از علوم بی فایده هستند، پس نباید میل به دانستن آنها کند، زیرا او را از سیر و سلوک در راه خدا و علمی که می تواند او را به خدا برساند، باز می دارد. البته مقصود از این علوم همانهایی هستند که شرع مقدس از آموختن آنها نهی فرموده است مانند جادو و پیشگویی و ستاره شناسی (۱) و افسونگری و امثال اینها که به هدفهای عالی حقیقت نمی انجامد. گویا چنین فرموده است: بدان که هر علمی که شایستگی آن را ندارد تا بیاموزی: یعنی در شرع مقدس نه به صورت و جوب و نه استحباب آموختن آن به ثبوت نرسیده است، پس آن علم در طریق آخرت بی فایده است، در نتیجه خیری در آن نیست،

ص: ۱۵

---

۱- پر واضح است آن بخش از نجوم که در اصطلاح «نجوم ریاضی» می گویند نه تنها نهی نشده بلکه مفید است اما آن بخشی که مربوط به سرنوشت انسانها و آینده اشخاص و غیگوئیها است یعنی «نجوم احکامی» در شرع مقدس اسلام نهی شده است زیرا علم به غیب ویژه ذات اقدس او و کملین از اولیای اوست. -م.

زیرا خیر واقعی آن منفعتی است که در نزد خدا جاویدان است، و آنچه منفعت جاودانه ندارد، خیر نیست، و بدان جهت پیامبر (صلی الله علیه و آله) از چنان علمی به خدا پناه برده و گفته است: بار خدایا پناه می برم به تو از علمی که منفعت ندارد. پس این نتیجه به دست می آید، هر علمی که شایستگی آموختن را ندارد، بی خیر و بدون فایده است. توفیق از آن خداست.

## بخش چهارم

### اشاره

أَيُّ بُنَىٰ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُنِي قَدْ بَلَغْتَ سِتًّا - وَرَأَيْتُنِي أَرْزَادُ وَهْنًا - يَا دَرْتُ بَوْصِيَّتِي إِلَيْكَ - وَ أَوْرَدْتُ خِصَالًا - مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعْجَلَ بِي أَجَلِي - دُونَ أَنْ أَفْضِيَ إِلَيْكَ بِمَا فِي نَفْسِي - وَ أَنْ أَنْقِصَ فِي رَأْيِي كَمَا نُقِصْتُ فِي جِسْمِي - أَوْ يَسْبِقُنِي إِلَيْكَ بَعْضُ غَلِيَّاتِ الْهَوَىٰ أَوْ فِتْنِ الدُّنْيَا - فَتُكُونَ كَالصَّعْبِ النَّفُورِ - وَ إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْمَارِضِ الْخَالِيهِ - مَا أَلْفَىٰ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَتْهُ - فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُو قَلْبُكَ - وَ يَشْتَغَلَ لُبُّكَ لِتَسْتَقْبِلَ بِجِدِّ رَأْيِكَ مِنَ الْأَمْرِ - مَا قَدْ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُغْيَتَهُ وَ تَجْرِبَتَهُ - فَتُكُونَ قَدْ كَفَيْتَ مَثْوَاهُ الْطَلَبِ - وَ عُوْفِيَّتَ مِنْ عِلَاجِ التَّجْرِبَةِ - فَأَتَاكَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ كُنَّا نَأْتِيهِ - وَ اسْتَبَانَ لَكَ مَا رُبَّمَا أَظْلَمَ عَلَيْنَا مِنْهُ أَيُّ بُنَىٰ إِنِّي وَ إِنْ لَمْ أَكُنْ عُمَرُ عُمَرُ مِنْ كَدَانَ قَبْلِي - فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَ فَكَّرْتُ فِي أَخْيَارِهِمْ - وَ سَدَرْتُ فِي آثَارِهِمْ حَيْثِي عُدْتُ كَأَحْيِدِهِمْ - بَلْ كَانِي بِمَا انْتَهَىٰ إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ - قَدْ عُمَرْتُ مَعَ أَوْلِيهِمْ إِلَىٰ آخِرِهِمْ - فَعَرَفْتُ صِفَوْ ذَلِكَ مِنْ كَدَرِهِ وَ نَفْعُهُ مِنْ ضَرَرِهِ - فَاسْتَخْلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَخِيلَهُ - وَ تَوَخَّيْتُ لَكَ جَمِيلَهُ وَ صَرَفْتُ عَنْكَ مَجْهُولَهُ - وَ رَأَيْتُ حَيْثُ عَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِي الْوَالِدَ الشَّفِيقَ - وَ أَجْمَعْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَدْبِكَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ - وَ أَنْتَ مُقْبِلُ الْعُمَرِ وَ مُقْتَبِلُ الدَّهْرِ - ذُو نَبِيٍّ سَلِيمِهِ وَ نَفْسٍ صِدَافِيهِ - وَ أَنْ أَبْتَدِيَنَّكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ تَأْوِيلِهِ وَ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَ أَحْكَامِهِ وَ حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ - لَا أَجَاوِزُ ذَلِكَ بِكَ إِلَىٰ غَيْرِهِ - ثُمَّ أَشْفَقْتُ أَنْ يَلْتَبَسَ عَلَيْكَ - مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ مِنْ أَهْوَائِهِمْ وَ آرَائِهِمْ - مِثْلَ الَّذِي التَّبَسَّ عَلَيْهِمْ - فَكَانَ إِحْكَامُ ذَلِكَ عَلَيَّ مَا كَرِهْتُ مِنْ تَبْيِيهِكَ لَهُ أَحَبَّ

إِلَى - مِنْ إِسْلَامِكَ إِلَى أَمْرٍ لَا آمَنْ عَلَيْكَ فِيهِ الْهَلَكَةُ - وَ رَجَوْتُ أَنْ يُوفِّقَكَ اللَّهُ فِيهِ لِرُشْدِكَ - وَ أَنْ يَهْدِيكَ لِقَصْدِكَ فَعَهَدْتُ  
إِلَيْكَ وَصِيَّتِي هِدِيهِ وَ اعْلَمْ يَا بُنَيَّ - أَنْ أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذٌ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللَّهِ - وَ الْاِقْتِصَارُ عَلَى مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ - وَ  
الْاِخْتِصَارُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوَّلُونَ مِنْ آبَائِكَ - وَ الصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ - فَإِنَّهُمْ لَمْ يَدْعُوا أَنْ نَظَرُوا لَأَنْفُسِهِمْ كَمَا أَنْتَ نَاطِرٌ - وَ  
فَكَرُوا كَمَا أَنْتَ مُفَكِّرٌ - ثُمَّ رَدَّوهُمْ آخِرُ ذَلِكَ إِلَى الْاِخْتِصَارِ بِمَا عَرَفُوا - وَ الْاِمْسَاكِ عَمَّا لَمْ يُكَلَّفُوا - فَإِنْ أَبَتْ نَفْسُكَ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ  
دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَلِمُوا - فَلْيَكُنْ طَلْبُكَ ذَلِكَ بِتَفْهَمٍ وَ تَعَلُّمٍ - لَا بِتَوَرُّطِ الشُّبُهَاتِ وَ عُلُقِ الْخُصُومَاتِ - وَ اِبْدَأْ قَبْلَ نَظَرِكَ فِي ذَلِكَ  
بِالِاسْتِعَانَةِ بِإِلَهِكَ - وَ الرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيقِكَ - وَ تَرْكِ كُلِّ شَيْءٍ أَوْلَجْتِكَ فِي شُبُهَةٍ - أَوْ أَسْلَمْتِكَ إِلَى ضَلَالَةٍ - فَإِنْ أَيَقَنْتَ أَنْ قَدْ  
صَفَا قَلْبُكَ فَخَشَع - وَ تَمَّ رَأْيُكَ فَاجْتَمَعَ - وَ كَانَ هَمُّكَ فِي ذَلِكَ هَمًّا وَاحِدًا - فَانْظُرْ فِيمَا فَسَّرْتُ لَكَ - وَ إِنْ أَنْتَ لَمْ يَجْتَمِعْ لَكَ  
مِثْرًا تُحِبُّ مِنْ نَفْسِكَ - وَ فَرَاغَ نَظَرِكَ وَ فِكْرِكَ - فَاعْلَمْ أَنَّكَ إِنَّمَا تَخِطُّ الْعَشَوَاءَ وَ تَتَوَرَّطُ الظُّلْمَاءَ - وَ لَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ مَنْ خَبِطَ  
أَوْ خَلَطَ - وَ الْاِمْسَاكُ عَنِ ذَلِكَ أَمْثَلُ فَتَفْهَمُ يَا بُنَيَّ وَصِيَّتِي - وَ اعْلَمْ أَنَّ مَالِكَ الْمَوْتِ هُوَ مَالِكُ الْحَيَاةِ - وَ أَنَّ الْخَالِقَ هُوَ الْمُمِيتُ -  
وَ أَنَّ الْمُفْنِي هُوَ الْمُعِيدُ وَ أَنَّ الْمُبْتَلَى هُوَ الْمُعَافَى - وَ أَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ لِتَسْتَقِرَّ - إِلَّا عَلَى مَا جَعَلَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ النِّعَمَاءِ وَ الْاِئْتِلَاءِ - وَ  
الْجَزَاءِ فِي الْمَعَادِ - أَوْ مِثْرًا شَاءَ مِمَّا لَا تَعْلَمُ - فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ عَلَى جَهَالَتِكَ - فَإِنَّكَ أَوَّلُ مَا خُلِقْتَ بِهِ  
جَاهِلًا - ثُمَّ عَلِمْتَ - وَ مِثْرًا أَكْثَرَ مِمَّا تَجْهَلُ مِنَ الْأَمْرِ وَ يَتَحَيَّرُ فِيهِ رَأْيُكَ - وَ يَضِلُّ فِيهِ بَصِيرَتُكَ - ثُمَّ تُبْصِرُهُ بَعِيدَ ذَلِكَ فَاعْتَصِمَ بِالَّذِي  
خَلَقَكَ وَ رَزَقَكَ وَ سَوَّاكَ - وَ لِيَكُنْ لَهُ تَعْبُدُكَ - وَ إِلَيْهِ رَغْبَتُكَ وَ مِنْهُ شَفَقَتُكَ - وَ اعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَحَدًا لَمْ يُنْبِئْ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ -  
كَمَا أَنْبَأَ عَنْهُ الرَّسُولُ ص فَارْضَ بِهِ رَأْيًا وَ إِلَى النِّجَاهِ قَائِدًا - فَإِنِّي لَمْ آلُكَ نَصِيحَةً - وَ إِنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ فِي النَّظَرِ لِنَفْسِكَ - وَ إِنْ  
اجْتَهَدْتَ مَبْلَغَ نَظَرِي لَكَ

## لغات

وهن: ناتوانی، سستی.

مبادره: سرعت و پیشی گرفتن بر دیگری.

افضی: پیوست.

بغیه: مطلوب، مورد رغبت.

توخی: قصد، آهنگ.

اجمعت: تصمیم گرفتم.

اسلمته الی کذا: آزاد گذاشتم، از بین آنها مانع را برداشتم.

امثل: به خیر نزدیکتر است.

### ترجمه

«ای پسرک من، چون من خود را سالخورده یافتم، و دیدم سستی و ناتوانی ام رو به فزونی است از این رو به نوشتن این وصیتها برای تو شتاب کردم، و فضایی را از آن جمله ایراد نمودم تا مبادا پیش از آن که آنچه را در دل دارم به تو بازگو کنم مرگ گریبان مرا بگیرد، و یا همان طور که در تنم کاستی می بینم در اندیشه ام نقصی پدید آید و یا بعضی از خواهشهای نفس تو و یا فتنه های دنیا نسبت به تو بر من سبقت گیرد، پس همچون شتر سرکش شوی، زیرا دل شخص جوان همانند زمین خالی است، هر تخمی که در آن بیفشانند می رویاند. پس به آگاهانیدن تو اقدام کردم، پیش از این که دلت سخت و عقلت سرگرم کاری شود تا با نهایت اندیشه خود، با امور برخورد کنی، در چیزهایی که آزمایش دیگران تو را از آزمودن بی نیاز ساخته است تا از رنج آزمایش برکنار و از کار آزمون معاف باشی، پس از ادب به آنچه ما رسیدیم به تو رسید، بسا نکته که برای ما تاریک بود اما بر تو روشن شد.

ای پسرک من، هر چند من به اندازه پیشینیان عمری دراز نکردم، ولی در کارهای ایشان نگریستم و در شرح حال و اخبارشان اندیشیدم و در آثار باقیمانده از ایشان سیر کردم بطوری که همچون فردی از ایشان شدم، بلکه به سبب آنچه از کارهای ایشان دست یافتم چنان شدم که گویی با اولین تا آخرینشان زندگی کرده ام، پس پاکی اعمال آنان را از تیرگی با اولین تا آخرینشان زندگی کرده ام، پس پاکی اعمال آنان را از تیرگی و سود آن را از زیانش شناختم و از هر کاری پاکیزه آن را برای تو انتخاب کردم، و شایسته آن را برایت برگزیدم، و آنچه ناشناخته بود تو را از آن برحذر می دارم، چنان یافتم، که انگیزه من در مورد تو همان انگیزه پدری مهربان در باره فرزند خود است، و آنچه در ادب و تربیت تو لازم بود،

جمع آوری کردم تا تو را ادب نمایم در حالی که تو رو به زندگی آورده ای و تازه با روزگار روبرو شده ای، دارای نیتی پاک و روانی پاکیزه هستی، به تعلیم کتاب خدا و تأویل آن و راه و روشهای اسلام و احکام حلال و حرام آن برایت آغاز می کنم، و از آموزش قرآن برای تو به چیز دیگری عدول نمی کنم، سپس ترسیدم آن چیزهایی که مردم از روی هوا و هوس و افکار خود در آنها اختلاف دارند همان طور که برای آنها اشتباه پیش آمده بر تو اشتباه بشود، استوار نمودن آنها- با این که میل نداشتم بر تو یادآوری کنم- برایم نیکوتر است از وا گذاشتن در کاری که از هلاکت و تباهی تو در آن کار، ایمن و آسوده خاطر نیستم، و امیدوارم خداوند تو را موفق به رستگاری فرماید و به آرمانت رهنمون سازد، از این رو تو را بدین وصیت سفارش می کنم.

و بدان ای پسرک من، بهترین چیزی را که تو از وصیت من فرا می گیری، پرهیزگاری و ترس از خداست، و بسنده کردن بر آنچه خداوند به تو واجب گردانیده است، و رفتن بر آن راهی که پیشینیان از پدران و خویشاوندان صالح تو بر آن راه رفته اند. زیرا ایشان تأمل در وضع خود را ترک نکردند، همان طور که تو در اندیشه خود هستی، و چنان که تو می اندیشی آنان نیز در اندیشه بودند، پس همین اندیشه آنها را به فرا گرفتن شناخته های خود و خودداری از آنچه به ایشان مربوط نبوده است و ادا کرد، حال اگر نفس تو وضعی را که خویشاوندان بر آن وضع گذشتند پذیرا نیست، بی آنکه آگاه باشی چنان که آنان آگاهی داشتند، باید در جستجوی آگاهی و تحصیل دانش و بینش باشی نه آنکه در مسائل شبهه ناک بیفتی و در دشمنیها و خصومتها گرفتار شوی، و قبل از توجه و تفکر در آن ابتدا از خدای خود کمک بخواه و برای نیکفرجامی خویش به او روی آور و هر بدی را که تو را در شک و شبهه اندازد و یا به ضلالت و گمراهی بکشاند، ترک کن. پس هر گاه باور کردی که قلبت پاک و وارسته و خاشع و اندیشه ات کامل شده و خاطر جمع شده ای و همه کوششت یکسو شده است، دقت کن و بیندیش در آنچه برایت بیان کردم و توضیح دادم و اگر تو آنچه دوست می داری از آسایش خاطر و فکر راحت برایت فراهم نیامد بدان، تو همچون شتری که فقط پیش روی خود را ببیند در اشتباه



هستی و در تاریکیها خواهی افتاد، و آن کسی که در اشتباه باشد، قدم در راهی ناآگاه بگذارد و یا حق و باطل را در هم بیامیزد، طالب دین به حساب نمی آید بلکه درنگ و توقف در این حال به حقیقت نزدیکتر است.

پس ای پسرک من وصیتم را فراموش مکن و بدان که مرگ و زندگی در اختیار اوست، او آفریننده، میراننده و فانی کننده و بازگرداننده است، و براستی که گرفتاری و عافیت در دست اوست، و دنیا پایدار نیست مگر بر پایه ای که خداوند بر آن پایه از بخششها، آزمایشها و پاداش اخروی، استوار نموده است و بر روی آنچه او خود خواسته و ما نمی دانیم پس اگر امری از امور بر تو مشکل شد، بر نادانی خود حمل کن زیرا تو در آغاز آفرینش خود نادان بودی، پس دانا شدی، و چه بسیار چیزها که تو از آنها آگاه نیستی و اندیشه ات در باره آن سرگردان و بصیرت تو نسبت به آن ناچیز است، و بعدها راجع به آن بینا گردی، پس چنگ بزنی به آفریدگار و روزیبخش و خالق اندام نیکویت. و باید پرستش و بندگی ات برای او و توجهت به او و ترست تنها از او باشد.

و ای پسرک من بدان که کسی از جانب خدا آن طوری که پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیام آورده است، پیام نیاورده است، پس تو او را پیشرو خود بدان، و او را رهبر نجات خود شمار، من از پند و اندرز به تو کوتاهی نکردم، و تو در فکر و اندیشه برای خود - هر چند سعی و کوشش کنی - به حد فکر و اندیشه من برای تو، نمی رسی».

## شرح

در این بخش چند مقصد است :

مقصد اول: آن بزرگوار به برخی از انگیزه هایی که او را بر این وصیت واداشته، اشاره فرموده است: رسیدن آن حضرت به سن بالا و احساس افزایش سستی و ضعف، زیرا که عمر شریفش از شصت تجاوز کرده بود، و لازمه این حد از عمر، ترس از وقوع یکی از خصوصیات مورد ذکر است، بنا بر این اقدام به وصیت فرمود و به سفارش لازم بر او شتافت. کلمه خصالاً مفعول به است.

حضرت، سه مورد از آن خصلتها را بر شمرده است:

اول: مبادا مرگ پیش از آنکه وی آنچه در دل دارد از پند و حکمت باز گو کند، گریبان او را بگیرد.

دوم: مبادا در اندیشه اش کاستی پدید آید، زیرا موقع بالا رفتن عمر قوای نفسانی به علت ضعف ارواحی که حامل این قواست - کاهش می یابد، در نتیجه از فعالیت عقل و کسب نظرات صحیح کاسته می شود.

سوم: [ترس آن حضرت از این بود که مبادا] خواهشهای نفسانی بر سفارشهای او سبقت گیرند، زیرا فرزند اگر در عنفوان جوانی تربیت نگردد و قوای نفسانی اش در جهت پیروی از عقل و همگامی با او ساخته نشود این آمادگی را خواهد داشت که قوای حیوانی اش او را به طرف خواستههای خود متمایل سازد، و به سمت به کار بردن قوای نفسش در راه هوا و هوس کشیده شود، در نتیجه فریب می خورد، از راه حقیقت و آنچه شایسته اوست بازماند. در این صورت همچون شتر سرکشی، رام نشدنی می گردد. وجه تشبیه این است که واداشتن و جذب او به سمت حق و حقیقت دشوار می گردد، چنانکه راهبری شتر سرکش و رام ساختن آن در جهت استفاده و بهره برداری دشوار است.

سپس فرزند را بر ضرورت گرایش به ادب و افشاندن بذر ادب در دل وی به وسیله قیاس مضمیری توجه داده است که صغرای آن عبارت و انما قلب الحدث تا جمله، قبلته، می باشد.

و به وجه شبهه با این گفته خود اشاره کرده است: و آنچه در دل زمین بیفشانند، می پذیرد. توضیح مطلب از این قرار است که چون قلب نوجوان خالی از هر نوع نقش عقیدتی و غیر عقیدتی است و با این تربیت آماده پذیرش هر نوع نقشی از نیک و بد است که در آن ترسیم کنند، آن را تشبیه فرموده به زمینی خالی از گیاه و زراعت که پذیرای هر نوع بذری است که در آن بیفشانند. به این ترتیب کبرای قیاس چنین می شود:

هر دلی که آن طور باشد، باید قبل از هر چیز بذری ادب بر آن افشاند و نهال حکمت را در آن غرس کرد. از این رو پیش از این که دل وی برای پیروی حق قساوت بگیرد و به امور باطل سرگرم شود، باید اقدام به ادب او کرد.

سپس به انگیزه دیگری از انگیزه های نهایی برای اقدام کردنش به ادب اشاره فرموده است، و آن این است که با دقت نظر و نهایت اندیشه خود از آنچه اهل تجربه آزموده اند استقبال کند تا برای وصول به هدفهای علمی از رنج آزمایش و تجربه کاری معاف شود و از دانش تجربی، به آنچه که اهل تجربه بدان رسیده اند، برسد و بسا که چیزی برای آنها تاریک بوده است امّا برای او روشن گردد. و فرق گذاشته است بین کسی که از زلال دانش برخوردار می شود و دانشش به گونه ای روشن و آشکار در دسترس قرار می گیرد که تنها زحمت کسب دانش در این مورد برایش کافی است، و بین کسی که تلاش و کوشش نموده و در راه تحصیل علم متحمل زحمت گشته و با امواج سهمگین تردیدها و تاریکی شبها روبرو شده است. تمام اینها مطالبی است که در پذیرش وصیت و عمل به محتوای آن یعنی حکمت و ادب، مؤثر است، زیرا ارباب تجربه اگر با همه سختیایی که در راه دانش وجود داشته، در تحصیل آن تلاش و کوشش کرده اند، پس برای او شایسته تر است که بکوشد و بدون زحمت آن را به دست آورد.

مقصد دوم: به برتری خویشتن و کمالات علمی خود پرداخته است.

و آنکه به این مطلب که او [یعنی: فرزندش] مورد نهایت توجه و محبت اوست و نیز به علوم و معارفی که شایسته تعلیم به فرزندش می باشد، اشاره فرموده و بدان اکتفا می کند و به چیز دیگری نمی پردازد، و در نهایت هدف او از تمام اینها آماده ساختن وی برای پذیرش سخن خویش است. همان طور که هدف یک سخنگو از ذکر فضیلت خود و سایر چیزهایی که برای پذیرش مقصود خود لازم می داند، آنست که شنندگان را قانع کند، از این رو حضرت علی علیه السلام، به

فضیلت خود با عبارت ای بنی تا عبارت مجهوله اشاره کرده است. عبارت: و ان لم اکن (هر چند که من نبودم) به منزله پاسخ اشکالی است که گویا کسی به او گفته است: چگونه علوم و معارف از تجربه ها به دست می آید در صورتی که تجربه نیاز به عمر طولانی دارد تا انسان دگرگونیهای امور و پست و بلندیهای روزگار را مشاهده کند؟ و آن بزرگوار در پاسخ فرموده است: هر چند که من مانند پیشینیان عمر زیادی نکرده و شاهد احوال آنها نبوده ام و لیکن در کارهای آنها مطالعه کردم و در داستانهای منقول از ایشان اندیشیدم و در آثار باقیمانده از آنها با چشم ظاهر و دیده عقل چنان سیر کردم که همچون فردی از ایشان، بر امورشان آگاه گشتم .

عبارت: فعرفت [پس آگاه شدم] عطف است بر جمله: و سرت [گشتم].

و کلمه ذلک اشاره به سرانجام کار ایشان است. واژه صفو کنایه از خیر، و کدر کنایه از شر است: یعنی کارهای خیر را از شر و سود را از زیان باز شناختم، و از هر چیز، برجسته یعنی خوب و از علوم و بینش آنچه را که سودمند و در پیشگاه خداوند مفید بود برای تو برگزیدم. بعضی به جای کلمه: جلیله، نخیلته یعنی خلاصه آن، نقل کرده اند و از هر کاری زیبای آن را برای تو انتخاب کردم: یعنی نیکو را انتخاب کردم نه زشت و ناپسند را. و آنچه ناشناخته بود از تو دور کردم: یعنی آنجا که امر مشتبه بود و حق از باطل ناشناخته بود.

و عبارت آن بزرگوار: و چنان یافتم که انگیزه من. تا آخر... اشاره است به کمال توجه و محبت نسبت به او و نیز به دلایل انتخاب وی علمی را که برای او سزاوارتر است.

اجمعت عطف است بر کلمه: یعنی، و ان یکون در محل نصب است بنا بر این که مفعول اول برای: رأیت است و کان تامه است، و واو در عبارت: و انت برای حال است، و ان ابتدئک، عطف بر: ان یکون است، و مفعول دوم

رأيت محذوف است و در تقدیر کلمه: انفع و اصلح است، تقدیر عبارت چنین است: و رأيت حيث عناني من امرک ما یعنی الوالد الشفیق من امر ولده من النظر فی مصالحه و الاهتمام باحواله و ما صممت عزمی علیه من تأدیبک، ان یکون ذلك التأدیب حال اقبال عمرک حال کونک ذاتیه سلیمه من الامراض النفسانيه و الاخلاق الذمیه، و کونک ذا نفس صافیه من کدر الباطل و ان ابتدئک بتعلیم کتاب الله و تأویله و ما یشتمل علیه من شرایع الاسلام [یعنی قوانین اسلام] و احکامه و حلاله و حرامه، و اقتصر بک علی ذلك كما اقتصر علیه کثیر من السلف .

و عبارت: «ثم اشفقت عطف بر رأيت است، یعنی چنین مصلحت دیدم که اکتفا به آموزش قرآن کنم و به چیز دیگری از علوم عقلی نپردازم، و آنگهی ترسیدم آن چیزهایی که مردم از روی هوا و هوس و افکار خود در آنها اختلاف نظر دارند، همان طور که بر آنها امر مشتبه شده است برای تو نیز مشتبه گردد، در نتیجه، استوار ساختن آن: - یعنی آنچه که مردم در باره آن اختلاف نظر دارند، چون میل نداشتیم تو گرفتار چنان اشتباهی شوی (۱) محبوبتر بود نزد من از وا گذاشتن تو با امری که از هلاکت و تباهی دین تو در آن آسوده خاطر نیستم، و این همان چیزی است که مردم در باره آن اختلاف دارند یعنی مسائل عقلی خدا شناسی که اشتباه حق و باطل در این موارد برای مردم فراوان است و شبهات مغالطه آمیزی را در پی دارد، که احتمال خطر و انحراف از راه حق به راه هلاکت در آن می رود. و استوار کردن این امر عبارت است از بیان دلیل و برهان در باره آن و نشان دادن راه نجات از شبهه باطل و نیز از اختلاط حق و باطل.

و جمله و رجوت ان یوفقک عطف بر اشفقت است، و ضمیر مجرور به

ص: ۲۴

---

۱- احتمالاً به جای کلمه تنبهک، در متن وصیت در این جا غلط چاپی «شبهک» آمده باشد! -م.

وسيلة فی، به جمله ما اختلف الناس فيه بر می گردد .

مقصد سوم: اشاره به جالبترین مطلب در نظر آن حضرت است که باید فرزندش از وصیت نامه او فرا گیرد و راهنمایی وی به کیفیت فراگرفتن آن و آنچه را که شایسته است پیش از شروع انجام دهد، یعنی یاری خواستن و توفیق جستن از خدا و دیگر آدابی که لازمه کمال آمادگی برای بحث و گفتگو و آموختن است.

از جمله محبوبترین مطالب نزد آن بزرگوار، تقوا و پروا از خدا است، یعنی همان توشه سفری که وسیله رسیدن به خداست سپس اکتفا کردن بر آنچه خداوند بر او واجب و فرض کرده است، یعنی دقت در ظاهر دلایل وجود خدا نه فرو رفتن در ژرفای اندیشه و غرق شدن در امواج شبهات و چیزهایی که او مکلف بدانها نشده است زیرا، این کار پیش گرفتن راهی است که پیشینیان صالح، از خویشاوندان او - همچون حمزه، جعفر، عباس، عبیده بن حرث و دیگر بنی هاشم - بر آن راه رفته اند .

و عبارت: فانهم تا جمله لم یكلفوا تشویق و واداشتن او به در پیش گرفتن راه و روش نیاکان صالح و برحذر داشتن از تعمق و دقت بیش از اندازه است. در اینجا از قیاس ضمیر استفاده شده است که صغرای آن همین جمله مذکور است و کبرای آن نیز چنین است: و هر کس که این طور باشد در عمل کردن بر طبق شناخت او و خودداری از آنچه که تکلیف ندارد شایسته پیروی است. عبارت:

فان اب تآخر، توضیحی است برای کیفیتی که سزاوار است پژوهندگان علوم عقلی بر آن منوال باشند، و نیز اشاره است به این نکته که در صورت بسنده نکردن بر وظیفه ای که خداوند تعیین کرده است، می بایست دقت لازم در مورد آن اعمال گردد: یعنی باید تلاش تو برای رسیدن بدانچه در پی تحصیل آنی از ویژگیهای زیر برخوردار باشد:

اول: درک هدفها و آموختن به خاطر حق و کسب علم، نه به منظور آموزش شبهات و تسلط بر آنها و مغالطه و مجادله به وسیله آنها، زیرا این قبیل هدفها، مانع از آموختن به خاطر حق و پذیرش حق است.

دوم: پیش از توجه به تحصیل، اول از خداوند کمک بخواهد، و برای قدم نهادن در راه راست و رسیدن به حق صمیمانه از خداوند توفیق بطلبد.

سوم: هر چیزی را که در دل او ایجاد شبهه می کند-همچون روشهایی که در میان طرفداران مذاهب باطل و انحرافی برای غلبه مذهب خودشان و به سبب پیروی از هوای نفس و افکار جاه طلبانه رایج است- باید ترک گوید. زیرا اگر در جان انسان شائبه علایق مادی باشد نه تنها راه حق برایش آشکار نمی شود، بلکه به مسیر باطل و گمراهی که متناسب با مطالب بیهوده است نزدیکتر می شود. و به دلیل وجود آن شائبه و تردیدی که در کار است راه باطل برای او روشنتر خواهد بود. بنا بر این شایسته است پوینده راه حق خود را از هر نوع شبهه ای که به گمراهی منتهی می شود، برکنار دارد. لفظ اسلام استعاره است از وانهادن امور گمراه کننده و مجذوب نشدن به آنها. سپس می فرماید: فاذا ایقنت ... (هرگاه یقین پیدا کردی...) یعنی هرگاه خود را برای جستجو و دقت در آنچه یادآوری کردم آماده ساختی و مسلم شد که دلت از زنگار هر نوع شائبه ای که باعث انحراف فکر است صیقلی شده و از خشیت الهی در خود حالت خشوع گرفته است که مبادا تو را به خاطر ترک وصیت من مؤاخذه کند و نیز اندیشه و تصمیمت بر آن استوار گشته است پس طوری عزم خود را جزم کن که هیچ گونه لغزشی که سبب ترک آن شود نکنی و تمام همّت تنها متوجه آن باشد در این صورت به آنچه توضیح دادم و از مسائل عقلی که پس از این خواهم گفت و تو را آگاه خواهم ساخت دقت کن و اما اگر برایت آنچه دوست می داری، یعنی آسایش خاطر و فراغت آن از شک و تردیدهایی که مخالف با علم و طلب دانش

است فراهم نیامد، پس بدان که تو-در ورود به دریای علم و جستن آن همچون شتر چموش که پیش روی خود را نبیند-در اشتباه و گرفتار تاریکی هستی، و هر کسی که چنین باشد، او شایستگی تحصیل اصول دین را ندارد. کلمه مضاف به عشواء [ناقه] حذف شده و مضاف الیه جانشین مضاف شده است، و صفت الخبط از آن استعاره آورده شده است به لحاظ این که او بدون فراهم آوردن همه شرایط تحصیل و خارج از مسیر خود، در پی تحصیل دانش است. بنا بر این او همچون شتری که پیش روی خود را نبیند، در بیراهه و از مسیری جز راه مقصود حرکت می کند. همچنین کلمه الظلماء برای تشبیه به کار رفته است، از این جهت که ذهن، مانند کسی که در تاریکی راه می رود، در جستجوی حق، راه صحیح را در شبهات نمی یابد.

مقصد چهارم: او را مأمور به توجه و درک وصیت خود کرده و به بخشی از صفات و افعال خدای متعال که در اسناد و ارتباط آنها به یک مبدأ، احتمال تضاد و دوگانگی می رود متوجه ساخته، و اشاره فرموده است که با توجه بر این که مبدأ همه آنها یکی است، تضادی با هم ندارند. اما آن صفات از این قرار است، قادر بر میراندن است و قدرت دارد که بمیراند پس همو قادر بر حیات است و توانایی دارد که زنده کند از آن جهت که عوامل مرگ و زندگی به او منتهی می شود. و همچنین آفریدگار همان است که می میراند، زیرا فاعل آفرینش همان است که مرگ را مقدر فرموده و اسباب آفرینش و مرگ به دست اوست، بر این دو جهت آیه مبارکه اشاره دارد «يُحْيِي وَ يُمِيتُ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ» (۱) زنده می کند و می میراند از آن جهت که او آغازگر فعل زنده کردن و میراندن است و به لحاظ این که او پروردگار علی الاطلاق و نخستین مالک آنهاست، و همچنین فانی کننده

ص: ۲۷

---

۱- سوره دخان (۴۴) آیه (۸) [۱] یعنی: او پروردگار شما و نیاکان اولیه شماست که زنده می کند و می میراند.



و هم دوباره زنده کننده است، و گرفتاری و عافیت به دست اوست از آن جهت که تمام عوامل و اسباب فنا، بازگشت، گرفتاری و عافیت به او می انجامد. قبلاً روشن شد که تمام این امور اعتبارات عقلی است که از راه مقایسه ذات واجب تعالی با مخلوقات و آثارش- همان طور که در خطبه اول نهج البلاغه بررسی کردیم- عقل آنها را به ذات مقدس حق مرتبط می سازد اما افعال حق تعالی چنین است که آن گاه که اراده آفرینش دنیا را کرد، آفرینش و استقرار هستی آن جز بدین نحو که خداوند آن را آفرید، امکان نداشت، یعنی افاضه آنچه که در حق بعضی از بندگان نعمت شمرده می شود، مانند ثروت و تندرستی و امثال اینها، و یا در حق بعضی دیگر گرفتاری محسوب می شود از قبیل تهیدستی و بیماری. هر چند که نعمتها نیز نوعی گرفتاری هستند. چنانکه خداوند متعال فرموده است: «و نَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ اِلَيْنَا تُرْجَعُونَ» (۱) ضرورت پاداش در عالم معاد، برای افراد گرفتار و نیز افراد برخوردار از نعمت، مطابق فرمانبرداری و نافرمانیشان در حال نعمت و گرفتاری، و همچنین آفرینش آنها بر طبق مشیت حق، از جمله مسائلی است که فلسفه آن بر ما روشن نیست.

البته در اصول و قوانین حکمت ثابت شده است که مقصود بالذات از عنایت حق تعالی تنها خیر است و اما شرهایی که در عالم هستی وجود دارد، بالعرض موجودند، به طوری که جداسازی و تهی کردن خیر از شر امکان ندارد. و چون در جهان هستی غلبه با خیر است و شر در اقلیت و همراه خیر است، نمی شود خیر زیاد را به خاطر آنها ترک کرد، زیرا ترک خیر کثیر به خاطر شرّ قلیل، خود در برابر جود و حکمت شرّ کثیر است، و این است معنای عبارت امام علیه السلام که فرمود: زیرا دنیا جز بر اموری که خداوند مقّرر داشته، استقرار و

ص: ۲۸

---

۱- سوره انبیاء (۲۱) آیه (۳۵) [۱] یعنی: شما را برای آزمودن گرفتار بد و خوب می سازیم و شما به سوی ما بازگشت دارید.

ثبات نیافته است و ما آن امور را چه آنها که خیر و یا شر بودندشان بر ما معلوم است و چه آنها که معلوم نیست برشمردیم یعنی آفرینش دنیا ممکن نبوده است، مگر بر منوالی که هست با همان خیری که مقصود با لذات است و شری که مقصود بالعرض است، و ضرورت کیفر اشخاص به خاطر گناهایی که مرتکب می شوند در عالم قیامت، گناهان همان شرها است-به طوری که در جای خود ثابت شده است-که ملازم با همان صورتهای مادی و صفات پست در دنیا هستند .

و عبارت امام(علیه السلام): فان أشکل تا آخر: یعنی اگر در یافتن رازی از اسرار قدر بر تو مشکل شد، و حکمت آن بر تو مخفی ماند، نباید تصور کنی که آن خالی از حکمت است، بلکه آن را بر نادانی خود حمل کن! زیرا تو در آغاز آفرینش خود نادان بودی سپس دانا شدی، چنان که خدای متعال فرموده است:

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا» (۱).

کلمه اوّل: منصوب است چون ظرف است، و جاهلا منصوب است بنا بر آن که حال می باشد. و اوّل به صورت مرفوع به عنوان مبتدا و جاهل هم مرفوع و خبر مبتدا، نیز نقل شده است.

سپس او را متوجه امور زیادی کرده است که در آغاز نسبت به آنها جاهل بوده و بعد آنها را درک کرده است تا وی اموری را که حکمت آن را هنوز دریافت نکرده است همانند آنها قرار دهد. [یعنی روزی حکمت این امور را هم درک خواهد کرد].

و بعد به او فرمان داده که به خدا توکل کند و در کارهایش به او پناه ببرد، و بندگی او را به جا آورد و توجه قلبی و دل بستگی اش به او باشد زیرا او

ص: ۲۹

---

۱- سوره نحل (۱۶) آیه (۷۸) [۱] یعنی: خداوند شما را از مادرانتان متولد ساخت در حالی که چیزی نمی دانستید.

شایسته ترین و سزاوارترین وجود بدان امور است .

مقصد پنجم: اشاره به برتری پیامبر(صلی الله علیه و آله) بر سایر انبیاست، به خاطر فزونی که بر آنها در بیان خبر از طرف خدای متعال دارد، و نیز در بیان مطالب حقیقی که در قرآن مجید آمده است از قبیل اسرار توحید، قضا و قدر، و جریان رستاخیز، زیرا هیچ یک از پیامبران پیشین همانند او این امور را روشن و روان نگفته است، از این رو هدایت و رهبری این امت به تمام آنچه که آن بزرگوار از جانب خدا آورده است، کاملتر و جامعتر از رهبری سایر امت‌های پیشین است نسبت به آنچه که پیامبرشان آورده اند، و شعاع بینش این امت گسترده تر و فراگیرتر است.

و هدف از بیان فضیلت پیامبر(صلی الله علیه و آله) در این جا پذیرفتن روش او و راهنمایی اش در مسیر رستگاری در عالم آخرت است. کلمه الرائد را استعاره از پیامبر(صلی الله علیه و آله) آورده است، بدین لحاظ که او، هر آنچه را که در آخرت از پاداش و اجر، ماندنی و سعادت جاودانه است، آزموده و امت خود را بدانها بشارت داده است، چنان که پیشرو قبیله پس از آگاهی از وجود آب و علف، مردم خود را آگاه می سازد. آن گاه حضرت سخنانش را چنین ادامه می دهد، وی(علی) پیوسته نصیحتگر اوست، و این که اندیشه و فکر وی(امام(علیه السلام)) در باره خودش - هر چند با تلاش و کوشش - همراه باشد باز به پایه تفکری که آن حضرت در باره فرزندش دارد نمی رسد. [این سخن را حضرت فرموده است] تا فرزندش را نسبت به نظریه و پیشنهاد خود قانع سازد. و کلمه نصیحه به عنوان تمیز منصوب است.

## بخش پنجم

### اشاره

وَ اعْلَمَ يَا بَنِيَّ - أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكَ لَأَتَّيَكَ رُسُلُهُ - وَ لَرَأَيْتَ آسَارَ مُلْكِهِ وَ سُلْطَانِهِ - وَ لَعَرَفْتَ أَعْمَالَهُ وَ صِفَاتِهِ - وَ لَكِنَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ - لَا يُضَادُّهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ وَ لَا يَزُولُ أَيْدِئاً وَ لَمْ يَزَلْ - أَوَّلَ قَبْلِ الْأَشْيَاءِ بِلَا أَوْلِيَّهِ - وَ آخِرُ بَعْدِ الْأَشْيَاءِ بِلَا نَهَائِهِ - عَظَمَ

عَنْ أَنْ تَثْبُتَ رُبُوبِيَّتَهُ بِإِحْاطَةِ قَلْبٍ أَوْ بَصِيرَةٍ - فَإِذَا عَرَفْتَ ذَلِكَ فَافْعَلْ - كَمَا يَتَّبِعِي لِمِثْلِكَ أَنْ يَفْعَلَهُ فِي صِغَرِ خَطَرِهِ - وَقَلِّهِ مَقْدَرَتَهُ وَكَثْرَةَ عَجْزِهِ - وَعَظِيمَ حَاجَتِهِ إِلَى رَبِّهِ فِي طَلَبِ طَاعَتِهِ - وَالرَّهْبَةَ مِنْ عُقُوبَتِهِ وَالْخَشْيَةَ مِنْ عُقُوبَتِهِ - وَالشَّفَقَةَ مِنْ سُخْطِهِ فَإِنَّهُ لَمْ يَأْمُرْكَ إِلَّا بِحَسَنِ - وَ لَمْ يَنْهَكَ إِلَّا عَنِ قَبِيحٍ

### ترجمه

«و بدان ای پسرک من اگر پروردگارت شریک داشت، پیامبران او برای راهنمایی تو می آمدند و آثار قدرت و تسلط او را می دیدی و از افعال و صفات او آگاه می شدی، اما او خدای یکتاست چنان که او خود را توصیف کرده است، کسی در تسلط و قدرت، معارض او نیست و او هرگز زوال و فنا ندارد، و همیشگی است، او پیش از همه چیزها، آغاز بی آغاز است و پس از همه چیزها، آخر بی پایان است، بزرگتر از آن است که آفریدگاری اش در محدوده دل و یا چشمی ثابت و محدود شود، حال که از اوصاف و عظمت او آگاه شدی، آن چنان رفتار کن که فردی همانند تو با ارزش کم و توان اندک و عجز فراوان و حاجت بسیار خود به پروردگار در کسب طاعت، و ترس از عقوبت و بیم از خشم و غضب او - شایسته است رفتار کند، زیرا او تو را فرمان نداده است مگر به نیکی و منع نکرده است جز از کار زشت و عمل قبیح.»

### شرح

در این بخش از وصیت به دلیل وحدانیت آفریدگار بزرگ و قسمتی از صفات وی، و بعد بر آنچه که شایسته انجام است با توجه به عظمت پروردگار و با ملاحظه صفات یاد شده، اشاره فرموده است، بنا بر این در اینجا بحثهای مختلفی است :

بحث اول: استدلال بر وحدت آفریدگار است، و آن از یک قضیه شرطیه متصله تشکیل شده است که مقدم آن: لو کان لربک شریک «اگر برای پروردگارت شریکی بود و تالی آن: لأنتک رسله... و لعرفت افعاله و اوصافه هر آینه

پیامبرانش مبعوث شده بودند... و تو از افعال و اوصاف او آگاه می شدی» است و از آن قضیه شرطیه، استثنای نقیض اقسام تالی استنتاج می شود تا نقیض مقدم، به عنوان نتیجه به دست آید. توضیح ملازمه بین مقدم و تالی از این قرار است، اگر خداوند دارای شریک باشد، باید آن شریک خدا، جامع جمیع شرایط خداوندی باشد، و گر نه شایستگی شریک خدا بودن را نخواهد داشت، اما از جمله لوازم خدایی چند چیز است:

اول: مصلحت در ضرورت مبعوث کردن پیامبران به جانب مردم و رهنمود مردم به سوی او، به دلیلی که در مورد لزوم بعثت در جای خود، بیان شد.

دوم: باید آثار قدرت و تسلط او و صفات افعال وی روشن و محسوس باشد.

سوم: افعال و صفات ذات او مشخص باشد. در صورتی که تمام این لوازم باطل است: اما لازم اول باطل است، زیرا پیامبری صاحب معجزه بر ما مبعوث نشده است تا ما را بر دومی (آثار قدرت و...) راهنمایی کند و از آن آگاه سازد.

اما دومی باطل است: از این رو که آثار قدرت و سلطنت و عظمت ملک و مملکت و پابرجایی آن دلیل بر یک وجود دانا و تواناست، اما دلالت بر چند قادر حکیم ندارد.

اما بطلان مورد سوم، بدین لحاظ است که تنها افعالی را که ما مشاهده می کنیم، بر یک فاعل دلالت دارند و بس، اما به وجود چند فاعل هیچ دلالتی ندارند. و همچنین صفات خدایی از قبیل علم، قدرت اراده و امثال اینها که به واسطه افعال عاید می شوند، تنها بر یک صانع دلالت می کنند که متصف به آن صفات است، اما بر وجود دو صانع و یا بیشتر از دو صانع دلالت ندارند.

بنا بر این، این گفته که آفریدگار ما را شریکی است، سخنی بیهوده و بی دلیل

است، چنان که خدای متعال فرموده است: «وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ» (۱).

عبارت امام: إله واحد کما وصف نفسه (خدایی یگانه است چنان که او خود را توصیف کرده است)، از جمله لوازم نتیجه است، زیرا هنگامی که قول به خدای دوم باطل شد، ثابت می شود که او خدای یکتاست، چنان که او خود، خویشتن را وصف کرده است: بگو ای پیامبر (صلی الله علیه و آله) او خدای یکتاست. و اوست خداوند یکتای غالب و در سلطنت و قدرت کسی در برابر او نیست: یعنی کسی که در کارهای او مخالفت کند و در قلمرو او به نزاع و دشمنی با او برخیزد، چنان که راه و روش پادشاهان است.

بدان که این دلیل، دلیلی اقصای است، چنان که هدف خطیب از خطابه همین است و این برهان نیست زیرا اگر در شرطیه مقصود این باشد که وجود خدای دومی مستلزم وجود آثار و افعال و صفاتی است که ویژه او بوده و این ویژگی هم روشن و آشکار باشد پس ملازمه ای در کار نخواهد بود، زیرا این دو خدا چه متفق الحقیقه و چه مختلف الحقیقه باشند، لازم نیست که افعال و لوازم آن، اختلاف نوعی داشته باشند، و هر کدام به لازم خاصّی و فعل خاصی، تشخّص داشته باشد که در دیگری نباشد، بلکه جایز است در لوازم و آثار یکسان باشند و اگر مقصود این باشد که وجود خدای دومی مستلزم این است که آثار و افعال و لوازمی شناخته شود که اختصاص به او نداشته باشد، بلکه خدای دیگر هم بتواند با او در همه اینها شریک شود، پس این، مطلب درستی است. لکن این اشکال پیش می آید که در این صورت برای بطلان تالی نمی توان استدلال کرد، و دلیل این مطلب هم روشن است، زیرا ما آثار قدرت و افعال و لوازم و صفاتی را مشاهده می کنیم که نه بر یکتایی فاعل و موصوف خود دلالت دارند و

ص: ۳۳

---

۱- سوره مؤمنون (۲۳) آیه (۱۱۷) [۱] یعنی: هر کسی خداوند دیگری را به خدایی بخواند هیچ دلیلی بر این عقیده اش نخواهد داشت.

نه بر دوگانه بودن آن و تنها بر وجود فاعل و ملزومی به طور اطلاق دلالت دارد.

پس بطلان و رفع تالی ممکن نیست، زیرا رفع تالی مستلزم رفع وجود خدا به طور مطلق است به جهت این که عدم لازم، مستلزم عدم مطلق ملزوم است نه تنها مستلزم رفع تالی.

بحث دوم: در باره ازل و ابدی بودن خدای متعال است، و آن اشاره دارد به دوام و ثبوت وجود خدا برای همیشه. برهان مطلب این است که خدای متعال واجب الوجود است و هر واجب الوجود بالذات، از ازل وجودش استوار و برای ابد وجودش پایدار است اما برهان صغرا یعنی واجب الوجود بودن حق تعالی قبلا گذشت و اما برهان کبرا یعنی ازلیت و ابدیت واجب الوجود این است که اگر زوال و نیستی بر او روا باشد، واجب الوجود بالذات نخواهد بود چون نادرستی تالی مستلزم نادرستی مقدم است، بنا بر این هستی او از ازل تا ابد پایدار است.

بحث سوم: هستی او پیش از همه چیزها، آغاز بی آغاز و پس از همه چیزها، هستی او را پایانی نیست. اما مطلب اول برای این است که اگر هستی اش را آغازی بود، هر آینه مسبوق به نیستی می بود در نتیجه پدیده و قهرا ممکن الوجود است و این خلاف اصل واجب الوجود بودن اوست. اما مطلب دوم: اگر آخر بودن او به پایانی بینجامد، باید به نیستی بیوندد. و در نتیجه واجب الوجود بالذات نخواهد بود، و این نیز خلاف مقصود است.

بحث چهارم: در بیان این که خدا بزرگتر از آن است که آفریدگاری اش در محدوده دل و یا دیده بگنجد، یعنی او بزرگتر از آن است که کسی به دل و یا دیده بر تمام صفات خداوندی و آنچه شایسته اوست آگاهی یابد. وجه شبه آن است که صفت پروردگاری و سایر اوصاف خداوندی - چنان که قبلا معلوم شد - به اعتبار خارج عین ذات حق تعالی است، و به لحاظ عقلی تمام اینها اموری هستند که عقل از تعقل ذات مقدس او نسبت به مخلوقات و آثارش استنباط

می کند، و در هر دو صورت او بزرگتر از آن است که آفریدگاری اش در محدوده دل و یا دیده ای بگنجد.

اما در خارج از آن جهت که صفت آفریدگاری اش عین ذات اوست، بنا بر این احاطه آگاهی بدان مستلزم احاطه به حقیقت ذات اوست، و قبلاً ثابت شد که ذات مقدس او دور از هر گونه ترکیبی است و در نتیجه احاطه دیگری بر ذات او محال است.

و اما در عقل از آن رو که اعتبار صفت ربوبی و احاطه عقول بر آن منوط بر احاطه بر تمامی اعتبارات از صفات جمال و کمال است، زیرا ملحوظ کردن جهت ربوبیت مطلقه او مستلزم اعتبار الهیت مطلقه اوست و این خود مستلزم اعتبار همه صفات خداوندی است، و قبلاً روشن شد که این اعتبارات نامتناهی اند. پس مقام ربوبی بالاتر از آن است که در محدوده عقل بشری در آید تا چه رسد بر آن که در میدان دید انسان قرار بگیرد.

بحث پنجم: بدان که چون امام (علیه السلام) فرزندش را بر عظمت خدای سبحان و کمال ذات مقدس او از جهات یاد شده متوجه کرد، او را فرمان داد تا چنان رفتار کند که شایسته فردی است چون او که آن چنان در برابر عظمت خدای سبحان کوچک است و او را اطاعت کند چنان که در خور اطاعت اوست و با کمال پرستش او را عبادت کند و آن چنان که سزاوار است به خاطر کرامت ذات مقدسش او را بپرستد. حضرت علی (علیه السلام) جهات نقصان او [فرزندش] را بر شمرده است تا در هر موردی حالت خود را با کمال ذات مقدس خالق مقایسه کند برای این که از کمی منزلت خود، نسبت به عظمت او و توان اندک و عجز فراوان خود، نسبت به کمال قدرت او آگاه شود. و همچنین نیاز فراوان خود را به پروردگارش در همه حال از قبیل درخواست توفیق، آمادگی برای اطاعت، ترس از عقوبت و بیم از غضب او، تمام اینها را نسبت به بی نیازی مطلق او در هر کار و از همه



چیز، در نظر بگیرد.

عبارت: آنه... تا کلمه «قبیح» هشدار است به طور اجمال نسبت به لزوم اطاعت از خدا در همه مواردی که امر و یا نهی فرموده است. و تشویق بر انجام هر کاری که او امر فرموده است به این جهت که آن کار نیکوست، و به خودداری از هر چیزی که او نهی فرموده است از آن رو که زشت و ناهنجار است.

همان طوری که قبلاً روشن شد، هدف از بعثت پیامبران و وضع قوانین و سنتها تنها سر و سامان دادن به احوال معاش و معاد مردم است. پس در این صورت ناگزیر در هر امر و یا نهی رازی نهفته است و مصلحتی وجود دارد که باعث حسن مورد امر و قبح مورد نهی است.

و برای همین مطلب و نظایر آنست که معتزله به مسأله حسن و قبح عقلی، گرایش یافته و عقیده مند شده اند توفیق از آن خداست!

### بخش ششم

### اشاره

يَا بُنَيَّ إِنِّي قَدْ أَنْبَأْتُكَ عَنِ الدُّنْيَا وَحَالِهَا - وَ زَوَالِهَا وَ انْتِقَالِهَا - وَ أَنْبَأْتُكَ عَنِ الْآخِرَةِ وَ مَا أَعَدَّ لِأَهْلِهَا فِيهَا - وَ ضَرَبْتُ لَكَ فِيهِمَا الْأَمْثَالَ - لِتَعْتَبَرَ بِهَا وَ تَحْذُوَ عَلَيْهَا - إِنَّمَا مَثَلُ مَنْ خَبَرَ الدُّنْيَا كَمَثَلِ قَوْمٍ سَفَرُوا - بَنَى بَيْتَهُمْ مَنَزِلًا جَدِيدًا - فَأَمُّوا مَنَزِلًا خَصِيصًا وَ جَنَابًا مَرِيعًا - فَاحْتَمَلُوا وَ عَثَاءَ الطَّرِيقِ وَ فِرَاقَ الصَّدِيقِ - وَ خُشُونَهُ السَّفَرِ وَ جُشُوبَةَ الْمَطْعَمِ - لِيَأْتُوا سِعَةَ دَارِهِمْ وَ مَنَزِلَ قَرَارِهِمْ - فَلَيْسَ يَجِدُونَ لَشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَلْمًا - وَ لَا يَرُونَ نَفَقَةً فِيهِ مَعْرَمًا - وَ لَا شَيْءَ أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِمَّا قَرَّبَهُمْ مِنْ مَنَزِلِهِمْ - وَ أَدْنَاهُمْ مِنْ مَحَلِّهِمْ - وَ مَثَلُ مَنْ اغْتَرَّ بِهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ كَانُوا بِمَنَزِلٍ خَصِيصٍ - فَتَبَا بَيْتَهُمْ إِلَى مَنَزِلٍ جَدِيدٍ - فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِمْ وَ لَا أَفْطَحَ عِنْدَهُمْ - مِنْ مُفَارَقَةِ مَا كَانُوا فِيهِ - إِلَى مَا يَهْجُمُونَ عَلَيْهِ وَ يَصِرُونَ إِلَيْهِ يَا بُنَيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ - فَأَحِبِّ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ - وَ أَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا - وَ لَا تَظَلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظَلَّمَ - وَ أَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ - وَ اسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ - وَ ارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ

مِنْ نَفْسِكَ - وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَإِنْ قُلْ مَا تَعْلَمُ - وَلَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ - وَاعْلَمْ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ وَآفَةُ  
الْأَلْبَابِ - فَاسْعَ فِي كَدْحِكَ وَلَا تَكُنْ خَازِنًا لِغَيْرِكَ - وَإِذَا أَنْتَ هَدَيْتَ لِقَصْدِكَ فَكُنْ أَخْشَعَ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ

## لغات

یحدو: پیروی می کنند سفر: مسافران اُموا: قصد کردند جناب: نابودی، مرتبه و مقام مریع: سرسبز و خرم وعشاء السفر: دشواری مسافرت جشوبه المطعم: درشتی، ناگواری هجم: ناگهانی اتفاق افتاد کدح: کسب.

## ترجمه

«ای پسرک من، تو را از دنیا و کیفیت آن و از بین رفتن و گذشتن آن آگاه ساختم، همچنین از آخرت و سرنوشت اهل آخرت مطلع کردم، و برای عبرت و پیروی تو مثلهایی زدم، براستی مثل آن کسی که دنیا را آزموده، مثل آن گروه مسافری است که در جای خشک و بی حاصل باشند [که مطابق میل آنها نیست] ولی جای پر آب و علف و ناحیه سبز و خرمی مورد نظر آنها باشد، از این رو رنج و زحمت راه و فراق یار و دشواری سفر و ناگواری خوراک را تحمل کنند تا به منزل فراخ و استراحتگاه خود برسند بنا بر این آنان در تحمل هیچ یک از این سختیها احساس ناراحتی نمی کنند و از دست دادن اندوخته های خود را خسارت نمی دانند و چیزی نزد ایشان خوش آیندتر از آن نیست که آنان را به سر منزل مقصود نزدیک سازد. و اما داستان کسانی که فریب دنیا را خوردند، بمانند داستان گروهی است که در منزل خوش و خرمی باشند سپس به محلی تنگ و بی آب و علفی بیایند، برای آنان هیچ چیز ناگوارتر و دشوارتر از مفارقت از جایی که در آن بودند و به طور ناگهانی به جای دیگر رفتن، نیست.

ای پسرک من خود را ما بین خود و دیگران ملا-ک سنجش قرار ده، پس برای دیگران آنچه را بپسند که برای خود می پسندی، و بر دیگران مپسند آنچه را که بر

خود نمی پسندی، بر دیگران ستم روا مدار همان طوری که نمی خواهی بر تو ستم شود، و نیکی کن چنان که دوست داری بر تو نیکی شود، آنچه را که از دیگری ناپسند می شماری، از خود ناپسند شمار، و از مردم خوشحال و خوشنود باش بدانچه که خوشنودی برای آنها از طرف خود، آنچه را که نمی دانی مگو هر چند که دانسته های تو اندک است، و آنچه را که دوست نداری در باره تو بگویند تو نیز مگو.

بدان که خودخواهی بر خلاف حق و آفت خردهاست، پس در کسب طاعت (یا برای معاش) در تلاش باش و خزانه دار دیگران مباش، و هنگامی که به هدف نائل شدی، فروتن و خاضعترین فرد باش برای پروردگارت.

## شرح

در این بخش دو مطلب است :

مطلب اول: امام (علیه السلام) فرزندش را از حالات دنیا و آخرت آگاه ساخته و به او چیزهایی را یادآور شده که وی را از حتمی بودن فنا و گذرا بودن دنیا، و بقای آخرت و آنچه برای آخرت در آنجا مهیاست یعنی سعادت جاویدی که قرآن مجید و سنت، انواع آن را بر شمرده است با خبر می سازد. و برای طالب دنیا و آخرت دو مثل آورده است تا او [فرزند امام (علیه السلام)] از جمله کسانی باشد که از دنیا روی گردان و به آخرت علاقه مند است. مثل اول مثل کسی است که دنیا را آزموده و از ناپایداری و گذران بودن آن آگاه شده است و همچنین آخرت را آزمایش کرده و به بقای آخرت و نعمتهایی که برای اهل آن مهیا شده پی برده است و آنان را به گروه مسافرانی تشبیه کرده که به قصد منزلگاهی پر آب و علف، منزل تنگ و نامساعد را ترک گویند.

وجه تشبیه این مثل آن است که نفوس بشری، وقتی در عالم مجردات بود و مصلحت و حکمت اقتضا کرد که در این عالم هبوط کرده و بر این کالبدهای مادی، دور از عالم مأنوس خود در سرای غربت و جای وحشت منزل گزینند تا،

بدان وسیله به کسب کمالات عقلی که تنها از طریق این عالم میسر است، نائل آید. آن گاه پس از کسب کمالات از این جا به همان عالم بالا و منزّه از وابستگیهای این کالبدها و اشکال پست آنها، باز گردد. همان طور که در عهد پیشین از آنها چنین پیمان گرفته شده است و هر نفسی که پیمان آفریدگارش را حفظ کرده و بر راه راست او باقی باشد و توجه کند که او مدت معینی را در این عالم خواهد ماند و به چشم عبرت به دنیا بنگرد که همچون جایگاهی تنگ و خالی از غذاهای حقیقی و آشامیدنیهای زلال و گواراست و شایستگی برای وطن گزیدن و زندگی کردن را ندارد و نیز به جهان آخرت بنگرد که چون سرایی خوش و خرم و ناحیه ای پر از آب و علف است و کسی که به آنجا برسد در حالی که به درستی اوامر و نواهی خداوندی را انجام داده باشد به هدفهای والا و لذتهای جاودانه ای رسیده است. بنا بر این چنین کسی در مسیر سفر در منزلگاههای راه خدا و آماده شدن برای رسیدن شادمانه به محضر شریف پروردگار است. او رنج این سفر را از قبیل سختی گرسنگی و تشنگی و بیدار خوابی، به خاطر رسیدن به منزلی فراخ و جایگاهی آرام تحمل می کند از این رو، دردی را احساس نکرده و آنچه از مال و جان در این راه صرف می کند، غرامت به شمار نمی آورد. و هیچ چیزی نزد او خوشایندتر از آن وسیله ای نیست که او را به منزل مقصود و ناحیه منظورش نزدیک سازد، بالاخره، نفوس بشری در جهاتی که بیان شد، تشبیه شده است به کسی که به منزلی تنگ و قحطی زده رسیده باشد، آن گاه دریابد که منزلی خوش و خرم، در پیش است و اندیشه نیکویش چنین اقتضا کند که رنج و زحمت سفر بدانجا را تحمل کند تا بر آسایشی بزرگ دست یابد.

اما مثل دوّم، داستان دنیا دارانی است که نفس اماره، آنها را به سوی دنیا جلب کرده و آنان از ماورای دنیا غافل گشته و عهد و پیمان پروردگارشان را فراموش کردند و از آیات حق که به خاطر داشتند روگرداندند، آنان را به گروهی

تشبیه کرده است که در منزلی خوش و خرم بودند، آن گاه به جایی خشک و تنگ منتقل شوند، پس در این مثل منزلگاه خوش و خرم همان دنیا است زیرا دنیا جای خوشبختی و نعمت برای اهل دنیا و آخرت جای تنگ و ناگوار برای آنهاست، زیرا که آنان در دنیا برای درک سعادت آخرت آمادگی لازم را پیدا نکردند.

وجه تشبیه اهل دنیا به آن گروه، همان است که حضرت در ضمن سخنان خود بیان داشته است، و عبارت از این است که چیزی ناخوشایندتر از آن نزد ایشان نیست، تا آخر مطلب: یعنی برای اهل دنیا چیزی ناخوش آیندتر و دشوارتر از مفارقت از آنچه که در دنیا داشتند و رسیدن به آن ترس و وحشتهایی که ناگهان بر آنان هجوم می آورند و به صورت غل و زنجیرها-متوجه آنها می شوند- وجود ندارد، همان طوری که هیچ چیز ناخوشتر از مفارقت جای خوش و خرمی که در آنجا بودند و انتقال به جای تنگ و قحطی زده ای که به آن وارد می شوند وجود ندارد. و بر این دو مثل پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بیان خود اشاره فرموده است: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.

مطلب دوم: به اصلاح رفتار خود با مردم توصیه کرده است. به فرزندش امر فرموده است تا خویش را ملاک سنجش بین خود و دیگران قرار دهد. جهت این که امام (علیه السلام) لفظ «میزان» را برای فرزندش استعاره آورده است، این است که وی همچون ترازو، بین خود و دیگران عادلانه رفتار کند. سپس جهات عدالت و برابری که امر فرموده است، میزان را بر اساس آنها قرار دهد، شرح داده است، بعضی از آن جهات امور مثبت و برخی منفی اند.

اول: برای دیگران آنچه را بپسندد که برای خود می پسندد، و بر دیگران نپسندد آنچه را که بر خود نمی پسندد و در حدیث مرفوعی آمده است: ایمان بنده ای کامل نمی شود تا این که برای برادرش بپسندد آنچه را که بر خود می پسندد، و بر او نپسندد آنچه را که بر خود نمی پسندد. و راز حدیث این است

که این کار از کمال فضیلت عدالت است عدالتی که باعث کمال ایمان می شود.

دوم: بر کسی ستم نکند همان طور که مایل نیست کسی بر او ستم کند، تا از دو صفت ناپسند ستمکاری و ستم پذیری در امان بماند.

سوم: بر دیگران نیکی کند چنان که دوست دارد به او نیکی کنند. صفت احسان فضیلتی تحت الشّاع عفت است.

چهارم: از خود ناپسند بداند آنچه را که از دیگران ناپسند و زشت می شمارد، پس از همه موارد نهی الهی متنفر باشد که این از لوازم جوانمردی است. از این رو وقتی که از احنف راجع به جوانمردی پرسیدند، گفت: جوانمردی آن است که زشت بدانی از خود آنچه را که زشت می شماری از دیگران .

پنجم: از سوی مردم بیسند آنچه را که از جانب خود بر آنان می پسندد، یعنی هر چه را که شایسته می بیند نسبت به دیگران از خوب و بد انجام دهد، شایسته است مثل آن را از ایشان برای خود بپذیرد، در این عبارت هشدار است بر این که روا نیست کار بد انجام دهد به دلیل فقدان لازم که عبارت از رضایت مردم بر بدی باشد.

ششم: چیزی را که نمی داند نگوید هر چند که دانسته هایش اندک است، و فرمود: هر چند دانسته هایش اندک است، زیرا کمی دانش برای بعضی از مردم گاهی انگیزه می شود که ندانسته سخن بگویند تا مبادا دیگران به آنان نسبت نادانی دهند، در نتیجه هم خود گمراه می شوند و هم دیگران را به گمراهی می کشند، چنان که خداوند بزرگ فرموده است: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِئٍ» (۱).

ص: ۴۱

---

۱- سوره لقمان (۳۱) آیه (۲۰) [۱] یعنی: بعضی از مردم بدون علم و هدایت و کتابی نوربخش در ذات خدا مجادله می کنند.

هفتم: آنچه در باره خود نمی پسندد، در باره دیگری نگوید، مانند عیجوثیها و گفتن القاب زشت و هر سخن که باعث رنجش شود .

هشتم: به او هشدار داده است تا خودخواهی را رها کند، به این دلیل که آن خلاف حق است. چون حق عبارت است از حرکت در راه خدا با داشتن مکارم اخلاق، و خودخواهی از جمله اخلاق پست و نارواست، خودخواهی نقطه مقابل حق است مانند هر پستی که ضد فضیلت است و هم به دلیل این که خودخواهی آفت اندیشه و عقول است، زیرا آن از بزرگترین بیماریهای خرد و آفتهای نابود کننده عقل است، همان طوری که پیامبر (صلی الله علیه و آله) اشاره فرموده است: «سه چیز باعث هلاکت است تا این که فرمود: خودبینی انسان».

نهم: در کسب خود تلاش و کوشش کند. یعنی سزاوار است در کسب طاعت بکوشد و بعضی گفته اند. مقصود از کدح به دست آوردن مال است و این که شایسته است آن را در راه خدا انفاق کند.

دهم: هنگامی که پروردگار او را به سوی کمال و رشد هدایت می فرماید خاشعترین فرد نسبت به پروردگار خود باشد، توضیح آن که هدایت به رشد و کمال، همان آگاهی از مسیر حق تعالی است در تمام آنچه که او از مکارم اخلاق مهیا ساخته است و آگاهی از راهی که رفتن از آن راه انسان را به خدا می رساند مستلزم توجه به جلال و بزرگی اوست و آن جاست که تواضع و خشوع واقعی و خشیت کامل حاصل می شود به دلیل آیه مبارکه «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (۱).

ص: ۴۲

---

۱- سوره فاطر (۳۵) آیه (۲۸) [۱] یعنی: از بندگان خدا تنها دانشمندان از او ترس و خشیت دارند.

وَ اعْلَمْ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقًا ذَا مَسَافَةٍ بَعِيدَةٍ - وَ مَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ - وَ أَنَّهُ لَا غِنَى بِكَ فِيهِ عَنِ الْإِزْتِيَادِ - وَ قَدْرٍ بَلَغِكَ مِنَ الزَّادِ مَعَ خِفَّةِ الظَّهِيرِ - فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَى ظَهْرِكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ - فَيَكُونَ ثَقْلٌ ذَلِكَ وَبَالًا عَلَيْكَ - وَ إِذَا وَجِدْتَ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ - فَيُؤَا فِيكَ بِهِ غَدًا حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ - فَاعْتَنِمُهُ وَ حَمَلُهُ إِيَّاهُ - وَ أَكْثِرْ مِنْ تَرْوِيدِهِ وَ أَنْتَ قَادِرٌ عَلَيْهِ - فَلَعَلَّكَ تَطْلُبُهُ فَلَا تَجِدُهُ - وَ اعْتَنِمِ مَنْ اسْتَفْرَضَكَ فِي حَالِ غِنَاكَ - لِيَجْعَلَ قَضَاءَهُ لَكَ فِي يَوْمِ عُسْرَتِكَ - وَ اعْلَمْ أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَةٌ كَثُودًا - الْمُخِيفُ فِيهَا أَحْسَنُ حَالًا - مِنَ الْمُثْقَلِ - وَ الْمُطْبِيُّ عَلَيْهَا أَقْبَحُ حَالًا مِنَ الْمُسْرِعِ - وَ أَنَّ مَهَبْطَكَ بِهَا لَا مَحَالَةَ - إِمَّا عَلَى جَنِّهِ أَوْ عَلَى نَارٍ - فَارْتَدِ لِنَفْسِكَ قَبْلَ نُزُولِكَ وَ وَطِئِ الْمُنَزَلَ قَبْلَ حُلُولِكَ - فَلَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ وَ لَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ وَ اعْلَمْ أَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ - قَدْ أَذِنَ لِمَكَ فِي الدُّعَاءِ - وَ تَكْفَلَ لِمَكَ بِالْإِجَابَةِ وَ أَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيَكَ - وَ تَسْتَرْحِمَهُ لِيَرْحَمَكَ - وَ لَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُهُ عَنْهُ - وَ لَمْ يُلْجِئِكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ - وَ لَمْ يَمْنَعَكَ إِنْ أَسَأْتَ مِنَ التَّوْبَةِ - وَ لَمْ يُعَيِّرَكَ بِالْإِنَابَةِ وَ لَمْ يُعَاجِلْكَ بِالنِّقْمَةِ وَ لَمْ يَفْضَحْكَ حَيْثُ الْفِضَّةُ يَحُهُ بِكَ أَوْلَى - وَ لَمْ يُشَدِّدْ عَلَيْكَ فِي قَبُولِ الْإِنَابَةِ - وَ لَمْ يُنَاقِشْكَ بِالْجَرِيمَةِ - وَ لَمْ يُؤْيِسْكَ مِنَ الرَّحْمَةِ - بَلْ جَعَلَ نُزُوعَكَ عَنِ الذُّنْبِ حَسِينَةً - وَ حَسَبَ سَيِّئَتِكَ وَاحِدَةً - وَ حَسَبَ حَسَنَتِكَ عَشْرًا - وَ فَتَحَ لَكَ بَابَ الْمَتَابِ وَ بَابَ الْإِسْتِعْتَابِ - فَإِذَا نَادَيْتُهُ سَمِعَ نِدَاكَ - وَ إِذَا نَاجَيْتُهُ عَلِمَ نَجْوَاكَ - فَافْضَيْتَ إِلَيْهِ بِحَاجَتِكَ - وَ أَبَيْتَهُ ذَاتَ نَفْسِكَ وَ شَكُوتَ إِلَيْهِ هُمُومَكَ - وَ اسْتَكْشَفْتُهُ كُرُوبَكَ وَ اسْتَعْنَيْتَهُ عَلَى أُمُورِكَ - وَ سَأَلْتَهُ مِنْ خَزَائِنِ رَحْمَتِهِ مَا لَا يُقْدِرُ عَلَى إِعْطَائِهِ غَيْرُهُ - مِنْ زِيَادَةِ الْأَعْمَارِ وَ صِحَّةِ الْأَبْدَانِ - وَ سِيعَةِ الْأَرْزَاقِ - ثُمَّ جَعَلَ فِي يَدَيْكَ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِهِ - بِمَا أَذِنَ لَكَ فِيهِ مِنْ مَسْأَلَتِهِ - فَمَتَى شِئْتَ اسْتَفْتَحْتَ بِالدُّعَاءِ أَبْوَابَ نِعْمَتِهِ - وَ اسْتَمَطَرْتَ شَائِبَ رَحْمَتِهِ - فَلَا يُقْبِطَنَّكَ إِبْطَاءُ إِجَابَتِهِ - فَإِنَّ الْعَطِيَّةَ عَلَى قَدْرِ النَّيِّهِ - وَ رَبِّمَا أُخْرَتْ عَنْكَ الْإِجَابَةُ لِيَكُونَ ذَلِكَ أَعْظَمَ لِأَجْرِ السَّائِلِ - وَ أَجْزَلَ لِعَطَاءِ الْأَمِيلِ - وَ رَبِّمَا سَأَلْتَ الشَّيْءَ فَلَا تُؤْتَاهُ



وَ أَوْتَيْتَ خَيْرًا مِنْهُ عَاجِلًا - أَوْ آجِلًا - أَوْ صَيْرَفَ عَنِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ - فَلَرُبَّ أَمْرٍ قَدْ طَلَبْتَهُ فِيهِ هَلَاكٌ دِينِكَ لَوْ أَوْتَيْتَهُ - فَلَتَكُنْ مَسْأَلَتَكَ فِيمَا يَبْقَى لَكَ جَمَالُهُ - وَ يُنْفَى عَنكَ وَبَالُهُ - فَالْمَالُ لَا يَبْقَى لَكَ وَ لَا تَبْقَى لَهُ

## لغات

ارتیاریار: جستن طوق و الطاقه: آنچه در توان داری وبال: هلاکت نابودی کؤد: جایی که بالا- رفتن از آن دشوار است نزوع عن الذنب: بیرون شدن از گناه افضا: رسیدن بئ: باز کردن، کشف شایب: جمع شؤبوب، یک نوبت بارندگی قنوط: ناامیدی استعتاب: بازگشت به خرسندی.

## ترجمه

«بدان که راهی در پیش رو داری، بسیار دور و بسی سهمگین، و تو در آن راه از نیکخواهی و توشه برداری به مقداری که تو را با سبکباری به سر منزل برساند، بی نیاز نیستی، پس بیش از تاب و توانت بر پشت خود بار مکن تا از سنگینی اش آزرده نشوی و هر گاه نیازمندی را یافتی که توشه تو را به سمت رستخیز به دوش بکشد و فردا وقت نیازمندی ات آن را به تو برساند، پس او را غنیمت شمار و بار توشه ات را بر دوش او قرار ده، و تا توان داری کمک بیشتری به او بکن که شاید زمانی فرا رسد که او را بجویی و نیابی. و همچنین غنیمت بدان آن کسی را که از تو وامی بطلبد تا روز درماندگی و تنگدستی ات آن را به تو باز پس دهد.

و بدان که در پیش روی تو گردنه ای است که بالا- رفتن از آن بس دشوار است، و در آنجا سبکبار از گرانبار خوشحالترو کندرو از تندرو بدحالتتر است، و منزلگاه تو سرانجام بهشت و یا آتش دوزخ است. بنا بر این پیش از رسیدن بدانجا پیشقراولی برای خود بفرست و قبل از ورود، آن منزل را آماده ساز که پس از مرگ وسیله ای برای خوشحالی میسر نیست، و راهی برای بازگشت کسی به دنیا وجود ندارد.

و بدان آن خدایی که تمام خزانه های آسمانها و زمین به دست اوست، تو را

اجازة درخواست و دعا داده و خود نیز پذیرش آن را ضمانت فرموده است و تو را دستور داده است از او بخواهی، تا ببخشد، و رحمت و آمرزش بطلبی تا بیامرزدت، و بین تو و خود کسی را حاجب قرار نداده است تا مانع تو شود، و تو را مجبور و ناگزیر از آوردن واسطه نکرده است، و در صورتی که مرتکب گناه شوی مانع بازگشت و توبه تو نیست، و در کیفر و مجازات تو شتاب ندارد، و آنجا که سزاوار رسوایی بودی، رسوایت نساخته است، و در پذیرش توبه تو سختگیری نکرده است، و به دلیل گناه در تنگنا قرارت نداده و از رحمت خود تو را ناامید نکرده است، بلکه خودداری تو را از گناه برایت حسنه و نیکی شمرده، و هر کار بدت را یک گناه ولی هر کار نیکت را ده برابر به حساب آورده است، و برایت در توبه و خرسندی را باز نگه داشته است، پس هر گاه او را بخوانی ندایت را می شنود، و هر گاه با او راز و نیاز کنی از راز دلت آگاه است، پس نیاز خود را به او عرضه می کنی و آنچه را در دل داری برملا می سازی و از گرفتاریهایت با او درد دل می کنی و از وی چاره غمهایت را می طلبی، و در باره کارهایت از او استمداد می کنی، و از خزانه های رحمت او که جز او را توانایی بخشش از آنها نیست - از قبیل فزونی عمر و سلامت بدن و وسعت روزی - درخواست بخشش می کنی. آن گاه در دستهای کلیدهای خزانه ها را - در مواردی از درخواست تو که مجازی - قرار می دهد، پس هر گاه بخواهی به وسیله دعا درهای نعمتش را بگشایی، و نزول باران رحمتش را بطلبی، با تأخیر پذیرش و اجابت درخواست، تو را ناامید نگرداند، زیرا بخشش به اندازه خلوص نیت است، چه بسا که تأخیر در اجابت باعث عطای بیشتر و بخشش فزونتر برای آرزومند و درخواست کننده گردد. بسا که تو چیزی را درخواست کنی و داده نشود و در مقابل بهتر از آن را در دنیا و یا آخرت به تو بدهند، و یا اجابت نمی شود به خاطر آن که در آن مطلوب، مصلحت تو نبوده و آنچه بهتر بوده به تو می دهد، چه بسا چیزی را تو درخواست می کنی که باعث از بین رفتن دین تو است، پس چیزی را بخواه که نیکی اش پایدار باشد و تو از رنج آن برکنار باشی، ثروت دنیا برای تو نمی ماند و تو نیز برای او ماندنی نیستی.»

در این بخش چند مقصد است:

اول: توصیه به تلاش در راه کسب کمالات نفسانی جاویدان دوم: ترک کارهای زشتی که باعث نقصان و عقب ماندگی می شود در مورد اول او را توجه داده است که در پیش رویش یعنی در سفر به جانب قرب خدا، راهی دراز و دشوار وجود دارد. و روشن است کسی که می خواهد چنین مسیری را بپیماید باید هدفش رسیدن به مقصد باشد و نیز توشه لازم را آماده سازد.

کلمه الطریق (راه) را استعاره آورده است از حالتی که انسان در دنیا گرفتار آنها است و عبور از دنیا به سرای آخرت و منظور از درازی و سختی راه همان دشواری رستگاری و ایمنی از خطرهای آن است. زیرا این تنها با داشتن تصمیم و پایداری بر سنتهای عدالت و استقامت بر حدّ میانه لازم از مکارم اخلاق، میسر است. چون قبلاً معلوم شد که هر یک از قوای تمیز، شهوت و غضب دارای حدّ متوسطی است که لازم است انسان در آن حدّ بایستد و عدالت هم همین است، و روشن شد که حدّ عدالت باریکترین حدود و دشوارترین آنهاست، زیرا آن حدّ از دو طرف محصور به افراط و تفریط است و کمتر انسانی از گرفتاری در یکی از آن دو در امان است، و هر دوی آنها راه جهنّم است پس سزاوار است که این راه، راهی طولانی باشد که انسان جز با پیمودن مسافتی دور به پایان آن نرسد و جز با کوشش فراوان آگاهی کامل از آن نیابد.

لفظ الزّاد (توشه) را استعاره از تقوا و کمالاتی آورده است که در این راه طولانی و پر خطر انسان را به قرب خدا می رساند و بدین وسیله نجات و رستگاری در آن راه و رهایی از گرفتاریهای آن به دست می آید.

در مورد دوم (از دو مقصد) حضرت با این سخنان خود به او هشدار داده است: مع خفّه الظّهر تا عبارت وبالای علیک... کلمه الخفّه را استعاره آورده

است برای کم کردن ارتکاب گناه و بار کردن آن بر نفس خویش، و لفظ الحمل را عاریه از تحصیل گناه آورده است. و جهت استعاره اولی آن است که مرتکب گناه اندک، زودتر آن راه را طی می کند و به نجات از خطرهای آنجا نزدیکتر است، چنان که علی (علیه السلام) فرموده است: سبکبار باشید تا زودتر به منزل برسید.

همان طور که پیامبر (صلی الله علیه و آله) اشاره فرموده است: سبکباران رستگارانند. و امّا جهت استعاره دومی این است که مرتکب گناهان، به وسیله گناه سنگین بار شده و از پیوستن به سبکباران عقب می ماند و در بین راه زیر بار سنگین از پا درمی آید و عقب ماندگی زیاد او نتیجه زیادی ارتکاب گناه اوست همچون حالت شخص سنگین بار در طی مسافتی دور. کلمه الظهر (پشت) برای پرورش دادن مطلب و آماده ساختن آن است.

مقصد سوم: توجه دادن بر ضرورت بخشش مال به گونه صدقه دادن و احسان به نیازمندان و فقراء. و عبارت حاوی این معنی، در سخنان امام (علیه السلام) از:

و اذا وجدت (اگر یافتی) تا کلمه عسرتک (سختی است) است.

حضرت علی (علیه السلام) با بیان دو نکته زیر فرزندش را به صدقه دادن و احسان به مستمندان علاقه مند می سازد:

اول: بخشش و دادن صدقه توشه ای است که فقیر تا روز قیامت آن را بر دوش می کشد و در آنجا به هنگام شدت نیاز بدان، به وی باز می دهد. و لفظ الزاد در اینجا استعاره است از دو فضیلت بخشش و کرم که به وسیله انفاق حاصل می شود. و وجه استعاره، وسیله بودن انفاق و صدقه برای ایمنی نفس از نابودی در بین راه آخرت و باعث رسیدن آن به سعادت دائمی است همان طور که توشه، نجات بخش مسافر در بین راه و باعث رسیدن او به مقصد است.

و برای گیرنده صدقه صفت حامل توشه را به طور استعاره آورده است، از آن رو که او وسیله پیدایش آن فضیلت به وسیله آن صدقه و رسیدن ثواب آن به

صدقه دهنده در روز قیامت است، و به دریافت صدقه دهنده این فضیلت را و ظهور و بروز آن، روز قیامت در نامه عمل وی، در این عبارت بدان اشاره شده است: فردای قیامت آن را به تو باز پس دهد.

سپس دستور داده است که هر گاه نیازمندی را دید غنیمت شمارد و آن توشه را بر دوش وی قرار دهد و بیشتر به او کمک کند، تا سر حدّ توان به او توشه بسپارد. او را به غنیمت شمردن و شتاب در صدقه دادن با این عبارت تشویق کرده است: شاید زمانی فرارسد که او را بجویی و نیابی، زیرا اگر وسیله یک کار مهم به گونه ای باشد که به هنگام جستجوی آن، گاهی به دست آید و گاهی نیاید پس لازم است که به دست آوردن آن را غنیمت شمرد و در آن باره مسامحه نکرد.

دوم: صدقه دادن به فقیر در حقیقت وامی است از طرف صدقه دهنده که در حال بی نیازی مالی را می دهد تا در روز فقر و تنگدستی اش به او باز پس دهد.

و صفت «وام گیرنده» را در اینجا استعاره برای خدا آورده است به اعتبار این که او پاداش ثواب را به کسی که در راه طاعت او مالش را انفاق کرده، می دهد، و در این آیه مبارکه بدان اشاره کرده است: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً» (۱) حضرت وام دادن به هنگام بی نیازی و بازپرداخت وام در وقت تنگدستی را یادآور می شود تا برتری بازپرداخت را بنمایاند و وام دهنده به خاطر سود دلخواهی که عاید او می شود، علاقه مند به دادن وام گردد.

چهارم: توجه دادن بر سختی راه آخرت و ضرورت آمادگی برای آن است، با سبکباری از گناهان و سرعت در این کار پیش از پایان فرصت. لفظ عقبه (گردنه) را عاریه آورده است از راه آخرت زیرا در این راه بالا رفتن از پله های مراتب کمال به وسیله فضایل از میان انبوه خصال نکوهیده وجود دارد. و این راه

ص: ۴۸

---

۱- سوره بقره (۲) آیه (۲۴۵) [۱] یعنی: کیست که به خدا وامی نیکو پردازد پس او چندین برابر پاداش می دهد.

را از آن جهت به دشواری در صعود وصف کرده است که مشقت و موانع زیادی در ارتقای بدانجا وجود دارد.

برای آمادگی این سفر نظر او را به سه امر جلب کرده است:

اول: سبکبار در آن سفر از آنکه بارش سنگین است، خوشحالتتر است، همان طور که قبلاً گفتیم این امر واضحی است.

دوم: کسی که کند حرکت کند ناراحت تر از کسی است که تند حرکت می کند، و این مطلب نیز روشن است. زیرا کندرو در یک جانب از دو طرف افراط و تفریط ایستاده، سرگرم هوای نفس و غافل از مقصد اصلی است تا این که اجل گریبانش را می گیرد و او اسیر گرداب هلاکت می شود و بر فرصت از دست رفته حسرت می خورد.

سوم: بیان دو نتیجه و سرانجام کار، یکی بهشت و دیگری دوزخ، زیرا سرانجام آن راه، رهرو خود را ناگزیر در یکی از آن دو فرود می آورد، و این نیز مطلب واضحی است، زیرا گرفتاری انسان در امور دنیا عمل کردن در دنیا و پایان یافتن آن تا رسیدن به آخرت، یا در جهت مقصد اصلی و به طرف قبله واقعی و دوری از راه افراط و تفریط است که به این ترتیب راه به سرعت طی می شود و رهرو خود را به بهشت می رساند، و یا این که در جهت انحراف از مقصد اصلی است و به سمت آنچه در این راه از موارد نهی خدا و انواع حرامها وجود دارد، متمایل می شود. که به این ترتیب، رهرو خود را بر آتش فرود می آورد.

نسبت دادن، هبوط به راه دنیا [طریق] مجاز است از آن رو که این راه سرانجام بر یکی از دو مقصد می رسد، مانند کسی که چیزی را پایین می آورد تا در جایی قرار دهد.

آن گاه دستور داده است تا پیش قراولی برای خود بفرستد و وسیله ای برای نجات خود و خوشحالی اش فراهم آورد پیش از آن که در یکی از آن دو منزل

نهایی فرود آید، تا بدان وسیله قرار گاهش بهشت باشد، و آن منزلی را که قصد سکونت در آنجا را دارد، به وسیله آماده کردن خود، آماده سازد.

بعضی کلمه یوطی را یوطن بان خوانده اند، یعنی آنجا را وطن خود قرار دهد .

مطلب پنجم: توجه دادن بر دعا و تشویق به آن است، و سرّ مطلب توجه دائم به عظمت آفریدگار و بریدن از غیر اوست، چه او منشأ هر چیز دوست داشتنی و بخشنده هر چیز دلخواهی است.

و به وسیله چند مطلب تشویق به دعا فرموده است:

اول: گنجهای آسمانها و زمین در دست اوست، این قسمت به منزله صغراست و کبرا در حقیقت چنین است: هر کس که گنجها به دست او باشد، از هر کس برای رغبت و دل بستن سزاوارتر است.

دوم: او خود اجازه دعا و درخواست داده و عهده دار اجابت شده و فرموده است: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (۱) این در حقیقت صغرای قیاس است و کبرای آن نیز مثل مورد اول در تقدیر است.

سوم: حق تعالی خود، به مخلوق فرمان داده است که از او بخواهند تا به آنها مرحمت نماید، در این آیه «وَسْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» (۲) و همین طور دستور داده است، از او طلب رحمت کنند تا بدیشان رحم کند. توضیح این که بخشش روزی، رحمت، و هر فضیلتی از جانب او، تنها پس از آمادگی به وسیله اخلاص در طلب و تقاضای بخشش و امثال اینها فراهم می آید، همان طوری که در جای خود ثابت شد، [این مطلب به منزله صغراست] و در حقیقت کبرا چنین است: و هر کسی که چنین باشد پس باید از او درخواست و تقاضای بخشش کرد.

ص: ۵۰

---

۱- سوره مؤمن (۴۰) آیه (۶۰) [۱] یعنی بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را.

۲- سوره نساء (۴) آیه (۳۲) [۲] یعنی: از فضل خدا درخواست کنید.

چهارم: خدای متعال بین خود و بنده علاقه مند به خود نگهبان و درباری قرار نداده است، چه او پاک و منزّه و بالاتر از جسم بودن، جهت داشتن و صفات حادث می باشد، بلکه او در همه چیز و برای هر کس که چشم دل را باز دارد و به مطالعه کبریایی و عظمت او بپردازد متجلی و هویدا است و کبرای مقدر چنین است: هر کس که چنان باشد، به درخواست و طلب بخشش، سزاوارتر است.

پنجم: او را مجبور به آوردن واسطه و شفیع نکرده است، زیرا نیاز به واسطه موقعی ضرورت دارد که دسترسی به خواسته، به جهت بخل کسی که کار در دست اوست و یا به خاطر جهل وی نسبت به استحقاق درخواست کننده، غیر ممکن باشد.

در صورتی که خدای متعال نه بخیل است و نه از طرف او منعی وجود دارد. و تنها بخشش او در گرو آمادگی درخواست کننده است، خدای منزّه و پاک، مشتاقان را نیازمند به واسطه ها قرار نداده است، زیرا به آنها توان آمادگی برای رسیدن به خواسته های خود را داده و وسایل را برای ایشان آماده ساخته و درهای رحمتش را به روی آنها باز گذاشته است. پس اگر آنان نیاز به واسطه و شفیع پیدا کنند از باب این نیست که خداوند آنان را برای داشتن شفیع مجبور و ملزم کرده است.

ششم: اگر مرتکب گناه شود مانع از توبه و بازگشت او نشده است بلکه او خود امر به توبه فرموده و وعده پذیرش داده و گفته است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ» (۱) و پس از این که گناهان کبیره را برشمرده است و تهدید به مجازات کرده فرموده است: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ»

ص: ۵۱

---

۱- سوره تحریم (۶۶) آیه (۸) [۱] یعنی: ای مؤمنان به درگاه خدا توبه [۲] نصوح کنید، باشد که خداوند گناهانتان را محو گرداند و شما را به باغهای بهشتی داخل گرداند.



«يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» (۱).

هفتم: خداوند در عذاب و بلا- با این که هنگام نافرمانی اش از عمل او آگاه است شتاب نکرده و او را در جایی که مرتکب عمل خلافی شده رسوا نمی کند، بلکه او را بر رستگاری اش مهلت می دهد و پرده بخشش و حلمش را بر روی او می گستراند.

هشتم: خداوند در پذیرش توبه و بازگشت او به سوی خود، اصرار می ورزد، همان طور که پادشاهان (۲) در باره کسانی که بدی کرده باشند و درخواست عفو نمایند، رفتار می کنند، و خالق نه تنها به دلیل ارتکاب جرم و گناه با مخلوق مناقشه نمی کند و در محاسبه با او سخت نمی گیرد بلکه توبه او را می پذیرد و بر او آسان می گیرد. زیرا به خدای متعال نه از ناحیه گناهکار زیانی می رسد، و نه از بازگشت توبه کننده سودی عاید او می شود، چه او بی نیاز مطلق است.

نهم: خداوند متعال او را از رحمت و بخشش ناامید نکرده، زیرا گفته است: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ» (۳).

دهم: خداوند دوری جستن او از گناه و بازگشتش از گناه را، حسنه قرار داده است، آنجا که پس از بیان توبه می فرماید: «فَأُولَٰئِكَ يَبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» و هر بدی او را یک بد و هر خوبی او را ده برابر به شمار می آورد، آنجا که فرموده

ص: ۵۲

---

۱- سوره فرقان (۲۵) آیه (۷۰) [۱] یعنی بگو کسانی که از گناه توبه کنند و با ایمان به خدا عمل صالح به جای آورند، پس خداوند گناهان آنان را بدل به ثواب گرداند.

۲- شاید مقصود شارح از پادشاهان، ائمه (علیه السلام) و اولی الامر حقه باشد و گرنه رفتار دیگر پادشاهان چنین نیست، م.

۳- سوره زمر (۳۹) آیه (۵۳) [۲] یعنی: ای بندگان! که اسراف بر خویشان روا داشتید از رحمت خدا ناامید نباشید.

است: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا» (۱).

یازدهم: اوست که در توبه را بر روی بنده اش باز گشوده است، آنجا که فرموده است: «غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّلْوَلِ» (۲)، «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ» (۳).

همچنین در طلب بخشش و رضا را به روی او باز کرده است، چون پس از بازگشت بنده به او فرمان داده است و راهنمایی به رضا و خوشنودی خود فرموده است.

دوازدهم: هر گاه خدا را بخواند، ندایش را می شنود، به دلیل این آیه مبارکه: «إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ» (۴) و هر گاه با او راز و نیاز کند، از راز او آگاه است، به دلیل آیه: «يَعْلَمُ السِّرَّ وَالْأَخْفَى» (۵) پس نیازمندی خود را بر او عرضه کند چه مخفیانه و چه آشکارا، و از او در کارها کمک بطلبد. و آنچه از گرفتاریها و مشکلات در دل دارد، سفره دل را باز کند و از او رفع گرفتاریهای خود را درخواست نماید، تا از گنجهای رحمت خود آنچه را که جز او کسی توان دادن آنها را ندارد، مانند فزونی عمر و تندرستی و گشایش روزیها، به وی مرحمت کند.

سیزدهم: با دادن اجازه درخواست و پرسش از او، کلید گنجهای نعمت خود را در اختیار او قرار داده است. لفظ مفاتیح (کلیدها) را استعاره آورده

ص: ۵۳

۱- سوره انعام (۶) آیه (۱۶۰) [۱] یعنی: هر کس کار نیکو انجام دهد، او را ده برابر پاداش خواهد بود، و هر کس کار بد کند، جز به اندازه همان کار بد مجازات نگردد.

۲- سوره مؤمن (۴۰) آیه (۳) [۲] یعنی: خدایی که بخشنده گناه و پذیرنده توبه بندگان و صاحب رحمت و نعمت است.

۳- سوره شوری (۴۲) آیه (۲۵) [۳] یعنی: اوست خدایی که توبه بندگانش را می پذیرد و از گناهانشان می گذرد.

۴- سوره ابراهیم (۱۴) آیه (۳۹) [۴] یعنی: به راستی که پروردگار من شنونده دعاست.

۵- سوره طه (۲۰) آیه (۷) [۵] یعنی: او نهان و مخفی ترین امور جهان را می داند.

است برای دعاها، به این دلیل که دعاها وسیله کسب نعمت و کمال رحمتند، هر گاه خدا بخواهد به وسیله دعا درهای گنجهایش را باز می‌گشاید، و همچنین لفظ ابواب (درها) را عاریه آورده است برای وسایل جزئی نعمتهایی که به بنده می‌رسد. مقصود از خزانه های نعمت پروردگار همان خزانه های آسمانها و زمین است. زیرا همه نعمتها از آن او و به دست اوست. و احتمال دارد بدان وسیله اشاره کرده باشد به نعمت معقول از آسمان جود حق تعالی و آنچه در تحت قدرت او از خیرات ممکن وجود دارد. صفت استمطار (طلب نزول باران) را استعاره آورده است از درخواست نعمتهای الهی از باب شباهت آنها به باران در این که هر دو وسیله حیات و به مصلحت حال انسانند در دنیا و درخواست کننده آنها به طالب باران می ماند که امام علیه السلام با ذکر کلمه «شآیب قطره های باران» زمینه این استعاره را در سخنان خود فراهم ساخته است.

در تمام این قیاسها کبرای مقدر چنین است: و هر کس که چنان باشد او سزاوارتر است برای این که روی دل را به جانب او گردانده، از او درخواست نیاز شود. پس از آن که حضرت علی (علیه السلام) فرزندش را با این جاذبه وادار به دعا و درخواست نموده است، آن گاه او را متوجه ساخته است که اجابت دعا گاهی به کندی صورت می پذیرد و به تأخیر می افتد. و بعد اسباب تأخیر اجابت دعا را برشمرده است تا از اجابت دعا ناامید نگردد.

اول: بخشش به اندازه خلوص نیت است: یعنی این که اجابت در گرو آمادگی به وسیله خلوص نیت است، پس هر گاه در اجابت تأخیر شد، شاید علت تأخیر، خالص نبودن نیت باشد.

دوم: بسا که تأخیر اجابت دعا به دلیلی است که خدا می داند، خود آن تأخیر از جمله اسباب آمادگی بیشتر درخواست کننده و آرزومند است، برای

بخشش آنچه که بالا-تر و ارزشمندتر است از آنچه که او درخواست بخشش آن را دارد، پس آن را وقتی می دهد که وی آمادگی کامل پیدا کند، زیرا به اندازه ارزش اهل تصمیم و اراده، دعوتنامه ها می آید، و به مقدار زحمت و رنج، مقامات والا به دست آیند.

سوم: گاهی مورد درخواست مصلحتی برای بنده خدا ندارد، به خاطر این که اگر مثل ثروت، مقام و سایر خواسته های دنیوی محض را به او بدهند باعث تباهی دین او خواهد شد، بنا بر این خداوند درخواست او را اجابت نمی کند، بلکه بهتر از آن را در دنیا و یا در آخرت به وی مرحمت می کند و این تغییر به خاطر مصلحت و یا خیر او است. آن گاه- با تعریف موارد درخواست وی آنچه را که شایسته است از خدا بطلبد، یعنی آنچه که نیکی اش پایدار و از گرفتاری اش در امان است، از قبیل فراهم آمدن وسایل خوشبختی جاودانه و یادگار خوب میان بازماندگان، نه ثروت-مطلب را به پایان می رساند.

## بخش هشتم

### اشاره

وَ اعْلَمَ يَا بَنِيَّ أَنَّكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا - وَ لِلْفَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ وَ لِلْمَوْتِ لَا لِلْحَيَاةِ - وَ أَنَّكَ فِي مَنْزِلِ قُلْعِهِ وَ دَارِ بُلْعِهِ - وَ طَرِيقٍ إِلَى الْآخِرَةِ - وَ أَنَّكَ طَرِيدُ الْمَوْتِ الَّذِي لَا يَنْجُو مِنْهُ هَارِبُهُ - وَ لَا يَفُوتُهُ طَالِبُهُ وَ لَا بُدَّ أَنَّهُ مُدْرِكُهُ فَكُنْ مِنْهُ عَلَى حَذَرٍ أَنْ يُدْرِكَكَ وَ أَنْتَ عَلَى حَالِ سَيِّئَةٍ - قَدْ كُنْتَ تُحَدِّثُ نَفْسَكَ مِنْهَا بِالتَّوْبَةِ - فَيَحُولُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ ذَلِكَ - فَإِذَا أَنْتَ قَدْ أَهْلَكْتَ نَفْسَكَ يَا بَنِيَّ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَ ذِكْرِ مَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ - وَ تُفْضِي بَعْدَ الْمَوْتِ إِلَيْهِ - حَتَّى يَأْتِيكَ وَ قَدْ أَخَذَتْ مِنْهُ حِذْرَكَ - وَ شَدَدَتْ لَهُ أَرْزَكَ - وَ لَا يَأْتِيكَ بَعْتَهُ فَيَبْهَرَكَ - وَ إِيَّاكَ أَنْ تَعْتَرَّ بِمَا تَرَى مِنْ إِخْلَادِ أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَيْهَا - وَ تَكَالِبِهِمْ عَلَيْهَا فَقَدْ تَبَّ اللَّهُ عَنْهَا - وَ نَعَتْ لَكَ نَفْسَهَا وَ تَكَشَّفَتْ لِمَكَ عَنْ مَسَاوِيهَا - فَإِنَّمَا أَهْلُهَا كِلَابٌ عَاوِيَةٌ وَ سِبَاعٌ ضَارِيَةٌ - يَهْرُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ وَ يَأْكُلُ عَزِيرُهَا ذَلِيلَهَا - وَ يَفْهَرُ كَبِيرُهَا صَغِيرَهَا - نَعَمْ مُعَقَّلَةٌ وَ أُخْرَى مُهْمَلَةٌ

قَدْ أَضَلَّتْ عُقُولَهَا وَ رَكِبَتْ مَجْهُولَهَا - سِيرُوحٌ عَاهَهُ بِوَادٍ وَعَثٍ - لَيْسَ لَهَا رَاعٌ يُقِيمُهَا وَلَا مَسِيْمٌ يُسِيْمُهَا - سَلَكَتْ بِهِمُ الدُّنْيَا طَرِيْقَ الْعَمَى - وَ أَخَذَتْ بِأَبْصَارِهِمْ عَن مَنَارِ الْهُدَى - فَتَاهُوا فِي حَيْرَتِهَا وَ غَرَقُوا فِي نِعْمَتِهَا - وَ اتَّخَذُوَهَا رَبًّا فَلَعِبَتْ بِهِمْ وَ لَعِبُوا بِهَا - وَ نَسُوا مَا وَرَاءَهَا رُوِيْدًا يُسْفِرُ الظَّلَامَ - كَأَنَّ قَدْ وَرَدَتْ الْأَظْعَانُ - يُوشِكُ مَنْ أَسْرَعَ أَنْ يَلْحَقَ

## لغات

منزل قلعه: جایی که برای ساکن شدن شایستگی ندارد بلغه: مقداری از زندگی که انسان دسترسی ندارد از: نیرو-توان  
بپهره: پیروز گردید و او را رنجاند، اصل بهر به معنای سرکشی و فرار نفس از رنج است.

اخلد الی کذا: به او مربوط است.

تکالب: حمله بر یکدیگر.

مساوی: عیبها ضراوه: زیر نظر گرفتن شکار و حمله بر او.

معقله: دربند مجهول و مجهل: کوره راهی که هیچ نشانه ای در آن نیست.

واد وعث: شنزار وسیعی که پای انسان و حیوان بر روی آن استوار نماند (بلکه در آن فرو رود) المسیم: شبان

## ترجمه

«و بدان که تو برای آخرت آفریده شده ای نه برای دنیا و برای فنا نه برای هستی، برای مردن نه برای زندگی، و تو در جایی هستی که باید کوچ کنی و در سرایی موقت و در راهی به سوی آخرت هستی. و تو رانده مرگی هستی که گریزنده اش، از آن رهایی ندارد و جوینده اش آن را از دست نمی دهد، و بناچار آن را در می یابد، پس مبدا مرگ تو را در حال گناهی دریابد که تو با خود می گفتی از آن توبه خواهم کرد و مرگ بین تو و آن اندیشه فاصله اندازد، که در آن صورت خود را تباه کرده ای.»

پسرک من، بیشتر به یاد مرگ و پی آمدهای پس از مرگ باش که ناگهان پس از مرگ با آنها درگیر می شوی. تا مرگ نزد تو نیامده خود را آماده کن و کمرت را

ببند تا مبادا ناگهان مرگ تو را دریابد و بر تو غلبه کند. بترس از این که با دل‌بستگی و اعتماد به دنیا و حرص و آز دنیا داران نسبت به آن و دشمنی با هم بر سر دنیا فریب بخوری، زیرا که خداوند به تو در باره آن خبر داده است و دنیا خود را برایت وصف کرده و بدیهایش را برملا ساخته است. طالبان دنیا همانند سگان پارس کننده و درندگان در جستجوی شکارند، بعضی از آنها بر بعضی دیگر پارس می کنند، و توانا ناتوان را می خورد، و بزرگ بر کوچک با زور صدمه می زند، بعضی همچون چهار پایانی در بند بسته و بعضی دیگر چون چهار پایانی هستند، رها، گم کرده خرد، بی هدف، چهار پایانی یله و بی لجام برای چریدن آفت و زیان در بیابانی سخت و سهمگین! شبانی که نگهداری آنها را عهده دار باشد و یا آنها را بچراند وجود ندارد! دنیا آنان را به راه نابینایی می برد، و دیده شان را از دیدن نشان هدایت و رستگاری پوشانده است، آنان در گمراهی سرگردان و در نعمت و خوشی دنیا فرو رفته اند و آن را معبود و پروردگار خود دانند، پس دنیا آنان را بازیچه قرار داده و آنان هدف اصلی خود را از یاد برده اند! اندکی مدارا کن و بگذار تا تاریکی بر طرف شود، گویی کاروان فرا رسید، نزدیک است هر کس که بشتابد بدانها پیوندد.»

## شرح

در این بخش از وصیت، امام (علیه السلام) به چند امر توجه داده است:

اول: هدف از آفرینش و هستی، آخرت است نه دنیا، مرگ و نیستی است، نه زندگی و بقای در این عالم و این امور عوامل اسباب عرضی هستند نسبت به وجود انسان به خاطر این که آنها لازمه هستی و وجود می باشند و اما نخستین علت واقعی از وجود انسان، همان رسیدن به کمال و پاک و وارسته بودن از وابستگیهای دنیا و نیل به محضر پروردگار متعال است. امام علی (علیه السلام) این هدفهای نهایی را که وصول بدانها قطعی است برای او خاطر نشان ساخته است تا به خاطر آنها و برای پس از مرگ کار کند، و کمتر بر دنیا و آبادانی دنیا اعتماد کند، و نباید دل به ماندن در دنیا ببندد، زیرا دنیا عارضی و از بین رفتنی است.

دوم: او را هشدار داده است بر این که دنیا جای ماندن نیست، بلکه جای عبور است و برای وطن گزیدن و زیستن آفریده نشده. دنیا جای تلاش و کوشش است، آفریده شده است تا انسان قوتی از آن برای رسیدن به آخرت گیرد و چون اینجا راهی است برای آخرت، توشه ای برگیرد.

سوم: او را متوجه ساخته است که رانده مرگ است، لفظ الطَّيْرِد (رانده شده) را عاریه آورده است از او از نظر شباهت او به شکاری که درنده و غیر درنده او را به گوشه ای می راند. آن گاه مرگ را معرفی کرده است به این ترتیب که هیچ کس نمی تواند با فرار از دست مرگ نجات یابد و ناگزیر مرگ او را در می یابد تا او را هشدار دهد و او را به وسیله اطاعتش آماده مرگ سازد، اطاعتی که باعث مقاومت در برابر ترس و بیمها و سختیهای مرگ شود. از این رو فرموده است: از مرگ بترس... تا کلمه نفسک (خودت را) یعنی: بر حال گناه باقی ماندنت در حالی که با خود می گفتی از آن توبه می کنم ناگهان مرگ تو را دریابد و بین تو و اندیشه ات فاصله اندازد.

و کلمه يحول عطف است بر يدر كك و اذا حرف مفاجاه است .

چهارم: دستور داده است که مرگ و آنچه از گرفتاریها را که ناگهان او را در میان گیرند، بیشتر یاد کند، زیرا این کار باعث عبرت و نفرت از امور دنیایی شده، عظمت کار را درک کرده، آماده برای مرگ و بعد از مرگ می گردد. از این رو فرموده است: تا وقتی که مرگ نزد تو آید تو خود را آماده و کمر بسته کنی، یعنی به وسیله کمالات آماده شوی، مبادا مرگ ناگهانی فرا رسد و تو را دریابد.

عبارت: و لا- یأتیک عطف بر جمله حَتَّى یأتیک، است و واو در: و قد واو حال است و همچنین، بغته حال است، و یبهرک منصوب به أن مقدره پس از فای در جواب نفی است .

پنجم: او را از گول خوردن به دلیل دلبستگی اهل دنیا به دنیا و خصومت و ستیز بر سر دنیا، منع کرده است و هشدار داده است او را که سزاوار نیست او چنین گول و فریبی بخورد. این مطالب به صورت قیاسات مضمّر آمده است:

عبارت: فقد بُأَكَّ اللهُ، تا: عنها، صغرای قیاس اوّل است، مثل قول خدای تعالی:

«وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ» (۱) که در چند مورد از قرآن مجید آمده است و قول خدای متعال: «إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ» (۲).

و گفته امام علیه السلام «و نعت لك نفسها» - یعنی: دنیا خود را برای تو معرفی کرده است - صغرای قیاس دوم است، و به صیغه مذکر نعت نیز نقل کرده اند، به این معنی که خداوند دنیا را برای او معرفی کرده است، و معنای توصیف دنیا خودش را، همان تعریف به زبان حال است، با این بیان که آنجا محلّ غم و اندوهها و گرفتاری و بیماریهای و سرای هر مصیبت و منزلگاه هر شرّ و فتنه است .

و گفتار امام (علیه السلام): و انما اهلها تا آخر، صغرای قیاس سوم است.

کبرای مقدر در قیاس اوّل چنین است: و هر کس را که خدای متعال از آن این چنین خبر دهد شایسته نیست فریب او را بخورند. تقدیر کبرای قیاس دوم این طور است: و هر کسی که خود را چنین معرفی کند نباید گول او را خورد. و تقدیر کبرای در قیاس سوم این است: و هر کس چنان باشد سزاوار نیست که فریب عمل او را بخورند.

ص: ۵۹

---

۱- سوره انعام (۶) آیه (۳۲) [۱] یعنی: زندگی دنیا جز بازیچه کودکان و هوسرانی بی خردان چیزی نیست.

۲- سوره یونس (۱۰) آیه (۲۴) [۲] یعنی: براستی زندگانی دنیا مانند آبی است که از آسمانها فرو فرستادیم.



بدان که امام (علیه السلام) در این دو مثل به تقسیم بندی مردم دنیا اشاره فرموده - است که آنها به لحاظ قوای غضب و شهوت و پیروی از آن دو به دو دسته تقسیم می شوند: یعنی بعضی از مردم دنیا از قوه غضب خود پیروی می کنند و به خواست آن جامعه عمل می پوشانند، و بعضی دیگر از قوه شهوت خود پیروی می نمایند او را لجام گسیخته به حال خود رها کنند و از هدف خلقت خود غفلت ورزند، و برای دسته اول به سگان پارس کننده و درندگان در پی طعمه، مثل زده است و به مطابقت مثل به مورد تشبیه، وسیله جمله: یهزّ - فریاد می کند - تا کلمه: صغیرها - کوچکشان - اشاره فرموده است. و صفت فریاد بر آوردن، استعاره است برای در آویختن مردم دنیا با یکدیگر بر سر دنیا، و همچنین لفظ:

اکل (خوردن) کنایه از غلبه بعضی بر بعضی دیگر است. و برای دسته دوم، به چهارپایان مثل زده است به لحاظ غفلت آنها همچون چهارپایان از هدف اصلی، آن گاه اینان - دسته دوم - را بر دو قسم تقسیم کرده است: بسته و رها و لفظ، معقله (بسته) را عاریه آورده است از کسانی که به ظاهر امور شرع و امام عادل تمسک جسته اند، پس وی آنان را پایبند به دیانت فرموده و بدین وسیله از رها گذاشتن در پیروی از خواستهای نفس و فرو رفتن در آنها مانع شده است، هر چند خود آنان اسرار شریعت را ندانسته اند، بنا بر این، آنان در حقیقت همانند گوسفندانی هستند که چراننده، آنها را بسته است. و به وسیله کلمه: مهمله (رها) اشاره کرده است به کسانی که در پیروی از خواستهایشان، رهایند و از فرمان امام خود بیرون رفته، به او امر او پای بند نشده اند پس آنان همچون چهارپایانی رها و بی لجامند. و به وجه شبه با این عبارت اشاره کرده است:

کسانی که خودشان را گم کرده اند... تا آخر. و احتمال دارد مقصود از عقول، همان عقل جمع عقال باشد، پس ضمّه اشباع شده، قلب به او شده است به پیروی از کلمه مجهولها. و احتمال دارد که مقصود از آن «جمع عقل» به معنی

پناهگاه باشد، یعنی این که خواسته‌های نفسانی، آن کسانی را که به دنیا پناه ببرند و آن را پیشوای خود قرار دهند، تباه می‌سازد. وجه تطبیق این مثل آن است که این دسته از مردم در سود نجستن از عقلها و اعتمادشان به خواسته‌های ناهنجار و سرگرمی آنها به تمایلات دنیوی، در حالی که پی اخلاق ناپسند و آلودگیهای هوی و هوس هستند، پیشوایی ندارند تا آنها را بر اطاعت خدا، در راه هدایت به مکارم اخلاق رهنمود باشد، آنان مانند چهارپایان رها شده‌ای هستند که فاقد عقلند و سر به بیابان می‌گذارند در حالی که افسار گسسته و حیران در بیابان وحشتناکی سرگردانند بدون آن که شبانی باشد تا از آنها مراقبت کند و آنها را به چراگاه ببرد و بعضی گفته‌اند: سروح آفه، صحیح است، یعنی آفتی را چریده است که از امکان بهره برداری خارج شده است و این روایت بدرستی و حقیقت نزدیکتر است.

مقصود از راههای ناینایی، راههای نادانی و روشهای باطل است که هیچ کس در آنها راه به جایی نمی‌برد، همان طوری که ناینای راه را نمی‌یابد. در سخنان امام سلوک اهل دنیا به دنیا، نسبت داده شده است، از آن جهت که دنیا باعث فریب و غفلت آنان از آینده شان می‌گردد.

و همچنین عبارت چشمهایشان را از دیدن نشانه هدایت پوشانده است، یعنی دیدگان عقلشان را از جایگاههای هدایت که همان نشانه های خداوند و منزلگاههای حرکت به سوی خداست، پوشانده است. و سرگردان ماندن آنها در دنیا اشاره است به گمراهی ایشان از راههای حق. و کلمه غرق شدن را به اعتبار تسلط نعمتهای دنیا بر عقول مردم و در اختیار گرفتن آنان، استعاره آورده است، همان طوری که آب بر شخص غرق شده تسلط می‌یابد.

همچنین عبارت: آن را پروردگار خود قرار داده اند استعاره است به اعتبار خدمت مردم به دنیا، پس دنیا با آنان بازی می‌کند، چون آنان بندگان او هستند، و آنها با

دنیا بازی می کنند، زیرا بدون این که سودی ببرند سرگرم آن هستند، و آنچه را که شایسته تر به انجام است، ترک کرده اند، و ماورای دنیا (رستاخیز) را که به خاطر آن آفریده شده اند فراموش کرده اند.

## بخش نهم

### اشاره

وَ اعْلَمْ يَا بَنِيَّ - أَنْ مَنْ كَانَتْ مَطِيئَتُهُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ - فَإِنَّهُ يُسَارِبُهُ وَ إِنْ كَانَ وَاقِفًا - وَ يَقْطَعُ الْمَسَافَةَ وَ إِنْ كَانَ مُقِيمًا وَادِعًا - وَ اعْلَمْ يَقِينًا أَنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ أَمْلَكَ وَ لَنْ تَعِيدُوا أَجْلَكَ - وَ أَنَّكَ فِي سَبِيلِ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ - فَخَفِّضْ فِي الطَّلَبِ وَ أَجْمِلْ فِي الْمُكْتَسَبِ - فَإِنَّهُ رَبُّ طَلَبٍ قَدْ جَرَّ إِلَى حَرْبٍ - وَ لَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ بِمَرْزُوقٍ - وَ لَا كُلُّ مُجْمِلٍ بِمَحْرُومٍ - وَ أَكْرَمُ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ - وَ إِنْ سَأَفْتَكَ إِلَى الرَّغَائِبِ - فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْدُلُ مِنْ نَفْسِكَ عِوَضًا - وَ لَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرَكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا - وَ مَا خَيْرُ خَيْرٍ لَا يُنَالُ إِلَّا بِشَرٍّ - وَ يُسِرُّ لَا يُنَالُ إِلَّا بِعُسْرِ - وَ إِيَّاكَ أَنْ تُوجِفَ بِكَ مَطَايَا الطَّمَعِ - فَتُورِدَكَ مَنَاهِلَ الْهَلَكَةِ - وَ إِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَّا يَكُونُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ ذُو نِعْمَةٍ فَافْعَلْ - فَإِنَّكَ مُدْرِكٌ قَسَمِكَ وَ آخِذٌ سَيْهَمِكَ - وَ إِنْ أَلَيْسَ بِمَنْ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَعْظَمُ وَ أَكْرَمُ مِنَ الْكَثِيرِ مِنْ خَلْقِهِ - وَ إِنْ كَانَ كُلُّ مَنْهُ وَ تَلَافِيكَ مَا فَرَطَ مِنْ صِيَمَتِكَ - أَيْسِرُ مِنْ إِذْرَاكَ مَا فَاتَ مِنْ مَنْطِقِكَ - وَ حِفْظُ مَا فِي الْوِعَاءِ بِشَدِّ الْوِكَاءِ - وَ حِفْظُ مَا فِي يَدَيْكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ طَلَبِ مَا فِي يَدَيِ غَيْرِكَ - وَ مَرَارَةُ الْيَأْسِ خَيْرٌ مِنَ الطَّلَبِ إِلَى النَّاسِ - وَ الْحِرْفَةُ مَعَ الْعِفَّةِ خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ الْفُجُورِ - وَ الْمَرْءُ أَحْفَظُ لِسِرِّهِ وَ رَبُّ سَاعٍ فِيمَا يَضُرُّهُ - مَنْ أَكْثَرَ أَهْجَرَ وَ مَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ - قَارِنُ أَهْلِ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ - وَ يَبِينُ أَهْلُ الشَّرِّ تَبِينُ عَنْهُمْ - بِنَسِ الطَّعَامِ الْحَرَامِ - وَ ظَلَمِ الضَّعِيفِ أَفْحَشُ الظُّلْمِ - إِذَا كَانَ الرَّفْقُ خُرْقًا كَانَ الْخُرْقُ رَفْقًا - رَبِّمَا كَانَ الدَّوَاءُ دَاءً وَ الدَّاءُ دَوَاءً - وَ رَبِّمَا نَصَحَ غَيْرُ النَّاصِحِ وَ غَشَّ الْمُسِيئُ النَّصِيحَ - وَ إِيَّاكَ وَ الْإِتِّكَالَ عَلَى الْمُنَى فَإِنَّهَا بَضَائِعُ النَّوْكَى - وَ الْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ - وَ خَيْرٌ مِمَّا جَرَّبْتَ مَا وَعَظَكَ - بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةً - لَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ يُصَيِّبُ وَ لَا كُلُّ غَائِبٍ يُثُوبُ - وَ مِنَ الْفَسَادِ إِضَاعُهُ الرَّادِ وَ مَفْسِدُهُ الْمَعَادِ - وَ لِكُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ سَوْفَ يَأْتِيكَ مَا قَدَّرَ لَكَ - التَّاجِرُ مُخَاطِرٌ وَ رَبُّ يَسِيرٍ أَنْمَى مِنْ كَثِيرٍ لَا خَيْرَ فِي مُعِينٍ

وَلَا فِي صَدِيقٍ ظَنِينٍ - سَاهِلِ الدَّهْرِ مَا ذَلَّ لَكَ قَعُودُهُ - وَلَا تُخَاطِرْ بِشَيْءٍ رَجَاءَ أَكْثَرِ مِنْهُ - وَإِيَّاكَ أَنْ تَجْمَحَ بِكَ مَطِيئُهُ اللَّجَاجِ -  
 أَحْمِلْ نَفْسَكَ مِنْ أَخِيكَ عِنْدَ صِرْمِهِ عَلَى الصَّلَةِ - وَعِنْدَ صِدُودِهِ عَلَى اللَّطْفِ وَالْمُقَارَبَةِ - وَعِنْدَ جُمُودِهِ عَلَى الْبِدْلِ - وَعِنْدَ  
 تَبَاعُدِهِ عَلَى الدُّنُوِّ - وَعِنْدَ شِدَّتِهِ عَلَى اللَّيْنِ - وَعِنْدَ جُرْمِهِ عَلَى الْعُذْرِ - حَتَّى كَأَنَّكَ لَهُ عَبْدٌ وَكَأَنَّهُ ذُو نِعْمَةٍ عَلَيْكَ - وَإِيَّاكَ أَنْ  
 تَضَعَ ذَلِيكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ - أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ بِغَيْرِ أَهْلِهِ - لَا - تَتَّخِذَنَّ عِدُوَّكَ صَدِيقًا فَتَعَادِيَ صَدِيقَكَ - وَامْحَضْ أَخْرَاكَ  
 النَّصِيحَةَ - حَسْبَنَّهُ كَانَتْ أَوْ قَبِيحَةً - وَتَجَرَّعَ الْغَيْظَ فَإِنِّي لَمْ أَرْ جُرْعَةً أَحْلَى مِنْهَا عِيَاقِبَهُ - وَلَا - أَلَدَّ مَعْبَهُ - وَلَنْ لِمَنْ غَالَطَكَ فَإِنَّهُ  
 يُوشِكُ أَنْ يَلِينَنَّ لَكَ - وَخُذْ عَلَى عِدُوِّكَ بِالْفَضْلِ فَإِنَّهُ أَحْلَى الظُّفْرِينِ - وَإِنْ أَرَدْتَ قَطِيعَةَ أَخِيكَ فَاسْتَبِقْ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ - بَقِيَّتَهُ  
 يَرْجِعُ إِلَيْهَا إِنْ بَدَا لَهُ ذَلِكَ يَوْمًا مَا - وَمَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصِدِّقْ ظَنَّهُ - وَلَا تُضَيِّعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ اتِّكَالَ عَلَى مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ - فَإِنَّهُ  
 لَيْسَ لِمَكَ بِأَخٍ مَنْ أَضَعْتَ حَقَّهُ - وَلَا يَكُنْ أَهْلَكَ أَشَقَى الْخَلْقِ بِكَ - وَلَا تَزْعَبَنَّ فِيمَنْ زَهَّدَ عَنْكَ - وَلَا يَكُونَنَّ أَخُوكَ أَقْوَى  
 عَلَى قَطِيعَتِكَ مِنْكَ عَلَى صِدْقَتِهِ - وَلَا - تَكُونَنَّ عَلَى الْإِسَاءَةِ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى الْإِحْسَانِ - وَلَا يَكْبُرَنَّ عَلَيْكَ ظُلْمٌ مَنْ ظَلَمَكَ - فَإِنَّهُ  
 يَسْعَى فِي مَضْرَّتِهِ وَنَفْعِكَ - وَلَيْسَ جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أَنْ تَسُوَّهُ

## لغات

تعدوه: از آن حد تجاوز کنی تخفیف: بر خویشتن آسان گرفتن او جفت: شتافتی حرب: گرفتن ثروت و مال اجمال فی الطلب: به  
 سهل و ساده گرفتن درخواست به حدی که خوب و خوش گردد.

مناهل: جایگاههای رفع تشنگی، آبشخورها.

حرفه: تنگی روزی و محرومیت و ناامیدی.

اهجر الرجل: هنگامی که سخن ناروا بگوید.

رفق: نرمی و مدارا، ضد درشتی.

نوکی: جمع انوک، احمق، نادان.

فرصه: وقت ممکن.

ظنین: متهم.

صرم: بریدن محضه النصیحه: به او نصیحت صمیمانه و بی آرایش کن.

مغبه: عاقبت، نتیجه.

«و بدان ای پسرک من هر کس که مرکب سواری او شب و روز باشد، به وسیله آن سیر می کند، هر چند در حال توقف باشد و راه می پیماید هر چند ایستاده و در آرامش باشد.»

و به یقین بدان که تو هرگز به آرمانت نرسی، و هرگز مرگ از تو دست بر نمی دارد، و تو راهی همان راهی هستی که پیشینیان رفتند، پس زیاد در طلب مال دنیا تلاش مکن، و در آنچه کسب می کنی نیکو کار باش، زیرا بسا پی گیری و تلاش که باعث از دست رفتن سرمایه شود، بنا بر این هر تلاشگری به روزی نمی رسد، و هر معتدل و خوش رفتاری ناامید نمی گردد. خود را از هر نوع پستی و زبونی بالاتر بدان، هر چند که تو را به نعمتهای زیادی برساند، زیرا هرگز برابر آنچه از جان خود مایه می گذاری دست نخواهی یافت، و بنده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد قرار داده است. چه حسنی دارد آن خیری که جز با بدی به دست نیاید، و چه خوبی دارد آن آسایش و رفاهی که جز با دشواری میسر نگردد؟! مبادا مرکب های سواری طمع، تو را با سرعت به سمت مراکز تباهی ببرند، و اگر توانگری، بین تو و خداوند صاحب نعمت، فاصله نمی افکند در پی مال برو، زیرا تو نصیب خود را می بری و به سهم روزی خود می رسی، و اندکی که از جانب خداوند پاک به تو برسد بزرگتر و ارزشمندتر از بسیاری است که از طرف خلق او برسد، هر چند که همه چیز از آن اوست.

جبران آنچه بر اثر خاموشی و سکوت به تو نرسیده است آسانتر است از دریافتن چیزی که به علت حرف زدن از دست داده ای، و حفظ و نگهداری محتوای ظرف در گرو محکم بودن بند آن است و نگهداشتن آنچه در دست داری نزد من، بهتر است از خواستن آنچه که در دست دیگران است، و تحمل تلخی ناامیدی بهتر است از امید بستن به مردم و تنگدستی همراه با پاکدامنی بهتر است از بی نیازی همراه با آلودگی به گناه، و هر کسی سرّ خود را بهتر نگاه می دارد. بسا کسی که سعی در کاری می کند که به ضرر اوست. پرگو، یاوه گو باشد، و هر که بیندیشد بینا و هوشیار گردد، همدم نیکوکاران باش تا از ایشان باشی، و از بدان

فاصله بگیر تا از آنها نباشی، بدترین خوراک، لقمه حرام است و زشت ترین ستم، بر ناتوان است، آنجا که مدارا کردن، سختگیری به حساب آید، درشتی و سختگیری مدارا محسوب خواهد شد. بسا دارویی که درد، و بسا دردی که دارو باشد، چه بسا کسی پند دهد که شایستگی ندارد و به طالب نصیحت خیانت کند. از امید بستن به آرزوها حذر کن، زیرا تمثیلات سرمایه کم خردان و ابلهان است، و عقل همان برخورداری از تجربه هاست، بهترین تجربه هایت همان است که تو را پند دهد، از فرصت خود استفاده کن، پیش از آن که باعث تأسّف و اندوه شود. هر جوینده به مقصود خود نمی رسد، و چنین نیست که هر مسافری باز گردد، از جمله تبهکارها از دست دادن توشه سفر و ضایع کردن آخرت است. هر کاری پایانی دارد، آنچه مقدر باشد به تو خواهد رسید، بازرگان خود را به زحمت و خطر می اندازد! بسا اندکی که پریرکت تر از بسیار است. یار و یاور فرد فرومایه و دوست شخص متهم، سودی نمی برد. تا وقتی که روزگار بر وفق مراد تو است، زمانه را آسان گیر، و خود را به خاطر امید و طمع به بیشتر از آنچه داری به خطر مینداز مبادا مرکب نفست سرکشی کند!، و خود را وادار کن تا با برادرت که از تو جدا شده بیبندی، و همچنین بر دوستی وی به هنگام دوری از او، و بر بخشش به وقت خودداری او، و به نزدیکی هنگام دوری او، و به نرمی در وقت درشتی او، و بر پوزش و عذرپذیری هنگام بدکاری او خود را وادار کن! به طوری که گویا تو برده او هستی و او بر تو حق نعمت دارد، مبادا آنچه را که گفتم در غیر مورد به کار بندی، و یا آن که آنها را در باره کسانی که لایق نیستند انجام دهی. با دشمن دوستت، دوستی مکن که در حقیقت با دوست خود دشمنی کرده ای، برادر دینی ات را -چه خوب باشد یا بد- صمیمانه نصیحت کن، خشم را آهسته آهسته فرو خور، زیرا من نوشابه ای شیرین تر و گواراتر از آن، در نهایت ندیده ام، در باره کسی که با تو به خشم و درشتی برخورد کند، نرم باش، زیرا دیری نخواهد گذشت که او نیز با تو نرم خواهد شد، و با دشمنت نیکی کن، که آن شیرین ترین نوع از دو پیروزی (انتقام -گذشت) است. و اگر خواستی از برادر دینی ات بیری، پس به مقداری راه دوستی را باز

نگه دار که او در صورت تمایل بتواند روزی از آن راه برگردد. و هر که به تو گمان خیر و نیکی داشته باشد، در عمل به گمان او جامعه عمل ببوشان، و حق برادرت را مبادا ضایع گردانی، به اعتماد دوستی که بین تو و او وجود دارد، زیرا در حقیقت، آن کسی که حقش را نادیده گرفته ای برادر تو به حساب نیامده، و مبادا اعضای خانواده ات در اثر رفتار تو بدبخت ترین مردم باشند، با کسی که از تو فاصله می گیرد، اظهار علاقه مکن، و نباید گسستن برادر دینی از تو بر پیوستن تو با او، و بدی کردنش بر خوش رفتاری تو با او بچربد و قویتر باشد. و نباید ظلمی که ستمگر بر تو روا داشته است، بزرگ جلوه کند، زیرا او در حقیقت به زیان خود و سود تو شتافته، و پاداش کسی که تو را خوشحال کرده آن نیست که تو او را غمگین سازی.»

## شرح

این بخش مشتمل بر سفارش نسبت به لطایفی از حکمت عملی و مکارم اخلاقی است که امور مربوط به معاش و معاد به وسیله آنها سر و سامان می یابد، و در صدر همه آنها توجه دادن بر ضرورت مرگ را قرار داده تا بر آن اساس آنچه را که می خواهد از موارد نصیحت و حکمت، سفارش و توصیه نماید. و آن هشدار به دو مطلب است. اول آن که انسان در تمام مدت عمرش در حال سفر به جانب آخرت است، و این سفر با مرکب های سواری محسوس و در راه های محسوس نمی باشد، بلکه مرکب این سفر، شب و روز است، و لفظ مطیبه (مرکب سواری) را استعاره از شب و روز آورده است از این رو که آن دو اجزای اعتباری زمان هستند، و در پی یکدیگر می آیند و با پایان گرفتن این اجزاء، زمان پایان می گیرد، و شخص بر حسب اجزای زمانی در جایگاههایی قرار می گیرد که مدتش برای او تعیین شده است تا این دنیا پایان می گیرد و سفر آخرت آغاز می شود، همان طور که انسان در دنیا منازلی را طی می کند تا به سر منزل می رسد، همچنین در سخن امام (علیه السلام)، المسافه، استعاره است از مدت مشخصی که در دنیا زندگی می کند از،

این رو که گذشت زمان نسبت به انسان گذشت اعتباری است، هر چند که او به نحو متعارف ایستاده باشد، فاصله اش را تا لحظه اجل سوار بر آن مرکبها-با این که او آرام و برقرار و در حالت آرامش حسی است-طی می کند .

دوم: به وی می فرماید، بیقین بداند که هرگز به آرزویش نمی رسد. توضیح آن که انسان همواره چیزهای دلخواه خود را آرزو می کند هر چه از آنها به دست آید و یا آرزویش نسبت به آن نقش بر آب شود، خواسته دیگری را می طلبد، گر چه خواسته ها متفاوت باشد-پس آرزو همواره متوجه خواسته ای است که در حال حاضر دسترسی به آن ندارد که در این باره باید به وجدان مراجعه کند، بنا بر این تمام خواسته ها به دست نمی آیند، و همچنین امکان ندارد که اجل مقدر انسان از حد معین تجاوز کند اگر نه، اجل نخواهد بود. و این دو مطلب در حد دو صغرای قیاسهای مضمرا از نوع شکل اول است، و تقدیر کبرای اول این است: و هر کس چنان حرکت کند، بزودی مدتش به سر می آید و به سر منزل آخرت می رسد. و تقدیر کبرای دوم چنین است: و هر کس که به آرزویش نرسد و اجلش از مدت مقرر تجاوز نکند و در راه پیشینیان حرکت کند، بزودی به آنها خواهد پیوست. و چون وی را بر قطعی بودن جدایی از دنیا و پیوستن به آخرت آگاه کرد، به دنبال آن در این وصیت حکمتهای یاد شده را گنجانده و یادآور شده است، از آن جمله:

اول: زیاد در پی دنیا نباشد و بر خود سخت نگیرد و حرص به دنیا نورزد، بلکه به مقدار نیاز در پی آن باشد.

دوم: در کسب دنیا عملش را نیکو گرداند، توضیح این که هر چیزی را به جای خود قرار دهد، و از کسب خود به مقدار ضرورت و نیاز نگه دارد و زیاده بر آن را در راههای خیر و مصارفی که باعث قرب الهی است صرف کند، و احتمال دارد که مقصود از مکتسب، اشتغال به کسب باشد، اسم مفعول را به طور مجاز بر



مصدر اطلاق کرده است مانند سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله): روح القدس بر دلم انداخت که هرگز کسی نمی میرد مگر این که روزی خود را به تمام و کمال دریافت کرده باشد، پس در طلب روزی بخوبی عمل کنید. گفتار امام (علیه السلام): زیرا بسی جستن... تا کلمه: محروم، هشدار و منع از فرورفتن در طلب دنیا به وسیله سه عامل است:

یکی آن که گاهی طلب دنیا به از دست دادن سرمایه منتهی می شود، چنان که در زمان ما دیده شده است بازرگانی که هفده دینار سرمایه داشته، چندین بار با این مبلغ به هندوستان سفر کرده است تا آن مبلغ به هفده هزار دینار رسیده است، آن گاه تصمیم گرفته مسافرت را ترک کند و به آنچه خداوند نصیب او ساخته است اکتفا کند. اما نفس کشنده به سمت بدیها او را فریب داد و به بازگشت دعوت نمود و افزون طلبی را بر او تحمیل کرد، تا آن که دوباره به همان سفر رفت، دزدان در دریا او را گرفتند و تمام موجودی او را ستاندند و او بی مال و سرمایه بازگشت، و این نتیجه آزمندی نکوهش شده است. و آن در حقیقت صغرای قیاس مضمراست، و تقدیر کبرایش چنین است: و هر چه منتهی به سلب مال و از دست رفتن سرمایه شود، سزاوار حرص زدن نیست.

دوم: این گفتار است، هر طالب روزی به روزی نمی رسد. این سخن به عنوان مثل است که علی بن ابی طالب (علیه السلام) در آن جمله به محرومیت بعضی از طالبان مال اشاره فرموده است تا او خود را با آنان مقایسه کند و در طلب مال حرص نوزد.

سوم: عبارت، و نه هر خوشرفتاری محروم. توجه دادن بر تمثیل دیگری است که حضرت در این سخن او را آگاه ساخته از این که اعتدال در کسب و کار در بعضی از مردم، علت روزی آنهاست، تا خود را با آنان مقایسه کند و در طلب روزی به نیکی عمل کند.

چهارم: هر چند که رسیدن او به خواستها و آرزوهایش در گرو نوعی پستی باشد، خویشتن را بالاتر از آن بداند که تن به پستی دهد، چنان که مثلا دروغ بگوید و یا دغلبازی کند تا به پادشاهی و امثال آن برسد. گرمی داشت نفس و بری داشتن آن پستیها، باعث پیدایش فضیلتهایی همچون سخاوت، جوانمردی و بلند همتی است. زیرا گرمی داشت نفس از پستیها مانند بخل، ناجوانمردی و دون همتی باعث دستیابی بر فضایل نفسانی می شود. همچنین بر حذر داشته است او را از نزدیک شدن به پستی، با این عبارت: فانك (زیرا تو) تا كلمه عوضا (برابر) یعنی هر فضیلتی را که تو از دست می دهی و به جای آن رذیلتی را انتخاب می کنی آن فضیلت در پیشگاه خداوند و بندگان نیکوکارش آن قدر ارزش دارد که هیچ چیزی - هر چند مهم - با آن برابری نمی کند و نمی تواند جای آن را پر کند و عوض آن باشد. این عبارت به منزله صغرای قیاس مضمراست و کبرای مقدر چنین است: و هر چه که برابر و عوض او میسر نشود، سزاوار نیست که آن را به خاطر نزدیک شدن به پستیها از دست داده باشد.

پنجم: این که برده دیگری نشود: یعنی اجازه ندهد که با درخواست چیزی، دیگران نسبت به او حق احسان پیدا کنند، و بدان وسیله او را برده خود سازند، و او هم بر خود خدمتکاری ایشان را لازم شمرد، به جای شکر خدا به سپاسگزاری آنها سرگرم شود.

این گفتار امام که خداوند او را آزاد قرار داده است، به منزله صغرای قیاس، و کبرای مقدر چنین است: و هر کسی را که خداوند آزاد قرار داده باشد، زشت است که خود را برده دیگری قرار دهد، و همچنین گفته امام (علیه السلام): و ما خیر خیر (۱) تا كلمه الا بعسر، استفهام انکاری است، یعنی آن خیری که جز به وسیله

ص: ۶۹

---

۱- در سطر ۱۸ ص ۴۶ «و خیر خیره» نوشته است که غلط است. -م.

شر، و آسایشی که جز با دشواری به دست نیاید، حسنی ندارد و خیر به شمار نمی آید. و مقصود امام (علیه السلام) از آن خیر و آسایش، چیزی است که با تن دادن به پستیها در پی آن است، و انسان بدان وسیله- مثل ثروت و مانند آن- برده دیگری شود. و مقصود از شرّ و دشواری مقرون به شرّ، حالاتی مانند ریختن آبرو، در مقام درخواست از دیگران، و تن به ذلّت دادن و از این قبیل پستیهاست. این عبارت نیز به منزله صغرای قیاس است و کبرای مقدر آن چنین است: و هر چیزی که خیری نداشته باشد، سزاوار نیست که انسان در پی آن رود و به خاطر آن طوق بردگی دیگران را به گردن اندازد.

ششم: او را از حرص و آز بر حذر داشته است، و کلمه مطایا (مرکب های سواری) را استعاره از قوایی آورده است که همچون قوه: وهم، خیال، شهوت و غضب او را به سمت بدی می کشند و وجه شبه: چنان که این قوا چون مرکبی سرکش نفس عاقله او را حمل می کنند به سمت خواسته ها و آنچه را که وی از متاع دنیا دل بدان بسته است، می برد. همچنان که مرکب های سواری، شخص سوار را به مقصدش می رسانند، و همین طور، صفت و جیف استعاره است از سرعت گردن نهادن وی به واسطه آن قوا، به امور پست و ناروا.

در جمله فتوردک مناهل الهلکه، کلمه مناهل (آبخورها) استعاره است از موارد هلاکت در عالم آخرت- مانند منازل و طبقات جهنم- و وجه شبه بودن آن موارد، اینست که نوشیدنی اهل دوزخ مهلک است چنان که خداوند متعال فرموده است: «فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ» (۱) فاء، در جواب نهی است که از تحذیر مورد ذکر استفاده می شود، و این عبارت به منزله قضیه شرطیه متصله و صغرای قیاس مضمّر است، در حقیقت

ص: ۷۰

---

۱- سوره واقعه (۵۶) آیات (۵۴-۵۵) [۱] یعنی: آن گاه همه از آب گرم جهنم می آشامند، همان طوری که شتران تشنه آب می آشامند شما آن آب را از تشنگی می آشامید.

چنین فرموده است: اگر تو را مرکب های سواری طمع به سرعت ببرند، وارد منزلگاههای هلاکت خواهند کرد، کبرای آن نیز چنین است: و هر مرکب سواری که چنان باشد، سوار شدن بر آن روا نیست.

هفتم: او را منع کرده است از این که -در صورت امکان- بین خود و خدا، در مورد رسیدن نعمت خدا چیزی را واسطه قرار دهد، و آن منع از درخواست از دیگران و اظهار میل به الطاف اوست، بلکه وی بدون درخواست از مالدارانی که نتیجه اش -در صورت بخشش و دادن مال- ریختن آبرو و پذیرش خواری و منت است، و در صورت محروم داشتن، ناامیدی و ذلت، منتظر نصیب خود از روزی باشد که خداوند برای او مقرر داشته است. و امام (علیه السلام) او را به وسیله دو عبارت مقدر تشویق به این مطلب فرموده است:

اول در جمله، زیرا تو نصیب خود را می بری و به سهم خود می رسی، یعنی از روزی خدا. و کبرای مقدر چنین است: و هر کس این چنین باشد، سزاوار نیست که بین خود و خدا واسطه ای قرار دهد تا از او روزی خود را بطلبد.

دوم: گفته امام (علیه السلام): براستی که اندک... تا کلمه: خلق او، یعنی هر نعمتی که از جانبی برسد که مورد ستایش و پسندیده است، همان جهتی که خداوند متعال طلب روزی را از آن جهت مقرر داشته است، اگر چه اندک باشد، نزد خدا ارزشمندتر و والا-تر از نعمت زیادی است که از راه دیگر -نظیر درخواست از غیر خدا و تمایل به او- می طلبد. و کبرای در حقیقت چنین است: و هر چه مهمتر باشد، شایسته است که انسان آن را بطلبد.

و گفته امام (علیه السلام): هر چند که همه نعمتها از آن اوست، یعنی، اگر روزی از جانب مردم هم باشد، باز از طرف خداست، جز این که شایسته آن است که ابتدا به خدا توجه قلبی پیدا شود نه غیر خدا، زیرا او مبدأ همه چیز و عنایتش به همه یکسان است.

هشتم: عبارت امام(علیه السلام): و تلافیک (جبران کردن تو)، تا کلمه، منطقک (حرف زدن تو)، هشداری است بر لزوم برتری دادن و ترجیح خاموشی بر پرگویی.

به صورت قیاس مضمیری که این عبارت صغرای قیاس است، توضیح آن که خاموشی بسیار هر چند که مستلزم خطا باشد مانند دم فرو بستن از گفتن آنچه که سزاوار گفتن است چون سخنان حکمت آمیز و یا سخنی که پاره ای از مصالح را در پی دارد و لیکن بیشتر اوقات ممکن است آن را با سخن بموقع جبران کرد، اما خطای پرگویی را برآستی که نمی شود جبران کرد، و اگر امکان داشته باشد، در نهایت دشواری خواهد بود. از این رو، جبران خاموشی مفرط و زیان آن به وسیله گفتار، آسانتر از جبران زیان پرگویی است. به دلیل زیادی خطا در گفتار است که مردم در مذمت پرگویی و ستایش خاموشی سخنان بسیاری گفته اند.

کلمه المنطق (سخن گفتن) احتمال دارد، مصدر میمی باشد، در آن صورت، من برای بیان جنس خواهد بود. و ممکن است اسم مکان یعنی جای سخن گفتن باشد که در آنجا کلمه من برای ابتدای غایت در مکان خواهد بود. و در حقیقت کبرای قیاس چنین است: هر چه که آسانتر است برای تو شایسته تر است. و نتیجه قیاس آن است که جبران سکوت برای تو شایسته تر است، و این خود مستلزم رجحان و برتری خاموشی است.

نهم: او را متوجه ساخته بر حفظ مالی که در دست دارد، آن نوع حفظ و نگهداری که شایسته است، و آن عبارت از حد وسط بین اسراف و بخل و پستی است. و این عبارت نیز در حقیقت صغرای قیاس مضمیر است، و تقدیر کبرا چنین است: و هر چه نزد من محبوبتر است نسبت به درخواست تو از مال دیگران، پس آن برای تو شایسته تر است.

دهم: او را بر برتری و فضیلت بریدن طمع و نو میدی از آنچه در دست مردم است، متوجه ساخته است با قیاس مضمیری که صغرای قیاس، عبارت

و مراره الیاس (تلخی نومیدی)، تا کلمه النَّاس است و کبرای قیاس چنین است: و هر چه که نیک و خیر باشد، سزاوارتر است که انسان پایبند به آن باشد و خود را بدان آراسته کند. لفظ مراره (تلخی) را بر ناراحتی و دردی اطلاق کرده است که روح انسانی به سبب نومیدی از خواسته‌ها احساس می‌کند، از باب اطلاق اسم سبب بر مسبب، و همان خود خیر است از آن جهت که لازمه تحمیل آن تلخی، کرامت نفس و بری بودن آن از ذلت و خواری درخواست و کرنش است، و به همین مطلب شاعر در این شعر خود اشاره دارد:

و ان کان طعم الیاس مرافئه ألدو احلی من سؤال الارازل (۱)

یازدهم: او را بر لزوم پایداری در هنگام تنگی رزق و محرومیت در صورتی که همراه با فضیلت پاکی و آبرومندی باشد، توجه داده است و این که پای بند بودن به عفاف، از طلب ثروتی که باعث خلاف و آلودگی شود، بهتر است. به وسیله قیاس مضمیری که صغرایش عبارت مورد ذکر است و کبرای آن نیز چنین است: و هر چه که از ثروت همراه با آلودگی و تبهکاری، بهتر باشد، پایبندی بدان، از رفتن در پی چنان ثروتی بهتر است. و البته از آن جهت چنین است که شغل آبرومندانانه [با در آمد کم] موجب فضیلت و چنان ثروتی توأم با رذیلت و پستی است. روشن است که عفاف و پاکدامنی همان حدی می باشد که برای نیروی شهوت، فضیلت محسوب می شود و آن حدی است بین دو رذیلت یکی خاموشی شهوت که ناشی از تفریط و دیگری فسق و فجور که ناشی از افراط است.

دوازدهم: امام (علیه السلام) با تمثیل به خود-به عنوان یک شخص اصلی-مخاطب خود را-فرع، منظور نموده-و حکم بر این که او خود، رازدارتر است، از آن رو که

ص: ۷۳

---

۱- هر چند که طعم ناامیدی تلخ است، اما لَدَّ تَبَخَّشْ تَر و شَرِیْنْتَر از درخواست از افراد پست است.

وی به خود بیش از دیگران عنایت دارد، به فرزندش هشدار داده است. [چنان که شاعری گفته است:] اگر سینه انسان از نگهداری راز خود به تنگ آمده، پس سینه کسی که راز شرا به او می سپارد، تنگتر خواهد بود.

سیزدهم: همچنین او را از راه تمثیل و تشبیه متوجه دوری از شتابزدگی و تأمل در جستن مصالح کرده است با این بیان، که بسا کسی در انجام کاری شتاب می کند که به زیان اوست. پس اصل، شخص شتاب کننده و فرع، همان مخاطب است، و علت ضرر و زیان، همان شتابزدگی بوده، و حکم عبارت از زیان بردن است.

چهاردهم: او را متوجه ترک پرگویی کرده است با تشبیه دیگری که اصل همان شخص پرگو، و فرع آن طرف مخاطب، علت آن پرگویی و حکم آن یاوه گویی است. و هدف آن است که خود را در ارتباط با پرگوها که عمل آنها با یاوه گویی همراه است، مورد توجه قرار دهد، و در نتیجه پرگویی را - به دلیل همراه داشتن بیهوده گویی و به دنبال آن، نکوهش - باید ترک کند.

پانزدهم: او را به ارزش اندیشیدن در کارها متوجه کرده با این عبارت: «هر که بیندیشد بینا و هوشیار گردد»، یعنی با چشم بصیرت خود، حقایق و سرانجام کارها را ببیند.

شانزدهم: به او دستور داده است تا با نیکان همدم شود، به وسیله قیاس مضمیری که صغرای آن، عبارت: «تکن منهم» - تا از آنها باشی - بر می آید، که در حقیقت چنین است: زیرا همدم بودن با ایشان موجب آن است که از آنها گردی. و کبرای مقلد نیز چنین است: و هر چه را که باعث شود تا از زمره آنها گردی، باید انجام دهی.

هفدهم: و همچنین او را مأمور کرده تا از اهل شر، کناره گیرد و دوری

گزینند، زیرا دوری از آنها باعث می شود تا در دنیا و آخرت در شمار آنها نیاید، و روش استدلال مانند عبارت قبلی است.

هیجدهم: او را نسبت به زشتی خوردن مال حرام هشدار داده است، تا نهایت اجتناب و دوری را بنماید. با نکوهشی که در ضمن قیاس مضموری فرموده است که صغرای آن همان جمله ای است که ذکر شده است، علت این که آن زشت ترین نوع ستم است، به جهت این که شخص ضعیف در موضع ترحم است بنا بر این ستمکاری نسبت به او، جز از دل با قساوت و روحیه ای به دور از رقت و رحمت و عدالت، بر نمی خیزد، و دیگر این که از طرف شخص ضعیف دفاع و جلوگیری از آن ظلم به عمل نمی آید، بنا بر این چنین ظالمی بیش از هر کسی به دور از عدالت است. و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر چه که زشت ترین نوع ستم باشد، دوری کردن از آن سزاوارتر است.

بیستم: به او هشدار داده است که مدارا کردن در پاره ای از موارد، مانند سختگیری و درشتی است از آن رو که غالباً به مصلحت زیان می رساند و هدف را از بین می برد، بنا بر این، به کار بستن درشتی در چنین موردی غالباً مثل مدارا کردن در جهت ارتباط با مصلحت و رسیدن به هدف است، پس درشتی در چنان موردی بهتر از مدارا کردن است. کلمه خرق (درشتی) اول، و کلمه رفق (مدارا) در مرتبه دوم استعاره برای مدارای اول و درشتی دوم است، به همان دلیل مشابهت که گفتیم، و به همین معنی ابو الطیب اشاره کرده است:

قرار دادن جود و بخشش به جای شمشیر به همان اندازه، به بزرگی انسان زیانبخش است، که قرار دادن شمشیر در جای لطف و بخشش.

بیست و یکم: توجه داده است که بعضی از چیزهایی که دارای مصلحت ظاهری است، گاهی دارای مفسده نیز می باشد، با این بیان: بسا دارویی که خود درد است. بعلاوه، بعضی چیزها که مفسده ظاهری دارد، گاهی همراه با



مصلحت است، با این عبارت: و در هر دو مورد، کلمه دوا استعاره برای مصلحت و کلمه داء (درد) استعاره برای مفسده است و جهت هر دو استعاره آن است که مانند درد و دوا مصلحت باعث سر و سامان یافتن حال انسان و مفسده باعث تباهی اوست. و به همین معنی متببی اشاره کرده است: چه بسا که بدنها به وسیله بیماریها صحت خود را باز یابند.

بیست و دوم: هشدار داده است که مبادا از مشورت با کسی، به مطلبی که تنها احتمال مصلحت دارد روی گرداند، هر چند که از طرف مشورت انتظار پند و نصیحت و خیر خواهی را ندارد، بلکه نظر و پیشنهاد او را مورد دقت و توجه قرار دهد، چه بسا که خیر خواهانه باشد، و همچنین سزاوار نیست به حرف آن کس که او را خیر خواه می داند اعتماد کند، زیرا ممکن است در این مورد او را گول زده باشد.

بیست و سوم: او را از دل بستن بر آرزوها منع کرده و بر حذر داشته است، با قیاس مضمیری که صغرای آن جمله: «زیرا آرمانها سرمایه کم خردان و ابلهان است». [...مردگان است. نسخه بدل] می باشد. کلمه بضائع (سرمایه ها) را استعاره از تمثیلات آورده است، از آن جهت که شخص ابله، نوعی لذت خیالی از امور مورد آرزو می برد. که به منزله سود آنهاست چنان که صاحب سرمایه، از سرمایه اش سود می برد. و آن را به کلمه نوکی (ابلهان)، اضافه کرده است، از آن رو که در آرزوها فایده ای وجود ندارد همان طور که ابلهان و کم خردان از سرمایه ها سودی به دست نمی آورند.

بیست و چهارم: عقل را به مثابه گرد آورنده تجربه ها ترسیم و به عقل عملی اشاره کرده است، یعنی قوه ای که نفس بر حسب نیاز به تدبیر بدنی که در اختیار دارد و برای تکمیل آن، از این قوه استفاده می کند. و همان قوه است که نظرات دارای مصلحت را از مواردی که باید کاری انجام بگیرد، استنباط می کند. زیرا

شروع به انجام کاری از روی اختیار که مخصوص انسان است، تنها به وسیله دریافت این که در هر مورد چه باید کرد، میسر است، و آن دریافت، دریافت نظر کلی و یا جزئی است که از روی مقدماتی به دست می آید که بعضی از آنها جزئی محسوسند و برخی کلیاتی هستند از نوع اولیات، یا تجربیات و یا مشهورات و یا ظنّیاتی است که عقل نظری حاکم بر آن است بدون این که اختصاص به مورد خاصی داشته باشد، و عقل عملی نیز در این مورد از عقل نظری کمک می گیرد. آن گاه به مقدمات جزئی می پردازد تا در نتیجه به نظر و رأی جزئی می رسد، و بر طبق آن عمل می کند، بدین وسیله به هدفهای معاش و معاد خود می رسد. و مقصود وی از این عقل بسیار روشن است، زیرا او شناخته شده است و همو دریافت کننده فرمان در مورد کسب مکارم اخلاقی یعنی کمال عقل عملی است.

حفظ تجارب (برخورداری از تجربه ها) اشاره دارد به استفاده از این علمی که از روی مشاهدات مکرر ما از موارد جزئی به دست آمده و در اثر تکرار باعث دریافت یک حکم کلی گردیده است مانند حکم کلی: سقمونیا (1)، باعث اسهال است. عقل را به برخورداری از تجربه ها معرفی فرموده است، از آن رو که از جمله ویژگیها و کمالات عقل استفاده از تجربه هاست.

بیست و پنجم: او را توجه داده است به این که سزاوار آن است که از بین تجربه ها بر آنهایی بسنده کند که به او پند می آموزند: یعنی در حدی باشد که باعث پند و عبرت است مانند توجه و نگرش بر حال کسی که بارها ستم می کند و

ص: ۷۷

---

۱- گیاهی است پیچنده مانند لبلاب که در کوهها و زمینهای سنگلاخ می روید و شاخه های درازی دارد که روی زمین می خوابد، بیخ آن درشت مانند زردک اما مجوف و بدبوست، از بیخ آن شیره ای به دست می آید که در پزشکی برای معالجه بعضی امراض معده و دفع کرم روده به کار می رود، آن را محموده هم گفته اند. نقل از فرهنگ عمید ج ۲ ص ۱۴۴۲-م.

در نتیجه بزودی دچار کيفر الهی می شود، و یا زیاد دروغ می گوید، و مورد غضب واقع می شود. این مطالب به صورت قیاس مضمري است که صغرای قیاس همان است که ذکر شد و در حقیقت چنین است: آنچه باعث پند تو باشد، بهترین تجربه است. و کبرای مقدر آن نیز چنین می شود: بهترین تجربه ها برای استفاده تو شایسته ترند. نتیجه می دهد: پس هر تجربه که باعث پند شود شایسته تر است، مثل این سخن افلاطون: هر گاه تجربه ای باعث پند گرفتن تو نشود، تجربه نیست، بلکه تو همچنان که بودی بی تجربه و ساده مانده ای.

بیست و ششم: به او دستور داده است تا در کاری که شایسته انجام است فرصت را غنیمت شمارد و به دلیل پی آمد تأسف غم انگیز، از ترک چنان عملی بر حذر داشته است، و نام غصیه را از باب نامیدن شیء به اسم نتیجه اش به طور مجاز بر «فرصت» اطلاق کرده است.

بیست و هفتم: به او خاطر نشان کرده که شایسته نیست بر نرسیدن به خواسته ها و هدفهایش تأسف بخورد. با استدلال به قیاس مضمري که صغرای آن قضیه موجهه ای است در قوه سالبه، و تقدیر آن چنین است: بعضی از جویندگان به مقصود خود نمی رسند، و تقدیر کبرای آن نیز چنین: و هر کسی که به مقصود خود نرسد، شایسته نیست که از بابت نرسیدن به هدف غصیه بخورد.

امام (علیه السلام) به این جهت این سخن را گفته است که شنونده خود را در زمره آنان فرض کند و در نتیجه بر نرسیدن به هدف خود غمگین نشود. و همچنین است سخن دیگر امام (علیه السلام): و چنین نیست که هر مسافری باز گردد.

بیست و هشتم: او را به ملازمت تقوی توجه داده است، به وسیله قیاس مضمري که صغرای آن چنین است: از جمله تبهکاریها از دست دادن توشه سفر و ضایع کردن آخرت است. و کبرای آن نیز چنین است: و هر تبهکاری را باید ترک کرد. کلمه الزاد (توشه)، استعاره است برای تقوا همان طور که قبلا گذشت.

بیست و نهم: او را هشدار داده است که به سرانجام کارها باید توجه داشت، و بهترین آنها را باید برگزید. به وسیله قیاس مضمی که عبارت مورد ذکر در حکم صغراست، که در حقیقت چنین می شود: نتیجه هر کاری یا سودمند است و یا زیانبخش، و کبرای آن نیز چنین است: هر کاری را که چنان پی آمدی داشته باشد لازم است مورد دقت قرار دهد تا آن را انجام دهد و یا از آن دوری گزیند.

سی ام: او را توجه داده است بر ضرورت ترک حرص و طمع، و بر این که مبادا خود را در طلب مال و امثال آن به زحمت اندازد، به وسیله قیاس مضمی که صغرایش همان است که بیان داشته است، و کبرای آن نیز چنین می شود: و هر آنچه مقدر باشد، به تو خواهد رسید، بنا بر این سزاوار نیست که در طلب آن حریص باشی.

سی و یکم: به او هشدار داده است که در معاملات همچون داد و ستد، باید جانب احتیاط را در پیش بگیرد، به وسیله قیاسی که جمله مذکور صغرای آن است، و دلیل این که بازرگان خود را به زحمت و خطر می اندازد این است که مال دنیا را دوست دارد و علاقه مند به کسب مال است، بنا بر این در مخاطره بی عدالتی نسبت به دیگران است با این که وظیفه او رعایت عدالت و پایداری در راه راست است، ممکن است جنس خوب را برای خودش بگیرد و ناقص را به دیگران بدهد، پس ناگزیر در معرض خطر انحراف از راه راست به جانب تفریط و تقصیر است. و کبرای قیاس چنین می شود: شخصی که خود را در مخاطره می بیند باید جانب احتیاط را در کار مخاطره آمیز خود داشته باشد.

سی و دوم: پس از آن که او را به ضرورت احتیاط در تجارت و خودداری از ظلم-ظلم به منظور انباشته کردن ثروت-متوجه ساخته است، در همین عبارت، خاطر نشان کرده که، بسا مال اندکی که پر برکت تر از مال بسیار است، تا او بر

اندک اکتفا کند، و مقصود از اندک، همان مال حلال است، زیرا آن در آخرت برای شخص عاقل از مال فراوان بی نیاز کننده تر است، چه آن باعث اجر و مزد فراوان است. این عبارت در حکم صغرای قیاس مضموری است که در حقیقت چنین است: مال حلال اندک، بی نیاز کننده تر از مال حرام بسیار است، و کبرای مقدر آن نیز چنین می شود: و هر چه که باعث بی نیازی از مال حرام بسیار شود باید بدان اکتفا کرد.

سی و سوم: او را به وسیله قیاس مضموری هشدار داده است تا مبادا در گرفتاریها از مردمان پست کمک بطلبد، کبرای قیاس چنین است: و هر کس آن چنان باشد، پس بهتر است از کمک خواستن از او پرهیز شود، و همین که انتظار خیر از او نمی رود باعث نفی کمک خواستن از اوست، بدیهی است که خیری در اطراف او نیست زیرا پستی او مخالف اقدام وی به کارهای مهم و والاست، و هم از آن رو که خوار و زبون بودنش انگیزه شکست و ناتوانی او از مقاومت و پایداری است. و نظیر آن است این سخن بزرگان: هر گاه دست نیاز به طرف شخصی بی کفایت دراز کنی خواهی دید که او مشکل گشای تو نیست.

سی و چهارم: او را از دوست مورد تهمت به وسیله قیاس مضموری، بر حذر داشته است، که صغرای آن مانند قیاس قبلی است، و مقصود آن است که چنین کسی برای دوستش سودی ندارد، زیرا در باطن وی احتمال شرّ و زیان رساندن به اوست.

سی و پنجم: به او دستور داده است تا بر آنچه اقتضای روزگار است صبور باشد، هر چند که بر خلاف میل او باشد و مبادا ناراحت و خشمگین شود.

زیرا آنچه در طبیعت لایق و درخور او بوده است همان است. کلمه «ما» به معنی مدت و زمان است، لفظ قعود استعاره برای زمانی است که روزی او فراهم و پاره ای از مشکلات او حلّ شده است. وجه شباهت آن است که در آن زمان وی

به برخی از مشکلات و نیازمندیهایش دست یافته است. و رفتن در پی آنچه که در آن مدّت امکان ندارد و آرمانهایی را که مقدمات رسیدن به آنها فراهم نیست، بسا که باعث دگرگونی روزگار شده و جلوگیری از انجام کارهای ممکن گردد.

چنان که رام بودن [مركب] او بر وفق مراد بودن لازمه اش سواری بر پشت او و تسلیم بودن آن است، در حالی که اگر افزون طلبی کند و بر او سخت بگیرد، امکان آن را دارد که سرکشی و از صاحبش فرار کند.

کلمه الدّله استعاره است برای آرامش و امکان دست یافتن به هدف در آن بخش از زمان، و مقصود از آسان گرفتن روزگار، همگامی با او به مقدار گنجایش روزگار، بدون سختگیری و خشم گرفتن بر او است، زیرا آن برای انسان رنجی بی فایده است، و به نظیر این مطلب شاعر اشاره دارد: هرگاه روزگار زمام خود را به تو سپرد، آن را به آرامی حرکت ده، و سخت نگیر که سرکش و چموش خواهد شد.

سی و ششم: او را بر حذر می دارد از این که به شوق سود، همه بود و وجود خود را به خطر اندازد، زیرا ممکن است به جایی برود که بر نگردد یعنی سرمایه و جانش را نیز از دست بدهد، این سخن حمل بر آن صورت می شود که انسان- با شک نسبت به در امان ماندن- موجودی خود را به خطر اندازد، اما با ظنّ و امید به سلامت، خطر محسوب نمی شود. نظیر آن است این سخن بزرگان: هر کس زیاده طلب باشد، اصل سرمایه را از کف بدهد.

سی و هفتم: او را نسبت به لجاجت و پافشاری در پی کاری که وصول به آن دشوار است، هشدار داده، و با استعاره آوردن لفظ مرکب چموش برای آن، وی را بر حذر داشته است، و جهت شباهت همان است که لجاجت انسان را همچون مرکب چموش به سرانجامی ناپسند می کشاند.

سی و هشتم: و به او امر کرده است که خود را ملزم کند تا در مقابل

بدیهای اخلاقی دوست واقعی اش مانند قطع رحم و سایر چیزهایی که نام برده است، با فضایل اخلاقی مانند صلۀ رحم، مقابله کند و پاداش دهد تا در نتیجه خوشنودی و رضایت قبلی باز گردد و دوستی پایدار بماند، و او را بر حذر داشته است که مبادا این دستور را در غیر مورد و یا در مورد نااهل- از مردمان فرومایه- به کار بندد، زیرا آن نهادن چیزی در غیر مورد است و این کاری است بیرون از فرمان خرد، و روشن شد که امور نامبرده از لوازم دوستی حقیقی است و به نظیر این مطلب سراینده اشعار زیر اشاره دارد:

وَ إِنَّ الذی بینی و بین بنی ابی و بین امی لمختلف جدًّا

فان اکلوا لحمی و فرت لحومهم و ان هدموا مجدی بنیت لهم مجدا

و ان زجروا طیرا بنحس تمرّ بی زجرت لهم طیرا یمرّ بهم سعدا

و لا احمل الحقد القدیم علیهم و لیس رئیس القوم من یحمل الحقد (۱)

سی و نهم: او را از این که دشمن دوستش را به دوستی بگیرد، بر حذر داشته است، و زشتی این عمل را به وسیله قیاس مضمحل استثنایی به او نمایانده است که در حقیقت چنین فرموده است: زیرا تو اگر چنین عملی را مرتکب شوی گویا با دوست دشمنی کرده ای، و در این گفتار از زشت بودن لازم بر زشتی ملزوم استدلال کرده است: یعنی دشمنی با دوست، چون زشت و نهی شده است، پس دشمن او را به دوستی گرفتن نیز ناپسند و زشت است، و دلیل بر ملازمت آن دو، این است که دوستی با دشمن دوست باعث بیزاری و انزجار دوست از آن کسی می شود که با دشمن او دوست شده است، چون او از دشمن

ص: ۸۲

۱- برآستی که بین من و فرزندان پدرم و من و پسران مادرم اختلاف جدی وجود دارد اگر آنان گوشت مرا بخورند بر گوشت آنها می افزایم و اگر بنیان عظمت مرا ویران سازند معمار عظمت آنان خواهم شد و اگر پرنده ای را برای نحوست وادارند تا بر من بگذرد من پرنده خوشبختی را برای آنان به پرواز در آورم. و با کینه دیرین با آنها رفتار نخواهم کرد زیرا بزرگ یک قوم آن کسی نیست که با کینه توی رفتار کند.

خود بیزار است و تصوّر می کند که دوستش با وی شریک و در همه حالات از جمله در عداوت با او، موافق است، و این تصوّر انگیزه تمایل او بر دشمنی این دوست می شود و در نتیجه باعث نفرت و بیزاری از او می گردد، و شاعر نیز در شعر زیر به همین مطلب اشاره دارد:

بعد از آنکه دشمن مرا دوست می داری گمان می بری که من دوست توأم براستی که عقل از سرت پریده است.

چهلّم: نصیحت خود را نسبت به برادر دینی در هر شرایطی که او باشد، خالص گردان، چه نصیحت تو در نظر او خوب باشد یا بد، یعنی نصیحت تو در نظر کسی که نصیحت می کنی - به دلیل خجالت کشیدن و شرمندگی شدن او از روبرو شدن با نصیحت - ناپسند جلوه کند و در این دنیا او زیانبخش باشد. نظیر آن است آیه مبارکه زیر:

«وَإِنْ تُصِْبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ» (۱) که خداوند متعال نسبت به خود آن اشخاص سیئه (بدی) نامیده است.

چهل و یکم: او را مأمور به داشتن صفت پسندیده کظم غیظ (فرو خوردن خشم) فرموده و آن را چنین معرّفی کرده است: خودداری از اقدام بر آنچه خواست قوه غضب است در باره کسی که مرتکب جنایتی شده و زیانش به او رسیده است.

واژه های: حلم، بزرگواری، گذشت، بردباری، چشم پوشی، گذشت و شکیبایی مرادف با کظم غیظ است و بسا که بعضی میان این واژه ها تفاوتی قائل شده اند.

صفت تجرّع (جرعه جرعه نوشیدن) را استعاره آورده است برای دشواری

ص: ۸۳

---

۱- سوره روم (۳۰) بخشی از آیه (۳۶) یعنی: و اگر رنج و بلایی از کرده خودشان بینند...



تحمل دردی که وجود دارد، به لحاظ داروی تلخی که می نوشد. آن گاه بر ارزش این عمل به وسیله قیاس مضمیری او را توجه داده است که صغرای آن عبارت:

زیرا من نوشابه ای گواراتر از آن در نهایت ندیده ام می باشد.

کلمه حلاوه شیرینی را برای آنچه از نتیجه خوب در پی دارد، استعاره آورده است، و جهت شباهت آن است که هر دو باعث لذتند.

و ضمیر منها در سخن امام (علیه السلام) به مدلول کلمه تجرّع که همان مصدر یعنی جرعه باشد، برمی گردد. کبرای قیاس در حقیقت چنین است: و هر نوشیدنی گواراتر و شیرینتر از آن نباشد، سزاوار نوشیدن است. از وصیتهای زین العابدین (علیه السلام) به فرزندش باقر العلوم (علیه السلام) است: ای پسرک من، خشم را نسبت به اشخاص آهسته آهسته فرو خور، زیرا پدر تو را هیچ یک از نعمتهای رنگارنگ به قدر بهره ای که از فرو خوردن خشم داشته، خوشحال و مسرور نکرده است.

چهل و دوم: به او امر کرده است تا نسبت به کسی که به خشم و درشتی با او رفتار کرده است، نرم باشد و با قیاس مضمیری بر خوبی این عمل او را توجه داده است که صغرای قیاس این عبارت است: زیرا دیری نخواهد پایید که او نیز با تو به نرمی رفتار کند، یعنی به سبب نرمش و نسبت به او، به هنگام درشتی او، چنین خواهد شد. و کبرای قیاس در حقیقت این طور است: و هر کس به علّت نرمش تو نسبت به او، نرم شود پس سزاوار آن است که تو نسبت به او به نرمی رفتار کنی. از آن قبیل است این سخن بزرگان: هر گاه برادر دینی نسبت به تو سرسنگین شد پس چه کسی باید با وی ارتباط برقرار کند. هم چنین است آیه مبارکه: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (۱)

ص: ۸۴

---

۱- سوره فصلّت (۴۱) قسمتی از آیه (۳۴) [۱] یعنی: همیشه بدی دیگران را به بهترین عمل پاداش ده تا همان کسی که با تو دشمنی دارد دوستی صمیمی گردد.

چهل و سوم: او را سفارش کرده است تا نسبت به دشمنش به طریقی که مقرون به فضیلت است، برخورد کند و او را به بهترین طریقی که لازمهٔ یکی از دو پیروزی [انتقام-گذشت] می باشد توجه داده است، زیرا پیروزی دو راه و دو وسیله دارد: یکی ترساندن و به زانو در آوردن دشمن از راه زور و چیرگی که بسیار روشن است. و راه دوم: اظهار علاقه و لطف بر اوست به طوری که او را رام سازد و بدان وسیله به موافقت خود در آورد.

عبارت: زیرا آن شیرین ترین نوع از دو پیروزی [انتقام-گذشت] است، صغرای قیاس مضمراست، و کبرای مقدر نیز چنین است: و هر چه که یکی از دو پیروزی بر آن صدق کند، سزاوار انجام دادن است.

چهل و چهارم: به فرزندش دستور داده است که اگر خواست از برادر دینی اش ببرد، به مقداری راه دوستی را باز نگه دارد، و به طور کلی از او نبرد. او را به وسیلهٔ قیاس مضمری بر این مطلب آگاه ساخته است که به صغرای آن با این عبارت اشاره فرموده است: بتواند روزی از آن راه برگردد، یعنی اگر تمایل به بازگشت پیدا کرد بتواند برگردد. و در حقیقت کبرای آن نیز چنین است: پس لازم است از هر راهی که باید از آن برگردد مقداری برای خود باز نگه دارد. این سخن نیز نظیر آن است: دوست خود را به اندازه ای دوست بدار که زیاده روی در آن نباشد، شاید روزی از روزها با تو دشمن گردد، و دشمنت را در آن حد دشمن بدار که شاید روزی دوست تو گردد (۱). و این سخن دیگر نیز بدان مضمون است: هرگاه به دوستی کسی میل کردی زیاده روی مکن و اگر ترک دوستی گفתי باز در دشمنی تندرو مباش! چهل و پنجم: گمان کسی را که به او گمان خیر و نیکی داشته باشد،

ص: ۸۵

---

۱- این سخن از جمله سخنان امام علی (علیه السلام) و حکمت ۲۶۰ از حکم آن بزرگوار در نهج البلاغه آمده است. م.

محقق گرداند، به این ترتیب که گمان خیر او را در باره خود، با عمل به مرحله باور و تصدیق در آورد، مثل این که اگر کسی در باره او گمان بخشندگی داشت، به وی بذل و بخشش کند.

چهل و هشتم: او را از بد کردن نسبت به اعضای خانواده اش منع کرده است (۱). و به وسیله قیاس مضمی او را از این کار برکنار داشته است که در حقیقت صغرای آن چنین است: زیرا در این صورت اعضای خانواده تو از دیگران - به دلیل پیوستگی و نزدیکی تو با ایشان - چشم نیاز بیشتری به تو دارند.

و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر کس که چنین باشد، پس او نکوهیده است.

چهل و هفتم: مبادا حق برادر دینی اش را - به اعتمادی که بین آن دو وجود دارد - ضایع گرداند، و این مطلب را به وسیله قیاس مضمی به اطلاع او رسانده است که صغرای قیاس، این جمله امام (علیه السلام) است: فأنه... حقّه، مقصود این است: حقّ هر کس را که تو ضایع کنی ناگزیر به خاطر تضييع حقش باید از تو جدا شود و در نتیجه برادر تو نخواهد بود. و کبرای مقدر نیز چنین است: و هر برادری که به خاطر تضييع حقش از تو دوری گزیند، سزاوار نیست که تو حق او را ضایع گردانی تا دوستی و برادری او نسبت به تو در امان بماند، نظیر این مطلب است، جمله زیر: تضييع حقوق دیگران باعث اختلاف و جدایی است.

چهل و هشتم: او را از ابراز علاقه نسبت به کسی که از وی فاصله گرفته است منع کرده است، و مقصود از کسی که فاصله گرفته است آن شخصی است که جایی برای سازش نگذاشته و شایستگی برای دوستی ندارد، بدیهی است که او دوست دیرین نبوده است، اگر نه مطالب قبل و بعد در سخنان امام (علیه السلام) - که

ص: ۸۶

---

۱- با این که مطلب شماره بعدی (۴۷) در متن وصیت امام (علیه السلام) مقدم بر این مطلب بود، لّف نشر مشوش آورده است - م.

دستور به پیوستن با کسی را می دهد که از او بریده، و نزدیک شدن نسبت به کسی که دوری گزیده و نیکی کردن نسبت به کسی که به او بدی کرده اند- با یکدیگر تناقض می داشت.

چهل و نهم: نباید گسستن برادر دینی ات از تو بر پیوستن تو با او بچربد و قویتر باشد، تا عبارت: الاحسان نیکی کردن، و به وسیله برحذر داشتن از نقیض آن به ضرورت این کار در ضمن قیاس مضموری اشاره فرموده است که صغرای آن یک قضیه شرطیه متصله و در حقیقت چنین است: زیرا تو اگر آن کار را نکنی بد کردن برادرت از نیکی کردن تو قویتر خواهد بود، و توضیح رابطه و پیوستگی این دو عمل آن است که برای بدی و شرارت موانع زیادی هست که باعث پیشگیری از آنست و برای نیکی و انجام کار خیر نیز انگیزه های زیادی است که محرک آن است. حال اگر تو با همه انگیزه ها نیکی نکنی و با همه موانع بدی، برادرت به تو بدی کند پس او در بد کردنش از نیکی کردن تو قویتر است. کبرای مقدر نیز چنین می شود: هر کس این طور باشد پس ناتوان و نکوهیده است.

پنجاهم: او را از بزرگ جلوه دادن ستمی که ستمگران در حق او روا داشته و او را خوار شمرده اند، منع کرده است. به وسیله قیاس مضموری که صغرایش این جمله است: زیرا او در حقیقت به زیان خود و سود تو شتافته است یعنی شتاب در ظلم به تو موجب زیان او در آخرت است به دلیل وعده کفیری که خداوند به ستمگران داده است، و باعث سود تو در عالم آخرت است به دلیل وعده پاداش در مقابل گرفتاری که به صابران مرحمت کرده است. و کبرای مقدر نیز چنین می شود: و سزاوار نیست هر که در مورد زیان خود و سود تو بکوشد، تو عمل او را در باره خود بزرگ و سنگین جلوه دهی .

پنجاه و یکم: او را بر ضرورت مقابله نیکی به نیکی و نه کفران و بدی، با این عبارت آگاه ساخته است: پاداش کسی که تو را خوشحال کرده آن نیست که

تو او را غمگین سازی، و آن جمله به منزله صغرای قیاس مضموم و در حقیقت چنین است: هر کس تو را خوشحال کند پاداشش آن نیست که تو او را غمگین سازی. و کبرای مقدر چنین می شود: و هر کس که پاداشش چنان نباشد پس شایسته غمگین کردن نیست. بعضی گفته اند، این جمله پایان بخش جمله قبلی است، و در حقیقت چنین است: نباید ستم کسی را که بر تو ستم روا داشته بزرگ بنمایی و در نتیجه مقابله به مثل کنی، زیرا او به زیان خود و به سود تو شتافته است و هر کس که چنین باشد، پاداشش آن نیست که تو در مقابل عمل او به وی بدی کنی.

## بخش دهم

### اشاره

وَ اعْلَمَ يَا بَنِيَّ أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ - رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ - فَإِنَّ أَنْتَ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ - مَا أَفْتَحَ الخُضُوعَ عِنْدَ الْحَاجَةِ - وَ الْجَفَاءَ عِنْدَ الْغِنَى - إِنَّمَّا لِمَكَ مِنْ دُنْيَاكَ مَا أَصْلَحْتَ بِهِ مَثْوَاكَ - وَ إِنْ كُنْتَ جَارِعاً عَلَى مَا تَفَلَّتَ مِنْ يَدَيْكَ - فَاجْزَعْ عَلَى كُلِّ مَا لَمْ يَصِلْ إِلَيْكَ - اسْتَبَدَلْ عَلَى مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا قَدْ كَانَ - فَإِنَّ الْأُمُورَ أَشْبَاهُ - وَ لَا تَكُونَنَّ مِمَّنْ لَا تَنْفَعُهُ الْعِظَةُ إِلَّا إِذَا بَالَعَتْ فِي إِيْلَامِهِ - فَإِنَّ الْعَاقِلَ يَتَعَطَّى بِالْمَأْدَابِ - وَ الْبُهَائِمَ لَا - تَتَعَطَّى إِلَّا - بِالضَّرْبِ - اِطْرَحْ عَنْكَ وَارِدَاتِ الْهُمُومِ بِعَزَائِمِ الصَّبْرِ - وَ حُسْنِ الْيَقِينِ - مَنْ تَرَكَ الْقَصْدَ جَارَ - وَ الصَّاحِبَ مُنَاسِبَ - وَ الصَّدِيقَ مَنْ صَدَقَ غَيْبُهُ - وَ الْهَوَى شَرِيكَ الْعَمَى - وَ رَبَّ قَرِيبٍ أَبْعَدُ مِنْ بَعِيدٍ - وَ رَبَّ مِنْ قَرِيبٍ وَ الْغَرِيبُ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ حَبِيبٌ - مَنْ تَعَدَّى الْحَقَّ ضَاقَ مِذْهَبُهُ - وَ مَنْ افْتَصَّرَ عَلَى قَدْرِهِ كَانَ أَبْقَى لَهُ - وَ أَوْثَقُ سَبَبٍ أَخَذَتْ بِهِ - سَبَبٌ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ وَ مَنْ لَمْ يَبَالِكْ فَهُوَ عَيْدُوكَ - قَدْ يَكُونُ الْيَأْسُ إِذْرَاكاً إِذَا كَانَ الطَّمَعُ هَلَكَاً - لَيْسَ كُلُّ عَوْرَةٍ تَظْهَرُ وَ لَا - كُلُّ فُزْصِهِ تُصَابٌ - وَ رَبِّمَا أَخْطَأَ الْبَصِيرُ قَضِيْدَهُ وَ أَصَابَ الْأَعْمَى رُشْدَهُ - أَخِرُ الشَّرِّ فَإِنَّكَ إِذَا شِئْتَ تَعَجَّلْتَهُ - وَ قَطِيعَةُ الْجَاهِلِ تَعِيدُ صِلَةَ الْعَاقِلِ - مَنْ أَمِنَ الزَّمَانَ خَانَهُ وَ مَنْ أَعْظَمَهُ أَهْيَانَهُ - لَيْسَ كُلُّ مَنْ رَمَى أَصَابَ - إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ - سَلْ عَنِ الرَّفِيقِ قَبْلَ الطَّرِيقِ - وَ عَنِ الْجَارِ قَبْلَ الدَّارِ إِيَّاكَ أَنْ تَذُكَّرَ مِنَ الْكَلَامِ مَا يَكُونُ مُضْحِكاً - وَ إِنْ حَكَيْتَ

ذَلِكَ عَنْ غَيْرِكَ - وَإِيَّاكَ وَ مُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ - فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أَفْنٍ وَ عَزْمُهُنَّ إِلَى وَهْنٍ - وَ اكْتَفَفَ عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ  
 إِيَّاهُنَّ - فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَى عَلَيْهِنَّ - وَ لَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ - مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَا يُوثِقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ - وَ إِنْ اسْتِطَعْتَ أَلَّا يَعْرِفَنَّ  
 غَيْرَكَ فَافْعَلْ - وَ لَا تَمْلِكِ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا - فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ - وَ لَا تَعْدُ بِكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا وَ لَا  
 تُطْمِعُهَا فِي أَنْ تَشْفَعَ لِغَيْرِهَا - وَ إِيَّاكَ وَ التَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِ غَيْرِهِ - فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ - وَ الْبَرِيئَةَ إِلَى الرَّيْبِ -  
 وَ اجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلًا تَأْخُذُهُ بِهِ - فَإِنَّهُ أُخْرَى أَلَّا يَتَوَاكَلُوا فِي خِدْمَتِكَ - وَ أَكْرَمَ عَشِيرَتِكَ - فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي  
 بِهِ تَطِيرُ - وَ أَضْيَؤُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ وَ يَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ اسْتَوْدِعِ اللَّهَ دِينَكَ وَ دُنْيَاكَ - وَ اسْأَلْهُ خَيْرَ الْقَضَاءِ لَكَ فِي الْعَاجِلِ وَ  
 الْآجِلِ - وَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ «إِنْ شَاءَ اللَّهُ»

## لغات

مثنوی: جایگاه تفلت: خلاصی یابد، از دست بدهد.

عزائم الصبر: صبری که مصمم بوده و پایبند آن باشی.

عوره: (در اینجا) اسم است از «اعور الصیدا» که معنی آن است که شکار خود را بر ملا کرد و در دسترس تو قرار گرفت. و از «اعور  
 الفارس» ادا بدأ منه موضع خلل الضرب» جای نیزه زدن برای اسب سوار آشکار شد.

افن: سستی، ناتوانی قهرمانه: اصل واژه، فارسی است به شکل عربی در آمده است، یعنی پهلوان.

## ترجمه

«بدان ای پسرک من، روزی دو قسم است: روزی که تو آن را می جویی و روزی که آن تو را می جوید، که اگر تو به طرف  
 آن نرفته باشی، او خود، به تو خواهد رسید، چه زشت است کرنش هنگام نیازمندی و سختگیری به هنگام بی نیازی. بهره تو از  
 دنیایت آن است که آرامگاه ابدیت را بدان وسیله اصلاح کنی، و اگر بی تابی می کنی به خاطر آنچه از دست داده ای، پس  
 برای تمام آنچه به دست

نیاورده ای نیز بی تابی کن (۱). آن را که نبوده است دلیل برای آنچه بوده است، شمار، زیرا امور همسانند، باید از کسانی نباشی که پند و اندرز به آنان سود نبخشد، مگر وقتی که در آزار و رنج آنها بکوشی، زیرا خردمند به ادب و موعظه پند گیرد و چهار پایانند که جز به کتک زدن رام نگردند. غمهایی را که بر تو وارد می شوند با سپر صبر و باورهای نیکو از خود دور کن، هر کس از راه مقصد عدول کند از حق دور شده و ستمکار است، دوست به منزله خویشاوند است، دوست آن کسی است که در غیاب دوست هم راست باشد و هوای نفس شریک کوری و ناینایی است، بسا دور که نزدیکتر از نزدیک و بسا نزدیک که دورتر از دور است، بیگانه و نا آشنا کسی است که دوست نداشته باشد، کسی که از حق تجاوز کند رهگذرش تنگ است، و هر که در حد و مقام خود قانع باشد مقام او پایدار می ماند، محکمترین وسیله ای که می توانی به آن چنگ زنی وسیله ما بین تو و خداست. هر که در باره تو بی پروا باشد، دشمن تو است. گاهی ناامیدی نوعی دریافتن است، آن وقت که طمع باعث هلاکت شود. هر زشتی را نباید فاش کرد، و هر فرصتی به دست نیاید. بسا بینا که راه راستش را گم کند و بسا نابینا که راه رستگاری را بیابد.

بدی را تأخیر انداز زیرا هر وقت بخواهی می توانی بشتابی، بریدن از نادان برابر است با پیوند با خردمند. هر کس زمانه را امین گیرد، زمانه به او خیانت کند، و هر کس آن را بزرگ و مهم پندارد، زمانه او را خوار گرداند. تیر هر تیر اندازی به هدف نمی رسد. با تغییر حاکم و سلطان روزگار تغییر می کند. قبل از راه از همراه و بیش از خانه از همسایه جویا باش.

از گفتن سخن مضحک پرهیز هر چند که از دیگران نقل کنی، از مشورت با زنها خودداری کن، زیرا اندیشه ایشان ناتوان و اراده شان سست و ضعیف است، و به وسیله حجاب و پوشش از دیدار نامحرمان چشم آنها را بازدار، زیرا سختگیری

ص: ۹۰

---

۱- یعنی در هر دو مورد غم خوردن بیهوده است، به قول رودکی شاعر: ای آن که غمگینی و سزاواری اندر نهان سرشک همی باری... شو تا قیامت آید زاری کنی کی رفته را به زاری باز آری م-.

حجاب برای ایشان نتیجه پایدار دارد، و بیرون رفتن ایشان از خانه کم زیانتر نیست از وارد کردن کسی که در مورد ایشان اطمینانی به او نیست، اگر می توانی کاری کن که زنان مردان دیگر را شناسند، و زن را بر آنچه به او مربوط نیست مسلط مگردان، زیرا زن همچون گیاهی است خوشبو نه انسانی قهرمان، و در بزرگداشت او از آنچه در حد اوست تجاوز مکن، او را به طمع مینداز که واسطه دیگران شود، و از اظهار غیرت و بدگمانی در آن جایی که نباید چنین باشی، پرهیز زیرا این کار، زن خوب را به نادرستی و زن درستکار و پاک را به بداندیشی وامی دارد. برای هر یک از زیردستان کاری را تعیین کن که او را نسبت به همان کار مؤاخذه کنی، زیرا این روش بهتر است تا این که کسی از آنها وظیفه خود را به دیگری وانگذارد. و خویشاوندانت را گرمی بدار، زیرا آنان به منزله بال و پر تو هستند که بدان وسیله پرواز می کنی و اصل نسب تو هستند که به آنها باز می گردی و دست قدرت تو هستند که به وسیله ایشان به دشمن حمله می بری.

دین و دنیایت را به امانت نزد خدا می سپارم، و بهترین مقدرات را هم در این دنیا و هم در عالم آخرت برای تو از خداوند درخواست می کنم. اگر خواست او بر اینها تعلق بگیرد.».

## شرح

در این بخش توجه دادن به چند لطیفه از لطایف حکمت و اخلاق پسندیده است:

اول: امام (علیه السلام)، مطلق روزی را به دو قسم، جسته و جوینده تقسیم فرموده و مقصود از روزی جسته آن است که در قضای الهی نرفته است که روزی اوست، و هدف از روزی جوینده آن است که خداوند می داند که آن روزی متعلق به این شخص است و ناگزیر باید به او برسد. و احکام این دو قسم روزی را به خاطر رعایت اختصار چون واضح بوده است بیان نکرده است. و در حقیقت فرموده است: اما روزی که تو آن را می جویی و به او نمی رسی، چون در قضای الهی



نرفته است، و هر چیزی را که تو به آن نمی رسی سزاوار نیست که حریص بر آن باشی، و اَمّا روزی که آن تو را می جوید، ناگزیر به تو می رسد هر چند که تو در پی آن نرفته باشی، و این خود صغرای قیاس مضمراست که کبرای مقدر آن چنین می شود: و هر چیزی که ناچار به تو می رسد، سزاوار آن است که تو در رسیدن به آن آزمند نباشی .

دوم: او را بر ارزش عزّت نفس به هنگام نیازمندی و احتیاج، و همچنین بر پیوند با برادران دینی به هنگام بی نیازی- با اظهار شگفتی از زشتی ضدّ آنها- توجه داده است، ضدّ آنها عبارت است از فروتنی در وقت حاجت و ستمکاری هنگام بی نیازی، به جهت نفرت از آنها، چون این هر دو فرومایگی و پستی هستند. این قسمت به منزله قیاس مضمراست که در حقیقت چنین است:

فرومایگی به هنگام حاجت و ستم بر دوستان در وقت بی نیازی براستی که زشت است (۱)، و کبرای مقدر نیز چنین می شود: و هر چیزی که این طور باشد باید از آن دوری کرد.

سوم: او را متوجه بر صرف مال در راههای خیر و تقرب به خدا به منظور اصلاح آخرت خود ساخته است با این عبارت: اَنما لك (همانا برای تو است)، تا کلمه متواك (خانه ابدی ات را).

و مقصود امام (علیه السلام): از دارایی دنیا، چیزی است که سود آن را همیشه مالک است و به همین دلیل با حرف حصر اَنما محصور کرده است، زیرا آن مقداری که براستی سود می برد، و نتیجه اش می ماند، همان است و بس چون خرج و صرف آن باعث کسب خصلتهای نیکی است که موجب اجر دائمی و نعمتهای جاودانه اخروی است. عبارت بالا صغرای قیاس مضمراست که در حقیقت

ص: ۹۲

چنین است: آنچه از مال دنیا باعث اصلاح آرامگاه ابدی ات گردد، همان است که برای تو می ماند، و کبرای مقدر نیز چنین است: و هر مقداری که از دنیا برای تو می ماند شایسته است که توجه به بهره برداری از آن داشته باشی، و احتمال می رود که این جمله تذکری باشد در مورد مطلب قبلی یعنی دخالت ثروت در اصلاح خانه آخرت، به وسیله همان مالی که در این جا مورد نظر است.

چهارم: او را متوجه تأسف نخوردن و بی تابی نکردن به خاطر مالی که از دست داده، به وسیله یک قیاس استثنایی فرموده است با این عبارت: فان جزعت (اگر بی تابی کنی)، تا کلمه الیک و توضیح ملازمه و شرطی بودن آن است که هر چه از دستش رفته است مانند آنچه که به دست نیاورده، روزی او نبوده و قضای الهی بر این که مال او شود تعلق نگرفته است.

پنجم: او را مأمور کرده است تا با مقایسه کردن آنچه از امور و احوال و دگرگونیهای دنیا که اتفاق نیفتاده است با آنچه پیش آمده و اتفاق افتاده است استدلال کند، توضیح این که خویشتن و آنچه را که از متاع دنیا علاقه دارد با گذشتگان و متاع دنیایی مورد علاقه شان مقایسه کند، خود را مثل آنها خواهد دید آن گاه به همسانی خود با آنها یعنی دگرگونی و ناپایداری حکم خواهد کرد، و این عبرت، خود باعث بی میلی نسبت به دنیا و متاع دنیایی خواهد شد. و او را به امکان چنین مقایسه ای به وسیله قیاس مضموری توجه داده است که صغرای آن عبارت: زیرا امور همسانند و کبرای آن نیز چنین است: و هر چه که همسان باشد، مقایسه قسمتی با قسمت دیگر امکان پذیر است، گویی چنین گفته اند:

هرگاه مایلی که دنیای پس از خود را مشاهده کنی به دنیای پس از دیگران نگاه کن .

ششم: او را بر حذر داشته است از این که مبادا از جمله کسانی باشد که چون پندشان دهند، بهره نگیرند، مگر نصیحت و سرزنش با آزار و اذیت همراه

باشد. این عبارت به صورت مخاطب با لغت نیز نقل شده است: یعنی به وسیله گفتار و غیر گفتار باعث آزار او شوی. خردمند را در پندگیری به وسیله ادب و بیداری با نصیحت، مثال برای او آورده است تا خود را با او مقایسه کند و به ادب پند و اندرز گیرد، و چهار پایان را نیز که جز با کتک زدن پند نگیرند، و با نصیحت رام نگردند، مثال زده، تا با مقایسه خویش با آنها عبرت گیرد، در حالی که خداوند وی را وسیله عقل از چهارپایان برتری داده است بنا بر این باید خود را از لازمه حیوانیت منزّه بدارد و نیازی به آزار و اذیت قوی و عملی نداشته باشد. مثل این که بگویند: فرومایه همچون برده است و برده چون چهارپایی است که سرزنش و ملامت آن به صورت کتک زدن است.

هفتم: غم و اندوه و مصیبت‌های دنیایی را که بر او وارد می‌شوند با بردباری استوار، برخاسته از نیک باوری به خدا و اسرار حکمت و قضا و قدر او، از خود دور کند، توضیح آن که باور کند هر کاری از جانب خدا صادر شود از قبیل تنگی و یا گشایش در روزی و هر کار خوف انگیز یا دلپسند که بندگان خدا گرفتار آن شوند، در اصل ذات بر طبق حکمت و مصلحت بوده است، و آنچه به صورت شرّ و خلاف مصلحت در می‌آید امری است عرضی که بهره برداری خیر از آن میسر نیست، زیرا انسان هر گاه یقین و باور داشته باشد، به دلیل علم و آگاهی که دارد، خویشتن را برای صبر و شکیبایی و دوری از غم و زاری و امثال آن آماده می‌سازد.

مقصود امام (علیه السلام) از این عبارت، دستور به شکیبایی و بردباری است و همین جمله در حکم صغرای قیاس مضموری است که در حقیقت چنین است:

براستی اندیشه صبر و نیک باوری به خدا باعث رفع غمها و برطرف ساختن آنها از خویشتن است، و کبرای مقدر نیز چنین است: و هر چه باعث رفع اندوه شود سزاوار است که بدان مجهز شوی و خویشتن را به وسیله آن کامل سازی.

هشتم: او را بر ضرورت میانه روی و اعتدال در رفتار و گفتارش، به وسیله قیاس مضمري توجه داده است که صغرای آن همان است که بیان داشته و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر کس راه اعتدال را گذاشت، از حق دور شده و ستمکار است.

نهم: او را بر نگهداری و مراقبت دوست واقعی، به وسیله قیاس مضمري، هشدار داده است که صغرایش را بیان داشته است و کلمه نسبت و خویشاوندی را به اعتبار دوستی زیاد و حسن یآوری وی همانند یک خویشاوند استعاره آورده است. و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و خویشاوند سزاوار حمایت و اعتماد است. دهم: دوست واقعی را با نشانی، معرفی کرده است تا بدان وسیله وی را بشناسد و با او دوستی کند، و مقصود از صداقت در غیاب همان دوستی قلبی و راستی در نهان است.

یازدهم: او را به وسیله قیاس مضمري بر اجتناب از هوای نفس و خواسته‌های طبیعی، توجه داده است، که صغرای آن عبارت: هوای نفس شریک کوری و ناینمایی است، و وجه اشتراکش با کوری، همان باعث شدن به گمراهی و ترک اعتدال بمانند کوری است، و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر چه با کوری جهت مشترک داشته باشد، شایسته اجتناب است. همانند این گفته است که: دل‌بستگی تو به هر چیز، کور و کورت می کند .

دوازدهم: بر این مطلب توجه داده است که در میان بیگانگان کسانی هستند که نزدیکتر و سودمندتر از خویشاوند و در میان خویشان کسانی هستند که دورتر از دورند، و این سخن مشهوری است: و به معنای جمله دوم، قرآن کریم در این آیه اشاره دارد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ» (۱)

ص: ۹۵

---

۱- سوره تغابن (۶۴)، قسمتی از آیه (۱۴) [۱] یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید برخی از زنان و فرزندان شما دشمنان شما هستند، از آنان حذر کنید.

سیزدهم: توجه داده است که کسی سزاوار نام بیگانه و غریب است که دوستی برای خود ندارد، گوینده شعر زیر نیز به همین مطلب اشاره دارد:

فامیل شخص، پدر و مادر اوست که در زیر سایه آنها زندگی خوشایند است.

اگر روزی پدر و مادر از انسان روی گردانند در آن صورت او بیگانه و غریب و تنهاست. توضیح آن که این مطلب به لحاظ محبت پدر و مادر به اوست.

چهاردهم: او را متوجه بر ملازمت و طرفداری از حق نموده است، از آن رو که نقیض آن، یعنی تعدی و تجاوز از حق به باطل، رهگذری تنگ و گذرگاهی باریک دارد. توضیح آن که راه حق آشکارا و انسان مأمور به پیروی از آن است، و نشانه های هدایت روی آن نصب شده است، اما راه باطل، برای رهگذر، راهی تنگ و باریک است، از جهت سرگردانی و گمراهی و راه نیافتن به مصلحت و منفعت، با وجود جلوگیری که وسیله پاسداران راه حق از کسانی که مقصدشان باطل است به عمل آمده، راه را بر او می گیرند و گذرگاه را بر او تنگ می کنند تا به راه حق برگردد. این بخش از سخن امام (علیه السلام) صغرای قیاس مضمراست، کبرای آن نیز همانند این عبارت است: هر کس راه اعتدال را گذاشت از حق دور شده و ستمکار است.

پانزدهم: او را متوجه بر ضرورت قناعت بر حدّ خود یعنی مقدار و جایگاهش در میان مردم، ساخته است. و اکتفا و قناعت بر آن نیز بستگی به شناخت آن دارد، یعنی فطرتی را که آدمی، از قبیل ناتوانی، ستمکاری و کاستی، بر آن فطرت آفریده شده است بشناسد، آن گاه خواهد دانست که او خود نیز چنین است و در آن حال خود را از برتری جویی نسبت به هموعان و زورگویی بر کسی - به دلیل داشتن زور بیشتر، و یا خودبینی به خاطر نیروی جسمی، یا روحی - باز خواهد داشت و به رفتاری جز آن یعنی فروتنی و خوشرفتاری و اقرار بر ناتوانی

و کاستی که در سرشت اوست، اکتفا خواهد کرد. این بخش از بیان امام (علیه السلام) به منزله صغرای قیاس مضموری است که در حقیقت چنین است: هر که بر حد و اندازه خود اکتفا کند، این قدر و اندازه برای او پایدار ماند. توضیح آن که، متجاوز به ارزش دیگران و آن که از گلیم خود پا بیرون نهد در معرض نابودی است زیرا مردم او را به دیده بدی و زشتی بنگرند. گویند: هر که قدر و منزلت خود را نشناسد، خویشتن را هلاک ساخته است. و بر حد و اندازه خود اکتفا کردن باعث آن است که این ناگواریها پیش نیاید و در نتیجه صاحب آن منزلت، پایدار و سالمتر می ماند. کبرای مقدر چنین است: و هر که بر حد و مقدار خود بسنده کند پایدار ماند پس اکتفا کردن بر حد و مقدار ضروری و لازم است.

شانزدهم: او را بر ضرورت داشتن وسیله ای بین خود و خدای متعال آگاه ساخته است، یعنی هر چه از دانش، گفتار و رفتاری که باعث نزدیکی به درگاه الهی شود. کلمه «سبب» را از آن رو برای آنها استعاره آورده که همچون ریسمانی که بدان خود را به مقصود رسانند، او را به سوی خدا و نزدیکی به وی می رساند، بدیهی است که آن استوارترین وسیله است، زیرا ثابت و پایدار است و هر که را که بدان چنگ زند در دنیا و آخرت نجات بخشد. همین عبارت صغرای قیاس مضموری است که در حقیقت چنین است: وسیله ای که بین تو و خداست مطمئن ترین وسیله ای است که در دست داری. و کبرای مقدر نیز چنین است: و هر چه که دارای این ویژگی باشد شایسته چنگ زدن است. چنان که در آیه مبارکه آمده است:

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا» (۱) هفدهم: او را از دوستی با کسی که نسبت به او بی پرواست بر حذر داشته است و این مطلب را به وسیله قیاس مضموری بیان داشته که صغرای آن در

ص: ۹۷

---

۱- سوره بقره (۲) [۱] بخشی از آیه (۲۵۶) یعنی هر که از اطاعت طاغوت برگردد و به خدا گراید، به رشته محکم و استواری چنگ زده است که هرگز گسستنی نیست.

حقیقت چنین است: هر که به هنگام نیازمندی تو و توانایی او، بر سود رسانی به تو بی پروا باشد، او دشمن تو است، کلمه دشمن را- از آن رو که بی پروایی از لوازم دشمنی است- از چنان کسی استعاره آورده است، و کبرای مقدر آن نیز چنین است: هر دشمنی سزاوار اجتناب و دوری است .

هیجدهم: او را متوجه ساخته است که ناامیدی از بعضی خواسته‌های دنیایی، گاهی وسیله ای است برای ایمنی از نابودی و نجات از هلاکت، آنجا که طمع در چنان خواسته ای- مانند طمع رسیدن به سلطنت و نظایر آن- باعث هلاکت می گردد.

نوزدهم: با عبارت: لیس کل عوره (هر زشتی نباید) تا کلمه ر شده، او را بر این مطلب توجه داده است که پاره ای از امور ممکن و فرصتها باعث غفلت جوینده بینا از حرکت به جانب هدف خود و مانع راه بردن به سوی آن و رسیدن به آن می شوند، در صورتی که یک فرد نابینا به هدف می رسد. کلمه «بصیر بینا» را برای خردمند زیرک، و نابینا را برای نادان ابله استعاره آورده است هدف از این گفتار، منع از افسوس خوردن و بی تابی کردن نسبت به خواسته هایی است که وصول به آنها ممکن بوده اما از دست رفته اند .

بیستم: او را سفارش کرده است تا کار بد را تأخیر اندازد و در آن شتاب نکند، و بر این مطلب به وسیله قیاس مضموری توجه داده و صغرای آن را چنین ذکر فرموده است: زیرا تو هر وقت بخواهی می توانی بر انجام آن شتاب ورزی، و کبرای آن نیز در حقیقت چنین است: و هر چیزی که چنان باشد شایسته شتاب نیست، چون از بین رفتنی نیست، و نظیر آن است از سخنان حکمت آمیز عبارت زیر: «پیش از کار بد به کار نیک اقدام کن، زیرا تو همیشه بر کار نیک قادر نیستی در صورتی که به کار بد هرگاه بخواهی توانایی».

بیست و یکم: او را بر ضرورت بریدن از نادان به وسیله قیاس مضموری

توجه داده است که صغرای آن را ذکر کرده و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر چه معادل پیوند با خردمند باشد سزاوار است به آن تمایل پیدا کنی و آن را انجام دهی، و بریدن از نادان به لحاظ منفعتی که دارد معادل پیوند با خردمند است، و سودمندی بریدن از نادان همسنگ با زیانی است که در رفاقت با او وجود دارد.

بیست و دوم: او را توجه داده است که باید از روزگار بر حذر باشد و دگرگونیهای آن را همواره مد نظر گیرد و پیش از رویدادها با اعمال شایسته خود، آماده باشد. لفظ خیانت را به لحاظ دگرگونی آن، آن هم به هنگام غفلت و ایمنی و اعتماد بدان، استعاره آورده است، زیرا دنیا در چنین شرایطی همچون دوست خیانتکار است. این جمله صغرای قیاس مضموری است که کبرای مقدر آن چنین می شود: و هر که روزگار به وی خیانت کند، سزاوار است که از آن بر حذر باشد. و در سخنان حکمت آمیز آمده است: هر کس روزگار را ایمن پندارد، مرز خطرناکی را نادیده گرفته است.

بیست و سوم: با این بیان خود: «هر که روزگار را بزرگ و مهم پندارد، روزگار او را خوار گرداند». او را توجه داده است که نباید زمانه را مهم شمرد، مقصود آن بزرگوار روزگار تنها نیست، بلکه از آن رو که روزگار شامل خوبیها و لذتهای دنیایی است و به وسیله تندرستی و جوانی و امتیث و نظایر اینها انسان را آماده برای خوشگذرانی می سازد، در نتیجه انسان آن را بزرگ و مهم می شمارد، در چنین شرایطی عرفا می گویند روزگار خوش و زمان مهمی بود. اما لازمه چنین تصویری، خوار شمردن صاحب چنان پنداری است، از آن روست که بزرگ شمردن روزگار باعث دل بستن بدان و سرگرم شدن به لذتهای دنیوی می شود و در نتیجه به خاطر دل بستگی بدان از آمادگی برای آخرت غافل می گردد. آن گاه روزگار به اقتضای طبیعتش او را فریب می دهد و بین او با آنچه از ثروت و مقام و افرادی که



مورد علاقه او بوده اند جدایی می اندازد، در نتیجه او که مهم و بزرگ صاحب مال و منال بوده است، ناچیز و کوچک و خوار می گردد. این جمله به منزله صغرای قیاس مضموری است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر کس را روزگار خوار سازد، شایسته است که او نیز روزگار را خوار شمارد و بزرگ و مهم نیندازد.

بیست و چهارم: این جمله تیر هر تیر اندازی به هدف نمی رسد، نظیر عبارت دیگری است که گذشت: چنین نیست که هر خواستاری به خواسته خود برسد. مقصود امام (علیه السلام) توجه دادن برین است که سزاوار است افسوس نخوردن برخواسته هایی که از دست می رود و نیندیشیدن نسبت به آنچه در طلب آن راه خطا پیموده و یا دیگران او را سرزنش می کنند که او شایسته چنین خواسته ای نیست بلکه دیگران لایق آنند. ابو الطیب [از شعرای عرب] به همین مطلب اشاره دارد:

نه هر که در پی هدفهای والاست به هدفهایش می رسد و نه همه افراد مردان مردند.

بیست و پنجم: این نکته را یادآور است که تغییر راه و روش و اندیشه و رفتار پادشاه در باره رعیت و عدول از داد به بیدادگری باعث دگرگونی روزگار مردم است. زیرا زمینه عدالت به زمینه جور و ستم دگرگون می شود. نقل کرده اند، کسری انوشیروان کارگران شهر را جمع کرد در حالی که خود درّی شاهوار را در دست می گرداند. پس رو به مردم کرد و گفت چه چیز برای پیش برد کارها زیانبخش تر است و بیشتر آن را به نابودی می کشاند؟ هر که پاسخ مورد نظر مرا بدهد، این درّ را در دهان او قرار می دهم. هر کدام از آنها سخنی، از قبیل نیامدن باران و آمدن ملخ و نامساعد شدن هوا، گفتند. آن گاه رو به وزیرش (۱) گفت: تو

ص: ۱۰۰

---

۱- بوذرجمهر (بزرگمهر) وزیر کسری انوشیروان، مشهور به هوش و کیاست است مورخین از ذکاوت او داستانها نوشته و او را به نبوغ و زیرکی فوق العاده ستوده اند-م.

بگو! من گمان کنم که عقل تو برابر عقل همه رعیت بلکه هنوز بیشتر است، او در جواب گفت: چیزی که در پیشرفت کارها اثر زیانبخشی دارد، برگشتن راه و روش پادشاه نسبت به ملت، و روا داشتن ظلم و جور بر آنهاست انوشیروان گفت:

رحمت خدا بر پدرت با این عقل، تو پادشاهان را شایسته آن دیدی که آنها تو را بدان شایسته دیدند، و آن در را به وی داد و او گرفت در دهان خود نهاد .

بیست و ششم: او را توصیه کرده است که اگر قصد رفتن به راهی را دارد، از احوال رفیقی که در آن راه است جويا شود به این منظور که اگر او شخص بدی است از او دوری کند، و اگر فرد خوبی است با او همراه شود. زیرا همراه یا صمیمی و خالص است و یا چون آتشی سوزان است، و همچنین، موقعی که قصد سکونت در منزلی را دارد، به خاطر همان منظور، از همسایه جويا شود. این مطلب را به صورت روایت مرفوعه (۱) نقل کرده اند .

بیست و هفتم: او را از گفتن سخن مضحک، از خود یا از قول دیگران، بر حذر داشته است از آن رو که این کار باعث خواری و کاستی هیبت و شکوه انسان در برابر دیگران است.

بیست و هشتم: او را در مورد زنان به چند چیز سفارش کرده است:

اول: زنهار از مشورت با آنها، و بر ضرورت این زنهار به وسیله قیاس مضمیری توجه داده است که صغرای آن عبارت: زیرا اندیشه آنان... سست است می باشد. از آن رو که در خردهایشان کاستی است، و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر که چنین باشد شایسته است از مشورت با او پرهیز شود، زیرا سستی اراده باعث اشتباهکاری و نرسیدن به جهت مصلحت در مورد مشورت است .

دوم: چشمهای آنان را به وسیله حجاب و پوشش از دیدار نامحرمان

ص: ۱۰۱

---

۱- روایت مرفوعه روایتی است که اسامی راویان آن در سلسله سند ذکر نشده و نام برده نشده اند-م.

باز دارد، و این سخن از فصیحترین کنایه‌ها در مورد پوشش است. «من» زاید و شاید برای تبعیض باشد. و بر ضرورت پوشش آنها به وسیله قیاس مضمری توجه داده است که صغرای آن جمله: زیرا سختگیری حجاب برای ایشان نتیجه پایدار دارد، یعنی برای پوشش و پاکدامنی پایدارتر است تا بیرون رفتن از خانه و آرایش کردن و برای حفظ آنها استوارتر می باشد، و کبرای مقدر آن چنین است: و هر چه این طور باشد باید انجام داد.

سوم: او را هشدار داده است تا مبادا در وارد کردن کسی که در مورد ایشان [زنان] به او اطمینان ندارد، سهل انگاری کند، و در این مورد تفاوتی میان مرد و زن نیست، این جمله به منزله صغرای قیاس مضمری است که از آن جلوگیری و ممانعت مستفاد می شود، و در حقیقت چنین است: اجازه ورود دادن به کسانی که اطمینان به آنها نیست، برابر گرایش دادن زنان به فساد یا بدتر از آن است، و کبرای مقدر نیز چنین می شود: و هرگاه این طور باشد، اجازه ورود نباید داد. علت این که در بعضی از موارد ورود افراد نامطمئن بیشتر موجب فساد می شود، آن است که در این صورت، مجال بیشتری می یابند تا با زنان خلوت کنند و در باره خواسته فاسد خود هم صحبت شوند.

چهارم: او را امر کرده است تا وسایل آشنایی میان زن و دیگران را نابود سازد، زیرا آشنایی آنها با دیگران زمینه ساز فساد است. البته به قرینه حالیه درمی یابیم که کسانی مانند پدر و... محرم و از شمول سخن امام خارجند. و این که این دستور را مشروط بر توانایی کرده، از آن روست که گاهی به هیچ نوع امکان ندارد، جلوگیری آشنایی آنها را با دیگران گرفت.

پنجم: او را از سپردن اختیار امور زن در مورد خوردنی، پوشیدنی و نظایر آن، بیش از اندازه به دست خود، و بالاتر از اینها مانند واسطه شدن و شفاعت برای دیگران، نهی کرده است. و برای صلاحیت نداشتن زن نسبت به چنین کاری

به وسیله قیاس مضمري هشدار داده است که صغرای آن عبارت است: زیرا زن گیاه خوشبویی است نه انسانی نیرومند. کلمه «ریحانه گیاه خوشبو» را استعاره برای زن آورده است از آن رو که او مورد کامیابی و بهره برداری است، و شاید انتخاب کلمه ریحانه به جای زن، از آن رو باشد که زنان عرب بوی خوش، فراوان به کار می برند. غیر قهرمان، کنایه از آن است که زن برای حکمرانی و تسلط آفریده نشده است بلکه شأن زن فرمانبری است. و کبرای مقدر چنین است: و هر کس این طور باشد سزاوار نیست کار او را به خود واگذارند، و دست او در کار دیگران باز باشد.

ششم: و همچنین او را از احترام بیش از حد مانع شده است. یعنی نباید تا آنجا زن را گرامی بداری که به مصلحت خود پشت پا بزند، و این عبارت مانند جمله قبلی است.

هفتم: و همچنین او را از این که کاری کند تا زن به طمع در شفاعت دیگران بیفتد، منع کرده است زیرا این خود نوعی پا از گلیم خود بیرون نهادن است، و مطلب را به این ترتیب بیان کرده است که او به دلیل نقصان غریزی و کاستی فکری، شایستگی آن را ندارد.

هشتم: او را از اظهار غیرت و بدگمانی در جایی که نباید چنان باشد، منع کرده و بر نتیجه بدی که بر آن مترتب است به وسیله قیاس مضمري توجه داده است که صغرای آن عبارت: زیرا آن... نادرستی، است، کلمه الصّحیحه کنایه از آلوده بودن به خیانت و فساد، و السّقم کنایه از آلودگی بدانهاست. برآستی چنین است، زیرا زن موقعی که دور از فساد است، آن را بد می داند و از روبرو شدن با فساد بیزار است، و بیم رسوایی و کیفر را احساس می کند، ولی در صورتی که او پاک است، اگر به او نسبت نادرستی بدهند، در آغاز کار بر او گران آید، و اگر این نسبت تکرار شود، سخن مرد در مقابل او بی ارزش می شود و

سرزنش کردن او به منزلهٔ وادار ساختن به فساد می گردد. این مطلب روشنی است که در طبیعت حیوانی نسبت به کاری که ممنوع است، یک نوع آزمندی وجود دارد. بنا بر این غیرت در چنین موردی بی جاست و سرزنش به دلیل خیالی پوچ و به خاطر کاری که انجام نشده است خود، نوعی انگیزه است. و کبرای مقدر نیز چنین است و هر کاری که آن طور باشد، انجام آن روا نیست .

بیست و نهم: او را مأمور ساخته است تا برای هر کدام از خدمت گزاران خود کاری را تعیین کند و او را نسبت به همان کار مؤاخذه کند و نسبت به کار دیگر مؤاخذه نکند، و این از جمله امور مربوط به تدبیر منزل است. و بر راز این سخن به وسیلهٔ قیاس مضموری توجه داده است که صغرای آن جمله: زیرا او سزاوارتر است... به خدمت گزاری تو. توضیح آن که هر گاه آنها مشترکاً بر انجام کاری مکلف باشند تا هر کدام از آنها به انجام آن کار اقدام کند، بیشتر وقتها هر یک کار خود را به دیگری وامی گذارد و این خود باعث انجام نگرفتن کار می شود.

کسری انوشروان به فرزندش شیرویه گوید: در میان کاتبان خود، دقت کن هر کدام صاحب باغ و ملکند و آنها را خوب آباد کرده اند، او را متولی مالیات کن، و هر که بردگان زیادی دارد او را سرپرست سپاه کن و هر کدام از آنها عائله مندتر است و آنها را خوب اداره می کند، مخارج و وظیفهٔ در آمد و هزینه را به او بسپار و همچنین نسبت به تمام خدمت گزاران سرایت همین رفتار را بکن و کاری را بی حساب میان خدمت گزاران مگذار که نظام حکومت از هم خواهد پاشید.

سی ام: او را سفارش به گرامی داشت خویشاوندان کرده و بر این مطلب به وسیلهٔ قیاس مضموری هشدار داده است که صغرای آن عبارت: زیرا آنان...

حمله می بری، است. کلمهٔ الجناح (بال) را استعاره از خویشاوندان آورده است، از آن رو که آنها چون پر و بالی مبدأ حرکت و توانایی او بر پرواز به سمت هدفها

هستند، و به خاطر آماده سازی بیشتر، اصطلاح پرواز را به کار برده است و همچنین کلمه ید (دست) را از آن رو که آنها وسیلهٔ حمله بردن وی بر دشمن می باشند. اما کبرای مقدر چنین است: و هر کس این چنین باشد، گرامی داشت او لازم است .

آن گاه وصیت را با خدا حافظی و به امانت سپردن دین و دنیای او نزد خدا و تقاضای بهترین سرنوشت برای او در دنیا و آخرت بر طبق اراده و خواست خدا، پایان برده است.

کلمه: استیداع (به امانت گذاردن)، چون او را نزد خدا به امانت می گذارد، به طور مجاز در مورد درخواست نگهداری او از خدا به کار رفته است. توفیق و بری بودن از گناه در دست خداست.

ص: ۱۰۵

### اشاره

وَ أَرَدَيْتَ جَيْلًا مِّنَ النَّاسِ كَثِيرًا - خَدَعْتَهُمْ بِعَيْكَ وَ أَلْقَيْتَهُمْ فِي مَوْجِ بَحْرِكَ - تَعَسَاهُمُ الظُّلْمَاتُ وَ تَتَلَاطَمُ بِهِمُ الشُّبُهَاتُ - فَجَازُوا عَنْ وَجْهِتِهِمْ وَ نَكَصُوا عَلَى أَعْقَابِهِمْ - وَ تَوَلَّوْا عَلَى أَدْيَارِهِمْ وَ عَوَّلُوا عَلَى أَحْسَابِهِمْ - إِلَّا مَن فَاءَ مِنْ أَهْلِ البَصَائِرِ - فَإِنَّهُمْ فَارَقُوكَ بَعِيدَ مَعْرِفَتِكَ - وَ هَرَبُوا إِلَى اللَّهِ مِنْ مُوَازِرَتِكَ - إِذْ حَمَلْتَهُمْ عَلَى الصَّعْبِ وَ عَدَلْتْ بِهِمْ عَنِ الْقَصِيدِ - فَاتَّقِ اللَّهَ يَا مَعْ اَوِيَهُ؟ فِي نَفْسِكَ - وَ جَاذِبِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ - فَإِنَّ الدُّنْيَا مُنْقَطِعَةٌ عَنْكَ وَ الْآخِرَةُ قَرِيبَةٌ مِنْكَ - وَ السَّلَامُ

### لغات

سهیل: چیزی که آماده از هم پاشیدن و گسستن است، از آن قبیل است، ریگ شناور یعنی توده شنی که هجوم می آورد و سیل آسا حرکت می کند.

اردیت: نابود ساختن جیل: گروه و دسته، بعضی جبل یعنی مردم نقل کرده اند جازوا: عدول کردند، منحرف شدند و جبهه: هدف نکوص: بازگشت عوّل علی کذا: بر او تکیه کرد فاء: برگشت موازره: همیاری و کمک به یکدیگر

### ترجمه

«... و گروه زیادی از مردم را به پستی کشاندی، و با گمراهی خود آنها را

فریب دادی، و آنان را در موج دریای خود که پوشیده از تاریکیها و دستخوش امواج گمراهیهاست در افکندی، تا این که از راه راست دور افتادند و به راه و روش جاهلیت خود باز گشتند، و به حق پشت کردند و به افتخارات و تعصب خانوادگی خود، تکیه کردند، جز آنهایی که اهل بینش بودند که پس از شناخت چهره باطل تو برگشتند و از کمک تو رو بر تافته و به خدا رو آوردند، چه آنها را تو با زور به سمت باطل کشاندی و از راه راست دور ساختی.

پس ای معاویه در باره خود از خدا بترس و زمام اختیارات را از دست شیطان بگیر، زیرا دنیا از دست تو بیرون خواهد شد و آخرت نزدیک به تو است. والسلام»

## شرح

می گویم (۱): این نامه چنین آغاز می گردد: «از طرف بنده خدا امیر مؤمنان به معاویه پسر ابو سفیان. اما بعد، براستی دنیا جای تجارت و سود آن همان آخرت است. بنا بر این خوشبخت کسی که سرمایه اش در دنیا اعمال شایسته است و حقیقت دنیا را می شناسد و ارزش آن را چنان که هست می داند، [معاویه!] من تو را با شناختی که از قبل دارم، نصیحت می کنم با این که آنچه در باره تو می دانم یقین محقق می شود! اما چه کنم که خدای متعال از عالمان پیمان گرفته است که امانت را به جای آورند و گمراه و هدایت یافته هر دو را نصیحت کنند. پس تو ای معاویه از خدا بترس و از آن کسانی مباش که برای خدا هیچ عظمتی قائل نیستند و عذاب خدا برای آنها مسلم و حتمی شده است، زیرا پروردگار در کمین ستمکاران است، براستی دنیا بزودی از تو بر می گردد و آه و افسوس به تو رو آور می شود، بنا بر این در این وقت پیری و سپری شدن عمر از خواب گمراهی و ضلالت بیدار شو، زیرا تو امروز مانند آن جامه کهنه ای هستی

ص: ۱۰۷

---

۱- گوینده ابن میثم بحرانی شارح نهج البلاغه عقیده دارد که در آغاز نامه حدود هشت سطر است که در اینجا آورده وجود داشته است، اما مرجعی برای این عبارات نقل نکرده است-م.



که اگر یک طرف آن را درست کنی، طرف دیگر خراب می شود.» پس از این مقدمه دنباله نامه می آید: و قد اردیت... تا آخر در این نامه چند هدف مورد نظر است:

اول: نصیحت و حالت دنیا را به او خاطر نشان کردن است و این که دنیا جای تجارت است و نتیجه آن یا سود آخرت است اگر سرمایه خوب باشد که همان اعمال شایسته است و یا از دست دادن آخرت است، اگر سرمایه اعمال نادرست باشد.

دوم: هشدار به او که دنیا را چنان که هست بنگرد، یعنی حقیقت دنیا را بشناسد، یا به دنیا با چشم معرفت یعنی دیده بصیرت نگاه کند، و از دگرگونیها و ناپایداری آن آگاه شود، و بداند که دنیا برای مقصدی دیگر آفریده شده است تا مقدار و ارزش واقعی آن را بشناسد و آن را در نظر خود مقدمه برای آخرت جلوه دهد.

سوم: یادآور شده است که خداوند متعال دارای علمی است که به طور حتم در باره او تحقق می یابد زیرا اگر علم خدا بر انجام کاری تعلق بگیرد، ناگزیر از انجام است، البته او را از باب اطاعت امر خدا و وفای به عهدی که خداوند از عالمان گرفته است تا ادای امانت کنند و احکام الهی را به مردم برسانند و گمراهان و هدایت یافتگان را نصیحت کنند، موعظه و نصیحت می کند.

چهارم: او را به ترس از خدا امر می کند و از این که از جمله کسانی باشد که برای خدا عظمتی قائل نیستند تا او را بندگی و اطاعت کنند، نهی می کند.

کلمه وقار اسم مصدر توقیر به معنی تعظیم و بزرگداشت است. بعضی گفته اند: کلمه رجاء در اینجا به معنی ترس و بیم است، بنا بر این از باب مجاز، استعمال شیئی به نام ضد شده است. و همچنین مبادا از کسانی باشد که عذاب خدا برای او حتمی و قطعی شده است.

عبارت: -فان الله بالمرصاد- همانا خدا در کمین است- هشدار برای اوست که خدا بر او و اعمال او آگاه است، تا او را از نافرمانی خدا باز دارد.

پنجم: امام (علیه السلام) او را به پشت کردن دنیا و بازگشت آن در روز قیامت به صورت افسوس و حسرت به دلیل از دست دادن دنیا با عشق و دلباختگی که به آن داشته است و نیز دست نیازیدن او در روز قیامت به وسایل نجات و نابود شدن توشه او برای آخرت، هشدار داده است.

ششم: به او دستور بیداری از خواب غفلت و گمراهی در حال پیری و پایان عمرش را داده است زیرا آن حالت مناسبترین حالات برای بیداری از خواب غفلت است. و در ضمن به او یادآور شده است که وی در آن سن، پس از استحکام پایه های جهل و پابرجا شدن هوای نفس در ارکان بدن و فرسودگی آن، اصلاح پذیر نیست، زیرا همچون لباس کهنه ای است که با دوختن اصلاح نمی شود، بلکه اگر از یک طرف او را بدوزند از سوی دیگر پاره شود.

هفتم: معاویه را بابت آنچه نسبت به مردم شام مرتکب شده، یعنی آنان را فریب داده و در امواج دریایی از گمراهیهای خود افکنده است، مورد سرزنش قرار داده است. و چون گمراهی وی از دین خدا و نادانی اش نسبت به آنچه که باید آگاه می بود، باعث فریب دادن مردم شده است، از آن رو فریبکاری را به خود او نسبت داده و کلمه بحر (دریا) را برای حالات و اندیشه های او در جستجوی به دست آوردن دنیا و انحراف از راه حق به سبب زیادی این حالات و دوری انتهای آنها، و کلمه موج را برای شبهه ای که در دل آنها ایجاد کرده و در هدفهای باطل خود آنان را غرق کرده استعاره آورده است، و شباهت این هدفها با موج در بازی با ذهن و اندیشه آنها و در نتیجه پریشان حالی آنان، روشن است و نیاز به توضیح ندارد. همچنین کلمه ظلمات (تاریکیها) را برای آن شبهه هایی که چشم بصیرت آنها را از درک حقیقت کور کرده و لفظ: «غشيان پوشش» را

برای ورود شبهه ها بر قلب و پوشاندن صفحه دل، استعاره آورده است.

جمله: تغشاهم جمله حالیه و محلاً منصوب است.

همچنین کلمه: التلاطم (امواج) را استعاره برای بازی کردن این شبهه ها با عقل ایشان، آورده است عبارت آن بزرگوار: فجازوا ،عطف بر: القیتهم ، است، مقصود این است که آنان [مردم شام] به سبب شبهه هایی که بر آنها القا کردی از حق عدول کردند و در مبارزاتشان به سبب تعصب جاهلیت و جانبداری از ریشه های قومی و مفاخرشان، بدون ملاحظه و دفاع از دین به جاه و مقام خود، متکی شدند به جز آن افراد عاقلی که به سمت حق بازگشتند، زیرا آنان تو را و موضع گمراهی تو را شناختند و از تو بریدند و از یاری تو در هدف شومت که ویرانگری بنای دین بود آن گاه که آنان را بر کارهای دشوار و ویران کننده دین واداشته و آنان را از راه حق دور کرده بودی، به خدا پناه بردند.

براستی او مردم عرب را با شبهه قتل عثمان و خونخواهی او به گمراهی کشید. همین که خردمندان عرب و طرفداران دین آگاه شدند که این عمل فریبکارانه به خاطر ریاست و سلطنت است از معاویه دوری کردند و از او بریدند.

عبارت: علی اعقابهم و علی ادبارهم، استعاره ترشیحی الفاظ: اعقاب و «ادبار» از اشیاء محسوس به معقول است. استثناء [الآ من فاء] از گروهی است که معاویه آنان را فریب داده است. کلمه الصّعب (دشوار) عاریه آورده شده است برای کارهایی که از نظر دین انجام آنها دشوار بوده است و معاویه مردم را به آن کارها وامی داشته است، از آن رو که ارتکاب چنین اعمالی باعث انحراف آنان از راه حق و گرفتاریشان در گردابهای هلاکت می شد، همان طوری که سوار شدن بر شتر ناهموار چموش باعث به بیراهه بردن شترسوار، و انداختن وی در گرداب مهالک است، و همچنین کلمه: القصد یعنی طریق محسوس،

استعاره آورده شده است از طریق معقول، یعنی راه حق. آن گاه دوباره او را به تقوای الهی امر می کند و این که مبادا شیطان زمام اختیار او را بریاید. کلمه مجاذبه را استعاره آورده است برای خودداری عقلانی و همچنین لفظ القیاد (مهار) را برای عقاید نادرست و آرمانهای دروغین که شیطان به وسیله آنها معاویه را رهبری می کند، و جلوگیری شیطان از زمامداری از طریق دست رد زدن بر نفس اماره که او را به وسیله آن آرمانها وسوسه می کند.

عبارت: فَإِنَّ الدنیا... هشدار است بر این که چون دنیا ناپایدار است پس آرزوهای دنیوی نیز پایدار نیست، و این عبارت به منزله صغرای دو قیاس مضموری است که کبرای قیاس اول در حقیقت چنین است: و هر چه ناپایدار و فانی باشد، پس به خاطر ناپایداری آن و جذب شیطان [انسان را] بدان وسیله به سمت خود، باید از آن ناامید شد. و کبرای قیاس دوم نیز چنین می شود. و هر چه که نزدیک باشد، شایسته است که با کار و کوشش جهت رسیدن به آن آماده شد.

فراهم آوردن وسیله به دست خداست.

## اشاره

از طرف آن بزرگوار فرماندار مکه بود.

### (۱)

أَمَّا بَعِيدُ فَإِنَّ عَيْنِي بِالْمَغْرِبِ كَتَبَ إِلَيَّ يُعَلِّمُنِي - أَنَّهُ وَجَّهَ إِلَيَّ الْمَوْسِمَ أَنَسُ مِنْ أَهْلِ؟ الشَّامِ؟ - الْعُمَى الْقُلُوبِ الصُّمِّ الْأَشِيمِاعِ الْكُفَى  
الْأَبْصَارِ - الَّذِينَ يَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ - وَيَطِيعُونَ الْمَخْلُوقَ فِي مَعْصِيَةِ يَهْ الْخَالِقِ - وَيَحْتَلِبُونَ الدُّنْيَا دَرَّهَا بِالدِّينِ - وَيَشْتَرُونَ عَاجِلَهَا  
بِأَجْلِ الْأَبْرَارِ الْمُتَّقِينَ - وَ لَنْ يَفُوزَ بِالْخَيْرِ إِلَّا عَامِلُهُ - وَ لَا يُجْزَى جَزَاءَ الشَّرِّ إِلَّا فَاعِلُهُ - فَأَقِمِ عَلَيَّ مَا فِي يَدَيْكَ قِيَامَ الْحَازِمِ الصَّلِيبِ -  
وَ النَّاصِحِ اللَّيْبِ - التَّابِعِ لِسُلْطَانِهِ الْمُطِيعِ لِإِمَامِهِ - وَ إِيَّاكَ وَ مَا يُعْتَدَرُ مِنْهُ - وَ لَا تَكُنْ عِنْدَ النَّعْمَاءِ بَطْرًا - وَ لَا عِنْدَ الْبُأَسَاءِ فِشَلًا

## لغات

عين: جاسوس موسم: زمان اجتماع حاجیان اکمه: کور مادرزاد.

بطر: شادی و خوشحالی زیاد بأساء: سختی و مشقت، بر وزن فعلاء ساخته شده است در صورتی که وزن افعل (برای  
مذکر) ندارد، زیرا اسم است نه صفت.

فشل: ترس و ناتوانی

## ترجمه

«اما بعد، خبر گزار من در مغرب (۲) نامه نوشته و مرا آگاه ساخته است، مردمانی کوردل از اهل شام به مکه آمده اند، از آن  
کسانی که حق را به باطل در آمیخته اند- به خیال خود، می خواهند حق و باطل را باز شناسند- در حالی که به

ص: ۱۱۲

۱- به ضم قاف و فتح ثاد مثقله-م.

۲- ظاهرا منظور شام است که در غرب عربستان قرار گرفته است-م.

اطاعت از مخلوق معصیت خالق می کنند و به نام دین از پستان دنیا شیر می نوشند و دنیای حاضر را عوض آخرت نیکان پرهیزگار می طلبند، در صورتی که هرگز-جز نیکوکار-به خیر و نیکی نمی رسد و هرگز-جز تبهکار-به کیفر بدی نمی رسد، بنا بر این نسبت به وظیفه خدمتی که داری پایدار و نستوه باش! همچون شخص دورانیش، کوشا و پند دهنده عاقلی که مطیع و فرمانبر امام و پیشوای خود است، عمل کن و مبادا کاری کنی که سرانجام پوزش بخواهی، به وقت فراوانی نعمت، زیاد شادمان و در وقت سختیهای زیاد، سست و هراسان مباش، و السلام.»

## شرح

شارح (ابن میثم) می گوید: این شخص که امام بر او نامه نوشته است، قثم به عباس بن عبدالمطلب است، که همواره-تا وقتی که علی (علیه السلام) به شهادت رسید-از طرف آن بزرگوار فرماندار مکه بود، و در زمان معاویه در سمرقند به شهادت رسید.

علت این که امام (علیه السلام) این نامه را نوشت آن بود که معاویه در موسم حج و هنگام اجتماع مردم برای اعمال، گروهی را فرستاد تا مردم را به اطاعت از او دعوت کنند، و مردم عرب را از یاری علی (علیه السلام) متفرق کنند، و به ذهن مردم القا کنند که علی (علیه السلام) یا خود، قاتل عثمان است و یا زمینه قتل او را فراهم آورده است، در هر دو صورت شایسته امامت نیست، و از طرفی به زعم خود، فضایل و اخلاق و روش او را در بذل و بخشش در بین مردم شایع کنند، این بود که امام (علیه السلام) این نامه را به فرماندارش در مکه نوشت و او را از این مطلب آگاه ساخت تا بر این اساس، به آنچه سیاست ایجاب می کند، اقدام کند. بعضی گفته اند: کسانی را که معاویه فرستاده بود، گروهی از مأموران مخفی او بودند که فرستاده بود تا اوضاع را بر فرمانداران علی (علیه السلام) آشفته سازند.

خلاصه نامه: نخست، امام (علیه السلام) به فرماندارش، مطالبی را اعلام می دارد که جاسوس آن بزرگوار در مغرب (غرب حجاز) نوشته است، و مقصود امام از

«مغرب» همان شام است، زیرا شام از شهرهای غربی حجاز است. امام (علیه السلام) جاسوسهایی در شهرها داشته است که از رویدادهای جدید در قلمرو معاویه خبر می دادند، و معاویه نیز- همان طور که عادت سلاطین است- در قلمرو امام جاسوسهایی داشته است. آن گاه امام (علیه السلام) مردم شام را با ویژگیهایی معرفی کرده است که باعث دوری از خدا می گردند، تا فرماندارش را از آنها بیزار کند و بر حذر دارد:

۱- از جمله ویژگیهای اهل شام فرو رفتن در غفلت و بی توجهی از هر جهت است، نسبت به آنچه که به خاطر آن آفریده شده اند. کلمه «العمی» [نابینایی] را به اعتبار این که آنها حق و نیز راه آخرت را که شایسته درک است درک نمی کنند، استعاره برای دلهای آنها آورده است، همان طور که شخص نابینا هدف خود را درک نمی کند. و همچنین کلمه الصم (کری)، را برای گوشها و الکمه (کوری) مادرزاد را برای چشمهایشان، به اعتبار استفاده نکردن آنها- در جهت شنیدن- از موعظه ها و یادآوریها، و- در جهت دیدن- عبرت گرفتن از آثار قدرت خداوند بزرگ، استعاره آورده است یعنی همان طور که فاقد این دو عضو بهره نمی گیرد، آنان نیز از این دو عضو استفاده نمی کنند .

۲- آنان حق را با باطل اشتباه می کنند: یعنی حق را مخلوط به باطل می سازند و در باطل حق را می جویند، مقصود آن است که آنها می دانند که علی (علیه السلام) بر حق و معاویه بر باطل است، لکن آن را پنهان می دارند و با شبهه قتل عثمان و خونخواهی او، و دیگر دلایل بیهوده، مخفی می کنند. و بعضی [به جای یلبسون... [یلتمسون (۱) الحق بالباطل نقل کرده اند، از آن رو که آنان با حرکات بیهوده خود (به زعم خود) حق را می جستند.

ص: ۱۱۴

---

۱- چون در متن موجود: «یلتمسون...» مطابق این روایت ضبط شده بود، در ترجمه فارسی نیز از متن موجود پیروی گردید-م.

۳- آنان از مخلوق یعنی معاویه در جهت نافرمانی آفریدگارشان اطاعت می کنند.

۴- آنان به بهانه دین، شیر دنیا را می دوشند. لفظ: الدّر (شیر) را برای دنیا و خوشیهای آن، استعاره آورده است، همچنین کلمه: احتلاب (دوشیدن)، استعاره است برای به دست آوردن متاع دنیا از هر راهی که امکان دارد، از آن جهت که دنیا همانند شتر است. درها به عنوان بدل از دنیا، منصوب است. البته این هدف را به وسیله دین پی می گرفتند، از آن رو که اظهار شعار دینی و دست آویختن به ظاهر دستوره‌های دینی برای تحصیل دنیا بود و به چنگ آوردن مال و منال دنیایی که استحقاق نداشتند، زیرا نبرد ایشان با امام (علیه السلام) - آن طوری که آنها تصور می کردند - تنها به خاطر گرفتن خون خلیفه عثمان و اثبات عمل زشت قاتلان و خوار کنندگان عثمان بود، و بدین وسیله بود که توانستند دل مردم عرب و بسیاری از مسلمانان نادان را نسبت به نبرد با آن حضرت و گرفتن شهرها به دست آورند.

پنجم: خریدن آنان دنیای حاضر را عوض آخرت نیکان، یعنی اجر و مزد اخروی، کلمه شراء خریدن استعاره برای به عوض گرفتن آنان دنیا را به جای آخرت است، و چون در شعار اسلامی این کار، زیانی جبران ناپذیر است، امام (علیه السلام) در موضع نکوهش آنها بیان کرده است، آن گاه در مقام وعد و وعید به آنها یاد آور شده است که رسیدن به نیکی منحصر به نیکوکاران است تا آنها تشویق به نیکوکاری شوند، و کیفر به بدی منحصر به بدکاران است تا آنان از بدی دوری کنند. و سپس نامه خود را با یک امر و یک نهی پایان داده است: اما فرمان آن است که نسبت به کار و وظیفه ای که به عهده دارد، خود را جای کسی که شایسته آن است قرار دهد یعنی دوراندیش و استوار در عقیده و کوشای در اطاعت خدا، خیرخواه عاقل، برای خود و دوستان خود، فرمانبر امام و رهبر باشد، و اما هشدار



به او این است که مبادا از جمله کسانی باشد که از کاری که کرده اند معذرت خواهی می کنند. یعنی کارهایی که در شرع، معصیت و کوتاهی از انجام وظیفه به حساب می آید، مرتکب نشود. بعضی این کلمات را مرفوع خوانده اند. سپس از شادی زیاد در وقت رسیدن به ناز و نعمت و ترس و ضعف به هنگام سختی و شدت برحذر داشته است، زیرا این صفات باعث زوال نعمت و نزول بلا و گرفتاری می شود. شادی بیش از اندازه خوی ناپسندی است که مستلزم صفات ناپسند خودخواهی و خودبینی و نقطه مقابل صفت پسندیده فروتنی است. و ترس و ناتوانی، صفت پست نسبت به خوی پسندیده شجاعت است. توفیق از جانب خداست.

## اشاره

برکناری از حکومت مصر و نصب مالک اشتر به جای او، اطلاع یافت. و بعد مالک اشتر، پیش

از رسیدن به مصر در بین راه بدرود حیات گفت.

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي مَوْجِدُتُكَ مِنْ تَسْرِيحِ الْأَشْتَرِ؟ إِلَى عَمَلِكَ - وَ إِنِّي لَمْ أَفْعَلْ ذَلِكَ اسْتِيبَاطًا لَكَ فِي الْجِهْدِ - وَلَا أزدِيَادًا لَكَ فِي الْجِدِّ - وَ لَوْ نَزَعْتُ مَا تَحْتَ يَدِكَ مِنْ سُلْطَانِكَ - لَوَلَّيْتُكَ مَا هُوَ أَيْسَرُ عَلَيْكَ مَثُونَهُ - وَ أَعْجَبُ إِلَيْكَ وَ لَآئِيَهُ - إِنَّ الرَّجُلَ الَّذِي كُنْتُ وَ لَيْتَهُ أَمْرٌ؟ مَضِيرٌ؟ - كَانَ رَجُلًا لَنَا نَاصِحًا وَ عَلَى عَدُوِّنَا شَدِيدًا نَاقِمًا - فَرَحِمَهُ اللَّهُ فَلَقَدْ اسْتِتَكَمَلَ أَيَّامَهُ - وَ لَاقَى حِمَامَهُ وَ نَحْنُ عَنْهُ رَاضُونَ - أَوْلَاةُ اللَّهِ رِضْوَانَهُ وَ ضَاعَفَ الثَّوَابَ لَهُ - فَاصْبِرْ لِعِدْوِكَ وَ امضِ عَلَى بَصِيرَتِكَ - وَ شَمِّرْ لِحَزْبِ مَنْ حَارَبَكَ وَ «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ» - وَ أَكْثِرِ الْإِسْتِعَانَةَ بِاللَّهِ يَكْفِيكَ مَا أَهَمَّكَ - وَ يُعِينِكَ عَلَى مَا يُنَزِلُ بِكَ وَ السَّلَامَ

## نقات

موجده: خشم و ناراحتی که به انسان دست می دهد تسريح: فرستادن اصحر له: به خاطر او از شهر بیرون شو بصيره: (در اینجا) برهان و راهنمایی دینی.

## ترجمه

«اما بعد، خبر دلگیر شدن از فرستادن مالک اشتر به جای تو به من رسید، این عمل من نه به آن خاطر بود که تو کوشا نبودی و تلاش زیاد نداشتی، اگر من حکومت مصر را از تو می گیرم تو را به کاری می گمارم که زحمت و رنجش کمتر و فرمانروایی آن برای تو گوارتر باشد.

کسی را که فرماندار مصر ساختم برای ما خیرخواه و بر دشمن ما غالب و توانا بود، پس خدا بیامرزدش که روزگارش را به پایان رساند و با مرگ روبرو، ما از او خوشنودیم، خداوند او را غریق دریای رحمت خود گرداند، و بر او پاداشی دو چندان دهد، حال به جانب دشمن حرکت کن و با بصیرت و بینش روانه شو، و برای نبرد با دشمن دامن همت بر کمر زن، و به راه پروردگارت دعوت کن، و از خداوند، زیاد کمک بخواه تا او تو را از آنچه باعث اندوهت شده باز دارد و نسبت به آنچه بر تو وارد شده است یاری نماید، اگر خدا بخواهد.»

## شرح

می گویم (ابن میثم): عَلت (تغییر) آن بود که محمد بن ابی بکر در روبرو شدن با دشمن از خود ضعف نشان می داد، و در میان یاران علی (علیه السلام) برای نبرد با دشمن کسی پر جرأت تر و نیرومندتر از مالک اشتر - خدایش بیامرزد - وجود نداشت، و معاویه پس از ماجرای صفین برای یورش به اطراف شهرهای اسلامی آماده می شد، از طرفی، مصر مورد توجه عمرو بن عاص بوده است و امام (علیه السلام) می دانست که آن جا جز به وسیله مالک اشتر نمی تواند حفظ شود، این بود که عهد و فرمانی به او نوشت، که در آینده آن را نقل خواهیم کرد، و او را به جانب مصر فرستاد، از طرفی اطلاع یافت که محمد به خاطر این عمل افسرده شده است. پس از آن که مالک اشتر، پیش از رسیدن به مصر، بدرود زندگی گفت، این نامه را امام (علیه السلام) به محمد نوشت، و در نامه کاری را که انجام داده است به اطلاع او می رساند و رضایت او را جلب می کند و دلیل گماردن مالک اشتر را به جای او بازگو می نماید، که نه از باب رنجش از وی و نه دلیل کوتاهی از جانب او بوده است.

خلاصه و نتیجه این بخش از نامه های امام (علیه السلام) چند چیز است :

اول: سخن امام: فقد بلغنی... عملک همچون اعتراف به چیزی شبیه رفتار بدی در باره اوست که چیزی همانند عذرخواهی را در پی دارد.

ص: ۱۱۸

دوم: عبارت لم افعل ذلک... ناقما، چیزی شبیه به عذرخواهی از محمد بن ابی بکر است، کوتاهی و سهل انگاری در تلاش و کوشش و نظایر آن را که شاید محمد بن ابی بکر تصوّر می کرد باعث عزل او شده است، از او نفی کرده، و پس از آن به وی وعده داده است، بر فرض پایان یافتن موضوع عزل وی، او را به کاری برگمارد که زحمت و رنجش کمتر و فرمانروایی آن گواراتر از حکومت مصر باشد. تا از طریق تشویق او را به کاری بهتر از حکومت مصر وادارد و آرامش قلبی به او دهد. آن گاه به انگیزه خود در فرستادن اشتر، اشاره فرموده است، که او به دلیل داشتن صفات پسندیده مذکور، در خور ستایش امام (علیه السلام) بوده است، و آن صفات عبارت از خیرخواهی وی برای امام، و سختگیری و پرخاشگری و حمله ور بودن نسبت به دشمن است، در صورتی که محمد هر چند در مورد اوّل در خور بوده است، اما در مورد دوم، ضعیف بود.

سوم: عبارت: فرحمه الله... الثواب له، اطلاع از مرگ مالک اشتر و خورسندی امام (علیه السلام) از اوست، از آن رو که مبدا ابراز سرزنشی نسبت به او نماید.

چهارم: جمله: فاصحر از شهر بیرون شو تا آخر نامه، فرمان آمادگی برای مقابله با دشمن و دستور بیرون شدن او از شهر است، تا او احساس توانمندی کند، نه مخفی شدن در میان شهر که باعث احساس ناتوانی است، دیگر این که در نبرد خود با دشمن از روی برهان و بینش در تشخیص حق باشد، و صفت دامن به کمر زدن را کنایه از آمادگی برای نبرد آورده است، و دیگر آن که با سخن دلاویز و پند و اندرز نیکو و به نیکوترین روش مجادله، دیگران را به راه پروردگارش بخواند، و زیاد از خداوند کمک بخواهد، زیرا روی دل به جانب اوست، و کمک طلبیدن از او برای یاری رساندن به او و دفع کردن مهمترین عمل دشمن از او و کمک به او در برابر سختیهایی که مبتلا می شود، باعث آمادگی و زمینه ساز است. توفیق و نگهداری از لغزش از جانب خداست.

اشاره

أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ مَضِيرًا؟ قَدْ افْتِتِحَتْ - وَ؟ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ؟ رَحِمَهُ اللَّهُ قَدْ اسْتُشْهِدَ - فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُهُ وَلَدًا نَاصِحًا وَ عَامِلًا كَادِحًا - وَ سَيْفًا قَاطِعًا وَ رُكْنًا دَافِعًا - وَ قَدْ كُنْتُ حَشْتُ النَّاسِ عَلَى لِحَاقِهِ - وَ أَمَرْتُهُمْ بِعِيَاثِهِ قَبْلَ الْوَقْعَةِ - وَ دَعَوْتُهُمْ سِرًّا وَ جَهْرًا وَ عَوْدًا وَ بَدَأًا - فَمِنْهُمْ الْمَآتِي كَارِهًا وَ مِنْهُمْ الْمُعْتَلُّ كَاذِبًا - وَ مِنْهُمْ الْقَاعِدُ خَاذِلًا - أَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَ لِي مِنْهُمْ فَرَجًا عَاجِلًا - فَوَاللَّهِ لَوْ لَا طَمَعِي عِنْدَ لِقَائِي عَدُوِّي فِي الشَّهَادَةِ - وَ تَوَطَّيْنِي نَفْسِي عَلَى الْمَيِّتِ - لَأَحْبَبْتُ أَلَّا أَبْقَى مَعَ هَؤُلَاءِ يَوْمًا وَاحِدًا - وَ لَا أَلْتَقِيَ بِهِمْ أَبَدًا

ترجمه

«اما بعد، مصر را لشکریان معاویه گرفتند و محمد بن ابی بکر-خدایش بیامرزد-به شهادت رسید، از خداوند اجر و پاداش برای او خواستارم که برایم فرزندی خیر اندیش و کارگراری رنجکش و شمشیری بران و رکنی مدافع بود.

من مردم را برای رفتن به جانب او وادار، و پیش از کشته شدنش به یاری او امر می کردم و از مردم نه یک بار، بارها، پنهان و آشکار دعوت کردم، پس بعضی از مردم با بی میلی به یاری او می رفتند، گروهی به دروغ بهانه جویی می کردند و گروهی نیز سرافکننده می ماندند. از خداوند خواهانم که مرا از این مردم هر چه زودتر نجات بخشد، که به خدا سوگند اگر آرزویم به شهادت در هنگام رودررویی با دشمن، و آمادگی ام برای مرگ نبود، دوست داشتم حتی یک روز با اینها نباشم، و با کسی از ایشان روبرو نشوم.»

می گویم (ابن میثم): احتسبت کذا عند الله، یعنی از او درخواست اجر و مزد می کنم الحسبه، به کسر حاء یعنی اجر و مزد.

الشَّهَادَة: کشته شدن در راه خدا. استشهد: گویا او نزد خدا حضور یافته است. محور و هدف این نامه چند مطلب است:

اول: اطلاع دادن به ابن عباس، از تصرف مصر به وسیله سپاه معاویه.

دوم: خبر دادن به ابن عباس از کشته شدن محمد بن ابی بکر، تا او نیز در اندوه این سوگ با امام شریک باشد، و ابراز ستایش در ضمن اظهار غم و اندوه نسبت به او. واژه های ولدا، عاملا، سیفا و رکنا همگی نقش حال را دارند، و نامیدن او [محمد] به عنوان فرزند به اعتبار تربیت وی در دامن خود- همچون فرزند خود- از باب مجاز است، توضیح آن که وی ریب امام (پسر همسرش) بود، مادرش اسماء دختر عمیس خثعمی بود، که قبلا همسر جعفر بن ابی طالب بود، و با او به حبشه مهاجرت کرد، و در حبشه، محبّد، عون و عبد الله از او به دنیا آمدند، و پس از این که جعفر به شهادت رسید، ابو بکر با وی ازدواج کرد، و این محمد از او به دنیا آمد. هنگامی که همسرش ابو بکر از دنیا رفت، علی (علیه السلام) او را به همسری گرفت و از او یحیی بن علی به دنیا آمد. کلمه: سیف (شمشیر) را به اعتبار نابود ساختن و حمله کردن او بر دشمن استعاره از وی آورده است. و با استعمال لفظ قاطع (بُرّان)، و همچنین کلمه: رکن (ستون)، صنعت ترشیح به کار برده است، از آن رو که در پیشامدها به او مراجعه می کرد و بدان وسیله گرفتاری را برطرف می ساخت. و کلمه: دافعا (برطرف کننده)، نیز از باب ترشیح است.

سوم: اطلاع دادن به ابن عبّاس از وضع خود با مردم به عنوان شکوه و گله از ایشان، زیرا آن بزرگوار، آنان را به پیوستن بر محمد بن ابی بکر و یاری او ترغیب کرد ولی آنها گوش ندادند، و نیز به دلیل و سبب کوتاهی کردن هر کدام از آنها

براستی، وضع امام (علیه السلام) با مردم همانند پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) با قوم خود بود، که بعضی با بی میلی [به یاری پیامبر] می آمدند به طوری که گویی به چشم خود می بینند که به طرف مرگ برده می شوند (۱) و بعضی بهانه های دروغین می آوردند همچون کسانی که می گفتند: اگر قدرت بر کارزار داشتیم به همراه شما بیرون می آمدیم، آنان خود را به هلاکت می اندازند، در صورتی که خداوند آگاه است که آنها دروغ می گویند (۲). هر کس حالات و تاریخ زندگانی این دو بزرگوار را تا وقتی که از دنیا رفتند مورد بررسی قرار دهد، جهت همگونی بین آن دو تن در بیشتر حالات برایش ثابت می گردد، این بخش از سخن امام (علیه السلام) مطابق دریافت وی از آن مردم مربوط به آنهاست .

چهارم: درخواست نجات هر چه زودتر از دست آنها از پیشگاه خداوند متعال، در این جا نیز، این درخواست به عنوان گله و شکوه است، و همچنین امام به انگیزه توقّف خود با این حالت در بین آن مردم اشاره دارد، یعنی آرزوی شهادت و آماده بودن برای مرگ به هنگام روبرو شدن با دشمن، که اگر چنین نبود از ایشان فاصله می گرفت. توفیق از جانب خداست.

ص: ۱۲۲

---

۱- اشاره به آیه مبارکه (۶) از سوره انفال (۸) است.

۲- اشاره به آیه مبارکه (۴۲) از سوره توبه (۹) [۱] دارد.

## اشاره

دشمنان فرستاده بود و این نامه در پاسخ نامه عقیل به امام (علیه السلام) است.

فَسِرَّحْتُ إِلَيْهِ جَيْشًا كَثِيفًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ - فَلَمَّا بَلَغَهُ ذَلِكَ شَمَّرَ هَارِبًا وَ نَكَصَ نَادِمًا - فَلَحِقُوهُ بِبَعْضِ الطَّرِيقِ - وَ قَدْ طَفَلَتِ الشَّمْسُ لِلْيَابِ - فَاقْتُلُوا شَيْئًا كَلًّا وَ لَا - فَمَا كَانَ إِلَّا كَمَوْقِفِ سَاعَةٍ حَتَّى نَجَا جَرِيضًا - بَعْدَ مَا أَخَذَ مِنْهُ بِالْمُخْتَقِ - وَ لَمْ يَبْقَ مَعَهُ غَيْرُ الرَّمَقِ - فَلْيَا بِلَأْيٍ مَيَّا نَجَا - فَدَعُ عَنْكَ قُرَيْشًا؟ وَ تَزَكَاضَهُمْ فِي الضَّلَالِ - وَ تَجَوَّاهُ فِي الشَّقَاقِ وَ جِمَاحَهُمْ فِي التِّيهِ - فَإِنَّهُمْ قَدْ أَجْمَعُوا عَلَى حَرْبِي - كَأَجْمَعِهِمْ عَلَى حَرْبِ رَسُولِ اللَّهِ ص؟ قَبْلِي - فَجَزَتْ قُرَيْشًا؟ عَنِّي الْجَوَازِي - فَقَدْ قَطَعُوا رَحِمِي وَ سَلَبُونِي سُلْطَانَ ابْنِ أُمِّي - وَ أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ رَأْيِي فِي الْقِتَالِ - فَإِنَّ رَأْيِي قِتَالُ الْمُحِلِّينَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ - لَا يَزِيدُنِي كَثْرَةَ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً - وَ لَا تَفَرُّقَهُمْ عَنِّي وَحْشَةً - وَ لَا تَحْسَبَنَّ ابْنَ أَبِيكَ - وَ لَوْ أَسْلَمَهُ النَّاسُ مُتَضَرِّعًا مُتَخَشِّعًا - وَ لَا مُقِرًّا لِلضَّيْمِ وَاهِنًا - وَ لَا سَلِسَ الرَّمَامِ لِلْقَاتِدِ - وَ لَا وَطِيءَ الظَّهْرِ لِلرَّاكِبِ الْمُتَقَعِدِ - وَ لَكِنَّهُ كَمَا قَالَ أَخُو بَنِي سَلِيمٍ؟ فَإِنْ تَسْأَلْنِي كَيْفَ أَنْتَ فَإِنِّي صَبُورٌ عَلَى رَبِّ الزَّمَانِ صَلِيبُ

يَعِزُّ عَلَيَّ أَنْ تُرَى بِي كَابَةٌ فَيَشْمَتَ عَادٍ أَوْ يُسَاءَ حَبِيبُ

## نقات

طَفَلَتِ الشَّمْسُ: هنگامی که خورشید به سمت غروب مایل شود.

آبَت: لغتی است به معنی غابت (پنهان شد) لالی: دشواری و سختی اجماع: تصمیم قاطع جوازی: جمع جازیه: یعنی کسانی که



جریض: اندوهگینی که آب دهانش را از روی غم و اندوه به زحمت از گلو فرو می برد، به حدی که نزدیک است از غصه بمیرد.

مخَّق: قسمتی از گردن، موضع خنق، گلوگاه، رمق: باقیمانده جان، نیمه جان.

اشخاص را به علت کار بد، کیفر می کنند.

محلّین: بیعت شکنان، به کسی که عهد و بیعت خود را بشکند، محلّ می گویند و در مقابل آن به کسی که حفظ عهد و پیمان کند محرم می گویند.

متقعد: سواره، به خاطر نشستن بر پشت شتر.

### ترجمه

«پس، سپاهی متراکم از مسلمانان به جانب او فرستادم، و هنگامی که این خبر به او رسید، با عجله گریخت و پشیمان بازگشت، و آن سپاه در بین راه، نزدیک غروب آفتاب با او روبرو شد، اندکی با هم به نبرد پرداختند چنانکه گویی جنگی در کار نبود. و ساعتی بیش به درازا نکشید که از تنگنایی که در آن گرفتار آمده بود، غمگین و غصه دار رها شد، در حالی که جز نیم جانی از او باقی نمانده بود، پس با دشواری و مشقت زیاد نجات یافت.

بنا بر این قریش و تاخت و تازشان را در گمراهی و میداننداری و جولانیشان را در دشمنی و ستیزه و جنب و جوششان را در سرگردانی، به حال خود رها کن، چه آنها در جنگ با من آن چنان متحد شده اند که پیش از من در جنگ با رسول خدا (صلی الله علیه و آله). عقببتگران به جای من قریش را به کیفر رسانند، زیرا آنان رشته خویشاوندی مرا (با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بریدند) و مقام خلافت پسر مادرم را از من ربودند.

و امّا آنچه در باره جنگ از نظر من جويا شدی، نظر من آن است که جنگ با کسانی که جنگ را روا داشتند تا پای مرگ و دیدار پروردگار سزاوار است، نه انبوه مردم در اطراف من بر عزّتم می افزاید، و نه پراکنندگی مردم از من خوف و ترسم را افزون می کند. و گمان مبر که فرزند پدر تو، هر چند مردم او را تنها بگذارند، به خواری و ذلت تن دهد، و یا از روی ضعف و ناتوانی زیر بار زور برود، برای زمامدار، رها کردن زمام، و برای سواری که بر مرکب نشسته، فرود آمدن از پشت

مرکب امکان ندارد، اما داستان من داستان برادر بنی سلیم است که گفته:

اگر از من بپرسی که چگونه ای؟ براستی من بر سختی روزگار بسیار شکیا و استوارم.

گران است بر من که از خود غم و اندوهی نشان دهم، تا در نتیجه دشمن شاد و دوست غمگین شود.»

## شرح

منظور و هدف این فصل چند مطلب است:

اول عبارت: فسّرت... ما نجا شرح حال دشمن است، که بر یکی از کارگزارانش هجوم کرده بود و امام (علیه السلام) سپاهی از مسلمانان را به جانب او گسیل داشت، دشمن پس از اطلاع از رو آوردن سپاه به طرف او فرار کرد، اما پس از این که سپاه امام (علیه السلام) رسید، اندکی به نبرد پرداختند، آن گاه با دشواری و مشقت زیادی توانستند نجات پیدا کنند و دور شوند. الفاظ این عبارت فصیحترین عبارتهای این نامه است. کلمات: هاربا، نادما، حریضا، حال می باشند.

عبارت: کلا و لا، تشبیهی است به شیء اندک ناپایدار، توضیح آن که:

لا و لا دو کلمه کوتاهی هستند که زود قطع می شوند و کمتر در گفتگوی بین دو نفر شنیده می شوند: بنا بر این نبرد دشمن را با سپاهی که امام (علیه السلام) فرستاده بود، به آن دو کلمه تشبیه کرده است، مانند شعر ابن هانی مغربی که می گوید: او در چشم از یک لحظه هم زودتر و در گوش از لا و لا، کوتاhter است.

موقف، مصدر میمی است، یعنی آن نبرد، نبرد یک ساعته ای بیش نبود.

بعضی عبارت را: لا و ذا نقل کرده اند.

لأیا: مصدر (مفعول مطلق) و عامل آن محذوف، و ماء مصدری در محل فاعل است تقدیر جمله چنین است: فلأی لأیا نجاؤه، یعنی دشوار و کند بود.

عبارت: بلائی: دشواری مقرون به دشواری.

دوم: عبارت: دع عنك... ابن امی به منزله پاسخ به جمله ای است که در آن از قریش و کسانی که از آن مردم به معاویه پیوستند یاد کرده است، پس به عقیل از باب خشم بر آنها امر می کند که از آنها نام نبرد. و او در عبارت: و ترکاضهم، ممکن است به معنی مع باشد، و احتمال دارد حرف عطف بوده باشد. کلمه: التركاض، را برای آنها [قریش] استعاره آورده است، از آن رو که اذهان ایشان در گمراهی از راه خدا و فرو رفتن ایشان در باطل، بدون توقّف می شتابد. و همچنین کلمات: النجوال، و اجماع، استعاره است به اعتبار مخالفت زیاد آنان با حق و جنب و جوش در سرگردانی، و بیرون رفتن از راه عدالت که مانند اسبی در حال تاخت و تاز بودند.

عبارت: فأنهم... رسول الله: زیرا آنان... پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، به منزله صغرای قیاس مضموری است که بدان وسیله به عقیل توجه داده است که خیری در قریش نیست و باید از آنها دوری کرد، و کبرای مقدر نیز چنین است: و هر که این طور باشد، و گذاشتن او و دوری از او واجب و لازم است، زیرا امید خیری در او نیست. امّا معنی حقیقی صغری روشن است، زیرا قریش از زمانی که مردم به آن حضرت بیعت کردند تصمیم قطعی - به دلیل کینه، حسد و بغضی که نسبت به امام داشتند - بر نبرد با آن بزرگوار گرفته و بر ستیز با وی متحد شده بودند، همان طور در آغاز اسلام با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) چنین حالتی را داشتند، و این دو حالت در هیچ جهتی با هم فرق و تفاوتی ندارند.

عبارت: فجرت قریشا علی الجوازی: (عقوبتگران به جای من، قریش را به کیفر رسانند)، نفرینی است بر آنها که به مانند کاری که خود آنها کرده اند، از قبیل قطع رحم، و نفی امام از زمامداری اسلام و خلافتی که او شایسته تر بود، کیفر داده شوند، این عبارت به منزله ضرب المثلی در آمده است.

عبارت: فقد قطعوا رحمی (آنان رابطه خویشاوندی مرا (با پیامبر (صلی الله علیه و آله))

نادیده گرفته و قطع کردند)، همچون علت برای درستی نفرین بر قریش است، و همین جمله به منزله صغرای قیاس مضموم نیز هست، و کبرای مقدر چنین است: و هر کس مرتکب چنین اعمالی شود، او شایسته نفرین است.

مقصود امام (علیه السلام) از پسر مادرش، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است، زیرا هر دو، پسران فاطمه، دختر عمرو بن عمران بن عائد بن مخزوم، مادر عبد الله و ابو طالبند. ولی امام (علیه السلام) نفرمود: پسر پدرم، زیرا غیر از ابو طالب، عموهای دیگرش در نسبت به عبد المطلب شرکت داشتند.

بعضی گفته اند: چون مادر امام (علیه السلام)، فاطمه بنت اسد، در زمان کودکی پیامبر (صلی الله علیه و آله) موقعی که آن حضرت یتیم و در کفالت ابو طالب بود، از او پرستاری می کرد، پس در حقیقت به منزله مادر او بوده، از این رو به مجاز پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عنوان پسر به او نسبت داده شده است (۱).

سوم: عبارت: «و اما ما سئلت عنه...» (و اما آنچه را که در مورد آن از من سؤال کردی، تا آخر) تقریر پرسش و پاسخ است و در این بخش از نامه به چند مورد از فضایل خود، توجه داده است:

۱- به نیروی دینی خود نسبت به کسانی که پیمان الهی را واقعی ننهادند و پیمان شکنی کرده اند.

۲- شجاعت خود را، که نه انبوه مردم پیرامونش با وجود آن شجاعت، باعث زیادی عزت، و نه پراکنده شدن آنها موجب ترس و وحشت او خواهد شد، و با وجود چنان شجاعتی، جایی برای ترس، ناتوانی و تسلیم به دشمن نمی ماند، ولی با این همه، آن بزرگوار همچون گوینده آن شعر است. شعر به عباس بن

ص: ۱۲۷

۱- نقل کرده اند، که چون فاطمه همچون مادر مهربانی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرستاری می کرد، از آن رو، پیامبر (صلی الله علیه و آله) در باره او فرموده است: «فاطمه امی بعد امی» فاطمه: بنت اسد، بعد از مادرم (آمنه)، مادر من است - م.

مرداس سلمی نسبت داده شده است، و به منزله تمثیل و تشبیه است، اصل (مشبه به) گوینده شعر و فرع (مشبه) امام (علیه السلام) است و انگیزه مقایسه ویژگیهای نامبرده است، و حکم (وجه شبه) شجاعت و دلیری امام است که از صولت او باید بر حذر بود. توفیق از جانب خداست.

ص: ۱۲۸

## اشاره

فَسَيُبْحَنُ اللَّهُ - مَيَا أَشَدَّ لُزُومَكَ لِلْأَهْوَاءِ الْمُتَبَدِّعَةِ وَالْحَيْرَةِ الْمُتَّبَعَةِ - مَعَ تَضْيِيعِ الْحَقَائِقِ وَاطِّرَاحِ الْوَثَائِقِ - الَّتِي هِيَ لِلَّهِ طَلْبُهُ وَ عَلَى عِبَادِهِ حُجَّةٌ - فَأَمَّا إِكْتِنَارُكَ الْحِجَابِ فِي؟ عُثْمَانَ؟ وَ قَتَلْتَهُ - فَإِنَّكَ إِنَّمَا نَصَيْرُتَ؟ عُثْمَانَ؟ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَكَ - وَ خَذَلْتَهُ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَهُ

## ترجمه

«اما بعد خدا را از هر عیب و نقصی منزّه می دانم، چه قدر تو پیرو خواهشهای نفسانی تازه و گرفتار هوا و هوسهای پیاپی هستی با تباه سازی حقیقتها و پشت پا زدن به پیمانهایی که خواست خدا و راهگشای بندگان خداست.

امّا جبار و جنجال فراوان تو در مورد عثمان و قاتلانش، تو موقعی عثمان را یاری کردی که به نفع خودت بود ولی هنگامی که برای او سودی داشت، او را خوار و تنها گذاشتی و یاری نکردی.».

## شرح

می گویم (ابن میثم): آغاز این نامه چنین بوده است:

براستی دنیا، موجودی شیرین، سرسبز، آراسته و خرم است، کسی به دنیا نرسیده مگر این که او را از هر چه برای او سودمندتر بوده باز داشته است، در صورتی که ما را به آخرت فرمان داده و واداشته اند.

ای معاویه! آنچه را که ناپایدار است ترک کن و برای جاودانگی کار کن، از مرگی که سرانجام با او روبرو می شوی، و حسابی که پایان کارت با آن است،

برحذر باش، و بدان که خداوند هرگاه خیر بنده ای را بخواهد، ناپسندی را از او دور و توفیق اطاعت خود را برایش فراهم می آورد، هرگاه برای بنده ای خواستار شرّ گردد، او را فریفته دنیا می کند و آخرت را از یاد او می برد و میدان آرزوهای او را گسترش می دهد و از آنچه به صلاح اوست باز می دارد.

نامه تو، به من رسید، تو را چنان یافتم که مقصود خود را به صراحت بازگو نمی کنی و چیزی را غیر از گم شده ات می جویی، و در اشتباهی کورکورانه و سرگردانی گمراهی به سر میبری و به چیزی غیر از برهان و دلیل دست می یازی و به ضعیف ترین شبهات پناه میبری.

اما درخواست شرکت تو در امور و واگذاری سرزمین شام به تو، اگر من امروز این کار را می کردم دیروز (تا به حال) این کار را کرده بودم. اما این که گفتی: عمر، تو را والی شام کرده است، کسانی را که همتایش (ابو بکر) ولایت داده بود، عمر عزل کرد، و همچنین کسانی را که عمر به فرمانداری تعیین کرده بود، عثمان برکنار ساخت، هیچ رهبری برای مردم تعیین نشده است، مگر آنکه صلاح امت را در نظر بگیرد، چه برای رهبران قبل از او آن مصلحت روشن بوده و یا از نظر آنها مخفی مانده باشد، و هر کاری، کار دیگری را در پی دارد، و هر زمامداری نظر و اندیشه خاصی دارد. آن گاه می رسد به عبارت سبحان... تا آخر نامه.

این بخش از نامه دو مطلب را شامل است:

اول: تعجب از زیادی دلبستگی معاویه به خواسته هایی که خود به وجود آورنده آنهاست و انحراف او از رفتن به جانب حق، به دلیل پیروی از هوا و هوس.

توضیح آن که در هر زمانی، معاویه شبهه ای ایجاد و نظر تازه ای القا می کرد، تا بدان وسیله یارانش را گمراه سازد و در ذهن آنها بیندازد که علی (علیه السلام) برای رهبری شایستگی ندارد، یک بار می گفت: او قاتل عثمان است، و یک مرتبه وانمود

می کرد که او را یاری نکرده و خوار و تنها گذاشته، و یک بار می پنداشت که او قاتل صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و وحدت کلمه جامعه را به هم زده است، یک بار با دادن پول و صرف مال مسلمانان برخلاف دستور شرع، دیگران را از او برمی گرداند، و گاهی قبول می کرد که او شایسته رهبری امت است، و از او درخواست تأیید حکومت خود بر سرزمین شام را داشت، و افکار پوچی نظیر اینها را، خود می ساخت، و در پی این اندیشه های باطل، سرگردان و حیرت زده می ماند، با تزییع حقایق که باید پایبند آنها می بود، از قبیل اعتقاد بر این که علی (علیه السلام) شایسته ترین فرد به امر خلافت است، و نسبت به عهد و پیمانهای مطلوب و مورد رضای پروردگار آگاهتر است، آن نوع پیمان و عهدی که روز قیامت حجت خدا بر بندگان است، همان طور که خدای متعال می فرماید: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ» (۱) دوم: پاسخ امام (علیه السلام) به سخن وی در باره عثمان و افتخار به یاری و کمک او، و پرخاش وی در مورد این که، امام (علیه السلام) عثمان را خوار گذارده است.

عبارت: فأنك... به منزله صغرای قیاس مضمراست. توضیح قیاس به این ترتیب است، موقعی که عثمان از معاویه کمک و یاری خواست، معاویه، امروز و فردا می کرد، و وعده کمک می داد تا این که سخت در محاصره قرار گرفت آن گاه یزید بن اسد قسر بی را به جانب مدینه فرستاد، و به او گفت: هنگامی که به محل ذی خشب رسیدی، همان جا توقف کن و مگو: (شخص حاضر در صحنه چیزی را می بیند که غایب نمی بیند، زیرا من حاضرم و تو غایب). یزید، می گوید: من در ذی خشب، توقف کردم تا وقتی که عثمان به قتل رسید. آن گاه معاویه به وی دستور بازگشت داد، و او با سپاهی که همراه داشت، به شام

ص: ۱۳۱

---

۱- سورة اعراف (۷) آیه (۱۷۱) [۱] یعنی: هنگامی که پروردگارت از فرزندان آدم پیمان گرفت.



برگشت پس در حقیقت یاری معاویه برای خودش بود در صورتی که برای یاری عثمان-تنها به خاطر این که راه بهانه و عذری برایش باشد-سپاه خود را فرستاده بود، و این خود داری برای آن بود که عثمان کشته شود، و مردم را به پشتیبانی خود دعوت کند، پس در حقیقت این کمکی بود به خود معاویه. زیرا که این عمل او خود، باعث قتل عثمان شده و بهره برداری معاویه از این رویداد به نفع خواسته خود بوده است، و خوار و تنها گذاشتن عثمان موقعی بود که او نیازمند به کمک بود.

کبرای قیاس نیز در حقیقت چنین است: و هر کس چنان باشد، پس نباید افتخار به یاری عثمان کند و به دیگری نسبت خوار ساختن عثمان را بدهد. توفیق از جانب خداست.

## اشاره

فرمانروایی آنها تعیین کرد.

مَنْ عَبْدَ اللَّهِ؟ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ - إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ غَضِبُوا لِلَّهِ - حِينَ عُصِي فِي أَرْضِهِ وَ ذَهَبَ بِحَقِّهِ - فَضَرَبَ الْجَوْرُ سُرَادِقَهُ عَلَى  
الْبُرِّ وَالْفَاجِرِ - وَالْمُقِيمِ وَالظَّاعِنِ - فَلَا مَعْرُوفٌ يُسْتَرَاخُ إِلَيْهِ - وَلَا مُنْكَرٌ يَتَنَاهَى عَنْهُ - أَمَا بَعِيدٌ فَقَدْتُ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ -  
لَا يَنَامُ أَيَّامَ الْخَوْفِ - وَلَا يَنْكُلُ عَنِ الْأَعْيَادِ سَاعِيَاتِ الرَّوْعِ - أَشَدَّ عَلَى الْفَجَّارِ مِنْ حَرِيقِ النَّارِ - وَ هُوَ؟ مَا لَكَ بِنُ الْحَارِثِ؟  
أَخُو؟ مَذْحِجٌ؟ - فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا أَمْرَهُ فِيمَا طَابَقَ الْحَقُّ - فَإِنَّهُ سَيُفِّ مِنْ سَيُوفِ اللَّهِ - لَا - كَلِيلُ الظُّبَيْهِ وَ لَا نَابِي الضَّرِيْبَةِ - فَإِنْ  
أَمَرَكُمْ أَنْ تَنْفَرُوا فَانْفَرُوا - وَ إِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تُقِيمُوا فَاقِيمُوا - فَإِنَّهُ لَا يُقَدِّمُ وَ لَا يُحْجِمُ - وَ لَا يُؤَخِّرُ وَ لَا يُقَدِّمُ إِلَّا عَنْ أَمْرِي - وَ قَدْ  
أَثَرْتُكُمْ بِهِ عَلَى نَفْسِي لِنَصِيحَتِهِ لَكُمْ - وَ شَدَّه شَكِيمَتِهِ عَلَى عَدُوِّكُمْ

## لغات

سرادق: خانه پنبه ای، خیمه، چادر.

نکول: بازگشت.

ظبه: تیزی شمشیر.

نبا السیف: وقتی که شمشیر مضروب خود را نبرد.

احجام: عقب نشینی، واپس ایستادن.

فلان شدید الشکیمه: موقعی که خویشتن دار و دارای قوت نفس باشد، اصل الشکیمه آهنی است که در دهان اسب قرار داده می شود، (دهانه اسب).

«این نامه از بنده خدا، علی امیر المؤمنین، به گروهی که به خاطر خدا خشمگین شدند، آن گاه که روی زمین معصیت و نافرمانی خدا به عمل آمد، و حقّ او نادیده گرفته شد، در نتیجه، ظلم و ستم بر سر نیکوکار و بدکار، و حاضر و مسافر خیمه زد، تا آنجا که نه کار نیکی بود که رو آوردن بدان باعث دلخوشی شود و نه کار زشتی بود که از آن منع کنند.

اما بعد، یکی از بندگان خدا را نزد شما فرستادم، که در اوقات ترسناک خوابش نرباید، و به هنگام بیم از دشمن، هراسی به دل راه ندهد، نسبت به تبهکاران از آتش سوزانتر است، او مالک پسر حارث برادر مذحج، است. پس به سخن او گوش فرا دهید، و فرمان او را تا آنجا که مطابق حق است اطاعت کنید، زیرا او شمشیری از شمشیرهای خداست که هرگز کند نگردد، و ضربتش بی اثر نماند، بنا بر این اگر به شما فرمان حرکت داد، حرکت کنید، و اگر فرمان ایست داد بایستید، چه او، اقدام نمی کند و بر نمی گردد، تأخیر نمی اندازد، و پیشروی نمی کند، مگر با فرمان من.

شما را به داشتن چون او، بر خود مقدم داشتم، از آن رو که او خیرخواه شما و در کوبیدن بر دهان دشمنان پایدار می باشد».

## شرح

در این نامه چند مطلب است :

اول- عبارت امام (علیه السلام): من عبد الله... یتناهی عنه تصویری است از نامه و توصیف از اهل مصر که به خاطر خدا مطابق فطرتشان خشمگین شده اند، و اشاره به مخالفت آنان با بدعتهایی است که به عثمان نسبت داده شده و بدان جهت آنها خشمگین به مدینه آمدند که مبادا حدود الهی تعطیل شود. اگر کسی بگوید که بنا بر این امام (علیه السلام) راضی به قتل عثمان بوده است، زیرا او قاتلان عثمان را برای آمدن به مدینه به منظور قتل عثمان، ستایش کرده است.

پاسخ این است که چنین اشکالی وارد نیست، زیرا ممکن است آمدن آنها

به مدینه تنها برای اعتراض به عثمان بوده باشد، نه برای کشتن او، بنا بر این ستایش امام (علیه السلام) از ایشان به خاطر اعتراض که آن اعتراضی بجا و قابل ستایش بوده است، اما قاتلان عثمان و کسانی که او را در خانه محاصره کردند، -که گروه کوچکی بودند- شاید در آن میان از مردم مصر جز اندکی نبودند، و در سخن امام (علیه السلام) چیزی که مشعر بر مدح قاتلان عثمان باشد وجود ندارد.

کلمه «سرادق» را برای ظلمی که فراگیر نیک و بد و حاضر و مسافر می باشد، استعاره آورده است، همچون چادری که در برگرفته اهل چادر است، امام در سخنان خود معروف و منکر را در مقابل هم آورده، و مقصود نفی منکر نبوده است، بلکه مقصود امام (علیه السلام) نفی خودداری از منکر می باشد.

دوم: عبارت: اما بعد... برادر مذحج سرآغاز نامه است: در این عبارت مردم را به طور اجمال از فرستادن اشتر مطلع ساخته و او را به اوصافی معرفی کرده که باعث میل و رغبت ایشان بدو گردد، و از همت والا و دل بستگی او به تدبیر جنگی و آمادگی اش در برخورد با دشمن، به طور اشاره و کنایه با این عبارت بیان داشته است که او را به هنگام ترس خواب نمی رباید، و در وقت بیم و هراس از دشمنان به دلیل شجاعت و بی باکی، هراسی به دل راه نمی دهد، و مطلب را با این تعریف مورد تأکید قرار داده و فرموده است که او بر تبهکاران از آتش سوزنده تر است. و این توصیف با همه مبالغه ای که دارد وصف درستی است.

زیرا برخورد او با تبهکاران باعث ظن آنان به نابودی و سالم نجستن از دست او می شد در صورتی که وجود آتش سوزان چنین نیست چون امید به فرار از آتش و خاموش کردن آن وجود دارد آن گاه پس از شمردن اوصاف برجسته مالک، نام او را ذکر کرده است که این روش رساتر می باشد چون مهمترین هدف تعریف مالک بوده است، نه تنها نام بردنش.

مذحج، به فتح میم، مانند مسجد: پدر قبیله ای از یمن، مذحج بن جابر بن

مالک بن نهلان بن سیاست. نخع: بخشی از همین قبیله است، و اشتر از قبیله نخعی است .

سوم: مردم را مأمور به هدف یعنی گوش فرا دادن به مالک و اطاعت از امر او کرده است، نه بدون قید و شرط، بلکه تا آنجا که او امر او مطابق و موافق حق باشد. و به حسن امثال امر وی به وسیله قیاس مضمیری اشاره فرموده که صغرای قیاس این گفتار امام (علیه السلام) است: «فأنه سيف الضریبه...» ضربتش، لفظ شمشیر را به اعتبار این که مالک، بر دشمن حمله می برد و همچون شمشیر نابودشان می کرد، استعاره آورده و با ذکر واژه «الظبه» استعاره ترشیحی به کار برده است. و این تعبیر که «او شمشیری است که کند نمی شود و ضربتش سخت مؤثر است» کنایه از آن است که مالک با موفقیت حوادث را پشت سر می گذارد بدون این که در آنها توقف و یا عقبگرد کند. اضافه «نابی» به کلمه «الضریبه» اضافه اسم فاعل به اسم مفعول است، یعنی: آن شمشیر بی اثر نسبت به محل ورود و مضروب خود نیست. و کبرای قیاس در حقیقت چنین است: و هر کسی که چنان باشد لازم است مقدم داشته شود و اگر در مورد جنگ و امثال آن فرمانی دهد، باید فرمانش را اجرا کرد.

چهارم: امام (علیه السلام) به ایشان دستور داده است تا حرکتشان به سمت جبهه نبرد و باز ایستادن ایشان از جنگ، بر طبق امر مالک باشد، و بر این مطلب وسیله قیاس مضمیری توجه داده است که صغرای آن عبارت است از گفته امام (علیه السلام): «فأنه امری زیرا آن فرمان من است. و به کنایه این مطلب را بیان داشته است که مالک، در جنگ و امثال آن دستوری نمی دهد، مگر این که بجا و بموقع باشد، زیرا او امر امام (علیه السلام) این چنین بوده است، بنا بر این هر کسی که موافق آن دستورها حرکت کند پس دستورهای امام (علیه السلام) نیز چنین است، و مقصود امام (علیه السلام) این نیست که تمام اوامر مالک از کلی و جزئی به طور معین و به تفصیل مطابق اوامر اوست، بلکه

مقصود امام(علیه السلام) این است که به مالک قوانین کلی سیاست و تدبیر مدن و فنون جنگ را آموخته و او را به حدی آماده کرده است که می تواند اجتهاد کند و جزئیات امور را از روی آموخته ها استخراج نماید .

پنجم: به مردم مصر اطلاع داده است که ایشان را، با همه نیازی که خود آن حضرت در مشورت و تدبیر امور به مالک داشته است، بر خویش مقدم داشته است، و این مطلب را از باب ممتی بر آنها بیان داشته تا از وی قدردانی و سپاسگزاری کنند، و به دلیل ایثار خود نسبت به آنها در فرستادن مالک نزد آنها به این بیان اشاره فرموده است که او خیرخواه ایشان، دارای قوت قلب و در مقابل دشمنان پایدار و نستوه است، و در عبارت در کوبیدن دشمن استوار است، به همین مطلب اشاره فرموده است اما مصلحت امام(علیه السلام) در این ایثار، همان پایداری و بقای حکومت به مصلحت مردم بوده است، توفیق از جانب خداست.

ص: ۱۳۷

اشاره

فَإِنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ دِينَكَ تَبَعًا لِدُنْيَا امْرِئٍ - ظَاهِرٌ عَلَيْهِ مَهْتُوكِ سِتْرُهُ - يَشِينُ الْكَرِيمَ بِمَجْلِسِهِ وَ يُسِفُّهُ الْحَلِيمَ بِخَلْطَتِهِ - فَاتَّبَعْتَ أَثَرَهُ وَ طَلَبْتَ فَضْلَهُ - اتَّبَعَ الْكَلْبُ لِلضَّرْعَامِ يَلُودُ بِمَخَالِبِهِ - وَ يَنْتَظِرُ مَا يُلْقَى إِلَيْهِ مِنْ فَضْلِ فَرِيستِهِ - فَأَذْهَبَتْ دُنْيَاكَ وَ آخِرَتُكَ - وَ لَوْ بِالْحَقِّ أَخَذْتَ أَدْرَكَتَ مَا طَلَبْتَ - فَإِنْ يُمْكِنُ اللَّهُ مِنْكَ وَ مِنْ ابْنِ أَبِي سَفْيَانَ؟ - أَجْزَكُمَا بِمَا قَدَّمْتُمَا - وَ إِنْ تُعْجِزَا وَ تَبْقَيَا فَمَا أَمَامَكُمَا شَرُّ لَكُمَا - وَ السَّلَامُ

ترجمه

«پس تو ای عمرو، دین خود را پیرو دنیای کسی قرار دادی که گمراهی او آشکار و پرده حیايش دریده است، او در محفل خود به افراد بزرگوار بدگویی می کند و در اثر معاشرت خود، دانا را به نادانی می کشد، تو از پی چنین کسی رفتی و به بخشش او چشم طمع دوختی، مانند دنباله روی سگ از شیر، که به چنگالهای او چشم دارد و منتظر است تا از پس مانده طعمه اش چیزی به سوی او بیندازد، پس دنیا و آخرت خود را به باد دادی! در صورتی که اگر به حق چنگ زده بودی، به آنچه می خواستی می رسیدی، حال اگر خداوند مرا بر تو و بر پسر ابو سفیان پیروز گرداند، شما را به کیفر اعمالتان می رسانم، و اگر شما مرا ناتوان ساختید و به جا ماندید، پس آنچه پیش روی شماست [عذاب اخروی] برای شما بدتر است. و درود بر شایستگان.».

می گویم (ابن میثم): بنا به روایتی، این نامه بیش از این آمده است، و آغاز آن چنین است: «از بنده خدا علی، امیر مؤمنان، به ناخلف فرزند ناخلف، عمرو بن عاص، دشنام گوی حضرت محمد و خاندان او، هم در زمان جاهلیت و هم در اسلام، درود بر پیروان هدایت، اما بعد، تو مردانگی خود را به خاطر مردی تبه‌کار پرده دریده از دست دادی، مردی که در محفلش به شخص بزرگوار توهین می کند و در اثر معاشرتش، شخص بردبار را به نادانی می کشد، پس قلب تو پیرو قلب او گشته است چنان که باطن و سرشت تو هم سرشت اوست. در نتیجه دینداری، امانتداری، دنیا و آخرت را به باد داد و خداوند از باطن تو آگاه است.

پس تو هم چون گرگی که به دنبال شیر حرکت می کند، به هنگام تاریکی شب از او می خواهد پایمالش نکند. تو چگونه از دست مقدرات خلاص می شوی، در صورتی که اگر در پی حق بودی، به آنچه آرزو داشتی می رسیدی، و حق خود، راهنمای کسی است که به آن پایبند باشد. و اگر خداوند مرا بر تو و پسر [هند] جگر خوار پیروز گرداند، شما را به کسانی ملحق سازم که خداوند آنها را در حال جهل و گمراهی قریش در زمان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) هلاک کرد، و اگر شما مرا مغلوب ساختید و یا پس از من ماندید، خداوند شما را کفایت کند، و انتقام و کیفر خاص او شما را بس است.».

نامه بر محور سرزنش عمرو، به سبب پیروی او از معاویه در راه باطل و متفکر ساختن او از آن حالتی که دارد و مورد تهدید قرار دادن آنان به خاطر این کار است. معنای قرار دادن عمرو، دین خود را تابع دنیای معاویه آن است که وی دین خود را در راه رضای معاویه هر طور که او در راه رسیدن به دنیایش بخواهد، صرف می کند، چنان که قبلاً، به فروختن او دین خود را به طمع ریاست مصر، در مصاف با علی (علیه السلام) اشاره کردیم. آن گاه امام (علیه السلام)، معاویه را به داشتن چهار صفت و با اظهار نهایت بیزاری از او، نکوهش کرده است: یکی آن که: گمراهی آشکار



و انحراف معاویّه از راه خدا و احتر از آن است که نیازی به توضیح داشته باشد.

دوم: پرده دریده بودن معاویه، این مطلب مشهور است که معاویه خود پرده دین خدا را دریده و نسبت به دین خدا بی اعتنا و بی بند و بار بود، شب نشینی و همنشینانی در بیهودگی و هرزه گری و باده گساری و آوازه خوانی داشت، البته در زمان عمر، از ترس او، این کارها را پنهان می داشت، تنها جامه ابریشمی و حریر می پوشید و از ظروف طلا و نقره استفاده می کرد، اما در زمان عثمان، بی شرمی را به نهایت رساند، موقعی که در برابر حضرت علی (علیه السلام) قیام کرد به خاطر احتیاج به گمراه سازی و فریب مردم به وسیله تظاهر به دینداری، ابّهت و وقاری تصنعا به خود گرفت.

سوم: در مجلس خود شخص بزرگوار را به زشتی و پستی می کشاند، توضیح این که، کریم کسی است که خویشندار باشد و خود را از پستیهای که باعث بی آبرویی است برکنار دارد، در صورتی که مجلس معاویه پر از افراد بنی امیه و آکنده از زشتیهای آنها بود، و همنشینی هر شخص بزرگوار با آنها باعث ارتباط آن نیکنام با آنها و اختلاطش بدانها بود، و این خود سبب پستی و بدنامی او می شد.

چهارم: معاویه در مصاحبتها، هر شخص بردبار را به گمراهی می کشانید، توضیح آن که رسم او و همه بنی امیه ناسزا گویی به بنی هاشم و تهمت زدن بدانها و نام بردن از اسلام، و نیش زدن به آن بود، هر چند که در ظاهر خودشان را وابسته به اسلام می دانستند، اما این خود از جمله چیزهایی بود که انسان بردبار را ناراحت می کرد و اندیشه او را به هنگام آمیزش با آنان و شنیدن سخنان آنها، متزلزل می گرداند و به تیرگی و بی خردی می کشاند.

این سخن امام، که عمرو عاص از روش معاویه پیروی می کند، کنایه از،

متابعت او از کارهای معاویّه است. و عبارت: «و طلبت فضله»: (در پی بخشش او بودی)، اشاره دارد به هدف عمرو عاص از پیروی معاویّه، امام (علیه السلام) پیروی او از معاویّه را تشبیه به پیروی سگ از شیر کرده است تا او را تحقیر کند و از عملش متنفّر سازد و به وجه شبهه در عبارت: «یلوذ... فریسته» «چشم طمع دارد...»

طعمه اش» اشاره کرده و منظورش این است که پیروی عمرو عاص از معاویّه از روی پستی و بی ارزشی و دون همّتی و به خاطر آنست که طمع دارد معاویّه از پسمانده مالش چیزی به او ببخشد. و این چشمداشت از وی مثل پیروی سگ از شیر است، و این تشبیه نهایت نفرت و زشتی کار را به عمرو- اگر او شخصیتی داشت!- می رساند. آن گاه عمرو را از پیامدهای این پیروی آگاه ساخته با این عبارت: دنیا و آخرت را به باد دادی، مقصود امام (علیه السلام) از دنیای عمرو، آن چیزهاییست که به وسیله آنها می توانست به زندگی خود ادامه دهد از قبیل روزی و بخشش حلال به نحوی که با آرامش خاطر، به دور از جنگهایی که در صفین با آنها مواجه شد و بدون ترس و بیمهایی که در نتیجه همراهی با معاویّه دچار آنها شد، از آنها بهره مند شود، و همینها حقیقت دنیایی اند، زیرا هدف از دنیا کامیابی و بهره برداری است و عمرو به هیچ کدام از اینها دست نیافت، و اما به باد رفتن آخرتش که روشن و آشکار است. مقصود از این سخن امام (علیه السلام): «و لو بالحقّ اخذت... طلبت» اگر به حق چنگ می زدی... می خواستی جذب عمرو عاص به جانب حق و تشویق اوست در یاد آوری آنچه لازمه حق است و دست یافتن وی به خواسته های خود از دنیا و آخرت بدیهی است که اگر عمرو عاص همراه حق بود به دنیای خود به طور کامل و به درجات عالی آخرت می رسید .

گفته امام: فان یمكننی اللّٰه... (اگر خداوند مرا پیروز گرداند تا آخر) تهدید به عذاب آخرت است که هر کدام از دو نقیض [چه امام پیروز شود و یا نشود] آن عذاب حتمی است، و این عذاب یا به وسیله امام (علیه السلام)- به فرض پیروزی امام بر

آنان-به صورت کیفر عملی است که آنها قبلاً معصیت خدا را کرده اند، و یا از جانب خدا در آخرت است-به فرض این که آنها امام(علیه السلام)را ناتوان سازند و خود پس از آن حضرت باقی بمانند-که همان عذاب آتش دوزخ خواهد بود. و امام(علیه السلام)بدین مطلب در این گفتار اشاره کرده است:پس آنچه در پیش روی شماست، برای شما بدتر است، به دلیل قول خدای تعالی: «وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى» (۱). کلمه امام(پیش رو)را استعاره برای آخرت آورده است، به لحاظ پیشواز مردم از آخرت و توجه آنها به آخرت، توفیق از جانب خداست.

ص: ۱۴۲

---

۱- سوره طه(۲۰)قسمتی از آیه(۱۲۷) [۱]یعنی:البته که عذاب آخرت سخت تر و بادوام است.

أَمَا بَعِيدُ فَبَانِي كُنْتُ أَشْرَكَكَ فِي أَمِيَانِي - وَجَعَلْتُكَ شِعَارِي وَبَطَانِي - وَ لَمْ يَكُنْ فِي أَهْلِي رَجُلٌ أَوْثَقَ مِنْكَ فِي نَفْسِي -  
 لِمَوَاسَاتِي وَ مُوَازَرَتِي وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَيَّ - فَلَمَّا رَأَيْتَ الزَّمَانَ عَلَى ابْنِ عَمِّكَ قَدْ كَلَبَ - وَ الْعَدُوَّ قَدْ حَرَبَ وَ أَمَانَةَ النَّاسِ قَدْ خَزَيْتَ -  
 وَ هَذِهِ الْأَمَّةَ قَدْ فَكَكْتَ وَ شَغَرْتَ - قَلْبِي لَا يَبْنِي عَمَّكَ ظَهَرَ الْمَجْنُ - فَفَارَقْتَهُ مَعَ الْمُفَارِقِينَ وَ خَدَلْتَهُ مَعَ الْخَادِلِينَ - وَ خُنْتَهُ مَعَ  
 الْخَائِنِينَ - فَلَا ابْنَ عَمِّكَ آسَيْتَ وَ لَا الْأَمَانَةَ أَدَيْتَ - وَ كَأَنَّكَ لَمْ تَكُنِ اللَّهُ تَرِيدُ بِجِهَادِكَ - وَ كَأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ عَلَى بَيْنِهِ مِنْ رَبِّكَ -  
 وَ كَأَنَّكَ إِنَّمَا كُنْتَ تَكِيدُ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَنْ دُنْيَاهُمْ - وَ تَنوِي عِرَّتَهُمْ عَنْ فَيْئِهِمْ - فَلَمَّا أَمَكَّنْتَكَ الشَّدَّةَ فِي خِيَانَةِ الْأُمَّةِ أَسْرَعْتَ الْكَرَّةَ - وَ  
 عَاجَلْتَ الْوَثْبَةَ وَ اخْتَطَفْتَ مَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ مِنْ أَمْوَالِهِمْ - الْمَصُونَةَ لِأَرَامِلِهِمْ وَ أَيَّتَامِهِمْ - اخْتَطَفْتَ الذُّبَّ الْأَزْلَّ دَامِيَةَ الْمُعْزَى الْكَسِيرَةَ -  
 فَحَمَلْتَهُ إِلَى الْجِجَارِ؟ رَحِيبَ الصَّدْرِ بِحَمْلِهِ - غَيْرَ مُتَأْتِمٍ مِنْ أَخِيهِ - كَأَنَّكَ لَا أَبَا لِعَيْرِكَ - حَدَرْتَ إِلَى أَهْلِكَ تُرَائِكَ مِنْ أَبِيكَ وَ  
 أُمَّكَ - فَ «سُبْحَانَ اللَّهِ» أَمَا تُؤْمِنُ بِالْمَعَادِ - أَوْ مَا تَخَافُ نِقَاشَ الْحِسَابِ - أَيُّهَا الْمَعْدُودُ كَانَ عِنْدَنَا مِنْ أَوْلَى الْأَلْبَابِ - كَيْفَ تُسَيِّعُ  
 شَرَابًا وَ طَعَامًا - وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّكَ تَأْكُلُ حَرَامًا وَ تَشْرَبُ حَرَامًا - وَ تَبْتَاعُ الْإِمَاءَ وَ تَنْكِحُ النِّسَاءَ - مِنْ أَمْوَالِ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ  
 الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُجَاهِدِينَ - الَّذِينَ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ هَذِهِ الْأَمْوَالَ - وَ أَحْرَزَ بِهِمْ هَذِهِ الْبِلَادَ - فَاتَّقِ اللَّهَ وَ ارْجِعْ إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ -  
 فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ أَمَكَّنِي اللَّهُ مِنْكَ - لِأَعْدِرَنَّ إِلَى اللَّهِ فِيكَ - وَ لَأَضْرِبَنَّكَ بِسَيْفِي الَّذِي مَا ضَرَبْتُ بِهِ أَحَدًا - إِلَّا دَخَلَ النَّارَ - وَ  
 وَاللَّهِ لَوْ أَنْ؟ الْحَسَنُ؟ وَ؟ الْحُسَيْنُ؟ فَعَلَا مِثْلَ الَّذِي فَعَلْتَ - مَا كَانَتْ لَهْمَا عِنْدِي هَوَادَةٌ وَ لَا ظَفِيرًا مِنِّي بِإِزَادِهِ - حَتَّى آخِذَ الْحَقِّ مِنْهُمَا  
 وَ أَرْيَحَ الْبَاطِلَ عَنْ

مَظْلَمَتِهِمْ يَا - وَ أَقْسَمُ بِاللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ - مَا يَسُرُّنِي أَنْ مَا أَخَذْتَهُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ حَلَالٌ لِي - أَتْرُكُهُ مِيرَاثًا لِمَنْ بَعْدِي فَضَحَّ رُؤْيِدًا -  
فَكَأَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ الْمَيْدَى وَ دُفِنْتَ تَحْتَ الثَّرَى - وَ عَرَضْتُ عَلَيْكَ أَعْمَالِكَ بِالْمَحَلِّ - الَّذِي يُنَادِي الظَّالِمُ فِيهِ بِالْحَسِيرَةِ - وَ يَتَمَنَّى  
الْمُضَيِّعُ فِيهِ الرَّجْعَةَ «وَلَاتِ حِينَ مَنَاصٍ»

## لغات

شعار: قسمتی از لباس است که به بدن مرتبط است (آستر لباس - زیرپوش) بطانه الرجل: نزدیکان و خواص مرد.

کلب الزمان: سختی روزگار حرب العدو: دشمن سخت به خشم آمد فتک: قتل فریبکارانه و ناگهانی شغرت: پراکنده شد  
مجن: سپر ازل: سبک، چابک هواده: سازش ضح رویدا: کلمه ای است که به کسی گفته می شود که مأمور به ایجاد آرامش  
است، اصل این کلمه در باره مردی بوده است که شترش را به هنگام ظهر علف می دهد و او را سیر نکرده تند می راند، می  
گویند ضح رویدا مناص: فرارگاه، جای رهایی، رها شدن.

نصوص: فرار کردن، رها شدن

## ترجمه

«آیا بعد، من تو را در امانت خود شریک ساختم و همچون جامه زیرین و آستر لباسم محرم رازم قرار دادم، و هیچ کس از  
خویشاوندانم برای یاری و مشورت با من و رساندن امانت از تو مورد اطمینان تر نبود، پس چون دیدی که روزگار به پسر  
عمویت سخت گرفته است و دشمن با او در نبرد است، و امانت مردم [حکومت] در معرض خطر تباهی است، و این امت  
سرگشته و پراکنده شده اند، تو هم به پسر عمویت پشت کردی و سپر را وارونه گرفتی، و با کسانی که از او جدا شده اند، جدا  
شدی و با بداندیشان همراهی کردی، و با خیانتکاران تو هم به او خیانت کردی، بنا بر این نه به پسر عمویت یاری و همراهی  
کردی و نه حق امانتداری به جا آوردی، و گویا در جهاد خود خدا را در نظر نداشتی، و گویا دلیل روشن از سوی پروردگارت  
نداشتی و گویا تو با دنیای این مردم با مکر و فریب

ص: ۱۴۴

عمل می کردی، و می خواستی از راه فریب اموالشان را به غارت ببری، و چون زیادی خیانت به امت، تو را قادر ساخت، تو هم زود حمله ور شدی، و هر چه را توانستی از اندوخته های امت و از آن بیوه زنان و یتیمانشان، همچون گرگ چابک، ران بز از کار افتاده را ربودی، و آنها را با سینه فراخ به حجاز حمل کردی بدون احساس گنهکاری، اف بر تو! گویا تو ارث پدر و مادرت را برای کسانت فرستاده ای، «سُبْحَانَ اللَّهِ!»، آیا تو به رستخیز ایمان نداری؟ و یا از حساب دقیق روز قیامت نمی ترسی؟ ای کسی که نزد ما از خردمندان محسوب می شدی، چگونه آشامیدن و خوردن را گوارا می شماری در صورتی که می دانی از حرام می خوری و از حرام می آشامی؟ کنیزان را می خری و با زنان ازدواج می کنی از مال یتیمان و بیچارگان و مؤمنان و مجاهدانی که خداوند این اموال را برای آنها قرار داده و به وسیله آنان این کشور را حفظ کرده است!! از خدا بترس و اموال اینان را به خودشان برگردان، که اگر این کار را نکردی و خدا مرا بر تو مسلط کرد، البته نزد خدا عذرم پذیرفته است، تو را با شمشیرم، آن شمشیری که کسی را با آن زده ام مگر این که داخل آتش جهنم شده است، از پا در آورم. و به خدا سوگند اگر چنان کاری را حسن و حسین (علیه السلام) کرده بودند با ایشان در صلح نمی شدم، و هیچ خواسته آنان از من برآورده نمی شد، مگر این که حق را از ایشان باز پس می گرفتم، و باطلی را که از ظلم آنها پیدا شده برکنار می کردم.

به خداوند پروردگار جهان سوگند، اگر آنچه را که از مال مردم برده ای، به حلال از آن من باشد باعث خوشحالی من نمی شود که برای کسان بعد از خود به ارث واگذارم.

پس آهسته بران و چنین تصوّر کن که گویی به پایان کار رسیده ای و زیر خاک دفن شده ای و اعمالت را به تو عرضه کرده اند، آنجا که ستمکار از روی تأثر و حسرت و اندوه فریاد می زند، و تبهکار آرزوی برگشتن به دنیا را می کشد، در صورتی که هنگام، هنگام فرار نیست.»

می گویم (ابن میثم): مشهور این است که این نامه، خطاب به ابن عباس است، موقعی که والی بصره بود. عبارات نامه خود، مشعر بر این مطلب است، مثل عبارت: تو هم نسبت به پسر عمویت سپر را وارونه گرفتی، و مانند جمله:

پس پسر عمویت را یاری و همراهی نکردی، و همچنین مطلبی که نقل کرده اند، ابن عباس در پاسخ این نامه به امام (علیه السلام) نوشت: «اما بعد، نامه شما رسید، نامه ای که دریافتی مرا از بیت المال بصره، بزرگ قلم داد کرده بود، به جان خودم که حق من در بیت المال بیشتر از مقدار دریافتی ام بوده است والسلام». پس امام (علیه السلام) در پاسخ آن نامه نوشت:

«اما بعد، برآستی شگفت آور است که تو خود را می ستایی بر این که در بیت المال بیشتر از یک فرد معمولی از مسلمین، حق داری، و خود رستگاری هر چند که آرزوی باطل داشته و مدعی چیزی باشی که تو را از گناهان نجات ندهد و حرامها را بر تو حلال نکنند. با این حال پنداری که تو هدایت یافته و خوشبختی؟، به من اطلاع دادند که تو مکه را وطن انتخاب کرده ای، و به آنجا سخت دل بسته ای چیزهای تازه ای در مکه، مدینه و طایف می خری و آنها را بوسیله نماینده ات انتخاب می کنی و از پول دیگران بهای آنها را می پردازی، پس برگرد و تجدید نظر کن خدا تو را هدایت کند و به جانب خداوند پروردگارت برگرد و اموال مسلمانان را به خودشان برگردان، دیری نخواهد پایید که تو از دوستانت جدا خواهی شد و آنچه را که جمع آورده ای رها خواهی کرد، و در قطعه ای از زمین بدون متکی و فرش دفن خواهی شد، از دوستان جدا و مقیم خاک می گردی، از آنچه به وجود آورده ای بی نیاز، و به آنچه قبل از خود فرستاده ای نیازمند خواهی شد. والسلام».

گروهی این مطلب را منکر شده و گفته اند: که عبد الله بن عباس هیچ گاه از علی (علیه السلام) فاصله نگرفته است و روا نیست که در باره او، چیزی را بگوییم که قطب

راوندی-خدایش بیامرزد-گفته است، بلکه این نامه به عبید الله نوشته شده است. و این عقیده صحیح تر و نسبت نامه به عبید الله مناسبتر است.

بدان که هیچ کدام از این دو گفته سندی ندارد: اما گفتار اول، تنها این مطلب که ابن عباس بعید است چنین کاری را کرده باشد که به او نسبت داده اند، روشن است که ابن عباس معصوم نبوده و علی (علیه السلام) هم کسی نبود که در راه حق از احدی بترسد، هر چند که محبوبترین فرزندان او باشد همان طور که در این مورد به حسن و حسین (علیه السلام) در این مثال زده تا چه رسد به پسر عمویش، بلکه لازم است به خویشاوندان نزدیک در چنین مورد سخت تر بگیرد، وانگهی سختگیری و سرزنش و درشتی بر او باعث جدایی ابن عباس از امام (علیه السلام) نمی شود، زیرا روش امام (علیه السلام) این بود که هر گاه کسی از یارانش استحقاق مؤاخذه داشت، مؤاخذه می کرد، چه بزرگ بود یا کوچک، چه نزدیک بود یا دور، و هنگامی که حق الله را از او باز پس می گرفت، و یا آن شخص از کرده خود پشیمان می شد، به همان حال قبلی نسبت به او باز می گشت، چنان که فرموده است: عزیز نزد من خوار است تا وقتی که حق را از او بازستانم و ذلیل نزد من عزیز است تا وقتی که حق او را بازگیرم. بنا بر این با محبت عمیق و پیوند خویشاوندی که ما بین ایشان وجود داشته، درشتی و رودرویی ناخوشایند علی (علیه السلام) با ابن عباس، جدایی و اختلافی را در میان ایشان ایجاد نمی کرده است.

و اما مطلب دوم: عبید الله کار گزار امام (علیه السلام) در یمن بود و چنین حرفی در باره او نقل نشده است.

در این نامه چند مطلب است:

اول: احسان خود را در مقام منت گزاری بر او از چند جهت یاد آوری کرده است ۱- او را در امانتی که خداوندش او را بر آن امین دانسته، شرکت داده



است یعنی ولایت امر رعیت و اقدام به اصلاح امور دنیا و آخرت ایشان.

۲- او را از جمله خواص و ندیمان خود قرار داده است، و کلمه شعاع را به همین منظور استعاره آورده است، از آن رو که شعاع چسبیده به او و همراه جسم و تن اوست.

۳- او مطمئن ترین فرد از کسان وی در نزد او و نزدیکترین کس به او بوده است، به دلیل یاری و مشورت و سپردن امانت به وی .

مطلب دوم: امام (علیه السلام) پس از یادآوری نیکی خود نسبت به او، بدیهای او را نسبت به خود-در فاصله گرفتنش از امام و خوار گذاشتن و خیانت کردنش در مورد امانتی که در اختیار داشته یادآوری کرده است-آن هم در وقتی که می بیند روزگار بر امام سخت گرفته و دشمن رودرروی او ایستاده و کلمه امامت و رهبری از مسیر حق خارج شده است تا روشن شود که او در برابر نیکی امام (علیه السلام) ناسپاسی کرده است، تا نکوهش و سرزنش او وجه صحیحی داشته باشد آن گاه او را نکوهش و سرزنش کند، مقصود امام (علیه السلام) از این نکوهش آن است که وی از راه منحرف گشته و رعایت عدالت را نکرده است.

عبارت امام (علیه السلام): تو نسبت به پسر عمویت سپر را وارونه گرفتی، ضرب المثلی است در مورد کسی که با دوست و برادر خود همراه باشد، بعد نسبت به او تغییر جهت دهد و دشمن او گردد، و اصل این عبارت برای کسی بوده است که با برادر خود یکرنگ و موافق بوده و روی سپرش به طرف او بود، و موقعی که از او جدا و با او در ستیز شد، پشت سپرش را به جانب او گرفت تا خود را از شر او حفظ کند. در نتیجه این عبارت کنایه از دشمنی بعد از دوستی شده است، و برای کسی که چنین کاری بکند ضرب المثل گشته است .

مطلب سوم: امام (علیه السلام) به توبیخ و سرزنش وی می پردازد و حالت او را در مورد خیانتکاری اش با این عبارت بازگو می کند: فلا ابن عمک... هذه البلاد، و

او را تشبیه کرده است به کسی که در کوشش و تلاش خود، خدا را منظور نداشته بلکه هدفش دنیا بوده است، و نیز به کسی که پروردگار خود را از روی دلیل نشناخته بلکه نسبت به او و به وعد و وعید او ناآگاه است. وجه شبهه، همان مشارکت او با کسانی است که غیر خدا را می جویند و نسبت به او جاهلند و در پی غیر خدایند، در این که آنان از خدا اعراض کرده اند. و همچنین او را تشبیه به کسی کرده است که از عبارت خود هدفی جز فریب مردم مسلمان و به چنگ آوردن دنیای آنها ندارد. و در عبارت: فلما امکتک الشده... الکبیره به وجه شبه اشاره فرموده است، یعنی همان طور که شخصی که دیگری را نسبت به چیزی فریب می دهد، به دنبال فرصتی است تا آن چیز را به هنگام فرصت بریاید، تو نیز در سرعت اقدام به خیانت چنین بودی. و عمل وی را در ربودن مالی که به چنگ آورده است، تشبیه کرده به ربودن ران بز از کار افتاده توسط گرگی چالاک، و وجه شبه به سرعت ربودن و خفت و پستی او است. اما این که امام (علیه السلام) در این تشبیه گرگ چابک را انتخاب کرده از آن روست که لاغری رانهای وی او را کمک می کند تا به تندی بجهد و طعمه را به سرعت بریاید و همچنین [به عنوان مشبه به] ران بز لاغر اندام را از آن جهت آورده است که ممانعتی در کار نیست و آن برای ربودن آماده تر است.

آن گاه به عنوان توبیخ و سرزنش به او اطلاع داده است که وی آن اموال را به وطن خود، مکه، منتقل کرده است، عبارت رَحِيب الصَّيْدِ در کنایه است از شادمانی و خوشحالی وی به سبب این اموال و یا کثرت اموالی که او به اختیار خود گرفته است، زیرا طبیعی است که هر گاه انسان چیزی را در دل بپرورد و دست یا زد، هر چه ممکنش باشد برداشت می کند و به اختیار می گیرد.

کلمات: رَحِيب، و غیر، منصوبند بنا بر این که حال می باشند، و اضافة رَحِيب به صدر، در تقدیر انفصال است.

سپس در مقام سرزنش و کوبیدن طرف در انتقال اموال، او را به کسی که ارث پدر و مادری اش را برای خانواده خود منتقل کند، تشبیه کرده است، و از باب تعجب نسبت به جریان کار و اعتراض به او از دو مطلب پرسیده است:

۱- از باب تذکر به او، از ایمان وی به رستاخیز و بیم او از خشم خدا در روز حساب پرسیده است. و به او خاطر نشان کرده است که وی در نظر امام از خردمندان به حساب آمده است و نیز او را در موضعی قرار داده است که متوجه شود، دیگر نزد امام (علیه السلام) جایگاه قبلی خود را ندارد.

۲- از کیفیت گوارایی خوردن و آشامیدن او پرسیده است، با علم به این که آنچه می خورد و می آشامد و نکاحی که می کند، از همین مال حرامند، زیرا این مال مال یتیمان و بیچارگان و مجاهدان مسلمان است که خداوند بر آنها روا داشته است تا بدان وسیله بندگان و شهرهایش را حراست کنند، البته این استفهام در سخن امام (علیه السلام) به معنای انکار و سرزنش است، زیرا که امام (علیه السلام) با یاد آوری معصیت خدا او را نکوهش می کند.

مطلب چهارم: او را پس از سرزنش طولانی به تقوای الهی و باز گرداندن اموال مسلمین به صاحبانشان فرمان داده است، و او را تهدید کرده است که اگر این کار را نکرد و بعد خداوند دست امام (علیه السلام) را بر او باز کرد در باره او نزد خدا معذور است یعنی در باره او و حتی کشتن او معذور خواهد بود. توصیف ضربت شمشیر با ذکر صفاتی که آورده است تهدید شدیدتری و منع گویاتری است.

مطلب پنجم: سوگند یاد کرده است که فرزندانش با همه نزدیکی و ارجی که نزد او دارند اگر همانند او خیانتی را مرتکب شده بودند، ملاحظه آنها را نمی کرد تا این که حق را از آنها باز ستانده، و باطل را نسبت به مال، یا غیر مالی که مورد ظلم آنها قرار گرفته بود می زدود. و مقصود امام (علیه السلام) آن است که

حسنین (علیه السلام) را ملاحظه نکنند، دیگران را به طریق اولی ملاحظه نخواهد کرد. آن گاه به پروردگار سوگند یاد کرده است که آنچه را ابن عباس از اموال مسلمین برده است، اگر به حلال از آن او می شد و برای کسان پس از خود به ارث می نهاد باعث خوشحالی او نمی شد. زیرا او می دانست جمع آوری و اندوختن مال باعث عذاب اخروی است. همان طور که خداوند متعال فرموده است: «وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ» (۱) سوگند اول امام (علیه السلام) همچون عذری برای شدت پرخاش بر اوست، و سوگند دوم برای بی ارزش جلوه دادن چیزهایی است که او از بیت المال برداشته و بیان این مطلب است که اگر او از راه حلال هم آن مالها را دریافت کرده بود، ارزش اندوختن نداشت تا چه رسد که از حرام است.

و آن را به ارث خواهد گذاشت و از اختیار او خارج می شود و برای خانواده اش خواهد ماند .

مطلب ششم: او را امر به آرامش کرده است، از باب تهدید بر نزدیک بودن رسیدن به آخر کار که همان مرگ و دفن و عرضه اعمال در جایی است که ستمگران از روی حسرت فریاد برمی آورند، و آنانی که امر خدا و عمل صالح را از دست داده اند آرزوی بازگشت به دنیا را دارند، آن گاه که راه فراری برای آنان از آنچه بدان گرفتار آمده اند وجود ندارد، و آنجا همان عرصه رستاخیز است.

امام (علیه السلام) «فریاد با حسرت» را به هنگامی که راه برگشت نیست، در سخنان خود آورده است تا بر ترساندن و تهدید با شماری از امور نفرت تأکید کند، و اما امام (علیه السلام) در این عبارت در صورتی که هنگام، هنگامه فرار

ص: ۱۵۱

---

۱- سوره توبه (۹) آیه (۳۴) [۱] یعنی: کسانی که طلا و نقره را اندوخته می کنند.

نیست، لات را تشبیه به لیس کرده و اسم فاعل را در آن مقدر دانسته است (۱).

و لات جز با کلمه «حین» استعمال ندارد، و حین، مرفوع است، چون اسم لات است [!]. و بعضی گفته اند: تایی در لات مانند تایی در ثمه و ربه زایده است، البته این مطلب قبلاً هم گذشت.

ص: ۱۵۲

---

۱- لات، از جمله حروف مشبّهه به لیس است و لیس خود از افعال ناقصه است، این افعال نه فاعل دارند و نه فاعل را رفع می دهند بلکه از نواسخند و مبتدا را به عنوان اسم رفع می دهند، که در جمله مزبور آن، «حین» مقدر و محذوف است-م.

## اشاره

بحرین بود و او را برکنار کرد، و به جای او نعمان بن عجلان زرقی را گماشت.

أَمَّا بَعِيدٌ - فَإِنِّي قَدْ وَلَّيْتُ؟ التُّعْمَانُ بْنُ عَجْلَانَ الزُّرْقِيُّ؟ عَلَى؟ الْبَحْرَيْنِ؟ - وَ نَزَعْتُ يَدَكَ بِلَا - ذَمِّ لِمَكَ وَ لَا - تَثْرِيْبٍ عَلَيَّكَ - فَلَقَدْ أَحْسَيْتُ الْوِلَايَةَ وَ أَدَيْتُ الْأَمَانَةَ - فَأَقْبَلَ غَيْرَ ظَنِينٍ وَ لَا مَلُومٍ - وَ لَا مُتَّهَمٍ وَ لَا مَأْتُومٍ - فَلَقَدْ أَرَدْتُ الْمَسِيرَ إِلَى ظَلَمَةِ أَهْلِ الشَّامِ؟ - وَ أَحْبَبْتُ أَنْ تَشْهَدَ مَعِيَ - فَإِنَّكَ مِمَّنْ أَسْتَظْهِرُ بِهِ عَلَى جِهَادِ الْعُدُوِّ - وَ إِقَامَةِ عَمُودِ الدِّينِ «إِنْ شَاءَ اللَّهُ»

## لغات

تعفیف: درشتی و نهایت سرزنش استظهرت بفلان: او را پشتیبان خود قرار دادم.

ظنین: مورد تهمت

## ترجمه

«اما بعد، من نعمان بن عجلان زرقی را والی و حاکم بحرین گردانیدم و بدون هیچ گونه نکوهشی نسبت به تو، دست تو را از حکومت [کوتاه کردم، البته تو خوب حکومت کردی و شرط امانت را به جای آوردی پس به دور از بدگمانی و بری از سرزنش و عاری از اتهام و منزله از گناه نزد ما بیا. من تصمیم رفتن به جانب ستمگران شام را دارم و مایلیم که تو همراه من باشی، زیرا تو از کسانی هستی که برای پیکار با دشمن و به پا داشتن ستون دین، اگر خدا بخواهد، باعث پشتگرمی من خواهی بود.»

ص: ۱۵۳

می گویم (ابن میثم): این شخص، عمر بن ابی سلمه، پسر همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، مادرش ام سلمه و پدرش ابو سلمه پسر عبد الاسد بن هلال بن عمر بن مخزوم است، و اما نعمان بن عجلان از جمله بزرگان انصار از قبیله بنی زریق است.

موضوع نامه اطلاع عمر بن ابی سلمه، است بر تعیین نعمان به جای او، و نیز اطلاع بر این که این عمل به خاطر خلافتی نبوده است که از او سرزده باشد تا او را مستحق نکوهش و برکناری سازد بلکه امام (علیه السلام) از او سپاسگزار است از آن رو که بخوبی حکومت کرده و رعایت امانت را نموده است. آن گاه هدف خود، از برکناری و احضار وی را به اطلاع رسانده که عبارت از یاری و کمک گرفتن از او در برابر دشمن است، تا دلش آرام گیرد و از مقام حکومت با میل و رغبت جدا شود، و او را به جهت علاقه مندی امام به حضورش در معیت امام (علیه السلام) با این عبارت توجه داده است: زیرا تو... و این عبارت به منزله صغرای قیاس مضموری است که کبرای آن در حقیقت چنین است: و هر که باعث پشتگرمی در مقابل دشمن و استواری ستون دین باشد، پس باید به حضور او علاقه مند باشم و او همراه من باشد کلمه عمود را برای اصولی که مانند عمود خیمه با حفظ و به پا داشتن آنها استوار می شود عاریه آورده شده.

## اشاره

حاکم بود.

(۱)

بَلَّغْنِي عَنْكَ أَمْرًا إِنْ كُنْتَ فَعَلْتَهُ فَقَدْ أَشِيخَطْتَ إِلَهِيكَ - وَ عَصَيْتَ إِمَامَكَ - أَنْكَ تَقْسِمُ فِيَّ الْمُسْلِمِينَ - الَّذِي حَازَتْهُ رِمَاخُهُمْ وَ خِيُولُهُمْ وَ أَرِيقتُ عَلَيْهِ دِمَاؤُهُمْ - فِيمَنْ اعْتَامَكَ مِنْ أَغْرَابِ قَوْمِكَ - فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسِيمَةَ - لَئِنْ كَانَ ذَلِكَ حَقًّا - لَتَجِدَنَّ لَكَ عَلَيَّ هَوَانًا وَ لَتَخِفَّنَّ عِنْدِي مِيرَانًا - فَلَا تَشِيْتِهِنَّ بِحَقِّ رَبِّكَ - وَ لَا تُصِيلِحْ دُنْيَاكَ بِمَحَقِّ دِينِكَ - فَتَكُونَ مِنَ الْأَخْسِرِينَ أَعْمَالًا - أَلَا وَ إِنَّ حَقَّ مَنْ قَبْلَكَ وَ قَبَلْنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ - فِي قِسْمِهِ هَذَا الْفِيءِ سَوَاءً - يَرِدُونَ عِنْدِي عَلَيْهِ وَ يَصُدُّونَ عَنْهُ وَ السَّلَامُ

## نفت

اعتامک: برگزیدگان تو از بین مردم.

## ترجمه

«در مورد تو خبری به من رسیده است که اگر تو چنان کاری را کرده باشی، باعث خشم خدای خود شده ای و امام خویش را غضبناک کرده ای. تو اموال مسلمانان را که با سرنیزه ها و اسبهای خود فراهم آورده اند و در راه آن خونها داده اند بین مردم عرب خویشاوند خود تقسیم می کنی، پس به خدایی که هسته را شکافته و

ص: ۱۵۵

۱- نام یکی از شهرهای فارس بوده است-م.



انسان را آفریده اگر چنین کاری از تو سرزده باشد، از جانب من خواری و زبونی خواهی دید و عزت و ارزش تو نزد من کاسته خواهد شد. پس حق پروردگارت را کوچک مشمار و دنیایت را با از بین بردن دینت آباد مکن که از جمله زیانکارترین افراد خواهی بود.

بدان که حق مردم مسلمانی که نزد تو و ماست همگان در سهم بردن از آن برابرند، همه آنان پیش من می آیند و سیراب و برخوردار بیرون می روند.»

## شرح

امام (علیه السلام) او را مطلع ساخته است از آنچه که از وی سرزده به طور اجمال آن حضرت از آن با خبر شده است تا هشدار داده و او را آگاه سازد که آن کار ناپسندی بود به دلیل پیامدی که داشته یعنی خشم پروردگار و غضب امامش، و او را با عبارت: اگر چنان کاری کرده باشی، متوجه ساخته که این امر هنوز ثابت نشده است. سپس این کار را برای او توضیح داده که بخشش مال مسلمانان است به خویشاوندان عرب خود که او را به ریاست برگزیده اند. و آن مال را معرفی کرده است که فراهم آمده سرنیزه ها و اسبان آنهاست و به خاطر آن خونهایشان ریخته شده است، تا مطلب درست فهمانده شود و علت استحقاق آنها نسبت به این مال روشن گردد و به همان نسبت نادرستی تقسیم مال بین دیگران محقق شود. آن گاه به سوگندی که معمولاً در هنگام تهدید می خورده سوگند یاد کرده، اگر آن خبر درست باشد از جانب وی به خواری و زبونی رسد و ارزش و اعتبارش کاسته شود، و قصد امام از این جمله کنایه از ناچیز بودن مقام اوست، کلمه: «میزانا» منصوب است به عنوان تمیز. آن گاه وی را از کوچک شمردن حق پروردگار و از آباد ساختن دنیایش به قیمت خرابی دین، نهی کرده است، تا او را به عظمت پروردگار و لزوم مراقبت بر اطاعت وی متوجه کند، و او را نسبت به پیامد آن کار، یعنی: ورود او در زمره زیانکارترین افرادی که تلاش خود را در زندگانی دنیا تباه می سازند و گمان می برند که کار خوبی انجام

داده اند، هشدار داده است. و بعد او را بر زشتی کار یعنی اختصاص دادن آن اموال به خویشاوندان خود توجه داده با این گفتار خود: بدان که...برابرنند، و این عبارت به منزله صغرای قیاس مضمراست. و عبارت: آنان به خاطر این اموال پیش من می آیند و بهره مند برمی گردند، تأکیدی است برای برابری مردم در استحقاق و هم این که آن مال مثل چشمه آب مشترکی است، و کبرای مقدر چنین است: و هر حقی که تمام مسلمانان به طور برابر، و یکسان بدان استحقاق دارند، تخصیص بعضی نسبت به آن حق روا نیست. ما پیش از این شرح حال مصقله را نقل کردیم. توفیق از طرف خداست.

## اشاره

نوشته و می خواهد او را با پیوند دادن به خود بفریبد:

وَقَدْ عَرَفْتُ أَنَّ مُعَاوِيَةَ؟ كَتَبَ إِلَيْكَ - يَسْتَرِلُ لُبُكَ وَ يَسْتَفِلُّ غَرْبَكَ - فَاخَذَرَهُ فَإِنَّمَا هُوَ الشَّيْطَانُ - يَأْتِي الْمَرْءَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ - وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ - لِيَقْتَحِمَ غَفْلَتَهُ وَ يَسْتَلْبَ غَرَّتَهُ - وَقَدْ كَانَ مِنْ أَبِي سُفْيَانَ؟ فِي زَمَنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ؟ فَلْتَهُ - مِنْ حَدِيثِ النَّفْسِ - وَ نَزَعَهُ مِنْ نَزَعَاتِ الشَّيْطَانِ - لَا - يَثْبُتُ بِهَا نَسَبٌ وَ لَا يُسَيِّحُ بِهَا إِرْثٌ - وَ الْمُتَعَلِّقُ بِهَا كَالْوَاغِلِ الْمُدْفَعِ وَ التَّوْطِ الْمُدْبَذِ

## لغت

غرب السيف: شمشیر تیز شد.

## ترجمه

«اطلاع یافتیم که معاویه نامه ای به تو نوشته تا عقلت را از راه برگرداند و در تیزهوشی تو رخنه کند، بنا بر این از او برحذر باش زیرا او شیطانی است که از پیش رو، پشت سر و از طرف چپ مؤمن می آید تا از فرصت غفلت او استفاده کند و ناگهان عقل او را برباید. از ابو سفیان در زمان عمر بن خطاب سخن ناسنجیده ای از روی هوای نفس و وسوسه شیطانی در آمد، نه با گفتن آن حرف نسبتی ثابت شده، و نه حق ارثی ثابت می شود (۱) و هر کس به چنان سخن نادرستی دلخوش

ص: ۱۵۸

۱- اعراب جاهلیت نسبت را با زنا هم درست می دانستند، ولی در اسلام طبق قاعده «الولد للفراش و للعاهر الحجر» فرزند به نکاح مربوط است و زناکار از این حق محروم است، چنین نسبتی برای کودک حاصل از زنا معتبر نیست-م.

باشد، مانند کسی است که ناخوانده وارد جمع باده گساران شود و آنها وی را طرد کنند و به کاسه چوبینی ماند که بر ترک سواری آویخته باشد و با حرکت سوار در حرکت است.»

## شرح

وقتی که زیاد نامه امام (علیه السلام) را خواند گفت: سوگند به پروردگار کعبه، ابو سفیان با آن سخن خود گواهی داده است، و این سخن همواره در نظر وی بود تا معاویه او را برادر خود خواند.

سید رضی می گوید: کلمه واغل یعنی کسی که ناخوانده بر مجلس باده گساران حمله برد تا با آنها در می گساری شریک شود در صورتی که از آنها نبوده است، در نتیجه آنها پیوسته او را دفع و منع کنند. «النوط المذبذب» چیزی از قبیل کاسه یا قلع چوبی و مانند اینها که به بار سوار می آویزند که پیوسته در حرکت است و تا وقتی که به پشت بار آن سوار است و او مرکب را تند می راند در حال جنبیدن است.

ابن زیاد، زنازاده ابو سفیان است که او را زیاد بن عبید هم می گویند.

بعضی از مردم می گفتند مقصود عبید بن فلان ثقفی است بیشتر عقیده دارند که عبید نام برده ای بود که تا زمان زیاد به بردگی باقی ماند و زیاد او را خرید و آزاد کرد. اما ادعای ابو سفیان نسبت به زیاد نقل کرده اند که او روزی در حضور عمر سخن گفت و سخنش شنوندگان را به شگفت واداشت عمرو بن عاص گفت شگفتا از پدر او که اگر از قریش بود مردم عرب را مانند گله گوسفندان با چوب دستی اش می راند پس ابو سفیان گفت: هان سوگند به خدا که او قرشی است و تو اگر او را می شناختی می دانستی که او از بهترین فامیل تو است، عمرو گفت:

پدر او کیست؟ ابو سفیان جواب داد: به خدا قسم من او را در رحم مادرش قرار دادم. عمرو گفت: پس چرا او را به خود ملحق نمی کنی؟ ابو سفیان گفت: از این شخص بزرگی که اینجا نشسته است می ترسم، یعنی عمر که پوست مرا می کند.

وقتی که علی (علیه السلام) به خلافت رسید، زیاد را حاکم فارس کرد و او آنجا را بخوبی نگهداری و سرپرستی نمود، این بود که معاویه نامه ای به وی نوشته و او را به عنوان برادر خود می خواهد به خود ملحق کند و بدین وسیله بفریبش: از امیر مؤمنان، معاویه بن ابو سفیان، اما بعد، براستی بسا که هوای نفس، شخص را به ورطه های هلاکت اندازد، و تو کسی هستی که ضرب المثل مردم شده، زیرا قطع رحم کرده و به دشمن ما پیوسته است، بدگمانی و خشم تو نسبت به من، تو را واداشت تا خویشاوندی مرا نادیده بگیری و قطع رحم کنی، و نسبت و احترام مرا به فراموشی سپاری، گویی که تو برادر من نیستی، و صخر بن حرب نیای تو و من نیست، و فرقی بین من و تو نیست که من خون ابو العاص را مطالبه کنم و تو با من بجنگی، اما تو را عرق سستی از طرف مادر گرفته، همچون مرغی که تخم خود را در بیابانی بگذارد و در عوض تخم دیگری را زیر بال بگیرد، و من مصلحت دیدم که به تو توجه کنم و تو را به تلاشهای ناروایت مؤاخذه نکنم و پیوند رحم کنم و اجر و ثوابی از این کار به دست آورم.

بدان ای ابو مغیره اگر تو خود را در اطاعت این مردم (بنی هاشم) به دریا فرو ببری و به حدی شمشیر بزنی که دریا را دو نیم کنی، جز بر دوری خود از آنها نیفزوده ای، زیرا دشمنی بنی عبد شمس به بنی هاشم از دشمنی گاو نر آماده ذبح، نسبت به کارد قصاب بیشتر است. پس خدا تو را بیامرزد، به اصل خود برگرد و به فامیل خود پیوند، همچون آن حشره (۱) مباحث که به بال دیگری پرواز کند و در نتیجه

ص: ۱۶۰

---

۱- حشره ای مانند زنبور و دارای نیش و زهر است و نیش می زند. (منجد الطالب) - م.

اصل و نسبت را گم کنی و بی اصل و نسب بمانی. به جان خودم که چیزی باعث این کار نشده است جز لجاجت، پس ترک لجاجت کن تا نسبت به کار خود روشن شوی و به دلیل آشکار برسی، اگر طرف مرا دوست داشته و به من اعتماد کردی پس سر به فرمان من بگذار و اگر راضی نبودی و به گفته من اطمینان نکردی، پس باز هم کار خوبی است نه به زیان من و نه به سود من است، و السلام.

این نامه را بوسیله مغیره بن شعبه نزد زیاد فرستاد، و دلیل بد شدن او پس از علی (علیه السلام)، با امام حسن (علیه السلام) و گرایشش به معاویه همین نامه بود. و چون حضرت علی (علیه السلام) از این نامه مطلع شد به وی نوشت: اَمَّا بَعْدُ، من به تو نسبت به آنچه می خواستم ولایت دهم، ولایت دادم، و تو را شایسته آن دیدم، و آگاه شدم که معاویه... تا آخر نامه. [اکنون] باید به متن نامه باز گردیم:

الاستقلال یعنی طلب فلّ، یعنی در صدد رخنه انداختن در تیزی شمشیر و کند ساختن آن بودن.

محور نامه اعلام حضرت علی است او را از آنچه که از نامه معاویه به زیاد، اطلاع یافته بود، و بعد، هشدار دادن به زیاد نسبت به هدف معاویه از آن نامه و این که وی در صدد غافلگیر ساختن او و به بیراهه کشاندن عقل و بینش وی از راه و روش صحیحی است که در مورد یاری حقّ و علاقه مندی به امام خود دارد، و می خواهد تیز هوشی او را درهم بشکند. کلمه: الغرب را استعاره برای عقل و اندیشه آورده و الاستقلال استعاره است برای منصرف ساختن وی از آن اراده و تصمیم پسندیده با توجه به شباهت آن به شمشیر. آن گاه امام (علیه السلام) وی را از معاویه با این عبارت بر حذر داشته است: برآستی که او شیطان است، از جهت وسوسه و جلوگیری از راه حق، بر اساس وجه شبهی که می فرماید: به سراغ انسان می آید... از راست و چپش. و این عبارت مانند آیه مبارکه است که می فرماید:

«ثُمَّ لَأَيِّنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ» (۱) یعنی معاویه، از هر طرف همچون شیطان به سراغ او می آید، و جهات را به چهار سو اختصاص داده است، زیرا معمولاً از آن چهار جهت رفت و آمد می شود.

بعضی از مفسرین گفته اند: شیطان از روبرو که می آید مردم را امیدوار به عفو و بخشش می کند و به نافرمانی و معصیت وامی دارد، و از پشت سر، آنها را به یاد بازماندگان می اندازد و جمع آوری مال و ثروت و به جا گذاشتن آن برای بازماندگان را جلوه می دهد، و از طرف راست آنها که می آید، ریاست و تعریف دیگران از آنها را جلوه گر می سازد و از طرف چپ که می آید علاقه به بیهوده کاری و لذتها را در آنها ایجاد می کند.

از شقیق نقل شده است: هیچ بامدادی نشد مگر این که شیطان چهار دام برای من می گسترد و در پیش رویم کمین می کرد و می گفت نترس که خداوند بخشاینده و آمرزنده است، و من این عبارت را می خواندم: «إِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» (۲) و از پشت سر کمین می کرد و مرا از تباهی بازماندگانم می ترساند و من این آیه را می خواندم: «وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا» (۳) و یا از طرف راستم که از راه تعریف و ثناگویی دیگران از من وارد می شد که من این جمله را می خواندم «وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (۴) و یا از جانب چپم که از طریق خواسته ها و شهواتم وارد می شد، و من این عبارت را می خواندم: «وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ» (۵).

ص: ۱۶۲

- 
- ۱- اعراف (۷) آیه (۱۷) [۱] یعنی: آن گاه از پیش رو و پشت سر و طرف راست و چپ آنان در می آیم.
  - ۲- سوره طه (۲۰) آیه (۸۲) [۲] یعنی: البته بر آن کس که توبه کند و به خدا ایمان آورد و نیکوکار گردد و به راه هدایت رود مغفرت و آمرزش من بسیار است.
  - ۳- سوره هود (۱۱) آیه (۶) [۳] یعنی: هیچ جنبنده ای روی زمین نیست مگر این که روزیش با خداست.
  - ۴- سوره اعراف (۷) آیه (۱۲۸) [۴] یعنی: سرانجام به سود پرهیزکاران است.
  - ۵- سوره سبأ (۳۴) آیه (۵۴) [۵] یعنی: و (امروز) میان آنها و آرزوهایشان فاصله افکنده اند.

آن گاه امام(علیه السلام) زیاد را متوجه علت نادرستی فریبکاری معاویه ساخته است، به این ترتیب که معاویه خواسته است او را با پیوند دادن به خود به عنوان این که برادر اوست، غافلگیر کند، پس امام(علیه السلام) به وی هشدار داده است که این رابطه برادری که معاویه در پی آن است در صورتی درست است که نسبت پسری زیاد از قول ابو سفیان صحیح باشد در حالی که ادعای فرزندی او برای ابو سفیان به ثبوت نپیوسته است بلکه سخن ابو سفیان، که من چنین و چنان کردم سخنی ناسنجیده و از روی هوای نفس بوده که بدون دقت و فکر بر زبان آورده.

و اقرار به زناکاری در عبارت ابو سفیان که من نطفه او را در رحم مادرش نهادم، این خود، وسوسه ای از وسوسه های شیطانی است که شیطان به زبان او جاری ساخته. با گفتن آن سخن، نه نسبتی ثابت می شود و نه کسی سزاوار بردن ارث می گردد، به دلیل سخن پیامبر(صلی الله علیه و آله): «فرزند از آن صاحب بستر است و زناکار از فرزند و ارث محروم است» آن گاه امام(علیه السلام) ارتباط فامیلی او را به وسیله این سخن ناسنجیده و وسوسه شیطانی، به کسی که ناخوانده در اجتماع می گساران حاضر شود و آنها او را از خود برانند، تشبیه کرده است. و وجه شبه همان است که پیوسته مردود و رانده شده است، و نیز تشبیه به کاسه چوبینی فرموده است که در حال تزلزل و لرزان است، وجه شبه همان تزلزل و نپیوستن وی به فامیل مشخص و ناآرامی اوست چنان که کاسه چوبین در حال لرزش می باشد و برقرار و ثابت نیست. و توفیق از جانب خداست.



و به امام (علیه السلام) خبر رسید که گروهی از مردم بصره او را به میهمانی خوانده اند و او دعوت آنها را

پذیرفته است.

أَمَا بَعِيدُ يَا ابْنَ حَنِيفٍ؟ - فَصَدَّ بَلَعْنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصِيرَةِ؟ - دَعَاكَ إِلَى مَا دُبِّيهِ فَأَسْرِعَتْ إِلَيْهَا - تُسَيِّطُ لَكَ الْأَلْوَانُ وَ تَنْقُلُ إِلَيْكَ الْجَفَانَ - وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ - عَائِلُهُمْ مَجْفُوفٌ وَ عِيَّتُهُمْ مَدْعُوفٌ - فَاَنْظُرْ إِلَى مَا تَقْضُمُهُ مِنْ هَذَا الْمَقْضَمِ - فَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ عِلْمُهُ فَالْفِطْهُ - وَ مَا أَيَقَنْتَ بِطِيبِ وَجْهِهِ فَنَلَّ مِنْهُ - أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ - وَ يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ - أَلَا - وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ - وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ - أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ - وَ لَكِنْ أَعَيْنُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ - فَوَاللَّهِ مَا كَنْزْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبْرًا - وَ لَا ادْخَرْتُ مِنْ عَنَائِمِهَا وَفْرًا - وَ لَا أَعْدَدْتُ لِإِلَالِي تَوْبِي طَمْرًا - بَلَى كَانَتْ فِي أَيْدِينَا؟ فَدَكِّ؟ مِنْ كُلِّ مَا أَظَلَّتْهُ السَّمَاءُ - فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ - وَ سَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخِرِينَ - وَ نِعَمَ الْحَكَمِ اللَّهُ - وَ مَا أَضْيَعُ؟ بِصَدِّكَ؟ وَ غَيْرِ؟ فَدَكِّ؟ - وَ النَّفْسُ مَطَانِئُهَا فِي عَمِدٍ حِدَتْ تَنْقَطِعُ فِي ظُلْمَتِهِ آثَارُهَا - وَ تَغِيْبُ أَخْبَارُهَا - وَ حُفْرَةُ لَوْ زِيدَ فِي فُؤَادِهَا وَ أَوْسِعَتْ يَدَا حَافِرِهَا - لَأَضَاعَتْهَا الْحَجْرُ وَ الْمِيدَرُ - وَ سَدَّ فُرْجَهَا التُّرَابُ الْمَتْرَاكُمُ - وَ إِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى - لِتَأْتِيَ آمِنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ - وَ تَثْبَتَ عَلَى جَوَانِبِ الْمَزَلِقِ وَ لَوْ شِئْتُ لَأَهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصِيفِي هَذَا الْعَسِيلِ - وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمْحِ وَ نَسَائِحِ هَذَا الْقُرْصِ - وَ لَكِنْ هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ - وَ يَقُودَنِي جَشَعِي إِلَى تَحْخِيرِ الْأَطْعِمَةِ - وَ لَعَلَّ؟ بِالْحِجَازِ؟ أَوْ؟ الْإِمَامَةِ؟ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ - وَ لَا عَهْدَ

لَهُ بِالشَّيْخِ - أَوْ أُبَيْتَ مِبْطَانًا وَ حَوْلِي بَطُونٌ غَزَوِيٌّ - وَ أَكْبَادُ حَرَى أَوْ أَكُونُ كَمَا قَالَ الْقَائِلُ - وَ حَسْبِيكَ دَاءٌ أَنْ تَبَيْتَ بِيْطْنِهِ وَ حَوْلِكَ أَكْبَادُ تَحْنُ إِلَى الْقِدِّ

أَفَقِعْ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ - هَذَا؟ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ - وَ لَا - أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ - أَوْ أَكُونُ أَسْوَأَ لَهُمْ فِي جُشُوبِهِ الْعَيْشِ - فَمَا خُلِفْتُ لِيَسْخَعَنِي أَكْحَلُ الطَّيِّبَاتِ - كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عِلْفُهَا - أَوْ الْمُرْسَلَةِ شُغْلُهَا تَقْمُمُهَا - تَكْتَرِشُ مِنْ أَعْلَافِهَا وَ تَلْهُو عَمَّا يَرَادُ بِهَا - أَوْ أَتْرَكَ سَيْدِي أَوْ أَهْمِلُ عَابِشًا - أَوْ أَجْرَّ حَبْلَ الضَّلَالَةِ أَوْ أَعْتَسَفَ طَرِيقَ الْمَتَايَاهِ وَ كَأَنِّي بِقَائِلِكُمْ يَقُولُ - إِذَا كَانَ هَذَا قَوْلُ؟ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ؟ - فَقَدْ قَعِدَ بِهِ الضَّعْفُ عَنْ قِتَالِ الْأَقْرَانِ - وَ مُنَازَلَةِ الشُّجْعَانِ - أَلَا وَ إِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِّيَّةَ أَضِلُّبُ عُوْدًا - وَ الرِّوَابِعَ الْخَضِرَةَ أَرْقُ جُلُودًا - وَ النَّبَاتِ الْعِذِيَّةَ أَقْوَى وَقُودًا وَ أَبْطَأَ خُمُودًا - وَ أَنَا مِنْ؟ رَسُولِ اللَّهِ؟ كَالصُّنُوفِ مِنَ الصُّنُوفِ وَ الذَّرَاعِ مِنَ الْعَضْدِ - وَ اللَّهُ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ عَنْهَا - وَ لَوْ أَمَكَّنْتَ الْفَرَسُ مِنْ رِقَابِهَا لَسَارَعَتْ إِلَيْهَا - وَ سَأَجْهَدُ فِي أَنْ أَطْهَرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ - وَ الْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ - حَتَّى تَخْرُجَ الْمِدْرَةُ مِنْ بَيْنِ حَبِّ الْحَصِيدِ إِلَيْكَ عَنِّي يَا دُنْيَا فَحَبْلِكَ عَلَى غَارِبِكَ - قَدْ انْسَلَلْتُ مِنْ مَخَالِبِكَ - وَ أَفَلْتُ مِنْ حَبَائِلِكَ - وَ اجْتَنَبْتُ الذَّهَابَ فِي مِدَاحِصِكَ - أَيُّنَ الْقُرُونِ الَّذِينَ غَرَزْتَهُمْ بِمِدَاعِبِكَ - أَيُّنَ الْأُمَمِ الَّذِينَ فَتَنْتَهُمْ بِزُخَارِفِكَ - فَهِيَ هُمْ رَهَائِنُ الْقُبُورِ وَ مَضَامِينُ اللُّحُودِ - وَ اللَّهُ لَوْ كُنْتُ شَخْصًا مَرِيئًا وَ قَالِبًا حَسِيًّا - لَمَافَقْتُ عَلَيْكَ حُدُودَ اللَّهِ فِي عِيَادِ غَزَرْتَهُمْ بِالْأَمَانِي - وَ أُمَمَ الْقَيْتِهِمْ فِي الْمَهَاوِي - وَ مُلُوكَ أَسْلَمْتِهِمْ إِلَى التَّلْفِ - وَ أَوْرَدْتَهُمْ مَوَارِدَ الْبَلَاءِ إِذْ لَا وَرْدَ وَ لَا صَدَرَ - هَيْهَاتَ مِنْ وَطِيءِ دَحْصِكَ زَلِقَ - وَ مَنْ رَكِبَ لُجَجَكَ غَرِقَ - وَ مَنْ أَزُورَ عَنْ حَبَائِلِكَ وَفَّقَ - وَ السَّالِمُ مِنْكَ لَا يُبَالِي إِنْ ضَاقَ بِهِ مَنَاحُهُ - وَ الدُّنْيَا عِنْدَهُ كَيَوْمِ حَانَ انْسِلَاحُهُ اغْرُبِي عَنِّي فَوَاللَّهِ لَا أَذِلُّ لَكَ فَتَسْتَذِلِّي - وَ لَا أَسْلِمُ لَكَ فَتَقُودِي - وَ أَيُّمَ اللَّهِ يَمِينًا أَسْتَنِي فِيهَا بِمَشِيئَةِ اللَّهِ - لَأَرُوضَنَّ نَفْسِي رِيَاضَهُ تَهَشُّ مَعَهَا إِلَى الْقُرْصِ - إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ مَطْعُومًا - وَ تَقَنَّعَ بِالْمِلْحِ مَادُومًا - وَ لَادَعَنَّ مَقْلَتِي كَعَيْنِ مَاءٍ نَضَبَ مَعِينُهَا - مُسْتَفْرِغَةً دُمُوعَهَا - أَتَمَلِّي السَّائِمَةَ مِنْ رِغَبِهَا فَتَبْرُكُ - وَ تَشْبَعُ الرِّبِيضَةَ مِنْ عُشْبِهَا فَتَرْبُضُ - وَ يَأْكُلُ؟ عَلِيٌّ؟ مِنْ زَادِهِ فَيَهْجَعُ - قَرَّتْ إِذَا عَيْنُهُ إِذَا اقْتَدَى بَعْدَ السِّنِينَ الْمُتَطَاوِلَةِ -

بِالْبَيْمَةِ الْهَامِلِهِ وَالسَّائِمَةِ الْمَرْعِيَةِ - طُوبَى لِنَفْسٍ أَدَّتْ إِلَى رَبِّهَا فَرَضَ هَا - وَعَرَكَتْ بِجَنبِهَا بُؤْسَهَا وَهَجَرَتْ فِي اللَّيْلِ غُمُضَهَا - حَتَّى إِذَا غَلَبَ الْكُرَى عَلَيْهَا افْتَرَشَتْ أَرْضَ هَا - وَتَوَسَّدَتْ كَفَّيْهَا - فِي مَعْشَرٍ أَشْبَهَ عُيُونَهُمْ خَوْفٌ مَعَاذِهِمْ - وَتَحَاوَتْ عَنْ مَضَاجِعِهِمْ جُنُوبَهُمْ - وَهَمَمَيْتُ بِذِكْرِ رَبِّهِمْ شَفَاهُهُمْ - وَتَقَشَّعَتْ بِطُولِ اسْتِغْفَارِهِمْ ذُنُوبَهُمْ - «أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا - إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» فَاتَّقِ اللَّهَ يَا ابْنَ حُنَيْفٍ؟ وَتُكْفَفْ أَقْرَابُكَ - لِيَكُونَ مِنَ النَّارِ خَلَاصُكَ

## لغات

مأدبه، به ضم دال: ولیمه ای که به آن دعوت کنند.

عائل: فقیر، بینوا قضم: خوردن با جلو دهان طمر: جامه کهنه وفر: مال فراوان فدک: نام روستایی است که مال پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بوده است جدث: قبر، آرامگاه اضغظها: آن را تنگ گرداند قمح: گندم نسائج: جمع نسجه، به معنی بافته جشع: حرص و علاقه زیاد به غذا مبطان: کسی که به دلیل پر خوری شکمش بزرگ است غرثی: گرسنه بطنه الکظه: پر بودن شکم از غذا تقمم: جستجو و زیور و کردن زباله سدی: بیهوده و مهمل رها شده دوائع: درختانی که دارای سرسبزی و خرمی دل انگیزند بدویه: گیاهانی که جز با آب باران آبیاری نمی شوند مرکوس: مردود، واژگونه مانند کسی که سرش به طرف زمین است مداحض: شخص کنار گیر ازور: کناره گرفت اعزبی: دورشو، گفته می شود:

عزب الرّجل - به فتح زاء - هرگاه دوری گزیند.

سلسل الرّجل یسلس - به کسر لام -:

شل کرد افسارش را.

ریاضه: تربیت کردن، عادت دادن.

ریضه: گله چرا کننده از گوسفندان تجافت: خالی شد و برخاست.

همهمه: صدای آهسته.

## ترجمه

«اما بعد ای پسر حنیف، به من اطلاع دادند که مردی از جوانان بصره تو را به مهمانی عروسی دعوت کرده است و تو با شتاب به آن مهمانی رفته ای و غذاهای رنگارنگ گوارا در اختیار بوده و کاسه های بزرگ برایت می آوردند، و من چنین گمانی نداشتم که تو به مهمانی گروهی بروی که نیازمندان را دور می سازند و توانگران را دعوت می کنند بنا بر این در آنچه از آن خوردنیها که میل می کنی خوب دقت کن، و هر چه را که حلال یا حرام بودن آن بر تو نامعلوم است، به دور بینداز و هر چه را که به پاکی و درستی راههای به دست آوردن آن، اطمینان داری میل کن.

بدان که هر مأمومی امام و رهبری دارد که از او پیروی می کند و از پرتو دانش او روشنی می گیرد، آگاه باش که رهبر شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و از خوراکیها به دو قرص نان بسنده کرده است، هان، شما به عمل کردن بر روشی این چنین ناتوانید، ولی به تقوا و مجاهدت، پاکی و درستی مرا کمک کنید. به خدا سوگند، از دنیای شما زری نیندوخته و از غنایم آن ثروت فراوانی جمع نکرده ام، و به علاوه جامه ای که [در بر] دارم جامه کهنه دیگری مهیا نکرده ام.

آری از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده است، فدک در دست ما بود که در وا گذاشتن آن به ما، گروهی بخل ورزیدند و گروه دیگر نیز دست از آن شستند.

خداوند نیکوداوری است! مرا به فدک و غیر فدک چه کار، در حالی که جایگاه انسان فردا قبری است که در تاریکی آن آثارش منقطع و خبرهای مربوط به او گم می شود، حفره ای که اگر زیاد وسعت داشته باشد و دستهای کسی که آن حفره را می کند گشایشی بخشد باز هم سنگ و کلوخ قبر او را بفشرد، و خاکهای انبوه روزنه های آن را پر کند، براستی که من در این اندیشه ام تا نفس خود را با پرهیزگاری تربیت کنم تا در روزی که ترس و بیم آن فراوان است آسوده باشد، و در اطراف لغزشگاه استوار بماند در صورتی که اگر بخوایم به عسل خالص و مغز گندم و پارچه های ابریشمی دست پیدا کنم می توانم، اما هیئات که هوای نفس بر من

غلبه کند، و طمع زیاد مرا به انتخاب خوردنیها وادارد، در حالی که ممکن است در حجاز یا یمامه کسی باشد که به قرص نانی هم طمع نبسته و به سیر شدن عادت نکرده است!! او یا من با شکم سیر بخوابم در صورتی که اطراف من شکمهای گرسنه و جگرهای تفدیده باشد!! او یا آن چنان باشم که گوینده ای گفته است:

«این درد برایت بس که تو با شکم سیر بخوابی، و در پیرامونت جگرهایی آرزومند ظرفی از سبوس باشند» آیا من به این مقدار قانع باشم که بگویند این فرمانروای مؤمنان است بدون این که در سختیهای روزگار با مردم همدرد و شریک باشم؟ و یا در فشارهای زندگی الگو و در پیشاپیش آنها باشم؟ من برای این آفریده نشده ام که خوردن غذاهای خوب-مانند چهارپای بسته که اندیشه اش علف است- مرا سرگرم سازد، و یا همچون چهارپایی از بند رها شده باشم که خاکروبه ها را به هم می زند تا شکم خود را پر کند و از سرانجام کارش غافل است و یا این که بی هدف و بیهوده رها شوم و یا ریسمان گمراهی را بکشم، و یا بدون اندیشه راه انحراف را در پیش گیرم. گویا گوینده ای از جانب شما می گوید: اگر خوراک پسر ابو طالب این است، پس ناتوانی و سستی او را از نبرد با همگان و ایستادگی در برابر دلاوران باز می دارد؟! بدان که درخت بیابان چوبش مقاوم تر، و درختان سرسبز و خرم نازکتر و کم مقاومت ترند، و شعله گیاهان در دشت فروزانتر است و دیرتر خاموش می شود! براستی که من نسبت به پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) همچون درخت خرما نسبت به درخت خرما می پیوسته و چون دست به بازوی آنم. به خدا قسم اگر تمام مردم عرب به نبرد با من هماهنگ شوند من رو از ایشان بر نمی گردانم و اگر فرصتهایی به دستم آید بر ایشان یورش خواهم برد. بزودی خواهم کوشید تا صفحه زمین را از این شخص و اثر گونه و جسم سرنگون [معاویه] پاک سازم تا دانه کلوخ از بین دانه های گندم درو شده بیرون شود.

ای دنیا دور شو از من که مهار تو را بر کوهانت انداخته ام، از چنگت رها شده ام و از دامهایت رسته ام، و از این که در پرتگاهایت قرار گیرم پرهیز کرده ام، کجا

هستند آن گروهی که با بازیچه هایت آنان را فریفتی، کجایند ملت‌هایی که با زیورهای آنان را به فتنه انداخته‌ای؟ هم اکنون آنان در گورها و در جوف قبرهایند! به خدا قسم اگر تو یک موجود محسوس و یک جسم قابل حس بودی حدود الهی را در باره تو اجرا می‌کردم، در مقابل آن بندگانی که به وسیله آرمانها فریفتی و ملت‌هایی که در پرتگاههای سقوط انداختی و سلاطینی که به نابودی کشاندی و در غرقاب مصائب غرق کردی آن جایی که دیگر رفت و برگشت نبود.

هیئات! هر کس در پرتگاه‌های گام نهاد لغزید و هر کس در انبوه امواج دریایت سوار شد غرق گردید، هر کس از طنابهای دامت فاصله گرفت نجات یافت، هر کس از دست تو جان سالم به در برد، باکی از تنگی خوابگاهش ندارد، و نزد او دنیا چون روزی است که وقت جدایی از آن فرا رسیده است.

ای دنیا از من فاصله بگیر، به خدا قسم من تسلیم تو نمی‌شوم تا مرا دچار ذلت و خواری کنی، و تن به فرمان تو نمی‌سپارم تا زمام اختیار مرا به دست گیری، سوگند به خدا سوگندی نیکو که خواست خدا را از آن استثنا می‌کنم نفس خود را چنان ریاضتی می‌دهم که با قرص نانی اگر برایش فراهم آورم شادمان گردد، و به خورش نمکی قانع شود، و کاسه چشم را همچون چشمه‌ای که آبش پایان گرفته به حال خود رها می‌کنم تا از رشک تهی گردد آیا حیوان علفخوار از چرا شکمش پر می‌شود، تا به پهلو بیفتد؟ و آیا گله گوسفند از علف سیر می‌شود تا به خوابگاهش برود؟ و علی اگر از توشه خود بخورد و بخواد، پس چشمش روشن که پس از سالهای دراز، از چهار پایان بی‌بند و بار و گله به چرا برده پیروی کند.

خوشا به حال کسی که واجبات پروردگارش را ادا کند و در سختی آن بردبار باشد و به هنگام شب از خواب خودداری کند تا وقتی که خواب بر او غلبه کند، آن گاه زمین را فرش و کف دستش را بالش خود سازد، در زمره کسانی که ترس معاد خواب را از چشمشان ربوده و پهلوهایشان را از بستر خواب دور نگاهداشته و لبهایشان به یاد پروردگار به آرامی در حرکت است و با استغفار زیاد گناهانشان

پراکنده است: «أَوْلَيْكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۱) پس ای پسر حنیف از خدا بترس و باید چند قرص نان تو را بس باشد تا باعث نجات تو از آتش دوزخ گردد».

## شرح

این نامه مشتمل بر چند هدف است:

اول: امام (علیه السلام) به آن چیزی اشاره کرده است که می خواسته به خاطر آن عثمان بن حنیف را مورد پرخاش قرار دهد، یعنی پذیرش فوری مهمانی که در آن برای او غذاهای رنگارنگ گوارا آماده کرده بودند و کاسه های بزرگ را می بردند و می آوردند، و به او اعلام کرده است که از این مطلب با خبر شده است و موضوع برایش به ثبوت رسیده است تا او را سزاوار توبیخ کند. و توضیح این مطالب در عبارت آن حضرت: اما بعد... الجفان آمده است .

دوم: امام (علیه السلام) به عنوان سرزنش عثمان بن حنیف را در این کار تخطئه می کند، با این عبارت: و ما ظننت أنك كذا... یعنی: گمان من نسبت به پارسایی تو این بود که تو خود را پاکتر از آن می دانی که دعوت به مهمانی گروهی را پذیرا شوی که به مستمندان اعتنا نمی کنند و دعوت و بخشش آنان منحصر به ثروتمندان و فرمانروایان است، و دلیل خطای عثمان در قبول دعوت ایشان آن است که منحصر ساختن کرامت و ضیافت به ثروتمندان بدون مستمندان، دلیل روشنی است بر این که هدف ایشان [اشراف بصره] از این عمل، جلب دنیا و ریا و سمعه است (۲) نه رضا و خوشنودی خدا، و هر کس چنین باشد، پذیرفتن پیشنهاد

ص: ۱۷۰

---

۱- سوره مجادله (۵۸) آیه (۲۲) [۱] یعنی: اینان به حقیقت حزب خدا هستند. الا ای اهل ایمان بدانید که حزب خدا رستگاران عالمند.

۲- فرق سمعه و ریا آن است که ریاکار گاهی در منظر مردم کار نیکی را انجام می دهد تا مردم ببینند، این ریا است اما گاهی می خواهد به گوش مردم برسد و مردم بشنوند که او چنان کار نیکی را انجام داده است، این سمعه است-م.

و قبول دعوت او موافقت با او و رضایت به فعل اوست، و این خود اشتباه بزرگی است بویژه از فرمانروایان دینی که قادر بر جلوگیری از کارهای خلافند.

سوم: به وی دستور داده است تا از این گونه مواردی که برایش پیش می آید، دوری کند و از غذایی که برایش آماده می کنند که احتمال حرمت آن می رود و کیفیت آن معلوم نیست باید احتراز کند، و آنچه را که یقین به حلال بودن آن و پاکی و درستی راه کسب آن دارد که بدون شبهه است، میل کند. و به کنایه از آن، تعبیر به مقضم کرده است، تا آن را ناچیز و اندک جلوه دهد، و از این عبارت بر حسب تأدیبات اول این طور فهمیده می شود که خودداری از این غذای مباح برای او بهتر از تناول آن است.

چهارم: امام (علیه السلام) پس از مقدمات قبلی با عبارت: الا و ان... علمه توجه داده است بر این که وی امام و پیشوایی دارد که باید از او پیروی کند، و این سخن امام، تمثیلی به منزله قیاس کاملی می باشد که صغرای آن حذف شده است. اصل تمثیل مربوط به مطلق امام و مأموم است و علت تمثیل آن است که آن دو تن امام و مأمومند، اما فرع این تمثیل شخص امام علی (علیه السلام) و کارگزار او (عثمان بن حنیف) است و حکم تمثیل همان لزوم پیروی است، قیاس مورد نظر چنین است:

تو مأموم امامی هستی و هر مأموم، باید از امام خود پیروی کند، نتیجه این می شود که تو باید از امام خود پیروی کنی و از پرتو دانش و آگاهی او استفاده نمایی.

پنجم: به دنبال آن، دلیل آورده است که او باید از حال امام در امور دنیا پیروی کند، حال امام آن بود که از پوشیدنیهای دنیا به مقداری که بدنش را بپوشاند یعنی دو جامه کهنه، و از خوراکیها به اندازه ای که شدت گرسنگی او را برطرف سازد یعنی دو قرص نان، بسنده می کرد، بدون اعتنا به زینت و آرایش



پوشیدنیها، زیرا دو جامه کهنه آن بزرگوار، عمامه و یک قبایی بود که در اثر زیادی مراجعه از پاره دوزی که آن را وصله می زد شرم داشت و در خوراک خود به لذت و گوارایی آن اعتنا نمی کرد، زیرا آن دو گرده نان از جو سبوس ناگرفته ای بود که یکی را به عنوان ناهار و دیگری را شام میل می فرمود.

ششم: به اصحاب، این نکته را نیز خاطر نشان کرده است که این نوع ریاضت در حد توان آنها نیست، زیرا آن نوع توانایی مشروط به داشتن استعداد و آمادگی است که آنان بدان مرحله از استعداد نرسیده اند. آن گاه به ایشان امر فرموده است - اگر جریان بر این منوال است - تا با ریاضت و تلاش خود در راه پرهیزگاری، به یاری او اکتفا کنند و مقصود آن بزرگوار خودداری از کارهای حرام و بعد کوشش در راه طاعت پروردگار است و شاید مقصود امام (علیه السلام) از ورع و پرهیزگاری انجام مداوم کارهای شایسته و پس از آن تلاش و کوشش در باره آن بوده باشد.

هفتم: به وسیله سوگند نیکو بر نادرستی چیزی توجه داده است که احتمال می داده بر بعضی از اذهان ناپاک در باره آن بزرگوار خطور کند و آن این که پارسایی وی در دنیا آمیخته به ریا و سمعه است و در ورای آن پارسایی ظاهری، علاقه به دنیا و مال اندوزی دنیا وجود دارد، بخصوص که او امام زمان و خلیفه روی زمین است، پس از آن که انواع چیزهایی را که خداوند از مال دنیا مباح ساخته، بر شمرده، آن گاه سوگند یاد کرده است که وی به جز قوتی از آن برنگرفته است، و آن مقدار را از نظر اندکی و حقارت به خوراک چارپایان بارکشی که از زیادی بار پشت آنها زخم برداشته است، تشبیه کرده و این ویژگی را برای آنها آورده است که ناتوانی آنها به دلیل زخم پشت، و گرفتاری آنها به درد و رنج باعث کم شدن خوراک آنها شده است سپس در تعریف بی ارزش بودن دنیای ایشان در نظر خود، افزوده و بیان کرده است که دنیا و ارزش آن در نظر وی پست تر از یک

برگ تلخ است که حیوانی آن را بخورد، بدیهی است کسی که چنان باشد چگونه قابل تصوّر است که علاقه مند به دنیا باشد و برای دنیا کار کند.

هشتم: پس از آن که امام (علیه السلام) در باره دنیا سوگند یاد کرد و بیان فرمود که حتی یک وجب از زمین این دنیا را مالک نیست، فدک را با این جمله استثنا کرد:

«آری از تمام آنچه که آسمان بر آنها سایه افکنده، فدک در دست ما بود» (۱)، این مطلب را در مورد بیان حال خود و مردمی که همزمان با امام (علیه السلام) بودند از باب شکایت و اظهار تظلم به خدای متعال از دست کسانی که فدک را از ایشان گرفتند، بازگو کرده و خود را تسلیم امر او و راضی بر داوری و حکومت وی دانسته است. ناگفته نماند، که فدک ملک خاص پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده است، توضیح آن که چون پیامبر (صلی الله علیه و آله) کار یهودیان خیبر را یکسره کرد، خداوند در دل مردم فدک ترسی انداخت که همان انگیزه ای شد تا قاصدی خدمت پیامبر فرستادند و تقاضای صلح بر نصف زمین فدک (۲) کردند، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) پذیرفت، بنا بر این [آن ملک] متعلق به شخص پیامبر بود، چون نه لشکر کشی در کار بود و نه نبردی اتفاق افتاد. و بعضی گفته اند که پیامبر در مقابل تمام فدک با آنها صلح کرد.

مشهور میان شیعیان و مورد اتفاق دانشمندان شیعه آن است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، آن را به فاطمه (علیه السلام) بخشید، و این مطلب را از طرق مختلف روایت کرده اند: از جمله از ابو سعید خدری نقل کرده اند که: چون آیه مبارکه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» (۳) نازل شد، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فدک را به فاطمه (علیه السلام) مرحمت کرد و چون ابو بکر به

ص: ۱۷۳

- ۱- بلی قد کانت لنا فدک من کلّ ما اظلّته السّماء. در متن نامه امام (علیه السلام) بجای «لنا»، «ایدینا» می باشد-م.
- ۲- فدک نام قریه ای بود در دو منزلی مدینه و تا خیبر یک منزل فاصله داشت، همان طور که در متن آمده است با پیشنهاد صلح از جانب اهل فدک بدون جنگ و پیکار نصف آن تسلیم پیامبر شد و پیامبر نیز به دخترش مرحمت فرمود اما بعد از رحلت پیامبر، شد آنچه که شد-م.
- ۳- سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه (۲۶) [۱] یعنی: حق خویشاوندان را به ایشان ادا کن.

خلافت رسید، تصمیم گرفت فدک را از آن بزرگوار بگیرد. فاطمه (علیه السلام) کسی را نزد ابو بکر فرستاد و میراث خود از پیامبر خدا را از وی مطالبه کرد و می فرمود که پدرم در زمان حیات خود فدک را به من مرحمت کرده است، و در آن باره علی (علیه السلام) و امّ ایمن را به گواهی طلبید و آن دو گواهی دادند، ابو بکر راجع به این که فدک میراث پیامبر است با خبری که از پیامبر نقل کرد پاسخ داد، که آن خبر چنین است: ما گروه پیامبران میراثی پس از خود نمی گذاریم آنچه به جای گذاریم صدقه است.

و در مورد فدک نیز چنین پاسخ داد که آن متعلق به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نبوده است بلکه از آن تمام مسلمانان و در دست آن بزرگوار بوده است که بدان وسیله به افراد کمک می کرد و در راه خدا انفاق می نمود و من هم به دنبال او همان کارها را انجام می دهم. هنگامی که این سخنان ابو بکر به اطلاع حضرت زهرا (علیه السلام) رسید، حجاب خود را بر تن پوشید و در میان تعدادی از اطرافیان و زنان فامیل که در پشت سرش حرکت می کردند آمد تا بر ابو بکر وارد شد در حالی که بیشتر مهاجران و انصار در حضور او بودند، پس از این که بین آن بزرگوار و مردان پرده ای آویخته شد چنان ناله جانسوزی از دل برآورد که تمام مردم را به گریه درآورد. سپس مدتی سکوت کرد تا احساسات مردم فرو نشست (۱) و فرمود: سخن را با سپاس آن که سزاوار ستایش و رفعت و عظمت است آغاز می کنم، سپاس از آن خداست در برابر نعمتهایی که داده و شکر او را در مقابل آگاهی و درکی که به ما مرحمت کرده است به جا می آورم. پس از آن که خطبه ای طولانی ایراد کرد، در پایان خطبه فرمود: چنان که سزاوار است تقوای الهی را پیشه کنید و در مورد اوامر او مطیع باشید، زیرا که تنها از میان بندگان خدا، دانشمندان از خدا

ص: ۱۷۴

---

۱- این خطبه شریفه حضرت زهرا (علیه السلام) در جلد ۵ از کتاب «المنظوم و المثنوی فی کلام نسوان العرب من الخطب و الشعر» آورده شده است مؤلف کتاب از علمای قدیم عامه است و کتاب متعلق به کتابخانه دربار متوکل عباسی بوده است.

می ترسند. و خدایی را سپاس گویند که با عظمت و نور او تمام موجودات آسمان و زمین وسیله ارتباط با او را می جویند، و ما ییم واسطه او در میان مردم، ما ییم برگزیدگان و مرکز قدس او، و ما ییم حجت او در جایی که از انظار نهان است و ما وارثان پیامبران او هستیم، آن گاه فرمود: من فاطمه دختر محمدم، بر پایه و اساس سخن می گویم، روی فخر و بیهودگی سخن نمی گویم، پس با گوش باز سخن مرا بشنوید. بعد فرمود: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» (۱). اگر پیوند او را بجوئید خواهید دید که او پدر من است، نه پدر هیچ یک از شما. و برادر پسر عموی من است نه هیچ یک از مردان شما. سپس فرمود شما گمان می برید که من از پدرم ارث نمی برم، آیا داوری زمان جاهلیت را پی می گیرید؟ برای گروهی که ایمان و یقین دارند چه کسی از خدا در داوری بهتر و نیکوتر است؟ هیهات ای توده ملت، چنان تصویری! آیا در کتاب خداست ای پسر ابو قحافه که تو از پدرت ارث بیری و من ارث نبرم؟ براستی اگر چنان تصویری داشته باشی، دروغ و افترای بزرگی به قرآن نسبت داده ای! اینک این فدک ارزانی تو باد، و این مرکب سواری زین شده و آماده برای سواری است! روز قیامت فرا خواهد رسید، پس خداوند داوری نیکو، محمد سرپرستی خوب و قیامت وعده گاه ماست و در قیامت است که بیهوده کاران زیان می برند «لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسِيءٌ يُتَقَرَّرُ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ» (۲) و بزودی خواهی دانست که چه کسی دچار عذاب دردناک می گردد.

ص: ۱۷۵

- 
- ۱- سوره توبه (۹) آیه (۱۲۸) [۱] یعنی: براستی که پیامبری از جنس خودتان آمد سختی و رنج شما بر او گران بود و او نسبت به مؤمنان مهربان و دلسوز بود.
- ۲- سوره انعام (۶) آیه (۶۷) [۲] یعنی: هر خبری جایگاه حتمی و مسلمی دارد و بزودی به صدق آن آگاه خواهید شد.

راوی می گوید: آن گاه نگاهی به قبر پدر بزرگوارش نمود و به عنوان گواه و مثال شعر هند دختر امامه را در حالی که پدر بزرگوارش را مخاطب قرار داده بود بیان کرد:

قد كان بعدك انباء و هنبته لو كنت شاهد هالم تكثر الخطب

ابدت رجال لنا نجوى صدورهم لما قضيت و حالت دونك الترب

تجهمتنا رجال و استخف بنا اذ غبت عنا فنحن اليوم مغتصب (۱)

راوی می گوید، هیچ روزی سابقه نداشت که مثل آن روز، مردم و آن بانوی بزرگوار آن همه گریسته باشند. سپس رو به گروه انصار حاضر در مسجد کرد و فرمود:

ای گروه یاران پیامبر (۲) و ای بازوان ملت و نگهبانان اسلام! باعث این سستی شما از یاری من، و سهل انگاری از کمک به من و چشم پوشی از حق من و نادیده گرفتن ستم به من چیست؟ مگر سخن پیامبر را نشنیدید که فرمود:

«احترام به فرزند، احترام به پدر است.»؟ چه زود عوض شدید، و چه زود به چنین وضعی در آمدید، پیامبر از دنیا رفت شما هم دین او را فراموش کردید؟ آری مرگ او مصیبتی جانگداز بوده است، با رفتن او شکافی عمیق به وجود آمده که همواره در حال فزونی است و هرگز التیام نپذیرد. زمین از فقدان او تاریک و کوهها زیر و زبر شد و آرزوها بر باد رفته اند. پس از آن بزرگوار حرمتها شکسته و حریمی بر جای نمانده است، و آن رویدادی ناگوار بود که قرآن پیش از رحلتش بر ملا

ص: ۱۷۶

۱- بعد از تو فتنه و آشوبهایی بر پا شد که اگر تو شاهد آنها بودی تاب نمی آوردی افرادی که نقشه های شومی در دل پنهان داشتند به محض رحلت تو طرحها و نقشه هایشان را اجرا کردند. مردانی بر ما یورش آوردند و ما را خوار ساختند. همین که تو از میان ما رفتی حق ما را غصب کردند. در کشف الغمه [۱] چند شعر دیگر نیز آمده و همه آنها را از حضرت زهرا (علیه السلام) نقل کرده است.

۲- در بعضی کتب «یا معشر الفتیة» و در بعضی «یا معشر البقیة» آمده است-م.

ساخته و قبل از وفاتش بدان آگاهی داده و فرموده است: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (۱) ای فرزندان قبیله آیا سزاوار است مقابل چشم شما میراث پدر مرا از من بازستانند و شما فریاد مرا بشنوید و ندای من به گوش همه شما برسد؟ در حالی که جمعیت شما و قدرت و توان شما زیاد و ساز و برگ و امکانات شما فراوان است، شما همان درستکارانی هستید که خداوند شما را از میان مردم برگزید و نیکمردانی که خداوند شما را انتخاب کرد، شما بودید که با عرب نبرد کردید و در برابر ملت‌ها استوار بر جای ماندید و قهرمانان را به خاک مذلت نشانید تا آنجا که آسیاب اسلام به وسیله شما به گردش در آمد و بر وفق مراد گردید و آشوب و فتنه از میان رخت بریست و آتش کفر خاموش شد و بی سر و سامانیها به سامان رسید و رشته دین استوار گشت. آیا پس از آن همه پیشروی عقب نشستید؟ و بعد از آن همه دلآوری از گروهی که پس از ایمان پیمان شکنی کردند و دین شما را بمسخره گرفتند ترسیدید؟ هم اکنون با سران کفر پیکار کنید زیرا که آنان به پیمان و قسم خود پای بند نیستند، تا شاید از فساد خودداری کنند ولی می بینم که با همه اینها خواری و ذلت در وجود شما رخنه کرده و مکر و حيله به قلبهایتان چیره شده و دین خدا را منکر شده اید و اعمال ناشایستی را که تجویز می کردید گسترش دادید «إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ» (۲) بدانید که من

ص: ۱۷۷

۱- سوره آل عمران (۳) آیه (۱۴۴) [۱] یعنی: محمد فرستاده ای بیش نیست که فرستادگان دیگر پیش از او آمدند و رفتند، حال اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به گذشته خود باز می گردید؟ هر کس به آیین قبلی خویش برگردد زیانی به خدای یکتا وارد نمی سازد، و پروردگار بزودی سپاسگزاران را پاداش عطا فرماید.

۲- سوره ابراهیم (۱۴) آیه (۸) [۲] یعنی: اگر شما و همه مردم روی زمین کفر ورزید خداوند بی نیاز و ستوده است.

با همه خواری و پستی که شما را فرا گرفته و ضعف ایمانتان گفتنیها را گفتم، این شما و این فدک لجام آن مرکب را بگیرید و بر پشت آن سوار شوید و به هر سو می خواهید بتازید، ولی بدانید که ننگ حق کشی را بر خود خریدید و خشم خدا را برانگیختید آتش دوزخ را که بر جانها احاطه دارد پذیرا شدید همه کارهاتان در محضر خداست «سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (۱). آن گاه حضرت زهرا (علیه السلام) به خانه برگشت و سوگند یاد کرد که هرگز با ابو بکر سخن نگوید و از خداوند می خواست تا حق او را بگیرد، این چنین بود تا وقتی اجلش فرا رسید، وصیت کرد که مبادا ابو بکر بر جنازه او نماز گزارد، این بود که عباس بر جنازه آن بزرگوار نماز خواند و شب هنگام به خاک سپرده شد. بعضی نقل کرده اند: وقتی که ابو بکر سخنان حضرت زهرا (علیه السلام) را شنید، حمد و سپاس خدا را گفت و درود بر پیامبرش فرستاد، سپس گفت ای بهترین بانوان و دختر بهترین پدران به خدا قسم که من از نظر رسول خدا تجاوز ننموده ام و جز به فرمان او عمل نکرده ام، البته که زمامدار و رهبر به کسان خود دروغ نمی گوید تو گفتی را گفتمی و آنچه لازم بود ابلاغ کردی و درستی نمودی و از ما دوری کردی، پس خداوند ما و شما را بیامرزد، اما بعد، سلاح و مرکب سواری و نعلین پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به علی دادم، من از رسول خدا شنیدم که می فرمود: ما گروه پیامبران هیچ طلا- و نقره، زمین، باغ، و منزلی پس از خود به ارث نمی گذاریم و لیکن ما ایمان، حکمت، علم و سنت را به ارث می نهیم. البته آنچه را که پیامبر مرا بدان مأمور کرده بود شنیدم و اطاعت کرده و انجام دادم.

حضرت زهرا (علیه السلام) گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فدک را به من بخشیده بود.

ابو بکر گفت: چه کسی شهادت می دهد که پیامبر آن را به تو بخشیده است؟

ص: ۱۷۸

---

۱- سوره شعرا (۲۶) آیه (۲۲۷) [۱] یعنی: ستمکاران بزودی خواهد دانست که سرانجام کارشان چیست.

علی (علیه السلام) و امّ ایمن آمدند و شهادت دادند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فدک را به حضرت زهرا (علیه السلام) بخشید، از طرفی عمر بن خطاب و عبد الرحمن بن عوف شهادت دادند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، فدک را میان مسلمانان تقسیم می کرد.

ابو بکر گفت: دختر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) تو، علی و ام ایمن راست گفتید، و عمر، و عبد الرحمن هم راست گفتند مطلب از این قرار است که آنچه متعلق به پدرت بوده است حق تو است، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از فدک به مقدار خوراک شما برداشت می کرد و باقی مانده را میان مسلمانان تقسیم می کرد و در راه خدا می داد، و این مقدار حق الهی تو است، من هم با فدک همان کاری را می کنم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) می کرد. این بود که حضرت زهرا (علیه السلام) بدان راضی شد و عهد و پیمانی بر آن اساس گرفت، و ابو بکر محصول فدک را که جمع می کرد و به مقدار کفایت به ایشان می داد. بعدها، خلفای پس از ابو بکر، چنان رفتار می کردند، تا این که معاویه سر کار آمد، مروان پس از امام حسن (علیه السلام) یک سوم آن را برید. و بعد آن را در زمان خلافت خود خالصه قرار داد و متعلق به خود دانست و میان فرزندان او دست به دست می شد تا این که نوبت خلافت به عمر بن عبد العزیز رسید، او در زمان خلافت خود، فدک را به فرزندان فاطمه برگرداند. شیعه معتقد است که آن نخستین مالی بود که به ستم گرفته شده بود و به صاحبش باز گردانده شد. اهل سنت می گویند: نه، بلکه عمر بن عبد العزیز اول آن را ملک خالص خود گرداند، آن گاه بدیشان بخشید. بعد از عمر بن عبد العزیز فدک را از دست اهل بیت گرفتند و زمانی که حکومت بنی امیه منقرض گردید، ابو العباس سفّاح فدک را باز گرداند، سپس منصور گرفت و پسرش مهدی برگرداند، و بعد از آن، موسی و هارون پسران مهدی عباسی آن را گرفتند، همین طور در دست بنی عباس بود تا زمان مأمون که او به اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) باز پس داد و تا زمان متوکل در دست آنها ماند تا این که عبد الله بن عمر باز یار آن را قسمت به قسمت کرد.



نقل کرده اند که یازده درخت خرما در فدک وجود داشت که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنها را به دست مبارک خود کاشته بود، و فرزندان فاطمه (علیه السلام) محصول آنها را به حاجیان هدیه می کردند و خود از این راه به ثروت زیادی می رسیدند، باز یار کسی را فرستاد آن درختان را بریدند و خود به بصره برگشت و در آن جا به فلج مبتلا شد.

در این داستان میان شیعه و مخالفان موارد ابهام فراوانی وجود دارد، و هر کدام از دو گروه سخنان زیادی دارند، و اما اکنون باید به متن نهج البلاغه بازگردیم:

بیان امام (علیه السلام): گروهی بر آن بخل ورزیدند، اشاره دارد به ابو بکر، عمر، و پیروان آنها و نیز این سخن حضرت: گروهی دیگر آن را بخشش نموده و از آن گذشتند، اشاره دارد به سران بنی هاشم و هواداران آنها.

نهم: امام (علیه السلام) به نحو استفهام انکاری پرسیده که او را به فدک و غیر فدک از زر و زیور دنیا چه کار؟ از باب انکار نیازمندی به فدک، تا این که نفس خود را نسبت به آن آرامش داده و نیز خود را با یاد هدف نهایی مردم از دنیا یعنی سرانجام مدفون شدن آنها در گور و آنچه که لازمه آن است از قبیل قطع آثار و فراموش شدن آنان از امور دنیا به اعمال شایسته توجه دهد. البته امام (علیه السلام) این موارد را بر شمرده است برای این که اندیشه انسانی از آن نفرت دارد و دلها با یاد آنها می شکنند، در نتیجه به درگاه خدا می نالد و به سمت اعمال خوبی کشیده می شود که نجات از گرفتاریهای حالت مرگ و بعد از آن در گروه آنهاست. «واو» در عبارت «و النفس» و او حالیه است.

دهم- بعد از آن که بیان فرموده است، به فدک و غیر فدک از زیورهای دنیا نیازی نیست آن گاه به حد و مرز نیاز خود، یعنی ریاضت و تربیت نفس به وسیله

تقوا اشاره کرده است. این ضمیر (۱) مانند ضمیر در عبارت «و انما هی الکوفه» است که قبلاً گذشت، و در حقیقت عبارت چنین است: تنها همّت و حاجت من تمرین و تربیت نفسم به تقواست.

بدان که تربیت نفس برمی گردد به بازداشتن آن از خواسته ها و وادار ساختن آن به اطاعت از مولا-یش، و آن از تربیت چارپایان گرفته شده است، یعنی همان طور که چارپایان را از اقدام بر حرکات ناشایست نسبت به صاحبش و کارهایی که خلاف نظر اوست باز می دارند، همچنین قوّه حیوانی که مبدأ حرکات و کارهای حیوانی در وجود انسان است، اگر به اطاعت از قوّه عاقله عادت نکند به منزله چارپای خواهد بود که باعث ناخشنودی صاحبش می گردد، در آن صورت گاهی قوّه حیوانی از شهوت و گاهی از غضب پیروی می کند و بیشتر وقتها در حرکات و رفتار خود از مرز عدالت به یکی از دو طرف افراط و تفریط بر اثر انگیزه های مختلف قوای متخیله و متوهمه منحرف می گردد، و قوّه عاقله را در جهت برآوردن خواسته های خود به خدمت می گیرد، در نتیجه او همواره فرمانده (اماره) و قوّه عاقله فرمانبر او می شود. اما اگر قوّه عاقله او را رام کند و از تخیلات و توهمات، و احساسات و کارهای شهوتزا و خشم انگیز باز دارد، و مطابق خواست عقل عملی تمرین دهد و بر اطاعت امر خود تربیت کند به طوری که به امر و نهی او عمل کند، قوّه عقلیه مطمئن خواهد بود، کارهایی با انگیزه ها و پایه های گوناگون انجام نخواهد داد، و دیگر قوا سر به فرمان او و تسلیم وی خواهند شد.

اکنون که مطلب روشن شد در نتیجه می گوئیم: چون هدف نهایی از ریاضت و تمرین نفس رسیدن به کمال حقیقی است و آن هم در گرو آمادگی

ص: ۱۸۱

---

۱- ظاهراً منظور ابن میثم از الضمیر، کلمه هی در عبارت انما هی نفسی، است. م.

لازم است، و این آمادگی نیز متوقف است بر نابودی موانع برونی و درونی بنا بر این برای ریاضت و تربیت نفس سه هدف وجود دارد:

۱- نادیده گرفتن و بی اثر شمردن هر چه را که مورد علاقه و دوست داشتنی است، یعنی همه موانع خارجی، به جز ذات حق تعالی.

۲- واداشتن نفس آواره به پیروی از نفس مطمئنه، تا این که دو قوه تخیل و توهم را از عالم پست حیوانی به جانب کمال بکشاند، و دیگر قوا نیز از آنها دنباله روی کنند، در نتیجه انگیزه های حیوانی یعنی موانع داخلی برطرف شوند.

سوم: بیداری دل و توجه قلب به بهشت برین، برای تحمل سختیهایی که از جانب حق می رسد و آمادگی برای پذیرش آنها.

پارسایی واقعی یعنی دوری قلب از متاع دنیا و خوشیها و لذایذ آن برای وصول به هدف اول می تواند ما را یاری کند. همچنین عبادت آمیخته با اندیشه و تفکر در ملکوت آسمان و زمین و مخلوقات خدا و عظمت آفریدگار پاک و کارهای شایسته با نیت خالص برای رضای خدا به هدف دوم کمک می کند.

امام (علیه السلام) به جای تقوایی که نفس خود را به آن تربیت کرده و خو داده است، این امور معین و وسایل مقدماتی را نام برده است، و به جای هدف نهایی تربیت، یعنی کمال حقیقی و لذت مربوط به آن، به ذکر بعضی از لوازم آن توجه داده است یعنی همان که نفس آدمی از ناآرامی روز قیامت در امان باشد و در لبه های پرتگاه یعنی صراط مستقیم استوار بماند، و انگیزه های مختلف، آن را به سمت درهای جهنم و پرتگاههای هلاکت نکشاند. کلمه مزالقی را استعاره آورده است برای لغزشگاههایی که پای خرد در راه سیر الی الله در آن بلغزد و تمایلات شهوت و غضب انسان را به سمت پستیها و صفات زشت سوق دهد.

دهم: بر این مطلب توجه داده است که پارسایی وی در دنیا و بسنده کردنش به دو جامه کهنه و دو قرص نان، و رها کردن جز آنها، به دلیل ناتوانی از

فراهم آوردن خوردنیها و پوشیدنیهای حلال نبوده است، و برآستی که او اگر می خواست امکان فراهم آوردن آن چیزهای خوب، و مغز گندم و عسل خالص را داشت، زیرا غذای مغز گندم و عسل از متداولترین خوراکیهای آن روز مردم مکه و حجاز بود و صرف نظر امام از این گونه غذاها با توان و قدرتی که بر تهیۀ آنها داشت از روی ریاضت نفس و آماده سازی آن برای کسب کمالات جاودانه بوده است. امام (علیه السلام) در اینجا نقیض ملزوم را یعنی غلبه نکردن هوای نفس او بر عقلش و وادار نکردن زیادی حرص او را بر گزینش خوراکیها استثنا کرده است و بر این جنبۀ عدمی با عبارت: هیهات (چه بسیار دور است)، توجّه داده است، زیرا آنچه را که امام (علیه السلام) انجامش را از جانب خود بعید شمرده و ناپسند دانسته، از خود نفی کرده و حکم به نیستی آن فرموده است. اما این که آن عدم، خود به عینه نقیض ملزوم است برای این است که ملزوم در این جا ارادۀ انتخاب غذاهای خوب و غلبۀ هوای نفس بر عقل - با این که مقتضای عقل مخالفت و دوری از آن غذاهاست - و نیز وادار ساختن شهوت او را بر موافقت با بهره گیری از غذاهاست «مستثنی» در این جا عدم این چیزهاست، و اما جواز استثنای نقیض مقدم [ملزوم] از آن روست، که ارادۀ این امور شرطی است مساوی با انتخاب غذا و لباس خوب و فراهم آوردن آنها و عدم اراده آن شرط مستلزم عدم مشروط است.

موارد زیادی در زبان عربی وجود دارد که کلمۀ لو به گونه ای استعمال شده است که ملزوم علت و یا شرط مساوی برای لازم است، نقیض ملزوم از آن استفاده می شود.

حرف «و» در لعلّ برای حال است، یعنی بسیار دور است که هوای نفسم مرا وادارد بر انتخاب خوراکیها در حالتی که ممکن است در حجاز و یمامه کسی با این اوصاف [که در ضمن سخنان حضرت بیان شد] وجود داشته باشد.

جمله او ایبت، عطف بر یقودنی است و از اموری است که امام (علیه السلام) آنها را

از خود بعید دانسته است، و او در عبارت و حولی برای حال و عامل حال ایبت است و همچنین عبارت او ان اکون عطف بر ایبت است و آن دو از لوازم نتیجه قیاس استثنائی اند زیرا اراده نکردن وی بر گزینش خوراکیها مستلزم نخوردن و بهره نگرفتن از آنها است و این خود مستلزم آن است که با شکمی پر و در حالی نخواهد که در اطرافش شکمهای گرسنه باشد تا بدان وسیله دچار ننگ و عار گردد.

اما شعر از باب تمثیل است و هدف دوری از ننگ و عاری است که لازمه استفاده از خوردنیهای لذیذ است با وجود نیازمندی که نیاز به اندک غذایی دارند و بر درستی و خوبی این لوازم به وسیله پیامدهای نقیضه‌اشان یعنی همان حالات مذکور، توجه داده است، شعر از حاتم بن عبد الله طایی و از قطعه‌ای است که آغاز آن چنین است:

ای دختر عبد الله و دختر مالک و ای دختر ذی البردین و صاحب اسب تندرو وقتی که توشه‌ای فراهم کردی کسی را بجوی تا آن را بخورد چون که من به تنهایی غذا نمی‌خورم چه او شخصی از راه دور آمده و بیگانه و یا نزدیک و از خویشاوندان باشد، می‌ترسم که پس از مرگ مرا به بدی یاد کنند این ننگ تو را بس که شب با شکم پر بخوابی در صورتی که پیرامون تو دلهایی محتاج به ظرفی سبوس باشند و برستی من با آنچه در اختیار دارم، تا وقتی که مهمان دارم، بنده او هستم، هر چند که این روش، روش بردگی نیست (۱) حسبک داء (۲) نیز روایت شده است، اطلاق واژه درد بر آن عمل، از آن روست که آن کار پستی است و باید از آن دوری جست.

ص: ۱۸۴

---

۱- مخاطب در این اشعار «ماویه» همسر حاتم است و مقصود از ذی البردین لقب عامر بن احیمیر بن بهدله جدّ ماویه است -م.

۲- اگر به جای: «کفی بک عارا»، حسبک داء باشد معنی چنین است: این درد تو را بس که...م.

در عبارت امام(علیه السلام): او ابیت ،و او اکون را بعضی به ضم آخر و مرفوع خوانده اند،به این دلیل که او حرف عطف نیست بلکه همزه برای استفهام و واو پس از آن مانند فاء در آیه مبارکه: «أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَيِّنَاتِ» (۱) متحرک است،و استفهام انکاری و بیانگر این مطلب است که شکم او پر و آن چنان است که گوینده شعر گفته است، و همچنین استفهام در عبارت: و اقنع من نفسی،در معرض انکار این مطلب است که نفس امام(علیه السلام)بر این دلخوش می دارد که به او امیر المؤمنین گویند در صورتی که در سختیهای روزگار و تلخکامیها با آنان همدرد نباشد،و او در عبارت: و لا یشارکهم... و او حالیه،و او اکون،عطف بر: اشارکهم، و به منزله نفی است .

یازدهم: امام(علیه السلام)به پاره ای از انگیزه هایی که باعث پارسایی و ترک غذاهای لذیذ در دنیا شده است توجه داده از جمله آن که وی برای این آفریده نشده است تا خوردن غذاهای خوب،او را از هدف اصلی بازدارد،و توضیح این مطلب در عبارت: فما خلقت...المتاهه، آمده است.همچنین از سرگرم شدن به خوردن غذاهای لذیذ با خاطر نشان ساختن پیامد چنان سرگرمی یعنی همانندی با چارپایان،بر حذر داشته است،و با عبارت: همها علفها، تا جمله یراد بها،به وجه شبه به بهایم اشاره فرموده است،توضیح آن که شخص سرگرم به خوردن غذاهای لذیذ،اگر از نوع خورشهای ثروتمندان و بی نیازان باشد،به سان چارپای علفخواری خواهد بود در همت گماردن به علفی که در اختیار دارد،یعنی همان غذای موجود،و اگر فردی نیازمند باشد،همتش وابسته خواهد بود به هر آنچه که از متاع دنیا به دست آورد،و تا آخر آن را بخورد و پرخوری کند و شکمبه خود را با غفلت از هدف اصلی همچون حیوان علفخوار پر کند که همتش پر کردن شکم

ص: ۱۸۵

---

۱- قسمتی از آیه ۴۰ سوره اسراء(۱۷) [۱] یعنی: آیا خدا شما را به فرزندان پسر برگزیده است.

از آشغال و زباله هاست بدون توجه به سرانجام کار خود و مقصود اصلی دیگران از او، یعنی سر بریدن و کار کشیدن از او. کلمه ریسمان و کشیدن آن را، استعاره آورده و کنایه از رها کردن و یله نمودن، همانند رها گذاشتن چارپایان است.

دوازدهم: به بعضی از شبهاتی که احتمال داده است شاید در ذهنهای سست وارد شود، یعنی اعتماد بر ناتوانی امام (علیه السلام) به علت خوردن خوارک ناچیز، از پیکار با دشمنان، اشاره فرموده است و توضیح آن را در عبارت: و کائی...

الشجعان، آورده، آن گاه به پنج طریق در مقام جواب برآمده است:

۱- تمثیل به درخت بیابانی، و مقایسه خود با آن در توانمندی، بنا بر این اصل در تمثیل همان درخت بیابانی و فرع آن امام (علیه السلام) و وجه اشتراک کمی تغذیه و خشونت غذا همانند غذای درخت بیابانی و بد تغذیه شدن آن است، و حکم در تمثیل همان استواری اعضای بدن و نیرومندی او همچون صلابت چوب درخت بیابانی و توانمندی آن است، این یک پاسخ است بر ردّ شبهه یاد شده.

۲- همانند کردن دشمنان و همگنان خود، همچون معاویه با درختان سرسبز و خرم باغها، در این تمثیل درختان اصلند و دشمنان و همگنان آن حضرت فرع، و وجه اشتراک همان سرسبزی و شادابی است که در اثر رفاه و خوراک لذیذ به دست می آید و حکم قطعی آن نرم و نازک بودن پوست و ناتوانی از مقاومت و کمی استقامت در برابر رویدادها و علاقه به ناز و نعمت و رفاه است و غرض امام (علیه السلام) آن است که دیگران بدانند همگنان او از وی ناتوانترند و در نتیجه شبهه مزبور برطرف گردد.

۳- تمثیل آن بزرگوار به گیاهان دیم مانند تمثیل به درخت بیابانی است، و حکم در اینجا آن است که امام (علیه السلام) در برافروختن آتش جنگ تواناتر و در شعله ور ساختن آن مقاوم تر و پایدارتر، و همچون نباتات دیم در آتش دیرپا است.

۴- تمثیل خود، نسبت به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، به درخت خرمایی نسبت به درخت خرمای دیگر، اصل این تمثیل، درخت خرما نسبت به درخت خرمای دیگر، و فرع آن، جایگاه امام (علیه السلام) نسبت به رسول خداست و وجه اشتراک این است که امام (علیه السلام) علوم و کمالات نفسانی خود را از چراغ دانش و کمالات پیامبر (صلی الله علیه و آله) اقتباس کرده، به سان بهره گرفتن معلول از علت و چراغ از شعله.

۵- امام (علیه السلام) خود را نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) چون ذراع نسبت به بازو می داند، بنا بر این اصل [مشبه به]: ذراع نسبت به بازو و [مشبه] فرع: امام (علیه السلام) نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. و وجه اشتراک نزدیکی امام نسبت به پیامبر و پشتیبانی از او، و وسیله بودن برای رسیدن پیامبر به مقصود خود یعنی اتمام و اکمال دین است و اصل بودن پیامبر در همه این موارد مانند نزدیکی دست به بازو، و اصل بودن بازو نسبت به دست است، و این که دست نسبت به بازو وسیله ای برای تصرف و حمله می باشد، امّا حکم در این دو تمثیل یکی و آن ناتوان نبودن امام (علیه السلام) از مبارزه با همگنان و نبرد با دلاوران است، و دلیل قطعیت این حکم، وجه اشتراک اول آن است که چون علوم یقینی و بینش دینی امام (علیه السلام) با بینش پیامبر (صلی الله علیه و آله) متناسب بوده است این خود بزرگترین چیزی است که به منظور حمایت از دین او را به شجاعت واداشته و بر مبارزه امثال و اقران نیرو می بخشید، و ثبوت حکم از وجه اشتراک دوم نیز همین طور است.

بعد از آن که امام (علیه السلام) آن حکم را ثابت کرد و ناتوانی را که در باره اش تصور می رفت از خود سلب کرد، با سوگند جلاله آن را مورد تأکید قرار داده است به این ترتیب که اگر تمام عرب برای مبارزه با او پشت به پشت هم دهند هر آینه رو از آنها بر نخواهد گرداند، و اگر فرصت گردن زدن آنان را بیابد به سوی ایشان خواهد شتافت، یعنی به هنگام نبرد و استحقاق آنان برای کشته شدن به دلیل دشمنی آنان با دین و نادرستی عفو و چشم پوشی از آنان، به خاطر



شبهت امام(علیه السلام) به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در آغاز اسلام است زیرا پیامبر(صلی الله علیه و آله) گذشت و عفو را جز در جای خود به کار نمی برد. نقل کرده اند که امام(علیه السلام) در یک روز-چون مصلحت دین را تشخیص داد-هزار نفر را یکجا از پا در آورد .

سیزدهم: امام(علیه السلام) وعده داد که بکوشد تا روی زمین را از آن شخص واژگون و کالبد سرنگون پاک سازد، مقصود امام(علیه السلام) از آن شخص معاویه بود، و این که امام(علیه السلام) تعبیر به شخص و جسم کرد به دلیل رجحان جنبه بدنی معاویه بر جنبه روانی اش بود، از آن رو که وی به کمال بدن خود بیش از کمال روحش توجه داشت به حدی که گویا او تنها جسم و کالبد بوده است و با بیان این که معاویه کسی است واژگونه و کالبدی سرنگون، اشاره فرموده است به توجه داشتن معاویه از جنبه عالی، و سرپیچی او از دریافت کمالات روحی به جنبه پست، و واژگونگی او در دنیا و سرنگونی چهره عقل او به سمت کسب دنیا برای دنیا و توجه به گرد آوری مال دنیا است، زیرا که هدف نهایی از عنایت خداوندی به آفرینش انسان این است که با مصون داشتن فطرت اصلی خود از آلودگی به رذایل اخلاقی، راه مدارج کمال را بیاماید و اگر انگیزه های پر کشش او را به سمت دنیا بکشد و فریفته محبت دنیا شود تا آن جا که یکسره متوجه دنیا گردد و همواره در مراحل انحطاط محبت دنیا سقوط کند، بدین ترتیب نگونسازی از مراتب کمال و واژگونی اش در پستیها و پرتگاههای ضلالت و گرفتاری اش با غل و زنجیرهای آن، تحقق می یابد.

در عبارت امام(علیه السلام): تا دانه کلوخ از میان دانه گندم دور شده و جدا گردد، دانه کلوخ یعنی معاویه و دانه دور شده یعنی مؤمنان، و وجه تشبیه آن است که امام(علیه السلام) مؤمنان را از وجود معاویه خالص و آنها را جدا می کند، تا ایمانشان رشد کند و دینشان استوار گردد، زیرا وجود معاویه در بین آنها وسیله مهمی برای تباه ساختن عقیده شان و نابودی دینشان است، همان طور که صاحب خرمن،

غله های خود را پاک و آمیخته های آنها و هر چه که از کلوخ و امثال آن باعث فساد غله می گردد، از میان بیرون می کند. شارح نهج البلاغه عبد الحمید بن ابی الحدید گفته است همان طوری که کشاورزان در بیرون آوردن کلوخ، سنگ، خار و امثال آنها از میان کشت، تلاش می کنند تا باعث فساد در رویش زراعت نشود و محصول را تباه نسازد.

این گفتار ابن ابی الحدید محلّ نظر است، زیرا که بیرون بردن گل از میان زراعت معنایی ندارد و از طرفی عبارت: دانۀ گندم درو شده (حبّ الحصيد)، آن معنا را نمی رساند.

چهاردهم: دنیا را به صورت موجودی با خرد وانمود کرده و او را بمانند خردمندان، مخاطب قرار داده، تا به خاطر شگفت آمیزی این خطاب، در دلها بهتر جایگزین شود. آن گاه به کناره گیری و دوری از آن همانند زنی که طلاق داده اند، امر فرموده است. و عبارت: حبلک علی غاربک مهار تو بر کوهانت آویخته است، به عنوان تمثیل، کنایه از طلاق است، و اصل این تمثیل، آن است که هر وقت بخواهند شتر را برای چرا رها کنند، مهارش را بر کوهانش می آویزند، و این به صورت مثلی در آمده است، برای هر کسی که از حکمی آزاد و رها شود.

سپس دنیا را صاحب چنگالهایی دانسته است، کنایه از این که دنیا انسان را به طرف خواسته ها و زینتها تا سر حدّ هلاکت ابدی می کشاند همچنان که شیر طعمه خود را می کشد، و همچنین دنیا را صاحب رشته ها و طنابها دانسته و به وسیله آن صفت استعاری، خواسته است بگوید دنیا دل مردم را با خواهشهای خیالی می رباید همان طور که طنابهای دام صیّاد، صید را به دام می اندازد، و نیز کلمه: (مداحض) لغزشگاهها، را برای شهوات و لذتهای دنیایی، از آن جهت استعاره آورده است که پای خرد در آنجا از راه حق می لغزد و آنجا، جای زمین خوردن عقول است، و مقصود امام (علیه السلام) از تمام اینها، پارسایی در دنیا و دوری

خود از دنیا است .

آن گاه شروع به پرسش از مردمانی کرده است که دنیا آنها را با بازیچه های خود فریفته و از ملتهایی که با زر و زیور خود آنان را شیفته خود کرده است، پرسشی بر سبیل سرزنش، و نکوهش در مورد این نحو برخورد دنیا با ایشان، تا این که آنها را از دنیا بیزار و برحذر کند، البته این سخن از باب تجاهل عارف است، کلمه: مداعب، جمع مدعبه به معنی بازیچه را برای دنیا استعاره آورده است، و جهت شباهت آن است که دنیا موقع خالص بودن لذتهایش برای مردم و فریفتن آنها و بعد حمله ور شدن بدیشان به صورت جدی، مانند کسی است که با دیگری شوخی می کند و می خندد و با حرفها و کارهای چرب و نرم او را می فریبد، آن گاه از راه جدی وارد شده و طرف را می آزارد و یا نابود می سازد، کلمه غرور، گول زدن را به دنیا از آن جهت نسبت داده است که دنیا یک وسیله مادی برای گول خوردن آدمی است.

در نسخه سید رضی - رحمه الله - غررتیهم با یاء آمده است، دلیلش آن است که یاء از اشباع کسره تولید شده است.

پانزدهم: اشاره به سرانجام مردم دنیا کرده است که به سمت آن در حرکتند، یعنی گروگان قبرها و فرورفته در زیر لحدهایند و در این سخن توجه داده است که فریب خوردن و شیفتگی آنها به چیزی است که تا این حد با آنها ناخالص است، تمام اینها برای بیزار کردن و دور ساختن آنان از دنیا است، کلمه هاء برای تنبیه است، و لفظ رهائن، یعنی گروگانها را برای مردم از آن جهت عاریه آورده است که اینان در قبرها مانند گروگانی محکم گرفته شده اند، و احتمال دارد که حقیقت باشد نه استعاره، و رهینه به معنای گروگزار یعنی همان کالبدهای مقیم در قبرها .

شانزدهم: امام (علیه السلام) سوگند یاد کرده است که اگر دنیا شخصی قابل رؤیت

ص: ۱۹۰

و کالبدی محسوس بود، حدود الهی را-در قبال بندگانی که به سبب آرزوها آنها را فریب داده و به مشقت هایی گرفتار کرده است که نه راه رفتن دارد و نه راه برگشت یعنی این که آن موارد از جاهایی است ورود و خروج از آن ممکن نیست-در باره او اجرا می کردم. چون امام(علیه السلام) در این گفتگو، همچون آموزگاری برای دنیا که از نیرنگ و فریب او اطلاع یافته و مانند کسی که او را از خود ناامید می سازد می گوید: چه دور است که حال از تو فریب بخورم. یعنی پس از گول خوردن و اعتمادم به تو! آن گاه به بعضی از دلایل دوری از دنیا و بیزاری از نزدیک شدن به آن، توجه می دهد، که عبارتند از: گام نهادن در لغزشگاه دنیا باعث لغزیدن و سوار شدن بر امواج آبهای دنیا باعث غرق شدن، و دوری از بندهای دنیا باعث رسیدن به سلامتی است، و این که شخص سالم از دست دنیا، باکی از تنگی خوابگاهش ندارد و هر تنگنایی از قبیل تهیدستی، زندان، بیماری و گرفتاری پس از سلامت از دست دنیا هر چه تنگ باشد در برابر آن آسایش که از گشایش در دنیا و تاخت و تاز در میدانهای شهوانی دنیا، از عذاب دردناک در آخرت نصیب انسان می شود، گشایش محسوب می شود و دنیا در کوتاهی و بی توجهی امام(علیه السلام) بدان، همچون روزی است که وقت پایان یافتن آن فرا رسیده باشد.

کلمات مداحض ، لجاج ، حبال استعاره اند برای شهوتها و لذتهای دنیا:

اول: از آن جهت که شهوتهای دنیا زمینه آن را دارند که باعث دل بستگی شوند و انسان را به افزون طلبی، یا تجاوز از حد اعتدال به مرز حرام بکشانند، و در نتیجه پای نفس انسانی از راه حق بلغزد و در پرتگاههای هلاکت و موارد گناه بیفتد.

دوم: از آن رو که خواسته ها و آرمانهای دنیایی بی پایان است و از پیامدهای حتمی کسی که سرگرم بدان و غرق در آن شده، آن است که خویشتن را در دریایی غرق می کند که کناره ندارد، و در نتیجه از قبول رحمت حق سرباز

زده، همچون کسی که خود را در دریایی ژرف افکند، به هلاکت ابدی مبتلا شود.

سوم: از نظر این که انسان وقتی فریب دنیا را خورد و در راه علاقه به دنیا به خواسته های خود رسید، دنیا مانع جهش و پرش او به ساحت قدس خداوندی شده و از پریدن با دو بال نیروی عقلانی در ساحت قدس حق و منزلگاههای اولیای بزرگ خدا باز می دارد، همان طور که بندهای صیاد بال پرنده را از پریدن باز می دارند. استعمال کلمات وطی، رکوب، زلق و غرق از باب استعاره ترشیحی است. سپس امام (علیه السلام) موضوع دوری خود از دنیا را تکرار و سوگند یاد کرده است که در برابر دنیا سر فرود نخواهد آورد تا دنیا او را خوار سازد، و زمام اختیارش را به دست او نخواهد داد تا هر جا که می خواهد بکشد، در این عبارت توجه بر این مطلب است که کسی در دنیا خوار نمی شود مگر این که خود را خوار ساخته و دنیا را بپرستد و دنیا نمی تواند زمام اختیار کسی را به دست گیرد مگر این که کسی خود زمام اختیارش را به دست آن سپارد، و این مطلب واضحی است، زیرا انسان تا وقتی که نیروی حیوانی را مغلوب کرده و اختیار آن را به دست عقل سپرده است محال است که دنیا بتواند او را خوار سازد و به بندگی اهل دنیا بکشد، اما هر وقت از شهوت خود- در برابر جلوه های دنیا- پیروی کند، دنیا او را به پست ترین صورت خوار می سازد و به بدترین نوع بردگی می کشاند، چنان که امام (علیه السلام) فرموده است: بندگی شهوت پست تر از بندگی بردگان است (۱). صفت: رها کردن افسار، را- برای سهولت پیروی کردن قوه عاقله از نفس اماره و سخت نگرفتن در خودداری از به کار گرفتن عقل در خدمت نفس- استعاره آورده است.

هفدهم: امام (علیه السلام) سوگند یاد کرده است، تا آنچه را که بدان تصمیم قطعی گرفته و در صدد انجام آن است- یعنی ریاضت نفس خود- در ذهن طرف

ص: ۱۹۲

جایگزین کند، و توصیف این ریاضت نفس بالقوه مستلزم دو مطلب است:

نخست آن که وی نفس خود را به قرص نانی خرسند سازد و اگر به آن دسترسی پیدا کرد چون غذای دلپسندش آن را بپذیرد. و از خورش به نمکی بسنده کند. این ریاضت، ریاضت قوه شهوت است، و چون قوه شهوانی دشمن نفس انسانی است و بیشترین فساد از طرف آن قوه به آدمی وارد می شود، از این رو، امام (علیه السلام)، مخصوصاً آن را نام برده و با تصمیم قاطع به مقابله آن برخاسته است، و احتمال دارد که مقصود امام (علیه السلام)، تربیت همه قوای نفسانی باشد، که امام چنین توصیف کرده است، نفس با وجود ریاضت و تمرین به قرص نانی خرسند است، زیرا کنترل شهوت از کنترل سایر قوا مهمتر و دشوارتر است، و اشاره به کنترل قوه شهوانی تا به حدی که بیان شده است، رساتر از آن است که تربیت و ریاضت را با وصف سخت و شدید بیان می کرد. امام (علیه السلام) در سوگند خود به عنوان ادب در گفتار، مشیت و اراده خدا را استثنا کرده است، به دلیل آیه مبارکه: «لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (۱) و برای جلب توجه به این مطلب که امور در سلسله نیازمندی و احتیاج، به خداوند منتهی می شوند.

دوم- امام (علیه السلام) کاسه چشم خود را همچون چشمه آبی به حال خود وامی گذارد که آبش خشکیده باشد وجه شبه آن است که اشکهای چشم تمام شده، و در اشتیاق به ملاء اعلی و آنچه از خوشبختی ابدی برای اولیای خدا آماده شده و همچنین از ترس محروم ماندن از آنها، با گریه از اشک تهی گردد. و آن کس که در جایی غریب مانده و در موضع ترس و وحشت است چگونه شوق دیدار وطن اصلی و نخستین جایی نباشد که با آنجا انس داشته است. الفاظ مطعوما، مأدوما و مستفرغه [از نظر ترکیبی] حال می باشند.

ص: ۱۹۳

---

۱- سوره کهف (۱۸) آیه (۲۳) [۱] یعنی: هرگز مگو من این کار را فراد انجام خواهم داد مگر این که بگویی اگر خدا بخواهد.

آن گاه امام (علیه السلام) به تشبیه و تمثیل خود به حیوان چرنده و گله گوسفند پرداخته است، با این فرض که او نیز حالتی مانند این حیوانات داشته باشد و هدفش از دنیا همان هدف باشد. البته این مطلب را به عنوان انکار از این که آن بزرگوار نسبت به نفس خود چنان حالتی را پسندد. اصل در این تمثیل حیوان چهارپاست، و فرع آن بزرگوار است. و چون اصل مورد قیاس نسبت به انسان کامل در نهایت پستی بوده چنین تشبیهی باعث نفرت زیادی نسبت به صفاتی است که تشبیه مستلزم داشتن آن صفات است.

عبارت امام (علیه السلام) قَرَّتْ اذن عینه- یعنی در چنین حالتی چشمش روشن! - جمله خبری در معرض انکار و به مسخره گرفتن چنان لذتی است همانند آیه مبارکه: «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» (۱) هجدهم: امام (علیه السلام) توجه داده است که اگر نفس دارای صفات نام برده باشد، سزاوار آن است که گفته شود، خوشا به حال او! و بیشترین صفات پسندیده را در چنان نفسی جمع کرده است:

اول- ادای فرمان واجب خداوند و آنچه را که خداوند بر او فرض دانسته است.

دوم- عبارت: و عرکت بجنبها بؤسها [در سختیها بردبار و نستوه باشد]، کنایه از پایداری در برابر ناگواریهاست. می گویند: عرک فلان بجنبه الاذی، هر گاه کسی را که باعث اذیت اوست نادیده گرفته و در برابر آزار او شکیبیا باشد.

و این عمل خود مستلزم شماری از فضایل اخلاقی از قبیل: بردباری، بخشندگی، گذشت، چشم پوشی، و فرو خوردن خشم، و همچنین تحمل ناراحتی، پاکدامنی و امثال اینهاست.

ص: ۱۹۴

---

۱- سوره دخان (۴۴) آیه (۴۹) [۱] یعنی: بچش عذاب دوزخ را که تو بسیار عزیز و گرامی هستی.

سوم-جمله: ان تهجر باللیل غمضها (در شب از خواب دوری گزیند)، کنایه است از شب زنده داری با عبادت پروردگار و سرگرم بودن به ذکر خدا تا وقتی که خواب بر او غلبه کند آن گاه زمین را فرش و کف دستش را بالش خود قرار دهد: یعنی هیچ زحمتی برای آماده ساختن بستر و بالش نرم به خود راه نمی دهد، بلکه از هر نوع زحمتی به دور، و از هر نوع آرایشی برکنار و از هر رفاه و آسایشی منزّه است.

عبارت: فی معشر می تواند متعلق به هر یک از افعالی که مربوط به نفس است، بوده باشد، یعنی: من که این کارها را انجام دادم از جمله کسانی هستم که شأن اینان چنین است، و آنها را با چهار ویژگی معرفی فرموده است:

اول: ترس از معاد، خواب را از چشمهای آنان ربوده است.

دوم: آنان خواب و استراحت ندارند، این عبارت کنایه از مشغول بودن آنها در تمام شب به ذکر پروردگارشان است، مثل آیه مبارکه: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ» (۱).

سوم: و لبهای آنان آهسته به ذکر پروردگارشان گویاست مثل آیه مبارکه:

«يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا» (۲).

چهارم: و با استغفار فراوان گناهانشان را پراکنده سازند، و این قسمت چهارم لازمه و یا نتیجه سه قسمت اول است، کلمه تقشع، [پراکندگی ابرها] را برای از بین رفتن گناهان، استعاره آورده است، و وجه مشابَهت آن است که گناهان و هیأت‌های جسمانی در سیاه کردن صفحه‌های جانها و پوشاندن و ممانعت آنها از پذیرش انوار الهی، نظیر ابرهای متراکمی است که صفحه زمین

ص: ۱۹۵

---

۱- سوره سجده (۳۲) آیه (۱۶) [۱] یعنی: پهلوهایشان را از بستر خواب به دور نگه دارند و در دل شب با بیم و امید پروردگار خود را می خوانند.

۲- سوره سجده (۳۲) آیه (۱۶) [۲] یعنی: پهلوهایشان را از بستر خواب به دور نگه دارند و در دل شب با بیم و امید پروردگار خود را می خوانند.



را از پذیرش نور خورشید و آمادگی برای رویدن گیاه، و امثال آن، مانع گردد.

پس کلمه: (تَقشَع) را استعاره آورده است برای از بین رفتن و محو شدن گناهان از صفحات دلها. همه این عبارات برای آن است که امام (علیه السلام) می خواهد مردم را وادار به اطاعت پروردگار کند و آنان را به ورود در جرگه اولیای خدا جذب نماید.

توفیق در دست خداست.

ص: ۱۹۶

اشاره

أَمَّا بَعْدُ فَبِإِنَّكَ مِمَّنْ أَسَدٍ تَطْهَرُ بِهِ عَلَى إِقَامَةِ الدِّينِ - وَ أَفْمَحُ بِهِ نَخْوَةَ الْأَثِيمِ - وَ أَسِيدُ بِهِ لَهَاةَ الثَّغْرِ الْمَخُوفِ - فَاسْتَعِزْ بِاللَّهِ عَلَى مَا أَهَمَّكَ - وَ اخْلُصِ الشُّدَّةَ بَضْعًا مِنْ اللَّيْنِ - وَ ارْزُقْ مَا كَانِ الرَّفْقُ أَرْفَقَ - وَ اعْتَزِمِ بِالشُّدَّةِ حِينَ لَا تُغْنِي عَنْكَ إِلَّا الشُّدَّةُ - وَ اخْفِضْ لِلرَّعِيَّةِ جَنَاحَيْكَ وَ ابْسِطْ لَهُمْ وَجْهَكَ - وَ أَلِنْ لَهُمْ جَانِبَيْكَ - وَ آسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَ النَّظَرِ وَ الْإِشَارَةِ وَ التَّحِيَّةِ - حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ - وَ لَا يَبْتَاسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ

لغات

نخوه: کبر و خودخواهی.

اثیم: گناهکار ضغث: پاره ای از چیزی که با چیز دیگر مخلوط شده باشد و اصل این واژه به معنای مشتبی از خاشاک است که خشک و تر توأمند.

اعتزم بكذا: واجب شمرد و بدان پایبند شد.

ترجمه

«اما بعد، تو از جمله کسانی هستی که من برای حفظ دین از آنان کمک می طلبم و به دست آنان سرکشی بدکاران را درهم می شکنم، و راه ترسناک مرزی را به یاری آنان می بندم. بنا بر این در هر کاری که در چشم تو بزرگ جلوه کند از خدا یاری بطلب، سختی و ناراحتی را با مقداری از نرمی و ملایمت بیامیز، و آن گاه که مدارا کردن مناسب است، به مدارا رفتار کن، و هنگامی که سختی و سختگیری به کار می آید، به درشتی و سختگیری پرداز. برای توده مردم فروتن و گشاده رو باش، و با آنان به خوشرویی رفتار کن و در نگاه کردن با گوشه چشم و نگاه خیره و اشاره و

سلام دادن، رفتار یکسان داشته باش، تا بزرگان و قدرتمندان به ستم تو چشم طمع نبندند و زیر دستان و ناتوانان از عدالت تو ناامید نشوند.»

## شرح

نخست امام (علیه السلام) او را با سه مطلبی که از جانب خود اعلام کرده، دلجویی نموده و برای پذیرش فرمانهایش آماده ساخته است، آن سه مطلب عبارت است از این که وی از جمله کسانی است که امام (علیه السلام) برای حفظ دین از ایشان کمک می‌طلبد و با آنان سرکشی گنهکاران را در هم می‌کوبد و مرزهای ناامن را می‌بندد.

کلمه اللّٰه (۱) را استعاره آورده است برای آنچه از مرزهای کشور که در صورت باز بودن احتمال فساد در آنها می‌رود و برای بستن آن نیاز به سپاه و ساز و برگ است، از باب تشبیه به شیری که دهانش را برای دریدن شکار خود باز کرده است، آن گاه به دنبال آن به مطالبی از مکارم اخلاق دستور داده است:

اول: آن که در هر کاری از کارهایش که در نظر او مهم و بزرگ جلوه می‌کند از خدا کمک بخواهد، زیرا زاری در پیشگاه او و کمک خواهی از او بهترین وسیله کمک بر رفع گرفتاریهاست.

دوم: آن که سختی و درشتی را با نوعی از نرمی و ملایمت درآمیزد، و هر سخن را در جای خود به کار ببرد تا وقتی که مدارا و نرمش مناسب است، نرمی و مدارا کند و هنگامی که راهی جز درشتی و سختی نیست درشتی کند.

سوم: برای توده مردم بال خود را بگسترده، کنایه از فروتنی برای آنهاست.

چهارم: با رعیت گشاده رو باشد، و این عبارت کنایه از برخورد با گشاده رویی و چهره باز با رعیت است نه در هم کشیدگی و گرفته بودن چهره.

پنجم: آن که پهلوی خود را برای آنان نرم گرداند، و این کنایه از آسان

ص: ۱۹۸

---

۱- در لغت به معنای زبان کوچک یعنی همان گوشتی است که در انتهای حلق قرار گرفته که اگر نباشد نفس قطع می‌گردد-

گرفتن و سختگیری نداشتن با آنهاست.

ششم: در نگاه با گوشه چشم و نگاه تند، اشاره و سلام میان مردم، رفتار همسان داشته باشد. واژه لحظه اخصّ از نظره است. و این عبارت دستور به صفت پسندیده عدالت در بین مردم است تا قدرتمندان چشم طمع به ستمکاری او نداشته باشند تا از این راه بر او چیره شوند و ناتوانان از اجرای عدالت او در حق قدرتمندان ناامید نباشند تا در نتیجه خود را ناتوان سازد و از انجام اعمال شایسته در مانده شود، توفیق از آن خداست.

ص: ۱۹۹

از رحمت خود دور کند) آن بزرگوار را ضربت زد:

أَوْصِيَكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ أَلَّا تَبْغُوا الدُّنْيَا وَ إِنِّ بَعَثْتُكُمْ - وَ لَا تَأْسِفَا عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا زُوِيَ عَنْكُمَا - وَ قُولَا بِالْحَقِّ وَ أَعْمَلَا لِلْآجِرِ - وَ كُونَا لِلظَّالِمِ خَصِيماً وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْناً - أَوْصِيَكُمْ وَ جَمِيعَ وَ لَدِي وَ أَهْلِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي - بِتَقْوَى اللَّهِ وَ نَظْمِ أَمْرِكُمْ وَ صِيَالِحِ ذَاتِ بَيْنِكُمْ - فَإِنِّي سَمِعْتُ حَيْدَكُمْ ص يَقُولُ - صِيَالِحِ ذَاتِ الْعَمِينِ أَفْضَلُ مِنْ عِيَامِهِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ - اللَّهُ اللَّهُ فِي الْإِيْتَامِ فَلَا تُعْبُوا أَفْوَاهَهُمْ - وَ لَا يَضِيَعُوا بِحَضْرَتِكُمْ - وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي حَيْرَانِكُمْ فَإِنَّهُمْ وَصِيَهُ نَبِيِّكُمْ - مَا زَالَ يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَّنَا أَنَّهُ سَيُورِّثُهُمْ - وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ؟ - لَا - يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ - وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ - وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ لَا تُخْلُوهُ مَا بَقِيْتُمْ - فَإِنَّهُ إِن تَرِكَ لَمْ تُنَاطِرُوا - وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي الْجِهَادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ - وَ أَلَسَ تَتَّبِعُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - وَ عَلَيْكُمْ بِالتَّوَاضُعِ وَ التَّيَادُلِ - وَ إِيَّاكُمْ وَ التَّدَابُرَ وَ التَّقَاطُعَ - لَا - تَتْرُكُوا الْمَأْمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ - فَيُؤَلَّى عَلَيْكُمْ شَرَارُكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ - ثُمَّ قَالَ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؟ - لَا أَلْفَيْتُمْ تَخَوْضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضاً - تَقُولُونَ قَتَلَ؟ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ - أَلَا لَا تَقْتُلَنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي - انظُرُوا إِذَا أَنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ - فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَهُ بِضَرْبِهِ - وَ لَا تُمَثِّلُوا بِالرَّجُلِ - فَإِنِّي سَمِعْتُ؟ رَسُولَ اللَّهِ ص؟ يَقُولُ - إِيَّاكُمْ وَ الْمُثْلَةَ وَ لَوْ بِالْكَلبِ الْعَقُورِ

بغیت کذا: چنین خواستم، اغباب أفواههم:

روزی به آنان غذا دهند و روزی ندهند.

مناظره: نگهداری و مراقبت تدابیر: از یکدیگر بریدن و دوری کردن.

مثله: اعضای بدن کسی را بریدن، مورد عبرت قرار دادن.

### ترجمه

«شما را به ترس از خدا سفارش می کنم. و این که مبادا شما به دنبال دنیا بروید، هر چند که دنیا در پی شما بیاید و مبادا به چیزی از دنیا که از دست داده اید اندوهگین شوید، و سخن راست و درست بگویید و برای پاداش اخروی کار کنید، دشمن ستمکار و یار ستمدیده باشید.

شما و تمام فرزندان و خاندانم و هر که را که نامه ام به او برسد، به تقوی و ترس از خدا، و نظم و ترتیب کارتان و اصلاح و آشتی در اختلاف میان خود، سفارش می کنم، زیرا من از جد شما شنیدم که می فرمود: «اصلاح ذات البین از نماز و روزه بالاتر است» (۱) خدا را خدا را در حق یتیمان، آنها را یک دهان سیر و یک دهان گرسنه به صورت نوبتی نگاه ندارید، و مبادا در نزد شما ضایع و تباه شوند.

خدا را در باره همسایگانان، زیرا آنان مورد وصیت و سفارش پیامبرتان هستند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) همواره در باره آنان سفارش می کرد تا آنجا که ما گمان بردیم برای آنان می خواهد میراث قائل شود. خدا را خدا را در باره قرآن، مبادا دیگران در عمل بدان بر شما پیشی گیرند. خدا را خدا را در باره نماز که ستون دین شماست. خدا را خدا را در باره خانه خدا [مکه] مبادا تا زنده اید آنجا را خالی گذارید، زیرا اگر آن به حال خود رها شود بی درنگ عذاب خواهید دید. خدا را خدا را در مورد جهاد با ثروتها و جانها و زبان و بیانتان در راه خدا. به شما دوستی با هم و بخشش به یکدیگر را توصیه می کنم و از دوری و جدایی از هم، شما را برحذر می دارم، مبادا امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنید که بدکرداران بر شما مسلط خواهند شد، آن گاه هر چه دعا کنید به اجابت نخواهد رسید.

ص: ۲۰۱

آن گاه فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! هرگز من راضی نیستم که شما را در حالی ببینم که در خون مسلمانان دستتان را به سختی فرو برده اید به بهانه این که می گوئید: امیر المؤمنین را کشتند، امیر المؤمنین را کشتند! بدانید که در عوض من به جز کشته من کسی دیگر را نباید بکشید.

به دقت توجه کنید اگر من بر اثر ضربت ابن ملجم به شهادت رسیدم، در عوض یک ضربت او شما هم به او یک ضربت بزنید، و مبادا او را مثله کنند، زیرا من از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: «مبادا کسی را مثله کنید هر چند که سگ هار باشد» (۱).

## شرح

امام (علیه السلام) آنان را به چند چیز سفارش کرده است:

اول چیزی که سفارش فرموده است، تقوای الهی است که اساس همه کارهای خیر است.

دوم: پارسایی در دنیا، و مبادا که آنها در پی دنیا باشند، هر چند که دنیا در پی آنان برآید، یعنی با آنچه که به صورت خیر و نیکی در خود آماده ساخته و بر آنها رو آورد. کلمه «البغیه: رغبت» را به اعتبار آسان قرار گرفتن دنیا در اختیار آنان یعنی فراهم آمدن وسایل خیر دنیایی برای ایشان، استعاره آورده است، از آن رو که دنیا به این اعتبار گویی طالب و راغب آنهاست.

سوم: مبادا بر آنچه از دست داده و از خیرات دنیا محروم مانده اند افسوس خورند، که این تأسف نخوردن خود از لوازم پارسایی واقعی در دنیاست.

چهارم: آن که نباید جز حق را بگویند، و آن همان چیزی است که از اوامر و نواهی خداوند شایسته گفتن است، و دیگر آن که کار را برای اجر اخروی انجام دهند: یعنی گفتار و رفتارشان به این دو محدود گردد.

ص: ۲۰۲

پنجم: آنکه با ستمگر دشمن، و یاور ستمدیده باشند، و این خود از لوازم گفتن حرف حق و عمل کردن به خاطر حق است، زیرا کسی که طرفدار عدالت راستین است ناگزیر باید از ستمگر متمایل به سمت ظلم و جور دوری کند، و با او بستیزد تا این که او را به راه فضیلت عدالت بازگرداند، پس در این صورت یار و یاور ستمدیده خواهد بود. سپس دوباره برای تأکید بر می گردد، و امام حسن و امام حسین (علیه السلام) و تمام فرزندان، خاندان و هر کس از بندگان خدا را که وصیتنامه اش به او برسد را، به تقوا و ترس از خدا سفارش می کند، در حالی که آن را تکرار نموده و در ادامه آن صفات و خصال دیگری را نیز به شرح ذیل بیان می کند:

۱- اصلاح و آشتی میان دو طرف اختلاف. و کلمه: ذات کنایه از حالتی است که باعث جدایی و دوری گردد. بعضی گفته اند: حالتی است بین دو کس، دو قبیله و یا مردی با خانواده اش. امام (علیه السلام) دستور آشتی دادن بین آن دو از فساد و تباهی داده است. و بعضی گفته اند: احتمال دارد، مقصود از بین در اینجا وصل و مقصود از: ذات، هوای نفس باشد، یعنی هوای نفسی را که به شما ارتباط دارد، از فسادی که گرفتار است نجات دهید. و گفته شده است: که کلمه: ذات کلمه ای است در غیر محل و زاید، مانند آیه مبارکه: «اللَّهُ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ» (۱).

آشتی و اصلاح ذات البین از لوازم انس و محبت در راه خداست، و آن خود فضیلتی است زیر پوشش صفت عفت و پاک نفسی.

امام (علیه السلام) آنان را به اصلاح ذات البین و ادار کرده است، به دلیل روایتی که خود از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) شنیده است و آن روایت این است: «اصلاح ذات البین

ص: ۲۰۳

---

۱- سوره انفال (۸) آیه (۱) [۱] یعنی: از خدا بترسید و میان خودتان با صلح و سازش رفتار کنید.



از نماز و روزه تمام عمر بالاتر است» و دلیل برتری در اینجا همان است که قبلاً به اطلاع رسید که مهمترین هدف شارع (صلی الله علیه و آله) جمع آوری مردم در مسیر حرکت به سوی خدا و پیوند آنان در رشته دین خداست، و این کار با رودررو شدن و اختلاف بین آنها و وجود فتنه در میان آنها امکان ندارد، بنا بر این، سازش و صلح میان مردم از جمله مهمترین چیزهایی است که وصول به هدفهای شارع مقدس جز به وسیله آنها میسر نمی شود، و این جهت در نماز و روزه، وجود ندارد، زیرا بدون نماز و روزه، رسیدن به هدف نام برده امکان پذیر است، از این رو برتری آن بر نماز و روزه ثابت شد. این خبر به منزله صغرای قیاس مضموری است که کبرای آن چنین است: هر چه که این طور باشد، پس باید انجام داد .

۲- امام (علیه السلام) آنان را در باره یتیمان از خداوند ترساننده و از گرسنه نگهداشتن آنان نهی کرده است. و این مطلب را با تعبیر: «اغباب افواههم»، یعنی به نوبت نگهداری دهانهایشان، در کنایه بیان کرده است، زیرا در چنین حالتی احتمال گرسنه ماندن آنهاست. سپس ایشان را از تباه ساختن یتیمان بر حذر داشته است، چرا که لازمه آن، امر به نیکی و احسان بدیشان است، و آن خود فضیلتی است از فضایل عفت و پاکی.

۳- سفارش در باره همسایگان و ترس از خدا در باره آنها کرده و در خصوص به دست آوردن دل آنها و گرمی داشت ایشان به دلیل سفارش پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در باره آنان، توجه داده است، و به خاطر تأکید نسبت به حفظ حقوق همسایگان مانند حفظ وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در باره ایشان، آنان را عین وصیت تعبیر فرموده است. این نوع مجاز از باب تسمیه شیء به نام متعلق است.

سخن امام (علیه السلام): ما زال... سیورثهم، تفسیری برای وصیت مورد ذکر است، و آن عبارت نیز به منزله صغرای قیاس مضموری است که کبرای آن در حقیقت چنین است: و هر چه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در باره آن چنین سفارش کرده باشد به طور

حتم باید حفظ شود .

۴-سفارش در باره محتوای قرآن کریم، یعنی قوانین و دستورها و ترس از خدا در صورت ترک آنها، و نهی از این که مبادا دیگران در عمل به قرآن پیشی گیرند، که این خود باعث شتافتن و پیشی گرفتن بدوست.

۵-سفارش به فرمان نماز و ترس از خدا در باره آن، و بر فضیلت نماز به وسیله قیاس مضمیری توجه داده است که صغرای آن جمله: فَأَنْهَا عَمُودَ الدِّينِ ، می باشد، و آن عین حدیثی است که ما قبلا نقل کردیم و کبرای مقدر نیز چنین است: و هر آنچه آن طور باشد لازم است که با به پاداشتن آن دین به پاداشته شود.

۶-سفارش در باره خانه خدا و نهی از ترک زیارت آن در تمام طول عمر، و راز مطلب قبلا گذشت. و بر فضیلت دیگری برای خانه خدا توجه داده است که باعث می شود تا انسان همیشه در ملازمت آن باشد و آن این که ترک زیارت خانه خدا، موجب می شود که خداوند به کسانی که زیارت خانه او را ترک کرده اند به دیده رحمت ننگرد، و از آنان محافظت و مراقبت نکند، زیرا کسی که حرمت خدا را در باره خانه اش نگه ندارد، و به خاطر خدا از خانه اش پاسداری نکند، خداوند نیز او را حفظ و نگهداری نخواهد کرد، و احتمال دارد که مقصود امام (علیه السلام) این باشد که در آن صورت دشمنان به شما مهلت نخواهند داد و حرمت شما را نگاه نخواهند داشت، زیرا گرد آمدن مسلمانان در بیت الله و مراقبت از آن جا باعث عزت آنان با لطف خدا خواهد شد و چنگ زدن به ریسمان خدا باعث جلب عنایت خداوند نسبت به مردم چنگ زننده و ترس دشمنان از آنان و فزونی جمعیت و همسویی ایشان می گردد.

۷-سفارش به جهاد با مال و جان و زبان در راه خدا و ترس از خدا بابت فرو گذاردن آن، و جهاد از چیزهایی است که قبلا فضیلت آن را دانستی .

ص: ۲۰۵

۸- سفارش به پیوند و بخشش نسبت به یکدیگر، یعنی هر کدام نسبت به دیگری در راه خدا از کمک خود دریغ ندارد.

۹- بر حذر داشتن از دوری و جدایی از یکدیگر و دلیل آن نیز روشن است.

۱۰- نهی از ترک امر به معروف و نهی از منکر، که این خود به معنی دستور به انجام آنهاست. و به دلیل پی آمد بدن، و فراهم آمدن زمینه تسلط اشرار بر آنها، و قبول نشدن دعایشان، آنان را از ترک این دو فریضه برحذر داشته است. و دلیل فراهم آمدن چنین زمینه ای این است که اگر جامعه امر به معروف و نهی از منکر را ترک کند این امر باعث بروز منکر و کاستی معروف از طبیعت افراد بدکردار شده و زمینه تسلط و غلبه آنان و زمامداری تبهکاران فراهم می آید. و این خود باعث فرونی بدی و بدکاران و کاستی شایستگان و سستی همت آنها از تقاضای نزول رحمت پروردگار وسیله دعایشان می گردد و در نتیجه هر چه دعا می کنند مستجاب نمی شود. آن گاه امام (علیه السلام) به دنبال این سخنان، افراد خویشاوند خود از فرزندان عبدالمطلب را بخصوص در مورد خون خویش و سفارش به چند مطلب زیر، مخاطب قرار داده است:

اول: آنها را از ایجاد آشوب به بهانه کشته شدن او، منع کرده و فرموده است: مبادا شما را در حالی بینم که دستتان را در خون مسلمانان به شدت فرو برده اید، کنایه از این که دست به کشتار زده اید.

عبارت: تقولون: قتل امیر المؤمنین می گویند: امیر المؤمنین را کشتند، حکایت از جریان عادی و معمول است که هر فرد خونخواه به هنگام هیجان زدگی برای اظهار بهانه و دلیلی که انگیزه او بر ایجاد آشوب است بر زبان می آورد.

دوم: آنان را از کشتن کسی جز قاتل خود نهی کرده است، زیرا اقتضای

عدل و داد همین است .

سوم: آنها را با عبارت: انظروا... هذِهِ هَشْدَارٌ دَادَةٌ است که ابن ملجم را به صرف ضربت زدن جایز نیست بکشند، چه ممکن است به دلیل دیگر مرگ فرا رسد، مگر این که یقین کنند عِلَّتُ مَرگِ هَمَانِ ضربت بوده است.

چهارم: به آنان دستور داده است، ابن ملجم را در برابر یک ضربت که زده است، تنها یک ضربت بزنند، زیرا اقتضای عدل و داد باز همین است.

پنجم: از مثله کردن او به دلیل روایتی که خود از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیده است، نهی فرموده. توضیح آن که در مثله کردن نوعی تجاوز حتمی و سنگدلی و فرونشاندن آتش خشم وجود دارد، که تمام اینها از اخلاق ناپسند و پستی است که باید از آنها خودداری کرد. این نقل قول پیامبر (صلی الله علیه و آله) به منزله صغرای قیاس مضموری است که کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر چه را که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نهی کرده است نباید آن را انجام داد. توفیق از جانب خداست.

ص: ۲۰۷

### اشاره

فَإِنَّ الْبُغْيَ وَالزُّورَ يُورِثَانِ الْمَرْءَ فِي دِينِهِ وَدُنْيَاهُ- وَيُؤِيدِيَانِ خَلْلَهُ عِنْدَ مَنْ يَعْيبُهُ- وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّكَ غَيْرُ مُدْرِكٍ مَا قُضِيَ فَوَاتُهُ- وَقَدْ رَأَى أَقْوَامٌ أَمْرًا بِغَيْرِ الْحَقِّ- فَتَأَلَّوْا عَلَى اللَّهِ فَأَكْذَبَهُمْ- فَأَخَذَ يَوْمًا يَغْتَبِطُ فِيهِ مَنْ أَحْمَدَ عَاقِبَةَ عَمَلِهِ- وَيَنْدُمُ مَنْ أَمَكَّنَ الشَّيْطَانَ مِنْ قِيَادِهِ فَلَمْ يُجَازِبْهُ- وَقَدْ دَعَوْتَنَا إِلَى حُكْمِ الْقُرْآنِ؟ وَ لَسْتَ مِنْ أَهْلِهِ- وَ لَسْنَا إِيَّاكَ أَجْبَنًا وَ لَكِنَّا أَجْبَنًا؟ الْقُرْآنُ؟ فِي حُكْمِهِ- وَ السَّلَامُ

### لغات

وتغ: هلاکت، نابودی. اوتغ فلان دینه بالا-ثم: فلانی دین خود را با انجام گناه تباه ساخت و از بین برد. در نسخه سید رضی (ره) یدیعان یعنی آشکار می سازند آمده است.

غبطه: شادمانی، آرزوی حالتی مثل حالت دیگران.

### ترجمه

«براستی ستمگری و دروغگویی آدمی را در دین و دنیایش تباه می سازد، و کاستی و بی مقداریش را نزد عیبجویش آشکار می کند، و تو خود می دانی آنچه که از دست رفتنش مقدر شده باشد به دست نخواهی آورد، و مردمان و اقوامی که کار ناروایی را اراده کردند و فرمان صریح آفریدگار را توجیه کردند خداوند ایشان را دروغگو شمرده است، پس بترس از آن روزی که در آن روز، آن که سرانجام کارش

پسندیده است، خوشحال، و هر که زمام اختیارش را به دست شیطان داده و با او در ستیز نبوده است پشیمان است. تو ما را به حکم قرآن دعوت کردی با این که خود از اهل قرآن نیستی، و ما به تو پاسخ مثبت ندادیم، بلکه ما حکم قرآن را پذیرا شدیم. والسلام».

## شرح

این بخش از نامه امام (علیه السلام) به معاویه پس از حکمیت، و پس از آن است که معاویه به حکم آن دو نفر حکم تمسک جسته است، و احتمال دارد نامه موقعی باشد که امام (علیه السلام) حکمیت را پذیرفت.

امام (علیه السلام) این بخش از نامه را با تذکر در باره ستم، دروغ و دوری از آنها به دلیل پیامدی که دارند یعنی نابودی دین و دنیای انسانی و نیز فاش ساختن کاستی و عیب او در نزد عیبجویان آغاز کرده است. اما در مورد دینش چون آن دو [ستم و دروغ] صفات رذیله ای هستند بر ضد عدالت و عفت، و مخالف با ایمان و دیانت. و امّا در مورد دنیایش، چون بزرگترین هدفهای دنیایی برای خردمندان، نام نیک است و نام نیک تنها در سایه بروز مکارم اخلاقی به دست می آید نه رذایل اخلاقی. مقصود امام (علیه السلام) از چیزی که فوت آن مقدر شده است، همان است که معاویه آن را در جنگ با امام (علیه السلام) بهانه ای برای خود ساخته بود، یعنی خونخواهی عثمان که به منزله صغرای قیاس مضموری است که امام (علیه السلام) به آن استدلال بر ضرورت ترک زحمت و لزوم خودداری از مشقت را نموده است، و کبرای مقدر قیاس چنین است: هر کس چنان باشد چاره ای جز ترک خونخواهی ندارد.

آن گاه معاویه را از حال کسانی که در پی کار بیهوده ای برآمدند و امر خدا را در آن باره توجیه کردند، با خیر ساخته است. و آن اشاره به اصحاب جمل است که طالب حکومت و سلطنت بودند، و امر خدا را تأویل کردند، یعنی در مورد

حکومت خداوند و خلافت حقّه توجیه کردند، و خروج و سرکشی خود را در برابر خلافت حقّه، با خونخواهی عثمان و امثال آن از شبهه های بیهوده تأویل کردند.

پس خداوند با پیروزی و یاری علی در برابر آنان و نقش بر آب ساختن شبهه آنان، آنان را تکذیب کرد. و تکذیب کردن همان طوری که در گفتار است همچنان در رفتار و عمل نیز میسر است.

قطب راوندی-خداایش پیامرزد-می گوید: معنای سخن امام (علیه السلام) چنین است: گروهی طالب حکومت و فرمانروایی بر این امت بودند، پس به تأویل قرآن پرداختند، از قبیل تأویل این آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱) آن گاه کسانی از فرمانروایان را که خود نصب کردند، فرمانروایانی شمردند که از جانب خداوند حکومت می کنند، پس خداوند آنها را با عنوان ستمکاران و سرکشان، دروغگو دانست، در حالی که فرمانروایی که از جانب خدا منصوب شده باشد، چنین نیست .

سپس امام (علیه السلام)، معاویه را از روز قیامت ترسانده است با توجه دادن او بر این که شادمانی در آن روز از آن کسانی است که در نتیجه کار خوبشان، سعادت جاودانه را به دست آوردند و دیگران را به رشک افکندند چنان که آرزو کردند مقام و مرتبه ای مانند ایشان داشته باشند، و آن که زمام اختیارش را به دست شیطان سپرد تا هر جا که بخواهد بکشد و با او ستیزه نکرد، پشیمان گردید. عبارت: دادن زمام اختیار به شیطان کنایه از اطاعت نفس اماره است. و هدف از ترساندن آن است که معاویه مانند افراد پیش از خود نباشد که طالب حکومت، از طریق توجیه امر الهی بودند .

سخن امام (علیه السلام): و قد دعوتنا تا آخر نامه، صورت سؤال معاویه و پاسخ آن

ص: ۲۱۰

---

۱- سوره نساء (۴) آیه (۵۹) [۱] یعنی: از خداوند اطاعت کنید و مطیع پیامبر و فرمانروایان از خودتان باشید.

است و این که وی [معاویه] از اهل قرآن نیست، زیرا شایستگی برای رهبری نداشته است، چنان که در مواردی بیان این مطلب گذشت و این جهت را که او شایستگی برای پاسخ گویی نداشته تا امام به او پاسخ دهد که به حکمیت او راضی است، و هم این مطلب را که تنها به حکم قرآن، او پاسخ مثبت داده [نه به تقاضای معاویه]، به اطلاع او رسانده است.

توضیح مطلب در آیه مبارکه که خداوند در حق دو همسر فرموده، آمده است: «وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا» (۱)، امام (علیه السلام) آن را اصل قرار داده و حال امت را به طریق اولی در هنگام اختلاف و نزاع بدان مقایسه کرده است. ابن عبّاس -خدایش از او راضی باد- این برهان را بعینه برای خوارج، موقعی که بر حکمیت اعتراض کردند، به کار برد، آنها گفتند: چگونه علی می تواند در دین خدا به مردم حکم کند؟ او جواب داد: این حکم، در حقیقت حکم علی نیست بلکه فرمانی از جانب خدا در کتاب خداست، آنجا که در باره دو همسر می گوید: «وَإِنْ خِفْتُمْ» (اگر بیم داشتید) تا آخر آیه، آیا نظر شما این است که خداوند در باره یک مرد و همسرش به لحاظ مصلحت آنها چنین دستوری بدهد، اما در باره یک امت نظر به مصلحت آنها چنان فرمانی ندهد؟ این بود که بسیاری از آنان با سخن وی بازگشتند. توفیق از طرف خداست.

ص: ۲۱۱

---

۱- سوره نساء (۴) آیه (۳۵) [۱] یعنی: اگر از آن بیم داشتید که نزاع سختی بین زن و شوهر پدید آید از طرف کسان مرد و کسان زن داوری برگزینید.



اشاره

(۱)

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الدُّنْيَا مَشْغَلَةٌ عَنْ غَيْرِهَا - وَ لَمْ يُصِبْ صَاحِبُهَا مِنْهَا شَيْئاً - إِلَّا فَتَحَتْ لَهُ حِرْصاً عَلَيْهَا وَ لَهَجاً بِهَا - وَ لَنْ يَسْتَعْنِيَ صَاحِبُهَا بِمَا نَالَ فِيهَا عَمَّا لَمْ يَبْلُغْهُ مِنْهَا - وَ مِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ فِرَاقُ مَا جَمَعَ وَ نَقْضُ مَا أُبْرِمَ - وَ لَوْ اِعْتَبَرْتَ بِمَا مَضَى حَفِظْتَ مَا بَقِيَ وَ السَّلَامُ

لغت

لهج: حرص زیاد

ترجمه

«اما بعد، دنیا جای سرگرمی و جلوگیری از آخرت است و دنیاجو، از متاع دنیا بهره ای نمی گیرد، جز این که بر حرص و آزش افزوده می شود. و طالب دنیا به وسیله آنچه از دنیا به دست آورده هرگز از آنچه به دست نیاورده بی نیاز نمی شود، در حالی که پس از جمع آوری، جدایی و پس از پابرجایی درهم ریختن است. و اگر از گذشته عبرت گیری در باقیمانده از دنیای خود محفوظ خواهی بود و سر و سامانی خواهی داشت و السلام.»

شرح

نامه را با توجه به عیبه و کاستیهای دنیا آغاز کرده تا میل و رغبت به دنیا را کم کند و چند مورد از معایب دنیا را یادآور شده است:

ص: ۲۱۲

۱- بعضی این نامه را نیز از طرف امام (علیه السلام) به معاویه می دانند-م.

اول: دنیا باعث سرگرمی و اعراض از غیر دنیا یعنی آخرت است و این مطلب از آنچه گذشت روشن و آشکار است.

دوم: دنیا دار به چیزی از دنیا نمی رسد مگر این که برای حرص و آز دنیا و فریفتگی آماده تر می گردد. و به همین مطلب اشاره فرموده است در حدیث: «اگر فرزند آدم صاحب دو بیابان پر از طلا باشد در پی فراهم سومی خواهد بود و درون آدمیزاد را چیزی پر نکند مگر خاک» (۱).

سوم: دنیا دار بد آنچه به دست آورده، از آنچه به دست نیاورده است بی نیاز نمی شود و این خود از لوازم نقص دنیا است، دیگر این که رسیدن به مقداری از دنیا اگر باعث بی نیازی نشود، پس دنیا طلب هرگز روی بی نیازی را نخواهد دید و بعد امام (علیه السلام) به دنبال آن چند مطلب را برای دوری و نفرت از دنیا بیان می فرماید:

۱- به دنبال تحصیل مال دنیا، جدایی از مالی که جمع آوری شده، خواهد رسید.

۲- آنچه پابرجا و استوار کرده اند درهم خواهد شکست.

آن گاه امام (علیه السلام) بر ضرورت عبرت گیری از گذشته عمر، یا از دگرگونیهای دنیا و روزگاران گذشته برای بهره گیری از باقیمانده عمر، هشدار داده است که می تواند آن را هدر دهد و یا با تلاش و کوشش، سعادت اخروی را بدان وسیله تحصیل کند. توفیق از خداست.

ص: ۲۱۳

---

۱- قال (صلی الله علیه و آله): لو كان لابن آدم واديين من ذهب لابتغى لهما ثالثا ولا يملأ جوف بن آدم الا التراب.

اشاره

مِنْ عِبَادِ اللَّهِ؟ عَلِيٌّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟ إِلَى أَصْحَابِ الْمَسَاحِ - أَمَا بَعْدُ - فَإِنَّ حَقًّا عَلَى الْوَالِي أَلَّا يُغَيِّرَهُ عَلَى رِعَايَتِهِ فَضَّلْ نَالَه - وَلَا طَوْلٌ خُصَّ بِهِ - وَأَنْ يَزِيدَهُ مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ نِعْمِهِ دُنُوًّا مِنْ عِبَادِهِ - وَعَطْفًا عَلَى إِخْوَانِهِ - أَلَا وَإِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَلَّا أَخْتَجِرَ دُونَكُمْ سِرًّا إِلَّا - فِي حَرْبٍ - وَلَا أَطْوِي دُونَكُمْ أَمْرًا إِلَّا فِي حُكْمٍ - وَلَا أُؤَخِّرَ لَكُمْ حَقًّا عَنْ مَحَلِّهِ - وَلَا أَقْفَ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ - وَأَنْ تَكُونُوا عِنْدِي فِي الْحَقِّ سِوَاءً - فَمَاذَا فَعَلْتُ ذَلِكَ وَجَبْتُ لِلَّهِ عَلَيْكُمُ النُّعْمَةَ - وَ لِي عَلَيْكُمُ الطَّاعَةَ - وَالْأَلَّا تَنْكُصُوا عَنْ دَعْوَاهِ وَلَا تُفَرِّطُوا فِي صِيْلَاحٍ - وَأَنْ تَخُوضُوا الْعَمْرَاتِ إِلَى الْحَقِّ - فَإِنَّ أَنْتُمْ لَمْ تَسْتَقِيمُوا لِي عَلَى ذَلِكَ - لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ مِمَّنْ اغْوَجَ مِنْكُمْ - ثُمَّ أَعْظَمَ لَهُ الْعُقُوبَةَ وَلَا يَجِدُ عِنْدِي فِيهَا رُخْصَةً - فَخُذُوا هَذَا مِنْ أَمْرَائِكُمْ - وَأَعْطُوهُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ مَا يُصْلِحُ اللَّهُ بِهِ أَمْرَكُمْ

لغات

احتجز: منع کرد، بازداشت نکوص: به عقب برگشتن غمره: سختی

ترجمه

«این نامه از بنده خدا علی بن ابی طالب به مرزبانان است، اما بعد، شایسته است که حاکم و والی به خاطر برتری که به آن نائل شده است به رعیت تندی نکند و بر زیردستان فخر نفروشد، بلکه باید نعمتهایی که خدا تنها نصیب او کرده است

باعث نزدیکی بیشتر و محبت فزونتر او نسبت به بندگان خدا و مهربانی با برادرانش شود. بدانید که حق شما بر من آن است که هیچ رازی را از شما پنهان ندارم مگر اسرار جنگ را، و هیچ کاری را بدون مشورت شما انجام ندهم، مگر احکام شرعی را، در رساندن هیچ حقی به موقع خود کوتاهی نکنم، و تا پایان آن حق بایستم، و تمام شما در نزد من حق مساوی داشته باشید، پس اگر رفتار من با شما این چنین بود بر خداست که نعمت را بر شما تمام کند، و من حق اطاعت و فرمانبری بر شما دارم، و نباید شما از فرمان من سرپیچی کنید و در هر کاری که من صلاح بدانم کوتاهی کنید و در راه حق شدائد را با تمام وجود تحمل کنید. اما اگر شما نسبت به من این کارها را نکنید، هیچ کس در نزد من، از آن که سرپیچی می کند خوارتر نیست، پس او را به سختی مجازات می کنم و هیچ عذری و بهانه ای از او پذیرفته نیست و شما این پیمان را از فرماندهان [زبردست] خود بگیرید، و از طرف خود نیز چنین قولی به آنها بدهید، که اصلاح امور شما را خداوند در این قرار داده است.»

### شرح

بدان که امام (علیه السلام) ابتدا به صورت کلی - همان طوری که روش خطباست - آنچه را که بر حاکم نسبت به رعیت واجب است بیان کرده، و آن گاه دوباره همان مطلب کلی را به صورت تفصیلی و هم آنچه را که بر رعیت نسبت به حاکم لازم است که رعایت کند بازگو نموده است و بعد ایشان را به پایبندی بر آنچه که واجب است امر فرموده است .

اما اول: در عبارت: اما بعد... اخوانه به دو امر اشاره فرموده است:

۱- برتری و فرادستی که به او [والی] اختصاص یافته، باعث بدرفتاری او نسبت به رعیت نشود، زیرا بدرفتاری او با مردم به معنی بیرون رفتن از شرایط و حدود ولایت است.

۲- نعمتهای خداداده باعث نزدیکی و محبت بیشتر او نسبت به برادران

دینی گردد، زیرا شرط کامل شکر نعمت همین است .

اما دوم: پنج چیز را بر خود لازم شمرده است.

۱- هیچ رازی را- در اموری که مصلحت باشد- جز اسرار جنگی از ایشان پنهان ندارد. و احتمال ترک مشورت با آنها در مسأله جنگ به دو دلیل است: یکی آنکه، چه بسا بیشتر آنان در میدان جنگ حاضر نمی شدند، و اگر امام (علیه السلام) جنگ را موکول به مشورت با آنها کند، هرگز امر جنگ سامان پیدا نمی کند. از آن رو بیشتر وقتها امام (علیه السلام)- چنانکه قبلا گذشت- آنان را وادار به جهاد می کرد و از کوتاهی و مسامحه آنها در حالی که اظهار ناراحتی می کردند، رنج می برد.

دوم: این پنهان داری راز جنگ از ترس انتشار آن و رسیدن به گوش دشمن بود که باعث آمادگی و تدارک دشمن برای جنگ می شد، از این رو پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) وقتی که عازم جبهه جنگ می شد، از باب توریه جای دیگری را وانمود می کرد، چنان که نقل کرده اند، هنگامی که عازم جنگ بدر بود، نامه ای برای سپاهیان نوشت و به آنان دستور داد که مدینه را ترک گفته و به مدت دو یا سه روز به سمت مکه حرکت کنند، آن گاه به آن نوشته نگاه کنند و مطابق آن عمل نمایند، وقتی که این مدت را سپاهیان حرکت کردند، به نامه نگاه کردند، دیدند در نامه دستور رفتن به سمت نخله محمود، داده شده و این که چنین و چنان کنند، آنها هم طبق دستور عمل کردند، و خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از آنها رهسپار بدر شد. و پیروزی از آن سپاهیان اسلام گردید. در صورتی که اگر موقع فرمان گسیل، به آنها می گفت که قصد رفتن به جنگ قریش را دارد، مطلب به گوش مردم قریش می رسید، و آمادگی بیشتر در برابر مسلمین پیدا می کردند. و ممکن است در صورت پنهان نداشتن راز جنگ، ترس و هبیتی که از مردم مکه در دل برخی از اصحاب بود، مانع اقدام به جنگ می شد.

۲- هیچ کاری را بدون مشورت ایشان- جز در احکام شرعی- انجام ندهد، کلمه «اطوی» از مصدر طیّ را استعاره برای کتمان امری آورده است، یعنی هیچ کاری را پنهان از ایشان انجام نمی دهد، مگر این که حکمی از احکام الهی بوده باشد، زیرا من هستم که حکم الهی، مانند حدود و امثال آن را بدون مشورت و مراقبت کسی انجام می دهم نه شما.

۳- امام (علیه السلام) هیچ حقی از حقوق ایشان را از وقت خودش تأخیر نمی اندازد مانند مقرری از بیت المال و سایر حقوق واجبی که بر وی دارند، و جز در مقطع و موضع خود- مانند احکام مربوط به دو طرف نزاع که نیاز به فیصله دارد- نسبت به ادای آن حق درنگ نخواهد کرد.

۴- برای همه حق برابری قائل شود. دو مورد اول به مقتضای فضیلت حکمت و موارد سه و چهار به اقتضای صفت عدالت است

امّا امر سوم، از اموری که امام (علیه السلام) بر آنان [فرماندهان] حق دارد: نخست از ضرورت حق الله، یاد کرده است زیرا حکم قطعی خداوندی است که او را پیشوا و رهبر ایشان قرار داده و از کاملترین نعمتهای الهی کارهایی است که او نسبت به ایشان چنان که گفته شد، انجام می دهد، آن گاه دوباره آنچه بر آنها نسبت به آن بزرگوار واجب بوده است بازگو کرده و چند چیز را یادآور شده است:

۱- سر به فرمان او باشند زیرا هیچ دلیلی وجود ندارد تا نافرمانی او را بکنند.

۲- از دعوت او به هنگامی که دعوت به کاری کند سرپیچی نکنند، که آن دلیل بر کمال اطاعت است.

۳- در انجام کاری که مصلحت ببیند و یا برای خود آنها مصلحتش روشن باشد مسامحه و کوتاهی نورزند.

۴- با تمام وجود سختیها و گرفتاریها را در یاری حق و در راه به دست آوردن آن بپذیرند. آن گاه به دنبال مطالب قبل آنها را تهدید کرده است که اگر

نسبت به وظایفی که برشمرد و بر گردن آنهاست به پا نخیزند، به دو عقوبت گرفتار آیند: یکی خواری و بی اعتباری کسی که از فرمان او سرپیچی کند، و دومی، سختی مجازات و پذیرفته نشدن بهانه او، در نزد امام (علیه السلام). پس از این که وظایف لازم آنها را گوشزد کرد، به آنها دستور داده است که آن گفته و پند را از وی و دیگر فرمانروایان دادگر بپذیرند، و از جانب خود، نیز، اطاعت و فرمانبرداری و انجام آنچه را که بدان مأمور شده اند و باعث می شود که خداوند بدان وسیله کارهای آنها را اصلاح کند، به زیردستان خود منتقل سازند. توفیق از جانب خداست.

ص: ۲۱۸

اشاره

مِنْ عَيْدِ اللَّهِ؟ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ إِلَى أَصْحَابِ الْخِزَاجِ - أَمَا بَعِيدُ فَمَا مِنْ لَمْ يَحْدِرَ مَا هُوَ سَائِرٌ صَائِرٌ إِلَيْهِ - لَمْ يُقَدِّمَ لِنَفْسِهِ مَا يُحْرِزُهَا - وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا كُفِّتُمْ يَسِيرٌ وَأَنَّ ثَوَابَهُ كَثِيرٌ - وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِيمَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ - مِنَ الْبَغْيِ وَالْعِيدِ وَالْعِقَابِ يُخَافُ - لَكَانَ فِي ثَوَابِ اجْتِنَابِهِ مَا لَا عُدْرَ فِي تَرْكِ طَلْبِهِ - فَأَنْصِتُوا النَّاسَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَاصْبِرُوا لِحَوَائِجِهِمْ - فَإِنَّكُمْ خُزَّانُ الرَّعِيَّةِ - وَوَكَلَاءُ الْأُمَّةِ وَسُفَرَاءُ الْأَيْمَةِ - وَ لَا تُحْشِمُوا أَحَدًا عَنْ حَاجَتِهِ وَ لَا تَحْبِسُوهُ عَنْ طَلِبَتِهِ - وَ لَا تَبِعِعَنَّ لِلنَّاسِ فِي الْخِزَاجِ كِسْوَةَ شِتَاءٍ وَ لَا صَيْفٍ - وَ لَا دَابَّةً يَعْتَمِلُونَ عَلَيْهَا وَ لَا عَيْدًا - وَ لَا تَضْرِبَنَّ أَحَدًا سَوْطًا لِمَكَانٍ دَرَاهِمٍ - وَ لَا تَمَسَّنَّ مَالَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ مُصَلًِّ وَ لَا مُعَاهِدٍ - إِلَّا أَنْ تَجِدُوا فَرَسًا أَوْ سَيْلًا - يُعْدَى بِهِ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ - فَإِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَدَعَ ذَلِكَ فِي أَيْدِي أَعْدَاءِ الْإِسْلَامِ - فَيَكُونَ شَوْكَةً عَلَيْهِ - وَ لَا تَدْخِرُوا أَنْفُسَكُمْ نَصِيحَةً وَ لَا الْجُنْدَ حُسْنَ سِيرِهِ - وَ لَا الرَّعِيَّةَ مَعُونَةً وَ لَا دِينَ اللَّهِ قُوَّةً - وَ أَلْبُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا اسْتَوْجَبَ عَلَيْكُمْ - فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ اضْطَنَعَ عِنْدَنَا وَ عِنْدَكُمْ - أَنْ نَشْكُرَهُ بِجَهْدِنَا - وَ أَنْ نَنْصُرَهُ بِمَا بَلَغَتْ قُوَّتُنَا - وَ «لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»

لغات

سفیر: فرستاده حشمته و احشمته: اذیت کردی او را و خجالت دادی او را شوکه: نیرومندی ابلیته معروف: خیری به او رساندم، از نیکی به او کوتاهی نکردم.



«این نامه از بنده خدا امیر المؤمنین علی به مأموران مالیات است: اما بعد، هر کس از عکس العمل و حساب کارش نترسد، برای خود، چیزی پیش نفرستاده است که باعث نگهداری او از عذاب گردد.»

بدانید آنچه که شما مأمور به انجام آن هستید، اندک و ناچیز است، اما پاداش آن زیاد، اگر در مواردی که خداوند نهی کرده- از قبیل ظلم و تجاوز- کیفر سهمگین نبود، هر آینه پاداش خودداری از آن به قدری بزرگ است که برای نرفتن در پی آن، نمی شود از آن همه پاداش چشم پوشید. بنا بر این با مردم بانصاف رفتار کنید و در برابر خواسته هایشان با حوصله برخورد کنید، زیرا شما خزانه داران مردمید و هم وکیل آنها و نمایندگان رهبر، هیچکس را در مقابل درخواستش خشمگین نسازید و از هدفش باز ندارید، هنگام گرفتن مالیات، لباسهای زمستانی و تابستانی، چارپایانی که وسیله کار آنهاست، و غلام و خدمت گزار آنها را به فروش نرسانید، و هرگز کسی را به خاطر پول تازیانہ نزنید، به مال هیچ کس از به پادارندگان نماز و کسانی که با حکومت اسلامی هم پیمانند، دست نزنید، مگر اسب و اسلحه ای را که به وسیله آنها بر مسلمانان ستم کنند که سزاوار نیست مسلمان آنها را در دست دشمنان اسلام ببیند و به حال خود باقی گذارد تا بر او غالب شوند، از نصیحت به خویشان و خیرخواهی برای سپاهیان و کمک به مردم و قوت دین خدا، خودداری نکنید و در راه خدا آنچه لازم است انجام دهید و کوتاهی نکنید، زیرا خداوند پاک از ما و شما در برابر احسان و نیکی خواسته است تا او را سپاس فراوان گوئیم و تا سر حد توان او را یاری کنیم، و هیچ نیرو و توانی جز به یاری خداوند بزرگ وجود ندارد.»

## شرح

این نامه را امام (علیه السلام) با یک مقدمه کلی شروع فرموده، عبارت از آن که هر کس از پیامدهای ترسناک سرانجام کارش نترسد، برای خودش چیزی پیش نمی فرستد تا زمینه ای جهت نگهداری او از عذاب و آن پیامدهای ناگوار باشد، زیرا انسان تنها برای کار دلخواه و یا کار ترسناکش در صورتی که مایل به آن کار

و خائف از آن باشد، آماده می شود. این مقدمه در مورد سرزنش بر نداشتن جانب احتیاط نسبت به هدفی-از قبیل پیش فرستادن عمل خیری، و هر آنچه انسان خویشتن را با او از عذاب خدا نگه می دارد و انسان بدان وسیله آمادگی برای رفع خطر پیدا می کند-می باشد .

آن گاه امام (علیه السلام) به منظور سهل و ساده جلوه دادن تکلیف و تشویق بدان اعلام فرموده: با این که تکلیف ایشان اندک و ناچیز است، اجر و مزد آن فراوان است. و این عبارت به منزله صغرای قیاس مضموری است که آنان را تشویق بر انجام اموری که مکلفند نموده است، و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر چیزی که این طور باشد، اقدام به آن و کوشش در راه انجام آن ضرورت دارد.

سپس توجه داده است بر لزوم ترک تجاوز و ستم به دلیل آن که ارتکاب آنها باعث عذاب دردناکی می شود و ترک آنها موجب اجر فراوانی که اگر هم در انجام آن مجازاتی نمی بود، هیچ عذری بر این انصراف از کسب آن اجر و مزد پذیرفته نبود. به این معنی که اگر هم در انجام ظلم، مجازات هولناکی نبود تا باعث ترک آن شود، اجر و مزد ترک آن ایجاب می کرد تا مرتکب آن اعمال نشویم، تا چه رسد بر این که در ارتکاب ظلم و تجاوز عذاب دردناک وجود دارد پس به طریق اولی باید مرتکب نشویم. و این عبارت از فصیحترین و زیباترین سخنان است، و هدف بر حذر داشتن از گرفتاری در صفت ناپسند ستمکاری است .

بعد در پی مطالب قبل چند امر و چند نهی بیان کرده که از جمله اوامر، دو امر ذیل است:

اول-نسبت به مردم و خواسته هایشان، به انصاف و مدارا رفتار کنند.

دوم-نسبت به درخواستهای مردم با حوصله برخورد کنند تا کارها به مصلحت آنها در جریان باشد، و دلیل مطلب را چنین بیان کرده است که ایشان خزانه داران مردم و نمایندگان ایشان در بیت المال و فرستادگان رهبرانشان به نزد

آنانند. این سخن به منزله صغرای قیاس مضمیری است که کبرای آن در حقیقت چنین است: و هر کس آن چنان باشد، باید در برابر نیازمندیها و خواسته های مردم با انصاف و حوصله رفتار کند.

و از مواردی که امام (علیه السلام) نهی فرموده است شش مورد زیر است:

۱- مبادا کسی را به خشم آورند، و جلو هدف او بایستند تا او از نیاز خود احساس خجالت کند و ناامید شود.

۲- مانع از رسیدن کسی به نیاز خود نشوند و او را باز ندارند .

۳- در وقت گرفتن مال، کسی را مجبور نکنند تا اشیاء مورد نیاز از قبیل لباس و یا مرکب سواری که در کار زندگی او مفید است و یا خدمتکار و غلام خود را به فروش برساند .

۴- مال (۱) کسی را از مردم مسلمان، و یا از اهل کتاب که با حکومت اسلامی پیمان بسته اند، حق ندارند بگیرند مگر این که اسب و اسلحه ای باشد که بدان وسیله بر اسلام و مسلمین تجاوز کنند، زیرا گرفتن آنها از دست دشمنان واجب و لازم است تا مبادا باعث عزت و قوت آنها گردد .

۵- از نصیحت به یکدیگر از خودشان کوتاهی نکنند بلکه بعضی از فرماندهان بعضی دیگر را نصیحت کنند، و هم چنین از خیرخواهی نسبت به سپاهیان و کمک و یاری به رعیت و تقویت دین خدا مضایقه نکنند، آن گاه به ایشان دستور داده است تا در راه خدا تا سر حدّ توان بکوشند، و از شکر و سپاس نعمت و طاعت خدا آنچه بر گردن آنهاست ادا کنند. و بعد برای وجوب و ضرورت آن با عبارت: فان الله... استدلال کرده است، و آن عبارت به منزله صغرای قیاس مضمیری است که معنای آن چنین است: خدای بزرگ سپاس خود

ص: ۲۲۲

---

۱- احتمال می رود که در شماره ترتیب اشتباه شده و در متن به جای (۴)، (۵) آمده باشد-م.

را به تلاش و کوشش ما و یاری خود را به اندازه قدرت و توان ما قرار داده است، زیرا شکر و سپاس او، و همچنین کمک و یاری او نسبت به ما از بزرگترین نعمتهای او برای ماست، و این مطلب قبلاً گفته شده است. بعضی گفته اند مقصود امام (علیه السلام) این بوده است که ما سپاسگزار حق تعالی [\(۱\)](#) باشیم. و کبرای مقدر چنین است: هر که ما را راهنمایی کند باید او را سپاس گوئیم. توفیق از آن خداست.

ص: ۲۲۳

---

۱- ما در ترجمه نیز این معنی را برگزیدیم-م.

### اشاره

أَمَّا بَعْدُ فَصَلُّوا بِالنَّاسِ الظُّهْرَ - حَتَّى تَفِيءَ الشَّمْسُ مِثْلَ مَرْبِضِ الْعَنْزِ - وَصَلُّوا بِهِمُ الْعَصْرَ وَ الشَّمْسُ بَيضاءَ حَيْثُ فِي عُضْوٍ مِنَ النَّهَارِ -  
حِينَ يُسَارُ فِيهَا فَرْسِيحَانِ - وَصَلُّوا بِهِمُ الْمَغْرِبَ حِينَ يُفْطِرُ الصَّائِمُ - وَ يَدْفَعُ الْحَاجُّ إِلَى؟ مَنَى؟ - وَصَلُّوا بِهِمُ الْعِشَاءَ حِينَ يَتَوَارَى  
الشَّفَقُ إِلَى ثُلْثِ اللَّيْلِ - وَصَلُّوا بِهِمُ الْغَدَاةَ وَ الرَّجُلُ يَعْرِفُ وَجْهَ صَاحِبِهِ - وَصَلُّوا بِهِمُ صَلَاةَ أضعفهم وَ لَا تَكُونُوا فَتَانِينَ

### ترجمه

«آریا بعد، با مردم نماز ظهر را به پا دارید، آن وقتی که سایه به قدر آغل بز امتداد یابد و همچنین نماز عصر را در باقیمانده روز، آن وقتی که آفتاب هنوز روشن و جلوه گر است به پا دارید به طوری که بشود دو فرسخ راه را تا غروب پیمود، و با مردم نماز مغرب را بخوانید در هنگامی که روزه داران افطار می کنند و حاجیان [از عرفات] رهسپار منی می شوند و نماز عشا را از هنگام ناپدید شدن سرخی مغرب تا هنگام سپری شدن یک سوم شب به پا دارید و نماز صبح را هنگامی برگزار کنید که شخص، چهره رفیق و همراهی خود را ببیند و او را بشناسد، و با آنها همچون ناتوانترین فردشان نماز بخوانید و باعث فتنه و فساد نگردید.»

### شرح

در این نامه امام (علیه السلام) اوقات نماز فریضه را بیان کرده است :

اول: وقت نماز ظهر و تعیین آن با وقت بازگشت خورشید، یعنی بازگشت

و میل خورشید به جانب مغرب، آن گاه اندازه گیری با آغل بز کرده و آن را اوّل ظهر دانسته است، با توجه بر این که وقت ظهر با اختلاف افق در شهرهای مختلف تغییر می کند.

دوم: وقت نماز عصر، و آن را به باقی ماندن خورشید در حال روشنی و درخشندگی که به دلیل غروب به زردی نگراید، تعیین کرده است. لفظ حیاة حیّه را که برای تابش خورشید بر روی زمین - از باب تشبیه [به موجود زنده] - در قسمتی از روز، استعاره آورده است، و مقصود همان قسمتی و بخشی از روز است. و بعد، امام (علیه السلام) آن قسمت از روز را با مدّتی که مسافر به طور عادی دو فرسخ راه را در آن مدت می تواند بپیماید، مشخص کرده است.

سوم: وقت نماز مغرب که به دو وسیله معرفی فرموده است: یکی آنکه:

هنگام افطار روزه دار، یعنی وقت ناپدید شدن قرص خورشید. دوم: موقعی که حاجیان رهسپار می شوند و از عرفات برمی گردند. به خاطر روشن بودن این دو علامت و شناخت مردم طرف سخن امام (علیه السلام) با آن علامتها وقت مغرب را معرفی کرده است.

چهارم: وقت نماز عشاء، آن را به رفتن سرخی آفتاب از طرف مغرب، معرفی کرده است. و آخر وقت نماز عشاء را تا یک سوم از شب رفته تعیین کرده است، تنها پایان وقت نماز عشاء را تعیین فرموده است نه بقیه نمازها را، چون آخر وقت هر نماز از نمازهای یومیّه با اول وقت نماز دیگر روشن می گردد، جز آخر وقت نماز عشاء که پیوسته به شب است و آن هم نمازی از نمازهای واجب ندارد، و اما آخر وقت نماز صبح که مرزش را طلوع خورشید تعیین فرموده است، آن هم واضح است.

پنجم: وقت نماز صبح، و تعیین آن، به موقعی که شخص صورت رفیق و همراهش را ببیند و بشناسد و آن هنگام طلوع فجر دوم است، همان سرخی که از

طرف مشرق پیدا می شود، و نشانه ای که امام (علیه السلام) یاد آور شده، روشنترین نشانی برای عموم مردم است .

آن گاه فرمانروایان را به انجام کاری و نهی از کاری سفارش کرده است: اما انجام کار، آن است که نماز را همچون ناتوانترین فردشان بخوانند، یعنی قرائت و واجبات نماز را طول ندهد و سوره بقره و دیگر سوره های طولانی را نخواند، زیرا همه مردم توان انجام چنان نمازی را ندارند و در نتیجه باعث زحمت آنها می شود و بعضی از آنها را از انجام نماز با جماعت باز می دارد و این زیانی است که در اسلام نفی شده است. امّا سفارش به ترک کاری، آن است که با طول دادن نماز باعث فتنه نشوند، و دلیل فتنه و فساد در این جا همان است که ایشان با طول دادن نماز که لازمه اش عقب ماندن و شرکت نکردن ناتوانان و ضعیفان است، باعث منصرف شدن مردم از همسویی و همراهی در نماز جماعت می گردند.

خداوند داناتر است.

ص: ۲۲۶

## اشاره

خدایش بیامرزد- آن را نوشته است، موقعی که او را بر مصر، و توابع آن فرمانروا

کرد،

در آن هنگام که فرمانروایی محمد بن ابی بکر متزلزل گشته بود، و این نامه طولانی ترین و پرمحاسنترین و جامعترین نامه ای است که آن بزرگوار نوشته است.

این شخص همان مالک بن حرث اشتر نخعی از مردم یمن است، وی از جمله بزرگترین اصحاب امام (علیه السلام) و یاران با فضیلت و دلاورانی است که آن حضرت در جنگها بدانها تکیه داشت. نقل کرده اند، طرمّاح وقتی بر معاویه وارد شد، معاویه به او گفت: به علی بن ابی طالب بگو: من به تعداد دانه های کنجد کوفه سرباز آماده کرده ام و قصد حمله دارم. طرمّاح در جواب او گفت: علی (علیه السلام) خروسی به نام اشتر دارد که تمام این دانه های کنجد تو را از روی زمین می چیند.

روحیه معاویه از این سخن در هم شکست. در این پیمان چند فصل است:

## فصل اول

### اشاره

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ؟ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ -؟ مَا لَكَ بَيْنَ الْجَارِثِ الْمَأْشُورِ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ - حِينَ وِلَاةٍ؟ مِصْرَ؟ جَبَايَةَ خَرَجِهَا وَ جِهَادَ عَدُوِّهَا - وَ اسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَ عِمَارَةَ بِلَادِهَا -

ص: ۲۲۷



أَمْرُهُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ إِثْبَارِ طَاعَتِهِ - وَ اتِّبَاعِ مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ مِنْ فَرَائِضِهِ وَ سُنَنِهِ الَّتِي لَا يَسُدُّ أَحَدٌ إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا - وَ لَا يَشْقَى إِلَّا مَعَ جُحُودِهَا وَ إِضَاعَتِهَا - وَ أَنْ يَنْصُرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِقَلْبِهِ وَ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ - فَإِنَّهُ جَلَّ أَسْمُهُ قَدْ تَكَفَّلَ بِنَصْرِ مَنْ نَصَرَهُ وَ إِعْزَازِ مَنْ أَعَزَّهُ - وَ أَمْرُهُ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ - وَ يَزْعَمَهَا عِنْدَ الْجَمَحَاتِ - فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَّارَةٌ بِالشُّؤْمِ إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ

## لغت

یزعها: باز دارد آن را

## ترجمه

«به نام خداوند بخشنده مهربان این فرمانی است که بنده خدا علی، امیر مؤمنان به مالک بن حارث اشتر، در پیمان خویش با او، مقرر فرموده، موقعی که او را والی مصر کرد، تا مالیات آنجا را جمع آورد، با دشمن پیکار کند، و به اصلاح امور مردم آن سامان پردازد و شهرهای آنجا را آباد کند. فرمان می دهد او را به تقوا و ترس از خدا، و پذیرش فرمان خدا به جان و دل، و پیروی از آنچه خداوند در کتاب خود از واجب و مستحب امر فرموده است که هیچ کس به سعادت نمی رسد مگر به پیروی از آنها و هیچ کسی بدبخت نمی شود، مگر با انکار و تباه ساختن آنها، و دیگر آن که خدا را با دل و دست و زبانش یاری کند، زیرا خداوند بزرگ بر خود واجب شمرده است که هر که او را یاری کند، یاری نماید، و هر کس عزت او را پاس بدارد، ارجمند گرداند. و او را فرمان می دهد که خواهشهای نفسش را فرونشاند، و به هنگام سرکشی نفس، آن را سرکوب کند، چه آن که نفس وادارنده به بدی است، مگر کسی را که مورد لطف خداست.»

## شرح

امام (علیه السلام)، این پیمان را با یادآوری چند چیز که هدف اصلی فرمانروایی و ولایت، می باشد و نظام حکومت بدانها وابسته است، شروع کرده است، از جمله

ص: ۲۲۸

آن امور، چیزی است که سود آن به والی می رسد، یعنی جمع آوری مالیات، و از جمله آنها چیزهایی است که به سود رعیت است، و آن عبارت است از پیکار با دشمنان مردم و اصلاح امور آنها با سیاست و حسن سرپرستی، و از جمله آن امور، مواردی است که نفعش هم به والی و هم به رعیت می رسد از قبیل آباد سازی شهرها و نواحی .

آن گاه، نخست پنج دستور برای خودسازی شخص مالک داده است:

۱- تقوا و ترس از خدا، قبلاً بیان این مطلب گذشت که تقوا اساس هر فضیلتی است.

۲- پیروی اوامر الهی از واجب و مستحب که در کتاب خدا، آمده است، و با عبارت: لا یسعد (به خوشبختی نمی رسد) تا کلمه: اضاعتها (تباه ساختن آنها)، او را ترغیب و وادار به اطاعت از اوامر الهی کرده است. و بیان این مطلب به تکرار انجام شده است .

۳- در نبرد با دشمن، و مبارزه با منکرات، خداوند سبحان را با دست، دل، و زبانش، یاری کند، و با عبارت: قد تکفل (خداوند بر خود واجب شمرده است) تا جمله: اعزه (او را عزیز و ارجمند گرداند) او را به یاری خدا وادار کرده است همان طوری که در آیه شریفه آمده: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثِّبْ أَقْدَامَكُمْ» (۱).

۴- به هنگام خواسته ها و خواهشها، نفس را سرکوب کند. و این فرمان، دستور به داشتن فضیلت عفت نفس است.

۵- هنگام سرکشی نفس، جلو آن بایستد و او را باز دارد. این دستور به فضیلت صبر و شکیبایی از پیروی هوای نفس است که خود فضیلتی در تحت فضیلت پاکی و عفت است. و از هوای نفس با عبارت: اِنَّ النَّفْسَ تا آخر، بر

ص: ۲۲۹

---

۱- سوره محمد (۴۷) آیه (۷) [۱] یعنی: اگر شما خدا را یاری کنید خدا هم شما را یاری می کند و ثابت قدم می گرداند.

حذر داشته است، و آن عبارت گرفته شده از آیه مبارکه: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» (۱) است. ما در سخن امام (علیه السلام) به معنی «من» یعنی کسی که، و در محل نصب می باشد چون مستثنی است یعنی به جز کسی که مورد لطف و شفقت خداوند قرار گیرد.

## فصل دوم: در مورد اوامر و سفارشهای امام (علیه السلام) نسبت به اعمال شایسته مربوط به کیفیت

### اشاره

فرمانروایی و اداره مملکت و شهر به شرح زیر است:

ثُمَّ اعْلَمْ يَا مَالِكُ؟ - أُنِّي قَدْ وَجَّهْتُكَ إِلَى بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا دُورٌ قَبْلَكَ - مِنْ عَدْلِ وَ جَوْرِ - وَ أَنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ مِنْ أُمُورِكَ - فِي مِثْلِ مَا كُنْتَ تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ أُمُورِ الْوُلَاةِ قَبْلَكَ - وَ يَقُولُونَ فِيكَ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِيهِمْ - وَ إِنَّمَا يَسْتَدِلُّ عَلَى الصَّالِحِينَ - بِمَا يُجْرِي اللَّهُ لَهُمْ عَلَى أَلْسِنِ عِبَادِهِ - فَلْيَكُنْ أَحَبَّ الدَّخَائِرِ إِلَيْكَ ذَخِيرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ - فَاْمَلِكُ هَوَاكَ وَ شُحَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَجِلُّ لَكَ - فَمِإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنْفِصَافُ مِنْهَا فِيمَا أَحَبَّتْ أَوْ كَرِهَتْ وَ أَشْعَزُ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ - وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللَّطْفَ بِهِمْ - وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ - فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ - وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ - يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلْلُ وَ تَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلْلُ - وَ يُؤْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمْدِ وَ الْخَطَا - فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صِهْمِ حِكِّكَ - مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَ تَرْضَى أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صِهْمِ فَجْهِ - فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ وَ وَالِي الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ - وَ اللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَلَاكَ - وَ قَدْ اسْتَكْفَاكَ أَمْرُهُمْ وَ ابْتَلَاكَ بِهِمْ - وَ لَا تَنْصِبَنَّ نَفْسَكَ لِحَرْبِ اللَّهِ - فَإِنَّهُ لَا يَدِي لَكَ بِنِقْمَتِهِ - وَ لَا - غِنَى بِكَ عَنْ عَفْوِهِ وَ رَحْمَتِهِ - وَ لَا - تَتَدَمَّنَّ عَلَى عَفْوٍ وَ لَا تَبْجَحَنَّ بِعُقُوبِهِ - وَ لَا - تُشِيرَنَّ إِلَى يَادِرِهِ وَ حِدَّتْ مِنْهَا مَمْدُوحَهُ - وَ لَا تَقُولَنَّ إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرٌ فَاطَاعَ - فَإِنَّ ذَلِكَ إِدْغَالٌ فِي الْقَلْبِ - وَ مَنُهِكَةٌ لِلدِّينِ وَ تَقَرُّبٌ مِنَ الْغَيْرِ - وَ إِذَا أَحَدَتْ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أُنْبَهُهُ أَوْ مَخِيلَهُ - فَانْظُرْ إِلَى عِظْمِ مُلْكِكَ اللَّهُ فَوْقَكَ - وَ قُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ - فَإِنَّ ذَلِكَ يُطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ - وَ يَكْفُفُ عَنْكَ مِنْ غَرَبِكَ - وَ يَفِيءُ إِلَيْكَ بِمَا

ص: ۲۳۰

عَزَبَ عَنْكَ مِنْ عَقْدِكَ - إِيَّاكَ وَ مُسَامِيَاهَ اللَّهُ فِي عَظَمَتِهِ وَ التَّشَبُّهَ بِهِ فِي حَبْرُوتِهِ - فَإِنَّ اللَّهَ يُذِلُّ كُلَّ جَبَّارٍ وَ يُهَيِّنُ كُلَّ مُخْتَالٍ  
أَنْصِفِ اللَّهَ وَ أَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ - وَ مِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ - وَ مَنْ لَمَكَ فِيهِ هَوَى مِنْ رَعِيَّتِكَ - فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمُ - وَ مَنْ  
ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصِمَهُ دُونَ عِبَادِهِ - وَ مَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَدْحَضَ حُجَّتَهُ - وَ كَانَ لِلَّهِ حَرْبًا حَتَّى يَنْزِعَ أَوْ يَتُوبَ - وَ لَيْسَ شَيْءٌ  
أَدْعَى إِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَ تَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ - مِنْ إِقَامِهِ عَلَى ظُلْمٍ - فَإِنَّ اللَّهَ سَيَمِيعُ دَعْوَةَ الْمُضْطَهَّدِينَ - وَ هُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمِرْصَادِ - وَ  
لَيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ - وَ أَعْمَهَا فِي الْعَدْلِ وَ أَجْمَعُهَا لِرِضَا الرَّعِيَّةِ - فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يُجْحِفُ بِرِضَا الْخَاصَّةِ -  
وَ إِنْ سُخِطَ الْخَاصَّةُ يُعْتَفَرُ مَعَ رِضَا الْعَامَّةِ وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الرَّعِيَّةِ أَثْقَلَ عَلَى الْوَالِيِّ مِثْوَنَهُ فِي الرَّخَاءِ - وَ أَقَلُّ مَعُونَةً لَهُ فِي الْبَلَاءِ - وَ  
أَكْرَهَ لِلْإِنْصَافِ وَ أَسْأَلَ بِالْإِلْحَافِ - وَ أَقَلُّ شُكْرًا عِنْدَ الْإِعْطَاءِ وَ أَكْثَرُ عُذْرًا عِنْدَ الْمَنْعِ - وَ أضعَفُ صَبْرًا عِنْدَ مُلَمَّاتِ الدَّهْرِ - مِنْ أَهْلِ  
الْخَاصَّةِ - وَ إِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ وَ جِمَاعُ الْمُسْلِمِينَ - وَ الْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ مِنَ الْأُمَّةِ - فَلَيَكُنْ صِغُوكَ لَهُمْ وَ مَيْلُكَ مَعَهُمْ وَ لَيَكُنْ أَبْعَدُ  
رَعِيَّتِكَ مِنْكَ وَ أَشْنَاهُمْ عِنْدَكَ - أَطْلُبُهُمْ لِمَعَايِبِ النَّاسِ - فَإِنَّ فِي النَّاسِ عُيُوبًا الْوَالِيُّ أَحَقُّ مِنْ سِتْرِهَا - فَلَا تُكْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ  
عَنْكَ مِنْهَا - فَإِنَّمَا عَلَيْكَ تَطْهِيرُ مَا ظَهَرَ لَكَ - وَ اللَّهُ يَحْكُمُ عَلَى مَا غَابَ عَنْكَ - فَاسْتُرِ الْعَوْرَةَ مَا اسْتِطَعْتَ - يَسْتُرِ اللَّهُ مِنْكَ مَا  
تُحِبُّ سِتْرَهُ مِنْ رَعِيَّتِكَ - أَطْلِقْ عَنِ النَّاسِ عُقْدَةَ كُلِّ حَقِيْدٍ - وَ أَقْطَعْ عَنْكَ سَبَبَ كُلِّ وَثِرٍ - وَ تَغَابَ عَنْ كُلِّ مَا لَا يَضِحُ لَكَ - وَ لَا  
تَعْجَلَنَّ إِلَى تَضْيِيقِ سَاعٍ - فَإِنَّ السَّاعِيَ غَاشٌّ وَ إِنْ تَشَبَّهَ بِالنَّاصِحِينَ - وَ لَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا يَغْدُلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ - وَ  
يَعْدُكَ الْفَقْرَ - وَ لَا جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ - وَ لَا حَرِيصًا يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ - فَإِنَّ الْبُخْلَ وَ الْجُبْنَ وَ الْجِرْصَ غَرَائِزُ شَتَّى -  
يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ إِنْ شَرَّ وَ زَرَّ إِلَيْكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَ زَيْرًا - وَ مَنْ شَرِكَهُمْ فِي الْآثَامِ فَلَا يَكُونَنَّ لَكَ بِطَانَةً -  
فَإِنَّهُمْ أَعْوَانُ الْآثِمَةِ وَ إِخْوَانُ الظَّلْمَةِ - وَ أَنْتَ وَاجِدٌ مِنْهُمْ خَيْرَ الْخَلْفِ - مِمَّنْ لَهُ مِثْلُ آرَائِهِمْ وَ نَفَاذِهِمْ - وَ لَيْسَ عَلَيْهِ مِثْلُ آصَارِهِمْ وَ  
أَوْزَارِهِمْ وَ آثَامِهِمْ - مِمَّنْ لَمْ يُعَاوَنِ ظَالِمًا عَلَى ظُلْمِهِ وَ لَا

آثِمًا عَلَىٰ إِثْمِهِ - أَوْلَيْكَ أَخْفَ عَلَيْكَ مَوْنَهُ وَ أَحْسَنُ لَكَ مَعُونَهُ - وَ أَخْنَىٰ عَلَيْكَ عَطْفًا وَ أَقَلَّ لِغَيْرِكَ إِفْئًا - فَاتَّخِذْ أَوْلَيْكَ خَاصَّةً لِخَلَوَاتِكَ وَ حَفَلَاتِكَ - ثُمَّ لِيَكُنْ آثَرُهُمْ عِنْدَكَ أَقْوَلُهُمْ بِمُرِّ الْحَقِّ لَكَ - وَ أَقَلَّهُمْ مُسَاعَدَةً فِيمَا يَكُونُ مِنْكَ مِمَّا كَرِهَ اللَّهُ لِأَوْلِيَائِهِ - وَاقِعًا ذَلِكَ مِنْ هَوَاكَ حَيْثُ وَقَعَ وَ الصَّقُّ بِأَهْلِ الْوَرَعِ وَ الصَّدَقِ - ثُمَّ رَضَهُمْ عَلَىٰ إِلَّا يُطْرُوكَ - وَ لَا يَبْجَحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ - فَإِنَّ كَثْرَةَ الْبَاطِرَاءِ تُحْدِثُ الزُّهْوَ وَ تُدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ - وَ لَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَ الْمُسَيِّءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ - فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَرْهِيدًا لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ - وَ تَدْرِيبًا لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَىٰ الْإِسَاءَةِ - وَ الْأَزْمُ كَلًّا مِنْهُمْ مَا أَلْزَمَ نَفْسَهُ وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِأَدْعَىٰ - إِلَىٰ حُسْنِ ظَنِّ رَاعٍ بِرِعْيَتِهِ - مِنْ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِمْ وَ تَخْفِيفِهِ الْمَثُونَاتِ عَلَيْهِمْ - وَ تَرْكِ اسْتِكْرَاهِهِ إِيَّاهُمْ عَلَىٰ مَا لَيْسَ لَهُ قَبْلَهُمْ - فَلْيَكُنْ مِنْكَ فِي ذَلِكَ أَمْرٌ - يَجْتَمِعُ لَكَ بِهِ حُسْنُ الظَّنِّ بِرِعْيَتِكَ - فَإِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ يَقْطَعُ عَنْكَ نَصَبًا طَوِيلًا - وَ إِنَّ أَحَقَّ مَنْ حَسَنَ ظَنِّكَ بِهِ لَمَنْ حَسَنَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ - وَ إِنَّ أَحَقَّ مَنْ سَاءَ ظَنِّكَ بِهِ لَمَنْ سَاءَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ وَ لَا تَنْقُضْ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صِدُورٌ هَيِّدَهُ الْأُمَّهَ - وَ اجْتَمَعَتْ بِهَا الْأُلْفَةُ وَ صَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ - وَ لَا تُحْدِثَنَّ سُنَّةَ تَضَرُّ بِشَيْءٍ مِنْ مَاضِي تِلْكَ السُّنَنِ - فَيَكُونَ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّهَا - وَ الْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا - وَ أَكْثَرُ مِيدَارَسَةِ الْعُلَمَاءِ وَ مُنَاقَشَةِ الْحُكَمَاءِ - فِي تَثْبِيتِ مَا صِلَحَ عَلَيْهِ أَمْرٌ بِلَادِكَ - وَ إِقَامِهِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ قَبْلَكَ

## لغات

ضاری: آماده شکار، و نسبت به شکار بی باک و جسور.

صفح: دوری از گناه بجح به سکون جیم: خوشحالی، شادی بادره: تندى، تیزی مندوحه: گشایش ادغال: وارد ساختن فساد و خرابی در کار نهک: ناتوانی، سستی بنزع: بر می گردد.

اجحف: آن را برد مسلمات الدهر: سختیها و ناگواریهای روزگار جماع المسلمین: انبوه مسلمانان صغوه: میل، علاقه اشناهم: دشمنترین مردم و تر: کینه

ابّه، و المخیله: خودبینی یطامن: آرام می گیرد طماح النفس: سرکشی نفس.

طمح البصر: از بالا- نگاه کرد غرب الفرس: تندروی و آغاز دوییدن اسب مساماه: وزن مفاعله از سَمَو به معنی بلندی  
جبروت: بزرگی زیاد ادحض حجّته: بهانه و حجت او را از بین برد و درهم شکست تغابی: خود را به نادانی و ناآگاهی زدن  
بطانه الرّجل: نزدیکان شخص آصار: گناهان حفلاتک: نشستهای تو در مجالس و انجمنها اطراء: ستایش زیاد زهو: خودبینی  
تدریب: عادت کردن منافته: گفتگو

### ترجمه

«پس بدان ای مالک من تو را به شهرهایی فرستادم که پیش از تو حکومتهای داد و بیداد را در خود دیده اند، و برآستی مردم  
همان طور به کارهای تو می نگرند که تو به کارهای فرمانروایان پیش از خود می نگری، و همان را در باره تو می گویند که  
تو در باره آنان می گویی و به وسیله سخنانی که خداوند در باره اشخاص با ایمان به زبان بندگانش جاری می سازد، می توان  
به نیکی نیکوکاران پی برد و استدلال کرد بنا بر این بهترین اندوخته های تو باید عمل صالحت باشد پس بر هوای نفست  
مسلط باش و بر نفس خویش در برابر آنچه بر تو حلال نیست سختگیر باش، زیرا سختگیری و بخل نسبت به هوای نفس، عین  
انصاف و میانه روی نسبت به خوشایند و ناخوشایند آن است دلت را کانون مهر و محبت رعیت ساز و با آنها به مهربانی رفتار  
کن مبدا نسبت به ایشان چون درنده ای خون آشام باشی که خوردنشان را غنیمت شمری زیرا آنان دو دسته اند یا برادر دینی  
تواند، و یا مخلوقی چون تو هستند، لغزشهایی از آنان سر می زند و نارواییهایی از اجتماع به آنها سرایت می کند چه به عمد یا  
به خطا، به خلافی دست می آلاینند.

بنا بر این تو نسبت به آنان با عفو و بخشش رفتار کن همان طوری که دوست داری خداوند با تو به عفو و بخشش رفتار  
کند، زیرا تو ما فوق آنهايي و فرمانروای تو

ما فوق توست، و خداوند ما فوق کسی است که تو را حاکم قرار داده. البته اوست که حکومت را به تو سپرده و مردم را وسیلهٔ آزمون تو ساخته است. مبادا خود را در معرض ستیز با خدا قرار دهی زیرا تو را توانایی تحمیل خشم او نیست و از عفو و بخشندگی اش بی نیاز نیستی، هرگز از گذشت پشیمان مباش و از مجازات دیگران شاد مشو و به هنگام خشم اگر راه گریزی می یابی در تندخویی شتاب مکن، و مبادا بگویی من مأمورم [معدورم] امر می کنم باید فرمان مرا ببری، که این روش باعث خرابی دل و ضعف دیانت و نزدیک شدن به غیر خداست. و هر گاه قدرت باعث بزرگ منشی و یا خود پسندی تو شد، به عظمت سلطنت و قدرت خدا که ما فوق قدرت توست نگاه کن که نسبت به تو به آنچه تو ناتوانی او تواناست، زیرا این نگرش خودبینی و سرکشی تو را فرونشاند و تو را از خود فراموشی باز می دارد و عقل و درایت از دست رفته را به تو باز می گرداند.

مبادا خود را در بزرگی با خدا همسان بینی، و در توانایی و عظمت نظیر او بدانی! زیرا خداوند هر ستمگری را خوار و هر گردنکشی را پست و بیچاره می سازد.

با خدا و با مردم نسبت به خود و خویشاوندان نزدیک، و رعایایی که هواخواه آنها هستی به انصاف رفتار کن، زیرا اگر رعایت انصاف نکنی ستم کرده ای، و هر کس با بندگان خدا به ستم رفتار کند، خداوند به جای بندگان، خود با او دشمنی خواهد کرد و خدا استدلال هر که را با او در ستیز باشد نادرست گرداند، و چنان کسی تا خود داری نکند و توبه ننماید، با خداوند در ستیز است، و هیچ چیز مانند ستمکاری، باعث تغییر نعمت خدا و زود به خشم آوردن او نمی شود، زیرا خداوند، دعای ستمدیدگان را می شنود و در کمین ستمکاران است.

باید بهترین کارها در نزد تو اعتدال در راه حق، و همگانی بودن در عدل و داد و آن عملی که بیشتر باعث خوشنودی تودهٔ مردم می گردد، باشد. زیرا خشم تودهٔ مردم، خوشنودی خواص را از بین می برد، و خشم خواص در برابر خوشنودی عموم مردم، قابل چشم پوشی است. هیچ کسی از رعیت برای فرمانروا در موقع رفاه،

سنگینتر و پرخرجتر، و در وقت گرفتاری کم فایده تر، و در وقت انصاف و عدالت ناراضی تر، و به هنگام درخواست مصرّتر، و وقت بخشش کم سپاستر، و در وقت ندادن چیزی، عذر ناپذیرتر، و در شدايد روزگار کم صبرتر، از خواصّ نیست در صورتی که ستون دین و اجتماع مسلمانان، و نیروی در برابر دشمن، همین توده مردم جامعه هستند. بنا بر این باید با آنها همراه و میل قلبی ات به آنها باشد.

و باید دورترین فرد از رعیت نسبت به تو و دشمنترین ایشان، کسانی باشند که بیشتر در پی عیبجویی مردمانند، زیرا مردم، عیب و نقصهایی دارند که شایسته است فرمانروا بیش از هر کس، آنها را پوشیده بدارد. و مبادا آن معایبی را از مردم که بر تو پوشیده است، پیگیری کنی، زیرا بر تو لازم است عیبهای ظاهر را از بین ببری، و خداوند نسبت به عیبهای پنهانی خود حکم می کند، بنا بر این تا می توانی عیب پوشی کن تا خداوند عیبهایی را که دوست داری از مردم مخفی بداری، بپوشاند، از مردم هر نوع کینه ای را عقده گشایی کن و رشته هر نوع بازخواست مردمی را از خود بگسل، و هر چه به نظر تو ناپسند است از خود دور کن، و به سخن بدگو و سخن چین زودباور مباش زیرا سخن چین، هر چند خود را در پوشش پند دهندگان و خیر خواهان در آورد، فریبکار است.

افراد تنگ نظر را در مشورت خود دخالت مده، چه تو را از نیکی باز می دارند و از تهی دستی می ترسانند، و همچنین افراد ترسو را طرف مشورت قرار مده، زیرا باعث سستی تو در کارها می شوند و نیز حریص را وارد شور خود نکن زیرا از بسیاری حرص، تو را وادار به ظلم می کند و ستم را در نظرت جلوه می دهد، بنا بر این، بخل، ترس و حرص، خصیلتهای گوناگونی هستند که در جهت بدگمانی به خدا همسویند! بدترین وزیرانت کسانی هستند که پیش از تو وزیر اشرار بوده و به همراهی با آنان در گناهانشان شرکت داشته اند، پس نباید از خواصّ تو باشند، چه آنان یار و یاور گناهکاران و همدم ستمگران بوده اند، در صورتی که تو به جای آنها کسانی را می توانی پیدا کنی که دارای اندیشه و تدبیر آنها باشند اما گناهان و زشتیهای آنها



را نداشته باشند، از آن کسانی که نه ستمگری را در راه ستمکاریش یاری کرده و نه با گنهکاری در گناهش همراهی نموده است: چنین کسانی بار توقعاتشان برای تو سبکتر و علاقمندیشان به تو بیشتر و گرایششان بدیگران کمتر است، بنا بر این آنها را در خلوتها و انجمنهای خود از نزدیکان قرار بده، و باید منتخب ایشان نزد تو کسی باشد که سخن حق را هر چند تلخ به تو بیشتر بگوید، و کمتر تو را در مورد گفتار و رفتاری که خدا از دوستانش نمی پسندد، ستایش و کمک کند، هر چند که آن سخن تلخ و ناستودنها بر خلاف هوای نفس تو باشد خود را به پرهیزگاران و راستگویان نزدیک کن و آنان را قانع کن که تو را زیاد ستایش نکنند، و از این که تو خلافی نکرده ای آن را باعث خوشحالی تو قرار ندهند، زیرا زیاد ستودن شخص، باعث خود پسندی و سرکشی می گردد.

و نباید نیکوکار و بدکار پیش تو یکسان و در یک مرتبه باشند، زیرا در آن صورت نیکوکار به نیکی بی میل و بدکار وادار به بدی می گردد و هر کسی را بدانچه خود انتخاب کرده پاداش و کیفر بده. و بدان که هیچ چیز بهتر از نیکی و بخشش به رعیت و سبکبار کردن ایشان و وادار نکردن ایشان به آنچه که قادر بر انجام آن نیستند، سبب خوش بینی حاکم به رعیت نمی گردد. بنا بر این، باید طوری در این مورد رفتار کنی که باعث خوش بینی تو نسبت به رعیت گردد، زیرا خوش بینی به رعیت، رنجش طولانی را از تو دور می سازد. برآستی شایسته ترین فرد برای خوش بینی تو، کسی است که از آزمون تو خوب بیرون آمده، و سزاوارترین فرد به بدبینی کسی است که از بوته آزمون تو خوب در نیامده است.

هرگز روش خوبی را که بزرگان این امت داشته اند و باعث انس و اتحاد مردم شد و رشته رعیت با آن منظم گردیده، از بین نبر، و روش نوی را پیش نگیر که به سنتهای گذشته مضر باشد، در آن صورت اجر و مزد برای کسی است که آن سنتها را به وجود آورده و گناه سنت شکنی به گردن تو خواهد بود. با دانشمندان بیشتر همصحبت باش و با دانایان در باره آنچه که صلاح مملکت است و پیش از تو امور ملت بر آنها راست می شد گفتگو و مشورت کن.»

بدان که محور سخن چون در این فصل، بر اساس فرمان امام (علیه السلام) نسبت به عمل صالح در شهرها و در میان بندگان بود، نخست او را به بخشی از علل غایی آن توجه داده از قبیل: نام نیک در آخرت و از زمره شایستگان بودن، تا به دستور عمل کند، و این مطلب را با عبارت:

اِنِّي قد وجهتك (من تو را فرستادم) تا جمله: تقول فيهم (در باره آنان می گویی) بیان فرموده که خود به منزله صغرای قیاس مضموری است و تقدیر آن چنین است: تو به سمت شهری گسیل شده ای، چنین و چنان، و حالت مردم در باره عمل تو در آنجا چنین است و کبرای مقدر آن نیز این طور است: هر کسی که به شهری چنین فرستاده شود، و مردم آن طور ناظر بر اعمال او هستند که او بر عمل فرمانروایان پیش از خود می نگرد، و مردم در باره او همان حرفهایی را می زنند، که او در باره حاکمان قبل می زند، بنا بر این لازم است که محبوبترین کارها در نزد او عمل صالح باشد، تا خوشنامی میان مردم حاصل شود که خود دلیل بر ذکر نام او از جمله صالحان در نزد خداست، و بر این معنی با عبارت:

و انما يستدل على الصالحين بما يجرى الله لهم على ألسن عباده، اشاره فرموده است. این که امام (علیه السلام) اجرای قول را به خدا نسبت داده (و فرموده: خدا به زبان بندگان می اندازد)، تشویق زیادی است به کسب نام نیک.

سپس به دنبال مطالب قبل، این دستور را داده است که عمل خوب را بهترین اندوخته های خود قرار دهد، و کلمه ذخیره، را برای عمل صالح استعاره آورده است از آن جهت که همچون اندوخته ای آن را در دنیا کسب می کند تا در آخرت، از آن بهره مند گردد.

و چون او را به طور اجمال مأمور به انجام کار نیک کرده، شروع به تفصیل آن نموده و چند قسم از اعمال شایسته را یاد آور شده است:

اول: بر هوای نفسش در مورد خواسته ها و خشمش مسلط باشد و از آن

پیروی نکند، و نسبت به هوای نفس در مورد محرّماتی که بر او حلال نیست سختگیر باشد.

عبارت امام (علیه السلام): *فَأَنَّ الشَّحَّ* تا جمله کرهت تفسیر و توضیح برای همین سختگیری نسبت به هوای نفس به وسیله اسباب سختگیری از قبیل رعایت انصاف و ایستادن در موضع عدل و داد، در حد دوست داشتنی و پسندیده است، تا هوای نفس او را به طرف افراط نکشانند در نتیجه به ورطه فسق و فجور نیفکند، و همچنین در دفع یک امر ناگوار، قوه غضب او را به افراط از فضیلت عدالت نکشانند، تا به صفت ناپسند ظلم و بی باکی دچار شود، بدیهی است که این عمل سختگیری نسبت به نفس و در تنگنا قرار دادن نفس از افتادن در پرتگاههای هلاکت است.

دوم قلبش را کانون مهر محبت و لطف نسبت به رعیت قرار دهد که تمام اینها برجستگیهای اخلاقی زیر چتر ملکه عفتند، یعنی این فضیلتها را شعار قلبت قرار بده. الفاظ شعار و سبع (درنده) استعاره اند. و به جهت استعاره سبع با عبارت: «خوردن ایشان را غنیمت شماری» اشاره فرموده است.

سوم: نسبت به مردم، با گذشت و بخشش رفتار کند، و این فضیلتی است از فضایل مربوط به شجاعت.

عبارت امام (علیه السلام): *فَأَنَّهُمْ فِي الْخَلْقِ*، توضیحی است برای دو سبب از اسباب گذشت و محبت نسبت به مردم.

عبارت: *يفرط منهم الزلل... و الخطاء*، تفسیری برای همسان بودن مردم با وی و دومین سبب از اسباب محبت و گذشت است و این عبارت به منزله صغرای قیاس مضموری است که در باره نیکی، گذشت، و بخشندگی می باشد و مقصود امام (علیه السلام) از بیماریها و نارواییهایی که در اجتماع بر آنان عارض می شود همان کارهای سرگرم کننده ای است که آنها را از اجرای اوامر مختلف حاکم

آن طور که شایسته است باز می دارد.

و عبارت: یوتی علی ایدیهیم (دستشان باز گذاشته شده است)، کنایه از اینست که مردم معصوم نیستند بلکه آنها کسانی هستند که خواه و ناخواه مرتکب گناه و لغزش می شوند و دستوره‌های فرمانروایان و مؤاخذه مردم به خاطر آنچه به عمد و یا خطا انجام دهند، به دست آنان انجام می پذیرد کبرای قیاس نیز در حقیقت چنین است: و هر کس آن چنان باشد، سزاوار است که بخشیده شود و مشمول محبت شخص بخشنده و مهربان قرار گیرد، و خطایش را با عفو و گذشت پاسخ دهند. امام (علیه السلام) مالک اشتر را به گذشت امر فرموده، همچون کسی که دوست می دارد که خداوند با او به عفو و بخشندگی رفتار کند، که این بالاترین تشویق به گذشت و مهمترین کشش به سمت آن است. و همچنین عبارت: فانک فوقهم... و ابتلاک بهم، ترساندن از خدا در مقام امر به گذشت و محبت است، و خود، صغرای قیاس مضمیر دیگری در این باره است.

چهارم: او را از این که خود را در معرض نبرد با خدا قرار دهد، منع فرموده و مقصود از نبرد با خدا کنایه از درشتی نسبت به بندگان خدا و ظلم به آنهاست، مبارزه با خدا در باره مردم همان سرکشی و نافرمانی اوست.

عبارت: فانه لا یدی لک... و رحمته صغرای قیاس مضمیری است که بدان وسیله توجه داده است بر این که ستم کردن به بندگان خدا و جنگ با خدا روا نیست، و نداشتن دست کنایه از نداشتن قدرت است. گفته می شود: ما لی بهذا لا مرید وقتی که آن کار از کارهایی باشد که در خور توان نیست. و حذف «ن» از کلمه: الیدین به دلیل شبه مضاف بودن آن است، و بعضی گفته اند به دلیل کثرت استعمال است.

و کبرای مقدر قیاس نیز چنین است: و هر کس چنان باشد روا نیست که خود را با ظلم به بندگان خدا در معرض جنگ با خدا قرار دهد.

پنجم: او را از پشیمانی بر گذشته‌ی که کرده، منع نموده و همچنین از خوشحالی به مجازات دیگران و شتاب کردن در خشم و تندخویی، در حالی که راه‌گریز از آن را دارد، نهی فرموده است، زیرا همه اینها از او از افسار گسیختگی قوه غضب است، در حالی که می‌دانی این قوه به منزله شیطانی است که انسان را به سمت آتش دوزخ می‌کشد.

ششم- او را از فرمان دادن به کاری که سزاوار فرمان نبوده و مخالف دین ماست نهی کرده و همچنین او را از امری که ممکن است باعث بددلی او شود نهی کرده است. از قبیل این که با خود بیندیشد مردم باید فرمان او را اجرا کنند چون بر مردم اطاعت و شنوایی دستور و امر او، و بر او صدور فرمان است و بس، برآستی این باعث خرابی دل و دین است، و به این خرابی اشاره فرموده است در عبارت فائده ادغال...الغیر، فساد و خرابی دل از سه راه به شرح زیر امکان پذیر است:

اول، آن که این گونه تصور [که من فرمانروا هستم پس باید اطاعت شوم] ویرانگر قلب و منصرف کننده آن از راه خداست و معنای تباه ساختن قلب نیز.

دوم، این که [چنین طرز فکری] باعث خرابی دین و سست شدن بنیاد آن است.

سوم، آن که باعث نزدیکی به غیر خداست زیرا ستمکاری از مهمترین عواملی است که زمینه ساز است برای این که مردم تمام نیروی خود را در جهت نابودی او به کار ببرند و به همین مطلب اشاره دارد آیه مبارکه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (۱). و این بخش از سخنان امام (علیه السلام) به منزله سه مقدمه صغرا برای قیاسات مضمیری است که گبرای مقدر در تمام آنها چنین

ص: ۲۴۰

---

۱- سوره رعد (۱۳) آیه (۱۱) [۱] یعنی: برآستی که خداوند حال هیچ قومی را دگرگون نخواهد کرد تا زمانی که خود آنها حال خود را دگرگون سازند.

است: و هر چه که از این قبیل باشد انجام آن روا نیست .

هفتم: امام (علیه السلام) او را به داوری درد خود خواهی و خود پسندی که ممکن است در طول حکومت و فرمانروایی اش دامن او را بگیرد، راهنمایی فرموده است، به این ترتیب که به عظمت خدا که ما فوق او و ما فوق قدرت او است و نسبت به آنچه که خود او در مورد خود، توانایی آن را نداشته، نه توان جلب منفعتی و نه دفع زیانی از خود دارد، بیندیشد، که همین داوری آرامبخش خود خواهی است که به سراغ او آمده است، و آن را فرو می نشاند و شدت خشم او را درهم می شکند، و آن مقدار از عقل و اندیشه او را که تحت تأثیر قوه خشم وی قرار گرفته و با یورش قوه غضب از دست رفته بود، به او باز می گرداند. و این قسمت از سخنان امام (علیه السلام) نیز سه مقدمه صغرا برای سه قیاس مضمیری هستند که در آنها بر ضرورت انجام کاری که به منزله داوری شفا بخش است، راهنمایی فرموده است. و مقدمات کبرای قیاسات نیز چنین است: و هر چه که آن چنان باشد، انجام دادنش بر تو لازم است .

هشتم: او را از خود بزرگ بینی و اظهار جبروت بر کنار داشته و بدان جهت که اینها نوعی همسان بینی و خود را نظیر خدا شمردن است، بر حذر فرموده است، چه آن که تکبر باعث این می شود تا خداوند متکبر را ذلیل و خوار گرداند. و حقیقت استدلال چنین است: بر اوستی تو ای مالک اگر تکبر و خود بزرگ بینی داشته باشی، خداوند خوار و ذلیل خواهد ساخت، و همین به منزله مقدمه صغرای قیاس مضمیری است که کبرای آن چنین است: و هر کس چنان باشد، باید با ترک خود بزرگ بینی از خدا بترسد، [نتیجه این می شود: پس تو ای مالک، از خدا بترس و تکبر نوز!].

نهم: امام (علیه السلام) او را به انصاف با خدا و مردم، نسبت به خود و رعایایی که طرفدار اوست امر کرده است. اما انصاف با خدا عمل به اوامر و خودداری از

منهيات او، در برابر نعمتهای خداست. و اما انصاف با مردم، به عدالت رفتار کردن میان مردم و دادن حقوقی که بر او و بر خویشان و نزدیکان او دارند. و در مورد وجوب چنین انصافی، به قیاس مفصولی [قیاسی که نتیجه اش صغرای قیاس دیگری می گردد]، استدلال کرده است، صغرای قیاس اول: برآستی تو اگر آن کار را نکنی ظالمی، یعنی به بندگان خدا ستم کرده ای، و کبرای آن: و هر کس به بندگان خدا ستم روا دارد، خداوند به جای بندگانش دشمن اوست، و نتیجه مقدر آن چنین می شود: پس اگر چنان نکنی خداوند به جای بندگانش دشمن تو است. و همین نتیجه، خود، صغرا برای قیاس دیگری است که کبرایش سخن امام (علیه السلام): و هر کس که خدا با او در ستیزد و... (و من خصمه الله...) و نتیجه مقدر آن چنین می شود: زیرا تو اگر آن کار را نکردی، هنگام در ستیز بودن با او، عذرت را نپذیرفته و تا وقتی که از ظلم و ستم خودداری و توبه نکرده ای در جنگ با خدا هستی .

گفتار امام (علیه السلام): و لیس شیء... علی ظلم، هشدار بر پیامد دیگری برای نداشتن انصاف و یا ستم پیشگی است و این پیامد، عبارت از آن است که ستمگری بیش از هر چیز باعث تغییر نعمت خدا و سرعت در خشم اوست.

عبارت امام (علیه السلام): فَإِنَّ اللَّهَ... بالمرصاد، بیان ضرورت پیامد مذکور است، توضیح آن که خدای سبحان هرگاه دعای ستمدیده را بشنود و بر کار ستمگر اطلاع یابد، در صورتی که زمینه تغییر نعمت فراهم باشد، زود نعمتش را دگرگون می سازد .

دهم: امام (علیه السلام) او را مأمور ساخته است که بهترین کارها در نزد او کاری باشد که به اعتدال در راه حق از دو طرف افراط و تفریط نزدیکتر باشد و از همه امور بیشتر شامل عدالت بوده، و نسبت به جلب رضای مردم، جامعتر باشد، زیرا عدالت گاهی به نحوی است که شامل حال توده مردم نمی گردد، بلکه تنها

خوشنودی خواص را همراه دارد.

امام(علیه السلام) به دو جهت، ضرورت عدالت همگانی را برای مردم، و دل به دست آوردن و در پی خوشنودی آنها بودن را توجه داده است:

یکی آن که در برابر خشم توده، به دلیل زیادی جمعیتشان، خوشحالی خواص به دلیل کمی جمعیتشان نمی تواند مقاومت کند، بلکه اکثریت به او خواهند تاخت و رضایت خواص به هنگام خشم توده مردم سودی به حال او نخواهد داشت، و این خود باعث سستی و ناتوانی دین می گردد. اما خشم خواص موقعی که توده مردم راضی باشند، قابل چشم پوشی و گذشت است، بنا بر این رضایت توده مردم مهمتر است. دوم این که امام(علیه السلام) خواص را با صفات نکوهیده معرفی کرده که خود باعث کم اهمیت دادن به آنها نسبت به توده مردم است، و توصیف توده به صفات پسندیده، دلیل بر توجه بیشتر به آنهاست. اما صفات خواص:

۱- پر هزینه بودن آنها برای حاکم در موقع رفاه، از جهت زحمتی که به خاطر آنها به دوش حاکم می افتد، نه توده مردم.

۲- کم فایده بودن آنها موقع گرفتاری حاکم، به جهت علاقمندی آنها به دنیا و حفظ موقعیتی که دارند.

۳- به هنگام انصاف و عدالت ناراضی تر بودنشان، به دلیل آزمندی بیشتر آنها در دنیا نسبت به توده مردم.

۴- به هنگام درخواست پافشارترند، زیرا آنها وقتی که نیاز به درخواستی داشته باشند، جرأت بیشتری نسبت به حاکم داشته، و بیش از مردم عادی، در نزد او خودنمایی و در گوش او زمزمه می کنند.

۵- آنان به هنگام بخشش از طرف حاکم کم سپاستر هستند، به دلیل این که معتقدند آنها از توده مردم حق بیشتری دارند، و به آنچه می دهند سزاوارترند، و



اعتقاد دارند که حاکم به آنها نیاز دارد و از آنها می ترسد.

۶- اگر والی چیزی به آنها ندهد، دیرتر از توده مردم، عذر حاکم را پذیرایند: یعنی این که اگر حاکم در کاری از آنها معذرت خواهی کند، آنها کم گذشت ترند، به این اعتقاد که آنها از دیگران برترند و دادن حقوق بر آنها واجب و لازم و حق آنهاست.

۷- آنان به هنگام سختیهای روزگار، کم صبرترند، به خاطر عادتی که به رفاه و آسایش دارند، و نسبت به آنچه از مال دنیا در دست دارند ناراضی و بی تابند .

اما ویژگیهای توده مردم:

۱- آنان ستون دینند، لفظ عمود (ستون) را به اعتبار برپایی دین به وجود آنها مانند استواری خانه به ستون، استعاره از توده مردم آورده است.

۲- توده مردم، همان توده مسلمانانند، زیرا آنها هستند که اکثریت جامعه را تشکیل می دهند.

۳- آنان به دلیل زیادی جمعیت، نیرویی در برابر دشمنانند، و نیز از آن رو که هم ایشان در آن زمان اهل کارزار بودند.

و این ویژگیها برای هر دو دسته، خود انگیزه ای برای جلب محبت توده مردم، و مقدم داشتن آنها بر جلب نظر خواص است، و به همین دلیل امام (علیه السلام) او را مأمور به همراهی و همدلی با توده مردم فرموده است .

یازدهم: امام (علیه السلام) دستور داده است بر این که، دورترین و دشمنترین فرد رعیت در نزد او، کسانی باشند که بیشتر در پی عیبجویی دیگرانند، و بر ضرورت این مطلب با این عبارت: *فانّ فی الناس... سترها هشدار داده است*. و چون فرمانروا از هر کسی سزاوارتر به عیب پوشی مردم است، پس نباید عیبهای پوشیده مردم را برملا کند، و این هم ممکن نیست مگر با از بین بردن سخن چینیان و دور

داشتن آنها از خود، و دیگر آن که عیبهای ظاهری مردم- نه معایب پنهانی- را باید از بین ببرد، و این مطلب را از راه عیب پوشی در حدّ توان، مورد تأکید قرار داده است، زیرا هر نوع عیبی به منزله ناموس است، و برای تشویق به این کار، توجه به پی آمد آن عمل داده است که خداوند عیبهایش را که او دوست دارد از مردم پنهان بدارد، در مقابل پنهان داشتن گناهان و معایب مردم، مخفی می دارد .

دوازدهم: به او دستور داده است تا هر نوع کینه و رنجش قلبی خود را از مردم به دلیل این که اینها از اخلاق رذیله است، از خود دور کرده، و وسایل آن را از قبیل باور داشتن سخن چینی و پذیرفتن سخن چینان، از بین ببرد.

سیزدهم: مبدا هر سخن مبهم و بی دلیل را باور کند، و از باور داشتن عجلانۀ سخن سخن چینان وی را منع کرده و به وسیله قیاس مضمّری بر این مطلب توجه داده است که صغرای آن عبارت «فانّ الساعی...الناصحین» است و دلیل فریبکاری آنان، ایجاد کینه توزیها و عداوتهای میان مردم و گسترش فحشا و فساد روی زمین است. و کبرای مقدر قیاس چنین است: و هر که فریبکار باشد، نباید مورد توجه قرار گیرد .

چهاردهم: وی را از طرف مشورت قرار دادن سه دسته نهی فرموده است:

تنگ نظر، ترسو و حریص، و به دلیل پیامد بد، مشورت کردن با هر کدام از این سه گروه به وسیله قیاس مضمّری اشاره فرموده است که صغرای قیاس اول، عبارت:

یعدل بک...الفقر است. توضیح آن که شخص تنگ نظر، جز بر آنچه که در نظر وی مصلحت دارد، یعنی تنگ نظری و آنچه لازمه آن از قبیل ترساندن از بیچارگی است، رأی نمی دهد، و این خود باعث دور داشتن شخص مشورت کننده از کار خیر است.

صغرای قیاس دوم، جمله: لیضعفک عن الامور است، زیرا شخص ترسو نظر نمی دهد مگر به لزوم حفظ نفس و ترس از دشمن که در نظر او مصلحت

همین است، و تمام اینها باعث سستی از نبرد و ضعف در ایستادگی در برابر دشمن می گردد.

صغرای قیاس سوم: جمله: یزین لک الشره بالجور است، توضیح آن که مصلحت از نظر آدم حریص، جمع آوری مال و نگهداری آن است، و این خود باعث تجاوز از طریق ارزشمند عدالت و انصاف است.

کبرای مقدر در هر سه قیاس چنین است: هر کس چنان باشد مشورت خواهی از او روا نیست.

آن گاه با قیاس مضمم دیگری وی را از هر سه گروه بر حذر داشته است، که با صغرای آن اشاره به ریشه صفات ناپسند هر سه دسته، یعنی تنگ نظری، ترس و حرص نموده تا آنها را بشناسد و در نتیجه از صاحبان آنها دوری کند، یادآور شده است که آنها غریزه هایی یعنی خوبیهای گوناگون هستند که از یک ریشه نشأت گرفته و عاید نفس می شوند و به سرانجامی می رسند که همانا بدگمانی به خداست. توضیح آن که ریشه سوء ظن به خدا، ناآشنایی با خداست زیرا کسی که ناآگاه است خدا را از جهتی که او بسیار بخشنده و دهنده همه نیکیها به کسی است که از راه اطاعت فرمان او قابلیت یافته است، نمی شناسد و در نتیجه به خدا بدگمان است، و این که خداوند چیزی را که بنده بذل و بخشش کرده، جبران نمی کند، بنا بر این با جلوه دادن تنگدستی او را از بذل و بخشش باز می دارد، و با خوی پست تنگ نظری هم سو می سازد، و همچنین شخص ترسو خدا را از نظر لطف و عنایتی که به هستی بندگان خود دارد، نشناخته، و نسبت به راز مقدرات او ناآگاه است، بنا بر این به خدا بدگمان است و او را نگه دار خود از نابودی نمی داند، و نگران مرگ است و این حالت وی را از اقدام به جنگ و امثال آن باز می دارد که این خود لازمه خوی ناپسند ترس است و همچنین حریص خدا را از دو جنبه یاد شده نشناخته و نسبت به او بدگمان است و عقیده دارد که اگر

حرص ناپسند را پیشه خود نسازد خداوند او را بدانچه مورد علاقه اوست و نسبت به آن حرص می ورزد نمی رساند در نتیجه او را وادار به حرص و آز می گرداند و نفس آدمی چنین است.

پس این سه دسته اخلاق ناپسند، به همان ریشه سوء ظن که امام (علیه السلام) فرمود منتهی می شوند .

پانزدهم: چون از جمله کارهای خوب انتخاب وزیران و دستیاران است از این رو امام (علیه السلام) هشدار داده است، هم نسبت به کسانی که شایستگی برای انتخاب ندارند و هم نسبت به کسانی که شایسته اند تا توجه و تمایل به انتخاب آنها بشود. غیر شایستگان همان کسانی هستند که پیش از وی وزیر و شریک جرم حاکمان فاسد و شرور بودند و او را از این که چنین افرادی را از ندیمان و خواص خود قرار دهد، نهی کرده است، و هم به وسیله قیاس مضمیری که صغرایش عبارت: فأنهم... الخلف است او را برحذر داشته و کبرای مقدر قیاس چنین است: و هر کسی که چنان باشد او را ندیم خود قرار مده.

عبارت: مَمَّنْ لَهْ مِثْلُ آرَائِهِمْ، تمیز است برای کسانی که بهتر از آن اشرار و افراد فاسدند و آنان افرادی هستند که شایسته است از ایشان کمک خواهی شود، و هم دلیل نیکی آنها نسبت به اشرار است، به این معنی که این افراد تدبیر و نفوذ کلامی همانند آنها در انجام امور دارند ولی گناهان و زشتیهای آنها را ندارند، و ستمگری را در راه ستمکاری اش یاری نکرده اند .

آن گاه امام (علیه السلام)، او را به وسیله قیاس مضمیری تشویق فرموده است تا آنها را یار و یاور خود قرار دهد، که عبارت: «اولئك اخف... الف» صغرای آن قیاس است.

اما این که آنان کم هزینه اند، از آن جهت که آنها نسبت به هر مال یا وضعی که سزاوار آنها نیست خوشتندارند بنا بر این در مورد راضی کردن و یا

بازداشتن آنها از کارهای ناشایست نیازی به زحمت زیاد ندارد بر خلاف اشرار و آزمندان در مال و حال ناشایست. و از طرفی نسبت به مقام قریبی که در پیشگاه حق، و بعدی که از اشرار دارند، یاری رسان تر و دلپسته تر به او می باشند و به دیگران، دلپستگی و گرایششان کمتر است.

و کبرای مقدر قیاس نیز چنین است: و هر کس که چنان باشد شایستگی برای یار و یاور گرفتن و وزارت را دارد. از این رو فرمود: آنها را در خلوت و انجمن خود از نزدیکان خود قرار بده .

سپس آنانی را که شایستگی دارند از همگان نزدیکتر و مورد اعتماد بیشتری باشند با ویژگیهای زیر مشخص کرده است:

۱- آنانی که سخن حق را هر چند تلخ باشد بیشتر به او، بگویند.

۲- او را در آن گونه از گفتار و رفتارش که خداوند از اولیایش نمی پسندد کمتر کمک و یاری کنند. کلمه: واقعا حال و منصوب است، یعنی: در حال سرزدن چنان سخنی از او، و آن گاه که سخن، کم و بیش از هوای نفست برخاسته و یا آنچه که بدان گرایش داری-مهم باشد یا نباشد باید به کسی اعتماد کنی که تو را بیشتر نصیحت کند و کمتر مساعدت نماید، احتمال دارد که منظور امام (علیه السلام) از این سخن [واقعا...چنین باشد: چه این رویداد مهم باشد یا غیر مهم... و ممکن است مقصود امام (علیه السلام) این باشد که آن شخص نصیحتگر نسبت به خواست و علاقه قلبی تو هر طور که باشد، یعنی هر موقعیتی نسبت به تو و در برابر خواسته باطنی تو داشته باشد .

آن گاه در مورد ارزشیابی و گزینش آنان دستوراتی داده است:

۱- خود را به پرهیزکاران و صاحبان اعمال نیک نزدیک سازد که اینها صفاتی در ذیل فضیلت پاکی و پاکدامنی اند.

۲- مردم را عادت و تمرین دهد بر این که از ستایش او خود داری کنند و

یا با سخن گفتن در باره کاری که او انجام نداده است، باعث خوشحالی نشوند، و در نتیجه او را وارد در جمع نکوهش شده در آیه مبارکه: «وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا» (۱) نکنند. و از ستایش زیاد او را بر حذر داشته است. به وسیله قیاس مضمیری که صغرایش عبارت: فان کثره الاطراء... الغره است و پیوند ستایش با صفات ناپسند یاد شده، روشن است. و کبرای مقدر چنین است: هر چیزی که آن چنان باشد اجتناب از آن ضروری است.

۳- او را از این که نیکوکار و بدکار در نزد وی یکسان باشند، نهی کرده و به دلیل پیامد بد این کار او را از چنان عملی در ضمن قیاس مضمیری بر حذر داشته است که صغرای آن عبارت: فان ذلك... الاساءه می باشد، و راز مطلب آن است که بیشتر کارهای نیک به خاطر پاداش نیک آن است به خصوص از فرمانروایان که چنین انتظاری دارند و میل دارند که آنان از دیگران مقامشان بالاتر باشد و به خاطر آن همه زحمات و مشکلاتی که دارند خوشنامتر باشند. و هر گاه نیکوکار مقام خود را با مقام و منزلت بدکار یکسان ببیند، این خود باعث انصراف او از نیکی و انگیزه ای برای رویگردانی از رنج و زحمتش خواهد بود، و همین طور چون بیشتر کسانی که بدکاری را ترک می کنند تنها از ترس حاکمان است و به خاطر این است که مبادا در نظر آنها تنزل مقام پیدا کنند، در صورتی که اگر بدکاران مقام خود را با نیکوکاران همسان ببیند، بیشتر در مقام انجام وظیفه کوتاهی خواهند کرد. کبرای مقدر قیاس چنین است: و هر چه باعث از بین بردن نیکوکاری و تشویق به بدکاری گردد، سزاوار اجتناب است.

سپس امام (علیه السلام) در تأیید فرمان خود می فرماید: نیکوکار و بدکار باید خود را در معرض نیکی و بدی که سزاوار آند، بدانند و برای نتیجه عمل خود آماده

ص: ۲۴۹

---

۱- سوره آل عمران (۳) آیه (۱۸۸) [۱] یعنی: دوست دارند که مردم به اوصاف پسندیده ای که در آنها وجود ندارد آنان را ستایش کنند.

باشند، بنا بر این برای نیکوکار نیکی و برای بدکار بدی در نظر داشته باشد .

شانزدهم: او را نسبت به نیکی بر رعیت و سبکبار کردن آنان و مجبور نکردن بر چیزی که حقی بر آنها نداشته، توجه داده است، به دلیل این که اینها باعث خوشبینی حاکم بدیشان است که خود مستلزم از بین رفتن رنجش و زحمت طولانی وی و آسایش از جانب ایشان است توضیح آن که حاکم وقتی که به مردم خوشرفتاری کند، مردم بیشتر به او علاقه مند شده و در باطن به محبت و اطاعت گرایش پیدا می کنند، و این خود باعث خوشبینی وی به آنها گردیده و در نتیجه نیازی به زحمت در هواخواه ساختن آنها و احساس خطر از طرف آنها نمی کند، امام (علیه السلام) این مطلب را با عبارت: و ان احق من یحسن ظنک به... عنده مورد تأکید قرار داده است .

هفدهم: او را از سنت شکنی نسبت به راه و روش نیکی که بزرگان امت قبل از او داشته اند، و باعث انس و اتحاد و به نفع مردم بوده است، بر حذر داشته، زیرا این باعث صدمه و فساد آشکاری در دین است.

هیجدهم: وی را از پیش گرفتن روش نوی که به سنتهای گذشته صدمه بزند، منع فرموده است. و به دلیل نادرستی این کار به وسیله قیاس مضموری اشاره کرده است، که صغرای قیاس عبارت: فیکون... سنتها است، و ضمیر در منها بر می گردد به سنتی که ضرر بر آنها رسیده و اجر و مزد برای کسی است که آن سنتهای گذشته را به وجود آورده و سنت جدید تو به آنها صدمه زده، و گناه سنت شکنی به گردن تو خواهد بود. و کبرای مقدر چنین است: پس هر چه آن چنان باشد سزاوار اجتناب است و باید از آن دوری کرد .

نوزدهم: به مالک دستور داده است که با دانشمند زیاد رفت و آمد کند، یعنی راجع به احکام شرعی و قوانین دینی با آنها صحبت کند، و با مردمان دانا یعنی کسانی که خداشناس، و در میان بندگان و شهرها به اسرار الهی آشنا و به

قوانین تجربی و غیر تجربی عمل کرده اند و در باره استواری ارکان و قوانینی که اصلاح کننده امور کشور است، و در مورد به پا داشتن مراسمی که مردم پیش از او به پا داشته اند گفتگو و مشورت کند. توفیق از جانب خداست.

## فصل سوم: در توجه دادن به گروههای مردمی که امر شهر به آنها وابسته

### اشاره

است و قرار دادن هر کدام در جای خود،

و در مرتبه ای که حکمت نبوی اقتضا کرده تا در آن مرتبه قرار داده شود، و اشاره بر این مطلب که هر طبقه ای به طبقه دیگر وابسته است، چه آن که صلاح هر کدام جز به وسیله دیگری میسر نیست و بنیاد شهرنشینی و جامعه بر آن است. آن گاه اشاره به کسانی دارد که از هر صنف و طبقه ای شایستگی دارند و سزاوار آن مقامند، و سفارش در باره هر آنچه که آن طبقه شایسته آن است به شرح زیر: و اعْلَمَنَّ أَنَّ الرَّعِيَّةَ طَبَقَاتٌ - لَا يَصْلُحُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ - وَلَا غَنَى بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ - فَمِنْهَا جُنُودُ اللَّهِ وَ مِنْهَا كِتَابُ الْعَامَّةِ وَ الْخَاصَّةِ - وَ مِنْهَا قُضَاةُ الْعِدْلِ وَ مِنْهَا عُمَّالُ الْإِنصَافِ وَ الرَّفْقِ - وَ مِنْهَا أَهْلُ الْجَزِيَّةِ وَ الْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذَّمِّ وَ مُسَيِّمِهِ النَّاسِ - وَ مِنْهَا التُّجَّارُ وَ أَهْلُ الصَّنَاعَاتِ - وَ مِنْهَا الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ ذَوِي الْحَاجَةِ وَ الْمَسْكَنَةِ - وَ كُلُّ قَدْ سَمَى لَهُ اللَّهُ سَهْمَهُ - وَ وَضَعَ عَلَى حِدِّهِ وَ فَرِيضَتَهُ فِي كِتَابِهِ أَوْ سِنَّهُ نَبِيِّهِ ص عَهْدًا - مِنْهُ عِنْدَنَا مَحْفُوظًا - فَالْجُنُودُ بِإِذْنِ اللَّهِ حُصُونُ الرَّعِيَّةِ وَ زَيْنُ الْوَلَاةِ - وَ عِزُّ الدِّينِ وَ سُبُلُ الْأَمْنِ - وَ لَيْسَ تَقْوَمُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ - ثُمَّ لَا قَوَامَ لِلْجُنُودِ - إِلَّا بِمَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ - الَّذِي يَقَوُونَ بِهِ عَلَى جِهَادِ عِدْوِهِمْ - وَ يَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا يُضِلُّهُمْ - وَ يَكُونُونَ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ - ثُمَّ لَا قَوَامَ لَهُذَيْنِ الصَّنَفَيْنِ إِلَّا بِالصَّنْفِ الثَّلَاثِ - مِنَ الْقُضَاةِ وَ الْعُمَّالِ وَ الْكُتَّابِ - لِمَا يُحْكَمُونَ مِنَ الْمَعَاوِدِ وَ يَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ - وَ يُؤْتَمُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَ عَوَامِّهَا - وَ لَا قَوَامَ لَهُمْ جَمِيعًا إِلَّا بِالتُّجَّارِ وَ ذَوِي الصَّنَاعَاتِ - فِيمَا يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ مِنْ مَرَافِقِهِمْ - وَ يَقِيمُونَهُ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ - وَ يَكْفُونَهُمْ مِنَ التَّرْفُقِ بِأَيْدِيهِمْ - مَا لَا يَبْلُغُهُ رِفْقٌ غَيْرِهِمْ - ثُمَّ الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ أَهْلِ الْحَاجَةِ



وَالْمَسِيكِيَّةَ - الَّذِينَ يَحِقُّ رِفْدُهُمْ وَمَعُونَتُهُمْ - وَفِي اللَّهِ لِكُلِّ سَعَةٍ - وَ لِكُلِّ عَلَى الْوَالِي حَقٌّ بِقَدْرِ مَا يُضِلُّهُ - وَ لَيْسَ يُخْرَجُ الْوَالِي - مِنْ حَقِيقَةِ مَا أَلَزَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ ذَلِكَ - إِلَّا بِالْإِهْتِمَامِ وَالِاسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ - وَ تَوْطِينِ نَفْسِهِ عَلَى لُزُومِ الْحَقِّ - وَالصَّبْرِ عَلَيْهِ فِيمَا خَفَّ عَلَيْهِ أَوْ ثَقُلَ قَوْلٌ مِنْ جُنُودِكَ - أَنْصَحَهُمْ فِي نَفْسِكَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَمَانَتِكَ - وَ أَنْقَاهُمْ جَنَابًا وَ أَفْضَلَهُمْ حِلْمًا - مِمَّنْ يُبْطِئُ عَنِ الْغَضَبِ وَ يَسْتَرِيحُ إِلَى الْعُذْرِ - وَ يَرَأْفُ بِالضُّعْفَاءِ وَ يَتَّبِعُ عَلَى الْأَقْوِيَاءِ - وَ مِمَّنْ لَا يُبِيرُهُ الْعُنْفُ وَ لَا يَقْعُدُ بِهِ الضَّعْفُ - ثُمَّ الصِّقَ بِعَدْوِي الْمُرُوءَاتِ وَ الْأَحْسَابِ - وَ أَهْلِ الْبَيِّنَاتِ الصَّالِحَةِ وَ السَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ - ثُمَّ أَهْلِ النَّجْدَةِ وَ الشَّجَاعَةِ وَ السَّخَاءِ وَ السَّمَاخَةِ - فَإِنَّهُمْ جَمَاعٌ مِنَ الْكِرَمِ وَ شَعَبٌ مِنَ الْعُرْفِ - ثُمَّ تَفَقَّدَ مِنْ أُمُورِهِمْ مَا يَتَفَقَّدُ الْوَالِيَانِ مِنَ وَلَدِهِمَا - وَ لَا يَتَفَقَّمَنَّ فِي نَفْسِكَ شَيْءٌ قَوِيَّتُهُمْ بِهِ - وَ لَا تَحْقِرَنَّ لُطْفًا تَعَاهَدْتَهُمْ بِهِ وَ إِنْ قَلَّ - فَإِنَّهُ دَاعِيَةٌ لَهُمْ إِلَى بِيْذْلِ النَّصِيحَةِ لَكَ وَ حُسْنِ الظَّنِّ بِكَ - وَ لَا تَدَعُ تَفَقُّدَ لَطِيفِ أُمُورِهِمْ اتِّكَالًا - عَلَى جِسْمَيْهَا - فَإِنَّ لَلْيَسِيرِ مِنْ لُطْفِكَ مَوْضِعًا يَنْتَفِعُونَ بِهِ - وَ لِلْجَسِيمِ مَوْضِعًا لَا يَسْتَعْنُونَ عَنْهُ - وَ لِيَكُنْ آثَرُ رُءُوسِ جُنُودِكَ عِنْدَكَ مَنْ وَاسِيَاهُمْ فِي مَعُونَتِهِ - وَ أَفْضَلُ عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَاتِهِ - بِمَا يَسِعُهُمْ وَ يَسَعُ مَنْ وَرَاءَهُمْ مِنْ خُلُوفِ أَهْلِهِمْ - حَتَّى يَكُونَ هَمُّهُمْ هَمًّا وَاحِدًا فِي جِهَادِ الْعِدْوِ - فَإِنَّ عَطْفَكَ عَلَيْهِمْ يَعْطِفُ قُلُوبَهُمْ عَلَيْكَ - وَ إِنْ أَفْضَلَ قُرَّهَ عَيْنِ الْوَلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعِدْلِ فِي الْبِلَادِ وَ ظُهُورُ مَوَدَّةِ الرَّعِيَّةِ وَ إِنَّهُ لَا تَظْهَرُ مَوَدَّتُهُمْ إِلَّا بِسِيْلَامِهِ صِدُورِهِمْ وَ لَا تَصْحُحُ نَصِيحَتُهُمْ إِلَّا بِحَيْطَتِهِمْ عَلَى وِلَاةِ أُمُورِهِمْ - وَ قَلْبِهِ اسْتِثْقَالِ دَوْلِهِمْ - وَ تَزَكِيَةِ اسْتِثْبَاءِ انْقِطَاعِ مِدَّتِهِمْ - فَاسْحُ فِي آمَالِهِمْ وَ وَاصِلْ مِنْ حُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِمْ - وَ تَعْدِيدِ مَا أْبَلَى ذُؤُ الْبَلَاءِ مِنْهُمْ - فَإِنَّ كَثْرَةَ الذِّكْرِ لِحُسْنِ أَفْعَالِهِمْ تَهْزُ الشُّجَاعَ - وَ تُحَرِّضُ النَّاْكِلَ «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» ثُمَّ اعْرِفْ لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ مَا أْبَلَى - وَ لَا تَضُمَّ مَنْ بَلَاءِ امْرِيٍّ إِلَى غَيْرِهِ - وَ لَا تَقْصِرَنَّ بِهِ دُونَ غَايَةِ بِلَائِهِ - وَ لَا يَدْعُونَكَ شَرَفُ امْرِيٍّ - إِلَى أَنْ تُعْظَمَ مِنْ بِلَائِهِ مَا كَانَ صَغِيرًا - وَ لَا ضَعْفُ امْرِيٍّ إِلَى أَنْ تَسْتَضِيَغَرَ مِنْ بِلَائِهِ مَا كَانَ عَظِيمًا - وَ ارْذُدْ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ مَا يُضِلُّعُكَ مِنَ الْخُطُوبِ - وَ يَشْتَبِيهِ عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُورِ - فَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِقَوْمٍ أَحَبَّ إِرْشَادَهُمْ - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ» - فَالْرُدُّ إِلَى اللَّهِ الْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ - وَ الرَّدُّ إِلَى الرَّسُولِ؟ الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمُفَرَّغَةِ:

ثُمَّ اخْتَرِ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ - مِمَّنْ لَا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورُ

وَلَا تُمَحِّكُهُ الْخُصُومُ- وَلَا يَتِمَادَى فِي الرَّزْلِ- وَلَا يَحْصُرُ مِنَ الْفَيْءِ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ- وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ- وَلَا يَكْتَفِي بِأَذْنَى فَهْمٍ دُونَ أَفْصَاهُ- وَأَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ وَآخَذَهُمْ بِالْحَجِجِ- وَأَقْلَهُمْ تَبَرُّمًا بِمِرَاجِعِهِ الْخُضْمِ- وَأَضْيَرَهُمْ عَلَى تَكْشُفِ الْأُمُورِ- وَأَضْرَمَهُمْ عِنْدَ اتِّصَاحِ الْحُكْمِ- مِمَّنْ لَا يَزِدُّهُ إِطْرَاءٌ وَلَا يَسْتَمِيلُهُ إِعْرَاءٌ- وَأُولَئِكَ قَلِيلٌ- ثُمَّ أَكْثَرَ تَعَاهُدَ قَضَائِهِ- وَأَفْسَحَ لَهُ فِي الْيَذَلِ مِمَّا يُرِيْلُ عَلَيْهِ- وَتَقَاتَلَ مَعَهُ حِاجَتُهُ إِلَى النَّاسِ- وَأَعْطَاهُ مِنَ الْمَنْزِلَةِ لِمَدْيِكَ مَا لَا يَطْمَعُ فِيهِ غَيْرُهُ مِنْ خَاصَّتِكَ- لِيَأْمَنَ بِذَلِكَ اغْتِيَابَ الرِّجَالِ لَهُ عِنْدَكَ- فَانْظُرْ فِي ذَلِكَ نَظْرًا بَلِيغًا- فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ- يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَى وَتُطَلَّبُ بِهِ الدُّنْيَا ثُمَّ انْظُرْ فِي أُمُورِ عَمَّا لَكَ فَاسَيِّعْمَلُهُمْ وَلَا تُولِّهِمْ مُحَابَاهَةً وَأَثَرَةً- فَإِنَّهُمَا جَمَاعٌ مِنْ شُعَبِ الْجَوْرِ وَالْخِيَانَةِ- وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ وَالْحَيَاءِ- مِنْ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَالْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمَةِ- فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقًا وَأَصْحَحُ أَعْرَاضًا- وَأَقْلُّ فِي الْمَطَامِعِ إِشْرَافًا وَأَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظْرًا- ثُمَّ أَسِيغْ عَلَيْهِمُ الْأَرْزَاقَ- فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ- وَغَنَى لَهُمْ عَنِ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ- وَحُجَّةٌ عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ أَوْ ثَلَمُوا أَمَانَتَكَ- ثُمَّ تَفَقَّدْ أَعْمَالَهُمْ- وَابْعَثِ الْعِيُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ- فَإِنَّ تَعَاهُدَكَ فِي السَّرِّ لِأُمُورِهِمْ- حَدُودٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ وَالرِّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ- وَتَحَفُّظِ مِنَ الْأَعْوَانِ- فَإِنَّ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَتِهِ- اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عِيُونِكَ- اكَتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِدًا- فَبَسَّطْتَ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ فِي بَدَنِهِ- وَأَخَذْتَهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ- ثُمَّ نَصَيْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ وَسَيِّمْتَهُ بِالْخِيَانَةِ- وَقَلَّدْتَهُ عَارَ التُّهْمَةِ وَتَفَقَّدَ أَمْرَ الْخَرَاجِ بِمَا يُصْلِحُ أَهْلَهُ- فَإِنَّ فِي صِيْلَاحِهِ وَصِيْلَاحِهِمْ صِيْلَاحًا لِمَنْ سَوَاهُمْ- وَلَا صِيْلَاحَ لِمَنْ سَوَاهُمْ إِلَّا بِهِمْ- لِأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَى الْخَرَاجِ وَ أَهْلِهِ- وَلَيْكُنْ نَظْرَكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ- أَبْلَغُ مِنْ نَظْرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخَرَاجِ- لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ- وَمَنْ طَلَبَ الْخَرَاجَ بِغَيْرِ عِمَارَةِ الْأَرْضِ- وَأَهْلَكَ الْعِبَادَ وَ لَمْ يَسْتَقِمْ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلًا- فَإِنَّ شَكْوَى ثِقَلًا أَوْ عِلَّةً أَوْ انْقِطَاعَ شَرْبٍ أَوْ بَالِهِ- أَوْ إِحَالَةَ أَرْضٍ اغْتَمَرَهَا غَرَقٌ- أَوْ أَجْحَفَ بِهَا عَطَشٌ- خَفَّفَتْ عَنْهُمْ بِمَا تَزُجُّو أَنْ يَصْلَحَ بِهِ أَمْرُهُمْ- وَلَا يَثْقُلَنَّ عَلَيْكَ شَيْءٌ خَفَّفَتْ بِهِ الْمُؤَنَةُ عَنْهُمْ- فَإِنَّهُ دُخْرٌ يَعُودُونَ بِهِ عَلَيْكَ فِي عِمَارَةِ بِلَادِكَ- وَتَرْبِيْنٍ وَإِلَيْتِكَ مَعَ

اسْتِجْلَابِكَ حُسْنَ ثَنَائِهِمْ - وَ تَبَجُّحِكَ بِاسْتِغَاظِهِ الْعَدْلِ فِيهِمْ - مُعْتَمِدًا فَضْلَ قُوَّتِهِمْ - بِمَا ذَخَرَتْ عِنْدَهُمْ مِنْ إِجْمَامِكَ لَهُمْ - وَ الثَّقَّةَ مِنْهُمْ بِمَا عَزَّوَذْتَهُمْ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ وَ رِفْقِكَ بِهِمْ - فَرُبَّمَا حَدَّثَ مِنَ الْأُمُورِ - مَا إِذَا عَوَّلْتَ فِيهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ اخْتِمَلُوهُ - طَيِّبَهُ أَنْفُسُهُمْ بِهِ - فَإِنَّ الْعُمَرَانَ مُحْتَمِلٌ مَا حَمَلْتَهُ - وَ إِنَّمَا يُؤْتَى خَرَابُ الْأَرْضِ مِنْ إِعْوَازِ أَهْلِهَا - وَ إِنَّمَا يُعَوِّزُ أَهْلَهَا لِإِسْرَافِ أَنْفُسِ الْوُلَاةِ عَلَى الْجَمْعِ - وَ سُوءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ وَ قَلَّةِ انْتِفَاعِهِمْ بِالْعَبْرِ ثُمَّ انْظُرْ فِي حَالِ كِتَابِكَ - فَوَلِّ عَلَى أُمُورِكَ خَيْرَهُمْ - وَ اخْضِعْ صُ رَسَائِكَ الَّتِي تُدْخَلُ فِيهَا مَكَابِدُكَ وَ أَسِيرَارُكَ - بِأَجْمَعِهِمْ لَوْجُودِ لَوْجُوهِ صَالِحِ الْأَخْلَاقِ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ الْكِرَامَةُ - فَيَجْتَرِي بِهَا عَلَيْكَ فِي خِلَافٍ لَكَ بِحَضْرِهِ مَلًا - وَ لَا تَقْضِ رُبَّ بِهِ الْغَفْلَةَ عَنْ إِيْرَادِ مُكَاتَبَاتِ عُمَّالِكَ عَلَيْكَ - وَ إِضْدَارِ جَوَابَاتِهَا عَلَى الصَّوَابِ عَنْكَ - فِيمَا يَأْخُذُ لَكَ وَ يُعْطَى مِنْكَ - وَ لَا يَضْعِفُ عَقْدًا اعْتَقَدَهُ لَكَ - وَ لَا يَعْجِزُ عَنْ إِطْلَاقِ مَا عَقَدَ عَلَيْكَ - وَ لَا يَجْهَلُ مَبْلَغَ قَدْرِ نَفْسِهِ فِي الْأُمُورِ - فَإِنَّ الْجَاهِلَ بِقَدْرِ نَفْسِهِ يَكُونُ بِقَدْرِ غَيْرِهِ أَجْهَلًا - ثُمَّ لَا يَكُنْ اخْتِيَارُكَ إِيَّاهُمْ عَلَى فِرَاسِيَتِكَ - وَ اسْتِئْمَانَتِكَ وَ حُسْنِ الظَّنِّ مِنْكَ - فَإِنَّ الرِّجَالَ يَتَعَرَّفُونَ لِفِرَاسَاتِ الْوُلَاةِ - بِتَصَيُّعِهِمْ وَ حُسْنِ خِدْمَتِهِمْ - وَ لَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ النَّصِيحَةِ وَ الْأَمَانَةِ شَيْءٌ - وَ لَكِنْ اخْتَبَرَهُمْ بِمَا وُلُّوا لِلصَّالِحِينَ قَبْلَكَ - فَاعْتَمِدْ لِأَحْسَنِهِمْ كَانَ فِي الْعَامَّةِ أَثْرًا - وَ أَعْرِفِهِمْ بِالْأَمَانَةِ وَ جَهًّا - فَإِنَّ ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى نَصِيحَتِكَ لِلَّهِ وَ لِمَنْ وُلِّتَ أَمْرُهُ - وَ اجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِكَ رَأْسًا مِنْهُمْ - لَا يَقْهَرُهُ كِبِيرُهَا وَ لَا يَتَشَدَّتْ عَلَيْهِ كَثِيرُهَا - وَ مَهْمَا كَانَ فِي كِتَابِكَ مِنْ عَيْبٍ فَتَغَابَيْتَ عَنْهُ أَلْزَمْتَهُ ثُمَّ اسْتَتَوَّصَ بِالتُّجَّارِ وَ ذَوِي الصَّنَاعَاتِ وَ أَوْصِ بِهِمْ خَيْرًا - الْمُقِيمِ مِنْهُمْ وَ الْمُضْطَرِّبِ بِمَالِهِ وَ الْمُتَرَفِّقِ بِبَدَنِهِ - فَإِنَّهُمْ مَوَادُّ الْمَنَافِعِ وَ أَسْبَابُ الْمَرَافِقِ - وَ جَلَابُهَا مِنَ الْمَبَاعِدِ وَ الْمَطَارِحِ - فِي بَرِّكَ وَ بَحْرِكَ وَ سَيِّهْلِكَ وَ جَبَلِكَ - وَ حَيْثُ لَا يَلْتَمِئُ النَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا - وَ لَا يَجْتَرُّونَ عَلَيْهَا - فَإِنَّهُمْ سَلِمٌ لَا تُخَافُ بَائِقَتُهُ - وَ صُلِحَ لَا تُخْشَى عَائِلَتُهُ - وَ تَفَقَّدَ أُمُورَهُمْ بِحَضْرَتِكَ وَ فِي حَوَاشِي بِلَادِكَ - وَ اعْلَمْ مَعَ ذَلِكَ أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضَيْقًا فَاحِشًا - وَ سُحًا قَيْحًا - وَ اخْتِكَارًا لِلْمَنَافِعِ وَ تَحَكُّمًا فِي الْبِيَاعَاتِ - وَ ذَلِكَ يَأْبُ مَضْرَرَهُ لِلْعَامَّةِ - وَ عَيْبٌ عَلَى الْوُلَاةِ فَامْنَعْ مِنَ الْاِخْتِكَارِ - فَإِنَّ؟ رَسُولَ اللَّهِ ص؟ مَنَعَ مِنْهُ - وَ لِيَكُنِ الْبَيْعُ يَبْعًا سَمْحًا بِمَوَازِينِ عَدْلٍ - وَ أَسِيْعَارٍ لَا تُجْحَفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَ الْمُبْتَاعِ - فَمَنْ قَارَفَ حُكْرَهُ بَعْدَ نَهْيِكَ إِيَّاهُ فَكُلْ بِهِ - وَ عَاقِبَهُ مِنْ غَيْرِ إِسْرَافٍ

ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ - مِنَ الْمَسَاكِينِ وَ الْمُحْتَاجِينَ وَ أَهْلِ الْبُؤْسَى وَ الرَّئِئِى - فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقِ قَانِعًا وَ مُعْتَرًّا - وَ أَحْفَظُ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ - وَ اجْعَلْ لَهُمْ قِسْمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكِ - وَ قِسْمًا مِنْ غَلَّاتِ صَوَافِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ - فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى - وَ كُلُّ قَدِ اسْتَرْعَيْتَ حَقَّهُ - وَ لَا يَسْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطْرٌ - فَإِنَّكَ لَا تُعْذِرُ بِتَضْيِيعِكَ التَّائِفَةَ لِإِحْكَامِكَ الْكَثِيرِ الْمُهِمِّ - فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ وَ لَا تُصِغِرْ خَدَّكَ لَهُمْ - وَ تَفَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ - مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُيُونُ وَ تَحْقِرُهُ الرِّجَالُ - فَفَرِّغْ لِأَوْلِيكَ ثِقَّتَكَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَ التَّوَاضِعِ - فَلْيَرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ - ثُمَّ اَعْمَلْ فِيهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ تَلْقَاهُ - فَإِنَّ هَؤُلَاءِ مِنْ بَيْنِ الرَّعِيَةِ أَحْوَجُ إِلَى الْإِنْصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ - وَ كُلُّ فَاَعْذِرْ إِلَى اللَّهِ فِي تَأْذِيهِ حَقَّهُ إِلَيْهِ - وَ تَعَهَّدْ أَهْلَ الْيَثَمِ وَ ذَوَى الرَّقَّةِ فِي السَّنِّ - مِمَّنْ لَا حِيلَةَ لَهُ وَ لَا يَنْصِبُ لِلْمَسْأَلَةِ نَفْسَهُ - وَ ذَلِكَ عَلَى الْوَلَاةِ ثَقِيلٌ - وَ الْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ وَ قَدْ يُخَفِّفُهُ اللَّهُ عَلَى أَقْوَامٍ - طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَرُوا أَنْفُسَهُمْ - وَ وَثِقُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ اللَّهِ لَهُمْ

## لغات

مقاعد: جمع مقعد (مصدر ميمي):

نشستها مرافق: سودها، منفعتها تفاقم الامر: كاری بزرگ خلوف: جمع خلف، فرزندان، بازماندگان حیطه: مهربانی یضلعك: سنگین و مشکل باشد برای تو محك: لجاجت حصر: درماندگی، ناتوانی تبرم: خستگی، بی تابی ازدهاء: مصدر باب افتعال از «زهو»:

خودخواهی اطراء: ثناگویی و مدح زیاد اغتيال: گول خوردن، بدگویی محاباه: بخشندگی و نزدیک شدن دو کس از طریق بذل و بخشش به یکدیگر اثره: خودرأیی، کاری از روی هوای نفس انجام دادن جماع: گروه، جمع توخی: بررسی و جستجو حدوه: انگیزه، وادار ساختن شرب: بهره و سهمی از آب آشامیدنی باله: اندکی از آب که زمین را تر کند احالت الارض: زمین ناهموار و نامساعد شده، زراعتش بی محصول و درختانش

إجمام: آسوده کردن معتمد: هدفدار: اعواز: تنگدستی، فقر استنام الی کذا: بدان وسیله آرام گرفت مترقّق: خواهان مدارای در کسب و تجارت مطرح جمع مطرح: سرزمینهای دور باثقه: مصیبت، ناگواری، سختی غائله: شرّ، بدی احتکار: جلو منافع مردم را در هنگام نیازمندی گرفتن بؤسی: سخت، شدت قانع: گدا، سائل معترّ: کسی که بدون درخواست آماده پذیرش کمک است صوافی، جمع صافیه: زمینی که به غنیمت گرفته شده تافه: ناچیز اشخص همه: همّت خود را از آن برداشت، بی توجهی کرد تصعیر الخدّ: از روی خودخواهی صورت را برگرداندن تفتحمه: (در انظار خوار است)، خوار می شمارد او را اعذر فی الامر: بهانه ای در موردی دارد

### ترجمه

«و بدان که رعیت چند دسته اند که کارشان انجام نمی گیرد مگر به کمک یکدیگر، و از هم بی نیاز نیستند، برخی از آنها سپاهیان خداوندند، و بعضی دبیان و منشیان عادی و محرمانه اند و بعضی دیگر داوران عدالت گستر و برخی کارکنانی که با انصاف و مدارا رفتار می کنند، و بعضی از مردم جزیه دهندگان و مالیات دهندگانند از اهل ذمه و مردم مسلمان و گروهی از بازرگانان، صنعتگران، و برخی از طبقه پایین که نیازمندان و تهیدستانند، و خداوند برای هر گروهی از اینان سهمی و بهره ای معین کرده است، که اندازه و مقدار آن را در کتاب خود و یا در سنت پیامبرش - درود و سلام خدا بر او و بر خاندان او باد - مقرر کرده است که در نزد ما [اهل بیت] محفوظ است.

اما سپاهیان به امر خدا، برای مردم به منزله دژها، و برای حکمرانان باعث زینت و برای دین عزّت و وسایل آرامش و امتیّتند، و رعیت پایدار نمی ماند مگر به

وسیله سپاهیان، و سپاه نظم نپذیرد مگر به وسیله مالیات و حقوقی که خداوند برای ایشان مقرر فرموده است تا بدان وسیله توانایی نبرد با دشمنان را داشته و در آرایش و نظام کار خود بدان متکی باشند، و نیاز خود را به وسیله آن برطرف سازند.

و آنگهی برای این دو گروه [رعیت و سپاه] نیز سر و سامانی نخواهد بود مگر به وسیله گروه سوّم که عبارتند از قضاة، کارکنان، و نویسندگان که در اختلاف میان مردم قضاوت کرده، و مالیاتها را جمع آوری کرده و امور خاص و عام را ثبت و ضبط می کنند. و باز همه اینان استوار نمی مانند مگر به وسیله بازرگانان و صنعتگرانی که باعث جمع آوری سود و پایداری بازاراند و کارهایی را انجام می دهند که از دیگران ساخته نیست و بعد از اینها طبقه پایین از تهیدستان و بیچارگان که بخشش و کمک به آنها لازم است و نزد خداوند برای هر کدام از این طبقات مردم، رفاه و گشایشی مقدر است، و هر کدام از آنها در حد خود بر حکمران حق دارند که به کارشان سامان دهد و از طرفی حکمران قادر بر انجام این کار نیست مگر با تلاش و کوشش و یاری طلبیدن از خداوند و آمادگی برای اجرای حق و استقامت در هر کاری، آسان یا گران! ای مالک از سپاهیان برای خاطر خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله)، و امام، برای خود کسی را انتخاب کن که پندپذیرتر، پاکدل تر، عاقلتر و بردبارتر از همه باشد، از آن افرادی که دیر خشمگین شود و زود عذر گناه را بپذیرد، به زیر دستان مهربان و به زورمندان سختگیر و حریف باشد. از آن کسانی نباشد که اظهار درشتی کند و یا از ناتوانی و سستی زمینگیر شود.

و آنگهی با افرادی که ریشه دار و از خانواده های شریف و خوش سابقه اند همدم باش! با بزرگواران، دلیران، بخشندگان و جوانمردان همنشینی کن! زیرا آنها جامع بزرگواری و در شمار مردم با احسان و حق شناسند. و بعد، به کارهای مردم، مانند یک پدر و مادر نسبت به فرزندان رسیدگی کن و نیکی را که به مردم روا داشته و باعث توانمندی آنها شده ای، نزد خود بزرگ جلوه مده و وعده محبتی را که به آنها داده ای، هر چند ناچیز باشد، کوچک شمار، زیرا این عمل تو باعث خیرخواهی

آنان نسبت به تو و خوشبینی آنان می گردد. و کمک در کارهای کم اهمیت را به دلیل رسیدگی به کارهای مهم ایشان ترک نکن، زیرا کمک ناچیز تو چنانست که از آن سود می برند و کمکهای مهم جای خود را دارد که مردم بی نیاز از آن نیستند.

باید منتخبین از سران سپاهت کسانی باشند که با افراد سپاه در زندگی برابر باشند، و از امکانات خود [به زیر دستانشان]، به اندازه ای که آنان و خانواده هایشان در رفاه زندگی کنند، کمک نمایند، تا این که آنان در راه پیکار با دشمن همسو باشند، زیرا محبت و یاری تو به ایشان باعث جلب قلوب آنان می گردد. و براستی، بالاترین چیزی که باعث افتخار و چشم روشنی حکمرانان می شود به پا داشتن عدالت در سراسر کشور، و بروز دوستی و محبت مردم است، و دوستی و محبت آنان بروز نمی کند، مگر این که سینه هایشان از کینه تهی باشد. و خیرخواه حاکم خود نیستند جز این که از او ایمن گردند و سنگینی بار حکومت را بر پشتشان کمتر احساس کنند و به انتظار پایان حکومت ایشان نباشند بنا بر این خواسته های آنان را بر آور، و از آنها به نیکی یاد کن، و کسانی را که آزموده ای از زحماتشان قدردانی کن، زیرا قدرشناسی و یاد از اعمال نیک آنها باعث هیجان و جنبش، و تشویق افراد خمود می گردد، با خواست خدا! علاوه بر اینها، رنج و زحمت هر کسی را به حساب خودش بگذار، مبادا رنج و تلاش کسی را به حساب دیگری بگذاری، و در موقع پاداش در پایان کارش مبادا کوتاهی کنی، نباید بزرگی کسی باعث آن شود که رنج و کار کم او را بزرگ، و پستی مقام کسی باعث آن شود که رنج و کار بزرگ او را ناچیز بشمرد.

در کارهای مشکلی که در می مانی و نمی دانی چه کنی باید به خدا و پیامبرش رجوع کنی که خداوند هدایت بندگان را دوست می دارد و چنین می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ». رجوع به خدا یعنی عمل کردن به محکومات قرآن، و رجوع به پیامبر (صلی الله علیه و آله)، یعنی عمل کردن به سنت او، سنتی که باعث از بین بردن اختلاف است نه باعث تفرقه و پراکندگی.

و آنگهی برای قضاوت میان مردم بهترین افراد رعیت را انتخاب کن، از آن کسانی که کارها بر او سخت و مشکل جلوه نکنند، و طرفهای نزاع، نظر خود را با لجاجت بر او تحمیل نکنند و او در اشتباه خود پافشاری نکنند، و به هنگام شناخت حق از بازگشت بدان در مانده نباشد، و هوای نفسش متمایل به حرص و طمع نباشد، و به اندک فهم و درک از مسائل، بدون زحمت فکر و اندیشه زیاد، بسنده نکند. از آن کسان که در برابر شبهات، بیشتر تأمل می کنند، و بیشتر از همه سراغ دلیل و برهان می روند، و از همگان کمتر از مراجعۀ دادخواهان خسته می شوند و برای کشف واقعیتها از همه با حوصله تر و به هنگام روشن شدن حکمی از همه کس قاطعترند. کسی که ستایش زیاد او را وادار به خودبینی نسازد و تشویق و فریب او را از اعتدال بیرون نکند، و این چنین افراد شایسته و قضات آراسته به چنین ویژگیها کم اند. و بعد از همه اینها، قضاوت او را بسیار واریسی کن و به قدری از مال دنیا به او بده که زندگی اش در رفاه باشد و جلو عذر و بهانه او را بگیرد و نیاز به مردم نداشته باشد، و او را در نزد خود مقام و جایگاهی بده که دیگر نزدیکان تو در آن مقام طمع نکنند تا بدین وسیله او از بدگویی افراد در نزد تو ایمن باشد. پس این امر [قضاوت] را کاملاً زیر نظر داشته باش، زیرا این قضا در دست بدکارانی گرفتار بود که در آن از روی هوا و هوس رفتار می کردند و آن را وسیله رسیدن به دنیا قرار داده بودند. و آنگهی در اعمال کارکنان دقیق باش، وقتی که آنها را آزمودی به کار بگمار، مبدا ایشان را از روی هوای نفس و یا به قصد کمکی به ایشان، بی حساب مشغول کار کنی زیرا اینها رشته هایی از ستمکاری و خیانت به مردم است و چنین افرادی را از میان آزمودگان و افراد با آزر از خانواده های نجیب و پیشقدم در اسلام جستجو کن، زیرا اینان دارای ویژگیها و خصلتهای ارزشمند و با ناموس تر و کم طمعتر و بیشتر در اندیشه عواقب کارند. بنا بر این وسایل خورد و خوراک آنها را فراوان کن، که این عمل باعث تقویت آنها در خودسازی و بی نیازی از خوردن حق زیر دستان خواهد شد، و هم حجتی است بر ایشان، اگر فرمان تو را نبرند و یا امانت تو را خدشه دار کنند. آن گاه در کارهایشان بررسی کن، و بازرسان راستگو و



وفادار از طرف خود بر آنان بگمار، زیرا بازرسی نهانی باعث وادار ساختن آنها به امانتداری و مدارای با مردم و حفظ تو از خیانت یاران می شود، اگر یکی از آنان دستش را به خیانت آلود و گزارش همه بازرسان آن را تأیید کرد به همان گزارشها اکتفا کن و بی درنگ گنهکار را مجازات کن و از کارش بازخواست نما و او را بی اعتبار و خوار گردان و داغ خیانت بر پیشانی او بزن و حلقه ننگ تهمت و بدنامی را برگردن او در آویز.

در مورد مالیات به نفع مالیات دهندگان قدم بردار، زیرا صلاح مالیات و مصلحت مالیات دهندگان باعث آسایش و راحتی دیگران است، و آسایش دیگران میسر نیست مگر به وسیله مالیات پردازان، چون مردم همه مرهون مالیات و مالیات دهندگانند، و باید تو بیشتر به فکر آبادی زمین تا گرفتن مالیات باشی زیرا مالیات جز با آبادی زمین به دست نمی آید و کسی که بدون آبادانی، مالیات بخواهد، در حقیقت دست به کار ویرانی کشور، و از بین بردن مردم زده و کار او دیری نخواهد پایید. بنا بر این اگر مالیات دهندگان از سنگینی مالیات یا از رسیدن آفت و علتی و یا از بی آبی و کم آبی و یا نیامدن باران و یا دگرگونی و تغییر وضع زمین که آن را آب گرفته یا از بی آبی خراب شده است، شکوه کردند، به اندازه ای که امید به اصلاح کار را در ایشان برانگیزد، از مالیات تخفیف بده، و نباید این تخفیف بر تو گران و سنگین بیاید، زیرا این تخفیف تو نوعی اندوخته است که با آبادانی شهرها و آراستگی وضع حکومت، به تو باز خواهد گشت و نیز ستایش آنان را نسبت به تو برمی انگیزد و از انتشار عدل و داد در میان آنان شادمان می شوی و به خاطر آنچه در اثر رفاه و آسایش، نزد آنان اندوخته ای و از آن عدالتی که نسبت به ایشان روا داشته ای و مهری که دلها را بر آن عادت داده و تقویت کرده ای با اطمینان بر آنها اعتماد کن چه بسا که پس از نیکی و اعتماد به آنها کارهایی پیش آید که وقتی به آنان واگذار کنی، با طیب خاطر و علاقه مندی و خوشحالی انجام دهند زیرا به مملکتی که آباد است، هر چه بار کنی، می کشد، و همیشه ویرانی یک سرزمین در گرو تنگدستی مردم آن جاست. و مردم زمانی دچار تنگدستی می گردند

که حکمرانانشان دل به مال اندوزی سپارند و به پایداری حکومت خود بدگمان شوند و از دگرگونیهای زمان کمتر عبرت بگیرند.

و بعد در باره منشیان و دبیران خود، بیندیش و بهترین آنها را به کارهای خویش بگمار و نوشتن نامه هایی را که در آنها سرنوشت کارها و اسرار حکومتی نوشته می شود، به دبیری اختصاص ده که در تمام صفات خوب، خیر اندیشی و پاکدامنی از نویسندگان دیگر جامعتر باشد کسی که عظمت تو او را از راه بیرون نبرد تا با مخالفت با تو در حضور مردم و بزرگان جسور باشد و کسی که غفلت و بی توجهی او باعث شود که در رساندن نامه ها به کارگزاران کوتاهی کند و یا از طرف تو پاسخ درست را به آنها نرساند و از آنچه از جانب تو داد و ستد می کند تو را بی خبر گذارد و هم چنین کسی که در بستن قراردادی به نفع تو سستی نکند، و از الغاء قراردادی که به زیان تو است ناتوان نماند، و اندازه ارزش و مقام خود را در کارها بشناسد، زیرا کسی که موضع خود را نشناسد مقام و موضع دیگران را هرگز نخواهد شناخت، و مبدا که آنان را با فراست و دریافت خود و اطمینان و خوشبینی که داری انتخاب کنی، زیرا افراد برای جلب نظر فرمانروایان، خودنمایی می کنند و خدمت خود را خوب جلوه می دهند و نیک نفسی و خیر اندیشی می نمایانند و عیبهای خود را از حاکم می پوشانند تا او را بفریبند، در حالی که غیر از آنچه وانمود می کنند، در باطن چیزی از خیرخواهی و امانت در آنان وجود ندارد. بنا بر این باید آنها را به کارهایی که نیکان پیش از تو انجام می دادند، بیازمایی، آن گاه بهترین آنها را که بین مردم درستکاریشان آشکار و بر سر زبانهاست، انتخاب کن، و این نوع امتحان دلیل اطاعت تو از خدا و کسی است که کار را به تو سپرده است و برای هر کاری از کارها فردی کارگردان از دبیران خود را بگمار، که عظمت کار، او را از پا در نیورد و ناتوان نسازد و زیادی کار او را نلرزاند. و اگر در منشیان تو عیبی باشد که از چشم تو پنهان بماند، تو مسئول آن هستی.

دیگر آن که سفارش مرا در باره بازرگانان و صنعتگران پذیرا باش، و در باره آنان پند و نصیحت خود را دریغ مکن چه آنان که در شهرها مقیمند و چه آنان که

با سرمایه خود در رفت و آمدند و یا آن که با نیروی بدنی سود می رسانند، زیرا اینان سرچشمه منافع و فراهم آورنده آن از راههای سخت و جاهای دور، در بیابان، دریا، زمین هموار و کوهستانهای کشور تو و از جاهایی که اجتماع مردم آنجا کم است و جرأت رفتن آن جاها را ندارند، بنا بر این بازرگانان مایه آسایشی هستند که بیم سختی در آن نیست و سبب صلحی هستند که خوف فتنه در آن نیست. اعمال آنها را در نزدیکی خود و در اطراف کشور مورد بررسی قرار بده، و با تمام این سفارشها که در باره ایشان شد، بدان که در مورد اکثر آنها سختگیری بسیار و تنگ نظری زشت و احتکار برای گرانفروشی و از پیش خود نرخ گذاری در باره اجناس مورد فروش، وجود دارد، و این کارها سبب زیان رساندن به مردم و بد جلوه دادن فرمانروایان است، بنا بر این از احتکار جلوگیری کن که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از احتکار نهی فرموده است. و خرید و فروش باید آسان و ساده و بی کم و کاست با ترازو، و با نرخهایی صورت گیرد که به فروشنده و خریدار اجحاف نشود. آن گاه اگر کسی پس از جلوگیری تو، احتکار کند، مجازات کن، مجازاتی که باعث رسوایی او گردد ولی از حد و اندازه بیرون نباشد.

سپس خدا را خدا را در باره گروه زیردستان در مانده و تهی دست و گرفتار رنج و زحمت و ناتوانی، زیرا بعضی از افراد این گروه دست نیاز پیش این و آن دراز می کنند و برخی دیگر چنین نیستند روی ابراز نیاز ندارند و اظهار نیاز نمی کنند. و برای رضای خدا آنچه را که در باره حقوق ایشان بدان مأموری، انجام بده، و بخشی از بیت المال را که از غلات و منافی که از زمینهای به غنیمت گرفته شده به دست آمده است، در هر شهری برای آنان معین کن، زیرا دورترین ایشان همان سهم را دارند که نزدیکترین آنها دارند. به رعایت حق هر کدام از آنها تو مسئولی مبادا تو را غرور شادی و غرق شدن در ناز و نعمت از حال آنان غافل نگه دارد، زیرا تو به خاطر انجام کارهای مهم، از این که موارد کم ارزش را فراموش کنی، معذور نخواهی بود، بنا بر این همت خود را از آنان دریغ مدار، و از روی غرور، صورت از آنها بر مگردان، و کار کسانی از ایشان را که از تو دورند مورد توجه قرار

بده آن کسانی که در انظار مردم خوارند و مردم آنها را کوچک می‌شمارند، پس کسی را که امین تو است و خداترس و فروتن است بر ایشان بگمار تا به کارهای آنان رسیدگی کند و به تو ابلاغ نماید، آن گاه تو در باره ایشان چنان رفتار کن تا روزی که خدا را ملاقات می‌کنی، عذرت را بپذیرد، زیرا آنان در میان مردم به عدالت و دادگری از دیگران نیازمندترند، بنا بر این در ادای حقوق هر کدام از آنها عذر و دلیلی داشته باش، و به یتیمان و سالخورده‌گان که راه چاره‌ای ندارند، و خود را برای درخواست آماده نکرده اند رسیدگی کن، و آنچه گفتیم برای فرمانروایان سنگین است و هر گونه حقی گران و سنگین است، و گاهی خداوند آن را سبک می‌گرداند به کسانی که فقط از او پاداش نیکو و رستگاری می‌خواهند و در برابر مشکلات صبورند و برآستی آنچه خدا وعده داده است اطمینان دارند.»

## شرح

باید توجه داشت که در این بخش از فرمان امام (علیه السلام) چند مطلب است:

اول: امام (علیه السلام) مردم شهرها را به هفت دسته تقسیم کرده، و مطابق توضیحی که داده است هیچ دسته‌ای جز به کمک دسته دیگر استوار نمی‌ماند.

عبارت امام (علیه السلام): من اهل الذمه و مسلمة الناس، (از اهل ذمه و مسلمانان) تفصیلی برای دسته اول است. اما عبارت «اهل ذمه» تفسیر و توضیح است برای اهل جزیه و عبارت مسلمة الناس، بیانگر مالیات دهندگان، و ممکن است عبارت مذکور، توضیح اهل جزیه و خراج بوده باشد به این ترتیب که امام (علیه السلام) حق دارد که زمین خراج را از دیگر مسلمانان و اهل ذمه، قبول کند. و مقصود امام (علیه السلام) از سهمی که خداوند برای هر کسی تعیین کرده است، حق هر یک از صاحبان حق از صدقات است مانند: فقرا، مساکین، جمع آورندگان مالیات و صدقه، که به طور اجمال در قرآن و به طور تفصیل در سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیان شده است. و موضع هر کسی که خداوند به عنوان عهد و پیمانی از جانب خود، در نزد خاندان پیامبرش تعیین کرده است عبارت است از مقام و مرتبه هر یک از مردم جامعه که

تنها به خود آنها مربوط است، زیرا سپاهی مقام و موضع خاصی دارد که نباید از آن تجاوز کند، و وظیفه اوست که در حدّ و موضع خود بماند و آنچه لازمه آن مقام است انجام دهد، و هم چنین منشیان، کارکنان، قضاة و دیگران، که هر کدام موضع خاصی دارند که باید در آن حدّ بمانند، و وظیفه ای است که به عنوان پیمانی از جانب خدا بر عهده آنهاست که این پیمان نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خاندانش محفوظ و شریعت اسلامی جامع آن وظایف است.

دوم: امام (علیه السلام) با عبارت: فالجنود باذن الله... معونتهم، بر این مطلب توجه داده است که هر کدام از گروههای نامبرده وابسته به دیگری است به طوری که بدون آن استوار نیست و نیازمندی اش بدان حتمی است. و صورت و هیأت جامعه شهر به مجموعه آنها وابسته است. آن گاه امام (علیه السلام) نخست از سپاهیان شروع کرده است به دلیل این که اصل در نظام جامعه آنهاست، و دلیل نیازمندی به سپاهیان را در چهار ویژگی بیان کرده است:

۱- سپاهیان به منزله دژهای مردمند. کلمه: الحصون (دژها) را به لحاظ آن که آنها همچون دژی از رعیت نگهداری و مراقبت می کنند، استعاره از سپاه آورده است.

۲- سپاهیان زینت حکمرانانند، زیرا حاکم بدون سپاه مثل فردی از مردم است که هیچ کس به او اعتنا نمی کند و فرمان او را نمی برد و پیامد فاسد آن نیز روشن است.

۳- آنان باعث عزت و حرمت دینند، کلمه عزت را بر سپاهیان از باب تسمیه لازم بر ملزوم، اطلاق فرموده، زیرا وجود آنان برای عزت لازم و ضروری است.

۴- کلمه «امن» را از باب این که در جاده ها و دیگر جاها وجود سپاه باعث امنیت است، استعاره از سپاهیان آورده است و این عبارت به منزله صغرای

قیاس مضمیری است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر کس چنین باشد، کار رعیت بدون او استوار نگردد.

عبارت: و لیس یقوم الرعیه الا- بهم یعنی رعیت جز با سپاهیان پایدار نمی ماند، نتیجه قیاس مورد ذکر است. و امام (علیه السلام): باذن الله فرموده تا روشن کند منظور وی سپاهیان حق است که بر پایه مصلحت و حکمت به وجود آمده اند، نه هر نوع سپاهی .

دسته دوم، مالیات دهندگان و کسانی هستند که مالیات از آنها گرفته می شود و به دلیل این که لازمه نیاز به سپاه، نیاز به این گروه است، در عبارت:

ثم لا قوام للجنود... حاجتهم، اشاره دارد.

بنا بر این عبارت: لا قوام... الخراج، مدعایی است که عبارت: الذین یقوون... حاجتهم، به منزله صغرای قیاس مضمیری است که آن را برای اثبات این مدعا آورده است، و کبرای مقدر نیز چنین است: و هر چه چنان باشد، بدون آن سپاه پایدار نمی ماند. بنا بر این سپاه بدون مالیاتی که خداوند برای آنان تعیین فرموده است، استوار نمی ماند و از طرفی مالیات از دسته ای از توده مردم گرفته می شود و سپاه بدون آنان پایدار نمی ماند .

دسته سوم: قضا، کارکنان و منشیان می باشند و نیز امام (علیه السلام) وجه مشترک این گروهها را بیان می کند، زیرا علت نیازمندی به اینان یکی است، و به همین علت اشاره فرموده در عبارت: لما یحکمون به... و عوامها، زیرا هر کدام آنها از طرف حاکم و مردم بر تمام کارهای عمومی و یا خصوصی امینند، و تنظیم احکام قراردادها، و جمع آوری منافع، به دست آنهاست. و این عبارت به منزله صغرای قیاس مضمیری است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر کس آن چنان باشد پس نیازمندی سپاه و مردم به او حتمی است .

دسته چهارم: بازرگانان و صنعتگران، امام (علیه السلام) مدعی است که کار

گروههای قبل بدون اینها به سامان نمی رسد، و به این مطلب توجه داده است در عبارت: فیما یجتمعون علیه من مرافقهم (اینان باعث جمع آوری فایده و سودند)، زیرا کار بازرگانان از فراهم ساختن کالا و خرید و فروش و به پا داشتن بازارهای کسب، و همچنین کار صنعتگران، یعنی همان فایده نیروی بازویشان، چیزهایی هستند که از دیگران چنین سودی عاید نمی شود، بنا بر این در مقام برآوردن نیاز توده مردم و اهمیت کار آنها اینان باعث رسیدن فایده و منفعت به مردمند، و آن جمله به منزله صغرای قیاس مضموری است که کبرای آن عبارات پیش از آنست .

دسته پنجم: طبقه پایین جامعه که از مردم نیازمند و تهی دست تشکیل می شود، و به جهت نیازمندی به ایشان توجه داده است در عبارت: الذین یحقّ رفدهم و معونتهم (کسانی که کمک و بخشش به آنها لازم است) توضیح مطلب آن که کمک و بخشش بدانها باعث جلب نظر و پشتیبانی آنها از کسی می شود که بدانها یاری و کمک رسانده، و به وسیله آنهاست که رحمت خدا نازل می شود و همواره برکت از جانب خداوند به شهروندان می رسد، و به پاداش اخروی نائل می گردند، بنا بر این، نیاز به این دسته از مردم، ایجاب می کند تا به آنها کمک و یاری شود .

پس از آن که امام (علیه السلام) به دلیل احتیاج به تمام قشرهای مردم، اشاره کرد، آن گاه می فرماید: برای هر کدام از این طبقات مردم، نزد خداوند، رفاه و گشایشی مقدر است، یعنی در ذات خدا و در عنایت و لطف پروردگار ملحوظ است، تا این که در تدبیر امور مردم، اعتماد به خدا کند، زیرا سرآغاز عنایت از اوست. و نیز می فرماید: هر طبقه ای از مردم بر حاکم حقی درخور دارند تا حاکم بدانند که رعایت حال هر یک از این گروهها بر او لازم است و از آن غفلت نوزد. توفیق از آن خداست .

مطلب سوم، دستور به آراستن هر دسته ای از مردم به صفات و ویژگیهایی است که باید واجد آن اوصاف باشند، و هر کدام را در جایگاه مناسب خود قرار دهد:

أما دستة أوّل یعنی سپاهیان: امام (علیه السلام) به تعیین کسانی اشاره فرموده است که آنان با داشتن ویژگیهایی، شایستگی رسیدن به این مقام را احراز می کنند. و در باره آنان دستورهایی - اعم از اوامر و نواهی - داده است.

أما اوصاف و ویژگیها:

۱- کسی که نسبت به خدا و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و پیشوا و رهبرش پندپذیرتر و پاکدلتر است، یعنی در عمل بر طبق فرمان خدا، رسول خدا و رهبر خود، امینتر است. اصطلاح ناصح الجیب، کنایه از امانتداری است.

۲- بردبارترین مردم باشد. آن گاه چنین فرد برتر را معرفی کرده و فرموده است: از کسانی که دیر خشمگین می شوند، و اگر کسی از آنان عذرخواهی کند، زود عذر پذیرند و به زیردستان مهربانند و نسبت به آنها درشتی نمی کنند، اما با زورمندان گردن فرازی می نمایند یعنی بر آنها برتری می جویند و با اعراض از ضعیفان به زورمندان رو نیاورند از آن کسانی که خشونت آنان را از جا نکنند، یعنی خصلت درشتی و خشونت ندارند تا آنان را به هر جا که خواهد بکشد، مانند این سخن: دوشیدن شتر با همه نیرو و تمام کف دست مصلحت نیست، که باعث پس زدن شیر می شود (۱) و بعضی گفته اند: هیجان او را وادار به عملی نکنند، و اگر کاری را انجام داد، باعث رنجش او نگردد، و نرمش و ناتوانی او را از اجرای حدود الهی و گرفتن حق ستمدیدگان از ستمکاران باز ندارد.

۳- کسانی که از خانواده های شریف و خاندانهای درستکار و خوشنام و

ص: ۲۶۷

---

۱- احتمالاً این عبارت: «و لا أرى الضّب بها فينحجر» ضرب المثلی باشد، کنایه از این که خشونت و شدت زیاد، اثر منفی دارد - م.



خوش سابقه از نظر حالات، رفتار و گفتار نیک باشند.

۴- کسانی از جنگجویان و دلیران باشند.

۵- از بخشندگان و جوانمردان باشند اما اوامر:

۱- فردی از سپاهیان را به ریاست برگمارد که دارای این ویژگیها باشد.

۲- با افراد یاد شده نزدیک و همنشین شود، یعنی در این پست و مقام با آنها همراه باشد و در باره آنان او را ترغیب و تشویق نموده است با این عبارت:

فانهم... من العرف، یعنی زیرا آنان جامع بزرگواری و شاخسار احسانند. و آنان را با صفت: جامع بزرگواری و شاخه هایی از نیکی، ستوده است، از باب اطلاق نام لازم بر ملزوم خود، زیرا انبوهی از بزرگواری یعنی فضیلتهای یاد شده لازم و همراه چنان افرادی است، امانتداری، بخشندگی و جوانمردی خصلتهای خوبی هستند که تحت عنوان پاکی و پاکدامنی قرار دارند. بردباری و دلاوری دو فضیلت از فضایل اخلاقی و در ذیل عنوان شجاعت هستند. و احتمال دارد مرجع ضمیر در عبارت: فانهم، فضایل یاد شده باشد، همان طور که در آیه مبارکه آمده است:

«فَأِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي» که مرجع ضمیر بتهایند .

۳- همانند پدر و مادری، به کارهای آنها و آنچه مربوط به مصلحت آنهاست، رسیدگی کند، و این سخن کنایه از نهایت مهربانی نسبت به آنهاست.

۴- او را از این که کمک مالی و یا هر نوع منفعت رسانی را که باعث تقویت آنها می گردد در نزد خود بزرگ شمارد، نهی فرموده است، بدان جهت که این عمل باعث کوتاهی او در حق ایشان می گردد.

۵- مبادا وعده محبتی که به آنها داده است، ناچیز شمارد، و این کوچک شمردن باعث شود تا او به وعده خود عمل نکند، و به رجحان انجام وعده ای که به آنها داده است، هر چند که ناچیز باشد، با این عبارت استدلال کرده: فانه

داعیه...الظن بک (زیرا این عمل تو باعث خیرخواهی و خوشبینی آنان نسبت به تو می گردد). و کبرای مقدر این قیاس مضمّر، چنین است: و هر چه که این طور باشد، سزاوار است انجام دهی .

۶- او را از این که به دلیل رسیدگی به کارهای مهم، به کارهای کم اهمیت پردازد، بازداشته است، و برای اولویت عمل وی با این عبارت استدلال کرده است: فان الیسیر...موقعا لا یستغنون عنه (زیرا کمک تو در مورد کارهای کم اهمیت آن قدر ارزش دارد که مورد استفاده آنها باشد)، و معنای عبارت روشن است، زیرا کمک در کارهای مهم از ارزش کمک مفیدی که اندک و ناچیز باشد نمی کاهد، [هر نوع کمکی جای خود را دارد].

۷- امام (علیه السلام) او را مأمور کرده است، بر این که از سران سپاه کسانی را در نزد خود برگزیند که واجد صفات مزبورند، آن کسی که با زیردستان از سپاه در زندگی برابر بوده، و از امکانات خود به اندازه ای که آنها و خانواده و فرزندان شان در رفاه باشند کمک می کند، تا بدین وسیله عزمشان یکی شود و در راه پیکار با دشمن به منزله یک فرد گردند. آن گاه امام (علیه السلام) در زمینه توجه به زیردستان، با بیان این که پیامد این توجه و یاری جلب قلوب آنان است، او را تشویق به محبت بدانها کرده است. و این بخش از عبارت به منزله صغرای قیاس مضمّری است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر چه که باعث جلب قلوب آنان شود، انجام دادنش مصلحت و واجب است. و از طرفی چون محبت صحیح بدانها از مهمترین هدفها بوده است، امام (علیه السلام) اظهار داشته که کمک و محبت به آنها جز با انجام سه امر انجام پذیر نیست:

۱- شفقت مردم به فرمانروایان و مراقبت از ایشان.

۲- بار سنگین نشمردن حکومت آنان.

۳- به انتظار پایان گرفتن مدت حکومت ایشان نبودن.

این امور به منزله صغرای قیاس مضمیری هستند که کبرای مقدر آن چنین است: و آنچه که مهمترین خواسته ها جز به وسیله آن انجام پذیر نباشد، خود از مهمترین خواسته هاست .

۸- امام (علیه السلام) دستور بر آوردن نیاز مردم را به وی داده است: به این ترتیب که از طرف خود امکانی به آنها بدهد که آرمانهای ایشان بدان وسیله برآورده شود، زیرا این خود از چیزهایی است که موارد سه گانه بالا جز به این وسیله انجام نمی پذیرد. و از این روست که امام (علیه السلام) این مطلب را با فای نتیجه ایراد کرده است.

۹- فرمان داده است تا با تمجید از آنها و قدردانی از زحمات کسانی که آنها را آزموده است رابطه خود را با آنها استوار سازد، و برای ضرورت این کار با این عبارت خود استدلال فرموده است: «فانّ کثره الذکر... «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» ، زیرا یاد کردن اعمال نیک آنها- به خواست خدا- باعث جنب و جوش آنها و تشویق افراد خمود می گردد. و این مطلب واضحی است و این قضیه به منزله صغرای قیاس مضمیری است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر چه آن چنان باشد، ضرورت دارد .

۱۰- امر کرده است تا موقعیت هر کسی را با رنجی و زحمتی که کشیده بشناسد، و زحمت هر کسی را به حساب خود او بگذارد.

۱۱- او را نهی کرده است از این که زحمت و تلاش کسی را به حساب دیگری بگذارد.

۱۲- مبادا در پاداش زحمات او کوتاهی کند و در نتیجه مقداری از آن را به حساب آورد. و یا ناچیز قلمداد کند.

۱۳- و نباید بزرگی کسی باعث آن شود که زحمات کم او را بزرگ شمارد و یا پستی مقام کسی باعث شود که رنج و زحمت بزرگ او را کوچک به حساب

آورد، زیرا تمام اینها انگیزه سستی و تنبلی نسبت به جهاد در راه خدا می گردد .

۱۴- فرمان داده است تا در کارهای مشکلی که باعث درماندگی او می شود و کارها را بر او مشتبه می سازد به خدا و پیامبر رجوع دهد، با استدلال به آیه مبارکه، و بعد هم، رجوع دادن به خدا را، تفسیر به فراگیری محکومات قرآن، و رجوع به پیامبر را تفسیر به فرا گرفتن سنت او، فرموده است، و سنت را با این ویژگی تعریف کرده است که جامع و گردآورنده باشد، زیرا محور و هدف سنت بر ضرورت اتحاد و اجتماع مردم بر بندگی خدا و رفتن به راه اوست .

دسته دوم: قضیانی که به عدل و داد حکم می کنند، و آنان را با ویژگیهایی معرفی فرموده و در باره ایشان اوامری صادر کرده است:

اما در مورد انتخاب قاضی، باید از نظر او بهترین فرد رعیت باشد، و این برتری را با چند ویژگی مشخص کرده است:

۱- از آن کسانی نباشد که به هنگام مراجعه، کارها بر او سخت و مشکل جلوه کنند.

۲- از کسانی نباشد که طرفهای دعوا، نظر خود را بر او تحمیل کنند، یعنی او را با لجاجت و ادا کنند تا بر خلاف حق داوری کند. بعضی گفته اند، این سخن کنایه است از این که، قاضی از آن کسانی باشد که طرفهای نزاع او را راضی کنند و او اقدام به بحث و بررسی نکند، و حرف اول آنها را بپذیرد.

۳- اگر اشتباهی از او سرزد، به اشتباه خود پافشاری نکند، زیرا بازگشت به حق بهتر از ادامه در گمراهی است.

۴- به هنگام شناخت حق از بازگشت به حق در نماند، آن طوری که قضا به خاطر حفظ مقام و از ترس زشتی کار غلط خود رفتار می کنند.

۵- هوای نفسش میل به حرص و آز نکند، زیرا چشم طمع داشتن به مردم باعث احساس نیاز به ایشان و انحراف از راه حق می گردد.

۶- به اندک فهم و درک از مسائل-بدون فکر و اندیشه زیاد-بسنده نکند، زیرا این خود زمینه خطا و اشتباه است.

۷- از همه کس بیشتر در مسائل شبهه ناک تأمل کند، زیرا این قبیل مسائل جای احتمال وقوع در گناه است.

۸- بیش از همه کس به سراغ دلیل و برهان برود.

۹- از همه کس کمتر از مراجعه دادخواهان خسته شود، زیرا لازمه خستگی و دلتنگی از کار، ضایع کردن حقوق است.

۱۰- همچنین از همه کس در کشف واقعیتها با حوصله تر باشد.

۱۱- به هنگام کشف حقیقت، قاطع تر از همه باشد، زیرا که تأخیر در اجرای حق، آفتها دارد.

۱۲- از کسانی نباشد که ستایش زیاد دیگران، او را به سوی خودخواهی سوق دهد.

۱۳- از آن کسانی نباشد که از روی ناآگاهی و فریب، از راه حق و اعتدال منحرف شود.

آن گاه امام (علیه السلام)، بر این مطلب که شمار افراد واجد این شرایط اندک است حکم کرده تا توجه دهد که واجدین این شرایط سزاوارترند نه آن که اینها شرط قضاوت است.

اما اوامر:

نخست، آن که کس را انتخاب کند که واجد صفات یاد شده است.

دوم، آنکه کارهای قضایی او را مورد واریسی بسیار قرار دهد، تا ریشه طمع او را به انحراف از راه حق-اگر موردی به قلبش خطور کند-از بن بر کند.

سوم: به قدری از مال دنیا به او بدهد که دیگر بهانه ای برای او نماند. و این مطلب کنایه از مقدار کفایت و آن اندازه ای است که نیازمندی او به مردم را

ص: ۲۷۲

به حد اقل برساند تا به آنها چشم طمع نداشته باشد. احتمال دارد کلمه: ما در جمله: ما یزیل بدل از البذل، و مفعول برای فعل محذوفی باشد که کلمه البذل بر آن دلالت دارد، گویا فرموده باشد: چیزی را که عذر و بهانه او را از بین ببرد، به او بدهد، و احتمال می رود که مفعول برای یفسح باشد، یعنی به قدری از مال دنیا به او دهد که در رفاه زندگی کند. و ممکن است در معنای مصدر یفسح باشد، یعنی: به نوعی زندگی او را گشایش بخشد که عذر و بهانه ای نماند.

چهارم: او را در نزد خود جایگاهی دهد، که دیگر نزدیکان وی با وجود آن، از وی چشم طمع نداشته باشند، تا بدان وسیله از بدگویی دشمنان در امان باشد. و کبرای مقدر این قیاس مضمربین است: و هر چه این فواید را دارد، دادن آن به قاضی لازم و ضروری است.

پنجم: در انتخاب کسانی با این ویژگیها و اجرای اوامر امام (علیه السلام)، دقت بیشتری کند، تا به نتیجه نهایی برسد. و در این مورد چنین استدلال فرموده است:

فان هذا الدین..الدنیا. و کلمه الاسیر را به این لحاظ استعاره آورده است که بدکاران، قضاوت را چون اسیری در اختیار می گیرند. و این عبارت صغرای قیاس مضمربین است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر گاه چنان است، پس دقت در انتخاب کسی که مطابق حق عمل کند و آن را از اسارت اشرار و تبهکاران نجات دهد، ضرورت دارد. توفیق از آن خداست.

دسته سوم: کارکنان امام (علیه السلام) آنان را با ویژگیهایی مشخص کرده و دستورات سازنده ای در باره آنان صادر فرموده است.

اما ویژگیها:

۱- یک کارمند برای کارهای حکومتی و استانداریها از میان مردم کار آزموده و آگاه به مقررات و قوانین انتخاب شود. و سخن را به دلیل این که این

ص: ۲۷۳

اصل مهم کار است از همین جا شروع کرده است.

۲- از اهل شرم و حیا باشد، نه آن چنان که در کمروبی در حدی باشد که آلت دست دیگران گردد- که طرف تفریط است- در نتیجه به وسیله او حقوق و منافع اشخاص را از بین ببرند، و نه به مرز بی حیایی برسد، که موضع افراط است، و باعث بی اعتباری او نزد مردم و نفرت دلها از وی شود.

۳- از اعضای خانواده های خوشنام و پیشقدم در اسلام باشند، در این عبارت کنایه از خانواده های با سابقه در دیانت و خوبی است، که ریشه دار در این امورند. و به دلیل مصلحت و حکمت در به کار گماردن کسانی با این ویژگیها با این عبارت اشاره فرموده است: فأنهم... نظرا، توضیح آن که شرم و حیا و درستی و اصالت خانوادگی و پیشقدم بودن در اسلام، باعث بزرگواری و حفظ نوامیس از تعرض دیگران، و کم اعتنایی و بی توجهی به چشم اندازهای دنیوی می گردد، و همچنین آزمودگی باعث تیزبینی و دور اندیشی در باره نتایج و پیامد کارها می گردد. این عبارت به منزله صغرای قیاس مضموری است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر کس چنان باشد، شایسته تر برای والیگری و کارمندی است.

اما دستورها:

اول آن که در اعمال کارکنان دقت کند، تا پس از آزمون و بررسی آنها را به کار گمارد و آنها را معامله گرانه و از روی هوای نفس مشغول کاری نکند، مثل این که در برابر تقاضای مقام و ریاست چیزی به او بدهند و در مقابل، ایشان را به شغلی بگمارد و بدون هیچ مشورتی در این باره به میل خود عمل کند، زیرا این بی حسابی و به میل خود رفتار کردن- چنان که در بعضی نسخه ها به جای ضمیر، این کلمات عینا آمده است- رشته هایی از ستمکاری و خیانت است: اما ستمکاری، از آن جهت است که رفتار آن چنانی، انسان را از عدالت لازمی که از

ص: ۲۷۴

نظر شرع موظف به انجام آن است، بیرون می‌کند. و اما خیانت برای آن است که اولویت در انتخاب کارکنان و والیان از وظایف دینی است، و دین هم امانتی است در دست کسی که آنان را به کار می‌گمارد، بنا بر این اگر بدون رعایت این امانت، بی حساب و از روی هوا و هوس انتخاب کند به دور از امانتداری، و خود نوعی خیانت است.

دوم این که اشخاصی را با ویژگیهای یاد شده به دلایلی که ذکر شد، برای کارها در نظر بگیرد .

سوم وسایل خورد و خوراک آنان را فراوان کند، در این مورد از سه جهت مصلحت کار را بیان فرموده است:

۱- فراوان داشتن خورد و خوراک، انگیزه ای برای خود سازی آنهاست، که خود امری ضروری است.

۲- این کار باعث بی نیازی آنان از دست درازی به مال مسلمانانی است که در تحت اختیار آنها قرار دارند.

۳- این عمل، دلیلی برای او در برابر آنها خواهد بود که فرمان او را نبرند و یا در امانت ایجاد خدشه کنند، کلمه: **الْثَّم** به معنی ایجاد خدشه استعاره برای خیانت است.

جهات سه گانه، مقدمات صغرای قیاسات مضمیری هستند که کبرای هر کدام از آنها چنین است: و هر چه آن چنان باشد، انجامش دارای مصلحت لازم و فایده قطعی است .

چهارم، آن که کارهای آنها را بررسی کن، و بازرسان و جاسوسانی از مردم راستگو و باوفا بر آنان بگمار. و به جهت مصلحت این کار، با این بیان اشاره فرموده است: **فَانَّ تَعَاهِدَكَ... بِالرَّعِيَةِ** زیرا بررسی کارهای ایشان، با اطلاع و آگاهی آنها بر این که این بررسی از طرف اوست انگیزه ای برای امانتداری در



انجام وظایفی که به عهده دارند، و مدارای با مردم، می گردد. عبارت مذکور صغرای قیاس مضمیری است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر چه بر این منوال باشد انجامش لازم است .

پنجم: آن که خود را از خیانت یار و یاورانی که از جمله کارکنان هستند، دور نگه دارد، او را با این عبارت: فان احد منهم بسط... التهمه، به روشی که شایسته است آنها را ادب کند و سنت الهی را در باره آنها اجرا نماید، راهنمایی فرموده است.

کلمه: «تقلید» را استعاره آورده است، برای آویختن ننگ تهمت به گردن او، از آن جهت که تهمت همچون شعاری محسوس (یوغی) به گردن می افتد.

و عبارت در نهایت رسایی و روانی است. میزان این مجازات بر حسب عرف و نظر امام، و یا شخص منتخب او تعیین می شود .

دسته چهارم مالیات دهندگان است، امام (علیه السلام) در باره آنان اوامری به شرح زیر صادر فرموده است:

اول: مسأله مالیات آنها را بررسی کرده- و در مواردی که شرح می دهد- طوری رفتار کند که به نفع و مصلحت مالیات دهندگان تمام شود.

آن گاه به جنبه مصلحت مالیات دهنده با قیاس مضمیری اشاره فرموده است که صغرای آن، عبارت: فان صلاحه... الا بهم است. و با عبارت: لا صلاح لمن سواهم الا بهم، یعنی آسایش دیگران میسر نیست مگر به وسیله مالیات دهندگان، به منظور تأکید توجه داده است که آسایش دیگران جز به وسیله آنان میسر نیست.

و کبرای مقدر نیز چنین است: و هر کس که آسایش مردم جز به وسیله او میسر نگردد، توجه به کارهای او و بررسی حالات وی لازم است. و بعد در توضیح صغرای قیاس فرموده است: چون مردم همه مرهون مالیات و مالیات دهندگانند، و این مطلب امروز برای ما روشن است .

دوم: آن که توجهش به آبادی زمین از گرفتن و جمع آوری مالیات بیشتر باشد، و به جنبهٔ مصلحتی که در آن عمل وجود دارد، با این گفتار توجه داده است: زیرا آن، یعنی پرداخت مالیات جز به آبادانی زمین میسر نیست. و این عبارت به منزلهٔ صغرای قیاس مضمَر است. و بعد آن را با جملهٔ: و من طلب...

قلیلاً، توضیح داده است. و همین سخن امام (علیه السلام) اشارتی است بر پی آمد نقیض مطلب مورد ادعای آن بزرگوار، و آن عبارت از مفاصد سه گانهٔ زیر می باشد:

۱- ویران سازی کشور از طریق نپرداختن به آبادانی آن.

۲- از بین بردن مردم، به جهت مکلف کردنشان به چیزی که در توان آنها نیست.

۳- ناپایداری کار مالیات گیرنده و حاکم نسبت به مردم، که این خود لازمهٔ دو مورد قبلی است. و کبرای مقدر چنین است: و هر چیزی که جز با آبادانی میسر نگردد، لازم است، در بارهٔ آبادانی دقت بیشتری به عمل آید تا در بارهٔ آن چیز. نتیجه این می شود که توجه به آبادانی کشور باید بیش از توجه به گرفتن مالیات باشد.

سوم به او دستور داده است تا از مالیات آنها به مقداری که امید مصلحت کارشان می رود، تخفیف دهد، البته در صورتی که مالیات دهندگان از جریان حال خود شکایت داشتند که به دلیل وضعی که زمینشان پیدا کرده مالیات سنگین است، یا آفتی به آن رسیده و یا به دلیل کم آبی و نیامدن باران و یا به علت آمدن سیل و نرسیدن آب، دگرگونی و خرابی در زمین پدید آمده است. و به دنبال آن، وی را نهی کرده است از این که مبدا این تخفیف دادن مالیات را، گران و سنگین تلقی کند. و در عبارت خود: فانه ذخرء... العدل فیهم اشاره به مصلحتی فرموده است که در تخفیف دادن مالیات وجود دارد، و معنای عبارت واضح است.

کلمه: معتمدا منصوب است بنا بر این که حال است و عامل آن خففت می باشد.

و کلمه: فضل منصوب است چون مفعول معتمدا است. و عبارت: و الثَّقه عطف بر همان مفعول می باشد .

امام(علیه السلام) به جنبهٔ مصلحتی که در اعتماد به افزایش توانمندی مردم از طریق رفاه و آسایش ایشان و اطمینان آنها به برخورداری از عدالت وی، وجود دارد، با این عبارت خود توجه داده است: فریما حدث... انفسهم به . و در حقیقت سخن امام(علیه السلام) چنین است: مالیات را از آنها سبک بگیر به خاطر آن که افزایش توان آنها را تأمین کرده ای، زیرا این لازمهٔ آن رویدادهای احتمالی است که برای آنها پیش می آید، بنا بر این اگر با آنها مدارا کنی با طیب خاطر می پذیرند.

همین بخش از سخن امام(علیه السلام) به منزلهٔ صغرای قیاس مضموری است که کبرای آن چنین است: و هر کسی که چنان وضعی داشته باشد باید بر آنها سبک گرفته شود، تا توانشان افزایش یابد. و عبارت: فان العمران محتمل ما حمله (زیرا به مملکت آباد هر چه بار کنی، بار را می کشد) توضیحی برای صغرای قیاس مذکور است، به این ترتیب که تخفیف مالیات مردم باعث آبادانی زمین است و آبادی زمین باعث تحمّل هر نوع حوادث و پیشآمدی است که برای مردم پیش بیاید .

آن گاه به وسیلهٔ عبارت: و انما یؤتی خراب الارض... اهلها (ویرانی یک سر زمین در گرو تنگدستی مردم آن است) به جهت ویرانی کشور توجه داده است، و هم چنین در عبارت: ( و انما یعوز... العبر ) توجه به همین علت خرابی مملکت دارد، که خود از سه بخش تشکیل شده است:

۱- توجه حکمرانان بر جمع آوری مال و ثروت.

۲- بدگمانی آنها بر این که در پست خود نمی مانند.

۳- استفاده نکردن آنها از دگرگونی زمان، به دلیل کم توجهیشان بر این مسئله.

بدیهی است وقتی که این ویژگیها در فرمانروایی جمع شد، انگیزه ای برای

جمع آوری ثروت و کوتاهی او نسبت به رعیت و در نتیجه باعث تنگدستی و فقر مردم می گردد، و آن هم ویرانی سرزمین و از بین رفتن عمران و آبادی کشور را در پی می آورد .

دسته پنجم: منشیان است، امام (علیه السلام) اوامری به شرح زیر در باره آنان صادر فرموده است:

اول آن که بهترین فرد آنها را به کار بگمارد، و منظور از بهترین در اینجا کسی است که با تقوا باشد و به بهترین وجهی از عهده کار بر آید.

دوم این که نامه ها و اسرار حکومتی و تمام امور سرنوشت ساز را به کسی بسپار که جامع صفات پسندیده است، و شما بارها با این صفات پسندیده و اصول اخلاقی آشنا شده اید. آن صفات عبارتند از آگاهی به روشهای خیراندیشی و آشنایی با قرار دادن هر چیزی در جای خود، علاوه بر اینها پاکدامنی، شجاعت، عدالت، با همه صفات دیگری که زیر پوشش این چهار اصل اخلاقی قرار دارند. آن گاه امام (علیه السلام) برای این که مبدا بعضی فضایل اخلاقی روشن نباشد به توضیح و تفسیر آنها پرداخته و پنج مورد از آنها را بیان کرده است:

۱- مقام او را از راه بیرون نبرد، و این فضیلتی است همراه با فضیلت سپاسگزاری و آن هم شعبه ای از پاکدامنی است. امام (علیه السلام) از این کسی که مقام او را از راه بیرون کرده با جمله: فیجراً... ملاء، بر حذر داشته است. و این جمله به منزله صغرای قیاس مضموری است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر کس که در حضور مردم با مخالفت تو این چنین جسور باشد، شایسته نمایندگی تو نیست.

۲- زیرکی و هوشیاری در اموری که باید انجام دهد، و به کنایه این مطلب را با سخن خود: مَمَّنْ لَا تَقْصِرُ بِهِ الْغَفْلَةُ... مَنْكَ (کسی که غفلت باعث کوتاهی در انجام وظیفه محوله نگردد) بیان داشته است. زیرکی، خود، فضیلتی است تحت عنوان حکمت و دانایی.

۳- از آن کسانی نباشد که هر نوع قراردادی را که به نفع تو است، به سستی منعقد کند، بلکه آن را محکم و استوار سازد.

۴- از گشودن گره قراردادهایی که دشمنان تو با مکر و فریب به زیان تو بسته اند، باز نماند. و این دو ویژگی لازمه اصالت اندیشه آدمی بوده و آن فضیلتی زیر پوشش حکمت و درایت آدمی است .

۵- اندازه ارزش و مقام خود را در کارها بشناسد، تا هر کاری را در مرتبه خود و جای مناسب قرار دهد. و این فضیلت هم از فضایل زیر پوشش حکمت اخلاقی است. و نیز او را به دوری گزیدن از نادان با این عبارت هشدار داده است: فان الجاهل... جاهل (زیرا کسی که موضع خود را نشناسد موضع دیگران را هرگز نخواهد شناخت)، و این مقدمه صغرای قیاس مضموری است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر کس آن طور باشد اجتناب از او لازم و ضروری است .

سوم: نهی کرده است از این که گزینش کارکنان بر مبنای فراست و برداشت خود، و اطمینان و خوشبینی بدانها باشد. و به دلیل نادرستی آن در این عبارت اشاره کرده است: فان الرجال... شیء (زیرا افراد برای جلب نظر فرمانروایان، خوش خدمتی می کنند...) به این معنی، که افراد، خدمت خود را خوب جلوه می دهند، و خودنمایی می کنند تا نظر فرمانروایان را جلب کنند. و فرمانروایان به آنها خوش بین شوند، در حالی که پشت پرده، از خیر خواهی و امانت خبری نیست. و این عبارت، صغرای قیاس مضموری است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر چه که آن طور باشد، شایسته نیست در گزینش آن بر اساس فراست و دریافت خود تکیه کنی .

چهارم: پس از این که امام (علیه السلام) او را از انجام گزینش آن چنانی نهی کرده است، به منظور راهنمایی به روش انتخاب کارکنان، دستور داده است تا آنها را به روشی که نیکان پیش از او، می آزمودند، بیازماید. و در تأیید ویژگیهای قبل

می فرماید: آنانی را که بین مردم درستکارتر و به امانتداری در دین مشهورترند، انتخاب کن. و به وسیله قیاس مضمیری او را تشویق به انجام این دستورها فرموده است که صغرای قیاس، جمله: **فَانْ ذَلِكْ... امره**، و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر چه آن طور باشد، باید انجام داد.

پنجم: امر کرده است تا در رأس هر کاری از کارها یکی از منشیان واجد شرایط مناسب با آن کار را قرار دهد، به طوری که عظمت کار او را از پا در نیاورد و در انجام آن کوتاه نیاید و زیادی کار باعث آن نشود، شیرازه کارها از هم بپاشد و به کارها نرسد.

ششم: نهی فرموده است از این که مبادا از عیب منشیانش غافل بماند، و با این عبارت او را هشدار داده است: **مهما... الزمته** (هر عیبی که در منشیانت باشد و تو از آن غافل بمانی، مسئول آن عیب هستی)، و این صغرای قیاس مضمیری است که تقدیر آن چنین است: زیرا هر چه، از معایب مورد غفلت قرار گیرد، تو مسئول هستی. و کبرای مقدر نیز می شود: و هر چیزی را که تو مسئول آنی، غفلت از آن روا نیست.

دسته ششم، بازرگانان و صنعتگرانند، و در باره آنان او امری به شرح زیر صادر کرده است:

۱- نسبت به آنان خیرخواه باشد.

۲- سفارش لازم را نسبت به آنها-چه آنانی که در یک جا مقیمند و چه آنها که با سرمایه خود، دوره گردند، و چه آنها که با نیروی بدنی خدمت می کنند- دریغ نورد، زیرا آنها سرچشمه سازندگی اند. و به جنبه مصلحتی که در سفارش نسبت به آنها و توجه به حال آنها وجود دارد، از دو جهت اشاره فرموده است:

یکی جهت سود و منفعت آنهاست، در عبارت: **فانهم... علیها**، و ضمیر در کلمات: **مواضعها و علیها** به منافع برمی گردد، و «حیث» یعنی از جایی که

مردم برای چنان منافی آن جاها اجتماع نکرده و جرأت رفتن آن جاها را ندارند، و چنان جایی مثل دریاها، کوهها و امثال آنهاست.

دوم جهت بی زیان بودن آنهاست که در عبارت: فأنهم... غائلته، آمده است. و کبرای مقدر هر دو قیاس مضمحل چنین است: و هر کس که چنان باشد، خیرخواهی و سفارش نیکو در باره او، لازم و ضروری است.

۳- اعمال آنان را از نزدیک و اطراف کشور، زیر نظر داشته باشد، تا در صورت پیشامد مظالم و مشکلاتی برای آنها، از ایشان برطرف نماید.

۴- از معایب انگشت شماری که دارند از قبیل تنگ نظری و بخل، آگاه باشد، تنگ نظری در این جا همان بخل است، و پس از آن احتکار ما یحتاج عمومی، از قبیل احتکار گندم، جو، خرما، کشمش، روغن و نمک، علاوه بر اینها، نرخ گذاری در باره اجناس، یعنی فروش اجناس به نرخ دلخواه خود بدون پایبندی به اصول شرع و یا عرف مردم، زیرا تمام اینها انحراف از مرز عدالت به سمت صفت ناپسند ظلم و جور است.

آن گاه به جنبه پیامد ناروایی که این معایب دارند، با این عبارت هشدار داده است: و ذلک... اللولاه، اما این مطلب که آن معایب برای مردم زیانبخش اند واضح، و اما این که خود عیبی برای فرمانروایان است، از آن رو که قانون عدالت به دست آنها اجرا می شود. و اگر آنان در بازداشتن این قبیل افراد از راه تجاوز و ستمکاری سهل انگاری کنند، سرزنش و ملامت متوجه ایشان می گردد. و این عبارت صغرای قیاس مضمحل است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر چیزی که آن طور باشد، رد و دفع آن لازم و ضروری است.

۵- پس از این که دلیل پیامد بد آن معایب را بیان داشت، او را مأمور به جلوگیری از احتکار نموده و به نهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از احتکار استدلال فرموده است.

۶- دستور آسانی و سادگی خرید و فروش را داده و هم این که با ترازوی

عدل، بدون کم و کاست باشد، و نرخهایی که نه به فروشنده اجحاف شود، تا اصل کالا از بین برود و نه به مشتری تا اصل سرمایه اش را از دست دهد .

۷- دستور داده تا محکرمین را پس از نهي از کار زشتشان مجازات کند، اما در مجازات زياده روی نکند .

دسته هفتم: گروه زيردستان است، و آنها را با ويژگيهاي معين کرده و امر و نهي هاي در باره آنها بيان فرموده است:

اما ويژگيها:

بيچاره، ناتوان از کسب و کار، تهيدست، نيازمند و گرفتار رنج و زحمتند.

و تمام اينها- هر چند که بعضي ويژگيها در ضمن بعضي ديگر وجود دارد، جز اين که امام (عليه السلام) بر حسب صفات مختلف- تمام آنها را به جهت توجه زيادي که به اينان داشته، بر شمرده است، تا مبدا حتى يک مورد آنها را فراموش و سهل انگاري کند .

اما اوامر:

۱- مالک را در باره ايشان از خدا ترسانده، و به جنبه حکمتي که در اين ترساندن وجود داشته با اين سخن اشاره فرموده است: زيرا در ميان آنان افراد نيازمند و محتاج هستند، و اين عبارت: مقدمه صغرا براي قياس مضمري است که کبراي مقدر آن چنين است: و هر که آن چنان باشد، بايد از خدا در باره او ترسيد، و حقي که از طرف خدا براي او معين شده است بايد حفظ کرد.

۲- بخشي از بيت المال خود و اموالي را که از راه غلات زمينهاي غنيمت گرفته شده در هر شهر، وجود دارد، بديشان اختصاص دهد. بيت المال را به وي نسبت داده، از آن رو که سرپرستي آن را حاکم اسلام بر عهده دارد، و عبارت: فان للاقصى... حقه اشاره به همان مطلب دارد. کبراي مقدر اين قياس مضمري چنين است: هر کس در آن شرايط باشد، بايد با پرداخت حق او، رعايت حالش بخوبي بشود.

ص: ۲۸۳



۳- او را نهی کرده است از این که مبادا غرور مقام و شادی ناز و نعمت او را از حال آنان غافل نگه دارد. و با این عبارت او را از غافل ماندن از احوال ایشان بر حذر داشته است: فَاِنَّكَ لَا تَعْدُرُ... الْمَهْمَ (زیرا به دلیل انجام کارهای مهم، از غفلت نسبت به کارهای غیر مهم معذور نخواهی بود). مقصود امام (علیه السلام) از کلمه: التَّيَافُه، امور ناچیز و کمترین حالات مردم ضعیف است. و همین عبارت به منزله صغرای قیاس مضموری است که کبرای مقدر آن می شود: و هر کسی را که عذر و بهانه اش پذیرفته نباشد، نباید از حال فقرا غفلت ورزد.

۴- او را منع کرده است از این که توجه و عنایت خود را از ایشان دریغ ورزد، یعنی آن قدر عنایت به مسائل مهم داشته باشد که هرگز شامل حال آنان نگردد و به آنها نرسد.

۵- او را از این که با غرور، صورت از آنها برگرداند، منع کرده است، کنایه از تکبر و گردن فرازی نمودن نسبت به ایشان .

۶- دستور داده است تا نسبت به امور کسانی که به دلیل ناتوانی و حقارت در انظار دولتمردان و سربازان، دسترسی به او ندارند، بررسی کند، و فردی مورد اعتماد از مردم خدا ترس، و فروتن را از جانب خود بر ایشان بگمارد تا به کارهای ایشان رسیدگی کند و نتیجه را به اطلاع وی برساند .

۷- با آنان طوری رفتار کند که روز ملاقات با پروردگارش، عذر و بهانه ای داشته باشد. یعنی در باره آنها آن طور رفتار کند که خداوند دستور داده است، به نحوی که عذرش پذیرفته باشد. به این ترتیب که اگر خداوند از نحوه رفتارش نسبت به آنها پرسید، عذری در پیشگاه خدا داشته باشد، و به جنبه مصلحتی که در عنایت زیاد نسبت به آنها وجود دارد، با این عبارت توجه داده است: فَاِنَّ هٰؤُلَاءِ... غَيْرِهِمْ زِيْرَا اِيْنَانِ بِهٖ عَدَالْتٍ و داد گستری از دیگر مردم نیازمندترند.

۸- نسبت به داشتن عذر و بهانه ای در نزد خداوند در مورد پرداخت حق

هر کدام از قشرهای نامبرده تأکید بیشتری فرموده است .

۹- به وی دستور رسیدگی به حال رقت بار یتیمان و سالخوردگان را داده است، یعنی سالخوردگانی که از پیری به حدی رسیده اند که مقاومتشان اندک شده و ناتوان از حرکتند و راه چاره ای ندارند، و به دلیل آبرومندی با همه فقر و تهیدستی خود را برای گدایی آماده نکرده اند.

آن گاه به سنگینی وظیفه انجام تمام دستورهایی که گذشت با این عبارت اشاره فرموده است: و ذلک علی الولاه ثقیل (آنچه گفتیم برای فرمانروایان سنگین است)، و هم چنین با عبارت: و الحق کله ثقیل (و هر گونه حقی سنگین است)، تا مطلب کاملاً مؤثر افتد و در قلب طرف جایگزین شود. و بعد با این عبارت او را وادار به انجام وظیفه نموده است: و قد یخفف الله... لهم (و گاهی خداوند آن را سبک می سازد)، نسبت سبک کردن را به خدا داده است تا او را علاقمند به انجام وظیفه کند و برای وادار ساختن به انجام وظیفه و ساده شمردن آن، به بیان ویژگیهای افراد شایسته پرداخته است، و اینان کسانی هستند که تنها برکناری از عذاب خدا در آخرت را طالبند، و سختیهای و ظایف دنیوی را نسبت به عذاب اخروی آسان شمرده و به درستی وعده های الهی در آخرت اطمینان دارند. توفیق از آن خداست.

#### فصل چهارم: در باره اوامر و نواهی سازنده و آداب اخلاقی و سیاسی که

#### اشاره

بعضی عمومی و بعضی ویژه کارکنان، نزدیکان، ندیمان و خود اوست

و همچنین در کیفیت عبادت و امثال آن است.

وَ اجْعَلْ لِدَوَى الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسِمًا تَفْرُغُ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ - وَ تَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا - فَتَتَوَاضِعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ - وَ تُقْعِدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَ أَعْوَانَكَ مِنْ أَخْرَاسِكَ وَ شُرَطِكَ

ص: ۲۸۵

حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَنَتِّعٍ - فَإِنِّي سَمِعْتُ؟ رَسُولَ اللَّهِ ص؟ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ - لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّهُ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقِسْوَى - غَيْرَ مُتَنَتِّعٍ - ثُمَّ اخْتَمَلَ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعَيَّ - وَنَحَّ عَنْهُمْ الضِّيْقَ وَالْمَأْنَفَ - يَبْسُطُ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ - وَيُوجِبُ لِمَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ - وَأَعْطِي مَا أَعْطَيْتَ هَيْئًا وَامْنَعْ فِي إِجْمَالٍ وَإِعْيَادٍ - ثُمَّ أُمُورٌ مِنْ أُمُورِكَ لَا بِيَدِكَ لَكَ مِنْ مُبَاشَرَتِهَا - مِنْهَا إِحْيَاؤُهُ عَمَلِكَ بِمَا يَعْجَبُ عَنْهُ كُتَابِيكَ - وَمِنْهَا إِضْدَارُ حَاجَاتِ النَّاسِ يَوْمَ وُرُودِهَا عَلَيْكَ - بِمَا تَخْرُجُ بِهِ صُدُورُ أَعْوَانِكَ - وَأَمْضِ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلَهُ فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ مِثْلَهُ فِيهِ: وَاجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ - أَفْضَلَ تِلْكَ الْمَوَاقِيتِ وَاجْزَلِ تِلْكَ الْأَقْسَامِ - وَإِنْ كَانَتْ كُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صِلَحَتْ فِيهَا النَّيَّةُ - وَسَلِمَتْ مِنْهَا الرَّعِيَّةُ - وَلَيْكُنْ فِي خَاصَّةِ مَا تُخْلِصُ بِهِ لِلَّهِ دِينَكَ إِقَامَهُ فَرَائِضِهِ - الَّتِي هِيَ لَهُ خَاصَّةٌ - فَأَعْطِ اللَّهَ مِنْ يَدِكَ فِي لَيْلِكَ وَنَهَارِكَ - وَوَفِّ مَا تَقَرَّبْتَ بِهِ إِلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ كَامِلًا غَيْرَ مَثْلُومٍ وَ لَا مَنْقُوصٍ - بِالْغَاثِ مِنْ بَدَنِكَ مَا بَلَغَ - وَإِذَا قُمْتَ فِي صَلَاتِكَ لِلنَّاسِ - فَلَا تَكُونَنَّ مُنْفَرًّا وَ لَا مُضَيِّعًا - فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ بِهِ الْعِلَّةُ وَ لَهُ الْحِجَابُ - وَ قَدْ سَأَلْتُ؟ رَسُولَ اللَّهِ ص؟ حِينَ وَجَّهَنِي إِلَى؟ الْيَمَنِ؟ - كَيْفَ أَصَلَّى بِهِمْ - فَقَالَ صَلَّى بِهِمْ كَصَلَاةِ الْإِسْلَامِ - وَ كُنْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا وَ أَمَّا بَعْدُ فَلَا تَطَوَّلَنَّ اخْتِجَابِيكَ عَنْ رَعِيَّتِكَ - فَإِنَّ اخْتِجَابَ الْوُلَاةِ عَنِ الرَّعِيَّةِ شُعْبَةٌ مِنَ الضِّيْقِ - وَ قَلْبُهُ عِلْمٌ بِالْأُمُورِ - وَ الْإِخْتِجَابُ مِنْهُمْ يَقْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا اخْتَجَبُوا دُونَهُ - فَيَضِيغُ عِنْدَهُمُ الْكَبِيرُ وَ يَعْظُمُ الصَّغِيرُ - وَ يَقْتَرِحُ الْحَسَنُ وَ يَحْسِنُ الْقَبِيحُ - وَ يُشَابُّ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ - وَ إِنَّمَا الْوَالِي بَشَرٌ - لَا يَعْرِفُ مَا تَوَازَى عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ - وَ لَيْسَتْ عَلَى الْحَقِّ سِمَاتٌ - تُعْرَفُ بِهَا ضُرُوبُ الصُّدُقِ مِنَ الْكُذِبِ - وَ إِنَّمَا أَنْتَ أَحَدٌ رَجُلَيْنِ - إِذَا امْرُؤٌ سَخَتْ نَفْسُكَ بِالْبُذْلِ فِي الْحَقِّ - فَفِيمَ اخْتِجَابِكَ مِنْ وَاجِبِ حَقِّ تَعْطِيهِ - أَوْ فِعْلِ كَرِيمِ تَشْدِيدِهِ أَوْ مُبْتَلَى بِالْمَنْعِ - فَمَا أَسْرَعَ كَفَّ النَّاسِ عَنْ مَسْأَلَتِكَ - إِذَا أَيْسُوا مِنْ بَدْلِكَ - مَعَ أَنْ أَكْثَرَ حَاجَاتِ النَّاسِ إِلَيْكَ - مِمَّا لَا مَثُونَ فِيهِ عَلَيْكَ - مِنْ شِكَاةٍ مَظْلَمَةٍ أَوْ طَلَبِ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَتِهِ ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي خَاصَّةً وَ بَطَانَةً - فِيهِمْ اسْتِثْنَاءٌ وَ تَطَاوُلٌ وَ قَلْبُهُ إِنْصَافٌ فِي مُعَامَلَتِهِ - فَاحْسِبْ مَا دَهَّ أَوْلِيكَ بِقَطْعِ أَسْبَابِ تِلْكَ الْأَحْوَالِ - وَ لَا تُقْطِعَنَّ لِأَحَدٍ مِنْ حَاشِيَتِكَ وَ حَامَتِكَ قَطِيعَةً - وَ لَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اغْتِقَادِ عُقْدِهِ - تَضُرُّ بِمَنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ - فِي شَرْبِ أَوْ عَمَلِ مُشْتَرِكٍ -

يَحْمِلُونَ مَثُوتَهُ عَلَى غَيْرِهِمْ - فَيَكُونُ مَهْنَأً ذَلِكَ لَهُمْ دُونَكَ - وَ عَيْبُهُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ - وَ أَلْزِمَ الْحَقُّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ - وَ كُنْ فِي ذَلِكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا - وَاقِعًا ذَلِكَ مِنْ قَرَاتِكَ وَ خَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ - وَ ابْتِغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يَثْقُلُ عَلَيْكَ مِنْهُ - فَإِنَّ مَعْبَهُ ذَلِكَ مَحْمُودَةٌ - وَ إِنْ ظَنَنْتَ الرَّعِيَّةَ بِسُوءِ حَيْفٍ فَأَصْرِ حِرْ لُهُمْ بِعِذْرِكَ - وَ اعْيِدْ عَنْكَ ظُنُونَهُمْ بِأَصْحَابِكَ - فَإِنَّ فِي ذَلِكَ رِيَاضَةً مِنْكَ لِنَفْسِكَ وَ رِفْقًا بِرَعِيَّتِكَ وَ إِعْيَادًا - تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيمِهِمْ عَلَى الْحَقِّ وَ لَا تَدْفَعَنَّ صُحْبًا دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوَّكَ وَ لِلَّهِ فِيهِ رِضًا - فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَا لِحُجُودِكَ - وَ رَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ وَ أَمْنًا لِبِلَادِكَ - وَ لَكِنَّ الْحَيْدَرَ كُلَّ الْحَيْدَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صُلْحِهِ - فَإِنَّ الْعَيْدَ وَ رَبَّمَا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ - فَخُذْ بِالْحَزْمِ وَ اتَّهَمِ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ - وَ إِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عَدُوِّكَ عُقْدَةً - أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً - فَحِطْ عَهْدَكَ بِالْوَفَاءِ وَ ارْزُقْ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ - وَ اجْعَلْ نَفْسَكَ حُجَّةً دُونَ مَا أُعْطِيتَ - فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ - النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعًا مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ - وَ تَشَدُّتِ آرَائِهِمْ - مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ - وَ قَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ - لِمَا اسْتَتَبُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْعُدْرِ - فَلَا تَغْدِرَنَّ بِذِمَّتِكَ وَ لَا تَخْسِنَنَّ بِعَهْدِكَ - وَ لَا تَخْتَلَنَّ عِدْوَكَ - فَإِنَّهُ لَا يَجْتَرِي عَلَى اللَّهِ إِلَّا - جَاهِلٌ شَقِيٌّ - وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَ ذِمَّتَهُ أَمْنًا أَفْضَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ - وَ حَرِيمًا يَسْتَكُونُونَ إِلَى مَنْعَتِهِ وَ يَسْتَفِيضُونَ إِلَى جِوَارِهِ - فَلَا إِذْغَالَ وَ لَا مِدَالَسَةَ وَ لَا خِدَاعَ فِيهِ - وَ لَا تَعْتَقِدْ عَقْدًا تَجُوزُ فِيهِ الْعِلَلُ - وَ لَا تَعُولَنَّ عَلَى لَحْنِ قَوْلٍ بَعْدَ التَّأْكِيدِ وَ التَّوَثُّقِ - وَ لَا يَدْعُونَكَ ضَيْقُ أَمْرٍ - لَزِمَكَ فِيهِ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى طَلَبِ انْفِسَاحِهِ بِغَيْرِ الْحَقِّ - فَإِنَّ صَبْرَكَ عَلَى ضَيْقِ أَمْرٍ تَرْجُو انْفِرَاجَهُ وَ فَضْلَ عَاقِبَتِهِ - خَيْرٌ مِنْ غَدْرِ تَخَافُ تَبِعْتَهُ - وَ أَنْ تُحِيطَ بِكَ مِنَ اللَّهِ فِيهِ طَلَبُهُ - لَا تَسْتَقِيلُ فِيهَا دُنْيَاكَ وَ لَا آخِرَتَكَ إِيَّاكَ وَ الدِّمَاءَ وَ سَيْفُكَهَا بِغَيْرِ حِلِّهَا - فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى لِنِقْمِهِ وَ لَا أَعْظَمَ لَتَبِعِهِ - وَ لَا أُخْرَى بِزَوَالِ نِعْمِهِ وَ انْقِطَاعِ مِدَّةِهِ - مِنْ سَيْفِكَ الدِّمَاءَ بِغَيْرِ حَقِّهَا - وَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُبْتَدِئُ بِالْحُكْمِ بَيْنَ الْعِبَادِ - فِيمَا تَسَافَكُوا مِنَ الدِّمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ - فَلَا تُقَوِّينَ سُلْطَانَكَ بِسَفْكَ دَمٍ حَرَامٍ - فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يُضْعِفُهُ وَ يُوهِنُهُ بَلْ يُزِيلُهُ وَ يَنْقُلُهُ - وَ لَا عِيدَ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَا عِنْدِي فِي قَتْلِ الْعُمْدِ - لَأَنَّ فِيهِ قَوْدَ الْبَدَنِ - وَ إِنْ ابْتَلَيْتَ بِحَطَايَا - وَ أَفْرَطَ عَلَيْكَ سَوْطُكَ أَوْ سَيْفُكَ أَوْ يَدُكَ بِالْعُقُوبَةِ - فَإِنَّ فِي الْوَكْرِهِ فَمَا فَوْقَهَا مَقْتَلَهُ - فَلَا تَطْمَحَنَّ بِكَ نَحْوَهُ سُلْطَانِكَ - عَنْ أَنْ تُودَى إِلَى

أُولِيَاءِ الْمُقْتُولِ حَقَّهُمْ: وَإِيَّاكَ وَالْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ- وَالثَّقَهَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا وَحُبَّ الْإِطْرَاءِ- فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثِقِ فُرْصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ- لِيَمْحَقَ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ- وَإِيَّاكَ وَالْمَنْ عَلَى رَعِيَّتِكَ بِإِحْسَانِكَ- أَوِ التَّزْيِيدَ فِيمَا كَانَ مِنْ فِعْلِكَ- أَوْ أَنْ تَعِدَّهُمْ فَتَتَّبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلُقِكَ- فَإِنَّ الْمَنْ يُبْطِلُ الْإِحْسَانَ وَالتَّزْيِيدَ يَذْهَبُ بِنُورِ الْحَقِّ- وَالْخُلْفَ يُوجِبُ الْمَقْتَ عِنْدَ اللَّهِ وَ النَّاسِ- قَالَ اللَّهُ تَعَالَى- «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» وَإِيَّاكَ وَالْعَجَلَةَ بِالْأُمُورِ فَبَيْلَ أَوَانِهَا- أَوِ التَّسَيُّقُطَ فِيهَا عِنْدَ إِمْكَانِهَا- أَوِ اللَّجَاجَةَ فِيهَا إِذَا تَنَكَّرَتْ- أَوِ الْوَهْنَ عَنْهَا إِذَا اسْتَوْضَحَتْ- فَضَعُ كُلِّ أَمْرٍ مَوْضِعَهُ وَ أَوْقِعْ كُلَّ عَمَلٍ مَوْقِعَهُ- وَإِيَّاكَ وَالْإِسْتِنَارَ بِمَا لِلنَّاسِ فِيهِ أَسْوَهُ- وَالتَّغَابِيَ عَمَّا تُعْنَى بِهِ مِمَّا قَدْ وَضَحَ لِلْعُيُونِ- فَإِنَّهُ مَاخُودٌ مِنْكَ لِغَيْرِكَ- وَ عَمَّا قَلِيلٍ تَنْكَشِفُ عَنْكَ أَعْطِيهِ الْأُمُورَ- وَيُتَّصَفُ مِنْكَ لِلْمَظْلُومِ- امْلِكْ حَمِيَّةَ أَنْفِكَ وَ سَوْرَةَ حَدِّكَ- وَ سَطْوَةَ يَدِكَ وَ عَزَبَ لِسَانِكَ- وَ احْتَرِسْ مِنْ كُلِّ ذَلِكَ بِكَفِّ الْبَادِرَةِ وَ تَأْخِيرِ السَّطْوَةِ- حَتَّى يَسْكُنَ غَضَبُكَ فَتَمْلِكَ الْإِخْتِيَارَ- وَ لَنْ تَحْكُمَ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِكَ- حَتَّى تُكْثِرَ هُمُومَكَ بِذِكْرِ الْمَعَادِ إِلَى رَبِّكَ- وَ الْوَاجِبُ عَلَيْكَ أَنْ تَتَذَكَّرَ مَا مَضَى لِمَنْ تَقَدَّمَكَ- مِنْ حُكُومِهِ عَادِلِهِ أَوْ سُنَّهِ فَاضِلِهِ- أَوْ أَثَرِ عَنِ نَبِيِّنَا ص أَوْ فَرِيضِهِ فِي كِتَابِ اللَّهِ- فَتَقْتَدِيَ بِمَا شَاهَدْتِ مِمَّا عَمِلْنَا بِهِ فِيهَا- وَ تَجْتَهِدَ لِنَفْسِكَ فِي اتِّبَاعِ مَا عَهَدْتِ إِلَيْكَ فِي عَهْدِي هَذَا- وَ اسْتَوْثَقْتِ بِهِ مِنَ الْحُجَّةِ لِنَفْسِي عَلَيْكَ- لِكَيْلَا تَكُونَ لَكَ عِلَّةٌ عِنْدَ تَسْرُعِ نَفْسِكَ إِلَى هَوَاهَا

## لغات

شرط: گروهی که خود را با علامتهای خدمت گزاری مشخص می کنند و با آن علامات از دیگران بازشناخته می شوند  
خرق: خلاف مدارا انف: درشتی، خوبی که با خودبینی همراه است.

اکناف: اطراف و جوانب اسداء: بخشش حامه: خویشاوندی عقده: زمین زراعتی عقده: جای پر درخت و نخلستان اعتقد الضیعه: زمین و باغی فراهم آورد مغبه: سرانجام کار- نتیجه اصحر: آشکار ساخت

دعه: آسودگی- آسایش استوبلوا الامر: سنگین شمردند آن کار را وبال: بدی، سنگینی، استوبلت البلد:

وضع شهر بد شد و شهروندان ناراضی شدند خاس بالوعد: عهد و پیمان را شکست ختل: نیرنگ افضا: گسترده.

استفاض بالماء: آب جریان یافت ادغال: تباه کردن دغل: فساد مدالسّه: مصدر باب مفاعله از تدلیس و فریبکاری در فروش و غیره مانند نیرنگ زدن لحن القول: مانند در پرده سخن گفتن و اشاره داشتن و پهلو زدن در کاری و کزه: یک باره زدن، یکبارگی. بعضی گفته اند به معنی دست را بر چانه جمع کردن است فرصه: نوبت، مقدار ممکن از یک کار.

سوره الرّجل: حمله و تندی و بی باکی یک مرد غرب اللسان: تندزبانی بادره: حمله شتابزده و مجازات کردن

### ترجمه

«قسمتی از وقت خود را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند، تا در آن وقت خود را آماده کرده و در انجمن عمومی برای انجام کار آنها بنشین، پس به خاطر خدا در آن انجمن فروتن باش، و جلو سپاهیان، دربانان، نگهبانان و محافظان خود را بگیر تا کسی که از طرف آنها حرف می زند بی دغدغه و لکنت زبان و ترس و نگرانی، حرف بزند، زیرا من از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود «هرگز امتی آراسته نخواهد بود، مگر این که حق ناتوان بدون ترس و نگرانی از توانا گرفته شود» (۱). بنا بر این تندی و تندخویی و بی ادبی در سخن گفتن را از طرف آنها بپذیر و بر خود مگیر، و مبادا تو با آنان تندی و خودپسندی روا داری، تا خدا درهای رحمتش را بر روی تو بگشاید. و اجر اطاعت و فرمانبرداری را به تو مرحمت کند.

و هر چه به کسی می دهی با روی باز بده و اگر به کسی چیزی نمی دهی و مانع از

ص: ۲۸۹

---

۱- لن تقدس امه لا یؤخذ للضعیف فیها حقّه من القوی غیر متّعت.

کاری می شوی با مهربانی و معذرت خواهی عمل کن.

و آنکھی بعضی از کارها را ناگزیر باید خود انجام دهی، از آن جمله پاسخ دادن به کارکنان در جایی که از عهده منشیانت بر نیاید، و از جمله درخواستهای مردم که باعث تنگدلی یارانت می گردد، تو خود باید رسیدگی کنی. در هر روز کار مخصوص همان روز را انجام بده، زیرا هر روز کار ویژه ای دارد. و بهترین فرصتها و با ارزشمندترین اوقات را بین خود و خدا قرار بده، اگر چه همه فرصتها - اگر نیت انسان خالص و مردم در آسایش باشند - از آن خدا و متعلق به اوست.

باید در آن فرصتی که ویژه خدا قرار داده ای، واجباتی را که تنها برای اوست، صمیمانه برای او انجام دهی، بنا بر این در شبانه روز بخشی از آسایش تنت را به خدا بسپار و بدان وسیله عملی را به طور کامل انجام دهد که باعث نزدیکی تو به خدا شده و بدون عیب و نقص باشد هر چند که موجب فرسایش و ناراحتی بدنت گردد. و هنگامی که با مردم نماز می گزاری کاری نکن که مردم را از خود برنجانی و نماز را ضایع گردانی، زیرا میان مردم افرادی بیمار و گرفتارند. من از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) - هنگامی که مرا به یمن اعزام داشت - از نحوه برگزاری نماز با مردم آنجا پرسیدم فرمود: با آنان همچون ناتوانترین فرد نماز را به پا دار، و نسبت به مؤمنان مهربان باش. و بعد از تمام این دستورها مبدا بیش از اندازه خود را از نظر مردم دور نگهداری. زیرا دوری فرمانروایان از انظار مردم، بخشی از تنگ نظری و کم آگاهی به کارهاست، و همین، رو نشان ندادن است که حکمرانان را از کارهای پوشیده مردم بیگانه می سازد و در نتیجه کارهای بزرگ مردم را کوچک و کارهای کوچک را بزرگ، و کارهای خوب را بد، و کارهای زشت را زیبا جلوه می دهد و حق و باطل را به هم آمیخته می کند. برآستی حکمران بشر است و از کارهایی که مردم در خفا انجام می دهند آگاه نیست. و روی حق و حقیقت نشانه گذاریهایی نشده تا راست از دروغ باز شناخته شود و در واقع تو یکی از دو نوع مردان هستی: یا مردی هستی که در راه حق، دست و دلبازی و کوتاهی نداری، در این صورت، رو پنهان داشتنت از ادای حق واجب و یا انجام کار نیک برای چیست؟ و یا فردی گرفتار

خست و تنگ نظری هستی که در این صورت دیری نخواهد پایید که مردم از بذل و بخشش تو ناامید شوند و چیزی از تو نخواهند خواست، در صورتی که بیشترین درخواستهای مردم، چیزهای بی مایه-از قبیل شکایت از ستم و یا دادخواهی در باره برخوردی-و بی زحمت است.

و آنگهی چون حکمران نزدیکان و ندیمانی دارد که خودسر و دراز دست و در رفتارشان با مردم کم انصافند، تو کاری بکن که با از میان برداشتن انگیزه های آن صفات ریشه آنها را از بیخ و بن برکنی، و به هیچ کدام از اطرافیان و خویشاوندانت، قطعه زمینی واگذار مکن، و مبادا کسی به این طمع بیفتد که در آبادانی زمین و باغ خود به مردم همسایه زیان رساند و در آب دادن مزرعه و یا در کاری که با مردم باید همکاری کند، هزینه آن را بر دیگران تحمیل کند، در نتیجه گوارایی آن کار برای ایشان خواهد بود نه برای تو، ولی ننگ آن در دنیا و آخرت برای تو خواهد ماند. حق را نسبت به هر که شایستگی دارد-چه نزدیک و چه دور- اجرا کن، و در این راه استوار باش و پاداشت را از خدا بخواه، هر چند که از اجرای حق، به خویشان و نزدیکانت برسد آنچه باید برسد. و نتیجه اجرای حق را با همه سنگینی اش برای خود، در نظر بگیر، که پی آمدی خوش و پسندیده دارد. آنجا که مردم تو را ستمگر پندارند، اگر بهانه ای داری، آشکارا بگو، و با بیان روشن و آشکار عذر و بهانه خود، پندار آنها را زایل گردان، زیرا با این عمل هم خویشان را تربیت و هم با مردم به مدارا رفتار کرده ای، و این اظهار عذر و بهانه باعث رسیدن تو به خواسته ای که همان حق جویی مردم است خواهد شد.

مبادا صلح و سازشی را که رضای خدا در آن است-اگر دشمن تو را دعوت کرد-از دست بدهی، زیرا که صلح و سازش باعث آسایش سپاهیان و برطرف شدن غمها و امتیث کشور است. ولی پس از صلح با دشمن، سخت بر حذر باش، زیرا چه بسا که دشمن هدفش از سازش و نزدیکی غافلگیر ساختن بوده باشد. بنا بر این جانب احتیاط را بگیر، و خوش گمان مباش! و اگر بین خود و دشمن پیمانی بستی و لباس پیمان امتیث را از جانب خود بر او پوشاندی به پیمان



خود وفادار باش و به عهد خود وفا کن، و خود را سپر دفاع پیمانی که بسته ای قرار بده، زیرا که هیچ چیز در نزد خدا از واجبات الهی در بین مردم- با همه اختلاف نظر و افکار گوناگون آنها- از وفای به عهد، مهمتر نیست، حتی مشرکان هم، پیش از اسلام و مسلمین، در بین خود، وفای به عهد را مهم می گرفتند، از آن رو که سرانجام بد پیمان شکنی را دریافته بودند. پس مبادا به پیمان خیانت کنی و پیمان شکن باشی، و مبادا در صدد فریب دشمنت باشی، زیرا آن نوعی جسارت بر خداست، و بر خداست گستاخ نمی شود مگر نادان بدبخت. و خداوند عهد و پیمان خود را که باعث امتی است، میان بندگان گسترده است، و آن را محلی امنی برای زیستن در پناه لطفش قرار داده است، بنا بر این فریبکاری، گول زدن و نیرنگبازی در آن راه ندارد.

از اول قراردادی منعقد نکن، تا به عذر و بهانه گیریها متوسل شوی، و نباید پس از عهد و پیمان، سخنی مبهم و دو پهلو به کار ببری، و نباید تنگنای کاری که باید پیمان الهی را در باره آن رعایت کنی تو را وادار به پیمان شکنی نابجا کند، زیرا نستوه بودن در برابر کار دشواری که به انجام آن امیدواری و پی آمد نیک آن را انتظار می بری بهتر از نیرنگی است که از مجازات و کیفر الهی آن می ترسی، و هم چنین بهتر از ترس بازخواست خداوند است که هیچ راهی در دنیا و آخرت برای عفو و بخشش آن در پیش نداری. از خونها و خونریزی به ناحق بر حذر باش، زیرا هیچ چیز بیشتر از خونریزی به ناحق، باعث عذاب و سزاوار بازخواست و موجب از بین رفتن نعمت و کوتاهی عمر نیست. و خداوند پاک در روز رستاخیز، اولین حکمی که میان بندگانش می فرماید در باره خونهایی است که مردم ریخته اند، بنا بر این هرگز با خونریزی خلاف بنیاد حکومت را استوار نکن، زیرا ریختن خون حرام پایه حکومت را سست و لرزان می کند بلکه آن را از بین می برد و به دیگران منتقل می سازد، و از تو در نزد خدا و هم چنین در نزد من هیچ عذر و بهانه ای در قتل عمد، پذیرفته نیست زیرا در قتل عمد، قصاص تن لازم است و اگر هم از روی خطا دیگری را کشتی و تازیانه و یا شمشیر و یا دست، در مجازات، افراط کرد،

مبادا غرور قدرت تو را از پرداخت خونبها به اولیای مقتول مانع شود.

از خود پسندی و اعتماد به چیزی که تو را وادار به خودپسندی کند، پرهیز، و از این که مردم تو را زیاد ستایش کنند بر حذر باش، زیرا چنین حالتی از بهترین فرصتها برای شیطان است تا بتواند آثار نیک نیکوکاران را از بین ببرد. و مبادا در برابر خوبی که به مردم می کنی بر سر آنها منت بگذاری، و یا کاری را که می کنی، بیش از آنچه هست جلوه دهی، و مبادا به آنان وعده ای بدهی که وفا نکنی، زیرا منت گذاری نتیجه خوبی را زایل می کند، و کار را بیش از آنچه هست تلقی کردن، نور حق را از دل می زداید، و به وعده وفا نکردن باعث خشم خدا می گردد، خدای بزرگ می فرماید: «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (۱) پرهیز کن از شتاب در کارها پیش از فرا رسیدن وقت آن و یا وانهادن آن به هنگام فراهم شدن مجال انجام آن، و یا پافشاری بیجا در کاری که آن را در نمی یابی، و یا سبک شمردن کار به هنگامی که برایت روشن شده است. پس هر چیز را در جای خود قرار بده، و هر کاری را به موقع خود به جای آور.

مبادا آنچه را که همه مردم در آن حق یکسان دارند به خود اختصاص دهی، و مبادا در جایی که دقت و توجه لازم است و همه می دانند تو خود را به نادانی بزنی، زیرا آن [حق] از تو به نفع دیگری گرفته خواهد شد، همه چیز روشن شده و دیری نخواهد پایید که داد ستمدیده را از تو خواهند گرفت. به هنگام خشم بر خود مسلط باش، و جلو تند و تیزی خودت و حمله دست و بازو و بدزبانی ات را بگیر، از همه این کارها با چشم پوشی از شتاب، و تأخیر در اعمال قدرت، خودداری کن، تا آتش خشم فرو نشیند و بر خود مسلط گردی، و هرگز بر خود مسلط نمی شوی مگر آن که در باره بازگشت به سوی پروردگارت بسیار دل مشغول باشی.

بر تو لازم است از احکامی که پیشینیان، قبل از تو به عدل و داد صادر کرده، و یا راه و روش نیکی که به کار برده اند، و یا خبری را که از پیامبرمان نقل

ص: ۲۹۳

---

۱- سوره صف (۶۱) آیه (۳) [۱] یعنی: بسیار سخت خدا را به خشم می آورد آنکه سخنی بگوید و خلاف آن کند.

کرده اند و فریضه ای که از کتاب خدا عمل کرده اند، یاد کنی، بنا بر این آنچه را که دیدی مورد عمل ماست پیروی کن و با تمام وجودت در به جای آوردن آنچه در این عهدنامه، به عهده ات گذاردم کوشا باش که من در این عهدنامه حجت را بر تو تمام کردم، تا به هنگام حمله و فشار هوا و خواهش نفست، عذر و بهانه ای نداشته باشی.»

## شرح

اما کارهایی که به نفع توده مردم است:

اول، آن که بخشی از وقت خود را مخصوص کسانی کند که به او نیاز دارند، تا در آن فرصت خود را فارغ از هر کاری آماده سازد و هفته ای یا کمتر یا بیشتر- به هر اندازه که ممکن شود- در یک انجمن عمومی به خاطر آنها نشستی داشته باشد.

دوم، به خاطر خدا در انجمن و نشست با ارباب حاجت و کسانی که به او نیاز دارند، فروتنی کند. امام (علیه السلام) او را در ارتباط با خدا و ادار به فروتنی کرده است از آن رو که خداوند آفریدگار اوست، و وظیفه اش نسبت به خدا فروتنی است.

سوم: سپاه و یار و یاورانش را از مردم نیازمند باز دارد [مبادا مانع از مراجعه آنان شوند] و دلیل این مصلحت و فایده آن کار را با این عبارت بیان فرموده است: تا کسی که از طرف آنها حرف می زند بدون دغدغه و لکنت زبان حرف بزند. و به دلیل ضرورت این کار با این بیان اشاره کرده است: فانی سمعت... القوی، و جهت استدلال امام (علیه السلام) به این خبر آن است که دلالت مطابقی بر مجازات امتی دارد که در میان آنها به دلیل ناپاکیشان حق ناتوان از توانا گرفته نمی شود، و همین خود باعث عذاب اخروی است و به دلالت التزامی دلالت دارد بر این که در میان مردم به طور قطع چنین چیزی وجود دارد. وانگهی چون این

اموری که امام (علیه السلام) دستور انجام آنها را می دهد، چون زمینه و مقدمه واجبند، بنا بر این انجام تمام این کارها واجب خواهد بود .

چهارم، کارهایی که هر چند به مصلحت عموم مردم و به نفع همه است او خود باید بدون واسطه انجام دهد. کلمه امور، مبتدا و خبر آن محذوف است:

و هناك امور یعنی در اینجا اموری هست، و یا عباراتی نظیر آن. از جمله آن امور پاسخ دادن به کارکنان است، در جایی که این کار از عهده منشیان برنیاید، او خود آن طور که مصلحت می بیند پاسخ دهد. و از جمله رسیدگی به نیازهای مردم در موردی است که یارانش در انجام آن سعه صدر نشان نمی دهند، و شایسته نیست که به آنها واگذار کند، زیرا در نهایت اگر آنها برآورده کنند باز هم رضایت بخش نخواهد بود .

پنجم: باید هر روز کار همان روز را انجام دهد و بر این مطلب با این عبارت توجه داده است: فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ مَا فِيهِ يَعْنِي زِيْرًا هِر رُوزِ كَارِ مَخْصُوصٍ بِهِ خُودِ دَارِد. و این جمله صغرای قیاس مضموری است که کبرای مقدر آن چنین است: و اگر هر روزی کار مخصوص به خود دارد پس باید در همان روز انجام گیرد.

ششم: بهترین فرصتها را در کارها و اعمال بین خود و خدا صرف کند، یعنی اوقات لازم برای اعمال واجب، و بهترین نوع کارها آن کاری است که در وقت معین انجام گیرد پس با فضیلت ترین اوقات وقتی است که از گرفتاریهای دنیایی فارغ و به خلوت با خدا مقرون باشد. و در عبارت:

و ان كانت...الرّعيه توجّه بر این مطلب داده است که بالاترین اعمال، عملی است که تنها برای خدا باشد .

هفتم: در آن فرصت معین، که ویژه خدا و مخصوص عمل دینی قرار داده، واجبات الهی را با اخلاص و توجه خاصی انجام دهد.

هشتم: قسمتی از آسایش جسمی خود را در شبانه روز برای خدا، یعنی در راه طاعت و بندگی او صرف کند. مفعول دوم - چون معلوم بوده است - حذف شده، قرینه همان بودن شبانه روز است که دو ظرف مکان برای افعال به قرینه ذکر بدن، می باشند.

نهم: عملی را که برای تقرب به خدا انجام می دهد، به طور کامل و بدون عیب و نقص باشد. کلمات کاملاً، غیر مثلوم، و بالغاً هر سه حالند. و ما منصوب است بنا بر این که حرف مصدری است و نصبش به وسیله کلمه: بالغاً...

است که در ضمن سخنان امام (علیه السلام) آمده است: بالغاً ما بلغ من القوه و الطاعه یعنی: هر چند که فشار عبادت باعث فرسودگی بدنت گردد.

دهم: از جمله آدابی که به امامت مردم در نماز جماعت مربوط می شود، این است که در نماز خود حد وسطی را انتخاب کند، ما بین نماز طولانی که طول دادن آن باعث نفرت مردم می گردد، و بین کوتاه خواندن که باعث تباه سازی ارکان نماز و از بین بردن فضیلت آن می گردد، و برای رد سنگینی و طولانی خواندن نماز به دلیل عقلی و نقلی استدلال جسته است:

امّا دلیل عقلی یک قیاس مضموری است که صغرای آن عبارت است از: فأنّ فی الناس... الحاجه زیرا میان مردم افرادی وجود دارند که بیمار و گرفتارند و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر جامعه ای که افراد مزبور میان آنها باشد نیازمند مدارا و سبک گرفتن است. و اما دلیل نقلی، روایتی است که از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است، و جهت تشبیه نماز جماعت به نماز ناتوانترین نماز گزار، سبک گرفتن نماز به حفظ ارکان و واجبات نماز است.

یازدهم: از جمله آداب سازنده برای اداره شهر، خودداری از طول غیبت از انظار توده مردم است، و برای تشویق به خودداری از آن عمل به چند جهت اشاره فرموده است:

۱- طول غیبت نوعی سختگیری نسبت به رعیت و تنگ نظری است.

چون دیدار آنان با حاکمشان باعث برطرف شدن اندوه ناشی از مشکلاتشان می گردد.

۲- طول غیبت باعث اطلاع کمتر از امور می شود، یعنی لازمه مخفی بودن طولانی از انظار، بی اطلاعی از امور است، بنا بر این نام لازم را بر ملزوم اطلاق فرموده است. و با این عبارت مطلب را تأکید کرده است: و همین رو پنهان کردن از مردم است که باعث بریدن از مردم می شود، یعنی مانع اطلاع بعضی از فرمانروایان از امور پنهانی رعیت می گردد. آن گاه به پیامدهای ناروای آن ناآگاهی اشاره فرموده است. به این ترتیب که کارهای بزرگ مردم را کوچک می بیند، مثل این که اگر یکی از اطرافیان حاکم، دست به ستمکاری بزند، دستیاران جرم او را کوچک قلمداد می کنند و حاکم هم آن را کوچک می بیند، و همچنین کارهای کوچک را بزرگ می بیند. مثلاً یک نافرمانی کوچک که از مقام پایین تر نسبت به بالاتر سر بزند. و همین طور کارهای خوب مردم را بد، و کارهای بد را خوب می بیند، و حق و باطل با هم درآمیخته و مشتبه می شوند، و این است معنای عبارت امام (علیه السلام): فیصغر... بالباطل .

آن گاه چند دلیل آورده است بر این که لازمه رو پنهان کردن از مردم به مدّت زیاد ناآگاهی است، با این عبارت: و أنّما الوالی بشر... الصدق و الکذب ، که در حقیقت چنین است: زیرا حاکم یک فرد از بشر است و از ویژگیهای بشر آن است که هیچ چیز را جز به وسیله نشانه، نشناسد، و از طرفی، حق نشانه هایی ندارد، تا بدان وسیله انواع سخنان راست از نادرست باز شناخته شود .

۳- امام (علیه السلام) وی را به خودداری از رو پنهان کردن از مردم به وسیله قیاس مضموری تشویق کرده است که مقدمه صغرای آن یک قضیه شرطیه منفصله است و آن عبارت است از: و أنّما انت... بذلک و خلاصه معنای آن

چنین است: یا تو فردی با سخاوت طبع و در راه حق، دست و دل بازی، و یا شخصی گرفتار تنگ نظری هستی، کبرای مقدر آن نیز چنین است: هر کس که با این ویژگیها باشد روا نیست که از مردم مدتی دور زندگی کند، توضیح مقدمه کبرا این طور می شود: یا او در راه ادای حق دست و دل باز است، چنان که به هنگام درخواست حقی، یا حق واجب را ادا می کند، و یا همچون افراد کریم و بزرگوار برخورد می کند که در این صورت رو پنهان کردن از مردم روا نیست، و یا گرفتار تنگ نظری است که در این صورت هم، مردم وقتی از بذل و بخشش او ناامید شدند، دیگر چیزی از او درخواست نخواهند کرد، در این صورت هم، رو پنهان کردن از مردم معنایی ندارد.

۴- سخن امام (علیه السلام): مع ان اکثر... معامله مقدمه صغرای قیاس مضمیری است که کبرای آن چنین است: و هر کسی که بیشترین نیازهای مردم از قبیل موارد یاد شده، زحمت و هزینه ای برای او نداشته باشد، رو پنهان کردن وی از مردم بی معناست.

دوازدهم: از جمله امور سازنده که مربوط به نزدیکان حاکم است، آن است که بار هزینه آنها را از دوش مردم بردارد، بنا بر این عبارت: بقطع اسباب...

مئونه رهنمودی است به طریق از میان برداشتن آن، و به دلیل آن عمل - با یادآوری پی آمدهایی از قبیل این که خود را در منافی بر رعیت مقدم داشته و دست اذیت و آزار و کم انصافی بر آنها دراز کنند - اشاره فرموده است. و آن عبارت به منزله مقدمه صغرای قیاس مضمیری است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر کس چنان باشد گسستن رشته زحمت و هزینه وی از مردم ضرورت دارد. صفات و حالاتی که امام (علیه السلام) دستور برکندن ریشه های آنها را داده است عبارتند از: انواع زحمتهای نامبرده از قبیل خودسری، دراز دستی و کم انصافی.

عبارت: و لا تقطن... مشترک، توضیح و تفصیل راههای از بین بردن

انگیزه های یاد شده است، زیرا واگذار کردن قطعه زمینی به یکی از آنها و به طمع واداشتن وی-در فراهم آوردن زمین و باغ- بر ضرر رساندن به همسایگان در آب، و یا در کار مشترک با مردم مانند عمران و آبادانی، موجب می شود که هزینه آن را بر دیگران تحمیل کند، اینها انگیزه های صفات یاد شده از انواع زحمت هستند، و قهرا از میان برداشتن اینها در گرو برکندن ریشه های آنهاست.

آن گاه از انگیزه های زحمت بر مردم، به دلیل پیامدهای ناروا که برای حاکم دارد او را بر حذر داشته است، پیامدهایی از قبیل گوارایی آن کارها برای ایشان نه برای او، و باقی ماندن ننگ آن در دنیا و آخرت برای او، و همین عبارت به منزله مقدمه صغرای قیاس مضموری است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر چه که گوارائی اش برای دیگران و ننگش برای تو باشد، انجامش بر تو روا نیست .

سیزدهم: حق را در باره همه افرادی که سزاوار آند، چه دور و چه نزدیک اجرا کند و اگر در اثر اجرای حق، احتمالا- به خویشاوندان و نزدیکانش مرارت و تلخی برسد، او به خاطر دستاوردی که باعث قرب به خدا و تنها برای رضای اوست، بردبار و شکیب باشد، هر چند که از اجرای حق به خویشان و نزدیکانش، به اقتضای شریعت، برسد آنچه باید برسد. و او در «و لکن» برای حال و «واقعا» نیز حال است و عامل حال فعل: «و الزم» می باشد.

چهاردهم: نتیجه این اجرای حق را با همه سنگینی که برای او-در مورد نزدیکان خود- دارد-در نظر بگیرد. گویا وی با اجرای حق، سرانجام از آسیب دنیا و عذاب آخرت ایمن می گردد. و به این کار او را چنین تشویق کرده است: زیرا پیامد آن اجرای حق پسندیده است، یعنی همان عافیت و ایمنی و بالأخره، سعادت جاوید، که خوش و پسندیده است. و همین عبارت مقدمه صغرای قیاس مضموری است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر چیزی که پیامدی خوش و پسندیده داشته باشد، علاقه مندی به انجام آن ضروری است .



پانزدهم: بر فرض این که توده مردم او را ستمگر و ظالم پندارند، امام (علیه السلام) به او دستور می دهد که به طور روشن و آشکار در باره پندار ایشان که او را ظالم تصور کرده اند، دلیل و انگیزه خود را ابراز کند و با اظهار خود، پندار آنها را از بین ببرد. و در این مورد نیز او را به وسیله قیاس مضمری ترغیب نموده است که عبارت: *فانّ...الحق صغرای آن است*، یعنی این که با این اظهار دلیل و انگیزه - در صورتی که عذر و دلیلی داری - به خواسته ای که داری، خواهی رسید، به این معنی که با آگاه شدن آنها از کار تو که از روی حق بوده است، نه از روی ستم، آنها را بر طریق حق استوار خواهی ساخت. و کبرای مقدر آن چنین است: و هر چه که آن چنان باشد، شایسته انجام دادن است .

شانزدهم: او را از رد صلح خداپسندانه ای که دشمن به آن دعوتش می کند بر حذر داشته و او را به مصالح و فوایدی که این عمل دارد به وسیله قیاس مضمری توجه داده است، که مقدمه صغرای قیاس، عبارت: *فانّ فی الصلح...*

لبلادك است، و آنها سه مصلحت روشن و آشکاری است که در اثر صلح و سازش به دست می آید. و کبرای مقدر آن، چنین است: و هر چیزی که مشتمل بر چنین مصالحی باشد پذیرفتنش لازم و واجب است .

هفدهم: او را پس از سازش، سخت از دشمن بر حذر داشته، و امر به گرفتن جانب احتیاط نموده است، و نیز دستور داده به حسن ظنی که ممکن است از صلح و سازش با دشمن پیدا شده باشد، متکی نباشد. و بر ضرورت این احتیاط و حذر داشتن با قیاس مضمری توجه داده است که مقدمه صغرای آن، جمله: *فانّ العدو ربّما یتقارب لیتغفل یعنی: چه بسا دشمن با صلح و سازش به او نزدیک شده تا او را غافلگیر سازد و بر او پیروز گردد.* و امام (علیه السلام) خود در این باره دلایل و شواهدی آزموده دارد. و هر دو مفعول به دلیل وضوح و روشن بودن آنها حذف شده اند. و کبرای مقدر نیز چنین است: و هر کس چنان باشد

بر حذر بودن از او لازم و واجب است .

هیجدهم: به او امر کرده که چنانچه بین او و دشمنش پیمان بسته شد به پیمان خود وفادار باشد و امانتی را که بر عهده گرفته است رعایت کند و خود را همچون سپر دفاعی برای پیمانی که بسته است قرار دهد، یعنی به قیمت جان خود- هر چند به ضرر او باشد- از آن دفاع کند کلمه «اللبس یعنی پوشش» را استعاره آورده است برای وارد شدن دشمن زیر پوشش امنیت، نظر به شباهتی که پوشش امنیت به پیراهن و امثال آن دارد. و همچنین کلمه: «الجنّه» یعنی سپر را استعاره برای جان وی آورده است، از نظر شباهتی که جان او در نگهبانی به سپر و نظیر آن دارد. و بر این وفاداری به دو دلیل که عبارت زیر مشتمل بر آنهاست او را وادار نموده است: فأنه... الغدر .

۱- برآستی که مردم- با همه اختلاف نظر و افکار گوناگون خود- بر هیچ واجبی از واجبات الهی این قدر اهمیت نمی دهند.

۲- حتی مشرکان پیش از اسلام به وفای عهد پایبند بوده و پیامد نادرست پیمان شکنی و فریبکاری را ناگوار می دانستند.

دو جمله یاد شده دو مقدمه صغرا برای قیاس مضموری هستند که کبرای مقدر آنها چنین است: و هر چه که آن طور باشد پایبندی و نگهداری آن لازم و ضروری است .

آن گاه با نهی از خیانت در عهد و پیمان و پیمان شکنی، و فریفتن دشمن با بستن پیمان و بعد گول زدن او مطلب را مورد تأکید قرار داده است. و به دو جهت از پیمان شکنی بر حذر داشته است:

۱- جمله: فأنه... الا شقی به منزله صغرای قیاس مضموری است که خلاصه آن چنین می شود: زیرا کسی که بر خدا گستاخی کند بیچاره و بدبخت است، و کبرای مقدر آن نیز چنین است: هر پیمان شکن و فریبکاری گستاخ

بر خداست، از چهارمین مقدمه این نتیجه گرفته می شود: پس شخص نگویند آن کسی است که پیمان شکن و فریبکار است. و ممکن است مقدمه صغرا چنین باشد: زیرا آن عمل، گستاخی بر خدا و باعث بدبختی است، و کبرای مقلد نیز چنین است: و هر چه آن طور باشد، اجتناب از آن ضروری و لازم است. به این ترتیب از اول به نتیجه مورد نظر می رسیم .

۲- عبارت: و قد جعل... جواره و امانا یعنی: خداوند عهد و پیمان را...

محل امنی برای زیستن در سایه لطف خود قرار داده است. لفظ: «الحریم» را استعاره برای عهد و پیمان آورده و با کاربرد کلمه: «السکون» به طور استعاره ترشیحی به برخورداری بنده از نعمت و بهره برداری از جوار رحمت او اشاره نموده، و بدین وسیله بر جهت استعاره که همان اعتماد و اطمینان به خدا و در امان ماندن از فتنه است، توجه داده، و حریم را به نوعی مانع تشبیه کرده است، و این سخن به منزله صغرای قیاس مضمیری است که کبرای آن می شود: و هر چیزی که آن چنان باشد، شکستن آن و فریبکاری در آن روا نیست .

نوزدهم: او را از انعقاد قرار دادی که راههای عذر و بهانه در آن باز باشد، یعنی پی آمدهای ناروا داشته باشد نهی کرده است. و این کنایه از دستور به استوار نمودن قرار دادهاست.

بیستم: او را از اعتماد بر گفتار مبهم، در سوگندها و پیمانها، پس از آن که پیمان محکم و استواری از دیگری گرفته و یا شخص دیگر چنین پیمان محکمی با او بسته است، منع کرده است و نمونه گفتار دو پهلو و مبهم، سخنی است که طلحه و زبیر در بیعت خود با علی (علیه السلام) در لفافه و از سر تزویر بیان کردند. یعنی نه از خودت باید چنین کاری سر بزند و نه به ادعای دیگران توجه داشته باش .

بیست و یکم: او را نهی کرده است از این که تنگنای کار مربوط به پیمان

الهی باعث آن شود که پیمان را به ناحق نادیده بگیرد. و در این مورد با عبارت:

فان صبرک... آخرتک او را وادار به استقامت و پایداری کرده است، و آن عبارت به منزله صغرای قیاس مضموری است. و مقصود امام (علیه السلام) از پیامد آن، همان کیفر الهی است که به دنبال دارد، و مقصود از بازخواست، همان بازخواست نسبت به وفای عهد در روز قیامت است، و منظور از منحصر بودن راه، به بازخواست از پیمان کنایه از پابندی بدان است، و متّصف کردن بازخواست بر این که، در دنیا و آخرت راهی برای عفو از پیمان شکنی نداری، به این منظور است که در مقابل آن بازخواست، نه دنیایی در کار است که راهی داشته باشی و به امید خیر دنیا باشی، زیرا آن روز دنیایی وجود ندارد، و نه راه آخرتی هست، زیرا در آخرت جز برای کارهای خوب راه پذیرشی نیست. و هر کسی که مورد بازخواست الهی واقع شود، خیر قابل قبولی در آخرت ندارد. و بعضی، «تستقیل» با یاء روایت کرده اند:

یعنی تو راه بازگشت از آن بازخواست و پیامد ناروا را نداری، نه در دنیا و نه در آخرت .

بیست و دوم: او را از آلودن دستش به خونها و خونریزی به ناحق، یعنی از قتل نفس برحذر داشته است، و با دو دلیل زیر او را از این کار بیم داده است:

۱- عبارت: فانه... حقها که خود مقدمه صغرای قیاس مضموری است به این ترتیب: زیرا خونریزی به ناحق، نزدیکترین انگیزه برای فرا رسیدن عذاب خدا، و مهمترین سبب مجازات و بالا-ترین موجب از دست دادن نعمت، و کوتاهی دوران حکومت و عمر انسانی است. بدیهی است که خون به ناحق مهمترین علت برای هر سه مورد است، از آن رو که باعث توجه و انگیزش مردم بر نابودی قاتل شده و موجب نزول خشم خداوند برای او می گردد، چون قتل بزرگترین نوع مصائب، نفرت انگیز است، و کبرای مقدر نیز چنین است: و هر چه آن چنان باشد دوری جستن از آن واجب است.

۲- عبارت: و الله سبحانه...القیامه، با ذکر این مطلب که نخستین حکم خداوند میان بندگان در باره خونهایی است که مردم ریخته اند، توجه داده است بر این که قتل از سایر گناهان کبیره در نزد خداوند متعال، بزرگتر است، و این عبارت به منزله صغرای قیاس مضموری است که کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر چه را که خداوند نخست در باره آن حکم کند، پس بررسی و توجه به آن لازم، و دوری و اجتناب از آنچه مورد عدم رضای اوست، واجب است.

بیست و سوم: او را نهی کرده است از این که مبدا بنیاد حکومت و قدرت خود را با ریختن خونهای به ناحق استوار سازد، و از این عمل با عبارت: فان ذلك...و ینقله بر حذر داشته است. که خود به منزله صغرای قیاس مضموری است، با بیانی که گذشت، چون ریختن خون به ناحق مستلزم آن سه نوع پیامدی است که گفتیم، بنا بر این باعث سستی بنیاد قدرت و حکومت بلکه نابودی آن است. کبرای مقدر قیاس نیز چنین است: و هر چه دارای این ویژگیها باشد اجتناب از آن لازم است.

بیست و چهارم: او را از قتل عمد به ناحق منع کرده و به دو جهت او را از ارتکاب چنان عملی بر حذر داشته است:

۱- هیچ عذر و بهانه ای در قتل عمد-در نزد خدا و در نزد وی-از او قابل قبول نیست.

۲- دیگر آن که در قتل عمد، قصاص تن لازم است.

این دو عبارت، دو مقدمه صغرا برای قیاس مضموری هستند که کبرای مقدر آنها چنین است: و هر چه با آن خصوصیات باشد، دوری از آن لازم است.

بیست و پنجم: از صفت ناپسند خودخواهی و غرور به هنگام ارتکاب قتل غیر عمد و یا افراط در مجازات افراد از طریق زدن با تازیانه و یا دست بر حذر داشته تا مبدا قدرت و خودخواهی مانع پرداخت خونبهایی که حق آنهاست به

ایشان گردد. و با عبارت: فَاِنَّ...مقتله، بر این مطلب توجه داده است که یک نوع زدن با دست که به آن وکز یعنی زدن با تمام کف دست، می گویند، گاهی باعث قتل می شود، و احتمال قتل در آن حتمی است .

بیست و ششم: از خود پسندی و اعتماد به چیزی که او را به خود پسندی بکشاند و همچنین از دوست داشتن ستایش زیاد، بر حذر داشته است. دو مورد آخری باعث دوام خود پسندی و ریشه آنند. و از هر سه مورد با عبارت: فَاِنَّ ذَلِكُ...المحسنین، او را بر حذر داشته است: جمله: و فی نفسه، متعلق به «أوثق» است. دو احتمال در اینجا وجود دارد:

۱- چون خود پسندی از موارد هلاکت است، نیکی نیکوکاران، با وجود آن بی فایده است بنا بر این اگر شیطان فرصتی به دست آورد، و خود پسندی را برای انسان جلوه دهد و او هم باور کند هر چه احسان کرده، بتمام از بین می رود.

۲- شخص خود پسند- هر کس هر احسانی هم نسبت به او کند- احسان تلقی نمی کند و در نتیجه خود پسندی وی باعث نادیده گرفتن احسان کسی می شود که به او نیکی کرده است. و چون منشأ خود پسندی، شیطان است، نابود کننده نیکی نیکوکاران نیز، شیطان خواهد بود، از این رو، امام (علیه السلام) این عمل را عمل شیطانی دانسته و دوری از آن را لازم شمرده است .

بیست و هفتم: از سه صفت ناپسند او را بر حذر داشته است:

۱- از مَنّت گذاردن بر سر رعیت در برابر احسانی که به آنان می کند.

۲- بزرگ جلوه دادن کاری که در باره مردم انجام داده است، یعنی احسانی را که نسبت به مردم کرده است بیش از آنچه هست به خود نسبت دهد.

۳- مبادا به مردم وعده ای بدهد که وفا نکند .

آن گاه وی را از مَنّت گذاری بر حذر داشته است با این عبارت: فَاِنَّ الْمَنَّ یبطل الاحسان (زیرا مَنّت گذاری نتیجه احسان را از بین می برد) و این سخن

اشارتی است به آیه مبارکه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى» (۱).

و نیز او را از بزرگ جلوه دادن احسان به دور داشته با این گفتار: زیرا کار را بیش از آنچه هست جلوه دادن نور حق را از دل می زداید. و مقصود امام (علیه السلام) از حق در اینجا همان احسان به مردم و یا صداقت در گفتار است آنجا که نیاز به گفتن باشد، زیرا اینها دارای جلوه ای عقلانی هستند که نفوس متمایل بدان بوده، از آن لذت می برد. و چون بزرگ جلوه دادن عمل، نوعی از دروغ است، و دروغ هم صفتی فوق العاده ناپسند است، ناگزیر از عواملی است که نور حق را از بین می برد و خاموش می سازد، و در نتیجه ارزشی برای آن عمل در دل مردم نمی ماند. امام (علیه السلام) وی را از خلف وعده، با این بیان بر حذر داشته است: «به وعده وفا نکردن باعث خشم خدا و مردم می گردد.» اما خشم مردم، واضح و روشن است، و اما خشم خدا به دلیل قول خدای تعالی است که می فرماید:

«كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ» (۲) سه مورد بالا - مقدمات صغرا برای قیاسات مضمیری هستند که کبرای مقدر آنها چنین است: و هر چه دارای این ویژگیها باشد، باید از آن دوری جست .

بیست و هشتم: او را از قرار دادن کارها در یکی از دو سوی افراط و تفریط بر حذر داشته است اما جانب افراط، عبارت است از: شتابزدگی در کاری پیش از فرا رسیدن وقت آن و یا لجاجت و پافشاری در مورد کاری که سررشته آن در دست انسان نیست و یا مورد آن تغییر کرده است. و یا وقتی که راه کار، روشن نیست، و همچنین سهل انگاری در کار. و اما طرف تفریط، خودداری و عقب نشینی از

ص: ۳۰۶

۱- سوره بقره (۲) آیه (۲۶۴) [۱] یعنی: ای مردم با ایمان صدقات خود را به سبب منت گذاری و آزار تباه نسازید.

۲- سوره مؤمن (۴۰) آیه (۳۵) [۲] یعنی: این کار سخت باعث خشم خداست.

کاری به هنگام دستیازی بدان است که نقطه مقابل شتابزدگی در کار می باشد، و یا ناتوانی از کار هنگامی که راه انجام آن روشن است که نقطه مقابل پافشاری در کاری است که سر رشته آن در دست انسان نیست. و لازمه نهی از دو طرف افراط و تفریط، خود به معنی دستور انجام کارها بر اساس عدل یعنی حدّ وسط از دو طرف و در جایگاه صحیح و حق است. بدان جهت فرموده است: بنا بر این هر چیز را به جای خود قرار بده و هر کاری را به وقت خود انجام ده .

بیست و نهم: او را از اختصاص دادن چیزی که لازم است همه مردم در آن حق برابری داشته باشند، از اموال مسلمانان و دیگر چیزهای خوب به خویشان بر حذر داشته است.

سی ام: او را از غفلت نسبت به چیزهایی که توجه و آگاهی به آن لازم است یعنی حقوق مردم که به ستم از دست آنها گرفته اند، و همه می دانند که تو سهل انگاری کرده ای، نهی فرموده و از چنین حالتی با عبارت: التَّغَابَى...

للمظلوم، بر حذر داشته است، و مقصود امام (علیه السلام) از این عبارت آن مقدار از حقوق مردم است که وی به خود اختصاص داده و اظهار نادانی و غفلت از آن می کند. کلمه «ما» در «عَمَّا» زایده است. مقصود امام (علیه السلام) از «القلیل» مدت زندگی در دنیا است. و با عبارت: اغطیه الامور، اشاره به ساختمان بدن و جسم دارد که مانع از درک امور با دیده بصیرتند. و قبلاً دانستیم که برطرف شدن این حجابها با دور انداختن کالبد میسر است و در آن صورت است که تمام آنچه را که از خوبی و بدی برای او آماده شده، می بیند، همان طوری که خدای متعال فرموده است: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا» (۱).

سی و یکم: او را دستور داده است تا به هنگام خشم، بر خویشان مسلط

ص: ۳۰۷

---

۱- سوره آل عمران (۳) آیه (۳۰) [۱] یعنی: روزی که هر کس هر کار نیکویی انجام داده است، پیش روی خود حاضر می بیند.



باشد، یعنی جلو خشم خود را نسبت به آنچه از کارها بر خلاف میل او اتفاق می افتد، و جلو تندروی خود، و تند زبانی اش را بگیرد، و تسلط وی بر این امور، تنها با خودداری از طغیان قوه غضبیه، و ایستایی او در کاربرد آن قوه در حد اعتدال است، به طوری که تا سرحد افراط آن را به کار نبرد تا در صفت ناپسند تهوّر و بی باکی نیفتد و در نتیجه این خوی ناپسند او را گرفتار ستمکاری نکند.

سی و دوم: او را امر به خودداری از این امور کرده و به وسائل و ابزار این خویشترداری نیز راهنمایی کرده است که همان خودداری از شتابزدگی و به تأخیر انداختن اعمال قدرت می باشد تا وقتی که آتش خشم فرو نشیند و در نتیجه حالت اختیار و انتخاب انجام دادن و یا انجام ندادن کاری که امید مصلحت می رود، برایش فراهم آید. و به دلیل استواری و درستی این ابزار و وسائل با این سخن خود اشاره فرموده است: و لن تحکم ذلک...علیک، توضیح آن که، زیاد در غم رستاخیز بودن و در امور آخرت اندیشیدن، باعث بی میلی به امور دنیایی سراسر جنجال و طغیان قوه غضبیه است.

سی و سوم: بر وی دو چیز را لازم و واجب شمرده است که به طور اجمال تمام سفارشهای این عهدنامه را شامل است:

۱- آنچه را بر پیشینیان رفته، یعنی احکامی که به عدل و داد از طرف حاکمان پیش از او صادر شده، و یا کارهایی را که به پیروی از پیامبرمان (صلی الله علیه و آله) و یا بر اساس واجبات الهی انجام گرفته، مورد توجه قرار دهد، تا آن کارهایی که مورد عمل امام (علیه السلام) است، پیروی نماید.

۲- خویشتن را به پیروی از آنچه در این عهدنامه آمده است، و حجّت خود را بر او تمام کرده، یعنی همان موعظه و یادآوری او امر الهی، و اदार سازد، تا به هنگام حمله و فشار هوای نفسش، عذر و بهانه در برابر امام (علیه السلام) نداشته باشد،

همان طوری که خدای متعال فرموده است: «لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (۱).

بخشی از همان عهدنامه چنین است:

اشاره

وَ أَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ بِسَيِّعِهِ رَحْمَتِهِ - وَ عَظِيمِ قُدْرَتِهِ عَلَى إِعْطَاءِ كُلِّ رَغْبَةٍ - أَنْ يُوفِّقَنِي وَ إِيَّاكَ لِمَا فِيهِ رِضَاءٌ - مِنْ الْإِقَامَةِ عَلَى الْعِزِّ  
الْوَاضِحِ إِلَيْهِ وَ إِلَى خَلْقِهِ - مَعَ حُسْنِ التَّنَاءِ فِي الْعِبَادِ وَ جَمِيلِ الْأَثْرِ فِي الْبِلَادِ - وَ تَمَامِ النُّعْمَةِ وَ تَضَعِيفِ الْكِرَامَةِ - وَ أَنْ يَخْتِمَ لِي وَ  
لِعَمَّكَ بِالسَّعَادَةِ وَ الشَّهَادَةِ - «إِنَّا إِلَيْهِ» رَاغِبُونَ - وَ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ؟ - صِلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ سَلَّمَ  
تَسْلِيمًا كَثِيرًا

ترجمه

«و از خدا به گسترده‌گی دامنه رحمتش، و توانایی بسیارش بر بخشش هر درخواستی مسألت دارم که من و تو را بدانچه رضا و خوشنودی وی در اوست، از داشتن عذر و بهانه ای روشن در برابر او و بندگانش، با خوشنامی در میان مردم، و آثار نیک در شهرها و زیادی نعمت، و افزایش کرامت موفق گرداند و این که در پایان کار، خوشبختی و شهادت را نصیب من و تو بفرماید، برآستی که ما به سوی او باز می گردیم.

و سلام بر پیامبر خدا، که درود خدا بر او و خاندان پاک و پاکیزه او باد، و خداوند درود فراوان بر او فرستاده است.»

شرح

امام (علیه السلام) این عهدنامه را با درخواست توفیق بر آنچه رضا و خوشنودی خدا در آن است برای خود و هم برای مالک، به پایان برده است، و در قبول

ص: ۳۰۹

---

۱- سوره نساء (۴) آیه (۱۶۵) [۱] یعنی: تا این که پس از فرستادن پیامبران مردم در برابر خدا بهانه ای نداشته باشند.

درخواست خود، خداوند را به رحمت گسترده اش که همه چیز را فرا گرفته و به توانایی بسیارش بر بخشش هر درخواستی، سوگند داده است. و بدیهی است که این صفات پروردگار، سرچشمه پذیرش و اجابت درخواست کنندگان است.

سپس آنچه را که مورد درخواست امام (علیه السلام) از رضای پروردگار بوده است به تفصیل آنها به شرح زیر پرداخته است:

۱- عذر و بهانه ای آشکار در برابر خدا و بندگان خدا داشتن.

اگر کسی اشکال کند که عذر و بهانه وقتی است که گناهی در کار باشد، اما کسی که سر بر فرمان خداست، عذر و بهانه در کار او چه معنی دارد؟ پاسخ این است که، احتمالاً عذر اسم از اعدار در نزد خدا یعنی زیاد انجام دادن اوامر الهی باشد، گویا فرموده است: استواری در انجام اوامر به طور فراوان به جای آوردن هر چه بیشتر دستورات او.

۲- خوشنامی میان بندگان، و آثار نیک، یعنی کارهای خوبی که منشأ اثر در شهرها باشد، و اینها از جمله درخواستهایی هستند که پیامبرانی همچون ابراهیم (علیه السلام) درخواست می کردند «وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» (۱). بعضی گفته اند مقصود خوشنامی میان مردم است.

۳- خداوند نعمت خود را بر آن دو کامل گرداند.

۴- افزایش کرامت خود برای آنها.

۵- پایان خوش با سعادت و آنچه که باعث سعادت است یعنی کشته شدن در راه خدا. و با عبارت: «وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». بر درستی نیت خود در این درخواست، توجه داده است و بعد سخن خود را با درود و سلام بر پیامبر و خاندان او پایان برده است.

ص: ۳۱۰

---

۱- سورة شعرا (۲۶) آیه (۸۴) [۱] یعنی: در میان آیندگان سخن مرا دلپذیر گردان.

## اشاره

فرستاده است،

ابو جعفر اسکافی در کتاب «مقامات» در مناقب امیر المؤمنین (علیه السلام) ذکر کرده است:

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ عَلِمْتُمَا وَإِنْ كَتَمْتُمَا - أَنِّي لَمْ أُرِدِ النَّاسَ حَتَّى أَرَادُونِي - وَ لَمْ أُبَايِعْهُمْ حَتَّى بَايَعُونِي - وَإِنَّكُمْ مِمَّنْ أَرَادَنِي وَ بَايَعَنِي -  
وَ إِنَّ الْعِيَامَةَ لَمْ تُبَايَعْنِي لِسُلْطَانِ عَمَالِبٍ وَ لَا لِعَرَضِ حَاضِرٍ - فَإِنْ كُنْتُمَا بَايَعْتُمَانِي طَائِعِينَ - فَارْجِعَا وَ تَوَبَا إِلَى اللَّهِ مِنْ قَرِيبٍ - وَ إِنْ  
كُنْتُمَا بَايَعْتُمَانِي كَارِهِينَ - فَقَدْ جَعَلْتُمَا لِي عَلَيْكُمَا السَّبِيلَ بِإِظْهَارِكُمَا الطَّاعَةَ - وَ إِشْرَارِكُمَا الْمَعْصِيَةَ بِهِ - وَ لَعَمْرِي مَا كُنْتُمَا بِأَحَقَّ  
الْمُهَاجِرِينَ - بِبَالْتَفِيهِ وَ الْكُتْمَانِ - وَ إِنْ دَفَعْتُمَا هَذَا الْأَمْرَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَدْخُلَا فِيهِ - كَانَ أَوْسَعَ عَلَيْكُمَا مِنْ خُرُوجِكُمَا مِنْهُ - بَعْدَ  
إِفْرَارِكُمَا بِهِ - وَ قَدْ زَعَمْتُمَا أَنِّي قَتَلْتُ؟ عُثْمَانَ؟ - فَبَيْنِي وَ بَيْنَكُمَا مَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي وَ عَنْكُمَا مِنْ أَهْلِ؟ الْمَدِينَةِ؟ - ثُمَّ يُلْزَمُ كُلُّ امْرِئٍ  
بِقَدْرِ مَا احْتَمَلَ - فَارْجِعَا أَيُّهَا الشَّيْخَانِ عَنِ رَأْيِكُمَا - فَإِنَّ الْآنَ أَعْظَمُ أَمْرِكُمَا الْعَارُ - مِنْ قَبْلِ أَنْ يَجْتَمِعَ الْعَارُ وَ النَّارُ

## ترجمه

«اما بعد، شما با این که کتمان کرده اید خوب می دانید که من به سراغ مردم نرفتم، تا این که آنها به سراغ من آمدند و دست بیعت به سوی من دراز کردند، و شما نیز از جمله افرادی بودید که به سراغ من آمدید و بیعت کردید. و این مردم با من نه به دلیل تسلط و زور و نه به خاطر ثروت و مال بیعت نکردند، پس اگر شما دو تن با میل و اختیار با من بیعت کرده و پیمان بستید، حال تا زود است از

پیمان شکنی برگردید و هر چه زودتر نزد خدا توبه کنید، و اگر از روی بی میلی با من پیمان بستید و در ظاهر اظهار اطاعت کردید اما در پنهان سر نافرمانی داشتید در این صورت راه سرزنش مرا بر خویشتن گشوده آید. به جان خودم قسم شما به بیمناک بودن و پوشیده داشتن عقیده خود در باره بیعت با من از دیگر مهاجران سزاوارتر نبودید، و نرفتن شما زیر بار بیعت با من پیش از ورودتان در این کار، از پیمان شکنی بعد از اقرار و پذیرش آن آسانتر بود.

به گمان شما من عثمان را کشته ام، بنا بر این بین من و شما، کسانی از اهل مدینه که هم از من و هم از شما فاصله گرفته اند به عنوان گواه هستند، تا هر یک از ما به مقداری که دخالت در قتل عثمان داشت، محکوم شود. پس ای پیرمردان از این اندیشه تان دست بردارید، زیرا اکنون بزرگترین گرفتاری شما ننگ است، اما در آینده هم گرفتار ننگ خواهید بود و هم گرفتار دوزخ.

### شرح

خزاعه، قبیله ای از دودمان ازد است، بعضی گفته اند: اسکافی منسوب به روستای بزرگی است که بین نهروان و بصره بوده است. و کتاب المقامات کتابی است که شیخ نامبرده در مناقب امیر المؤمنین (علیه السلام) تصنیف کرده است.

امام (علیه السلام) در مورد بیعت شکنی طلحه و زبیر با آن حضرت، با دلیل زیر با آنها به استدلال پرداخته است:

۱- عبارت: اما بعد... حاضر، که به منزله صغرای قیاس مضمومی است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر که را که شما آن چنان می شناسید، سزاوار نیست بیعت با او را بشکنید و بر او خروج کنید. و جمله: و کتمتما اشاره بر آن است که طلحه و زبیر پس از شکستن بیعت با امام (علیه السلام)، قصد بیعت و آزادی در عمل را در مورد خود و جمع زیادی از مردم، کتمان کردند و وانمود کردند که امام (علیه السلام) آنها را به اجبار وادار بر بیعت با خود کرده است.

۲- دلیل دوم، عبارت: و ان کنتما... اقرار کما به، است که جمله شرطیه

منفصله و در حقیقت چنین است: عمل شما از دو صورت، بیرون نیست: یا این است که شما از روی میل و اراده بیعت کرده اید و یا از روی بی میلی و به اجبار.

اما اگر صورت اول باشد، همان مورد نظر ماست، و نافرمانی شما را محکوم می کند و باید هر چه زودتر و پیش از آن که این معصیت در دل شما نفوذ کند به جانب خدا برگردید و توبه کنید. و اما صورت دوم به سه دلیل نادرست و باطل است:

۱- لازمه این عمل شما دورویی و نفاق است که شما نسبت به من اظهار فرمانبری و اطاعت کنید و در باطن سر نافرمانی داشته باشید، که همین خود سبب می شود که راه اعتراض من به گفتار و رفتار شما باز باشد.

۲- شما دو تن نسبت به من از دیگر مهاجران به ترس و تقیه و پنهان داشتن نافرمانی سزاوارتر نبودید، توضیح آن که طلحه و زبیر نیرومندترین مردم و از دیگران مهمتر بودند، بنا بر این دیگر مهاجران به هنگام بیعت، و بعد از آن در بیعت شکنی، برای ترس و تقیه سزاوارتر از آنها بودند.

۳- برآستی، زبیر بار بیعت امام (علیه السلام) نرفتن آنها پیش از آن که دست بیعت دهند، از پیمان شکنی و بیرون رفتن از بیعت بعد از پذیرش آن، آسانتر و قابل قبولتر بود. و این سه بخش از سخنان امام مقدمات صغرای قیاس مضمیری هستند که کبرای اولی: هر چه باعث آن شود که راه اعتراض بر شما باز شود، انجام آن بر شما حرام است و نباید شما مرتکب آن شوید، و کبرای دومی: و هر کس از مهاجران که در ادعای خود، سزاوارتر از دیگران نباشد، در صورتی که آنان ادعایی نکرده اند، او نیز نباید مدعی شود. و کبرای سومی چنین است: و هر چه آسانتر و آماده تر برای بهانه و عذر باشد نباید آنها خود را در تنگنا و در موردی قرار دهند که عذر و بهانه ای ندارند.

عبارت: و قد زعمتما انی قتلت عثمان (به گمان شما من عثمان را

کشته ام) اشاره به شبهه مشهوری است که آنها در مورد خروج بر امام (علیه السلام) داشتند.

و عبارت: فینی... احتمال در حقیقت جواب به شبهه مذکور است، یعنی داوری را از مردم مدینه به کسی وامی گذاریم که هم از کمک به من و هم یاری شما دوری گرفته است، تا بعد هر یک از ما را به مقداری که گناه و ستم مرتکب شده ایم، به سرزنش و مجازات محکوم کند.

آن گاه، پس از این که امام (علیه السلام) حجت را بر آنها تمام کرد، به ایشان دستور داد تا از نظریه نادرست و فاسد خود در باره اختیار [نداشتن] در بیعت با امام، برگردند، و آنها را به برگشت از رأی فاسدشان با این عبارت تشویق کرد:

فانّ الان... که به منزله صغرای قیاس مضمری است که کبرای مقدر آن چنین است: ننگ و عار در دنیا ساده تر است از جمع بین ننگ و عار و عذاب و آتش دوزخ در آخرت. و مقصود امام (علیه السلام) از ننگ و عار ننگ بهانه جویی است. و کلمه الان ظرف منصوب به وسیله کلمه اعظم است که اسم انّ می باشد. و ممکن است اسم انّ باشد و اعظم مبتدا و «العار» خبر آن، و جمله خبر انّ باشد، و ضمیر عاید به اسم ان محذوف است که تقدیر آن چنین می شود: فانّ الان اعظم امر كما فيه العار. یعنی زیرا اکنون با وجود ننگ و عار قضیه مهمتر است.

اشاره

أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ جَعَلَ الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا- وَابْتَلَى فِيهَا أَهْلَهَا لِيَعْلَمَ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا- وَ لَسْنَا لِلدُّنْيَا خُلُقْنَا وَ لَا بِالسَّعْيِ فِيهَا أُمْرُنَا- وَ إِنَّمَا وُضِعْنَا فِيهَا لِنُبْتَلَى بِهَا- وَ قَدْ ابْتَلَانِي اللَّهُ بِكَ وَ ابْتَلَاكَ بِي - فَجَعَلَ أَحَدَنَا حُجَّةً عَلَيَّ الْآخِرِ- فَعِدْوَتٌ عَلَيَّ طَلَبِ الدُّنْيَا بِتَأْوِيلِ؟ الْقُرْآنِ؟- فَطَلَبْتَنِي بِمَا لَمْ تَعِجِنِ يَدِي وَ لَا- لِسَيَانِي- وَ عَصَيْتَهُ أَنْتَ وَ أَهْلُ؟ الشَّامِ؟ بِي- وَ أَلَبَّ عَالِمُكُمْ جَاهِلُكُمْ وَ قَائِمُكُمْ قَاعِدُكُمْ- فَاتَّقِ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ وَ نَازِعِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ- وَ اصْرِفْ إِلَى الْآخِرَةِ وَ جَهَكَ- فَهِيَ طَرِيقُنَا وَ طَرِيقُكَ- وَ اخْذِرْ أَنْ يُصِيبَكَ اللَّهُ مِنْهُ بِعَاجِلٍ قَارِعِهِ- تَمَسُّ الْأَصْلَ وَ تَقْطَعُ الدَّابِرَ- فَإِنِّي أُولَى لَكَ بِاللَّهِ أَلَيْتَهُ غَيْرَ فَاجِرِهِ- لَئِنْ جَمَعْتَنِي وَ إِيَّاكَ جَوَامِعِ الْأَقْدَارِ لَا أَزَالُ بِبَاحْتِكَ- «حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ»

لغات

عصبه به: در آویخت او را به بهانه ای تألیف: شوراندن، وادار کردن قارعه: مصیبت، بلا دابر: نسل آئنده الیه: سوگند

ترجمه

«اما بعد، خداوند پاک دنیا را مقدمه آخرت قرار داده است و مردم دنیا را در آن، مورد آزمون قرار داده است، تا بدانند کدام یک نیکوکارترند، و ما برای دنیا آفریده نشده ایم و برای تلاش به خاطر دنیا مأمور نشده ایم ما را به دنیا آورده اند تا آزموده شویم، این است که خداوند مرا به تو، و تو را به وسیله من می آزماید، و هر



یک از ما را بر دیگری حجت قرار داده است، پس تو برای رسیدن به دنیا به تأویل و توجیه قرآن پرداختی (۱)، و از من چیزی را مطالبه کردی که نه دستم به آن جنایت آلوده است و نه زبانم، در حالی که تو و مردم شام، در برابر من سر به شورش گذاشتید، دانای شما، نادان را و ایستاده شما نشسته را بر من شوراند. پس از خدا بترس و مهار خود را از دست شیطان بیرون کن، و به سمت آخرت روبرگردان که این راهی است که من و تو باید برویم، و بترس از آن که خداوند تو را به بلایی ناگهانی گرفتار کند که ریشه ات را برکند و نسلت را قطع کند. من برای تو به خدا سوگندی یاد می کنم که خلاف ندارد، که اگر دست روزگار من و تو را جمع کند، همواره با تو پایدار می ایستم «حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» (۲)

## شرح

عبارت: اما بعد... لنتلی بها اشاره به هدف از آفرینش دنیا و فایده آن است، تا بدان وسیله او به خود آید و برای خدا کار کند، و مقصود از تلاش در دنیا آن است که انسان مأمور به تلاش برای کسب دنیا تنها به خاطر دنیا نشده است مگر به قدر ضرورت، مورد امر و دستور الهی در این آیه مبارکه است:

«فَمَا تَشَاءُ فِي مَنَاجِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ» (۳) در عبارت: و قد ابتلانی... تا آخر بعضی از هدفهای دنیا را بیان می کند، در پیش چگونگی آزمایش خداوند بندگان خود را دانستیم، منظور از آزمایش امام (علیه السلام) به وسیله معاویه، همان نافرمانی و ستیز وی با امام (علیه السلام) است، به طوری که اگر امام از مقاومت در برابر او کوتاهی کند و رودرروی او نایستد مورد

ص: ۳۱۶

---

۱- چون معاویه به مردم می گفت من به خونخواهی عثمان قیام کرده ام و آیه «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوَلِيِّهِ سُلْطَانًا» بر آنها قرائت می کرد و به آیه قصاص تمسک می جست-م.

۲- سوره اعراف (۷) آیه (۸۷) [۱] یعنی: تا خدا بین من و تو داوری کند، و خداوند بهترین داوران است.

۳- سوره ملک (۶۷) آیه (۱۵) [۲] یعنی: پس شما در پستی و بلندی زمین حرکت کنید و از روزی او بخورید.

سرزنش خواهد بود، بنا بر این معاویه از طرف خدا وسیله امتحان و اتمام حجت، برای امام (علیه السلام) است، و جهت آزمایش معاویه به وسیله امام (علیه السلام)، دعوت امام از وی به طرف حق، و بر حذر داشتن او از پی آمدهای بد گناه و نافرمانی اوست به حدی که اگر دعوت خدایی امام (علیه السلام) را لیبیک نگوید، مستوجب نکوهش و مجازات خواهد بود و امام (علیه السلام) حجت خدا در برابر او بود. و همین است معنای سخن امام (علیه السلام) که فرمود: «خداوند هر یک از ما را بر دیگری حجت قرار داده است.»

عبارت: فعدوت... قاعدکم، اشاره دارد به بعضی از مواردی که امام (علیه السلام) به وسیله معاویه، آزمایش می شود، و توضیح مطلب آن که تنها انگیزه خروج معاویه بر امام (علیه السلام) دنیا بود، و امام (علیه السلام) علت آن را تأویل و توجیه قرآن [به وسیله معاویه] دانسته مانند آیه مبارکه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ» (۱) و دیگر آیاتی که بر وجوب قصاص دلالت دارند، معاویه با وارد ساختن خود در زمره افراد مشمول این آیه، آیه را تأویل کرده، و در پی خون عثمان برآمده است، ورود وی در این جمع با تأویل و توجیه آیه بوده است، چون خطاب آیه، ویژه کشتگان و نزدیکان آنان می باشد. در صورتی که معاویه خارج از اینهاست، زیرا او از وارثان خون عثمان نبوده است، و او آیه را به صورت عام تفسیر کرده تا خود را وارد آن جمع کند. چیزی را که دست و زبان امام به عنوان یک جنایت مرتکب نشده بود، به آن حضرت نسبت دادند، یعنی قتل عثمان، و بعضی از آنها نیز بعضی دیگر را بر امام، به خاطر این انتساب شوراندند، مقصود آن است که:

دانای شما به حال من، نادان را و کسانی از شما که به جنگ با من برخاسته اند، نشستگان از جنگ را، بر من شوراندند.

ص: ۳۱۷

---

۱- سوره بقره (۲) آیه (۱۷۷) [۱] یعنی: ای مؤمنان برای شما حکم قصاص کشتگان چنین تعیین شده است.

و بعد از آن که امام (علیه السلام) بر سرانجام کار دنیا توجه داده است، و هم بر این که خداوند هر یک از آنها را حجتی بر دیگری قرار داده تا معلوم شود که کدام یک نیکوکارترند، به موعظه و برحذر داشتن او برگشته است، از این رو دستور داده تا در باره جان خود از خدا بترسد که مبادا با نافرمانی خدا و مخالفت امر او، دچار هلاکت شود، و زمام اختیارش را از دست شیطان بیرون کند. لفظ قیاد (افسار) را برای امیال طبیعی استعاره آورده است، و جهت این استعاره، آن است که این امیال در حقیقت افساری است که انسان را به سمت معصیت و گناه می کشد، وقتی که به دست شیطان سپرده شده باشد، و بدان وسیله غرق در لذت‌های کشنده و مهلک گردیده باشد. و ستیز او با شیطان عبارت است از ایستادگی در مقابل هوای نفس و انتقال از سمت افراط به حد اعتدال در مورد شهوت و غضب، و دیگر این که به آخرت توجه کند یعنی روی خود را به سمت آخرت برگرداند، در حالی که خوبی و بدی و سعادت و شقاوتی را که در آخرت آماده شده مورد بررسی قرار دهد و با چشم بصیرت آن را بنگرد تا برای آنجا کار و کوشش کند.

جمله: فهی طریقنا و طریقک، مقدمه صغرای قیاس مضمیری است که بدان وسیله بر ضرورت توجه به عالم آخرت، هشدار داده شده است. و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر چه که مسیر حرکت انسان باشد باید مورد توجه قرار گیرد. و آخرت را راه و مسیر نامیده است به عنوان مجاز از پایان راه، از باب اطلاق غایت بر معنی.

بعد امام (علیه السلام) معاویه را از خدا ترسانده است که مبادا او را به بلایی گرفتار سازد، که تا ریشه او نفوذ کند و ریشه اش را از بیخ و بن برکند، مقصود امام (علیه السلام) منع او از حرکت به سمت وی و جنگ با اوست، و از آن روست که سوگند یاد کرده است، بر فرض آن که دست روزگار آنها را در یکجا گرد آورد، در برابر او استوار بماند تا خداوند ما بین آنها داوری کند و در این بیان، وعده قطعی به عذابی سخت و دشوار است.

## اشاره

شام گمارد.

اتَّقِ اللَّهَ فِي كُلِّ صَبَاحٍ وَمَسَاءٍ - وَخَفْ عَلَى نَفْسِكَ الدُّنْيَا الْعُرُورَ - وَلَا تَأْمَنْهَا عَلَى حَالٍ - وَاعْلَمْ أَنَّكَ إِنْ لَمْ تَزِدْ نَفْسَكَ عَنْ كَثِيرٍ مِمَّا تُحِبُّ - مَخَافَةَ مَكْرُوهِهِ - سَيَمُتَ بِعِكَ الْأَهْوَاءُ إِلَى كَثِيرٍ مِنَ الضَّرَرِ - فَكُنْ لِنَفْسِكَ مَانِعاً رَادِعاً - وَ لِنَزْوَتِكَ عِنْدَ الْحَفِيظَةِ وَاقِماً قَامِعاً

## لغات

نزوه: جهش، یکباره جستن حفیظه: خشم واقم: کسی که چیزی را به بدترین صورت رد می کند، می گویند: وقمه: یعنی او را با شدت و خشم باز پس زد.

وقم: خشم گرفتن و خوار ساختن قمع: نیز به معنای خشم گرفتن و خوار ساختن است.

## ترجمه

«هر صبح و شام از خدا بترس و از دنیای فریبکار نسبت به جان خود برحذر باش، و هرگز از او ایمن مباش. و بدان که اگر خود را از بسیاری چیزهایی که دوست داری، به دلیل ناروایی آنها، باز نداری، کششهای نفسانی زیانهای فراوانی به تو خواهد رساند. بنا بر این جلو هوای نفست را بگیر، و به هنگام خشم، دست رد بر سینه طغیان قوه غضب بزن و آن را از خود دور کن.»

## شرح

بخشی از جریان فرستادن شریح بن هانی را به همراه زیاد بن نضیر به

سرکردگی سپاه دوازده هزار نفری که راهی شام بودند قبلا نقل کردیم .

امام(علیه السلام) او را به ترس دائم از خدا امر کرده است، و چون لازمه ترس از خدا، انجام اعمال نیک است، از این رو به تفصیل آن اعمال پرداخته است، یعنی از دنیای فریبنده نسبت به خود، حذر کند، و نسبت فریبکاری را از آن جهت به دنیا داده است که دنیا وسیله مادی فریب است.

و دیگر این که نباید به هیچ وجه از طرف دنیا آسوده خاطر باشد، زیرا که لازمه آن غفلت از آخرت است .

آن گاه امام(علیه السلام) او را آگاه ساخته است بر این که اگر جلو نفس اماره بالسوء، را از غرق شدن در بسیاری از خواسته های خود نگیرد که از پی آمدهای ناروای آنها در هراس است و به سبب همانها در توقّفگاههای الهی متوقف می شود، و با همان خواستها در صراط مستقیم باید حرکت کند، هوای نفس و تمایلات نفسانی او، کم کم رشد می کند، تا بدانجا که او را به ورطه هلاکت می اندازد. سپس سفارش و نصیحت خود را با دستور به جلوگیری و منع هوای نفس به هنگام جهش و برآشفتگی در حال خشم، مورد تأکید قرار داده است. و قبلا معلوم شد که آزاد گذاشتن هوای نفس سرچشمه همه بدیهایی است که در دنیا و آخرت عاید انسان می شود.

ص: ۳۲۰

## اشاره

أَمَّا بَعْدُ فإِنِّي خَرَجْتُ مِنْ حَيِّي هَذَا - إِمَّا ظَالِمًا وَ إِمَّا مَظْلُومًا وَ إِمَّا بَاغِيًا وَ إِمَّا مَبْعُوثًا عَلَيْهِ - وَ إِنِّي أُذَكِّرُ اللَّهَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي هَذَا لَمَّا نَفَرَ إِلَيَّ - فَإِنْ كُنْتُ مُحْسِنًا أَعَانِي - وَ إِنْ كُنْتُ مُسِيئًا اسْتَعْتَبَنِي

## لغت

حیّه: قبیله او

## ترجمه

«امّا بعد، من از میان قبیله خودم بیرون شدم، [در حالی که این حرکت من از دو صورت بیرون نیست: یا ستمگرم و یا ستمدیده، یا سرکشم و یا رنج دیده. در هر حال، من هر کس را که این نوشته به او می رسد، به یاد خدا می اندازم، تا هر چه زودتر به جانب من حرکت کند، اگر من نیکوکار بودم، یاری ام کند، و اگر تبهکار بودم، مرا در کارم مورد سرزنش قرار دهد و از روشم باز دارد.»

## شرح

هدف از این نامه، اعلام بیرون شدن امام (علیه السلام) از مدینه به قصد پیکار با مردم بصره به مردم کوفه و درخواست حرکت آنان به سمت خود است. و نظیر این نامه در پیش گذشت.

عبارت: امّا ظالما... علیه از باب تعاهل عارف است، زیرا داستان هنوز برای مردم کوفه و دیگران روشن نشده بود تا بدانند که او ستمدیده و مظلوم است یا دیگران، از این رو به آنان یادآور می شود تا به سمت وی حرکت کنند، آن گاه بین

او و دشمنان داوری کنند و در نتیجه یا او را کمک کنند و یا از او بخواهند تا به راه حق برگردد .

اذکر، متعدی به [دو مفعول است]: مفعول اول آن، همان مذکر و مفعول دومش، مذکر به یعنی خدای تعالی است. و او را مقدم داشته است چون غرض از یاد آوری، اوست. کلمه: لَمَّا مشدّد به معنی: الا، و یا بدون تشدید که ما زاید بوده، و لام تأکید بر آن داخل شده است و معنایش چنین خواهد بود، یعنی، البتّه به جانب من حرکت کنید. توفیق از آن خداست.

ص: ۳۲۲

## اشاره

نامه بیان می فرماید.

وَ كَمَا نَ يَدْعُ أَمْرَنَا أَنَا التَّقِينَا وَ الْقَوْمُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ؟ - وَ الظَّاهِرُ أَنَّ رَبَّنَا وَاحِدٌ وَ نَبِينَا وَاحِدٌ - وَ دَعَوْتَنَا فِي الْإِسْلَامِ وَاحِدَةٌ - وَ لَا نَسْتَرِيذُهُمْ فِي الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ التَّضْيِيقِ بِرَسُولِهِ - وَ لَا يَسْتَرِيدُونَنَا - الْأَمْرُ وَاحِدٌ إِلَّا مَا اخْتَلَفْنَا فِيهِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ؟ - وَ نَحْنُ مِنْهُ بَرَاءٌ - فَكَلْنَا تَعَالَوْا نَدَاوِ مَا لَا يُدْرِكُ الْيَوْمَ - بِإِطْفَاءِ النَّائِرَةِ وَ تَسْكِينِ الْعَامَّةِ - حَتَّى يَشْتَدَّ الْأَمْرُ وَ يَسْتَجْمَعَ - فَتَقْوَى عَلَى وَضْعِ الْحَقِّ مَوَاضِعَهُ - فَقَالُوا بَلْ نُدَاوِيهِ بِالْمُكَابَرَةِ - فَأَبَوْا حَتَّى جَنَحَتِ الْحَرْبُ وَ رَكَدَتْ - وَ وَقَدَتْ نِيرَانَهَا وَ حَمِشَتْ - فَلَمَّا ضَرَسْنَا وَ إِيَّاهُمْ - وَ وَضَعَتْ مَخَالِبَهَا فِيْنَا وَ فِيهِمْ - أَجَابُوا عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى الَّذِي دَعَوْنَاهُمْ إِلَيْهِ - فَأَجَبْنَاهُمْ إِلَى مَا دَعَوْا وَ سَارَعْنَاهُمْ إِلَى مَا طَلَبُوا - حَتَّى اسْتَبَانَتْ عَلَيْهِمُ الْحُجَّةُ - وَ انْقَطَعَتْ مِنْهُمْ الْمَعِيدَةُ - فَمَنْ تَمَّ عَلَى ذَلِكَ مِنْهُمْ - فَهُوَ الَّذِي أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنَ الْهَلَكَةِ - وَ مَنْ لَجَّ وَ تَمَادَى فَهُوَ الرَّكَسُ - الَّذِي رَانَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ - وَ صَارَتْ دَائِرَةُ السَّوْءِ عَلَى رَأْسِهِ

## لغات

بدء الامر: آغاز کار، بعضی بدیء بر وزن فعیل نقل کرده اند به معنای آغازگر نائره: دشمنی جنحت: میل کرد رکدت: استوار گردید حمست: پایدار شد، بعضی با شین نقطه دار نقل کرده اند یعنی آتش خشم شعله ور شد انقضه: نجات داد او را تمادی فی الشیء: پافشاری در کاری، و در صدد پایان و نتیجه کاری بودن



رکس: چیزی را وارونه بازگرداندن، و الله ارکسهم، یعنی خداوند آنان را به کيفر اعمالشان بازگرداند رين: پوشاندن  
دائرة: شکست، گفته می شود: عليهم الدائرة:

شکست نصیب آنها شد. و زشتی شکست با اضافه شدن کلمه دائرة بر کلمه السوء مورد تأکید قرار می گیرد

### ترجمه

«آغاز کار ما بدین ترتیب بود، که چون با مردم شام رودررو شدیم، در ظاهر پروردگارمان یکی، پیامبرمان یکی و ادعا و سخنان در اسلام یکی بود، و ما از آنها نمی خواستیم که به خدا و پیامبرش ایمان بیشتری داشته باشند و ایشان هم از ما آن را نمی خواستند. موضوع یکی بود و هیچ اختلافی در بین ما جز مسأله خون عثمان وجود نداشت در صورتی که ما از آن میرا بودیم. این بود که گفتیم بیایید تا کار را با خاموش کردن آتش فتنه و آرام کردن مردم پیش از آن که چاره ناپذیر گردد، به نحوی چاره سازی کنیم که کار حکومت اسلامی استوار گردد و ما بتوانیم حق را در جایگاه خود به کار بندیم، گفتند: نه ما راه چاره را در دشمنی و مبارزه می دانیم، در نتیجه سرپیچی کردند تا جنگ به پا شد و آتش پیکار مشتعل گردید، و هنگامی که جنگ دندانهایش را بر ما تیز کرد و چنگالش را در ما و آنها فرو برد، آن گاه چیزی را که ما پیشنهاد کرده بودیم قبول کردند، ما هم دعوت آنها را پذیرفتیم و به خواسته های آنها رو آوردیم، تا حجت بر آنها آشکار شود و عذری برای آنها باقی نماند.

بنا بر این هر کس از ایشان تا به آخر بر سر حجت باقی ماند خداوند او را از هلاکت نجات داد، و هر کس در ستیز بود و به گمراهی خود ماند و بر حالت اول بازگشت که خدا دلش را تاریک ساخته بود، حادثه شومی دور سر او می گردد.»

### شرح

این نامه بخشی از شرح حال امام (علیه السلام) با مردم شام و چگونگی آنهاست .

و کلمه القوم عطف بر ضمیر در التینا است و عبارت الظاهر اشاره است بر این که امام (علیه السلام) آنان را به خلاف در گفته خود، متهم می کند، همان طوری که آن

حضرت و همچنین عمار در صفین بروشنی آن را بیان کردند، زیرا خود آن بزرگوار می فرمود: به خدا قسم آنان مسلمان نبودند بلکه اظهار اسلام کردند، ولی در باطن کفر را مخفی داشتند همین که یارانی پیدا کردند کفر خود را اظهار نمودند. و او در و الظاهر، و او حالیه است عبارت: لا- نستزیدهم یعنی ما از آنها ایمان بیشتری نمی خواستیم، زیرا آنها به ظاهر ایمان کامل داشتند. در شرح داستان، امام (علیه السلام) یگانگی را که در امور نامبرده ما بین آنها وجود داشت، که با وجود آنها اختلاف روا نبود بیان کرده است تا حجت تمام شود. امام (علیه السلام) مسأله مورد اختلاف یعنی شبهه خون عثمان و پاسخ از آن را به طور اجمال، از آن یگانگی استثنا کرده است آن گاه راه و روش صحیحتر در نظام اسلامی و در امان بودن مسلمین، و خیرخواهی و همفکری با آنها و خودداری ایشان از پذیرفتن پیشنهاد وی تا رسیدن به نتیجه مذکور را نقل کرده است. حرف باء در جمله:

باطفاء الثائرة متعلق به جمله نداوی ما لا یدرک است یعنی: آنچه را که پس از رویداد جنگ قابل جبران نیست، و کشتار و نابودی مسلمانان که امکان تلافی ندارد.

عبارت: و قالوا: بل نداویه بالمکابره، نقل قول آنهاست به صورت زبان حال، وقتی که آنها را به سر و سامان دادن امر دین، از طریق بازگشت از راهی که می رفتند دعوت کرد، ولی آنان نپذیرفتند و بر جنگ و ستیز پافشاری کردند.

لغت جنت را از باب مجاز و اطلاق اسم مضاف یعنی جویندگان حرب بر مضاف الیه یعنی جنگ به کار برده است. و لفظ نیران (آتش) را استعاره برای عملیات جنگی آورده است، از آن رو که آتش و عملیات جنگی هر دو باعث اذیت و نابودی هستند، و کلمه: و قد (برافروختن)، و هم چنین کلمات حمس (استواری)، تضریس (دندان انداختن و گاز گرفتن)، و وضع المخالب (چنگ انداختن) را از باب ترشیح به کار برده است.

آن گاه جریان بازگشت آنها به نظر امام (علیه السلام) را که قبلاً به آنان پیشنهاد کرده

بود، نقل می کند. توضیح آن که بامداد ليله الهرير، هنگامی که آنها قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها کردند، همواره به یاران امام (علیه السلام) می گفتند: ای مردم مسلمان، ما برادران دینی شما ایم، به خاطر خدا به زنان و دختران ما رحم کنید، همان طوری که قبلاً نقل کردیم، این سخن آنها عین همان سخنی است که امام (علیه السلام) نسبت به حفظ خون مسلمانان و فرزندانشان به آنها یادآوری می کرد، و اما پذیرش خواسته آنها توسط امام، عبارت از قبول داوری قرآن بود، وقتی که آنها چنین پیشنهادی را رد کردند، و حجت بر آنها با بازگشتشان به همان چیزی که امام (علیه السلام) آنها را دعوت می کرد، روشن و آشکار شد، یعنی حفظ خون مسلمانان، بدین وسیله راه بهانه خونخواهی عثمان بر آنها بسته شد، زیرا خودداری آنها از خونخواهی یک فرد صحابی که حق آنها نبود، ساده تر است از ریختن خون هفتاد هزار تن از مهاجران، انصار و تابعان با این پندار که کار نیکی انجام می دهند .

عبارت: فمن تم علی ذلک یعنی هر کس به رضایت بر صلح و داور قرار دادن کتاب الله، تن در داد، که بیشتر مردم شام و اکثریت پیروان امام مورد نظر است.

مقصود از کسانی که پافشاری در ستیزه جوئی کردند، خوارجند که پافشاری در جنگ نمودند و از امام (علیه السلام) به علت قبول حکمیت فاصله گرفتند، و دل‌هایشان در پوششهایی از شبهات باطل بود، تا وقتی که حادثه شومی بر دور سر آنها گردید و همه آنها به جز اندکی به قتل رسیدند.

### اشاره

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْوَالِيَّ إِذَا اخْتَلَفَ هَوَاهُ - مَنَعَهُ ذَلِكَ كَثِيرًا مِنَ الْعَيْدِلِ - فَلْيُكُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً - فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْجَوْرِ عَوْضٌ مِنَ الْعَيْدِلِ - فَاجْتَنِبْ مَا تُنْكِرُ أَمْثَالَهُ - وَابْتَدِلْ نَفْسَكَ فِيمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكَ - رَاجِيًا ثَوَابَهُ وَ مُتَخَوِّفًا عِقَابَهُ - وَ اعْلَمْ أَنَّ الدُّنْيَا دَارٌ بَلِيَّةٌ - لَمْ يَفْرُغْ صَاحِبُهَا فِيهَا قَطُّ سَاعَةً - إِلَّا كَانَتْ فَرَعَتْهُ عَلَيْهِ حَسْرَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ - وَ أَنَّهُ لَنْ يُغَيِّبَكَ عَنِ الْحَقِّ شَيْءٌ أَبَدًا - وَ مِنَ الْحَقِّ عَلَيْكَ حِفْظُ نَفْسِكَ - وَ الْإِحْتِسَابُ عَلَى الرَّعِيَّةِ بِجَهْدِكَ - فَإِنَّ الَّذِي يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ - أَفْضَلُ مِنَ الَّذِي يَصِلُ بِكَ وَ السَّلَامُ

### ترجمه

«اما بعد، اگر خواست حاکم نسبت به مردم یکنواخت نباشد، این روش او را در بسیاری موارد از اجرای عدالت در بین مردم باز می دارد، بنا بر این باید امر مردم، در برابر حق نزد تو یکسان باشد، زیرا هیچ وقت از ستمکاری نتیجه عدالت بر نمی آید، پس از کاری که مانند آن را دوست نداری دوری کن، و خود را به انجام آنچه خداوند بر تو واجب کرده است، وادار کن در حالی که به پاداش او امیدوار، و از کیفرش ترسانی.»

و بدان که دنیا جای گرفتاری و آزمون است، هرگز کسی در آنجا دمی آسوده نبوده است مگر این که همان یک ساعت آسودگی باعث اندوه وی در قیامت گردد، و بدان که هیچ چیز تو را بی نیاز از حق نمی گرداند، و از جمله حقوق بر تو، حفظ خویشتن، و تلاش در راه اصلاح امور مردم است، زیرا بیش از آنچه از طرف

تو به مردم می رسد، پاداش الهی عاید تو می گردد و السلام».

## شرح

در این بخش از نامه امام (علیه السلام) سخنان لطیفی است :

۱- امام (علیه السلام) بر ضرورت ترک خواسته‌های گوناگون، و خودداری از پیروی خواسته‌های جوراجور، توجه داده است، به دلیل پیامد ناروایی که دارد، یعنی بازماندن از اجرای موارد بسیاری از عدالت، و جهت ارتباط آن روش با چنین پیامدی روشن است، زیرا پیروی از خواسته‌های گوناگون باعث انحراف از میانه روی در کارها می شود. پس از این که بر پیامد نادرست ستمکاری توجه داده است، امر به گسترش عدالت و برابر داشتن مردم در برابر حق، فرموده، آن گاه بر فضیلت عدل و داد با قیاس مضموری اشاره کرده است که صغرای آن عبارت:

فأنه... العدل است که تقدیر آن چنین است: زیرا در ستمکاری، چیزی جای عدالت را پر نمی کند، و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر چه را که ستم و جور جبران نکند، باید آن را انجام داد و از آن پیروی کرد .

۲- چون پیروی از تمایلات گوناگون، از اموری است که اگر مانند آن در حق خود وی و یا در باره کسی از کار گزاران وی اتفاق بیفتد، آن را زشت و ناروا می شمارد و به منزله آزاری است که به او می رسد، از این رو امام (علیه السلام) او را مأمور به اجتناب کرده و دستور داده است که مبادا از جانب او در باره دیگران عملی سر بزند که مانند آن را از دیگران در حق خود نمی پسندد. و عبارت امام (علیه السلام) مقصود را بخوبی می رساند، و هدف بر حذر داشتن از چنان کاری است.

۳- و آنگهی او را مأمور ساخته که خویشتن را برای اجرای واجبات الهی آماده سازد، بنا به دو انگیزه امید به پاداش و ترس از عقوبت، زیرا آنها انگیزه عملند .

۴- به وی هشدار داده است که دنیا جای گرفتاری و آزمون است، چنانکه

خدای متعال فرموده است: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلِغَكُمْ أَجْسَانَكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (۱).

و چون عمل صالح در دنیا باعث آمادگی برای خوشبختی دائم است، ناگزیر آسودگی از عمل در دنیا، باعث واگذاشتن وسیله خوشبختی است که روز قیامت سعادت جز بدان وسیله میسر نمی شود، بنا بر این از جمله پیامدهای آسودگی در دنیا تأسیف خوردن بر نتیجه ای است که روز قیامت از فراغت عاید می شود.

۵- او را متوجه بر ضرورت انجام عمل حق ساخته است، از آن رو که هیچ چیز او را از حق بی نیاز نمی گرداند، زیرا جز حق همه چیز، بیهوده کاری است، و بیهوده کاری باعث نیازمندی در آخرت است، بنا بر این باطل باعث بی نیازی نمی شود.

۶- او را بر این مطلب توجه داده است که از جمله حقوق واجب بر او حفظ خویشتن است، یعنی خود را از لغزش بر صراط مستقیم و افتادن در راستای جهنم حفظ کند، سپس نسبت به مردم با کوشش و تلاش رسیدگی کند و دست آنها را در راه امر به معروف و نهی از منکر بگیرد، و حفظ خویشتن را از آن رو مقدم داشته که اهمیت بیشتری دارد و بر ضرورت هر دو مورد با این عبارت توجه داده است فَاِنَّ الَّذِي... مقصود آن است که آنچه از کمالات و پاداش به دلیل پایبندی دو امر مذکور در آخرت عایدت می شود از آنچه که از طریق عدالت و احسان تو به مردم به صورت منفعت و یا دفع ضرر، به آنها می رسد، برتر است. توفیق از آن خداست.

ص: ۳۲۹

---

۱- سوره ملک (۶۷) آیه (۲) [۱] یعنی: خدایی که مرگ و زندگی را آفرید که شما بندگان را بیازماید تا کدام نیکوکار ترید.

## اشاره

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ؟ عَلِيٌّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟ إِلَى مَنْ مَرَّ بِهِ الْجَيْشُ - مِنْ جُبَاهِ الْخَرَاجِ وَ عَمَّالِ الْبِلَادِ أَمَا بَعْدُ فَإِنِّي قَدْ سَيَّرْتُ جُنُودًا - هِيَ مَارَّةٌ بِكُمْ «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» وَ قَدْ أَوْصَيْتُهُمْ بِمَا يَجِبُ لِلَّهِ عَلَيْهِمْ - مِنْ كَفِّ الْأَذَى وَ صِرْفِ الشَّدَا - وَ أَنَا أَبْرَأُ إِلَيْكُمْ وَ إِلَى ذِمَّتِكُمْ مِنْ مَعْرَةِ الْجَيْشِ - إِلَّا - مِنْ جُوعِهِ الْمَضْطَّرِّ لَا - يَجِدُ عَنْهَا مَذْهَبًا إِلَى شَيْبَعِهِ - فَكُلُوا مَنْ تَنَاوَلَ مِنْهُمْ شَيْئًا ظُلْمًا عَنْ ظُلْمِهِمْ - وَ كُفُّوا أَيْدِيَ سَفَهَائِكُمْ عَنْ مَضَادَّتِهِمْ - وَ التَّعَرُّضِ لَهُمْ فِيمَا اسْتَشْنَيْنَاهُ مِنْهُمْ - وَ أَنَا بَيْنَ أَظْهَرِ الْجَيْشِ - فَارْزُقُوا إِلَيَّ مَطَالِمَكُمْ - وَ مَا عَرَائِكُمْ مِمَّا يَغْلِبُكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ - وَ لَا تُطِيقُونَ دَفْعَهُ إِلَّا بِاللَّهِ وَ بِي فَإِنَّا أُعْزِرُهُ بِمَعُونَةِ اللَّهِ «إِنْ شَاءَ اللَّهُ»

## لغات

الشدى: اذیت و آزار معرّه الجیش: زیانی که از طرف سپاه می رسد. عرّه معرّه یعنی به او بدی کرد نکل ینکل: به ضم کاف: ترسید. نکلوا ترساندند و به هراس واداشتند عراه الامر: کاری را مخفی داشت

## ترجمه

«از طرف بنده خدا علی امیر مؤمنان به کسانی که باج و خراج از مردم می گیرند و حاکم شهرهایی هستند که سپاه اسلام از آنجا می گذرد.

اما بعد سپاهیان را که گسیل داشتیم - اگر خدا خواهد - از قلمرو شما گذر خواهند کرد، به آنها مطالب لازم را در مورد آنچه خداوند برایشان واجب کرده از

قبیل نیاززدن مردمان و خودداری از شرارت سفارش کرده ام، و من از بدرفتاری سپاه با شما و آنان که در ذمه شمایند بیزارم، مگر کسی از سپاهیان که گرسنه و درمانده شود و برای سیر شدن راه چاره ای نداشته باشد. بنا بر این شما بر حذر دارید و هر کس از سپاهیان که از روی ستم به مال مردم دست درازی کند، مجازات کنید، و همچنین نادانانان را از آزدن افراد گرسنه ای که استثنا کردم بازدارید، من خود در پس سپاه هستم، اگر ستمهایی از طرف آنها به شما رسید و مشکلی از جانب ایشان متوجه شما شد که نتوانستید جز به یاری خدا و مراجعه به من آنها را باز دارید، گزارش دهید تا من به کمک و یاری خدا آن را به سامان رسانم.»

## شرح

خلاصه مضمون نامه عبارت است از اطلاع دادن به کسانی از خراج گیران و کارگزاران شهرها که در مسیر سپاه قرار داشتند تا آگاهی یافته و متوجه باشند و از آنها حذر کنند و همچنین سفارش لازم به سپاه نسبت به آنچه که برای آنان شایسته است و از سوی خدا برایشان مقرر شده، از قبیل خودداری از آزدن کسانی که در گذرگاه آنها قرار گرفته اند تا از گستردگی عدالت وی آگاهی یابند و به اخلاق و آداب او متخلق گردند. سپس امام (علیه السلام) به ایشان اعلام کرده است که از بدرفتاری سپاه نسبت به آن گروه از اهل ذمه که هم پیمانند، ناراضی و بیزار است، زیرا جز به مقدار رفع گرسنگی یک شخص ناچار، که هیچ راهی جز آن برای سیر شدن ندارد، کس دیگری از طرف او اجازه ندارد از اموال مردم، استفاده کند.

تقدیر سخن امام (علیه السلام) چنین است: برآستی که من از بدرفتاری سپاهیان نسبت به شما - جز از سوی شخص گرسنه درمانده - بیزارم. پس مضاف الیه را به جای مضاف قرار داده است و یا از باب مجاز نام سبب را بر مسبب اطلاق کرده است.

آن گاه، ایشان را مأمور ساخته که سپاه را از دست درازی به چیزی از روی



ظلم، بر حذر دارند و در حدّ امکان ایشان را از ارتکاب چنان ستمی بازدارند تا مبادا- به دلیل قدرت داشتن آنها- کارها درهم بریزد و از طرفی دست نادانان را از آزردن سپاهیان در موارد اجبار و اضطرار- که استثنا فرموده است- کوتاه کنند، تا مبادا بین ایشان و سپاهیان آشوبی به پا شود. و سرانجام به آنان اطلاع داده است که خود نیز در پشت سپاهیان مواظب است، کنایه از این که مرجع رسیدگی به کارهای آنها به منظور دفع مظالم سپاهیان است و هر مشکلی را که از طرف سپاه متوجه آنان شود و آنها جز به یاری خدا و به وسیله او نتوانند برطرف کنند، او خود با کمک و ترس از خداوند اصلاح خواهد کرد.

## اشاره

هیت بود، در سرزنش او به خاطر بازداشتن سپاه دشمن از تاخت و تاز که از قلمرو او عبور

کرده بودند.

## (۱)

أَمَّا بَعِيدٌ فَإِنَّ تَضْيِيعَ الْمَرْءِ مِثْلَ مَا وَكَلَّفَهُ مِثْلَ مَا كَفَى - لَعَجْزُ حَاضِرٍ وَرَأْيُ مُتَبَيِّرٍ - وَإِنَّ تَعَاطِيكَ الْغَارَةَ عَلَى أَهْلِ قَرْقِيسِيَا؟ - وَ تَعْطِيكَ مَسَالِحَكَ الَّتِي وَلَيْتَاكَ - لَيْسَ بِهَا مَنْ يَمْنَعُهَا وَلَا يَرُدُّ الْجَيْشَ عَنْهَا - لَرَأَى شِعَاعٌ - فَقَدْ صِرَتْ جِسْرًا لِمَنْ أَرَادَ الْغَارَةَ - مِنْ أَعْدَائِكَ عَلَى أَوْلِيَائِكَ - غَيْرَ شَدِيدِ الْمَنْكِبِ وَلَا مَهِيْبِ الْجَانِبِ - وَلَا سَادُّ ثَغْرَهُ وَلَا كَاسِرٌ لِعَدُوِّ شَوْكَهُ - وَلَا مُغْنٍ عَنِ أَهْلِ مِصْرِهِ وَلَا مُعْجِزٍ عَنِ أَمِيرِهِ

## لغات

متبر: نابود و تباه شعاع: پراکنده

## ترجمه

«اما بعد این که انسان چیزی را که بر آن گمارده شده از دست بدهد و در کاری که درخور آن نیست به زحمت بيفتد، خود نشان ناتوانی آشکار و رأی و اندیشه ویرانگر و مرگ آور است.»

براستی که تاخت و تاز تو نسبت به قرقیسیا (۲) و رها گذاشتن مرزهایی که

ص: ۳۳۳

۱- شهری از شهرهای عراق که در ساحل فرات واقع بوده است-م.

۲- نام شهری در منطقه الجزیره (واقع در کشور سوریه کنونی)، و در محل تقاطع فرات و نهر خابور بوده است-م.

مأمور حفاظت آنها بودی، در حالی که کسی آنها را حفظ نمی کرد و سپاه دشمن را از آنها دور نمی ساخته، تدبیری آشفته است. در حقیقت تو پلی برای عبور دشمنان برای چپاول دوستانت گشته ای، در حالی که نه پشتوانه محکمی بودی و نه کسی از تو ترس داشت. نه گذرگاه غارتگران را بستی و نه شکوه دشمن را درهم شکستی، و نه کسی بودی که مردم شهر خود را بی نیاز کنی و نه از جانب فرمانده خود کاری انجام دادی و السلام».

## شرح

عبارت: اما بعد... متبر بدان که در آغاز نامه همان طور که روش یک گوینده است، به طور اجمال، می خواهد او را به خاطر انجام کاری و مسامحه ای که از او سرزده و مهمتر از آن بوده است، سرزنش کند. آنگاه هدف خود را از نامه به طور تفصیل بیان کرده است با این عبارت: و آن تعاطیک... شعاع وانگهی او را از چنین اندیشه ای به دلیل پیامدهای فاسد و نارواییها بر حذر داشته است:

۱- بودن او به صورت پلی، لفظ: پل را به اعتبار عبور دشمن از قلمرو او به سمت هدفش استعاره آورده است. و بعضی: به جای جسرا، حسرا روایت کرده اند، آن نیز مجاز است، از آن جهت که پادگانهای او از سربازهایی که دشمن را تعقیب کند، تهی است، پس وی مانند پوشش و لباس جنگ بی فایده است.

۲- پشت استواری ندارد، کنایه از این که او ناتوان است، و هم چنین هیبتی ۳- کسی که گذرگاه مرز را نبسته.

۴- شکوه دشمن را درهم نشکسته.

۵- مردم شهرش را در دفع دشمنانشان بی نیاز نکرده (اسباب دفاع از مردم را فراهم نساخته).

۶- و از جانب فرمانده خود کاری را انجام نداده.

مصر کرد فرستاد.

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا ص؟ - نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ وَ مُهَيِّمًا عَلَى الْمُرْسَلِينَ - فَلَمَّا مَضَى ع تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ - فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِي - وَ لَا يَخْطُرُ بِنَالِي أَنَّ الْعَرَبَ تُزَعِّجُ هَذَا الْأَمْرَ - مِنْ بَعْدِهِ ص عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ - وَ لَا أَنَّهُمْ مُنْحَوَةٌ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ - فَمَا رَاعِنِي إِلَّا انْتِثَالُ النَّاسِ عَلَى فُلَانٍ يُبَايِعُونَهُ - فَأَمْسَيْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَهُ النَّاسِ - قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ - يَدْعُونَ إِلَى مَحْقِ دِينِ مُحَمَّدٍ ص؟ - فَخَشَيْتُ إِنْ لَمْ أَنْصِرِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ - أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلْمًا أَوْ هَدْمًا - تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَغْظَمَ مِنْ فَوْتِ وَلَايَتِكُمْ - الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلَةٍ - يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ - وَ أَوْ كَمَا يَتَفَشَّعُ السَّحَابُ - فَهَضَمْتُ فِي تَلْعَاكِ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاغَ الْبَاطِلُ وَ زَهَقَ - وَ اطمأنَّ الدِّينُ وَ تَنَهَّنَا وَ مِنْهُ إِنِّي وَ اللَّهُ لَوْ لَقِيْتُهُمْ وَاحِدًا وَ هُمْ طَلَاعُ الْأَرْضِ كُلِّهَا - مَا بَالَيْتُ وَ لَا اسْتَوْحَشْتُ - وَ إِنِّي مِنْ ضَلَالِهِمُ الَّذِي هُمْ فِيهِ - وَ الْهُدَى الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ - لَعَلِّي بِصِيرِهِ مِنْ نَفْسِي وَ يَقِينِ مِنْ رَبِّي - وَ إِنِّي إِلَى لِقَاءِ اللَّهِ لَمُشْتَاقٌ - وَ لِحُسْنِ ثَوَابِهِ لَمُنْتَظِرٌ رَاجٍ - وَ لِكِنِّي آسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَ فُجَارُهَا - فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَهُ خَوْلًا - وَ الصَّالِحِينَ حَرْبًا وَ الْفَاسِقِينَ حَرْبًا - فَإِنَّ مِنْهُمْ الَّذِي قَدْ شَرِبَ فِيكُمْ الْحَرَامَ - وَ جُلِدَ حَدًّا فِي الْإِسْلَامِ - وَ إِنْ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُسَلِّمْ حَتَّى رُضِيَ خَتْ لَهُ عَلَى الْإِسْلَامِ الرِّضَايَةُ - فَلَوْ لَا ذَلِكَ مَا أَكْثَرَتْ تَأْلِيْبِكُمْ وَ تَأْنِيْبِكُمْ - وَ جَمْعُكُمْ وَ تَحْرِيسُكُمْ - وَ لَتَرَكْتُكُمْ إِذْ أَبَيْتُمْ وَ وَبَيْتُمْ -

أَلَا تَرَوْنَ إِلَىٰ أَطْرَافِكُمْ قَدْ انْقَصَتْ - وَإِلَىٰ أَمْصَارِكُمْ قَدْ افْتِتِحَتْ - وَإِلَىٰ مَمَالِكِكُمْ تُرْوَىٰ وَإِلَىٰ بِلَادِكُمْ تُغْزَىٰ - انْفِرُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَىٰ قِتَالِ عَدُوِّكُمْ - وَلَا تَتَأَقَلُّوا إِلَىٰ الْأَرْضِ فَتَقْرُوا بِالْخَسْفِ - وَتَبْءُوا بِالذُّلِّ وَيَكُونَ نَصِيبِكُمُ الْأَخْسَ - وَإِنَّ أَخَا الْحَزْبِ الْأَرْقُ وَمَنْ نَامَ لَمْ يُنَمَّ عَنْهُ وَالسَّلَامُ

## لغات

مهین: گواه.

روع: قلب.

انثیال: ازدحام، هجوم، ریختن.

راح: رفت.

زهق: از بین رفت، از هم پاشید تنهنه: گسترش یافت طلاع الارض: پر شدن زمین آسی: غمگین کرده است الدوله فی المال به ضم دال: مال یک بار دست این و یک بار دست آن باشد خول: بردگان، غلامان رضخ: رشوه، اصل واژه به معنی تیراندازی است تألیب: وادار ساختن تألیب: سرزنش کردن ونی: سستی، ناتوانی تروی می گیرد، تصرف می کند.

تبوءوا: بر می گردید خسف: کاستی

## ترجمه

«آریا بعد، خداوند پاک، محمد (صلی الله علیه و آله) را به عنوان بیم دهنده جهانیان، و گواه بر پیامبران، برانگیخت، و چون آن گرامی رحلت کرد، پس از او، مردم، در باره خلافت با یکدیگر به کشمکش پرداختند، به خدا قسم که به دلم نمی نشست و از خاطر نمی گذشت که مردم عرب بعد از آن بزرگوار، خلافت را از خاندان او به دیگری واگذارند، و بویژه آن را از من دریغ دارند، چیزی مرا ناراحت نکرد، مگر روی آوردن مردم به سوی فلان که با او به بیعت پردازند. این بود که من دست نگه داشتم، تا این که دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشتند و دعوی از بین بردن دین محمد (صلی الله علیه و آله) را کردند. ترسیدم، اگر به یاری اسلام و مسلمین نشتابم، شاهد خرابی و ویرانی آن بشوم، که در آن صورت غم و غصه آن بر من بیشتر از دست نیافتن به

حکومت بر شما باشد، آن حکومتی که متاع چند روز دنیاست که همچون سراب نابود، و یا چون ابر از هم پاشیده می شود. در نتیجه از میان آن همه رویدادها به پا خاستم تا نادرستیها مهار شد و از بین رفت، و کشتی دین آرام گرفت و از تلاطم باز ایستاد.» و از همین نامه است:

«به خدا قسم، اگر من به تنهایی با آنها [لشکریان معاویه] رودررو شوم در حالی که آنان همه روی زمین را پر کرده باشند نه باکی خواهم داشت و نه به هراسی می افتم. و من گمراهی را که آنان گرفتار آنند و رستگاری را که خود به آن رسیده ام، به چشم خویش می بینم و از سوی خدای خود بدان باور دارم. و من به دیدار پروردگارم مشتاق، و به جزا و پاداش نیک او امیدوارم، امّا غم من برای آن است که امر این امت را نادانان و بدکارانشان بر عهده گیرند، و مال خدا را بین خود، دست به دست کنند، و بندگان خدا را به صورت غلامان، افراد خوب را به صورت دشمنان، و بدان را دار و دسته و همکار خود قرار دهند. برآستی از ایشان کسی هست که در میان شما مسلمانان باده گساری کرد و در باره او حدی را که در اسلام تعیین شده، اجرا کردند، و برخی از آنان تا چیزی بابت اسلام آوردن به آنان عطا نشد اسلام نیاورند، پس اگر اینها نبود، من شما را زیاد اصرار و سرزنش نمی کردم، و بر جمع شدن و ترغیب شما پافشاری نمی کردم، و اگر زیر بار نمی رفتید و سستی می کردید به حال خودتان می گذاشتم.

آیا نمی بینید [بر اثر غلبه دشمن] سرزمینتان کم شد و بر شهرهای شما استیلا یافته اند و به اموال شما دست یازیده اند، و در شهر و دیارتان جنگ و ستیز می کنند. خدا شما را بیمارزد، به پیکار با دشمنان رهسپار شوید، و زمینگیر نباشید تا به پستی نیفتید، و به خواری و ذلت برنگردید، در نتیجه پست ترین چیز نصیب شما نگردد، برآستی حریف جنگ هوشیار و بیدار است، هر کس بخواهد دشمن از

## شرح

امام (علیه السلام) نامه را با شرح حال پیامبر (صلی الله علیه و آله) آغاز کرده است که او بیم دهنده همه مردم جهان به مجازات سخت الهی، و گواه بر پیامبران بود که اینان از طرف خدا فرستاده شده اند و در این جهت آنها را تصدیق و تایید می کرد. و بعد از آن به شرح حال مسلمانان که در امر خلافت به کشمکش و نزاع با یکدیگر پرداختند، و کم کم به شرح حال خود با مردم پرداخته، به عنوان گله و شکایت از منحرف ساختن امر خلافت از وی با این که او بدان سزاوارتر بود، و هجوم بر بیعت با فلاخن-فلاخن کنایه از ابو بکر است- خودداری از اقدام برای به دست آوردن حکومت تا زمان ابی بکر که به ارتداد مردم از اسلام و طمع بستن بنی امیه به نابودی دین انجامید. آن گاه به شرح حال خود از بیمناک بودنش بر اسلام و مسلمین پرداخته که مبادا رخنه در اسلام بیفتد و یا بنای اسلام ویران گردد، در نتیجه غم و مصیبت او در باره ویرانی اساس دیانت بیشتر از دست نیافتن به حکومت کوتاه مدتی باشد که نتیجه اش اصلاح فروع و جزئیات دین است، و نابودی حکومت را به نابودی سراب و از هم پاشیدن ابرها تشبیه کرده است. وجه شبه، سرعت زوال، و بی ثباتی آن است چنان که حقیقت سراب، وجود ابر، بی ثبات و ناپایدار است. و ارتداد بعضی از مردم را جلوتر ذکر کرده است به منظور این که برتری خود در اسلام را بیان کند، از این رو به دنبال آن داستان قیام خود را در میان آن حوادثی نقل کرده است که جنگهایی تا سرحد نابود شدن باطل و برقراری و گسترش دین، اتفاق افتاد. سپس سوگند یاد کرده است که اگر او تنهایی با سپاه معاویه در حالی که آنان تمام زمین را پر کرده باشند، روبرو شود، از آنها باکی نداشته و نمی ترسد، و این ترسیدنش به خاطر دو چیز است:

۱- آگاهی و یقین بر این که آنان در گمراهی اند و او بر هدایت.

۲-علاقه و دلبستگی اش به دیدار پروردگار و انتظار و امیدواری اش به اجر و ثواب او.

و این دو مطلب به منزله دو قیاس مضمیری هستند که کبرای مقدر آنها چنین است: و هر کس که چنان باشد، نباید از آنها بترسد و بیمناک باشد .

عبارت: و لکنّی آسی... به منزله پاسخ به پرسش مقدری است که گویا کسی پرسیده است: تو اگر می دانی که حالات یاد شده را تو و آنها دارید، پس چه غم از کار آنها؟ گویا آن بزرگوار در جواب فرموده است: من از روبرو شدن با آنها و پیکار با آنان غمی ندارم، بلکه از آن می ترسم که زمام امور امت محمّد را نادانان و بدکاران ایشان به دست گیرند. تا کلمه: حربا، و مقصود امام(علیه السلام) از نادانان، بنی امیه و پیروانشان می باشد. و بعد هشدار داده است که اگر آنان عهده دار امر حکومت گردند از ایشان برمی آید که چنان کاری را بکنند، با این گفتار: فانّ منهم... الرّضائخ .

و مقصود امام(علیه السلام) از کسی از بنی امیه که در بین مسلمین باده گساری کرد اشاره به مغیره بن شعبه است که در زمان عمر، وقتی که از طرف او والی کوفه بود، شرب خمر کرد و در حال مستی با مردم نماز گزارد و بر عدد رکعات نماز افزود، و در حال نماز قی کرد، مردم بعدا گواهی دادند و حدّ می گساری اجرا شد، و هم چنین، عنبسه[عتبه] بن ابی سفیان که خالد بن عبید الله او را در طایف حدّ شرب خمر زد و کسی که اسلام نیاورد تا به او بخششهای اندکی رسید، گفته اند:

منظور ابو سفیان و پسرش معاویه است، توضیح آن که آنان از جمله مؤلفه قلوبهم بودند که به وسیله بخشش، به دین اسلام گرایش یافته و به پیکار با دشمنان اسلام پرداختند، و بعضی گفته اند: مقصود عمرو بن عاص است، البته در باره او چنین چیزی شهرت ندارد، جز همان داستان که امام(علیه السلام) از او نقل کرده است که با معاویه شرط کرد تا در برابر واگذارن حکومت مصر، او را در جنگ صفین یاری،



کند، همان طوری که قبلا شرح داستان گذشت .

آن گاه امام (علیه السلام) توجه داده است بر این که همان تأسّف و ناراحتی که در سخنان خود بیان کرد، علت تامه سرزنش کردن و واداشتن آنان بر جهاد است، و اگر آن نبود، با وجود خود داری و سستی آنان، ایشان را به حال خود وامی گذاشت .

سپس کاری را که دشمن با آنها کرده و دستیازی دشمن به شهرهایشان و فریبکاری آنها را گوشزد کرده است تا بدان وسیله غیرت آنها را برانگیزاند، از آن روست که پس از این سخنان ایشان را به پیکار با دشمن برانگیخته و از زمینگیر شدن و سهل انگاری نهی کرده است، و به دلیل پیامدهایی از قبیل، تن به پستی دادن و بازگشتن به خواری و ذلت، و گرفتار فرومایگی شدن، آنان را از خودداری از جنگ برحذر داشته است و سرانجام بر این مطلب توجه داده است که هر کس اهل جنگ باشد، بیدارتر است، کنایه از این که بلند همت تر است، زیرا لازمه آن کم خوابی است. و نیز آنان را از دون همّتی و سستی در جهاد برحذر داشته است، چه لازمه آن، خمودی آنان و آسودگی از مقاومت در برابر دشمن و طمع بستن دشمن بدانهاست.

ص: ۳۴۰

## اشاره

وقتی که خبر رسید، مردم را از رفتن به کمک امام (علیه السلام) مانع می شود، آن گاه که ایشان را برای جنگ با اصحاب جمل خواسته بود.

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ؟ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ إِلَى؟ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ؟ أَمَا بَعْدُ فَقَدْ بَلَّغْنِي عَنْكَ قَوْلَ هُوَ لَكَ وَعَلَيْكَ - فَإِذَا قَدِمَ رَسُولِي عَلَيْكَ فَارْفَعْ ذَلِكَ وَاشْدُدْ مِئْزَرَكَ وَاخْرُجْ مِنْ جُحْرِكَ وَانْدُبْ مَنْ مَعَكَ - فَإِنْ حَقَّقْتَ فَاَنْفُسًا وَإِنْ تَفَشَّلْتَ فَابْعِدْ - وَائِمُّ اللَّهِ لَتُؤْتِيَنَّ مِنْ حَيْثُ أَنْتَ - وَلَا تُتْرَكُ حَتَّى يُخْلَطَ زُبَيْدُكَ بِخَاثِرِكَ - وَذَائِبُكَ بِجَامِدِكَ - وَحَتَّى تُعْجَلَ عَنْ قَعْدَتِكَ - وَتَحْذَرَ مِنْ أَمَامِكَ كَحَذَرِكَ مِنْ خَلْفِكَ - وَمَا هِيَ بِالْهُوَيَّةِ الَّتِي تَرْجُو - وَلَكِنَّهَا الدَّاهِيَةُ الْكُبْرَى - يُرَكَّبُ جَمَلُهَا وَيُدَلُّ صَبْعُهَا وَيَسِيَهُلُ جَبَلُهَا - فَاعْقِلْ عَقْلَكَ وَامْلِكْ أَمْرَكَ وَخُذْ نَصِيحَتِي وَحَظَّكَ - فَإِنْ كَرِهْتَ فَتَنَحَّ إِلَى غَيْرِ رَحْبٍ وَلَا فِي نَجَاهٍ - فَبِالْحَرِيِّ لَتَكْفَيْنَنَّ وَأَنْتَ نَائِمٌ حَتَّى لَا يُقَالَ أَيْنَ فُلَانٌ - وَاللَّهِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مَعَ مُحِقٍّ وَمَا يُبَالِي مَا صَنَعَ الْمُلْحِدُونَ

## ترجمه

«از بنده خدا علی امیر مؤمنان به عبد الله بن قیس: اما بعد، از قول تو مطلبی برای من نقل کردند که هم به سود تو و هم به زیان تو است. وقتی که پیک من نزد تو آمد، دامن به کمر زن و کمر بند خود را محکم ببند، و از لانه ات بیرون بیا، و هر کس با تو همراه است دعوت کن، پس اگر باور داشتی به سمت ما بیا و اگر بیمناک بودی از ما دور شو. به خدا قسم هر جا بروی تو را جلب می کنند و تو را به حال

خود نمی گذارند، تا خوب و بد و گداخته و ناگداخته ات با هم مخلوط و وضعت روشن شود. و تا بر جای بنشیننی از روبرویت همچون پشت سرت بیمناک باشی.

فتنه اصحاب جمل فتنه ای نیست که تو ساده تصور کرده ای، بلکه مصیبتی ناگوار و فاجعه ای بس بزرگ است، که باید بر شتر آن سوار شد و سختی اش را آسان و ناهمواری اش را هموار گرداند، بنا بر این عقلت را به کار گیر و بر خود مسلط باش، و بهره و نصیبت را از فرصتی که داری بگیر، در آن صورت اگر نخواستی، به تنگنایی برو که راه رستگاری نیست. دیگران شایستگی کفایت این کار را دارند به حدی که تو در خواب باشی و کسی نگوید که فلانی کجاست؟ و به خدا قسم که این نبرد حق و باطل است و سرکرده آن کسی است که حق را می طلبد و باکی ندارد که ملحدان و بی دینان چه می کنند».

### شرح

از ابو موسی اشعری نقل کرده اند که وی به هنگام حرکت علی (علیه السلام) به جانب بصره، و کمک خواهی آن حضرت از مردم کوفه، مردم را از یاری آن حضرت باز می داشته و می گفته که این یک فتنه ای است و نباید وارد فتنه شد، و روایاتی را از پیامبر نقل می کرد، متضمن این معنی که خودداری و کناره گیری از فتنه واجب است. این بود که امام (علیه السلام) این نامه را به او نوشت و به وسیله فرزندش امام حسن (علیه السلام) نزد او فرستاد. و مطلبی که از قول ابو موسی به امام (علیه السلام) رسیده بود، همان نهی مردم و برحذر داشتن ایشان از قیام بود، و این همان سخنی است که به لحاظ ظاهر دین به سود ابو موسی بوده است، و اما منع مردم از ورود در فتنه از چند جهت به زیان او بوده است.

۱- از تلاش و کوشش او پیدا بود که، هدفی جز بازداشتن مردم از یاری امام (علیه السلام) نداشت و امام (علیه السلام) بخوبی از این مطلب آگاه بود. و در حقیقت این کار، به خواری کشیدن دین بود. و نتیجه زیانبخش آن از جانب امام (علیه السلام) و در آخرت از طرف خداوند متعال عاید خود وی می شد.

۲- چون امام(علیه السلام) در پیکار خود بر حق بود، منع ابو موسی از یاری مردم به او به دلیل ناآگاهی اش نسبت به موقعیت امام(علیه السلام) و ضرورت کمک به وی بوده است و زیان و ضرر سخن جاهلانه به گوینده آن برمی گردد.

۳- ابو موسی در این سخن به تناقض گویی پرداخته و سخن خویش را نقض کرده است، زیرا از یک طرف از ورود در فتنه و همکاری با مردم در هنگام فتنه نهی کرده و خبری را نقل کرده که در چنان موقعیتی ضرورت خودداری از فتنه را می طلبد، در حالی که او فرمانروایی بود که در مخالفت با مقام ولایت سخن می گفت، و این عمل متناقض به زیان او بود، نه به سود او .

آن گاه امام(علیه السلام) در وقت فرستادن پیک خود به نزد وی، اوامری چند از راه هشدار و تهدید صادر فرمود:

۱- دامن به کمر بزند و کمر بندش را محکم ببندد، و این دو جمله کنایه از آماده شدن برای اجرای فرمان قطعی و سرعت در کار است.

۲- از لانه اش بیرون بیاید، مقصود امام(علیه السلام)، بیرون آمدن وی از شهر کوفه است. و کلمه: جحر(لانه) را به ملاحظه همسانی وی با روباه و نظایر آن، استعاره آورده است.

۳- بخواند: یعنی سپاهیان را که همراه اوست بسیج کند، و آنها را به خروج از کوفه بخواند. عبارت: فان حَقَّقْت یعنی: حقیقت امر مرا باور داشته و دانستی که من بر حَقِّم، پس به طرف من بیا. یعنی آنچه دستور می دهم اجرا کن، و اگر سستی کردی: یعنی اگر بیمناک بودی و از این کار و شناخت آن عاجز بودی، خودداری کن. سپس به فرض خودداری، او را تهدید کرده و سوگند یاد کرده است که هر جا باشد، کسانی به سراغ او خواهند رفت و او را به حال خود نخواهند گذاشت، تا خوب و بد، گداخته و ناگداخته او را به هم مخلوط کنند. و این دو عبارت دو مثلند، کنایه از این که در آرامش او خلل وارد کنند و خاطرش را

مشوش سازند، چنان که سربلندی او را به خواری بیامیزند و در شادیش، اندوه و در آسانی کارش، سختی داخل کنند تا خیلی زود عاقبت خودداری کردن برای او روشن شود، مقصود امام (علیه السلام) از این که می فرماید زود باشد که از روبرویش همچون پشت سرش بیمناک شود، کنایه است از نهایت ترسی که او را فرا خواهد گرفت. البته ترس از پشت سر را در تشبیه اصل قرار داده است، از آن رو که انسان از پشت سر بیشتر می ترسد. بعضی گفته اند: مقصود امام (علیه السلام) آن است که وی از دنیا آن چنان بترسد که از آخرت می ترسد.

عبارت: و ما هی بالهونینا یعنی این داستان مورد نظر تو [فتنه جمل] داستان ساده ای نیست که تو امیدواری بر وفق مراد تو باشد، بلکه مصیبت و حادثه بزرگی از مصائب و رویدادهای زمان است.

عبارت: یرکب جملها یعنی: بر آنها چیره شد، و سختی آنها را به آسانی مبدل کرد، خلاصه آنکه، کارهای دشوار را ساده و آسان گرداند. و این سخن کنایه از دشواری و سختی حادثه است.

آن گاه تهدید و اخطار خود را با چند دستور، و نصیحت و اندرز به او، ادامه داده است:

۱- عقل و اندیشه اش را به کار بندد. احتمال دارد، کلمه: عقله به عنوان مصدر تأکیدی منصوب باشد، فرمانی است مبنی بر این که وی- نه به هوای نفس- بلکه به عقل خود مراجعه کند، و از این رویداد بزرگ عبرت بگیرد. و بعضی گفته اند: عقله مفعول به است، یعنی عقلت را مهار کن و آن را بر تمیز حق از باطل و ادار، و بر چیزهای ناروا مشغول نساز.

۲- بر کار خود، یعنی موقعیت و راه و روش خود، مسلط باشد، و جریان کارش بر اساس عدل و حق باشد نه بر پایه باطل و ناروا.

۳- بهره و نصیب خود را از اطاعت دستور و انجام فرمان امام (علیه السلام) در راه

یاری وی و دفاع از دین خدا، بگیرد [این فرصت را غنیمت شمارد]. بعضی گفته اند: مقصود این است که: مقدار بهره ای که نصیب تو است بگیر، و از حدّ خود تجاوز نکن.

و بعد در دنباله فرمایش قبلی، او را مأمور کرده، که در صورت ناخشنودی از پیشنهاد امام (علیه السلام) و عدم اطاعت از فرمان وی، از مقام ولایت و حکومت کنار رود.

عبارت: و بالحرى لتكفينّ یعنی: چه قدر ترسناک است دیگران این کار را به عهده گیرند در حالی که تو از فرمان خدا غافل و در خواب باشی به حدّی که به دلیل بی ارزشی تو کسی از تو نپرسد، و نگوید فلانی کجاست. آن گاه، سوگند یاد کرده است که آن بر حق است، یعنی: جریان مورد نظری که عبارت از جنگ بصره است، و او درگیر بوده، بر حق بوده و خود نیز صاحب حق است یعنی:

نسبت به آنچه مدّعی است، بر حق و با علم و آگاهی اقدام کرده، نسبت به آنچه بی دینان در باره دین خدا در راه مخالفت با وی مرتکب شده اند باکی ندارد، از آن رو که وی به درستی راه خود-نه راه آنان-شناخت و آگاهی دارد.

أَمَا بَعْدُ فَإِنَّا كُنَّا نَحْنُ وَ أَنْتُمْ عَلَى مَا ذَكَرْتِ - مِنَ الْأَلْفِهِ وَ الْجَمَاعِهِ - فَفَرَّقَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَمْسِ أَنَا آمَنَّا وَ كَفَرْتُمْ - وَ الْيَوْمَ أَنَا اسْتَفْمَنَّا وَ فُتِنْتُمْ - وَ مَا أَسْلِمَ مُسْلِمُكُمْ إِلَّا - كَرْهًا - وَ بَعِيدَ أَنْ كَانَ أَنْفُ الْإِسْلَامِ كُلُّهُ؟ لِرَسُولِ اللَّهِ ص؟ حِزْبًا وَ ذَكَرْتِ أَنِّي قَتَلْتُ؟ طَلْحَةَ؟ وَ الزُّبَيْرَ؟ - وَ شَرَّدْتُ؟ بَعَائِشَةَ؟ وَ نَزَلْتُ بَيْنَ الْمِصْرَيْنِ - وَ ذَلِكَ أَمْرٌ غَبَّتْ عَنْهُ فَلَا - عَلَيْكَ وَ لَا الْعِذْرُ فِيهِ إِلَيْكَ - وَ ذَكَرْتِ أَنَّكَ زَائِرِي فِي جَمْعِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ - وَ قَدْ انْقَطَعَتِ الْهَجْرَةُ يَوْمَ أُسْرَ أَخُوكَ - فَإِنْ كَانَ فِيكَ عَجَلٌ فَاسْتَرْفِهِ - فَإِنِّي إِنْ أُرْزِكَ فَذَلِكَ حَيْدِيرٌ - أَنْ يَكُونَ اللَّهُ إِنَّمَا بَعَثَنِي إِلَيْكَ لِلنَّقْمَةِ مِنْكَ - وَ إِنْ تَزُرْنِي فَكَمَا قَالِ أَخُو؟ بِنِي أَسِيدٍ؟ مُسْتَقْبِلِينَ رِيَّاحِ الصَّيْفِ تَضْرِبُهُمْ بِحَاصِبٍ بَيْنَ أَعْوَارٍ وَ جُلُودٍ

وَ عِنْدِي السَّيْفُ الَّذِي أَعْضَضْتُهُ بِحَيْدُوكَ - وَ خَالَجَكَ وَ أَخِيكَ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ وَ إِنَّكَ وَ اللَّهُ مَا عَلِمْتُ الْأَغْلَفُ الْقَلْبِ الْمُقَارِبُ الْعَقْلِ - وَ الْمَأُولَى أَنْ يُقَالَ لَكَ - إِنَّكَ رَقِيتَ سُلَيْمًا أَطْلَعَكَ مَطْلَعِ سُوءٍ عَلَيْكَ لَا لَكَ - لِأَنَّكَ نَشَدْتَ غَيْرَ ضَالَّتِكَ وَ رَعَيْتَ غَيْرَ سَائِمَتِكَ - وَ طَلَبْتَ أَمْرًا لَسْتَ مِنْ أَهْلِهِ وَ لَا - فِي مَعِيدِنِهِ - فَمَا أَبْعِدَ قَوْلَكَ مِنْ فِعْلِكَ - وَ قَرِيبٌ مَا أَشْبَهْتَ مِنْ أَعْمَامٍ وَ أَحْوَالٍ - حَمَلْتَهُمُ الشَّقَاوَةَ وَ تَمَنَّى الْبَاطِلَ عَلَى الْجَحُودِ؟ بِمُحَمَّدٍ ص؟ فَصِيرِعُوا مَصِيرِعَهُمْ حَيْثُ عَلِمْتَ - لَمْ يَدْفَعُوا عَظِيمًا وَ لَمْ يَمْنَعُوا حَرِيمًا - بَوَقِعِ سَيُوفٍ مَا خَلَا - مِنْهَا الْوَعَى - وَ لَمْ تُمَاشِدْهَا الْهُوَيْنَى وَ قَدْ أَكْثَرْتَ فِي قَتْلِهِ؟ عُثْمَانَ؟ - فَادْخُلْ فِيَمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ ثُمَّ حَاكِمِ الْقَوْمَ إِلَيَّ -

أَحْمِلُكَ وَإِيَّاهُمْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى - وَ أَمَّا تِلْكَ الَّتِي تُرِيدُ - فَإِنَّهَا خُدَعَهُ الصَّبِيُّ عَنِ اللَّبَنِ فِي أَوَّلِ الْفِصَالِ - وَالسَّلَامُ لِأَهْلِهِ

## لغات

انف الاسلام: آغاز اسلام تشرید: دور ساختن و تار و مار کردن استرفه: به رفاه و گشایش حال خود، بشتاب اغوار: زمین پست اغصصت السیف بفلان: شمشیر آن را در تنگنا قرار داد و او مغلوب گشت زیرا مضروب کسی است که با شمشیر در تنگنا قرار می گیرد، به این معنی که جلوش باز نیست و امید پیشرفت ندارد و بعضی با ضاد نقطه دار نقل کرده اند، یعنی شمشیر را آهخته بر آنها قرار دادم مقارب به کسر راء: ناتمام

## ترجمه

«اما بعد، همان طوری که گفتم ما و شما الفتی داشتیم و با هم بودیم، اما دیروز بین ما و شما جدایی افکند، ما ایمان آوردیم و شما کافر شدید، و امروز ما پایدار ماندیم، و شما به آشوب و فتنه پرداختید و اگر کسی از شما مسلمان شد، از روی اجبار و پس از آن بود که همه بزرگان اسلام در گروه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) گرد آمده بودند.

تو در نامه ات یاد آور شده بودی که من طلحه و زبیر را کشتم و عایشه را تارومار کردم، و میان آن دو شهر [بصره و کوفه] فرود آمدم، این کاری است که به تو هیچ ارتباطی ندارد و نباید عذر و دلیل آن را به تو عرضه کرد.

و نیز متذکر شدی که در میان گروه مهاجران و انصار قصد مقابله با من را داری در صورتی که در همان روز اسارت و دستگیری برادرت، رشته تو با مهاجر بودن قطع شد، بنا بر این اگر شتاب در جنگ داری، آرام بگیر، زیرا اگر من با تو دیدار کنم، آن دیداری شایسته خواهد بود، که خداوند برای انتقام گرفتن از تو مرا برانگیخته است و آمدن تو به مقابله من به سان گفته شاعر قبیله بنی اسد است:

ص: ۳۴۷



شمشیری که با آن دنیا، دایی و برادرت را در یک جا ضربت زدم، هنوز نزد من است، به خدا قسم آن طور که من فهمیدم، دلت در غلاف گمراهی و عقلت سست و بی مایه است. بهتر آن که در باره تو بگویند: بر نردبانی بالا رفته ای که به تو جای مرتفع ناهنجاری را وانمود کرده که هیچ به سود تو نیست، بلکه به زیان تو است، زیرا تو در صدد چیزی هستی که گمشده تو نیست و شتری را به چرا برده ای که از آن تو نیست، و در پی کاری هستی که شایستگی اش را نداری و از اصل آن دوری، پس چقدر فاصله است بین گفتار و رفتار تو!! او زود همسان عموها و دائیهایت شدی که نگویند بختی و آرزوهای بیهوده آنان را بر انکار محمد (صلی الله علیه و آله) و اداشت، در نتیجه به مهلکه ها افتادند. آنجا که تو خود می دانی، در مقابل شمشیرهایی که میدان نبرد از آنها خالی نبود و سستی و کندی در آنها راه نداشت، ایستادگی چندانی نکردند و به حفظ حریم خود توفیق نیافتند (۲).

در باره قاتلان عثمان سخن را به درازا کشاندی، پس تو نیز در راهی که مردم وارد شده اند وارد شو! و با من بیعت کن! آن گاه با آنان [قاتلان عثمان] در نزد من به محاکمه برخیز تا بر تو و آنها کتاب خدا را داور قرار دهم. اما آنچه تو قصد کرده ای، بسان فریب دادن کودک هنگام گرفتن او از شیر است و درود بر کسانی که شایسته درودند.»

### شرح

معاویه در نامه ای که به امام (علیه السلام) نوشته بود، از الفت و اجتماع قدیمی که داشتند سخن به میان آورده، پس از آن قتل طلحه و زبیر و تارومار کردن عایشه را به وی نسبت داده، و او را تهدید به جنگ و قاتلان عثمان را از او طلب کرده

ص: ۳۴۸

- ۱- به سمت بادهای تابستانی آیند که سنگ ریزه ها را از میان زمینهای پست و قلوه سنگها برمی دارد و بر آنها می زند.
- ۲- اشاره حضرت به جنگهای بدر و حنین است که در آن جنگها بسیاری از خویشاوندان معاویه به دست مسلمین هلاک شدند-م.

است. و امام (علیه السلام) تمام اینها را به شرح زیر پاسخ می دهد:

اما جواب اول: امام (علیه السلام) پس از پذیرش ادعای معاویه نسبت به قدر مشترک فی ما بین یعنی الفت و اجتماع پیش از اسلام، از چند جهت، جدایی را که وجود داشت یاد آور شده است:

۱- امام (علیه السلام) در آغاز اسلام در میان جمعی از خویشاوندان خود اسلام آورد، در حالی که معاویه و فامیلش در آن وقت کافر بودند.

۲- امام (علیه السلام) و خاندانش پیوسته در راه دین پایدار بودند، در صورتی که معاویه و خاندانش منحرف بودند، و نمی دانستند که منحرفند.

۳- هر کس از خاندان آن بزرگوار اسلام آورد از روی میل باطنی بود، در صورتی که از خاندان معاویه کسی مسلمان نشد، مگر پس از قوت گرفتن اسلام و از روی جبر و این هنگامی بود که گروهی از اشراف عرب در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) گرد آمده بودند. کلمه: انف الاسلام را برای اینان از آن رو که بزرگان قبیله خود بودند، استعاره آورده است از جمله کسانی که روی اجبار مسلمان شدند، ابو سفیان بود، توضیح آن که، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در جنگ فتح مکه، شب هنگام به آنجا رسید، و در زمین بطحا و نواحی آن فرود آمد، عباس بن عبد المطلب، در حالی که سوار بر استر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بود، در اطراف مکه، در پی کسی می گشت، که به نزد قریش بفرستد تا آنها را، به معذرت خواهی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بخواند، ابو سفیان را دید، به او گفت: پشت سر من سوار شو، تا تو را نزد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) ببرم، و برای امان نامه از آن بزرگوار بگیرم، ابو سفیان وقتی که بر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) اسلام را بر او عرضه کرد، او قبول نکرد، عمر گفت: یا رسول الله اجازه بده تا گردنش را بزنم؟ و عیاس به دلیل خویشاوندی که با او داشت از او حمایت می کرد، عرض کرد: یا رسول الله، او فردا اسلام می آورد، فردا که شد، او را نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آورد، پیامبر (ص اسلام)

را عرضه کرد، باز هم خودداری کرد، عباس آهسته به او گفت: ای ابو سفیان، هر چند به دل نمی گویی به زبان گواهی ده، که خدایی جز الله نیست، و محمد فرستاده خداست، زیرا اگر نگویی، او الآن دستور قتل تو را می دهد، این بود که از روی جبر، از ترس کشته شدن، شهادتین را بر زبان آورد، زیرا او در اطراف پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیش از ده هزار نفر را می دید که به یاری او برخاسته و گرد او را گرفته اند، و این است معنای سخن امام (علیه السلام): اما بعد... حزبا .

جواب دوم: به ادعایی که معاویه نسبت به قتل طلحه و زبیر، و تارومار کردن عایشه، و فرود آمدن میان دو شهر بصره و کوفه، در برابر او داشت: با این عبارت: پاسخ داده است: و ذلك... اليك و این عبارت به منزله صغرای قیاس مضموری است که کبرای آن در حقیقت چنین است: و هر که در جریان کاری نبوده است، و هیچ گونه دخالتی نداشته، تکلیفی ندارد و عذر تقصیر و کوتاهی نسبت به آن کار متوجه او نمی شود .

جواب سوم: به تهدید معاویه که امام (علیه السلام) را در میان جمعی از مهاجران و انصار ملاقات خواهد کرد! دو پاسخ داده است:

۱- او وانمود کرده که خود از مهاجران است، و امام (علیه السلام) با این عبارت او را تکذیب کرده است: و قد انقطعت الهجرة يوم اسر ابوك (۱)، یعنی به هنگام فتح مکه. توضیح آن که، معاویه و پدرش و گروهی از خاندانش، پس از فتح مکه، اظهار اسلام کردند، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بعد از فتح مکه، هجرت معنی ندارد.

بنا بر این، نام مهاجران بر ایشان، صادق نیست. و امام (علیه السلام) این را که عباس، ابو سفیان را به اجبار نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) برد و او در معرض قتل قرار گرفت، اسارت، نامیده است.

ص: ۳۵۰

---

۱- در نهج البلاغه ها اکثرا (أخوك) آمده است، چنانکه در متن اینجا نیز (أخوك) بوده است اما به طوری که ملاحظه می شود، (أبوك) مناسبتر با داستان فتح مکه و (أخوك) مناسب با (جنگ بدر) است - م.

بعضی این عبارت را: یوم اسر اخوڪ نقل کرده اند، چون عمرو بن ابی سفیان برادر معاویه در روز جنگ بدر اسیر شد. بنا بر این روایت، سخن در جهت یادآوری به معاویه است که شأن وی و خاندانش این بوده است که نخست می بایست اسیر شوند تا اسلام بیاورند، پس چگونه با این وصف، ادعای هجرت دارند، زیرا رابطه هجرت در این صورت از ایشان بریده است. و یوم اسر، ظرف برای بریده شدن هجرت نمی شود، زیرا هجرت بعد از فتح مکه منقطع گشته است.

۲- امام (علیه السلام) در برابر تهدید او، تهدید به مثل کرده است، با عبارت: فان كان... مقام واحد، و مقصود این است که: معاویه، اگر در آمدن نزد من شتاب داری، به فکر ایمنی جان خود باش، زیرا تو به طرف چیزی می شتابی که به ضرر توست و با این عبارت به وی هشدار داده است: فأتی... واحد که به منزله صغرا برای قیاس مضموری است. اما علت تمثیل امام (علیه السلام) به شعر این است که آمدن معاویه را در بین دار و دسته اش به سمت خود به روبرویی با بادهای تابستانی تشبیه کرده، و خود را نیز به سان بادهای تابستانی دانسته است و وجه شبه را چنین قرار داده: همان طوری که بادهای تابستانی سنگ ریزه ها را برمی دارد و به صورت افرادی که به سمت باد می آیند می زند. امام (علیه السلام) نیز در جنگ، با شمشیرها و نیزه ها بر چهره آنها می کوبد، و ما قبلا گفتیم که امام (علیه السلام)، عتبه، جد معاویه و ولید بن عتبه، دائی معاویه و حنظله بن ابو سفیان برادر معاویه را کشت و کبرای مقدر چنین است: و هر کس چنان باشد، پس باید از او ترسید و او را تهدید به جنگ و ستیز نکرد.

عبارت و انك و الله... الهوينا سرزندی آمیخته به تهدید است، و ما در عبارت ما عملت، موصوله است، کلمه اغلف را استعاره از قلب معاویه آورده، دلیل استعاره آن است که قلب وی، وسیله و ویژگیهای جسمانی و پرده های باطل

از پذیرش و درک حق به دور است، گویی که در غلاف و پوششی از موانع قرار گرفته است. و صفت ناتمام و ناقص در مورد عقل معاویه، از آن جهت است که او باطل را برگزیده است .

آن گاه امام (علیه السلام) چیزی را از باب سرزنش و ملامت به معاویه اعلام فرموده که سزاوار است تا در باره او بگویند، کلمه السَّیلم را استعاره برای حالتی آورده است که معاویه مرتکب شده، و جایگاهی که وی در صدد رسیدن بدان جاست، و با ذکر عبارت ارتقاء و بالا رفتن، صنعت ترشیح به کار برده است. کلمه مطلع مصدر میمی و احتمالا اسم مکان باشد.

امام (علیه السلام) برای اثبات درستی سخن خود، با این عبارت: لانک... معدنه ، استدلال کرده و کلمات الضَّالَّه - السَّایمه ، را برای موضعی که وی شایسته جستن و ایستادن در آن جاست استعاره آورده، و جز این یعنی امر خلافت را او شایستگی ندارد.

عبارت: النشید و الراعی (جوینده و چراننده) را از باب صنعت ترشیح به کار برده است. سرانجام پس از بیان گفتار و رفتار وی، از این تعجب کرده که محور سخن وی در ظاهر خونخواهی عثمان، و به طوری که ادعا کرده، ردّ خلاف شرع است، در صورتی که محور رفتار و حرکاتش، دست یافتن به حکومت و شورش در برابر امام عادل است، و چه قدر فاصله است بین این دو محور .

آن گاه به شباهت نزدیک او با عموها و دائیهایش نظر داده است. ما در ما اشبهت مصدریه است، و مصدر مبتدا و قریب خبر آن است. از جمله شقاوتمندان از میان عموهای معاویه، حماله الحطب، و از دائیهایش ولید بن عتبه است، اعمام و احوال را از آن رو نکرده آورده که معاویه عمو و دائی زیادی نداشته، یکی و دو تا را نیز برای مبالغه، به طور مجاز، در مورد ناسزاگویی، می توان به صورت جمع نکرده آورد، در صورتی که جمع معرفه چنین نیست. و

در عبارت: «حملتهم... الهوينا» اشاره به وجه شبه، نموده است. و جمله:

حملتهم، در موضع جر، صفت اخوال است، مقصود امام (علیه السلام) از شقاوت، بدبختی است که در دنیا و آخرت برای آنها مسلّم و قطعی است، و آنان- به دلیل انکار حقایق محمد (صلی الله علیه و آله)، و آرزوی باطلی که همواره در سر می پروراندند، و جان و مال خود را در راه آن صرف می کردند، یعنی مغلوب ساختن پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خاموش کردن نور نبوت و بر پا داشتن شرک- آماده برای آن شقاوت بودند.

کلمه: بوقع متعلق به فصرعوا، و عبارت: ما خلا- صفت برای: سیوف، و لفظ: مماشاه استعاره است، مقصود آن است که، بر ضربت آن شمشیرها سستی و کندی راه نداشت، و بعضی لم یماشها با سین بدون نقطه از مماشاه نقل کرده اند، یعنی: چیزی از این اوصاف بدانها در نیامیزد.

چهارم: به مطالبه قاتلان عثمان توسط معاویه، امام (علیه السلام) با عبارت:

فادخل... پاسخ داده، و مقصودش آن است که همان طوری که مردم، اطاعت و بیعت کرده اند، تو هم وارد جمع مردم باش درستی پاسخ روشن است. زیرا برای دو مدّعی و مخالف، حاکمی لازم است، و امام (علیه السلام) آن روز، حاکم بر حقّ بوده، و معاویه حق نداشته، گروهی از مهاجران و انصار را از او مطالبه کند تا به وی تسلیم کند و او بدون محاکمه آنها را بکشد، بلکه او باید سر به فرمان امام، نهاده و احکام او را در مورد خود جاری بداند، تا دیگران را به محاکمه بطلبد، چه به سود و چه به زیان وی باشد.

عبارت: و اما تلک التي ترید یعنی فریب از شام، به منظور اعتراف امام به فرمانروایی معاویه بر شام است، و وجه شبه آن فریب به فریب کودک، سستی و روشنی خدعه بودن آن برای هر کسی است. و اما این که امام (علیه السلام) فرمود: درود بر شایستگان، از آن روست که معاویه در نزد امام (علیه السلام) شایسته درود نبوده است.

اشاره

أَمَّا بَعِيدُ- فَقَدْ آنَ لَكَ أَنْ تَنْتَفِعَ بِاللَّمْحِ الْبَاصِرِ مِنْ عِيَانِ الْأُمُورِ- فَقَدْ سَيَلَّتْ مَدَارِجُ أَسْيَافِكَ بِادِّعَائِكَ الْأَبَاطِيلَ- وَاقْتِحَامِكَ غُرُورَ الْمَيْنِ وَالْأَكَاذِيبِ وَبِانْتِحَالِكَ مَا قَدْ عَلَا عَنْكَ- وَابْتِرَازِكَ لِمَا قَدْ اخْتَرَنَ دُونَكَ- فِرَاراً مِنَ الْحَقِّ- وَجُحُوداً لِمَا هُوَ أَلْزَمُ لَكَ مِنْ لَحْمِكَ وَدَمِكَ- مِمَّا قَدْ وَعَاهُ سَمْعُكَ- وَمُلِيَ بِهِ صِدْرُكَ- فَمَاذَا بَعِيدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ الْمُبِينُ- وَبَعِيدَ الْبَيَانِ إِلَّا اللَّبْسُ- فَاحْزِرِ الشُّبُهَةَ وَاشْتِمَالَهَا عَلَى لُبْسِ تَهَا- فَإِنَّ الْفِتْنَةَ طَالَمَا أَعْدَفَتْ جَلَابِيْبَهَا- وَأَعَشَتْ الْأَبْصَارَ ظُلْمَتِهَا- وَقَدْ أَتَانِي كِتَابٌ مِنْكَ ذُو أَهْمَانِينَ مِنَ الْقَوْلِ- ضَمَعَتْ قُورَاهِمَا عَنِ السَّلْمِ- وَاسْتَاطِيرَ لَمْ يَحْكُمَهَا مِنْكَ عِلْمٌ وَلَا حِلْمٌ- أَصِيبَتْ مِنْهَا كَالْحَائِضِ فِي الدَّهَاسِ- وَالْحَابِطِ فِي الدِّيْمَاسِ- وَتَرَقَّيْتُ إِلَى مَرْقَبِهِ بَعِيدِهِ الْمَرَامِ- نَازِحِهِ الْأَغْلَامِ- تَقْضِيْرُ دُونِهَا الْأَنْوُقُ- وَيُحَادِي بِهَا الْعَيْوُقُ- وَحَاشَ لِلَّهِ أَنْ تَلِيَ لِلْمُسْلِمِينَ بَعِيدِي صِدْرًا أَوْ وَرْدًا- أَوْ أُجْرِي لَكَ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ عَقْدًا أَوْ عَهْدًا- فَمِنَ الْآنَ فَتَدَارِكُ نَفْسَكَ وَانْظُرْ لَهَا- فَإِنَّكَ إِنْ فَرَطْتَ حَتَّى يَنْهَدَ إِلَيْكَ عِبَادُ اللَّهِ- أُرْتَجَتْ عَلَيْكَ الْأُمُورُ- وَمُنِعَتْ أَمْرًا هُوَ مِنْكَ الْيَوْمَ مَقْبُولٌ وَالسَّلَامُ

لغات

مدارج: راهها و روشها، جمع مدرجه اقسام: ورود در کاری به شتاب، بدون فکر و اندیشه انتحل الكلام: برای خود مدعی چیزی است که حق او نیست ابتزار: ربودن اغدفت المرأه جلبابها: آن زن چادرش را روی سرش کشید

تفتن: آمیختن، گوناگون ساختن اساطیر: سخنان بیهوده، جمع اسطوره به ضم همزه، و اسطوره، به کسر است دهاس: جای هموار نرم بی شن و سنگریزه دیماس: جایی که بسیار تاریک است، مانند سرداب و نظیر آن مرقبه: جای بلندی که ستاره شناس بدانجا بالا می رود أنوق: عقاب عیوق: ستاره معروف تنهد: یورش برد ارتجت: بسته بود

### ترجمه

«اما بعد، وقت آن رسیده است که با تیزی و ژرف نگری، در امور بنگری [و برای آگاهی به حقایق] از آنها بهره بگیری. زیرا تو با ادعای باطلت، به راههایی که پیشینیان تو رفته بودند، رفتی، و بی باکانه خود را در منجلاب دروغها انداختی، و چیزهایی را که بالاتر از حد تو بود، به دروغ به خود بستی، و چیزی را که نزد تو امانت سپرده بودند، در ربودی، از آن رو که منکر حق شوی و زیر بار چیزی که از گوشت و خونت برای تو مهمتر است نروی در حالی که فضای گوشت از آن آکنده و سینه ات از آن پر است، آیا اگر از حق و راستی بگذریم چیزی جز گمراهی آشکار هست؟ و آیا پس از روشن شدن حق چیزی جز اشتباهکاری و آمیختن حق به باطل وجود دارد؟ بنا بر این از آمیختن حق و باطل بر حذر باش، زیرا فساد، مدتی است که پرده های خود را آویخته و تاریکی اش چشمها را کور کرده است.

نامه ای از تو دریافت کردم، که مطالبش آشفته و گفتارش سست تر از آن بود که معنی صلح و سازش از آن برخیزد، در حالی که افسانه هایی در آن بود که از حد دانش و حوصله تو بیرون است و بافته و ساخته تو نیست، نسبت تو به این مطالب مانند کسی است که در زمین شنزار فرو رفته و خطاکاری که در جای تاریک مرتکب اشتباه شده! و خود را به جای بلندی برده ای که رسیدن به آن بسیار دور و نشانه های آن بر تو مستور است و عقاب بدانجا نرسد و ستاره عیوق هم با آن برابر نشود.



پناه به خدا که بعد از من، تو زمام کارهای مسلمین را در دست بگیری، یا نسبت به کسی از آنان، عقدی یا عهدی را به تو واگذارم، بنا بر این از هم اکنون خود را آماده ساز و دقت کن، که اگر کوتاهی کردی، پیش از آن که مردم به جانب تو یورش برند، درها به روی تو بسته خواهد شد و دیگر کاری که امروز از تو قابل قبول است، پذیرفته نخواهد بود. درود بر کسانی که شایستگی دارند.»

## شرح

این نامه نیز مانند نامه قبلی در پاسخ معاویه است.

عبارت: اما بعد... الامور، از باب پندگیری و برحذر داشتن معاویه از ادعای چیزی که حق او نیست، هشدار به اوست. مقصود آن است که هنگام سود گرفتن تو از کارهای واضح و مشاهده آنها با چشمانت فرا رسیده است.

کلمه اللّٰمَح استعاره از درک دقیق و سریع چیزهای مفید است. بعضی عیون الامور نقل کرده اند، یعنی واقعیت و حقیقت اموری که جای دقت و عبرت گرفتن است. صفت: باصر را برای مبالغه در دیدن آورده است، مانند قول عربها که می گویند: لیل الیل (شب بسیار تاریک).

عبارت: فقد سلکت... اللبس، اشاره به دلیل نیازمندی معاویه به هشدار است که قبلا بیان شد، یعنی رفتن او به راهی که پیشینانش رفته اند، با چهار نشانه ای که یاد شد، ادعاهای بیهوده اش، ادعای چیزی که حق او نبود، از قبیل خون عثمان، طلحه، زبیر و نظیر اینها، ورودش در منجالبهای دروغ، ورودش در غفلت از پیامد بد آنها. اما دروغهای وی در ادعای خود روشن است، و چیزی که از حد او بالاتر است همان امر خلافت می باشد. و چیزی که نزد او به امانت گذارده بودند و او در ربود، عبارت از اموال و سرزمینهای مسلمانان بود که بر آنها مسلط شده بود، مقصود امام (علیه السلام) این است که از طرف خدا این امانت در نزد او بوده است.

کلمات: فرارا و جحودا مصدرهایی هستند که جایگزین حال گردیده اند.

چیزی که برای او از گوشت و خونس لازمتر بود، عبارت است از سخنانی که از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) شنیده و سینه اش در موارد مختلف از علم بدانها مملو بود، مانند سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در غدیر خم و دیگر جاها که باید بدانها سر می نهاد، از گوشت و خونس مهمتر بودند، از آن رو که گوشت و خون همواره در تغییر و تبدیلمند، اما ضرورت فرمان بردن از پیامبر (صلی الله علیه و آله) امری است لازم که هیچ گونه تغییر و دگرگونی در آن روا نیست، کلمه صدر (سینه) را به طور مجاز از باب اطلاق نام متعلق بر متعلق به در قلب به کار برده است و با اشاره به آیه مبارکه، بر این مطلب توجه داده است که آن حقی را که نسبت به من اطلاع داری، برای کسی که تجاوز به آن حق نماید، جز گمراهی و هلاکت چیزی نیست، زیرا حقّ مرزی است که اگر کسی از آن تجاوز نماید به یکی از دو سوی افراط یا تفریط می افتد، و همچنین پس از آن که جریان کار من برای تو واضح شد، کار تو چیزی جز مغالطه کاری نیست. آن گاه معاویه را از اشتباهکاری که مشتمل بر آمیختن حق و باطل است بر حذر داشته و مقصود از اشتباهکاری همان خونخواهی عثمان است، و کلمه: اللبسة (پرده پوشی) استعاره آورده شده، برای آنچه در داخل آن اشتباهکاری قرار گرفته است از باب شباهت آن به پیراهن و نظایر آن. و دلیل بر حذر داشتن وی از این کار و توقّف و تأمل در برابر آن را، چنین بیان کرده است. فانّ الفتنه... ظلمتها، و این عبارت، خود صغرای قیاس مضموری است.

کلمه جلابیب (روپوشها) را برای کارهای شبهه ناکی استعاره آورده است که چشمان اشتباهکاران را بر حقّ، نابینا می سازد، همان طوری که زن به هنگام آویختن چادر بر روی صورتش، چیزی را نمی بیند. و هم چنین لفظ: الظلمه (تاریکی) را از نظر مشتبه شدن کارها در جایی که حق و باطل به هم آمیخته می شود، و راهی به سمت حق برده نمی شود، استعاره آورده است، هم چون تاریکی که کسی در آن راه به جایی نمی برد. کلمات اغداف و اعشاء را از باب

ترشیح به کار برده است. و بعد امام(علیه السلام) شروع به بیان چگونگی نامه معاویه نموده و ابتدا آن را نکوهش کرده است. و چون محور نامه هم لفظ بوده است و هم معنی امام(علیه السلام) نخست به نکوهش از لفظ آن پرداخته است به این ترتیب که آن از نوع الفاظ در هم ریخته یعنی الفاظ گوناگونی بود که قسمتی با قسمت دیگر ارتباط نداشت.

عبارت: (ضعفت قواها عن السّلم) یعنی نامه جنبه قوتی نداشت که باعث صلح و سازش شود. و به نکوهش معنای آن نیز بدین گونه اشاره کرده است که افسانه هایی سست بافته بود که از جهت علمی استوار نبود، زیرا مایه علمی نداشت، و از نظر حلم و بردباری نیز ضعیف بود از آن رو که، از خشونت بر خوردار بود که با حلم و بردباری و همچنین با هدف صلح، سازش ندارد. کلمه: الحوک استعاره برای روشن سخن است .

جمله: اصبحت منها صفت برای اساطیر است. وجه شباهت معاویه به خائض (فرو رفته)، و خابط (خطا کار)، گمراهی و راه نیافتن به طریق حق بوده است همان طوری که شخص فرو رفته در شتزار و مرتکب خطا در تاریکی چنین است.

سرانجام امام(علیه السلام) شروع به پاسخ دادن کرده است، چه قصد معاویه در نامه خود آن بود که امام(علیه السلام) او را پس از خود به خلافت تعیین کند تا با امام بیعت کند، این بود که امام(علیه السلام) او را نخست به سبب چنین درخواستی که شایستگی اش را نداشت، سرزنش کرده با این عبارت: و ترقیت... العیوق .

کلمه: المرقبه استعاره برای امر خلافت آورده شده است. با کلمه ترقی و چهار صفت پس از آن صنعت ترشیح به کار رفته زیرا که مرقبه... جای بلندی که ستاره شناس بدان جا بالا می رود باید دارای چنان اوصافی باشد.

امام(علیه السلام) از میان پرندگان عقاب را برگزیده چون این پرنده است که آهنگ

جاهای بلند از قبیل قلّه کوههای سرسخت را می کند و در آنجا آشیانه می سازد .

و بعد با مترّه داشتن خداوند پاک از این که معاویه، پس از امام، در کاری از امور مسلمین دخالت داشته، و یا در باره کسی عهدی و یا پیمانی را اجرا کند او را از خواسته خود منصرف کرده است. عقد مانند نکاح و معاملات و اجاره، و عهد، مانند بیعت، امان دادن به کسی، سوگند، و بر عهد گرفتن چیزی، یعنی هیچ کدام از اینها بر معاویه روا نیست. و پس از این که او را از خواسته خود ناامید کرده به وی دستور داد، تا خود را آماده نگرش در باره آن چیزی کند که به مصلحت اوست، یعنی همان فرمانبرداری و اطاعت از امام، و او را در صورت کوتاهی در باره مصلحت خود به پیامد تقصیرش یعنی حمله بندگان خدا بر او، و بسته شدن درها بر روی او، و پذیرفته نشدن بهانه ای که آن وقت پذیرفتنی بوده تهدید کرده است. توفیق از جانب خداست.

ص: ۳۵۹

## اشاره

گذشت

أَمَّا بَعْدُ - فَإِنَّ الْمَرْءَ لَيَفْرَحُ بِالشَّيْءِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لِيُنْفُوتَهُ - وَيَحْزَنُ عَلَى الشَّيْءِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَهُ - فَلَا يَكُنْ أَفْضَلَ مَا نِلْتَ فِي نَفْسِكَ - مِنْ دُنْيَاكَ بُلُوغَ لَذَّةٍ - أَوْ شِفَاءَ غَيْظٍ - وَ لَكِنْ إِطْفَاءَ بَاطِلٍ أَوْ إِحْيَاءَ حَقٍّ - وَ لِيَكُنْ سُرُورُكَ بِمَا قَدَّمْتَ - وَ أَسْفُكَ عَلَى مَا خَلَّفْتَ - وَ هُمُكَ فِيَمَا بَعْدَ الْمَوْتِ

## ترجمه

«اما بعد، انسان با رسیدن به چیزی که، باید به او می رسید شادمان می شود و در مورد چیزی که دسترسی بدان ممکن نبوده است، اندوهگین می گردد.»

بنا بر این، برترین چیزی که در دنیا، در وجود خود بدان دست می یابی، کمال لذت و خوشی و یا فرونشاندن خشم نیست، بلکه سرکوب باطل و به پا داشتن حق است.

و باید شادمانی تو برای کار خیری باشد که از پیش فرستاده ای، و تأسّفت بر چیزی باشد که پس از خود گذاشته ای، نگرانی ات برای پس از مرگت باشد.»

## شرح

شرح این نامه، جز اندکی از عباراتش قبلا گذشت.

از جمله مطالب این نامه، آن است که امام (علیه السلام)، ابن عباس را بر فضیلت پاکدامنی و بردباری، بدین وسیله توجه داده است که مبادا لذتی از لذایذ دنیایی و یا انتقام گیری را که دو طرف افراط و یا تفریط است، آن دو فضیلتی بداند که

بالاترین فضیلتی است که عاید وی می گردد. سپس او را متوجه بر چیزی کرده است که شایستگی آن را دارد تا برترین عمل دنیایی وی باشد، یعنی فرونشاندن باطل و بر پا داشتن حق، فرونشاندن باطل، توجه بر جهت استعمال قوای شهوت و غضب دارد، یعنی این که هدف از کاربرد آنها دفع ضرر و به اندازه حاجت باشد.

و دیگر آن که امام (علیه السلام) در روایت اول، ابن عباس را امر کرده است بر این که شادمانیش بر چیزی باشد که از آخرت نصیب او می گردد، اما در اینجا امر فرموده است تا سرور او به توشه تقوایی باشد که برای خود از پیش فرستاده، به عنوان مقدمه ای برای آخرت، و در روایت اول به ابن عباس دستور می دهد که افسوسش برای از دست دادن چیزی از امور اخروی باشد، اما در این جا می فرماید: تأسفش برای چیزی باشد که بعد از خود از اعمالی که انجام داده است به جا می گذارد. توفیق از جانب خداست.

ص: ۳۶۱

## اشاره

أَمَّا بَعِيدٌ فَأَقِمْ لِلنَّاسِ الْحِجَّ - (وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ) - وَ اجْلِسْ لَهُمُ الْعَصِيرَيْنِ - فَأَقْتِ الْمُسَيِّفَتَيْنِ - وَ عَلِّمِ الْجَاهِلَ وَ ذَاكِرِ الْعَالِمَ - وَ لَا يَكُنْ لِمَكَ إِلَى النَّاسِ سَفِيرٌ إِلَّا لِسَانُكَ - وَ لَا حِجَابٌ إِلَّا وَجْهُكَ - وَ لَا تَحْجُبَنَّ ذَا حَاجَةٍ عَن لِقَائِكَ بِهَا - فَإِنَّهَا إِنِ ذِيدَتْ عَن أَبْوَابِكَ فِي أَوَّلِ وَرْدِهَا - لَمْ تُحْمَدْ فِيمَا بَعِيدٌ عَلَى قَضَائِهَا - وَ انْظُرْ إِلَى مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ مَالِ اللَّهِ - فَاصْرِفْهُ إِلَى مَنْ قَبْلَكَ مِنْ ذَوِي الْعِيَالِ وَ الْمَجَاعَةِ - مُصْتَبِئًا بِهِ مَوَاضِعَ الْفَاقَةِ وَ الْخَلَّاتِ - وَ مَا فَضَلَ عَن ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ إِلَيْنَا لِنَقْسِمَهُ فِيمَنْ قَبْلَنَا - وَ مُزْ أَهْلَ مَكَّةَ؟ أَلَّا يَأْخُذُوا مِنْ سَاكِنِ أَجْرًا - فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ - «سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَ الْبَادِ» - فَالْعَاكِفُ الْمُقِيمُ بِهِ - وَ الْبَادِي الَّذِي يَحْجُجُ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ - وَفَقْنَا اللَّهَ وَ إِيَّاكُمْ لِمَحَابَّتِهِ وَ السَّلَامُ

## لغات

ذیدت: بازگردانده شود خله: نیازمندی

## ترجمه

«اما بعد، اعمال حج را با مردم انجام بده، و ایام الله را یادآوری کن و صبح و شب با آنها بنشین و به مسائل شرعی آنها جواب بده و نادان را چیزی بیاموز، و با دانا هم صحبت باش. جز زبان خودت مبادا کسی را واسطه پیام قرار دهی، و مبادا مردم را به جای چهره خودت با چهره دربانی رو به رو سازی، هیچ درخواست کننده ای را از دیدار خود منع نکن، زیرا آن درخواست اگر از آغاز کار از طریق تو

حل نشود، هر چند که بعد خواسته اش روا شد ستوده نخواهی بود.

بر آنچه از مال خدا نزد تو جمع می شود به دقت توجه کن و از آن به افراد عائله مند و گرسنگانی که نزد تو هستند بده و به آنان که تهی دست و نیازمندند برسان و آنچه را که افزون بود نزد ما بفرست تا بین کسانی که نزد ما بده تقسیم کنیم.

به مردم مکه دستور بده تا از هیچ فردی که در آن جا فرود می آید اجرتی نگیرند، زیرا خداوند سبحان می فرماید: «سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ» (۱). عاکف یعنی کسی که ساکن مکه است و بادی آن که به حج می رود و اهل آن جا نیست خداوند ما و شما را به کارهای شایسته که خود دوست دارد موفق کند، درود بر کسانی که شایسته اند».

## شرح

در این نامه چند مطلب است .

۱- امام (علیه السلام) او را مأمور ساخته است تا حج را با مردم به جا آورد و مردم را وادار به انجام اعمال حج کند، و به نادانان کیفیت حج را بیاموزد، و با آنها انجمن کند.

۲- ایام الله را به خاطر آنها بیاورد، یعنی مجازاتی را که به پیشینیان رسیده از کسانی که سزاوار عذاب شدند خاطر نشان سازد تا به وسیله اطاعت امر خدا از امثال آن مجازات دوری کنند، و از آن مجازات تعبیر به ایام الله کرده است از باب اطلاق نام متعلق بر متعلق.

۳- هر دو وقت با آنها بنشیند، یعنی صبح و شام، چون بهترین اوقات در حجاز این دو وقت است، و به مهمترین فایده نشست در این دو وقت یعنی فائده علم اشاره کرده است، و راههای نیاز مردم را به او منحصر کرده و به وی دستور مسدود کردن این راهها را نیز داده است توضیح انحصار، این است که

ص: ۳۶۳

---

۱- سوره حج (۲۲) آیه (۲۵) [۱] یعنی: در آن، مردم اهل آن جا و غریبه یکسانند.



مردم یا نادانند و یا دانا، و نادان هم یا مقلد است و یا در صدد آموزش، و دانا هم یا خود اوست و یا دیگری، بنا بر این چهار دسته اند. اما نیاز دسته اول یعنی نادانی که مقلد است، آن است که مسائش را بپرسد، پس دستور داده است که بدانها پاسخ دهد، و جهت نیاز دسته دوم، یعنی دانشجویی که آگاهی ندارد آنست که بیاموزد، امام (علیه السلام) او را دستور داده است تا به وی تعلیم دهد، و جهت نیاز دسته سوم، وابسته به دسته چهارم، یعنی دانا است که با هم مذاکره نمایند و امام (علیه السلام) نیز او را مأمور ساخته است تا با چنین کسی مذاکره کند .

۴- او را نهی کرده است از این که بین خود و مردم، کسی را به جز زبان خودش واسطه پیام قرار دهد، تا مقصود او را به مردم برساند، و دریانی قرار ندهد، تا مردم جز با خودش روبرو نشوند. زیرا اینها موارد احتمال خودخواهی و ناآگاهی از حالات مردم است که بر فرمانروا لازم است تا در حد امکان از آنها مطلع باشد. الا حرف حصر است، و کلمات پس از آن خبر کان است.

۵- او را منع کرده است از این که کسی را که حاجتی دارد از ملاقات خود محروم سازد، از باب تأکید مطلب قبل و به وسیله قیاس مضمیری او را و ادار به ملاقات نیازمندان کرده است که صغرای آن، عبارت: فأنها... قضائها یعنی هر چند که بعد حاجتش را برآوری جای ستایش نخواهی داشت، کبرای مقدر آن نیز چنین است: هر کاری که این طور باشد، سزاوار نیست که صاحب آن کار را از دیدار خود محروم کنی و او از درهای خانه ات در نخستین مرحله ورودش بازگردد .

۶- دستور داده است بیت المال مسلمین را مورد توجه قرار دهد، و آن را با در نظر گرفتن اولویتها برای برآوردن حوائج نیازمندان مصرف کند و باقیمانده را نیز به نزد امام (علیه السلام) بفرستد. کلمه: مصیبا، حال است. بعضی عبارت را: مواضع المفقر نقل کرده اند، و به صورت اضافه- به دلیل مغایرت دو لفظ- خوانده اند .

۷- او را مأمور داشته است تا مردم مکه را از گرفتن اجرت از کسانی که

ساکن خانه های آنها می شوند، منع کند، و در آن مورد به آیه مبارکه استدلال کرده، و آن را تفسیر نموده است. این بخش از سخن امام (علیه السلام) صغرای قیاس مضمیری است، و کبرای مقلد آن این است: و هر چیزی را که خداوند متعال در باره آن چنین گوید، مخالفت با آن روا نیست. و سرانجام، نامه را با این دعا برای خویشان و او پایان داده است که خداوند آنان را بر آنچه خود دوست می دارد موفق کند. و توفیق برای این کار به دست اوست.

ص: ۳۶۵

## اشاره

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّمَا مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ - لَئِن مَّسَّهَا قَاتِلٌ سَمَّهَا - فَأَعْرَضَ عَمَّا يُعْجِبُكَ فِيهَا - لِقَلِّهِ مَا يَصِيحُ بِكَ مِنْهَا - وَضَعَ عَنْكَ هُمُومَهَا - لَمَّا أُيْقِنْتَ بِهِ مِنْ فِرَاقِهَا - وَتَصَيَّرُفِ حَالَاتِهَا - وَكُنْ أَنَسَ مَا تُكُونُ بِهَا أَحَدَرَ مَا تُكُونُ مِنْهَا - فَإِنَّ صَاحِبَهَا كُلَّمَا أَطْمَأَنَّ فِيهَا إِلَى سُرُورٍ - أَشْخَصْتَهُ عَنْهُ إِلَى مَحْذُورٍ

## لغت

اشخصته: ببرد او را

## ترجمه

«اما بعد، دنیا همانند مار است که بدنش را چون دست بمالی نرم است ولی زهرش کشنده است بنا بر این از آنچه تو را در دنیا خوشحال می سازد، برحذر باش، زیرا متاع آن اندکی با تو می ماند. و غمهای آن را از خود دور ساز، چون به مفارقت از او و دگرگونیهایش ایمان داری و هر مقدار با دنیا انس و علاقه ات بیشتر شد، ترس و هراست افزوتر باشد، زیرا دنیا دار وقتی که به دنیا دل بست و به آن شادمان شد دنیا او را به سختی مبتلا گرداند.»

## شرح

محور این بخش از سخن امام (علیه السلام) موعظه و نکوهش دنیاست، و بدین منظور مثلی زده است و دو مورد از چند وجه شبهه را که در مشبه به وجود دارد، بیان کرده است:

۱- مار، نرم پوست است و همانندی اش با دنیا همان آسایش زندگی و

۲- زهرش کشنده است، مشابَهتش با دنیا در این است که کسانی که غرق در لذتهای دنیایند روز رستاخیز هلاک شوند.

سپس در مورد اقامت وی در دنیا چند دستور به شرح زیر داده است:

۱- از آنچه او را خوشحال می سازد روگردان باشد، و دلیل ضرورت بر حذر بودنش را چنین بیان کرده است: زیرا کالای آن اندکی با تو همراه است، و این جمله صغرای قیاس مضمومی است که در حقیقت چنین است: آنچه با تو از متاع دنیا همراه می ماند اندک است. و کبرای مقدر آن نیز چنین می شود: و هر چه که این طور باشد، سزاوار دوری کردن است.

۲- غمهای دنیا را از خود دور ساز، و ضرورت این کار را با قیاس مضمومی بیان کرده است که صغرای آن عبارت: لَمَّا ايقنت من فراقها است، یعنی چون به مفارقت و دگرگونی اش اطمینان داری، و کبرای مقدر آن چنین است: هر چه را که اطمینان به مفارقتش داشتی باید غم جستن آن را از خود دوری کنی .

۳- هر مقدار با دنیا انس و علاقه اش بیشتر شود، ترس و هراسش فزونتر گردد. کلمه ما مصدریه است، و کلمه آنس بنا بر این که حال است منصوب می باشد، و کلمه احذر خبر کان است یعنی در همان حالی که علاقمندتری، ترس بیشتری هم باید داشته باشی، مقصود آن است که هر چه می تواند از آن دوری کند و بدان دل نبندد و دلیل ضرورت حذر داشتن را چنین بیان کرده است فَاِنَّ صاحبها فيها... که صغرای قیاس مضمومی است و در حقیقت چنین است: هر چه صاحب دنیا به دنیا بیشتر دل ببندد... و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر چیزی را که آن طور باشد باید صاحبش از آن حذر کند و به آن دل نبندد، نتیجه می دهد: پس باید شخص دنیادار از دنیا بر حذر باشد.

و تَمَسَّكَ بِحَبْلِ؟ الْقُرْآنِ؟ وَ انْتَصَحَهُ- وَ أَحَلَّ حَلَالَهُ وَ حَرَّمَ حَرَامَهُ- وَ صَدَّقَ بِمَا سَلَفَ مِنَ الْحَقِّ- وَ اعْتَبَرَ بِمَا مَضَى مِنَ الدُّنْيَا لِمَا بَقِيَ مِنْهَا- فَإِنَّ بَعْضَهَا يُشْبِهُ بَعْضًا- وَ آخِرَهَا لِأَحَقِّ بِأَوْلَاهَا- وَ كُلُّهَا حَائِلٌ مُفَارِقٌ- وَ عَظُمَ اسْمُ اللَّهِ أَنْ تَذْكُرَهُ إِلَّا عَلَى حَقٍّ- وَ أَكْثَرَ ذِكْرَ الْمَيُوتِ وَ مَا بَعِيدَ الْمَيُوتِ- وَ لَا- تَتَمَنَّ الْمَيُوتَ إِلَّا- بِشَرْطٍ وَثِيقٍ- وَ اخِذْ كُلَّ عَمَلٍ يَرْضَاهُ صَاحِبُهُ لِنَفْسِهِ- وَ يُكْرَهُ لِعِبَادِهِ الْمُسْلِمِينَ- وَ اخِذْ كُلَّ عَمَلٍ يُعْمَلُ بِهِ فِي السَّرِّ- وَ يُسْتَحَى مِنْهُ فِي الْعَلَانِيَةِ- وَ اخِذْ كُلَّ عَمَلٍ إِذَا سُئِلَ عَنْهُ صَاحِبُهُ أَنْكَرَهُ أَوْ اعْتَدَرَ مِنْهُ- وَ لَا- تَجْعَلْ عِرْضَكَ غَرَضًا لِنَبَالِ الْقَوْلِ- وَ لَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ- فَكَفَى بِمِثْلِكَ كَذِبًا- وَ لَا تَرُدَّ عَلَى النَّاسِ كُلِّ مَا حَدَّثُواكَ بِهِ- فَكَفَى بِمِثْلِكَ جَهْلًا- وَ اكْظِمِ الْغَيْظَ وَ احْلَمْ عِنْدَ الْغَضَبِ- وَ تَجَاوَزْ عِنْدَ الْمَقْدَرِهِ وَ اضْفَحْ مَعَ الدَّوْلَةِ تَكُنْ لَكَ الْعَاقِبَةُ- وَ اسْتَضْيَلْ كُلَّ نِعْمَةٍ أَنْعَمَهَا اللَّهُ عَلَيْكَ- وَ لَا تُضَيِّعَنَّ نِعْمَةً مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عِنْدَكَ- وَ لِيَرَّ عَلَيْكَ أَثَرُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكَ- وَ اعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ الْمُؤْمِنِينَ- أَفْضَلُهُمْ تَقَدُّمَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ- فَإِنَّكَ مَا تَقَدَّمْ مِنْ خَيْرٍ يَبْقَى لَكَ ذُخْرُهُ- وَ مَا تَوَخَّرَهُ يَكُنْ لِغَيْرِكَ خَيْرُهُ- ۴۲ وَ اخِذْ صِيحَابَهُ مَنْ يَفِيلُ رَأْيُهُ- وَ يُنْكَرُ عَمَلُهُ فَإِنَّ الصَّاحِبَ مُعْتَبَرٌ بِصَاحِبِهِ- وَ اسْكُنِ الْأَمْصَارَ الْعِظَامَ فَإِنَّهَا جِمَاعُ الْمُسْلِمِينَ- وَ اخِذْ مَنَازِلَ الْعُقَلَةِ وَ الْجَفَاءِ- وَ قَلَّةَ الْأَعْوَانِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ- وَ اقْضِرْ رَأْيَكَ عَلَى مَا يَعْنِيكَ- وَ إِيَّاكَ وَ مَقَاعِدَ الْأَسْوَاقِ- فَإِنَّهَا مَحَاضِرُ الشَّيْطَانِ وَ مَعَارِيضُ الْفِتَنِ- وَ أَكْثَرَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى مَنْ فَضَّلْتَ عَلَيْهِ- فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشُّكْرِ- وَ لَا تُسَافِرْ فِي يَوْمٍ جُمِعَ حَتَّى تَشْهَدَ الصَّلَاةَ- إِلَّا فَاصِدًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ فِي أَمْرٍ تُعَدُّرُ بِهِ- وَ أَطِعِ اللَّهَ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ- فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ فَاضِلَةٌ عَلَى

مِا سَوَاهِيَا- وَ خَادِعُ نَفْسِكَ فِي الْعِبَادَةِ وَ ارْتُقُ بِهَا وَ لَا تَقْهَرُهَا- وَ خُذْ عَفْوَهَا وَ نَشَاطَهَا- إِلَّا مَا كَانَ مَكْتُوبًا عَلَيْكَ مِنَ الْفَرِيضَةِ-  
فَإِنَّهُ لَا- بِيَدٍ مِنْ قَضَائِهَا وَ تَعَاهِدِهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا- وَ إِيَّاكَ أَنْ يَنْزِلَ بِكَ الْمَوْتُ- وَ أَنْتَ آتِقٌ مِنْ رَبِّكَ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا- وَ إِيَّاكَ وَ  
مُصَاحِبَةَ الْفُسَاقِ- فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقٌ- وَ وَقِّرِ اللَّهَ وَ أَحْبِبْ أَحِبَّاءَهُ- وَ اخْذِرِ الْغَضَبَ فَإِنَّهُ جُنْدٌ عَظِيمٌ مِنْ جُنُودِ؟ إِبْلِيسَ؟

## ترجمه

«به ريسمان قرآن چنگ بزن، و از آن پندگیر، حلالش را حلال و حرامش را حرام شمار و حقایقی را که در مورد پیشینیان گفته است، تصدیق کن، و از گذشته دنیا برای آینده عبرت بگیر، زیرا بخشی از دنیا به بخش دیگر و پایانش به آغازش وابسته است، و همه آنچه در میان است، جدا شدنی و رفتنی است. نام خدا را بزرگ شمار، مبادا جز به حق و بجا سوگند خوری، بسیار به یاد مرگ و حالات پس از مرگ باش، و مرگ را آرزو مکن مگر آن که به اعمال اطمینان داشته باشی، از هر کاری که انجام دهنده، آن را می پسندد و برای دیگران نمی پسندد دوری کن، از کارهایی که در نهمان انجام شود و در ظاهر باعث شرمندگی باشد حذر کن. و از کارهایی که اگر از انجام دهنده آن پرسند، انکار کند و یا عذرخواهی نماید، پرهیز کن. آبروی خود را نشانه تیر گفتار دیگران قرار مده، هر چه شنیدی برای دیگران بازگو مکن که این خود برای دروغگویی تو کافی است، و آنچه مردم برای تو گفتند، مردود نشمار، که این برای نادانی تو بس است، خشم را فرو خور، و به هنگام توانایی، گذشت کن، و در وقت تندخویی، شکیا باش، وقتی که به دشمن دست یافتی، از انتقام خودداری کن، تا پاداش نیک نصیب شود، هر نعمتی که خداوند به تو مرحمت کرد، سپاسگزار باش، و هیچ نعمتی از نعمتهایی را که خداوند به تو داده است، ضایع مکن، و شایسته است که اثر نعمتی را که خداوند به تو عطا کرده است از تو ببینند.

و بدان که بهترین مؤمنان، کسی است که در بخشیدن جان و مال و کسان خود [در راه خدا] از دیگران پیشتر است. و بدان هر نیکی که پیش از خود می فرستی اندوخته ای است، و هر چه وامی گذاری، نیکی آن نصیب دیگری است، و

بپرهیز از آمیزش و کمک به کسی که اندیشه اش سست و عملش ناپسند است چه هر کسی با رفیقش همخو می گردد. ساکن شهرهای بزرگ باش، زیرا مسلمانان در آنجا مجتمعند، از جاهایی که محل غفلت و ستمکاری است و در آنجا یاری کنندگان در اطاعت و بندگی خدا اندکند، دوری کن. اندیشه ات را تنها متوجه چیزی کن که به کارت می آید. از نشستن سر بازارها بپرهیز، زیرا آنجا جایگاه شیطان و آمادگاه فتنه است، در باره کسی که تو از او بالاتری بیشتر فکر کن، زیرا اندیشه تو در باره او یکی از راههای شکرگزاری است. روز جمعه مسافرت نکن تا نماز جمعه را برگزار کنی، مگر این که سفر در راه خدا [جهاد] باشد، و یا عذر دیگری در کار باشد، در هر کاری مطیع امر خدا باش، زیرا اطاعت خدا بالاتر از هر چیز است، و در بندگی و اطاعت خدا، نفست را گول بزن، و با آن مدارا کن، و با آن به سختی رفتار نکن، و به هنگام گذشت و شادمانی آن را دریاب، مگر در امور واجب که ناگزیری آن را در وقت مقرر انجام دهی. بترس از آن که مرگ فرا رسد و تو به خاطر کسب دنیا از پروردگارت گریزان باشی. از همراهی با بدان بپرهیز زیرا بدی با بدی به هم پیوسته است، و خدا را گرامی و بزرگ شمار، دوستانش را دوست بدار، و از غضب دوری کن که آن سپاهی بزرگ از سپاههای شیطان است.»

### شرح:

این بخشی است از نامه طولانی امام (علیه السلام) به حارث همدانی، که او امری در آن فرموده، و از چیزهایی نیز او را منع کرده است، محور سخن بر اساس تعلیم اخلاق پسندیده و آداب نیکو است:

۱- به ریسمان قرآن چنگ زند. کلمه الحبل (ریسمان) استعاره است، همان طوری که قبلا گذشت، مقصود آن است که باید مطابق قرآن عمل کرد.

۲- از قرآن پند بگیرد: یعنی او را به گونه ای پند دهنده خود بداند که فرمان و نظر او را بپذیرد، زیرا او راهنمای به حق و به راه راست است.

۳- حلال قرآن را حلال و حرامش را حرام شمارد. توضیح آن که آنچه در قرآن از حلال و حرام وجود دارد باور داشته باشد که حلال و حرام است و پایبند

بدین عقیده باشد و بدان عمل کند.

۴- امور حقی که پیش از او بوده است یعنی جریان گذشته روزگاران و حالات پیامبران با امتهایشان که قرآن کریم نقل کرده است، باور و تصدیق کند، تا بخوبی از آن درس عبرت بیاموزد.

۵- از گذشته دنیا برای آینده اش عبرت بگیرد و گذشته را اصل و باقیمانده را فرعی از آن بداند و قدر مشترک بین آنها را به عنوان برهانی در نظر بگیرد، یعنی همان دگرگونی و ناپایداری دنیا، تا در باره فرعی، به حکم اصل، به حتمی بودن زوال و ناپایداری اش داوری کند، امام (علیه السلام) به همین قدر مشترک توجه داده است آنجا که فرموده: برخی از دنیا همسان برخی دیگر است و به آنچه که در فرع هم حتمی است، با این عبارت هشدار داده است: پایان آن به آغازش پیوسته است و تمامش از بین رفتنی و جدایی پذیر است.

۶- نام خدا را بزرگ شمارد، مبادا جز به حق به نام خدا سوگند یاد کند.

۷- بسیار به یاد مرگ و پس از مرگ باشد، زیرا یاد آنها بزرگترین پند دهنده و بازدارنده از دنیا پرستی است.

۸- او را نهی کرده است از این که مرگ را آرزو کند مگر با شرط محکمی از جانب خود که به اطاعت و دوستی خدا اطمینان حاصل کند، زیرا بدون آن آرزوی مرگ از ابلهی و نادانی است.

۹- او را مأمور ساخته تا از هر کاری که برای خود می پسندد و برای دیگر مسلمانان نمی پسندد دوری کند، و این مطلب در حقیقت نهی از آن است که در بدیها دیگران را و در خوبیها خودش را مقدم بدارد و این سخن مانند سخن دیگر امام است: «برای مردم بخواه آنچه را که برای خود می خواهی و برای آنها می پسند آنچه را که بر خود نمی پسندی» (۱).

ص: ۳۷۱

---

۱- أرد للناس ما ترید لنفسک و اکره لهم ما تکرهه لها.



۱۰- مبادا کاری را در پنهانی انجام دهد که در حضور مردم از آن شرمند باشد. اشاره دارد به نافرمانی از اوامر خداوند و دوری جستن از کارهای مباحی که پست است، و همچنین هر کاری که چنین زمینه ای دارد که اگر بپرسند، انکار کند و از آن پوزش بطلبد.

۱۱- آبروی خود را حفظ کند و مبادا آن را هدف دیگران قرار دهد. کلمه:

الغرض (هدف) النبال (تیر) استعاره برای هر سخنی است که بگویند، و جهت استعاره بودن آن قبلا گذشت.

۱۲- مبادا هر چه را شنید، برای مردم بازگو کند، به این ترتیب که بگوید:

چنین و چنان بود، نه آن که بگوید از فلانی شنیدم که این طور می گفت، زیرا بین این دو نوع سخن تفاوت است، به همین جهت فرموده است: این خود برای دروغگویی تو کافی است. زیرا ممکن است آنچه شنیده در واقع دروغ باشد، در آن صورت، سخنی که گفته است: چنان بود، دروغ بوده است، اما سخنی که می گوید: این طور شنیدم، دروغ نمی باشد، مگر به دلیل دیگری.

۱۳- مبادا هر چه را که مردم به او گفتند، مردود شمارد، و در برابر آن با نسبت به دروغ و انکار بایستد زیرا ممکن است آن گفته راست باشد، و نتیجه انکار او، ناآگاهی از حقیقت باشد. عبارت امام (علیه السلام) فکفی، در هر دو مورد، صغرای قیاس مضموری است، که کبرای مقدر نخستین قیاس چنین است: و هر چیزی که بر دروغگویی دلیل کافی باشد، شایسته گفتن نیست. و تقدیر کبرای دوم نیز چنین است: و هر آنچه مردود شمردنش، دلیل کافی بر نادانی باشد، نباید آن را مردود شمرد.

۱۴- او را مأمور به فرو خوردن خشم کرده است. بردباری، گذشت و بخشش فضیلتهایی هستند در تحت عنوان خوی شجاعت، و همین سه خصلت با وجود خشم، قدرت و سلطه، به نام بردباری، گذشت و بخشش موسومند، اگر

نه این نام بر آنها صادق نیست. قول امام (علیه السلام): «تکن لک العاقبه» یعنی پاداش نیک نصیبت گردد، و این جمله، صغرای قیاس مضمیری است که در حقیقت چنین است: زیرا صاحب این خصلتهاست که پاداش نیک این خصال عایدش می گردد، و کبرای مقدر آن نیز چنین است و هر کس که پاداش نیک این خصلتها عایدش شود باید پایبند بدانها باشد.

۱۵- هر نعمتی از نعمتهای خداوندی را با سپاس دائم پاس دارد .

۱۶- هیچ نعمتی از نعمتهای خداوند متعال را تباه نسازد. یعنی با کوتاهی از شکرگزاری و غفلت از آن.

۱۷- اثر نعمت الهی را وانمود کند به طوری که مردم آن را ببینند. وانمود کردن اثر نعمت به این ترتیب است که آن را بر خود و بر خویشاوندان آشکار سازد و ما زاد آن را به مستحقان صرف کند. ضرورت این کار را به دو دلیل بازگو کرده است:

۱- بهترین مؤمنان کسانی هستند که از دیگران جلوتر باشند، یعنی با گفتار، رفتار و اموال و همچنین خاندانش از دیگران جلوتر اقدام به صدقه دادن نماید. امام (علیه السلام) او را واداشته است تا خود را با صدقه دادن از بالاترین مؤمنان سازد.

۲- عبارت: و انک... خیره، یعنی آنچه از مال و ثروت پیش می فرستی و یا به جای می گذاری و اندوخته می کنی. و این عبارت صغرای قیاس مضمیری است که کبرایش چنین است: و هر چه که پیش از خود فرستی، اندوخته می ماند، و هر گاه واگذاری، سودش برای دیگران است، بنا بر این باید پیش از خود بفرستی.

۱۸- از مصاحبت کسی که سست اندیشه و بدکردار است بپرهیزد. و دلیل این پرهیز داشتن را چنین بیان کرده است: فان... بصاحبه، یعنی چون تو را با او مقایسه می کنند، تا کار تو و او را به هم مربوط سازند، زیرا خوی انسانی با

رفاقت، عمل را پذیرا تر است تا گفتار، پس اگر با وی مصاحبت کرد، عملش با وی همسان می شود .

۱۹- ساکن شهرهای بزرگ شود، مقصود اجتماعی است که بر اساس دین خدا باشد، مانند این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) «علیکم بالسواد الاعظم» (۱) و به همین جهت امام (علیه السلام) برای سکونت در شهرهای بزرگ به این نکته استدلال کرده است که محل آنها اجتماع مسلمین می باشند و اسم مصدر را بر اسم مکان از باب مجاز اطلاق کرده است، و این جمله صغرای قیاس مضمیری است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر جایی که چنان باشد، آنجا مناسب برای سکونت است.

۲۰- از جاهایی که نسبت به مردم خداپرست غفلت و ستم می شود، پرهیزد .

۲۱- اندیشه اش را در راهی که مورد نظر اوست متمرکز کند، زیرا این کار او را از آنچه به او مربوط نیست منصرف می گرداند، چرا که پرداختن بدان، نادانی است.

۲۲- از نشستن سربازارها پرهیزد. و به دلیل بد بودن این کار، با این عبارت اشاره فرموده است: فأنها...الفتن، و معنای این که آن جا جایگاه شیطان است، این است که آن جا، محل هواها و جای دشمنیهای است که آغازگر آنها شیطان است.

معاریض جمع معرض، یعنی جای بروز آشوبها و فتنه ها. و این جمله صغرای قیاس مضمیری است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر جا که چنان باشد، نشستن در آن جا روا نیست.

۲۳- در باره زبردستان، کسانی که او نسبت بدانها از نعمت بیشتری برخوردار است، بیشتر فکر کند. و دلیل آن را چنین بیان کرده است: فان...

ص: ۳۷۴

---

۱- در میان جامعه بزرگ باشید.

الشکر. و علت این که آن، راهی است برای سپاس گویی، همان است که این اندیشه باعث ورود به سپاسگزاری می گردد. و همین عبارت صغرای قیاس مضمری است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر چیزی که دری از درهای سپاسگزاری باشد، نباید از آن غفلت کرد.

۲۴- در روز جمعه مسافرت نکند، مگر این که سفر به خاطر جهاد و یا به بهانه و عذر واضحی باشد. راز مطلب آن است که نماز جمعه در دین اسلام با اهمیت است و جمعه وقت نماز و عبادت است.

بنا بر این، مسافرت کردن در آن روز، کاری نابجاست.

۲۵- در تمام کارهایش، فرمانبردار خدا باشد. و بر این امر، وسیله قیاس مضمری او را تشویق کرده است که صغرای آن، عبارت: فان... سواها، و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر کاری که برتر از دیگر کارها باشد، باید بدان پایبند شود و آن را بر دیگر کارها مقدم بدارد.

۲۶- نفسش را در راه عبادت بفریبد، از آن رو که روش نفس پیروی از هوا و همسویی با طبیعت است پس شایسته آن است که آن را گاهی با وعده خوب دادن و گاهی با ترساندن از خواسته خود به چیز دیگری بفریبند، و گاهی هم به وسیله مشاهده کسانی که زیر دست اویند، یعنی آن کسانی که مهیا برای عبادتند، و گاهی هم با سرزنش نفس بر این که او در برابر خدا کوتاهی می کند. اما اگر نفس راه بندگی را پیمود، سزاوار است که با مدارا- بدون اجبار بر عبادت- رفتار شود، زیرا اجبار باعث افسردگی و بریدن است، همان طوری که سرور رسولان (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «براستی که این دین، ژرف و پر محتواس است، با مدارا در آن وارد شو، و نفست را به عبادت خدا به زور وادار نکن، زیرا کسی که در اثر سرعت خسته و مانده است نه مسافت را پیموده و نه برای خود، مرکبی باقی

می گذارد» (۱) بلکه به هنگام گذشت و نشاط نفس، آن را به عبادت و ابداردمگر در عبادت واجب که سهل انگاری در آن جایز نیست .

۲۷- او را از این که مرگش فرا رسد در حالی که از پروردگارش گریزان باشد، بر حذر داشته است. کلمه آبق گریزان را به اعتبار سرباز زدن وی از امر و نهی الهی در پی دنیا، استعاره آورده است.

۲۸- از همدمی با بدان دوری کند، و از آن کار به وسیله قیاس مضمیری بر حذر داشته است که صغرای آن جمله فان الشرّ بالشرّ ملحق است، یعنی از آن رو که برای تو نیز هم چون دیگر مردم رفیق بد، شرّی خواهد بود، زیرا رفیق دنباله رو، رفیق است. و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر چیزی که برای تو چنان پیامدی داشته باشد، نباید آن را انجام دهی.

۲۹- بزرگداشت و تعظیم خداوند و محبت دوستان و اولیایش را در خود جمع کند که این دو، اصولی به هم پیوسته اند.

۳۰- از خشم پرهیزد، و او را با این عبارت از خشم بر حذر داشته است:

«فائه... تا آخر». و خشم از آن جهت سپاه شیطان است که از جمله چیزهایی است که شیطان را بر قلب انسان وارد می کند و از این راه زمام اختیار او را به دست می گیرد و در اختیارداری او هم چون پادشاهی می گردد که با سپاهی بزرگ وارد شهر شود، و این عبارت صغرای قیاس مضمیری است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر آنچه، این خصوصیت را داشته باشد، باید از آن دوری جست و توفیق به دست خداست.

ص: ۳۷۶

---

۱- انّ هذا الدین متین، فاوغل فیه برفق و لا تبغض فیه الی نفسک عباده الله فانّ المنبت لا ارضا قطع و لا ظهرا ابقی. در مجمع البحرین بجای: لا تبغض، لا تکرّه آمده است-م.

## اشاره

گروهی از مردم آن جا که به معاویه پیوسته بودند.

أَمَّا بَعِيدٌ - فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجَالًا مِمَّنْ قَبْلَكَ يَتَسَلَّلُونَ إِلَيَّ؟ مُعَاوِيَةَ؟ - فَلَا تَأْسَفْ عَلَى مَا يَفُوتُكَ مِنْ عِدَدِهِمْ - وَيَذْهَبُ عَنْكَ مِنْ مِدَدِهِمْ - فَكَفَى لَهُمْ غِيًّا - وَ لَكَ مِنْهُمْ شَافِيًا فِرَارُهُمْ مِنَ الْهُدَى وَالْحَقِّ - وَإِيضًا عُهُمُ إِلَى الْعَمَى وَالْجَهْلِ - فَإِنَّمَا هُمْ أَهْلُ دُنْيَا مُقْبِلُونَ عَلَيْهَا وَ مُهْطِعُونَ إِلَيْهَا - وَقَدْ عَرَفُوا الْعَيْدَ وَ رَأَوْهُ وَ سَمِعُوهُ وَ وَعَوْهُ - وَ عَلِمُوا أَنَّ النَّاسَ عِنْدَنَا فِي الْحَقِّ أُسْوَةٌ - فَهَرَبُوا إِلَيَّ الْأَثَرِ - فَبَعْدًا لَهُمْ وَ سُحْقًا - إِنَّهُمْ وَ اللَّهُ لَمْ يَنْفِرُوا مِنْ جَوْرِ - وَ لَمْ يَلْحَقُوا بِعَدْلِ - وَ إِنَّا لَنَطْمَعُ فِي هَذَا الْأَمْرِ أَنْ يُذَلَّلَ اللَّهُ لَنَا صَعْبُهُ - وَ يُسَهَّلَ لَنَا حَزَنَهُ «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» وَ السَّلَامُ

## لغات

تسلل: یک به یک رفتن ایضاً: شتافتن. الاهطاع، نیز به همان معناست اثره: خودبینی، خود رأی بودن

## ترجمه

«اما بعد اطلاع یافته ام، افرادی از مردم آن جا به معاویه می پیوندند، نسبت به از دست دادن آنان و کاستی یاری آنها از تو، افسرده مباش، همین خود برای گمراهی آنها و شفا یافتن تو از آنها بس است. آنها از هدایت و رستگاری گریزان و به سمت گمراهی و جهالت شتابانند، آنان به دنیا علاقمند هستند، از آن روست که بدان رو آورده و به طرف آن می تازند، آنان عدل و داد را درک کردند، دیدند، شنیدند

و در گوش گرفتند و دانستند که پیش ما همهٔ مردم، به طور برابر از حق برخوردارند، با این حال به سمت نابرابری و این که حقی را به خود اختصاص دهند، گریختند، خداوند آنها را از رحمتش دور کند و نابودشان سازد.

به خدا قسم که آنها از ظلم و ستم فرار نکرده و به عدل و داد نپیوسته اند، و ما امیدواریم در امر خلافت که خداوند دشواریش را برای ما آسان و ناهمواری اش را بر ما هموار سازد، اگر به تمام اینها ارادهٔ خدا و مصلحت تعلق بگیرد، و السلام.»

## شرح

عبارت: اما بعد... معاویه، اطلاع از آگاهی خود به جریان کار آنهاست.

و عبارت: فلا- تأسف... مدد هم، نوعی دلداری از سوی امام (علیه السلام) به سهل است به خاطر از دست دادن افراد مدینه و کمک ایشان. و در عبارت: فکفی... العدل، از تأسف بر فرار و دوری افرادی از مردم مدینه، سخن را به ذکر عیبهایشان، در دو قیاس مضمهر کشانده است که صغرای قیاس اول همان جمله: فکفی...

الجهل است، و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر کسی که آن طور باشد، جای تأسف ندارد. کلمه: فرار فاعل کفی است، کلمات: غیا، شافیا تمیزند.

صغرای قیاس دوّم، جمله: و انما هم اهل الدنیا، است. یعنی، چون روش آنها چنین بود، از عدالت نزد ما با خبر بودند، و می دانستند که مردم در نزد ما به طور مساوی از حق برخوردارند، به سمت اختصاص دادن حقی برای خود و استبدادی که نزد معاویه بود، فرار کردند. و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر کس که دارای چنان حالتی است، تأسف بر او روا نیست. و از آن رو، امام (علیه السلام) آنها را به دوری از رحمت خدا و هلاکت، نفرین کرده است، کلمات:

بعدا و سحقا. مصادری هستند که برای نفرین وضع شده اند.

آن گاه امام (علیه السلام)، سوگند یاد کرده که آنان از ظلم و جور وی، فرار نکرده و به عدل و داد معاویه نپیوسته اند، تا مطلب خود را- در مورد حالات این مردم که به

خاطر چه چیز منحصرًا از امام فاصله گرفته اند- تأکید نماید.

سرانجام، او را بر آنچه از خداوند آرزو دارد، یعنی آسان ساختن دشواری امر خلافت بر ایشان و هموار سازی ناهمواریها- به خواست خدا- امیدوار ساخته است.

ص: ۳۷۹



## اشاره

خیانت کرده بود.

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ صِيْلَاحَ أَبِيكَ غَزَنِي مِنْكَ - وَظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هَدْيَهُ - وَتَسْلُكُ سَبِيلَهُ - فَإِذَا أَنْتَ فِيمَا رُقِّيَ إِلَيَّ عَنْكَ لَا تَدْعُ لِهَوَاكَ  
إِنْفِيَاداً - وَلَا - تُبْقِي لآخِرَتِكَ عِتَاداً - تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخَرَابِ آخِرَتِكَ - وَتَصِلُ عَشِيرَتَكَ بِقَطِيعِهِ دِينِكَ - وَ لَئِنْ كَانَ مَا بَلَغَنِي عَنْكَ  
حَقّاً - لَجَمَلُ أَهْلِكَ وَ شِدْءُ نَعْلِكَ خَيْرٌ مِنْكَ - وَ مَنْ كَانَ بِصَةِ فَتِكَ فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُسَيِّدَ بِهِ ثَعْرٌ - أَوْ يُنْفَذَ بِهِ أَمْرٌ أَوْ يُعْلَى لَهُ قَدْرٌ -  
أَوْ يُشْرَكَ فِي أَمَانِهِ أَوْ يُؤْمَنَ عَلَى جَبَائِهِ - فَأَقْبِلْ إِلَيَّ حِينَ يَصِلُ إِلَيْكَ كِتَابِي هَذَا «إِنْ شَاءَ اللَّهُ»

## لغات

عتاد: آذوقه، توشه شسع: بند وسط دو انگشت در کفشهای عربی

## ترجمه

«اما بعد، درستکاری پدرت مرا فریفت و گمان بردم تو هم در راستی پیرو او هستی و راه او را می روی و یک مرتبه، به من خبر دادند که در پیروی از هوا و هوس، قید و بندی نمی شناسی و توشه ای برای آخرت نمی گذاری دنیایت را به قیمت ویرانی آخرت آباد می کنی و به بهای بریدن از دینت به خویشاوندانت می پیوندی. براستی اگر آنچه از تو برای من نقل کرده اند راست باشد، شتر اهلت و بند کفشت از تو بهترند، و هر که به سان تو باشد شایستگی ندارد که مرزی به وسیله او محافظت شود، و یا کاری توسط او انجام گیرد و یا منزلتی برایش قائل شوند و یا

او را در امانت شرکت دهند و یا به منظور جلوگیری از خیانتی بگمارندش، وقتی که این نامه به دست-به خواست خدا-رسید نزد من بیا.»

## شرح

سید رضی می گوید: این منذر همان کسی است که امیر مؤمنان (علیه السلام) در باره او فرموده است: به دو سمت خود زیاد نگاه می کند، و در دو برد یمانی خود با تکبر راه می رود و غبار کفشش را با فوت کردن می زداید.

محور سخن این نامه سرزنش وی به خاطر خیانتش می باشد. علت فریب خوردن خود را که همان مقایسه با درستی پدرش - جارود عبدی- بیان کرده است، در این جهت که او هم راه درست پدرش را پی می گیرد. آن گاه چهار مورد جدایی وی از پدرش را به طور مشخص، خاطر نشان کرده است:

۱- پیروی او از هوای نفسش در هر چیزی که او را رهنمود باشد.

۲- غفلت او از اعمال شایسته که برای عالم آخرتش اهمیت دارد.

۳- دنیایش را بدانچه که باعث ویرانی خانه آخرت است، یعنی استفاده از مال حرام، آباد می سازد.

۴- به بهای گسستن از دینش با خویشان خود می پیوندد.

در هر دو جمله همسان، رعایت سجع را فرموده است. آن گاه شروع به سرزنش و حکم به کاستی و حقارت وی نموده است، بدین ترتیب که اگر آنچه را به وی نسبت داده اند، راست باشد، شتر اهل او، و بند کفشش بر او رجحان دارند. و این شتر اهل از جمله چیزهایی است که در خواری و پستی ضرب المثل است، و اصل این مثل به طوری که نقل کرده اند، آن است که شتری از آن پدر قبیله ای بود، به ارث به افراد قبیله رسید، هر کدام از آنها افسار آن را به راه مقصود خودش می کشید و از آن استفاده می کرد، و این حیوان ذلیل و خوار دست آنها بود. سپس در زمینه توبیخ و سرزنش نسبت به هر کس که ویژگی او را داشته باشد،

چنین حکم کرده است که او برای تصدی کاری که مورد نظر والی است، شایستگی ندارد. و در هر چهار جمله همسان سجع متوازی را رعایت کرده است، کلمات: قدر، در برابر، امر، و خیانت در مقابل امانت، آمده است، و این که امام (علیه السلام) فرموده است: «یا در امانت شرکت دهند» از آن جهت است که خلفاء از طرف خداوند در روی زمین امینند، بنا بر این آنان به هر کسی که از طرف خود سرپرستی جایی را واگذار می کنند، در حقیقت او را شریک امانت خود کرده اند.

عبارت: ا و یؤمن علی خیانته یعنی در حالی که تو خیانتکاری، زیرا کلمه علی مفید حالت و کیفیت است. و پس از سرزنش، به منظور برکنار ساختن او را به نزد خود طلبیده است.

آنچه را که سید رضی - که خدایش بیامرزد - در باره معرفی امیر مؤمنان (علیه السلام) از منذر نقل کرده است کنایه از خودخواهی منذر است.

التفل فی الشراک، زدودن گرد و غبار از روی کفش است و این عبارت مناسب با نامه است چون مشتمل بر نکوهش و مذمت است. توفیق در دست خداست.

## اشاره

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّكَ لَسْتَ بِسَابِقِ أَجَلِكَ - وَلَا مَرْزُوقٍ مَا لَيْسَ لَكَ - وَاعْلَمْ بِأَنَّ الدَّهْرَ يَوْمَانِ - يَوْمٌ لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ - وَ أَنَّ الدُّنْيَا دَارٌ دُولٌ - فَمَا كَانَ مِنْهَا لَكَ أَتَاكَ عَلَى ضَعْفِكَ - وَ مَا كَانَ مِنْهَا عَلَيْكَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِكَ

## ترجمه

«اما بعد، تو پیش از فرا رسیدن اجل نمی میری، و آنچه روزی نشده، به تو نمی رسد. و بدان که روزگار دو روز است: یک روز به سود تو و روزی به زیان تو.

براستی که دنیا خانه ای است که دست به دست می گردد، پس آنچه از دنیا به سود تو باشد به تو می رسد اگر چه ناتوان باشی، و از آنچه به ضرر تو است هر چه نیرومند باشی نیز نمی توانی جلوگیری کنی.»

## شرح

این بخش از نامه های امام (علیه السلام) موعظه است. و در این موعظه چند نکته را خاطر نشان ساخته است:

۱- پیش از فرا رسیدن اجل نمی میرد. چون اجل همان وقت معینی است که خداوند می داند زیدی در آن وقت می میرد، و امکان ندارد، زید، پیش از آن بمیرد، زیرا لازمه آن تبدیل علم خداوند به جهل است و آن هم غیر ممکن است.

۲- آنچه را که روزی او نشده، به او نمی دهند: یعنی آنچه را که خداوند می داند

که روزی وی نیست محال است که نصیب او بشود، به همان دلیلی که بیان کردیم .

۳- به وی آگاهی داده است که روزگار دو روز است: روزی که به سود اوست و آن روزی است که منافی چون لذت و کمالات دارد، و روزی که به زیان اوست و آن روزی است که برای او زینهایی همچون درد و گرفتاری و پیامدهای آن را همراه دارد. و همین است معنای این که دنیا خانه ای است که دست به دست می گردد، همان طوری که خداوند متعال فرموده است: «تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ» (۱).

۴- او را آگاه ساخته است بر این که آنچه از خوبی دنیا سهم او باشد با همه ناتوانی اش هر چند چیز گرانی باشد به او می دهند، به خاطر این که از علم خداوند گذاشته است که به او برسد و همچنین آنچه از شر دنیا به او مربوط باشد، هر چند توانمند باشد، نمی تواند آن را از خود دفع کند. از ناتوانی و توانایی یاد کرده است تا بفهماند که تمامی امور و همه روزیها مربوط به مدبر داناست، اوست که تمام اینها را افاضه می کند و به وجود آورنده و سائل همه و ناظم وجود تمامی اینها اوست، قسمت کننده کمالات و بخشنده کمال خیر و یا شر به کسی به مقدار استعدادش، اوست گاهی موجود زنده ای ناتوان است در صورتی که روزی فراوان نصیبش می گردد. و همین ناتوانی اش یکی از اسباب زمینه ساز برای زیادی روزیش می شود، و به عکس گاهی نیرومند است اما همین نیرومندی یکی از وسایل محرومیتش می گردد. و خداوند ما فوق همه است و بر همگان احاطه دارد و او روزی دهنده و بسیار تواناست.

ص: ۳۸۴

---

۱- سوره آل عمران (۳) آیه (۱۴۰) [۱] یعنی: و این روزگار را به اختلاف احوال میان مردم می گردانیم.

## اشاره

أَمَّا بَعْدُ فَأِنِّي عَلَى التَّرَدُّدِ فِي جَوَابِكَ - وَ الْإِسْتِمَاعِ إِلَى كِتَابِكَ - لَمْوهن رَأَيْتُ وَ مُخَطِّئُ فِرَاسْتِي - وَ إِنَّكَ إِذْ تُحَاوِلُنِي الْأُمُورَ - وَ تُرَاجِعُنِي السُّطُورَ - كَالْمُسْتَقْبَلِ النَّائِمِ تَكْذِبُهُ أَحْلَامُهُ - وَ الْمُتَحَيِّرِ الْقَائِمِ يَبْهَظُهُ مَقَامُهُ - لَا يَدْرِي أَلَهُ مَا يَأْتِي أَمْ عَلَيْهِ - وَ لَسْتَ بِهِ غَيْرَ أَنَّهُ بِكَ شَبِيهٌ - وَ أُقْسِمُ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَوْ لَا بَعْضُ الْإِسْتِقْقَاءِ - لَوَصَلَتْ إِلَيْكَ مِنِّي قَوَارِعُ تَقْرَعُ الْعَظْمَ - وَ تَهْلِسُ اللَّحْمَ - وَ اعْلَمْ أَنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ تَبَطَّكَ - عَنَّا أَنْ تُرَاجِعَ أَحْسَنَ أُمُورِكَ - وَ تَأْذَنَ لِمَقَالِ نَصِيحَتِكَ

## لغات

موهن: تضعیف کننده بهظه: آن را سنگین کرد قوارع: سختی ها تهلس اللحم: گوشت را بزدايد، آن را آب کند و به لا-غری انجامد تبطه عن كذا: او را از فلان کار بازداشت

## ترجمه

«امّا بعد، من با پیاپی پاسخ گفتن به تو و گوش دادن به نامه ات، رأی و اندیشه خویش را سست می گردانم و زیرکی و تیز فهمی خود را گرفتار اشتباه و خطا می کنم. و تو در آن موقع که از من با زرنگی چیزهایی می طلبی و نامه هایی برای گرفتن جواب می فرستی به کسی می مانی که در خواب سنگینی فرو رفته و خوابهای پریشان می بیند و نیز به آدم سرگردانی می مانی که آن قدر از سرگردانی ایستاده که

ایستادن او را بیچاره کرده است، نمی داند آنچه پیش می آید آیا به سود اوست یا به زیانش. تو مانند او نیستی بلکه او به سان توست (۱) و سوگند به خدا اگر [بنا به مصالحی] نمی خواستم تو بمانی چنان ضربات کوبنده ای از جانب من دریافت می کردی که استخوانت را درهم می شکست و گوشتت را آب می کرد و بدان که شیطان تو را از بازگشت به کارهای نیک و گوش دادن به سخن کسی که تو را پند می دهد باز می دارد».

## شرح

محور این بخش از نامه های امام (علیه السلام) بر زشتی و سرزنش معاویه است.

عبارت: اما بعد... فراستی، یعنی من اندیشه و زیرکی و هوشمندی ام را در باره تو تضعیف و سست می کنم، برای این که ظن قوی دارم که نامه نگاری و پاسخ به تو بی فایده است. آن گاه وی را در مقصود خود یعنی فرمانروایی شام، و در فریبکاری اش که امام (علیه السلام) امر خلافت را پس از خود به او بسپارد، و نامه نگاریهایش را در این مورد، به رؤیای کسی که در خواب سنگینی فرو رفته باشد تشبیه کرده است. کلمه: السَّيْطُورُ منصوب به حذف حرف جرّ [منصوب به نزع خافض] - حرف جر: فی، و یا باء - است. و با جمله تکذبه احلامه، به وجه شبه اشاره فرموده است. مقصود امام (علیه السلام) این است که خیالبافیها و آرزوهای معاویه برای رسیدن به خلافت، توسط او، خیالات بی اساسی است که از غلبه نادانی سرچشمه گرفته، به سان رؤیای دروغینی که شخص غرق در خواب می بیند و هنگامی که از خواب بیدار می شود، اثری از آنها وجود ندارد، و هم چنین او را به شخص سرگردانی که در یکجا ایستاده تشبیه نموده است، و

ص: ۳۸۶

---

۱- در تشبیه باید وجه شبه در مشبه به اقوی از مشبه باشد، از این رو امام (علیه السلام) می فرماید شخص سرگردان با آن ویژگی شبیه معاویه است، زیرا سرگردانی (وجه شبه) در معاویه (مشبه به) اقوی و افزونتر از اوست - م.

به وجه شبه آن با عبارت: بیهظه...علیه اشاره کرده، با این توضیح که معاویه در امر خلافت بسیار کوشا بود اما در راه به دست آوردن آن سرگردان، و چون علم به نتیجه تلاش خود نداشت و نمی دانست که نتیجه کارش خوب است، یابد، بی باکانه در پی آن می رفت، همانند شخص ایستاده سرگردان در یک کار که از ایستادن زیاد، خسته شده و نمی داند که چرا ایستاده است.

آن گاه امام(علیه السلام) به این مقدار از تشبیه برای معاویه راضی نشده، بلکه از باب مبالغه در غفلت و سرگردانی معاویه و فرو رفتن او در لاک خویش، می گوید: «و لست به» یعنی تو همانند او نیستی و او در شباهت نسبت به تو اصل نیست بلکه او شبیه تو است، یعنی برستی تو در این تشبیه اصل می باشی .

سپس، سوگند یاد کرده است که اگر نبود بعضی جهاتی که بنا بر آنها می خواهم تو بمانی، یعنی برای ملاحظه پاره ای مصلحتها نبود هر آینه ضربات کوبنده [از طرف امام(علیه السلام)] به او می رسید که مقصود از آن سختیهای جنگ است، و این که سختیهای آن استخوان را درهم می شکنند و گوشت را می زداید، کنایه آورده از شدت و سختی جنگ .

آن گاه به عنوان سرزنش به او خبر داده که شیطان او را از بازگشت به کارهای نیک، یعنی سر در خط فرمان امام(علیه السلام) نهادن و ترک فتنه و آشوب و همچنین از این که به سخن پندآمیز گوش فرا دهد مانع شده است و این سخن نوعی فراخواندن معاویه است به این اعمال که وی به دلیل وسوسه و منع شیطان ترکشان کرده است. توفیق در دست خداست.



## اشاره

هشام بن کلبی نقل شده است.

هَذَا مَا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ الْيَمَنِ؟ - حَاضِرُهَا وَ بَادِيهَا - وَ رَبِيعُهُ؟ حَاضِرُهَا وَ بَادِيهَا - أَتَهُمْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ يَدْعُونَ إِلَيْهِ - وَ يَأْمُرُونَ بِهِ وَ يُجِيبُونَ مَنْ دَعَا إِلَيْهِ وَ أَمَرَ بِهِ - لَا يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا - وَ لَا يَرْضَوْنَ بِهِ بَدَلًا - وَ أَتَهُمْ يَدٌ وَاحِدَةٌ عَلَى مَنْ خَالَفَ ذَلِكَ وَ تَرَكَهُ - أَنْصَارٌ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ - دَعْوَتُهُمْ وَاحِدَةٌ - لَا يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ لِمَعْتَبَةٍ عَاتِبٍ - وَ لَا لِعُضْبٍ غَاضِبٍ - وَ لَا لِشَيْءٍ يَدْلَالُ قَوْمَ قَوْمًا - وَ لَا لِمَسِيْبَةٍ قَوْمَ قَوْمًا - عَلَى ذَلِكَ شَاهِدُهُمْ وَ غَائِبُهُمْ - وَ حَلِيمُهُمْ وَ سَفِيهِهِمْ وَ عَالِمُهُمْ وَ جَاهِلُهُمْ - ثُمَّ إِنَّ عَلَيْهِمْ بِذَلِكَ عَهْدَ اللَّهِ وَ مِيثَاقَهُ - إِنَّ عَهْدَ اللَّهِ كَانَ مَسْئُولًا - وَ كَتَبَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟

## لغت

حلف: پیمان

## ترجمه

«این پیمانی است که مردم یمن چه یکجانشین و چه صحراگردشان و اهل قبیله ربیعہ چه یکجانشین و چه صحراگردشان بر سر آن توافق کردند که همگی به سوی کتاب خدا دعوت کنند و مطابق آن امر نمایند و سخن کسی را که آنان را به کتاب خدا دعوت کند و بر اساس آن امر نماید بپذیرند و آن را در مقابل بهایی نفروشدند و به عوض کردن آن راضی نشوند و دیگر این که در برابر مخالف و فروگذارنده آن همدست و یار و یاور یکدیگر باشند، دعوتشان همسو و یکی باشد،

به خاطر سرزنش ملامتگر و یا خشم خشمگیرنده نیز به جهت خوار ساختن گروهی، گروه دیگر را و دشنام دادن جمعی به جمع دیگر پیمانشان را نشکنند، به این پیمان نامه، حاضر و غایب، دانا و کم خرد، پخته و نادانشان پایبند هستند.

و آنگهی با این عهدنامه، عهد و پیمان خدا بر آنها استوار گشت، و البته از پیمان خدا مؤاخذه می شوند. و این پیمان نامه را علی بن ابی طالب نوشت.

## شرح

در این عهدنامه چند نکته به شرح زیر است:

۱- کلمه هذا، مبتدا و ما، موصول و صفت برای مبتدا و انهم...، خبر مبتدا است و ممکن است کلمه هذا مبتدا و جمله ما اجتماع علیه خبر آن و انهم تفسیر (۱) برای هذا، باشد، گویا کسی گفته است که آنان بر سر چه چیز با هم متحد و هم پیمان شده اند؟ در پاسخ گفته شده است: بر اساس کتاب خدا آنان اجتماع و توافق کرده اند. علی کتاب الله خبر برای انهم است، و جمله يدعون حال، و هم عامل و متعلق جار و مجرور [الیه] می باشد. و حاضر (یکجانشینی) و بادی صحراگرد از مردم یمن و هم چنین از قبیله ربیعہ می باشد.

۲- عبارت: لا یثرون به ثنا کنایه از پایبندی و عمل ایشان به قرآن است.

۳- جمله: و انهم ید واحد، یعنی در برابر مخالفان قرآن، یار و یاور یکدیگرند. نام ید دست را از باب اطلاق نام سبب بر مسبب به طور مجاز بر شخص کم کار اطلاق کرده است، و کلمه: انصار خبر دوم برای ان و بعضهم خبر برای انصار است.

۴- عبارت و لا- لاستذلال قوم قوما یعنی، بدان جهت که قبیله دیگر، افراد قوم و قبیله آنان را خوار شمرده و یا دشنام داده است، پیمان شکنی نمی کنند.

ص: ۳۸۹

۱- منظور، از تفسیر در عبارت شارح، همان عطف بیان است-م.

و بعضی عبارت را: لمشیئه قوم قوما نقل کرده اند، یعنی برای ارادت گروهی به گروه دیگر .

و در روایتی آمده است: کتب علی بن ابو طالب، و همین روایت [ابو، با واو] از قول امام (علیه السلام) مشهور است، و جهتش آن است که امام (علیه السلام) این کنیه [ابو طالب] را علم، به منزله یک لفظ محسوب داشته که اعراب آن تغییر نمی کند.

ص: ۳۹۰

## اشاره

جمل نقل کرده است:

### (۱)

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ؟ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ - إِلَى؟ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ؟ - أَمَّا بَعِيدٌ فَقَدْ عَلِمْتَ إِعْيَادِي فِيكُمْ - وَإِعْرَاضِي عَنْكُمْ - حَتَّى كَانَتْ مَا لَا بُدَّ مِنْهُ وَلَا دَفْعَ لَهُ - وَالْحَدِيثُ طَوِيلٌ وَالْكَلَامُ كَثِيرٌ - وَقَدْ أَدْبَرَ مَا أَدْبَرَ - وَأَقْبَلَ مَا أَقْبَلَ - فَبَايَعَ مَنْ قَبْلَكَ - وَأَقْبَلَ إِلَيَّ فِي وَفْدٍ مِنْ أَصْحَابِكَ

## لغت

وفد: گروهی که بر سلطان وارد شوند.

## ترجمه

«از بنده خدا، علی، امیر مؤمنان به معاویه بن ابی سفیان: اما بعد عذر مرا در مورد خود و دوری کردنم را از شما، می دانی. به هر حال اتفاقی افتاد که چاره ای از آن نبود [قتل عثمان] و جلوگیری از آن امکان نداشت، داستان طولانی و سخن فراوان است. روگرداند آن که روگرداند و آمد آن که آمد، بنا بر این از کسانی که نزد تو هستند بیعت بگیر، و خود نیز با گروهی از یاران نزد من بیا.»

ص: ۳۹۱

۱- ابو عبد الله محمد بن واقدی، متوفی ۲۰۷ هـ. از دانشمندان بزرگ شیعه، از مردم مدینه منوره است که بعدها به بغداد رفته و در همان جا زندگی را بدرود گفته است، واقد نام جد وی بوده است به دلیل شهرت زیادش، فرزندان او را واقدی می گفتند-

نخست امام(علیه السلام)، عذر خود را در مورد ایشان نزد خدای متعال بیان داشته، یعنی عذر خود را اظهار نموده است. توضیح آن که کوشش خود را در نصیحت عثمان اولاً، و در یاری بنی امیه نسبت به دفاع از وی ثانیاً، و روی گردانی اش از ایشان پس از نومییدی از نصیحت پذیری عثمان و ناتوانی امام(علیه السلام) از یاری و دفاع از وی، تا این که شد آنچه که ناگزیر باید بشود، و جلوگیری از آن برایش غیر ممکن بود. آن گاه می فرماید: داستان طولانی و سخن فراوان است، در باره سرگذشت امام و از طرف او حرف زیاد است.

عبارت و قد ادبر... اقبل احتمال دارد [جمله خبریه باشد] که جهت اطلاع به معاویه آمده که بعضی از مردم، مانند طلحه و زبیر و پیروانشان از وی روگرداندند، و بعضی از مردم به او رو آوردند، و احتمال دارد که جمله انشایی باشد یعنی کسانی در جمع روگردانان از من، و افرادی در گروه روآوردندگان بر من وارد شدند. سپس او را امر کرده است تا از طرف وی از مردم بیعت بگیرد و نزد آن حضرت برود. و احتمال دارد که ضمیر در عبارت: فیکم و عنکم، خطاب به معاویه و سایر مسلمانان از راه پرخاش و گله باشد، یعنی با این که تو فهمیدی من عذر شما را پذیرفتم و گنهکاران شما را مجازات نکردم، و بر خطای شما چشم پوشیدم تا آنجا که حوادثی چون خروج طلحه و زبیر و پیروانشان اتفاق افتاد و چاره ای هم جز وقوع آن حوادث نسبت به ایشان [یعنی قلع و قمع آنها] نبود و جلوگیری از آن هم ممکن نبود، و داستان در باره آنان طولانی و سخن در مورد شبهه ایشان فراوان است. و رفتند آنهایی که باید بروند یعنی این خروج کنندگان، و آمدند کسانی که باید بیایند و تمام سخن درست و بجاست [یعنی آنچه را که امام(علیه السلام) فرموده صحیح و بجاست]. و خداوند داناتر است.

## ۷۵- از جمله سفارش‌های امام (علیه السلام) به عبد الله بن عباس هنگامی که او را در بصره به جای خود

### اشاره

گمارد.

سَعِ النَّاسِ بِوَجْهِكَ وَ مَجْلِسِكَ وَ حُكْمِكَ - وَ إِيَّاكَ وَ الْغَضَبَ فَإِنَّهُ طَيْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ - وَ اعْلَمْ أَنَّ مَا قَرَّبَكَ مِنَ اللَّهِ يُبَاعِدُكَ مِنَ النَّارِ - وَ مَا بَاعَدَكَ مِنَ اللَّهِ يُقَرِّبُكَ مِنَ النَّارِ

### لغات

طیره بر وزن فعله: از طیران در مورد سبکی و آنچه بی قرار است به کار برده می شود، و طیره از تطیر به معنای نامیمون بودن نیز آمده است.

### ترجمه

«در برخورد با مردم و مجالست و حکومت خود گشاده رو باش، مبادا به خشم خدا رفتار کنی زیرا آن از کم خردی و از اعمال شیطان است، و بدان که هر آنچه تو را به خدا نزدیک کند از آتش دورت می کند، و آنچه از خدا دورت سازد تو را به آتش نزدیک می کند.»

### شرح

امام (علیه السلام) ابن عباس را به چند فضیلت اخلاقی امر کرده است :

۱- با مردم گشاده رو باشد. مقصودش از آن، خوش برخوردی و گشاده رویی است و همنشینی، کنایه از فروتنی و حکم و داوری، کنایه از دادگری است، زیرا دادگری شامل تمام مردم می شود، اما ستمکاری، تنگنایی است که

ص: ۳۹۳

همه کس آن را پذیرا نیست.

۲- او را از خشم برحذر داشته است، این خود دستور به داشتن فضیلت پایداری و بردباری است. و او را با عبارت: فأنه طيره من الشیطان از خشم برحذر داشته است، یعنی [خشم در اثر] سبک مغزی است که از شیطان ریشه می گیرد، و یا از صفاتی است که مردم، صاحب آن را نامیمون و ناپسند می شمارند. خشم را به شیطان نسبت داده است تا از آن دوری کنند، البته مقصود خشم بی مورد است و این عبارت صغرای قیاس مضمیری است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر چه آن طور باشد دوری از آن لازم است .

آن گاه امام (علیه السلام) او را بر آنچه باعث نزدیکی وی به خدا، و در نتیجه باعث دوری او از آتش جهنم می گردد، وادار ساخته است، و همچنین از آنچه که او را از خداوند دور می کند و در نتیجه باعث نزدیکی وی به آتش دوزخ است برحذر داشته است. و این هر دو قسمت عبارت صغرا برای دو قیاس مضمیری هستند که کبرای مقدر نخستین قیاس چنین است: و هر چه باعث دوری تو از آتش دوزخ است باید بدان پایبند باشی، و کبرای مقدر قیاس دوم نیز چنین است و هر آنچه باعث نزدیکی تو به آتش دوزخ است باید از آن دوری کنی. توفیق به دست خداست .

ص: ۳۹۴

## اشاره

به جانب خوارج فرستاد.

لَا تُخَاصِمُهُمْ؟ بِالْقُرْآنِ؟ - فَإِنَّ الْقُرْآنَ؟ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ - تَقُولُ وَ يَقُولُونَ... وَ لَكِنْ حَاجِبُهُمْ بِالسُّنَّةِ - فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا

## لغت

محیص: راه انحراف

## ترجمه

«با آنان به وسیله قرآن بحث و مناظره نکن، زیرا قرآن تأویلات و معانی مختلفی دارد، تو یک چیز می گویی و آنها چیز دیگر، بلکه با سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخن بگو زیرا آنان راه گریزی از سنت ندارند.»

## شرح

امام (علیه السلام)، ابن عباس را از احتجاج به قرآن با خوارج منع کرده است، و بر این مطلب به وسیله قیاس مضموری او را توجه داده است که صغرای آن: فان القرآن... و يقولون است، یعنی: آیاتی که به وسیله آنها با ایشان احتجاج می کنی ممکن است صراحت در مقصود نداشته باشند، بلکه این آیات، ظاهری دارند و تأویلهای احتمالی چندی که ممکن است در مقام جدل، دستاویز آنان قرار بگیرد، و کبرای مقدر آن چنین است: و هر چیزی که آن چنان باشد، در بحث و



گفتگوی با آنان به نتیجه نمی‌رسد. آن‌گاه دستور داده است تا به سنت با ایشان استدلال کند، و بر این مطلب به وسیله قیاس مضموری توجه داده است که صغرای آن عبارت:

فانهم لا یجدون عنها معدلا است، از آن رو که سنت، صراحت در مقصود دارد مانند حدیث نبوی «جنگ با تو یا علی جنگ با من است» (۱) و امثال آن. و کبرای مقدر چنین است: و هر آنچه که خوارج راه گریز از آن نداشته باشند، برای استدلال با آنها بهتر است. ما، قبلا به مجادله و مناظره ابن عباس با خوارج اشاره کرده ایم.

ص: ۳۹۶

---

۱- حربک یا علی حربی.

## اشاره

سعید بن یحیی اموی در کتاب المغازی نقل کرده است.

فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ تَغَيَّرَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ عَنْ كَثِيرٍ مِنْ حَظِّهِمْ - فَمَا لَوْ مَعَ الدُّنْيَا وَ نَطَقُوا بِهَا هَوَى - وَإِنِّي نَزَلْتُ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنزِلًا - مُعْجَبًا -  
اجْتَمَعَ بِهِ أَقْوَامٌ أَعْجَبَتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ - وَأَنَا أُدَاوِي مِنْهُمْ قَرْحًا أَخْرَافُ أَنْ يَكُونَ عَلَقًا - وَ لَيْسَ رَجُلٌ فَاعْلَمَ أَحْرَصَ عَلَى جَمَاعِهِ  
أُمِّهِ؟ مُحَمَّدٍ ص؟ - وَ أَلْفَنِيهَا مِنِّي - أَبْتغِي بِذَلِكَ حُسْنَ الثَّوَابِ وَ كَرَمَ الْمَآبِ - وَ سَأْفِي بِالَّذِي وَ أَيْتُ عَلَى نَفْسِي - وَ إِنْ تَغَيَّرَتْ عَنْ  
صَالِحٍ مَا فَارَقْتَنِي عَلَيْهِ - فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَ التَّجْرِبَةِ - وَ إِنِّي لَأَعْبُدُ أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ بِبَاطِلٍ - وَ أَنْ أُفْسِدَ أَمْرًا  
قَدْ أَصْلَحَهُ اللَّهُ - فَدَعُ مَا لَا تَعْرِفُ - فَإِنَّ شِرَارَ النَّاسِ طَائِرُونَ إِلَيْكَ بِأَقْوَابِ السُّوءِ

## لغات

علق: خون بسته و آیت: وعده دادم: انکار می کنم

## ترجمه

«چه بسیاری از مردم که از بهره های زیاد خود بی نصیب ماندند، پس رو به دنیا آوردند و از روی هوای نفس سخن گفتند، و من در امر خلافت به جای شگفت آوری رسیده ام که در آنجا گروههایی گرد آمده اند که هوای نفس آنها را به خودبینی واداشته است، و من زخمی از آنها را معالجه می کنم که می ترسم به خون بسته تبدیل شود.»

پس بدان که هیچ مردی بر سر و سامان دادن کار امت محمد(صلی الله علیه و آله) و ایجاد محبت و دوستی ما بین آنان مشتاق تر از من نیست، و من بدین وسیله پاداش خوب و نتیجه نیکو خواستارم، و بزودی به آنچه بر عهده گرفته ام وفا خواهم کرد، اگر چه تو از آن وضع شایسته که به هنگام جدایی از من داشتی برگردی، زیرا بدبخت آن کسی است که از سود عقل و تجربه ای که در اختیار دارد، بهره نگیرد، و من از کسی که بیهوده سخن گوید بیزارم و از این که کاری را که خداوند سامان داده و اصلاح کرده است بر هم بزنم روی گردانم. پس تو هم آنچه را نمی دانی ترک کن زیرا بدکاران با سخنان ناروا به جانب تو می شتابند.»

## شرح

عبارت: فان الناس... حظهم، یعنی بهره ای که دیانت و هدایت سزاوار آنان بود. و عبارت: فمالوا... الهوی، توضیحی برای انواع دگرگونیهای آنهاست. و عبارت: و ائی نزلت من هذا الامر یعنی: در امر خلافت به موضع عجیبی رسیده ام، همان حالتی که کار امام(علیه السلام) با یارانش بدان جا منتهی شد، و جای تعجب نسبت به عمل آنان شد که چگونه به قبول حکمیت، مجبور گشتند و تن به صلح دادند و دیگر رویدادها.

و جمله: اجتمع به اقوام صفت برای منزل است، یعنی: این جایگاهی که از امر خلافت دارم که گروههایی با من همفکر و هم اندیشه شدند، امیا هوای نفس و افکارشان آنان را به خودپسندی کشاند و کار را تباه کردند، و من زخم آنها را معالجه می کنم. و کلمه: قرح استعاره است از این که اجتماع آنان بر حکمیت سبب خرابی وضع وی شده است. و لفظ مداواه استعاره برای کوشش وی در اصلاح آنان است. و بعضی، اداری، نقل کرده اند. و هم چنین کلمه علق استعاره برای ترس از نابسامانی کار آنان نسبت به امام(علیه السلام) است.

و عبارت: و لیس رجل احرص منه علی الفه امه محمد(صلی الله علیه و آله) یعنی نسبت به هدف مورد نظر کسی علاقه مندتر از امام(علیه السلام) وجود ندارد.

و جمله: فاعلم، معترضه خوبی میان کلمه لیس و خبر آن است، و کلمه رجل، هر چند که مفرد نکرده است، چون در سیاق نفی است-همان طوری که در اصول فقه ثابت شده-افاده عموم می کند.

آن گاه امام(علیه السلام)اعلام کرده است که آنچه را که از شرط صلح-مطابق آنچه که پیش آمده است-بر اساس تعهدی که کرده، بزودی وفا خواهد کرد و اشعری را بر نگون بختی تهدید کرده است در صورتی که از وضع مناسبی که هنگام جدایی از وی داشته یعنی پایبندی به داوری کتاب خدا و رویگردانی از هوای نفس، و دوری از فریب همدمی بدکاران، دگرگون شود. و نگون بخت را امام(علیه السلام)به کسی تفسیر کرده است که از سود عقل و تجربه اش بهره نگیرد، بدین وسیله اشاره دارد بر این که اگر او گول بخورد و یا به سمت دیگری تغییر جهت دهد، خود را از بهره عقل و پیشینه تجربه اش محروم ساخته و در نتیجه پیوسته نگون بخت ساخته است.

آن گاه به ابو موسی هشدار داده است که او[امام(علیه السلام)]از سخن بیهوده، و از تباه ساختن کاری که خداوند اصلاح کرده است یعنی امر دین، بیزار است، تا بدان وسیله از خشم امام(علیه السلام)برحذر شده و به درستی و راستی و حفظ جانب خدایی در باره او پایبند گردد، و این مطلب را با سخنی دیگر تأکید فرموده است:

فدع ما لا تعرف، یعنی در داوری نسبت به این قضیه و ایجاد شبهه خودداری کن.

و مقصود امام(علیه السلام)از عبارت: فان شرار الناس، عمرو بن عاص و امثال اوست که با القای وسوسه ها و شبهات دروغین یعنی همان سخنان ناپسند به جانب او می شتابند.

## اشاره

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلُكُمْ - أَنَّهُمْ مَنَعُوا النَّاسَ الْحَقَّ فَاشْتَرَوْهُ - وَ أَخَذُوهُمْ بِالْبَاطِلِ فَاقْتَدَوْهُ

## ترجمه

«اما بعد، نابودی و هلاکت پیشینیان شما از آن جهت بود که مردم را از حق خود بازداشتند، و مردم هم آن را فروختند، و دیگر این که مردم را به باطل واداشتند و آنان نیز از آن پیروی کردند».

## شرح

امام (علیه السلام) فرماندهان را از بازداشتن افراد خود، از حق و رفتار به باطل با آنان برحذر داشته است و خاطر نشان کرده است که همین امر باعث نابودی همگان پیشین ایشان بوده است.

عبارت: فاشتروه یعنی مردم حق را فروختند و در عوض، چون آنان را از حق بازداشتند به جای حق باطل را گرفتند، مانند سخن خدای تعالی: «وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ» (۱) و همچنین عبارت: و اخذوهم بالباطل، یعنی فرمانروایان پیشین با مردم بر باطل رفتار کردند، آنان نیز از باطل پیروی نمودند، یعنی از باطل پیروی کردند، و

ص: ۴۰۰

---

۱- سوره یوسف (۱۲) آیه (۲۰) [۱] یعنی: آن را به بهای اندک و درمی چند فروختند.

راه کسانی را رفتند که آنها را به آن برده بودند. مانند قول خدای تعالی: «فَبِهْدَاهُمُ اقْتَدَاهُ» (۱). توفیق از جانب خداست.

بخش نامه ها، وصیتها و پیمان نامه ها پایان گرفت خدا را چنان که سزاوار اوست سپاس می گوئیم.

ص: ۴۰۱

---

۱- سوره انعام (۶) آیه (۹۰) [۱] یعنی: تو نیز از راه و روش آنها پیروی کن.



## اشاره

به پرسشها و سخنان کوتاهی که در باره دیگر هدفها بیان فرموده است:

### ۱- امام (علیه السلام) فرمود:

## اشاره

كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَأَنَّ اللَّبُونَ - لَا ظَهْرَ فَيُرْكَبُ وَ لَا ضَرْعٌ فَيُحْلَبُ

## ترجمه

«در هنگام فتنه و آشوب هم چون کزه شتر نر دو ساله که مادرش کزه دیگری را شیر می دهد باش، که نه پستی دارد تا بر او سوار شوند، و نه پستانی تا از او شیر بدوشند.»

## شرح

ابن اللبون، کزه شتری است که دو سالش تمام و وارد سال سوّم شده است، مادر چنین کزه شتری غالباً کره دیگری می زاید که شیرخواره است.

امام (علیه السلام) یاران خود را امر کرده است تا در هنگام فتنه و آشوب هم چون، ابن اللبون، باشند و با عبارت: لا ظهر... به وجه شبه اشاره کرده، و مقصود آن است که در زمان فتنه، گمنام، ناتوان و کم ثروت باشند تا برای کمک به ستمگران به جان و به مال شایستگی نداشته باشند و از آنان در فتنه و آشوب استفاده نکنند، همان طوری که بچه شتر دو ساله نه با گرده اش فایده می رساند و نه با



شیرش. کلمه: ظهر مبتدا است و خبر آن محذوف و تقدیر، له می باشد، و جمله یرکب، عطف بر جمله قبل است، و بعضی [یرکب] به نصب روایت کرده اند، و هم چنین جمله فیحلب، که منصوب به آن مقدره در جواب نفی می باشند.

## ۲- بیست و یک سخن از سخنان مربوط به ادب و ترغیب بر مکارم

### اشاره

اخلاق به شرح زیر:

أَزْرَىٰ بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشَعَرَ الطَّمَع - وَ رَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ عَنْ ضُرِّهِ - وَ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مَنْ أَمَرَ عَلَيْهَا لِسَانَهُ وَ الْبُخْلُ عَارٌ وَ الْجُبْنُ مَنَقَصَةٌ - وَ الْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفَطْنَ عَنْ حُجَّتِهِ - وَ الْمُقْبَلُ غَرِيبٌ فِي بَلَدَيْهِ وَ الْعَجْزُ آفَةٌ وَ الصَّبْرُ شَجَاعَةٌ - وَ الزُّهْدُ تَزْوَةٌ وَ الْوَرَعُ جَنَّةٌ وَ نِعَمُ الْقَرِينِ الرَّضَا - وَ الْعِلْمُ وَرَائَهُ كَرِيمَةٌ وَ الْمَادَابُ حُلٌّ مُجَدِّدَةٌ - وَ الْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ وَ صَيْدُ الْعَاقِلِ صَيْدُوقٌ سِرٌّ - وَ الْبِشَاشَةُ جِبَالَةٌ الْمُؤَدَّةُ - وَ الْإِحْتِمَالُ فَيْرُ الْعُيُوبِ (الْمُسَالَمَةُ خِبَاءُ الْعُيُوبِ) وَ مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّخِطُ عَلَيْهِ - وَ الصَّدَقَةُ دَوَاءٌ مُنَجِّحٌ - وَ أَعْمَالُ الْعِبَادِ فِي عَاجِلِهِمْ نُصَبٌ أَعْيُنِهِمْ فِي آجِلِهِمْ

### ترجمه

«خود را خوار کرد آن که طمع را پیشه ساخت.

تن به ذلت داد، هر که گرفتاری خود را ابراز کرد.

در نزد خود بی ارزش است آن که زبانش را فرمانروای خود ساخته است.

تنگ نظری ننگ، و ترسو بودن کاستی است.

تنگدستی شخص زیرک را از بیان دلیل و برهانش لال می کند.

تهی دست در دیار خود غریب است.

ناتوانی بلا است.

بردباری و استقامت، دلاوری و پارسایی سرمایه و دارایی است.

پرهیزگاری به منزله سپر است.

خوشنودی به قضای الهی، همدمی نیکوست.

دانش میراثی ارزشمند است.

آداب پسندیده، زیورهای تازه و کهنگی ناپذیرند.

اندیشه آدمی، آینه ای صاف است.

سینه عاقل گنجینه راز اوست.

گشاده رویی دام دوستی است.

تحمل ناملايمات پوشنده عيبهاست (صلح و سازش، باعث نھان ساختن عيبهاست) هر که از خود راضي باشد، خشم گيرنده بر او بسيار است.

صدقه دارویی مفید و شفابخش است.

کردار بندگان خدا، در آخرت مقابل چشمانشان قرار می گیرد.»

## شرح

اول- خود را خوار کرد، آن که طمع را پیشه ساخت. این سخن جهت برحذر ساختن از طمع است که مخالف فضیلت قناعت می باشد، با یادآوری پیامدهای طمع، از قبیل خوار ساختن و پست کردن خود. توضیح آن که چشم طمع داشتن به مال دیگران، باعث نیازمندی بدیشان و کرنش در برابر آنهاست، و این خود انگیزه پستی در نظر آنان، و افتادن از چشم آنهاست، صفت استشعار را استعاره برای پیوستگی و مباشرت طمع، نسبت به قلب آدمی همانند لباس زیر که مباشر و پیوسته به جسم است.

دوم- تن به ذلت داد، آن که گرفتاری خود را ابراز کرد. و این سخن نیز، به منظور برحذر داشتن انسان از شکایت بردن از تهی دستی و گرفتاری اش به نزد مردم است، به وسیله یادآوری تن در دادن به ذلت و خواری که در پی دارد.

سوم: در نزد خود بی ارزش است، آن که زبانش را فرمانروای خود ساخته است. این سخن دور کننده انسان از پرحرفی بدون فکر و مراجعه به عقل است، چون این عمل دلیل بر پستی و بی ارزشی انسان در نزد خویشان است، اما در

دنیا پر حرفی گاهی باعث نابودی می شود، و به همین اشاره دارد سخن شاعر که می گوید:

احفظ لسانک ایها الانسان لا یلدغَنک اَنه ثعبان

کم فی المقابر من قتیل لسانه کانت تهاب لقاءه الاقران (۱)

و امّا در آخرت، به دلیل حدیث نبوی: «آیا چیزی جز محصول زبان مردم، باعث به رو در افتادن آنان در آتش دوزخ است» (۲). و هیچ ذلّتی برای انسان بالاتر از هلاکت وی نیست.

واژه تأمیر (فرمانروا ساختن)، را استعاره آورده است برای مسلط کردن زبان آدمی، بر آنچه باعث آزار روح است، بدون توجه به آنها، چنان که گویی مجبور به گفتن آنها شده است.

چهارم- تنگ نظری تنگ است توضیح آن که این صفت پست، دوری گزیدن از فضیلت بزرگواری و بخشندگی است، به هر اندازه که انسان برای بخشندگی و بزرگواری قابل ستایش است، به همان اندازه به خاطر خوی پست تنگ نظری سزاوار نکوهش است.

پنجم- ترسو بودن، کاستی است، زیرا ترس، همان مرحله تفریط از فضیلت دلاوری است که ریشه کمالات نفسانی می باشد، بنا بر این نوعی کاستی و فرومایگی است.

ششم- تنگدستی شخص زیرک را از بیان برهانش لال می سازد. از آن رو که تنگدستی باعث احساس شدید ذلّت، گرفتگی، سستی و خجلت از دیگران در نفس انسانی می شود. و ریشه تمام اینها، تصوّر ناتوانی و اندیشه کمبود-به

ص: ۴۰۶

۱- زیانت را نگه دار ای انسان، مبادا تو را نیش بزند که ازدهایی است. بسا مردگان که کشته زبانند، که حریفان از دیدنشان بیمناک بودند.

۲- و هل یکب الناس علی منافهم فی النار الا حصاید ألسنتهم.

دلیل نداشتن ثروت-در برابر دشمنان است،در نتیجه-هر چند که تنگدست، زیرک و هوشیار باشد-حالت ترس و عجز از سخن گفتن در او به وجود می آید.

با ملاحظه شباهت چنین کسی با گنگ و لال،صفت گنگی را استعاره برای او آورده است .

هفتم-تهیدست در شهر خود غریب است.کلمه:غریب را از نظر بی توجهی مردم به او و کمی یاران و دوستان-به دلیل تهیدستی اش-استعاره آورده است،چه تهیدست به سان غریبی است که کسی او را نمی شناسد .

هشتم:ناتوانی بلا-است.کلمه العجز لفظ مهملی است که احتمال دارد منظور ناتوانی جسمی باشد یعنی ناتوانی بر دخل و تصرفات بدنی از کارهایی که باید توان انجام آنها را داشته باشد،و ممکن است مقصود ناتوانی روحی،یعنی ناتوانی در برابر هوای نفس و جلوگیری از آن باشد.نوع اول،بلای جسمانی و کمبود در آن است،و دومی،بلا و نقصی در عقل و هوش است .

نهم-بردباری دلاوری است،بردباری فضیلتی از شاخه های پاکدامنی و تعریف آن چنین است ایستادگی در برابر هوای نفس تا انسان را به سمت لذت‌های ناروا سوق ندهد.یعنی مبارزه با نفس اماره که لازمه اش داشتن فضیلت شجاعت است،از این رو حمل کلمه: الشجاعه بر کلمه الصبر حمل لازم بر ملزوم به شمار می آید .

دهم-پارسایی سرمایه و دارایی است،پارسایی فضیلتی وابسته به پاکدامنی است.در تعریف آن گفته اند:خودداری نفس از متاع و خوشیهای دنیاست و چون مالداری در عرف مردم عبارت است از بی نیازی و فزونی ثروت، به خاطر شباهت پارسایی به بی نیازی حاصل از ثروت،کلمه ثروت را استعاره برای پارسایی آورده است از آن رو که هر دو باعث بی نیازی می باشند .

یازدهم-پرهیزگاری سپر است،حقیقت پرهیزگاری عبارت است از

پایندی به کارهای خوب و از این رو لفظ الجَنَّة را استعاره آورده است که پارسایی نیز همانند سپر انسان را از عذاب خدا در آخرت و از بزرگترین گرفتاریها در دنیا ننگه می دارد، چنان که با سپر و دیگر سلاحها نگهداری می شود .

دوازدهم-خوشنودی به قضای الهی همدمی نیکوست. قبلا روشن شد که خوشنودی به قضای الهی، و آنچه مقدر باشد، خود دری بزرگ از درهای بهشت، و از جمله نتایج صفات پسندیده است. بدیهی است که چنین چیزی در دنیا و آخرت همدمی نیکوست .

سیزدهم-دانش میراثی ارزشمند است، علم و آگاهی فضیلت نفس عاقله و بالاترین کمالی است که مورد توجه است، و به همین جهت میراث ارزشمند دانشمندان بلکه ارزشمندترین میراث و دستاورد است. مقصود امام(علیه السلام) وراثت معنوی است چنان که در قرآن آمده است: «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» (۱)، یعنی دانش و حکمت .

چهاردهم-آداب پسندیده، زیورهای تازه و کهنگی ناپذیرند. مقصود امام(علیه السلام) آداب شرعی و اخلاقی پسندیده است، کلمه الحلل و المجدده را استعاره آورده است به اعتبار زینت دائمی انسان به وسیله آداب، و تازگی شوکت و زیبایی رضای روحش در طول زمان، با رعایت آنها و بروز آثار نیک، آداب نیک، مانند زیورهایی که پیوسته صاحب زیور را تازه و با طراوت نشان می دهد .

پانزدهم-اندیشه آدمی آینه ای صاف است، گاهی مقصود از فکر، همان نیروی اندیشه، و گاهی-به طور مطلق-حرکت نیروی فکری، به هر صورتی که باشد، و گاهی هم معنای دیگری مورد نظر است. اما در این جا منظور همان نیروی فکری است. کلمه: المرآه یعنی آینه، را استعاره آورده است از آن جهت که

ص: ۴۰۸

---

۱- سورة مریم (۱۹) آیه (۵) [۱] یعنی به لطف خاص خود به من فرزندی صالح و جانشینی شایسته عطا فرما که او وارث من و همه آل یعقوب باشد.

نیروی اندیشه وقتی که در پی مطالب تصویری و یا تصدیقی برمی آید و آنها را در می یابد و عکس برداری می کند، چنان است که در آینه صورت اشیا می که برابر آن قرار می گیرد، می افتد .

شانزدهم- سینه عاقل گنجینه راز اوست. عبارت صندوق السیر، را استعاره از سینه آورده است، از آن رو که سینه هم چون صندوق، محتوای خود را نگهداری می کند. و این عبارت در حقیقت، دستوری برای انسان است، تا راز خود را پنهان دارد، و با آوردن کلمه عاقل او را وادار و تشویق کرده است. گویا فرموده باشد: خردمند کسی است که سینه خود را گنجینه راز و نگهبان آن قرار دهد .

هفدهم- گشاده رویی دام دوستی است. کلمه الحباله یعنی دام را استعاره از گشاده رویی آورده است از آن رو که انسان بدان وسیله مردم را جلب کرده و دلشان را برای دوستی و محبت خود به دست می آورد، مانند دام شکارچی که پرنده را با آن صید می کند .

هیجدهم- تحمّل ناملایمات، پوشنده عیبهاست، مقصود امام (علیه السلام) تحمّل سختی و اذیت از طرف دوستان و سایر مردم است که خود فضیلت بزرگی از شاخه های شجاعت می باشد. عبارت: قبر العیوب را به اعتبار این که عیبهای شخصی را در نزد مردم می پوشاند، استعاره آورده است، همان طوری که قبر لاشه مرده را که در داخل آن قرار گیرد، می پوشاند .

سید (۱) رحمت خدا بر او باد- فرموده است: بعضی گفته اند، امام (علیه السلام) در تعبیر از این مطلب این چنین نیز فرموده است: المسالمة خباء العیوب، یعنی صلح و آشتی پنهان ساختن عیبهاست.

ص: ۴۰۹

---

۱- مقصود شارح از «سید» مرحوم سید رضی متوفی ۴۰۶ ه ق، گردآورنده و نخستین شارح نهج البلاغه است-م.

جوهری (۱) می گوید: خباء مفرد است و جمع آن اخیبه خانه ای است از کرک و یا پشم نه از مو که بر دو، یا سه عمود و یا بیشتر استوار می باشد.

صلح و مسالمت فضیلتی از شاخه های پاکدامنی است، کلمه: خباء را استعاره از مسالمت آورده است از آن رو که این فضیلت باعث جلب محبت و هم چون خانه پوششی برای عیبهاست و مستلزم آن است که زبان مردم از عیجویی بسته و خاموش باشد. این مطلب که صلح و مسالمت لازمه اش عیب پوشی است، در صورتی ثابت می شود که می بینیم، نقیض آن- یعنی، ستیزه جویی و سازش نکردن- با طغیان طبیعت افراد بر عیجویی، و اظهار معایب، به منظور توهین و سرزنش همراه است .

نوزدهم- هر که از خود راضی باشد، خشم گیرنده بر او بسیار است. و این مطلب به دو جهت است: یکی آن که شخص از خود راضی، معتقد است که از دیگران کاملتر است و به دیگران با چشم کاستی می نگرد، و حقوق دیگران را ادا نمی کند، در نتیجه افراد زیادی نسبت به او خشم می گیرند. دوم این که: با اعتقاد بر برتری خود نسبت به دیگران خود را بیش از اندازه تصوّر می کند در صورتی که دیگران او را در حدّ و مقدار خودش می بینند، به این ترتیب خرده گیران و خشمگینان بر او، روزافزون می گردند .

بیستم: صدقه دارویی مفید و شفا بخش است. عنوان داروی مفید و شفا بخش را استعاره برای صدقه آورده است، از آن رو که صدقه همانند دارو است، اما در دنیا به دلیل حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله): «بیماران را با صدقه به درمان برسانید» (۲) و راز مطلب آن است که صدقه باعث جلب همّتها و همسویی دلها

ص: ۴۱۰

- 
- ۱- ابو نصر إسماعیل جوهری (متوفی ۱۰۰۵ م) در فاراب ترکیه متولد و در نیشابور وفات یافته است. کتابش در لغت مشهور به «تاج اللغه و صحاح العربیه» که ۴۰۰۰۰ واژه دارد. -م.
  - ۲- داووا مرضاکم بالصدقه.

بر محبت صدقه دهنده و گرایش به خداوند پاک در برطرف ساختن ناراحتیها از وی به منظور بقای اوست، بنا بر این صدقه در این جهت هم چون دارویی شفا بخش است. و اما در آخرت از آن رو که صدقه وسیله ای، برای رفع گرفتاریهای اخروی است، همان طوری که قبلاً توضیح داده شد .

بیست و یکم- اعمال بندگان خدا در آخرت جلو چشمانشان قرار می گیرد یعنی آشکارا در برابر چشمانشان قرار می گیرد، و راز مطلب همان است که قبلاً- روشن شد، نفوس مردم تا وقتی که در دنیا است، هم نقش خوبی و هم بدی دارد، لکن در پوششهایی از اشکال جسمانی و موانعی که از درک واقعیتها وجود دارد، اما وقتی که این پوششها با جدایی از دنیا به یک طرف روند، تمام امور روشن می شود، و در نتیجه، هر کار خوبی را که انجام داده و زمینه هر کار بدی را که داشته است، در می یابد، همان طوری که خداوند متعال فرموده است: «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (۱) و همین طور آیه «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُخَضَّرًا» (۲).

### ۳- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

اعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ وَ يَتَكَلَّمُ بِلَحْمٍ - وَ يَسْمَعُ بِعَظْمٍ وَ يَتَنَفَّسُ مِنْ حَزْمٍ

#### ترجمه

«در مورد این انسان در شگفت باشید که به وسیله پیهی [چشم] می بیند و با گوشتی [زبان] سخن می گوید، و به وسیله استخوانی [گوش] می شنود، و از شکافی نفس می کشد.»

ص: ۴۱۱

---

۱- سوره ق (۵۰) آیه (۲۲) [۱] یعنی: تا ما پرده از کارت برداشتیم پس چشم بصیرت امروز بینا شد.

۲- سوره آل عمران (۳) آیه (۳۰) [۲] یعنی: روزی که هر کسی، تمام کارهای خوبی را که انجام داده است پیش روی خود می بیند.



امام (علیه السلام) به ظرافت آفرینش انسان، نسبت به برخی از رازهای حکمت خدا در باره آن توجه داده است، و هدف نهایی آن حضرت استدلال بر حکمت آفریدگار و هستی بخش انسان بوده است و چهار مورد از موارد توجه و بیداری را یادآوری کرده است که عبارتند از ابزار دیدن، سخن گفتن، شنیدن، و نفس کشیدن، و این موارد را به خصوص یادآوری کرده است، از آن رو که اینها با همه ناچیزیشان در هستی انسان با تمام بزرگی و مقام بلندی که در میان مخلوقات دارد، ضرورت دارند، و هستی انسان وابسته به آنهاست، تا این که جای تعجب و هوشیاری نسبت به آفریدگار دانا باشد، و مقصود امام (علیه السلام) همان چیزی است که به وسیله آن دیدن انجام می گیرد، همان ماده نرمی که در اصطلاح پزشکان تخم، نامیده می شود، و یا همان زجاجیه چشم است، زیرا چشم از هفت پرده و سه نوع ماده نرم تشکیل شده و هر کدام نام مخصوصی دارند. و مقصود امام (علیه السلام) از گوشت، زبان است زیرا زبان گوشت سفید نرمی آمیخته به موی رگهای کوچک فراوانی است که خون در آنها جریان دارد و از این رو به رنگ سرخ می نماید و زیر زبان موی رگها و رگها و عصبهای زیادی موجود است و در زیر دو دهانه وجود دارد که آب دهان از آنها جاری می شود که این دو دهانه به گوشت غده ای نرمی می رسد که در بن آن قرار گرفته به نام مولد لعاب و به وسیله همین دو دهانه است که زبان و پیرامون آن به طور طبیعی تر و تازه است. و مقصود امام (علیه السلام) از استخوانی که به وسیله آن صداها را می شنود، همان استخوانی است که به آن، حجری می گویند، استخوانی سخت که در مجرای گوش با پیچ و خمهای زیادی قرار گرفته و همان طور ادامه می یابد تا می رسد به عصبی که از دماغ خارج می شود و جایی که مرکز جریان روحی حامل قوه شنوایی است، و مقصود امام (علیه السلام) از خرم (شکاف) سوراخ بینی است.

در تمام این موارد و نظایر اینها چه در بدن انسان و چه در سایر حیوانات،

عبرتی است برای کسی که در صدد عبرت گرفتن است، و کمال گواهی به وجود آفریدگار حکیم آنهاست. و هر کسی که در اجزای بدن انسان دقت کند، دلایلی از حکمت خداوندی را مشاهده می کند که اندیشه انسان مات و مبهوت، و عقل حیران و سرگردان می شود.

امام صادق (علیه السلام) آیه مبارکه: «وَأَخْلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا» (۱) را قرائت فرمود، آن گاه گفت: چگونه ناتوان و ضعیف نباشد که به وسیله یک پیه می بیند، و با استخوانی می شنود و توسط گوشتی سخن می گوید؟ در چهار مورد امام (علیه السلام) رعایت سجع متوازی را نیز کرده است.

#### ۴- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ أَعَارَتْهُ مَحَاسِنَ غَيْرِهِ وَإِذَا أَدْبَرَتْ عَنْهُ سَلَبَتْهُ مَحَاسِنَ نَفْسِهِ

#### ترجمه

«هر گاه دنیا به کسی رو آورد نیکبهای دیگران را به او عاریه می دهد و هر گاه از وی روی برگرداند نیکبهای خودش را نیز از او می ستاند.»

#### شرح

مقصود امام (علیه السلام) آن است که هر گاه دنیا برای فراهم آوردن وسایل خوشبختی دنیوی، با جاه و مال بر گروهی رو آور شود، مردم به آنها توجه پیدا می کنند و به خاطر علاقه و دل بستگی به دنیا، با هر وسیله ممکن به ایشان نزدیک می شوند، و اینان در نظر مردم خوب جلوه می کنند، در نتیجه اوصاف خوبی را که در دیگران است - هر چند که در حقیقت آن طور نیستند - برای آنها به عاریه می گیرند، به طوری که نادان را به داشتن علم، و اسرافکار را به داشتن سخاوت، و

ص: ۴۱۳

---

۱- سورة نساء (۴) آیه (۲۸) یعنی: و انسان ضعیف آفریده شده است.

بی باک را به دلاوری، می ستایند، و هم چنین، آدم پررو و بی حیا را به داشتن ظرفیت و خوش خویی معرفی می کنند. و چه بسا که رو آوردن دنیا به ایشان نیز باعث آمادگی آنها برای کسب کمالات نفسانی و ملکات برجسته ای می گردد که - هر چند آنان قبلاً شایستگی برای هیچ یک از اینها را نداشتند - این کمالات صفات خوبی برای افراد پیش از آنها بوده است.

و احتمال دارد که مقصود از این نیکوییها، خوبیهای دنیوی از قبیل مرکب سواری، لباس، شکوه و حسن سیاست و تدبیر باشد، و این مطلب روشنی است. عاریه بودن اینها نیز به اعتبار ناپایداری اینهاست. و هم چنین وقتی که دنیا - بر حسب فراهم آمدن وسایل بدبختی - بر گروهی پشت کند، در برابر چشم مردم بد جلوه کنند، به طوری که اگر فردی از آنها دارای فضیلتی هم باشد، مردم آن فضیلت را انکار و او را بر خلاف آن معرفی کنند، اگر در دنیا پارسا باشد، او را به ریا و سمعه (۱) نسبت دهند، و اگر خوش خوی باشد به سبکی و بی حیایی معرفی کنند، و اگر شجاع و دلیر باشد او را به بی باکی و دیوانگی نسبت دهند. و این برگشت دنیاست که در حقیقت خوبیهای خود را از آنان سلب کرده است، چه بسا که بدین وسیله شخص دارای فضیلت آماده رها کردن و یک سو نهادن فضیلت شود و متخلّق به خوبی مخالف آن گردد، به حدی که به طور کلی فضیلت از او رخت بر بندد.

## ۵- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

خَالَطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مَثَمَ مَعَهَا بَكُوا عَلَيْكُمْ - وَإِنْ عِشْتُمْ حُنُوا إِلَيْكُمْ

ص: ۴۱۴

۱- ریا، یعنی تظاهر به عملی برای این که مردم ببینند، سمعه نوعی از ریا است که صاحب عمل می خواهد آوازه اش به گوش مردم برسد - م.

«با مردم چنان رفتار کنید که اگر در آن حال مردید، بر شما بگریند، و اگر زنده ماندید، علاقمند به معاشرت با شما باشند.»

### شرح

امام (علیه السلام) بدین وسیله بر خوشرفتاری و معاشرت با اخلاق پسندیده با مردم سفارش کرده است، و عبارت: ان متمم... کنایه از همان است، زیرا از لوازم خوشرفتاری آدم اهل معاشرت دلسوزی دیگران به او در زندگی و به هنگام نیازمندی او، و گریه آنان پس از مرگ اوست. جمله شرطیه در محل نصب صفت مخالطه است.

### ۶- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

إِذَا قَدَرْتَ عَلَىٰ عَدُوِّكَ - فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ

### ترجمه

«هر گاه بر دشمن مسلط شدی، عفو و گذشت از او را، شکر و سپاس نعمت قدرتی بدان که نسبت به او یافته ای.»

### شرح

این عبارت توجه دادن به فضیلت گذشت است، و امام (علیه السلام) با این بیان که گذشت، سپاسگزاری به خاطر توانمندی می باشد. یعنی لازمه شکر نعمت قدرت، گذشت و بخشش است، بر این فضیلت دعوت کرده است، توضیح آن که دست یافتن بر دشمن، نعمتی از طرف خداست که سپاس بر آن، و ایمان و خضوع در برابر خدا را می طلبد. و لازمه سپاس و ایمان نرم دلی و فرونشاندن آتش خشم است و به دنبال آن عفو و گذشت. به این ترتیب گذشت را جای سپاس قرار داده است از آنجا که این دو لازم و ملزومند. و چون شکر واجب است، عفو و گذشت نیز لازم است.

اشاره

أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ الْإِخْوَانِ - وَ أَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفِرَ بِهِ مِنْهُمْ

ترجمه

«ناتوانترین مردم کسی است که از یافتن دوستان، ناتوان باشد، و ناتوانتر از او کسی است که یاران به دست آورده را از دست بدهد.»

شرح

اخوان، جمع اخو است مانند خربان که جمع خرب است، مقصود دوستان صمیمی است. و در عبارت، ترغیبی بر اخلاق پسندیده است، زیرا دوستان جز با اخلاق کریمه فراهم نیایند. و امام (علیه السلام) فرد ناتوان از دوستیابی را از آن رو ناتوانترین مردم، دانسته است که دوستیابی، نه به صرف نیروی بدنی نیاز دارد و نه به اعمال نیروی عقلی، بلکه تنها به اخلاق خوب و حسن رفتار و برخورد با گشاده رویی و چهره باز، نیازمند است. و این امور هم در بیشتر مردم، طبیعی و آسانترین کار برای آنهاست، بنا بر این کسی که از اینها ناتوان باشد، ناتوانترین فرد بر انجام کارهاست. و این که امام (علیه السلام) آن کسی را که دوستی داشته و بعد از دست داده، ناتوانترین شخص شمرده است از آن روست که دوستیابی ناگزیر زحمتی برای شخص دارد، اما کسی که دوستی، فراهم آورده است، دیگر نیازی به این مقدار زحمت نیز ندارد، بنا بر این، نگهداری دوستان آسانتر است از دوستیابی، پس کسی که دوستان را از دست می دهد، به خاطر ناتوانی در نگهداری از چیزی که آسانترین کارهاست، از کسی که در دوستیابی ناتوان است، ناتوانتر می باشد.

اگر کسی اشکال کند که امام فرمود: کسی که دوستان را از دست بدهد، ناتوانتر از ناتوانترین مردم است، بنا بر این ناتوانترین مردم [به دلیل وجود ناتوان تر از خود] ناتوانترین مردم نمی شود، این خلف است در پاسخ می گوئیم: لفظ النَّاسِ مطلق است، در صورتی خلف لازم می آمد که افاده عموم می کرد.

اشاره

إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ النِّعَمِ - فَلَا تُنْفَرُوا أَقْصَاهَا بِقَلْبِهِ الشُّكْرِ

ترجمه

«هر گاه نعمتهای تازه ای نصیب شما شد، زیادی آن نعمتها را با کم سپاسی از خود دور نسازید.»

شرح

امام (علیه السلام) در این گفتار توجه داده است، بر این که به منظور دوام و بقای نعمت باید شکر نعمت را به جای آورد، و از کم سپاسی - به دلیل پیامد ناگوار آن - بر حذر داشته است بنا بر این، زنهار به خاطر پیامد کم سپاسی است.

لفظ تنفیر (حذر داشتن) را به ملاحظه شباهت نعمت، به یک گروه پرنده استعاره آورده است، پرندگان به هم پیوسته که اگر اول آن گروه فرود آید، آخر آن نیز فرود خواهد آمد. و در این عبارت اشارتی است بر این که دوام شکر و سپاس باعث دوام و زیادت نعمت است، همان طوری که خداوند متعال فرموده است:

«لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» (۱).

اشاره

مَنْ ضَيَّعَهُ الْأَقْرَبُ أُتِيحَ لَهُ الْأَبْعَدُ

ترجمه

«کسی که خویشاوندان نزدیک ترکش کنند، کسان بسیار دور، به او خواهند رسید.»

شرح

یعنی، خداوند مقدر کرده و اراده اش بر این تعلق گرفته است که برای

هر چیزی علت و سببی قرار دهد تا بدان وسیله و با وجود آن سبب، آن چیز ضرورت پیدا کند. چون اکثر وقتها نزدیکترین افراد خاندان و فامیل انسان برای منافع و کارهای لازم او اقدام می کنند، در حکمت خداوندی مقرر نشده است که جز از طریق آنان سودی عاید انسان شود، بناچار اگر آنها وی را ترک گویند و رها سازند، باید خداوند کسانی را از افراد بسیار دور و بیگانه مقدر و معین کند تا مصالح و کمک و یاری او را عهده دار شوند.

## ۱۰- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

مَا كُلُّ مَفْتُونٍ يُعَاتَبُ

### ترجمه

«هر گرفتار بلا را نباید سرزنش کرد.»

### شرح

گرفتاری گاهی دینی و گاهی دنیوی و گاهی در هر دو مورد است، و به هر تقدیر، گاهی سبب گرفتاری از جانب خود انسان است مانند جهل بسیط و یا جهل مرکب و گاهی به سبب دیگری است که مقدر شده و معلوم و یا نامعلوم می باشد. افرادی به خاطر گرفتاریشان قابل سرزنشند که وسایل گرفتاری یا مقداری از آن، از جانب خودشان باشد، مانند گرفتاری به علت دوستی با بدکاران و نظایر آن. این در صورتی است که ما لفظ را به همان معنای ظاهری اش حمل کنیم، و احتمال دارد مقصود امام (علیه السلام) این باشد: سرزنش با هر گرفتاری، سودمند نیست.

## ۱۱- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

تَذِلُّ الْأُمُورُ لِلْمَقَادِيرِ حَتَّىٰ يَكُونَ الْحَتْفُ فِي التَّدْبِيرِ

### ترجمه

«کارها تابع مقدراتند، به حدی که تدبیر و مال اندیشی باعث نابودی و

هلاکت می گردد.».

## شرح

به خاطر پیروی کارها از تقدیر الهی و جریان امور بر طبق قضای الهی، کلمه ذلّ یعنی خواری، را استعاره آورده است، از آن رو که انسان از قدر ناآگاه است. امکان دارد از نتایج پیروی امور از مقدرات این باشد که آنچه را شخص ناآگاه مصلحت پنداشته و به تصوّر سود داشتن انجام می دهد همان باعث هلاکت و نابودی وی گردد.

در این عبارت اشارتی است بر ضرورت استناد کارها به خدا و تکیه نداشتن بر تدبیر و دوراندیشی، و بریدن از ما سوا و توجه تنها به او.

**۱۲- «از امام (علیه السلام) راجع به سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) «غَيْرُوا الشَّيْبَ وَ لَا تَسْبَهُوا! بِالْيَهُودِ؟» پرسیدند، فرمود:**

## اشاره

(۱)

إِنَّمَا قَالَ صَ دَلِكْ وَ الدِّينُ قُلٌّ - فَأَمَّا الْآنَ وَ قَدْ اتَّسَعَ نَطَاقُهُ وَ ضَرَبَ بِجَرَانِهِ - فَاْمَرُوْا وَ مَا اخْتَارَ

## لغات

نطاق: لباسی که هنگام پوشیدن به دلیل درازی و پهنا روی زمین کشیده می شود.

جران البعیر: سینه شتر.

## ترجمه

«این سخن را پیامبر (صلی الله علیه و آله) هنگامی فرمود که مسلمانان اندک بودند، اما اکنون که اسلام گسترش یافته و پابرجا شده، هر مردی اختیار خودش را دارد.».

## شرح

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آغاز اسلام، به پیر مردان مسلمان دستور می داد و آنان را

ص: ۴۱۹



و ادار می کرد که پیری خود را تغییر دهند، و از ترک آن بر حذر می داشت، به دلیل این که پیری شباهت به یهود دارد، زیرا یهودیها این کار را نمی کردند، این بود که به رنگ سیاه خضاب می کردند، و بعضی گفته اند: با حنا خضاب می کردند. هدف این بود که کفار آنها را با چشم توانمندی و جوانی بنگرند، و از آنها بترسند و طمع بر آنها نکنند. از امام (علیه السلام) در زمان خلافتش راجع به آن [خضاب کردن] پرسیدند، امام (علیه السلام) آن را مباح قرار داد نه مستحب، و بر این مطلب اشاره فرمود که آن سنت هنگامی مقّرر شد که مسلمانان اندک بودند، امّا اکنون که زیادند و کافران ناتوان شده اند، خضاب کردن مباح است، و عبارت: هر مردی اختیار دارد کنایه از همین است. و لفظ: النَّطَاقُ را برای عظمت و گستردگی اسلام، استعاره آورده است و کلمه «ضرب بالجران» استعاره برای پابرجایی و پایداری دین به لحاظ شباهت آن به شتری است که روی زانویش نشسته است. کلمه امرؤ مبتدا و ما اختار عطف بر اوست ما مصدریه، و خبر مبتدا محذوف، و در تقدیر مقرونان «است مانند این سخن عربها» کل امرء و ضیعتہ (۱)» توفیق از خداست.

### ۱۳- امام (علیه السلام) در حق کسانی که از جنگ در خدمت آن حضرت خودداری

#### اشاره

کردند فرمود:

فِي الَّذِينَ اعْتَرَلُوا الْقِتَالَ مَعَهُ - خَذَلُوا الْحَقَّ وَ لَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ

#### ترجمه

«حق را خوار کردند و به باطل هم کمکی نکردند»

ص: ۴۲۰

---

۱- هر کسی اختیار ملک خود را دارد.

## شرح

عبد الله بن عمر و گروهی از قاریان، و دیگران مانند ابو موسی اشعری، و احنف بن قیس در جنگ صفین از آن جمله بودند. و ممکن است که این گفتار امام (علیه السلام) اشاره به بینابین بودن درجه گمراهی آنان و به منزله بهانه ای برای آنها باشد. گویا فرموده باشد: برآستی آنها هر چند که حق را در همراهی ما خوار گذاشتند، باطل را نیز با همراهی دشمنان یاری نکردند.

## ۱۴- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

مَنْ جَرَى فِي عَنَانٍ أَمَلَهُ عَثْرٌ بِأَجَلِهِ

### ترجمه

«هر کس در پی آرزوی خود شتافت، و عنان مرکب آرمانش را رها ساخت اجل او را لرزاند.»

## شرح

امام (علیه السلام) با یادآوری از هم گسستن آرزوها به وسیله مرگ، از زیاده روی در آرزو داشتن برحذر داشته، و کلمه عنان را به ملاحظه شباهت آرزو به اسب سواری و لفظ جری را برای شتافتن در راستای طول آرزو، و کلمه عثار را برای خودداری از سرعت، استعاره آورده است، به دلیل فرا رسیدن مرگ و موانع شتاب از قبیل لغزش دهنده در اثر برخورد با مانعی همچون سنگ و غیره.

## ۱۵- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

أَقِيلُوا ذَوِي الْمُرُوءَاتِ عَثْرَاتِهِمْ - فَمَا يَعْثُرُ مِنْهُمْ عَاثِرٌ إِلَّا وَ يَدُ اللَّهِ بِيَدِهِ يَرْفَعُهُ

### ترجمه

«از لغزشهای افراد جوانمرد، چشم پوشی کنید، که کسی از ایشان نمی لغزد مگر آن که دست خدا به دست اوست و او را بلند می کند.»

## شرح

امام (علیه السلام) با یادآوری این مطلب که دست خدا به دست جوانمردان است و

آنان را بلند می کند، در مورد، گذشت از لغزشهای جوانمردان، که به ندرت لغزش از آنها سر می زند، تشویق کرده است مانند داد و ستد آنان که ممکن است پشیمان شوند. کلمه: «عثرات» را برای خطایی که از روی بی توجهی از آنان سرزند، و لفظ «ید» را برای عنایت و قدرت خداوندی، استعاره آورده است. و این که دست خدا به دست آنهاست و آنان را بلند می کند، کنایه از وابستگیهای آنان به خدا و جبران حال ایشان است، توضیح آن که جوانمردی، فضیلت بزرگی است که باعث جلب توجه مردم و میل قلبی و کمک آنان می گردد، بدین ترتیب، خطاکار جوانمرد، برای عنایت خدا، و هم چنین به پاخواستن و جبران لغزش خود، آمادگی پیدا می کند.

## ۱۶- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

قُرِنَتِ الْهَيْبَةُ بِالْخَيْبَةِ وَالْحَيَاءُ بِالْحِرْمَانِ - وَ الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَأَنْتَهُزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ

### ترجمه

«ترس قرین زیان، و شرم همراه نومیدی است، و فرصت هم چون ابر گذرا می گذرد، پس فرصتهای خوب را غنیمت شمیرید.»

### شرح

مقصود امام (علیه السلام) از هیبت، ترس از طرف مقابل است. بدیهی است که ترس مانع برآورده شدن حاجت و رسیدن به هدف است، چون با روی باز سخن گفته نمی شود، و معنای نزدیکی ترس با زیان هم همین است و هم چنین، شرم با ناامیدی به دلیل همراهی شرم با فروگذارن خواسته و ابراز نکردن آن، این سخن برای برحذر داشتن از ترس و شرم که هر دو نکوهیده اند، می باشد.

آن گاه به غنیمت شمردن فرصتهای خوب فرمان داده، یعنی در موقع به دست آمدن فرصت، هر چه زودتر کار را باید انجام داد. و به وسیله قیاس

مضموری ما را بدین کار واداشته است که صغرای آن عبارت «فرصت، همانند ابر گذرا می گذرد» است یعنی: برآستی فرصت زودگذر است، و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر کاری که آن طور باشد، باید به سوی آن شتافت و زمان امکان آن را غنیمت شمرد».

## ۱۷- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

لَنَا حَقٌّ فَإِنْ أُعْطِينَاهُ وَإِلَّا رَكِبْنَا أَعْجَازَ الْإِبِلِ - وَإِنْ طَالَ الشَّرُّ

### ترجمه

«ما حقی داریم، اگر آن را به ما دادند، خواهیم گرفت، و اگر ندادند، بر شتر مشقت سوار می شویم، اگر چه شبروی دراز باشد.»

### شرح

سید رضی می گوید: «این سخن از سخنان لطیف و فصیح امام (علیه السلام) است، و معنای آن چنین است، که اگر حق ما را ندهند، گرفتار سختی شده و خوار خواهیم بود، توضیح آن که کلمه ردیف یعنی کسی که بر پشت سر دیگری سوار شود، مانند برده، اسیر و کسانی که همانند آنهاست.» از هری، در تهذیب اللغه از قول قتیبی می گوید: اعجاز الابل: آخرهای شتر جمع عجز، یعنی مرکب ناهموار و سخت، گفته است: معنای سخن امام (علیه السلام) چنین است: اگر ما را از حق خود بازداشتند، به مرکب مشقت سوار می شویم و هر چند طول بکشد، بر آن شکایا خواهیم بود، و از کسانی که حق ما را حلال شمردند، نخواهیم گذشت. آن گاه از هری می گوید: مقصود علی (علیه السلام) سواری بر مرکب سخت نبوده، بلکه اعجاز شتر را مثل برای عقب ماندن او از حق امامتش و جلو افتادن دیگران از او، آورده است بنا بر این هدف امام (علیه السلام) این است که اگر ما را از حق امامتمان بازداشتند، و از این حق عقب نگه داشته شدیم، در دنبال آن ایستادگی و پایداری می کنیم، هر چند که روزگار درازی باشد.

السری: حرکت در شب.

به نظر من، آن کسی که هر سه احتمال را نقل کرده نظرش صحیح تر و به حقیقت نزدیکتر است، زیرا سوار شدن بر پشت سر، محتمل است. خواری، سختی و عقب افتادن مقام و منزلت باشد و احتمال می رود تمام اینها مورد نظر امام (علیه السلام) باشد. از هری بین مثل و کنایه تفاوت نگذاشته است، زیرا سواری بر پشت سر، کنایه از امور یاد شده است، و همچنین طولانی بودن حرکت در شب کنایه از مشقت زیاد است، زیرا این جای تصور و لازمه سیر طولانی در شب است، و احتمال دارد که عبارت امام (علیه السلام)، کنایه باشد، به صورت یک ضرب المثل.

### ۱۸- امام (علیه السلام) فرمود:

اشاره

مَنْ أْبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ

ترجمه

«هر کس را که عملش کند سازد، تبارش او را تند نگرداند.»

شرح

یعنی: هر کس که عمل شایسته خوب نداشته باشد و بدان جهت از مراتب بلند دنیوی و اخروی عقب بماند، بزرگی و شرافت خانوادگی - هر چند که دارای شرافتی باشد - او را تند نگرداند. کندی عمل، کنایه از نرسیدن او به نیکی است، به دلیل نداشتن چیزی از اعمال پاکیزه که او را به نیکی برساند. امام (علیه السلام) اسراع (تند گرداندن) را در برابر بطؤ (کند ساختن) قرار داده است.

### ۱۹- امام (علیه السلام) فرمود:

اشاره

مِنْ كَفَارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ - وَ التَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ

ص: ۴۲۴

ملهوف: ستمدیده ای که یاور بطلبد تنفیس: رهایی از غمی که او را فرا گرفته بود.

## ترجمه

«از کفاره های گناهان، به داد ستمدیده رسیدن، و غمگین را شاد گرداندن است.»

## شرح

امام (علیه السلام) این اعمال را از کفاره های گناهان بزرگ قرار داده از آن رو که آنها فضیلت بزرگی هستند که فضیلت‌هایی همچون شفقت، عدالت، سخاوت، مروّت و نظایر آنها را در پی دارند و بدیهی است که وجود این خصلتها در آدمی باعث پوشش و محو گناهان و از بین رفتن خصلت‌های بدی می گردند که از آنها به بدیها و گناهان تعبیر می شود، چنان که قبلا به این مطلب اشاره شد.

## ۲۰- امام (علیه السلام) فرمود:

## اشاره

يَا اِبْنَ آدَمَ إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ - وَ أَنْتَ تَعْصِيهِ فَاحْذَرُهُ

## ترجمه

«فرزند آدم! هر گاه دیدی پروردگار سبحان نعمتهایش را در پی هم به تو ارزانی می دارد در حالی که تو نافرمانی او را می کنی، پس برحذر باش و از او بترس.»

## شرح

آدمی را از نافرمانی خدا، در حالی که نعمتهای الهی پیاپی به او می رسد، به وسیله ترس از خدا برحذر داشته است، توضیح آن که چون سپاس دائمی زمینه ساز فزونی نعمت است، ناسپاسی در برابر نعمت، و نافرمانی خداوند که مستلزم ناسپاسی است، موجب فزونی نیافتن نعمت بلکه زمینه برای کاستی نعمت و نزول بلاست، چنان که خدای تعالی فرموده است: «وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (۱) و همین است جای ترس از خدا. و او، در سخن امام: و انت

ص: ۴۲۵

واو حالیه است.

## ۲۱- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَطَاتِ لِسَانِهِ - وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ

### لغات

فلته: کاری که بدون اندیشه سر بزند صفحه الوجه: ظاهر چهره

### ترجمه

«کسی چیزی را در دل پنهان نمی کند مگر این که در بین سخنان نیندیشیده از رنگ رخساره اش آشکار می گردد.»

### شرح

چون انسان مطلب مهمی از قبیل دشمنی، کینه و یا دوستی و نظایر اینها را در دل پنهان می دارد و پدیده های زبانی عبارت از نوعی وجود نفسانی و وسیله اظهار آن است، برای شخص ممکن نیست به طور کامل آنچه در دل دارد مخفی نگه دارد، زیرا رعایت این پنهانکاری تنها برای عقل میسر است تا بر طبق مصلحتی که می بیند آن را پنهان دارد، اما عقل گاهی به یک کار مهم دیگری سرگرم و از مراقبت بر پنهان داشتن غفلت می ورزد، در نتیجه خیال، آن را از دست عقل می رباید و در ضمن سخنان بی اندیشه بر زبان می آورد، و همین طور، چون تصورات و امور نفسانی ریشه آثار ظاهری انسان مانند زردی ترس و سرخی شرم می باشند، بعضی از امور پنهانی را نمی شود از آثار ظاهری در رنگ چشم و صورت جدا کرد، گواه بر این مطلب تجربه است.

## ۲۲- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

إِمْشِ بِدَائِكَ مَا مَشَى بِكَ

### ترجمه

«با دردی که داری به سر ببر، تا وقتی که درد با تو همراه است.»

در روایتی، ما حملک است، یعنی: تا وقتی که بیماری تو را از پا در نیاورده و ناتوان نساخته، تحت تأثیر بیماری قرار نگیرد و از دست او ناتوان مشو، بلکه به صورت افراد تندرست باش.

بعضی گفته اند در این سخن اشارتی است بر پوشیده داشتن بیماری، چنان که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «پوشیده داشتن صدقه، بیماری و مصیبت از جمله گنجهای نیکوکاری است (۱)» و چه بسا فایده آن نوعی تحمل مشقت و ریاضت باشد، و ریاضت و تحمل سختی کمک به طبیعت انسان است و او را در برابر بیماری مقاوم می سازد، و بعضی از بیماریها به وسیله حرکات بدن از بین می روند.

صفت ماشی را برای بیماری به اعتبار این که او زمین و فرش لازم ندارد، استعاره آورده است، پس در حقیقت شخص بیماری را همراه داشته و او را می برد.

### ۲۳- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

أَفْضَلُ الزُّهْدِ إِخْفَاءُ الزُّهْدِ

#### ترجمه

«بالاترین نوع پارسایی، پنهان داشتن آن است.»

#### شرح

پارسایی دو گونه است: پارسایی آشکارا و پارسایی پنهان که همین است پارسایی واقعی و سودمند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «براستی که خداوند نه به چهره های ظاهر شما می نگرد و نه به رفتار شما، بلکه به دلهای شما می نگرد (۲)» و از همین جهت است که این بالاترین نوع پارسایی است. و مقصود امام (علیه السلام) هم پارسایی پنهانی است. به این ترتیب صفت را به موصوف اضافه کرده و آن را مقدم

ص: ۴۲۷

۱- من الکنوز الثبر، کتمان الصدقه و المرض و المصیبه.

۲- «ان الله لا ينظر الى صوركم و لا الى اعمالکم و لکن ينظر الى قلوبکم.»



داشته است، چون پنهان داشتن، مهمتر از خود پارسایی است، و از طرفی پارسایی ظاهری شاید از ریا و سمعه غیر قابل انفکاک باشد بنا بر این کم ارزش است.

## ۲۴- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

إِذَا كُنْتَ فِي إِذْبَارٍ وَ الْمَوْتُ فِي إِقْبَالٍ فَمَا أَسْرَعَ الْمُلْتَقَى

### ترجمه

«وقتی که تو پشت به دنیا می کنی و مرگ رو به تو می آورد، پس چه زود با هم روبرو می شوید.»

### شرح

این سخن در مورد دعوت به فرا رسیدن مرگ و آمادگی برای ملاقات با مرگ و دنیای پس از مرگ، به وسیله انجام اعمال شایسته می باشد. پشت کردن و رو آوردن، امور اعتباری اند، زیرا انسان به اعتبار لحظات مدت عمرش لحظه به لحظه در حال پشت کردن به دنیا است، و با این حساب، به همان نسبت که عمرش سپری می شود، مرگ به او نزدیک می شود و با در نظر گرفتن هر دو جهت، تلاقی به سرعت انجام می گیرد، و زود به هم می رسند. کلمه: ملتقی مصدر میمی است.

## ۲۵- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

الْحَذَرَ الْحَذَرَ فَوَاللَّهِ لَقَدْ سَتَرَ حَتَّى كَأَنَّهُ قَدْ غَفَرَ وَ هُوَ ظَاهِر

### ترجمه

«زنهار، به خدا سوگند، آن چنان پنهان داشته که گویی آمرزیده است.»

### شرح

امام (علیه السلام) بدین وسیله انسان را از خشم الهی به سبب نافرمانی از او برحذر داشته است، به خاطر سهل انگاری و پوشیده داشتن گناه خود تا بدانجا که گویی

عبارت: فو الله... مقدمه صغرا برای قیاس مضموی است که کبرای مقدر آن چنین است: هر کس تا بدان حد گناه بنده اش را پوشیده دارد، لازم است که بنده از خشم او برحذر بوده و از نافرمانی اش بپرهیزد و رو به اطاعت او آورد که هدف از لطف او نسبت به پوشیده داشتن گناه همین است که بنده برگردد.

## ۲۶- از امام (علیه السلام) راجع به ایمان پرسیدند، فرمود:

### اشاره

الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ - عَلَى الصَّبْرِ وَ الْيَقِينِ وَ الْعِدْلِ وَ الْجِهَادِ - وَ الصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ - عَلَى الشُّوقِ وَ الشَّقِّ وَ الزُّهْدِ وَ التَّرْقُبِ - فَمِنْ اشْتِاقٍ إِلَى الْجَنَّةِ سَيَّالًا عَنِ الشَّهْوَاتِ - وَ مِنْ أَشْفَقٍ مِنَ النَّارِ اجْتَنَبَ الْمُحَرَّمَاتِ - وَ مِنْ زَهْدٍ فِي الدُّنْيَا اشْتَيْتَهَا بِالْمَصِيَبَاتِ - وَ مِنْ اِزْتِقَابِ الْمَيُوتِ سِيَّارَعٍ إِلَى الْخَيْرَاتِ - وَ الْيَقِينُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ - عَلَى تَبَصُّرِهِ الْفِطْنَةَ وَ تَأْوُلِ الْحِكْمَةِ - وَ مَوْعِظَةِ الْعِبْرَةِ وَ سُنَنِ الْأَوَّلِينَ - فَمَنْ تَبَصَّرَ فِي الْفِطْنَةِ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ - وَ مَنْ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ عَرَفَ الْعِبْرَةَ - وَ مَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ فَكَانَ مَا كَانَ فِي الْأَوَّلِينَ - وَ الْعِدْلُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ - عَلَى غَايَةِ الْفَهْمِ وَ عَوْرِ الْعِلْمِ - وَ زُهْرِهِ الْحُكْمِ وَ رَسَاخَةِ الْجِلْمِ - فَمَنْ فَهَمَ عِلْمَ عَوْرِ الْعِلْمِ - وَ مَنْ عِلْمَ عَوْرِ الْعِلْمِ صَدَرَ عَنْ شَرَائِعِ الْحُكْمِ - وَ مَنْ حَلَمَ لَمْ يُفْرِطْ فِي أَمْرِهِ وَ عِيَّاشَ فِي النَّاسِ حَمِيدًا - وَ الْجِهَادُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ - عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ - وَ الصَّدَقِ فِي الْمَوَاطِنِ وَ سَنَانِ الْفَاسِقِينَ - فَمَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ شَدَّ ظُهُورَ الْمُؤْمِنِينَ - وَ مَنْ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَرْعَمَ أَنْوْفَ الْمُنَافِقِينَ - وَ مَنْ صَدَقَ فِي الْمَوَاطِنِ قَضَى مَا عَلَيْهِ - وَ مَنْ سَنَى الْفَاسِقِينَ وَ غَضِبَ لِلَّهِ غَضِبَ اللَّهُ لَهُ - وَ أَرْضَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِمَامًا فَرَمُودَ وَ الْكُفْرَ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ - عَلَى التَّعَمُّقِ وَ التَّنَازُعِ وَ الزَّيْغِ وَ الشَّقَاقِ - فَمَنْ تَعَمَّقَ لَمْ يُنِبْ إِلَى الْحَقِّ - وَ مَنْ كَثُرَ نَزَاعُهُ بِالْجَهْلِ دَامَ عَمَاهُ عَنِ الْحَقِّ وَ مَنْ زَاغَ سَاءَتْ عِنْدَهُ الْحَسَنَةُ وَ حَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّيِّئَةُ - وَ سَيَّكْرُ سَيَّكْرِ الصَّلَاةِ - وَ مِنْ شَقَاقٍ وَ عُرَتْ عَلَيْهِ طُرُقُهُ وَ أَعْضَلَ عَلَيْهِ أَمْرُهُ - وَ ضَاقَ عَلَيْهِ مَخْرَجُهُ - وَ الشُّكُّ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ - عَلَى التَّمَارِي وَ الْهُولِ وَ التَّرَدُّدِ وَ الْإِسْتِسْلَامِ - فَمَنْ جَعَلَ الْمِرَاءَ دَيْدِنًا لَمْ يُصْبِحْ لَيْلُهُ - وَ مَنْ

هِيَ أَلَّهُ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ - وَ مَنْ تَرَدَّدَ فِي الرَّيْبِ وَ طِئِنَهُ سِنَابِكَ الشَّيَاطِينِ - وَ مَنْ اسْتَشَى لِمَ لِهَلَكَةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ هَلَكَ فِيهِمَا

## لغات

دعائم: ستونهای خانه شعبه: شاخه تبصر: بینش، آگاهی تأویل: تفسیر، بیان کردن زهره: روشنایی شنان: کینه، دشمنی تعمق: انحراف در معنای سخن اعصل: سخت شد تماری: سخن ناروا گفتن به دیگری هول: ترس دیدن: عادت سنابک، جمع سنبک: زیر سم اسب

## ترجمه

«ایمان بر چهار پایه استوار است: بردباری، باور داشتن، دادگری و جهاد.

اما بردباری چهار گونه است: دل بستگی، ترس، پارسایی، و انتظار، بنا بر این هر کس دل بسته و علاقمند به بهشت باشد خواهشهای نفسانی را فراموش می کند و از آنها چشم می پوشد، و هر کس از آتش دوزخ بیمناک باشد، از آنچه حرام و ناروا است می پرهیزد، و هر کس در دنیا پارسا است غمهای دنیا را سبک می شمارد، و هر کس انتظار مرگ را دارد، به کارهای نیک می شتابد.

اما یقین نیز، چهار قسم است: بینا بودن در عین زیرکی، توجه و رسیدن به حقیقت، پندگیری از راه عبرت و روش پیشینیان، پس هر که در عین زیرکی بینا بود، سخنان دلاویز برای او روشن باشد، و هر که سخن حکمت آمیز بر او روشن باشد، با عبرت گیری از دیگران آشنا می شود، و هر کس با عبرت گرفتن آشنا شد، گویا با پیشینیان زندگی می کرده است و با آنها بوده است. اما عدل و داد نیز چهار نوع است: توجه عمیق، رسیدن به حقیقت دانش، داوری صحیح و بردباری ثابت، به این ترتیب، هر کس دریافت و دقت کرد، به حقیقت دانش رسید و هر که به حقیقت دانش رسید، از روی اساس و اصول، داوری صحیح کرد، و آن که بردبار بود، در کارها کوتاهی نمی ورزد و در میان مردم به خوشنامی زندگی می کند.

اما جهاد نیز بر چهار گونه است: امر به معروف، نهی از منکر، راستگویی در همه جا، و دشمنی با تبهکاران. بنا بر این هر کس امر به معروف کند، پشت مؤمنان را محکم و آنها را نیرومند ساخته، و هر که نهی از منکر کند، دماغ منافقان را به خاک مالیده، و آن که در همه جا راستگو باشد، وظیفه اش را انجام داده، و هر کس با بدکاران دشمنی کند، و برای خدا خشمگین شود، خداوند به خاطر او خشم گیرد، و او را روز قیامت خوشنود گرداند.» و باز امام (علیه السلام) فرمود:

«کفر بر چهار پایه استوار است: کنجکاوی، ستیزه جویی، روگرداندن از حق، و دشمنی با حق، بنا بر این کسی که کنجکاوی [وسواسی] باشد، در راه راست قدم ننهد، و کسی که از روی نادانی ستیزه جویی کند، ناینایی وی نسبت به حق همیشگی باشد، و کسی که پشت به حق کند، خوبی نزد او بد، و بدی پیش او خوب جلوه کند، و به مستی گمراهی مبتلا شود. و کسی که با حق دشمنی نماید، راههای حق بر او دشوار و کار بر او سخت شود و راه نجات بر او تنگ گردد.»

و شک نیز چهار گونه است: گفتگوی ناروا، ترسویی، سرگردانی و دودلی و بی تفاوتی: پس کسی که به گفتگوی نابجا عادت کند هیچ گاه شب تارش به روز روشن نرسد، و آن که از پیشامد بترسد، عقبگرد می کند، و کسی که دو دل و سرگردان است، زیر سم شیاطین پایمال می گردد، و کسی که در برابر هلاکت دنیا و آخرت تسلیم و بی تفاوت باشد، هم در دنیا و هم در آخرت هلاک می شود.»

## شرح

سید رضی می گوید: «و پس از این عبارت سخنی است که ما آن را از ترس به درازا کشیدن مطلب، و انحراف از هدف مورد نظر در این کتاب، بیان نکردیم.» بدان که این سخن از زیباترین سخنان دلاویز است، محور سخن بر شرح

اصول ایمان و اشاره به فروع آن و پس از آن به نتایج آن فروع است. و چون کفر نقطه مقابل ایمان است و شک نیز با ایمان تقابلی از نوع تقابل عدم و ملکه دارد، به ارکان و اصول کفر و فروع و شاخه های شک اشاره فرموده است تا ایمان را بدان وسیله واضح و روشن سازد. زیرا هر چیزی به ضد خود بیان می شود اما ایمان، مقصود امام (علیه السلام) ایمان کامل است که دارای یک اصل و چند کمال است که به وسیله آن کمالات ایمان به تمام و کمال می رسد. بنا بر این اصل ایمان، عبارت است از تصدیق و باور داشتن وجود آفریدگار بزرگ، با همه صفات کمال و اوصاف جلال و بدانچه کتابهای الهی نازل گشته و ابلاغ گردیده است. و کمالاتی که ایمان به وسیله آنها کامل می گردد، عبارتند از سخنان مطابق با واقع و راست و اخلاق پسندیده و عبادات، بنا بر این اصل ایمان و شاخه های تکمیل کننده آن، همان کمال نفس آدمی است، زیرا نفس آدمی دارای دو نوع قوه علمی و عملی است و کمال آن نیز به کمال این دو بستگی دارد. پس اصل ایمان کمال قوه عملی است و متممهای آن، یعنی اخلاق پسندیده و عبادات، کمال قوه عملی است.

اکنون با توجه به مقدمه بالا: چون اصول و پایه های فضایل اخلاقی که باعث کمال ایمانند چهار تا یعنی حکمت، عفت، شجاعت و عدالت است، امام (علیه السلام) بدانها اشاره کرده و کلمه «دعائم» را از آن رو که وجود ایمان کامل - مانند پایه های خانه - بدانها وابسته است، از آنها استعاره آورده است، و از حکمت تعبیر به یقین فرموده است. حکمت دارای دو بخش است. حکمت علمی، که همان کامل ساختن قوه نظری و فکری به وسیله تصوّر امور، و تصدیق به حقایق نظری و عملی است به قدری که در توان آدمی می باشد، و این بخش از حکمت را در صورتی حکمت می گویند که این کمال با یقین برهانی برای نفس حاصل شده باشد.

و حکمت عملی، عبارت از رسیدن نفس به کمال مطلوب است به وسیلهٔ ملکهٔ دانش و آگاهی به فضایل اخلاقی و کیفیت به دست آوردن آنها و هم چنین آگاهی به جهات مختلف ناپسندیهای اخلاقی و چگونگی دوری جستن از آنها، و بدیهی است علمی که به صورت ملکه در آید، همان یقین خواهد بود. امام (علیه السلام) از عفت تعبیر به صبر فرموده است، و عفت همان خودداری از حرص در انواع شهوتهای محسوس و اطاعت نکردن از قوهٔ شهوت و سرکوب ساختن آن و تغییر جهت هوای نفس است، بر طبق اندیشهٔ صحیح و حکمتی که در بالا بدان اشاره شد. و اما جهت این که امام (علیه السلام) از آن، تعبیر به صبر کرده آنست که عفت یکی از لوازم صبر است، زیرا تعریف صبر، عبارت است از کنترل نفس و سرکوب کردن آن از راه اجرا نکردن فرمانش در مورد لذات ناروا.

بعضی گفته اند: صبر، عبارت از مواظبت نفس است از این که، مبادا رنج ناگواری او را سرکوب کند در حالی که عقل تحمل آن رنج را لازم شمرد، و یا مبادا علاقهٔ به آنچه مورد کشش نفس است آدمی را به طرف خود جذب کند و نفس را مغلوب سازد، در صورتی که اجتناب از آن به حکم عقل ضرورت داشته است، مگر این که از راه مشروع بدان نائل گردد، و روشن است که صبر با این تعریف لازمهٔ عفت است. و همچنین امام (علیه السلام) از شجاعت به جهاد تعبیر کرده به دلیل این که لازمهٔ جهاد داشتن شجاعت است، و این تعبیر از باب اطلاق اسم ملزوم بر لازم است. و شجاعت عبارت است از ملکهٔ اقدام لازم بر اموری که انسان باید خود را بدان وسیله برای تحمل ناگواریها و رنجهایی که به او متوجه می شود، آماده سازد.

اما عدل عبارت است از ملکهٔ برجسته ای که از سه فضیلت مشهور، ریشه گرفته و همواره با آنهاست و قبلا روشن شد که هر کدام از این فضایل محدود به دو رذیلت یعنی دو طرف افراط و تفریط و در مقابل خوی ناپسندی است که ضد

و مخالف آن است.

اما شاخه های این پایه های اصلی از این قرار است :

امام (علیه السلام) برای هر پایه از چهار پایه اصلی، چهار شاخه از فضایل را تعیین کرده که از همان اصول ریشه می گیرند و هم چون فروع و شاخه هایی از آنها جدا می شوند:

اما شاخه های صبر که خود عبارت از ملکه عفت است:

۱- علاقه به بهشت و دوست داشتن خیراتی است که باقی می ماند.

۲- ترس، یعنی خوف از آتش جهنم و آنچه به آتش می انجامد.

۳- پارسایی در دنیا، یعنی دل نبستن به کالا و خوشیهای دنیا.

۴- انتظار مرگ.

این چهار چیز فضیلتیهای نشأت گرفته از ملکه عفتند، زیرا هر کدام از اینها با عفت همراه است .

اما شاخه های یقین عبارتند از:

۱- بینش در عین هوشیاری و به کار بستن آن، هوشیاری همان سرعت یورش نفس بر حقایقی است که از راه حواس بر نفس وارد می شود.

۲- توجه به حقیقت و تفسیر آن و کسب حقایق به وسیله دلایل و براهین، و استخراج فضیلتیهای گوناگون و اخلاق پسندیده از موارد ممکن، مانند سخن مفید و عبرت گرفتن از کارهای عبرت انگیز.

۳- پند گرفتن از طریق عبرت، یعنی حصول عبرت از راه پندپذیری و کراهت [از پیامد اعمال زشت].

۴- مورد توجه قرار دادن روش پیشینیان، بطوری که گویا با آنان زندگی می کرده است. و این چهار، فضیلتیهای تحت فضیلت کلی حکمت، مانند شاخه های آنند، و بعضی به منزله شاخه های بعضی دیگر می باشند .

۱- درك عمیق، امام (علیه السلام) صفت را به موصوف اضافه کرده، و آن را به دلیل اهمیت بیشتر، مقدم داشته است، و در تعریف این فضیلت فرموده است، قوه درك معناست که به وسیله لفظ یا نوشتار و یا اشاره و امثال آن، به آن معنی اشاره شده باشد.

۲- رسیدن به حقیقت و ژرفای دانش، یعنی دانستن حقیقت و کنه هر چیز.

۳- نورانیت حکم، یعنی احکام صادره از جانب او، درخشان و روشن باشد، خطا و اشتباه در آن وجود نداشته باشد.

۴- ملکه شکیبایی، و امام (علیه السلام) از آن تعبیر به رسوخ و نفوذ کرده است، زیرا از ویژگیهای ملکه بودن، رسوخ و نفوذ است، شکیبایی عبارت است از اقدام نکردن به داوری مطابق خواست قوه خشم، در مورد کسی که مرتکب جنایت نسبت به او شده است که ناخوشایندی اش عاید او می گردد.

باید توجه داشت که دو فضیلت بینش دقیق و دانش عمیق داخل در فضیلت حکمتند، و همین طور، فضیلت حلم و بردباری وارد در ملکه شجاعت است جز این که به دلیل وجود فضیلت عدالت در هر سه اصل مزبور، در حقیقت تمام آن فضایل و فروعشان شاخه هایی از عدالتند. توضیح آن که تمام این فضائل، ملکاتی میان دو طرف افراط و تفریطند، و همین در میانه و وسط دو طرف بودن، معنای عدل است. بنا بر این تمام اینها شاخه هایی برای عدل و جزئیاتی زیر پوشش آنند.

و اما شاخه های شجاعت که از آن تعبیر به جهاد شده است:

۱- امر به معروف ۲- نهی از منکر ۳- راستگویی در جاهای ناگوار. البته وجود شجاعت در این سه مورد



روشن است.

۴- دشمنی با بدکاران، بدبهی است که در مواردی لازمه دشمنی با آنان، دشمنی برای خدا و طغیان قوه غضبیه در راه خدا برای جهاد با آنان است، که خود مستلزم شجاعت است. و اما به نتایج این فضایل، به خاطر تشویق به داشتن خود این فضایل به شرح زیر اشاره کرده است: نتایج شاخه های عفت و پاکدامنی چهار تا است:

۱- نتیجه علاقه و اشتیاق به بهشت، عبارت از فراموش کردن شهوات است، و روشن است که این حالت نتیجه اشتیاق به بهشت است. زیرا سالک به جانب قرب خدا، تا وقتی که بدانچه خداوند به پرهیزگاران وعده فرموده است دل بستگی پیدا نکند، انگیزه ای ندارد تا او را از خواسته های نفسانی حاضر و آماده - با وجود انگیزه های فراوان - بازدارد، بنا بر این از خواسته های نفسانی چشم نمی پوشد.

۲- نتیجه ترس از آتش دوزخ، که همان پرهیز از محرّمات است.

۳- نتیجه پارسایی، که عبارت از سبک شمردن ناگواریهاست، زیرا بیشتر ناملایمات بلکه همه آنها به دلیل از دست دادن چیزی از امور دنیایی است که مورد علاقه انسان می باشد، بنا بر این هر که از دنیا روی دلش را برگرداند، ناگواریهای دنیا برای او سهل و آسان می گردد.

۴- نتیجه انتظار مرگ که شتافتن به سوی کارهای نیک و انجام امور برای مرگ و عالم پس از مرگ است.

اما نتایج یقین، بعضی از اقسام آن نتیجه بعضی دیگر است، زیرا فرا رسیدن و فرا گرفتن نتایجی برای به کار بستن هوش و اندیشه، شناخت موارد عبرت و عبرت گیری از پیشینیان بوده و استدلال کردن از روی اینها به وجود آفریدگار دانا ثمره ای است برای روشن شدن جنبه های مختلف حکمت و کیفیت

پند و عبرت گرفتن.

اما نتایج عدالت نیز بعضی نتیجه بعضی اقسام دیگر آن است، توضیح آن که، درک عمیق و رسیدن به حقیقت دانش، مستلزم آگاهی از ژرفا و حقیقت دانش است، و آگاهی از حقیقت دانش مستلزم آگاهی بر راه و روش گوناگون داوری به عدل و اجرای آنها میان مردم از روی قضاوت درست است.

اما نتیجه بردباری، نیفتادن شخص بردبار در سمت کمبود و کاستی از این فضیلت یعنی صفت ناپسند ترس بوده، و در بین مردم، با فضیلت پسندیده بردباری زندگی کردن است.

اما نتایج جهاد:

۱- نتیجه امر به معروف، محکم کردن پشت مؤمنان و کمک به آنها در راه انجام این فضیلت است.

۲- نتیجه نهی از منکر، دماغ منافقان را به خاک مالیدن و خوار ساختن آنهاست از طریق ممانعت و جلوگیری از انجام کارهای ناپسند و تظاهر بر خلاف شرع و قانون.

۳- نتیجه راستگویی در موارد ناگوار، همان انجام دستور واجب الهی در دفع دشمنان خدا، و دفاع از حریم الهی است.

۴- نتیجه دشمنی با بدکاران و خشم برای خدا عبارت از خشم خداست به آن کسانی که او خشم گرفته و خوشنودسازی وی در روز رستاخیز و در بهشت برین .

اما تعریف کفر، عبارت است از انکار آفریدگار و یا یکی از پیامبران خدا، و یا یکی از ضروریاتی که پیامبران آورده اند. کفر، اصولی دارد که ما قبلا گفتیم، و کمالات و متممهایی نیز دارد که عبارتند از چهار صفت ناپسندی که امام (علیه السلام) آنها را پایه های کفر شمرده است و آنها صفات ناپسند و ردائلی در مقابل اصول

ص: ۴۳۷

چهار گانه فضیلت‌های اخلاقی به شرح زیر است:

۱- کنجکاوی، یعنی زیاده روی در جستجوی حق، و انحراف از حق به دلیل نادانی و رفتن به سمت افراط که همان صفت ناپسند ستمکاری در برابر فضیلت دادگری است، و چنین کسی به تصور جستجوی حق به جهل و نادانی خود متکی است. امام (علیه السلام) از این صفت ناپسند با بیان پیامد آن که عبارت از بازنگشتن به جانب حق است- به دلیل ملکه شدن این خوی ناپسند- بر حذر داشته است.

۲- ستیزه جویی که عبارت از صفت ناپسند افراط و انحراف از فضیلت دانش است که انسان، نام او را جریزه می گذارد در صورتی که گرفتار جهل مرکب است، از این رو، امام (علیه السلام)، به خاطر پیامد آن که عبارت از نایبایی و ناآگاهی مداوم نسبت به حق است- آن گاه که فزونی گیرد و به صورت ملکه در آید- از این صفت ناپسند بر حذر داشته است.

۳- روگردانی از حق، گویی همان صفت ناپسند انحراف از فضیلت عفت می باشد، یعنی انحراف از حدّ وسط آن به سمت خوی ناپسند تبهکاری، از روی نادانی از این رو کسی که بدین صفت آلوده است همواره، خوب را بد، و بد را خوب می شمرد، و مست گمراهی است. امام (علیه السلام) کلمه سکر را استعاره از غفلت و نادانی آورده است از آن رو که افراد گرفتار به هر دوی اینها برخورد نادرست دارند، هیچ چیزی را به جای خود به کار نمی برند. و ممکن است اشاره به خوی ناپسند کاستی از فضیلت حکمت به نام کودنی و بی خبری داشته باشد.

۴- دشمنی با حق که خود صفت پست زیاده روی و انحراف از فضیلت شجاعت است با نام بی باکی و یا آنچه لازمه بی باکی است. و لازمه داشتن این صفت، دشواری راهها و با همه سختی از عهده کارها برآمدن است، زیرا اساس سهولت کارها و گشایش و سادگی آغاز و انجام امور، رفتار خوش با مردم، و

چشم پوشی از خطای مردم، و بردباری و تحمل ناگواریها می باشد .

اما شك عبارت از دو دلی در باور داشتن یکی از دو طرفی است که نقیض یکدیگر و مقابل همنند، و این صفت چنان که قبلاً گفته شد در برابر یقین است.

امام (علیه السلام) برای این صفت چهار شاخه نام برده است:

۱- گفتگوی ناروا، بدیهی است که اساس سخن ناروا، شك و دو دلی است: و امام (علیه السلام) هر که را که این صفت را ملکه و عادت خود قرار دهد با این بیان بر حذر داشته است که شبش را به روز نرساند، کنایه از روشن نشدن حق از تاریکی شب تیره شك و نادانی است.

۲- ترس و دلهره، زیرا شك در امور باعث ناآگاهی از مصلحت و فساد آنها می گردد، و این خود باعث دلهره و ترس از اقدام به آن امور می شود. و نتیجه اش سرافکنندگی و عقبگرد است.

۳- دو دلی در همان شك و تردید، یعنی تحوّل از حالتی به حالتی و از شكّ به حالت شك دیگر، بدون اطمینان به چیزی، و این خود نوعی از ابتلای به شك و دو دلی در کارهاست. امام (علیه السلام) با بیان پیامد این صفت که به صورت کنایه فرموده زیر سمّهای شیاطین قرار می گیرد، از آن بر حذر داشته است، زیرا چنین کسی در زمین قلبش تخم وهم و خیال پاشیده و قدرت عقل را که می تواند تصمیم گیری کند از خود سلب کرده است.

۴- تسلیم شدن و بی تفاوت بودن در برابر نابودی دنیا و آخرت، که از پیامدهای شك است، زیرا شخص دو دل در کارهای دنیا و آخرت خود مبتلا- به دو دلی است و هیچ کاری را انجام نمی دهد و به فکر وسایل کار نیست به همین جهت در برابر پیشامدها تسلیم و بی تفاوت است و این که به دلیل بی تفاوتی در دنیا و آخرت نتیجه چنین حالتی هلاکت و نابودی است روشن و واضح است.

توفیق از آن خداست.

## ۲۷- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ وَفَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ لِأَنَّ كِلَا مِنْهُمَا عِلَّةٌ وَالْعِلَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْمَعْلُولِهَا وَأَقْوَى فِيمَا هِيَ عَلَيْهِ فِيهِ

### ترجمه

«انجام دهنده کار نیک از نیک‌تر است، و کننده کار بد از بد‌تر است.»

### شرح

البته که چنین است زیرا علت قویتر از معلول، و در نتیجه از نظر نیک و بد بودن و اثر آنها نیز بالاتر از خیر و یا شری است که برخاسته از آن علت است.

## ۲۸- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

كُنْ سَمْحًا وَلَا تَكُنْ مُبَدِّرًا - وَكُنْ مُقَدِّرًا وَلَا تَكُنْ مُفْتَرًّا

### ترجمه

«بخشنده باش، اما اسراف کاری نکن و میانه رو باش، ولی سختگیر مباش.»

### شرح

این سخن امام (علیه السلام) فرمانی است به کسب فضیلت بخشش و بزرگواری و خودداری از انحراف به سمت افراط و تفریط، طرف افراط، همان اسرافکاری و طرف تفریط سختگیری و تنگ نظری است.

## ۲۹- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

أَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى

### ترجمه

«بالاترین توانگری ترک آرزوهاست.»

### شرح

منی جمع منیه به معنی آرزو داشتن. از آنجا که این خوی ناپسند همراه با صفات پست دیگری مانند حرص و آز و امثال آنهاست، و کمترین حدّ آرزو سرگرمی به کارهای بی فایده است، امام (علیه السلام) در تشویق به ترک آن، تعبیر به برترین

ص: ۴۴۰

توانگری و بلکه عین آن فرموده است. بدیهی است که رها کردن آرزو مستلزم پیشه ساختن قناعت، و لازمه قناعت، توانگری معنوی و بی نیازی روحی است.

### ۳۰- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

مَنْ أَسْرَعَ إِلَى النَّاسِ بِمَا يَكْرَهُونَ - قَالُوا فِيهِ بِمَا لَا يَعْلَمُونَ

#### ترجمه

«هر کس به عملی بشتابد که باعث رنجش مردم گردد، در باره او، چیزهایی بگویند که نمی دانند.»

#### شرح

از آنجا که طبع انسان از آزار نفرت دارد، و نسبت به آزار دهنده کینه و دشمنی می ورزد، بیشتر مردم طبعاً نام شخص مودی را به راست یا دروغ و یا به احتمال به زشتی می برند، تا شنوندگان را در رفع اذیت او، با خود موافق و هماهنگ سازند.

### ۳۱- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

مَنْ أَطَالَ الْأَمَلَ أَسَاءَ الْعَمَلَ

#### ترجمه

«هر کس آرزوهای دور و دراز در سر پیوراند، عمل و کردارش ناپسند گردد.»

#### شرح

از آن رو که آرزوی زیاد در دنیا باعث توجه به دنیا و کوشش بی اندازه در کار دنیا و غفلت از آخرت است، نسبت به کار اخروی عملی بد و ناپسندی است.

### ۳۲ دهقانان شهر انبار، امام (علیه السلام) را به هنگام رفتن به شام، ملاقات کردند

#### اشاره

و برای احترام از اسبها پیاده شدند و در پیشاپیش آن بزرگوار شروع به دویدن کردند، امام (علیه السلام) فرمود:

مِا هَذَا الَّذِي صَيَّرْتُمُوهُ فَصَالُوا خُلُقًا مِمَّا نُعْظِمُ بِهِ أُمَّرَاءَنَا - فَصَالَ وَاللَّهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهَذَا أُمَّرَأُكُمْ - وَإِنَّكُمْ لَتَشُقُّونَ عَلَيَّ أَنْفُسَكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ - وَتَشُقُّونَ بِهِ فِي آخِرَتِكُمْ - وَ مَا أَحْسَرَ الْمَشَقَّةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ - وَ أَرْبَحَ الدَّعَاةَ مَعَهَا الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ

### ترجمه

«این چه کاری است؟» گفتند: «این رسم ماست که فرمانروایان خود را بدین وسیله احترام می کنیم.» آن گاه امام (علیه السلام) فرمود: «به خدا قسم، فرمانروایان شما در این کار سودی نمی برند و شما خود را در دنیا به زحمت انداخته اید و در آخرت به عذاب و بدبختی دچار می کنید. و چه زیانبخش است رنجی که به دنبال آن کیفری باشد، و چه سودمند است آن آسایشی که ایمنی از عذاب دوزخ را به همراه داشته باشد.»

### شرح

اشتدوا بین یدیه، یعنی پیشاپیش او دویدند، و بدبختی اخروی در همین است، زیرا این عمل تعظیم غیر خداست.

حاصل سخن، بر حذر داشتن مردم از عملی است که انجام دادند، به وسیله قیاس مضموری که صغرای آن عبارت: و اللّٰه... آخرتکم است. و به کبرای قیاس با این جمله اشاره فرموده است: و ما أخسر المشقّة ورائها العقاب، که در حقیقت چنین است و هر چه برای انسان رنجی داشته باشد که به دنبال آن کیفری باشد، بدترین نوع خسارت است. و از طرفی به وسیله پی آمد آسایش و راحتی در دنیا به همراه ایمنی از آتش دوزخ آنان را به ترک این عمل وادار نموده است، گویا فرموده است: سزاوار است که آنان این زحمت را قبول نکنند، زیرا ترک این عمل باعث آسایش و راحتی به همراه ایمنی از آتش است، و هر آنچه این چنین باشد، بالاترین سودها خواهد بود. و البته این عمل باعث بدبختی آنها



در آخرت است، چون تعظیم غیر خداست به نحوی که جز برای خدا سزاوار نیست.

### ۳۳- امام (علیه السلام) به فرزندش امام حسن (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

يَا بُنَيَّ احْفَظْ عَنِّي أَرْبَعًا وَ أَرْبَعًا - لَا يَضُرُّكَ مَا عَمِلْتَ مَعَهُنَّ - إِنَّ أَعْنَى الْغِنَى الْعَقْلُ وَ أَكْبَرَ الْفَقْرِ الْحُمُقُ - وَ أَوْحَشَ الْوَحْشَهُ الْعُجْبُ وَ أَكْرَمَ الْحَسَبِ حُسْنَ الْخُلُقِ يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَهُ الْأَحْمَقِ - فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرَّكَ - وَ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَهُ الْبَخِيلِ - فَإِنَّهُ يَقْعِدُ عَنْكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ - وَ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَهُ الْفَاجِرِ فَإِنَّهُ يَبِيعُكَ بِالتَّافِهِ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَهُ الْكَذَّابِ - فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقْرَبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَ يُبْعَدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ

#### ترجمه

«پسرک من، از من، چهار نصیحت را به یاد داشته باش، و هم چنین چهار چیز را که با وجود آنها هر چه را به جای آوری، زیانی به تو نرساند:

بالاترین توانگری عقل، و بزرگترین بیچارگی بی خردی، و ترسناکترین چیز خودبینی، و گرامی ترین بزرگی، خوش خویی است. پسر، مبادا با احمق دوستی کنی که چون بخواهد به تو نفعی برساند، زیان می رساند، و از دوستی با بخیل دوری کن، که او تو را از آنچه بیشتر بدان نیازمندی، باز می دارد، و از دوستی بدکار پرهیز، که تو را به اندک چیزی بفروشد، و از دوستی با کسی که پر دروغگو است دوری کن که او همچون سرابی، دور را نزدیک و نزدیک را دور می نمایاند.»

#### شرح

امام (علیه السلام) فرمود: «أربعا و أربعا» برای این که چهار مورد اول، در یک زمینه یعنی کسب فضایل اخلاق نفسانی و چهار مورد دوم از سنخ رفتار با مردم است.

بعضی گفته اند: از آن جهت است که دسته اول از سنخ اثباتی و دسته دوم سلبی می باشند.

۱- عقل، مقصود امام (علیه السلام) مرتبه دوم از مراتب عقل نظری موسوم به عقل بالملکه، است که بدان وسیله از علوم بدیهی، حسّی و تجربی، قوه ای برای نفس حاصل می شود، که آن را به علوم نظری می رساند. تا در نتیجه، مراتب عقلی پس از این مرتبه، به دست آید. و امام (علیه السلام) با بیان این که عقل، بالاترین سرمایه و توانگری است، فرزند خود را بدان ترغیب فرموده است توضیح آن که چون به وسیله عقل، دنیا و آخرت به دست می آید، بنا بر این، عقل بزرگترین وسیله توانگری است و بی نیازی بدان وسیله حاصل می شود.

۲- حماقت که عبارت از همان صفت ناپسند کودنی، و جنبه کمبود عقل مورد ذکر است امام (علیه السلام) با بیان این که آن بزرگترین بیچارگی است فرزند را از آن برحذر داشته است، زیرا وسیله تهی دستی از کمالات بویژه کمالات نفسانی است که باعث بی نیازی تمام عیار است بنا بر این بی خردی و حماقت بزرگترین بیچارگی است.

۳- خودبینی، که عبارت از صفت ناپسند تکبر و نقطه مقابل تواضع و فروتنی است. امام (علیه السلام) با بیان این که خودبینی ترسناکترین چیز است فرزندش را از آن برحذر داشته است. بدیهی است که آن مهمترین عامل ترس و بیزاری دوستان است، زیرا تواضع شخص فروتن چون باعث نزدیک شدن دیگران و علاقه شدید آنها به انسان می گردد، بنا بر این ضد آن [تکبر] باعث نفرت و ترس بیشتر مردم از وی خواهد بود.

۴- خوش خویی، امام (علیه السلام) با بیان این که خوش خویی گرامی ترین بزرگی و شخصیت است از آن رو که والا-ترین کمالات جاودانه است، آدمیان را تشویق به خوش خویی فرموده است. این صفات مورد نفرت و یا مورد ترغیب، مقدمات صغرا برای قیاسهای مضمزند .

۱- زنهار از دوستی نادان، امام (عليه السلام) از اين عمل بر حذر داشته است به دليل پي آمدی كه نادانی دوست نادان دارد، یعنی نهادن زیان به جای سود- آنجا كه به قصد سود رساندن است- چون بین سود و زیان فرقی نمی گذارد.

۲- زنهار از دوستی با بخیل. امام (عليه السلام) از آن رو كه بخل شخص بخیل باعث خودداری او از بر آوردن نیاز دوستش می گردد، از این عمل بر حذر داشته است. کلمه: احوج حال است برای ضمیر در عنك .

۳- زنهار از دوستی بدکار، بدکاری صفت ناپسند رها کردن فضیلت عفت و پاکدامنی است. امام (عليه السلام) به دليل پیامد آن كه بی وفایی و فروختن دوست به اندك چیزی است، از دوستی بدکار بر حذر داشته است .

۴- زنهار از دوستی با کذاب. امام (عليه السلام) با تشبیه آن به سراب از چنین دوستی بر حذر داشته است و با این عبارت: یقرّب... ، به وجه شبه اشاره فرموده است.

توضیح مطلب از این قرار است كه شخصی كه پر دروغگو است، حقیقت آنچه را كه به زبان می آورد پوشیده می دارد و در نتیجه كارهای مشكل و دور را آسان جلوه می دهد و دسترسی بدانها را ساده می نماید، و كارهای آسان نزدیک را دور ساخته و مطابق هدفهایی كه دارد با سخن دروغش آنها را دور جلوه می دهد، با این كه در واقع آن طور نیست، مانند سرابی كه آب به نظر می رسد در صورتی كه آب نیست.

تمام چهار مورد زنهار كه با عبارت: فأنه همراهند، مقدمات صغرا برای قیاسات مضمري هستند كه كبرای مقدر آنها چنین است: و هر آن كس كه این طور باشد از دوستی و همصحبتي با او باید حذر كرد. توفیق از جانب خداست.

اشاره

لَا قُرْبَةَ بِالنَّوَافِلِ إِذَا أَضْرَّتْ بِالْفَرَائِضِ

ترجمه

«مستحبات در صورتی که به واجبات زیان رساند، موجب تقرّب به خدا نمی شود».

شرح

زیان رساندن به واجبات، همان کاستی بعضی ارکان و شرایط آنهاست، گاهی انسان به دلیل خستگی از کار مستحب و یا به خاطر انجام آن در آینده مرتکب چنان زیانی می گردد. در آنچه باعث ترک واجب گردد، نزدیکی به رحمت خدا معنا ندارد، زیرا آن باعث نافرمانی و کیفر می شود، و مخالف با قرب و نزدیکی است.

اشاره

لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَ قَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ

ترجمه

«زبان خردمند پشت قلب، و قلب بی خرد، پشت زبان اوست».

شرح

سید رضی می گوید:

«این سخن امام (علیه السلام) از جمله مطالب شگفت آور دلپذیر است، و مقصود آن است که خردمند زبانش را آزاد نمی کند، مگر پس از مشورت با فکر و اندیشه و مراجعه به آن و بی خرد حرکات زبان و لغزشهای سخنش، از مراجعه به فکر و بررسی اندیشه اش جلو می افتد بنا بر این گویی زبان خردمند به دنبال دل وی، و دل بی خرد، پیرو زبان اوست. و این مقصود به عبارت دیگری نیز از آن حضرت نقل شده است. «دل بی خرد در دهان او، و زبان خردمند در دل اوست.» (۱) و

معنی این دو سخن یکی است».

امام (علیه السلام)، کلمه الوریاء را در دو مورد استعاره آورده است، برای کار عاقلانه ای که یک فرد عاقل انجام می دهد و پس از اندیشه سخن می گوید، و هم چنین برای بی خردی که به دنبال سخنی که بدون مراجعه به فکر و خرد می گوید، و پس از آن می اندیشد که چه گفته است. مقصود امام (علیه السلام) همان است که سید رضی (رحمه...) اشاره کرده و بنا به روایت دیگر مقصود آن است که آنچه مورد نظر نادان است در داخل دهان اوست یعنی بی اندیشه بر زبان می آورد، و اما سخن خردمند ریشه در عقل دارد و جز بر اساس اندیشه درست، بر زبان نمی راند.

کلمه «قلب» در مورد اول به مجاز شامل تصویری است که در قالب الفاظ ظاهر می شود و کلمه لسان به مجاز در مورد الفاظ ذهنی به کار رفته است.

### ۳۶- امام (علیه السلام) به یکی از یارانش که بیمار بود فرمود:

#### اشاره

جَعَلَ اللَّهُ مَا كَانَ مِنْ شَكْوَاكَ حَطًّا لِسَيِّئَاتِكَ - فَإِنَّ الْمَرَضَ لَا أَجْرَ فِيهِ - وَ لَكِنَّهُ يَحُطُّ السَّيِّئَاتِ وَ يَحْتُهَا حَتَّ الْأُورَاقِ - وَ إِنَّمَا الْأَجْرُ فِي الْقَوْلِ بِاللِّسَانِ - وَ الْعَمَلِ بِالْأَيْدِي وَ الْأَقْدَامِ - وَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُدْخِلُ بِصِدْقِ النَّيِّهِ - وَ السَّرِيرَةِ الصَّالِحَةِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ الْجَنَّةَ

#### ترجمه

«خداوند، رنج تو را باعث برطرف شدن گناهات قرار داده، البته بیماری پاداشی ندارد، اما گناهان را از بین می برد، و آنها را مانند برگ درختان می ریزد، بلکه پاداش در گروهی گفتار زبان و کردار دست و پاهاست، خداوند پاک-هر که را از بندگانش بخواهد-به دلیل شایستگی و پاکدلی وارد بهشت می سازد».

#### شرح

سید رضی-خدایش رحمت کند-می گوید:

«مقصود امام (علیه السلام) این است که بیماری خود پاداشی ندارد، زیرا بیماری از

قبیل چیزهایی است که سزاوار عوض دادن است، از آن رو که فعل خدای متعال از بیماری و درد و نظیر اینها نسبت به بنده عوض دارد، اما مزد و پاداش تنها در برابر کاری است که بنده انجام می دهد، بنا بر این امام (علیه السلام) فرق بین عوض و پاداش را بر اساس علم فراوان و اندیشه رسای خود بیان کرده است.»

امام (علیه السلام)، برای صحابی خود، بدانچه امکان داشت دعا فرموده است، که همان از بین رفتن گناهان به وسیله بیماری است، اما برای او اجر و مزد نخواسته است، با این استدلال که بیماری پاداش ندارد. راز مطلب این است که اجر و پاداش در گرو کارهایی است که باید انجام گیرد، همان طوری که امام (علیه السلام) با این بیان اشاره فرموده است: «براستی که پاداش در گفتار و... پاهاست. امام (علیه السلام) عبارت: اقدام (پاهای) را از اقدام به عبادت، و همین طور، هر ترک عادتی که مانند روزه گرفتن و امثال آن به منزله انجام کاری می باشد، کنایه آورده است. و لیکن بیماری نه کار بنده است و نه ترک عملی که معمولاً انجام می گیرد.

اما این که بیماری، گناهان را از بین می برد به دو جهت است:

۱- برآستی نیروی شهوت و غضب بیمار، که ریشه تمام گناهان و مفساد است. شکسته و سست می شود.

۲- اقتضای بیماری این است که انسان، در آن حال، با توبه و پشیمانی از گناه به طرف پروردگارش باز می گردد و تصمیم بر ترک آن قبیل کارها می گیرد، همان طوری که خدای تعالی فرموده است: «إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا» (۱).

به این ترتیب آن گناهانی که در حقیقت نفس جایگزین نشده اند، بزودی از بین می روند، و گناهانی که به صورت ملکه در آمده اند، بسا که در طول

ص: ۴۴۸

---

۱- سوره یونس (۱۰) آیه (۱۲) [۱] یعنی: و هر گاه آدمی گرفتار رنج و زبانی گردد، همان لحظه به هر حال که باشد، خفته، نشسته، و یا ایستاده، ما را بخواند.

بیماری، با ادامه پشیمانی و بازگشت به جانب خدا، برطرف می گردند.

امام (علیه السلام) کلمه حطّ: نابودی را برای نابودی گناهان استعاره آورده از باب تشبیه-در قدرت نابودسازی و زدودن-به محو کردن اوراق کتاب .

آن گاه امام (علیه السلام) با عبارت: اِنَّ اللّٰهَ... بر این نکته توجه داده است که هرگاه بنده خدا-با صدق نیت و با قلبی پاک-رنج بیماری خود را به حساب خدا بگذارد، این خود، زمینه رسیدن اجر و پاداش بر او شده و باعث ورود او به بهشت می گردد. و از بین بردن ملکاتی که با قصد قربت به خدا همراهند نیز وارد در این قسمتند.

سخن سید رضی-رحمه الله-به روش مذهب معتزله است.

### ۳۷-امام (علیه السلام) در باره خُتَابِ بْنِ اَرْتِ فرموده:

#### اشاره

يَرْحَمُ اللّٰهُ؟ خُتَابَ بِنِ الْمَأْرْتِ؟ فَلَقَدْ اَسْلِمَ رَاغِبًا- وَ هَاجَرَ طَائِعًا وَ عَاشَ مُجَاهِدًا- طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ وَ عَمِلَ لِلْحِسَابِ- وَ قَنَعَ بِالْكَفَافِ وَ رَضِيَ عَنِ اللّٰهِ

#### ترجمه

«خداوند خُتَابِ بْنِ اَرْتِ را بیامرزد، که با علاقه مسلمان شد و با علاقه از وطن مهاجرت کرد، و جهادگر بود. خوشا به حال کسی که به یاد روز قیامت باشد و برای حساب کار کند و به اندازه معین از روزی بسنده کرده، و از خداوند خوشنود باشد.»

#### شرح

خُتَابِ با خای نقطه دار و بای مشدد، نام یکی از مهاجران و یاران امام (علیه السلام) است، او پس از بازگشت از جنگ صفین، در کوفه از دنیا رفت، و نخستین کسی است که امام (علیه السلام) با دست خود او را دفن کرد، و با سه صفت از اوصاف صالحان

ص: ۴۴۹

او را ستوده است:

۱- اسلام آوردن از روی میل و رغبت که اسلام سودمندی است.

۲- مهاجرت علاقه مندانه وی با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، که هجرت کامل از روی میل و رغبت در راه خدا و پیامبر خداست.

۳- زندگی خود را با پیامبر خدا در جهاد با کفار و در زمان امام (علیه السلام) در جهاد با سرکشان، خوارج و بیعت شکنان، گذراند.

عبارت امام (علیه السلام): طوبی، در زمینه تعریف خُباب و مشعر بر این است که وی آن چنان بوده است. طوبی وزن فعلی از صفت طیب است. در تفسیر آمده است که آن، درختی در بهشت است. و با این عبارت امام (علیه السلام) وادار به یاد کردن روز قیامت و حساب آن روز فرموده است که خود باعث عمل برای آنهاست. و همچنین انگیزه برای فضیلت قناعت و خوشنودی از خدا و رضایت به قضا و قدر اوست.

قناعت فضیلتی از شاخه های عَفْت، و رضا فضیلتی از شاخه های عدالت است.

**۳۸- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

لَوْ ضَرَبْتُ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا - عَلِيٌّ أَنْ يُبَغِّضَنِي مَا أَبْغَضَنِي - وَ لَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَاتِهَا عَلَيَّ الْمُنَافِقِ - عَلِيٌّ أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي - وَ ذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَأَنْقَضِيَ عَلَيَّ لِسَانُ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ ص؟ - أَنَّهُ قَالَ يَا عَلِيُّ؟ لَا يُبَغِّضُكَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ

**لغت**

خیشوم: بیخ و بن بینی

**ترجمه**

«اگر با شمشیر بر انتهای بینی مؤمن بزنم تا با من دشمنی کند، با من دشمن نخواهد شد، و اگر تمام دنیا را بر سر منافق بریزم تا مرا دوست بدارد، دوست من نخواهد شد، این بدان دلیل است که در قضای الهی گذشته و بر زبان پیامبر امی (صلی الله علیه و آله) جاری شده است که فرمود: «یا علی، مؤمن کینه تو را بر دل

ص: ۴۵۰



نمی‌گیرد و منافق دوست تو نمی‌شود (۱)».

## شرح

جَمَّات جمع جَمَّه، عبارت است از جایی از زمین که در آن جا آب گرد آید. و از آن رو که ایمان راستین باعث اتحاد و محبت خالص میان مؤمنان در راه خداست، ناگزیر دشمنی و کینهٔ امام (علیه السلام) با آن در یک دل جمع نشود. و از طرفی چون نفاق مخالف ایمان است، با آنچه لازمهٔ ایمان است یعنی محبت در راه خدا نیز مخالف است و با آن جمع شدنی نیست، هر چند به بهای دادن مال فراوانی به شخص منافق باشد.

کلمهٔ جَمَّات را از باب تشبیه معقول به محسوس، برای محل اجتماع اموال دنیا، استعاره آورده است، آری گاهی به وسیلهٔ مال دنیا محبت عرضی حاصل می‌شود که با از بین رفتن علت یعنی صرف مال و نظیر آن، محبت نیز از بین می‌رود، و سخن در این نوع از محبت نیست، این است راز سخن امام (علیه السلام):

دشمن نمی‌دارد... و امام (علیه السلام) این مطلب را بر قضای الهی که بر زبان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) مقدر شده، نسبت داده است.

## ۳۹- امام (علیه السلام) فرمود:

## اشاره

سَيِّئَةٌ تَسُوُّكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ

## ترجمه

«بدی و گناهی که تو را غمگین سازد، نزد خدا بهتر از عمل نیکی است که تو را به خودبینی وادارد.»

## شرح

مقصود امام (علیه السلام) از بدی و گناهی که تو را غمگین سازد، عملی مانند گناهی است که از انسان سر می‌زند، در نتیجه او پشیمان شده و نسبت به انجام آن کار غمگین می‌شود، و مقصود از عمل نیک که انسان را به خودبینی وادارد، امثال

ص: ۴۵۱

۱- یا علی، لا یبغضک مؤمن ولا یحبک منافق.

نماز، و یا صدقه ای است که بدان وسیله خودبینی و غرور حاصل می شود. اما این که چنان گناه و بدی در نزد خدا بهتر از این نیکی است، از آن رو است که پشیمانی که به دنبال بدی می آید گناه را از بین می برد، در صورتی که آن خوبی که در پی آن خودخواهی است با نابودسازی و محو کردن نیکی دارای اثر بد و پستی است که صفحه دل را سیاه می سازد، بنا بر این آن بدی سهلتر و در نزد خدا بهتر است.

#### ۴۰- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ وَ صِدْقُهُ عَلَى قَدْرِ مُرُوءَتِهِ - وَ شَجَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ أَنْفَتِهِ وَ عِفَّتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ

#### ترجمه

«مقام و ارزش هر کسی به قدر همت او، و راستی و درستی اش به اندازه جوانمردی او و دلاوری اش به مقدار عار و ننگ او از کار زشت، و پاکدامنی اش به اندازه غیرت اوست.»

#### شرح

امام (علیه السلام) به چهار چیز اشاره فرموده و آنها را پایه و اساس چهار چیز قرار داده است:

۱- همت، که آن را اساس ارزش انسان قرار داده است. قدر انسان یعنی همان میزان اعتبار وی در نزد مردم، چه و الامقامی و ارجمندی و یا پستی و بی ارزشی نتیجه بلند همتی و یا دون همتی خود او است. بلند همتی آن است که انسان بر یک حد معین از امور که باعث فزونی فضیلت و شرف او می گردد، بسنده نکند تا به بالاتر از آن که ارزشمندتر و والاتر است برسد، و نتیجه چنین کاری، بزرگی، عظمت و ستایش اوست. و دون همتی آن است که انسان بر کارهای ناچیز و پست بسنده کند و از امور با ارزش صرف نظر نماید، و به همین نسبت او ناچیز و کم ارزش محسوب می شود.

۲- جوانمردی را اساس راستی قرار داده است. جوانمردی فضیلتی است که با وجود آن، انسان کارهای نیک انجام می دهد و از آنچه پیامد آن کاستی است - هر چند مباح باشد - دوری می کند، از این رو در گفتارش رعایت راستی و صداقت را می کند، قوت و ضعف این فضیلت [راستی] بستگی به قوت و ضعف لازمه آن [جوانمردی] دارد.

۳- عار داشتن از کار زشت را پایه و اساس دلیری و شجاعت قرار داده است. ننگ و عار، عبارت از حرارت قوه دماغ و طغیان خشم است در مورد آنچه ناپسند است و بر خلاف میل او بر او عرضه می شود و او از انجامش سرباز می زند و بودن آن اساس شجاعت و انگیزه اقدام بر کارها، امری است روشن، و اندازه قوت و ضعف اقدام بر انجام کار، بستگی به آن دارد.

۴- غیرت را اساس پاکدامنی قرار داده است، غیرت، عبارت از انزجار طبیعی انسان است نسبت به تصور شرکت دیگران در کاری که مورد علاقه اوست و یا عقیده به ضرورت نگرهبانی از آن دارد. و بر حسب شدت و ضعف این عقیده و تخیل و هم چنین تصور وقوع چنین کاری در باره او، و یا اطرافیان او - به طور مثال -، پیشگیری او از شرکت دیگران، و خودداری اش از پیروی از شهوت، در شرکت مردم نسبت به موارد مورد علاقه او مانند همسر و نظایر آن، خواهد بود، معنای عفت و پاکدامنی هم، همین است.

#### ۴۱- امام (علیه السلام) فرمود:

##### اشاره

الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ وَالْحَزْمُ بِإِجَالِهِ الرَّأْيِ - وَالرَّأْيُ بِتَخْصِينِ الْأَسْرَارِ

##### ترجمه

«پیروزی بسته به مآل اندیشی، و مآل اندیشی نتیجه به کار انداختن فکر، و اندیشه و فکر در گرو رازداری است.»

## شرح

دوراندیشی آن است که انسان در رویدادها تا جایی که ممکن است، پیش از هر عمل، کاری را که به سلامت نزدیکتر و از فریب خوردن به دور است، انجام دهد.

اجاله الرأی، یعنی به کار انداختن فکر، و نگهداری رازها که همان پوشیده داشتن سرّ و رازداری است.

امام (علیه السلام) به نزدیکترین وسیله پیروزی یعنی دوراندیشی، و به دورترین آن، یعنی رازداری اشاره فرموده است، و همچنین به حدّ وسط آن که به کار انداختن فکر و اندیشه است. اما این که رازداری وسیله اندیشه درست است از آن روست که فاش کردن راز در تصمیمات جنگی و امثال آن باعث اطلاع دشمن از آن و اقدام متقابل و موجب بهم ریختن آنها می گردد. که این خود ناشی از فکر غلط است. و اما این که به کار انداختن فکر در انتخاب مورد مصلحت، باعث دوراندیشی است، از آن جهت است که اگر فکر به کار نیفتد ممکن است کاری که پیش از رخدادها انجام می گیرد با آنها هماهنگی نداشته باشد و در نتیجه دوراندیشی به عمل نیامده است. و اما این که دوراندیشی باعث پیروزی است امر واضحی است.

## ۴۲- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

إِخْذَرُوا صَوْلَةَ الْكَرِيمِ إِذَا جَاعَ وَاللَّيْمِ إِذَا شَبِعَ

### ترجمه

«از حمله کریم آن گاه که گرسنه شود و همچنین از حمله فرومایه هنگامی که سیر باشد بترسید.»

## شرح

مقصود امام (علیه السلام) از کریم شخص بلند طبع و والاهمت است، گرسنگی وی کنایه از نیاز مبرم اوست. توضیح آن که نیاز مبرم- در وقت بی اعتنایی مردم

به وی-باعث جوشش غیرت و خشم او می شود و خود را به وادار به یافتن کار مهمتری می کند تا بدان وسیله بر آن مردم دست یابد و بر آنان مسلط گردد، تا ایشان را درهم شکنند و مجازاتشان کند. مانند این که زمام حکومت را به دست بگیرد و یا چیزی نظیر آن، از این رو لازم است با توجه به او و نیازهایش به گرفتاری و رفع نیازمندی اش از حمله وی حذر کرد و از آن دوری جست.

مقصود از سیری شخص فرومایه توانگری و بی نیازی اوست و آن نیز باعث استمرار وی در فرومایگی است که اقتضای طبع اوست، و سیر بودنش باعث تأکید این ویژگی است، امّا گرسنگی او چه بسا که باعث دگرگونی خلق و خوی او شود و برای هدف خاصی از فرومایگی دست بردارد. دوام پستی فرومایگان سیر برخاسته از طبع پست آنهاست و باعث آزدن زیردستان و مردمی است که به آنان نیازمندند، بنا بر این باید از حمله آنان بیمناک بود و در صورت امکان موجبات سیری ایشان را از بین برد.

### ۴۳- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

قُلُوبُ الرَّجَالِ وَحَشِيئُهُ فَمَنْ تَأَلَّفَهَا أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ

#### ترجمه

«دل‌های مردم رمنده است، هر کس آنها را به دست آورد به وی رومی آورند.»

#### شرح

امام (علیه السلام) وحشت را در اینجا اصل قرار داده است، بدان جهت که انس و الفت امری اکتسابی است، وحشت، آن نامأنوسی و بیگانگی است که درخور آشنایی و انس و الفت است. معنای عبارت روشن است.

### ۴۴- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

عَيْبُكَ مَسْتُورٌ مَا أَسْعَدَكَ جَدُّكَ

#### ترجمه

«عیب تو از دید مردم پنهان است، تا وقتی که نیک بختی یار تو است.»

## شرح

سعاده الجدد، یعنی خوشبختی و فراهم آمدن اسباب مصلحت در باره انسان، و از جمله مصالح آدمی پوشیده ماندن عیبها و پستیهای اوست، و دوام پوشیده ماندن آنها وابسته به دوام اسباب و وسایل مصلحت است.

**۴۵- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ

## ترجمه

«شایسته ترین فرد به گذشت و بخشش، توانا ترین مردم به مجازات و کیفر دادن است.»

## شرح

چون فضیلت بخشش در عرف مردم شامل کسی است که قادر بر مجازات است، اما مجازات نمی کند، و چون عفو و قدرت از دو مقوله اشد و اضعفند، ناگزیر اولویت عفو، تابع اولویت و اشدیت قدرت است، یعنی هر کس توانا تر بر کیفر کردن و کیفر نکردن باشد، سزاوارتر به بخشندگی خواهد بود.

**۴۶- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

السَّخَاءُ مَا كَانَ ابْتِدَاءً - فَأَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَحَيَاءٌ وَ تَذَمُّمٌ

## لغات

تذمم: خودداری از نکوهش سخاء: ملکه بذل مال به کسی که مستحق است به مقداری که شایسته است، آن هم بدون مقدمه و از روی میل قلبی و با رعایت برابری به کسی که نیازمند آن است.

## ترجمه

«سخاوت و بخشندگی آن است که بی درخواست انجام گیرد، زیرا آنچه به خاطر درخواست باشد، از روی شرم و فرار از نکوهش است.»

## شرح

با این تعریف روشن شد، آنچه که از روی درخواست، بخشش شود،



سخاوت نیست و امام (علیه السلام) برای اثبات این مطلب دو دلیل ذکر کرده است:

۱- شرم از درخواست کننده و یا از مردم، شخص را به بخشش وامی دارد.

۲- رهایی از نکوهش درخواست کننده، که سماجت می کند و او را بخیل می خواند و نظیر اینها.

## ۴۷- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

لَا غِنَى كَالْعَقْلِ وَلَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ - وَلَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ وَلَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوَرَةِ

### ترجمه

«توانگری چون خردمندی، و تنگدستی همچون نادانی، و میراثی مانند ادب، و پشتوانه ای به سان مشورت با دیگران وجود ندارد.»

### شرح

۱- هیچ توانگرایی مانند خردمندی نیست، چون در سخنان پیش گذشت که آن بی نیازترین بی نیازی است و هیچ بی نیازی چون آن نیست.

۲- هیچ تنگدستی چون نادانی نیست و این نیز بدان جهت است که قبلاً گذشت که بزرگترین بیچارگی نادانی است مقصود از جهل در این جا چیزی است که مقابل عقل بالملکه است. یعنی حماقت و یا چیزی که ملازم آن است.

۳- هیچ میراثی مانند ادب نیست، ادب عبارت است از آراستگی به اخلاق پسندیده، و این از هر ارثیه ای-مال و اندوخته-بهرتر است.

۴- هیچ پشتوانه ای همچون مشورت وجود ندارد. نتیجه مشورت بیشتر وقتها، اندیشه درست در کار مورد نظر انسان است، و اندیشه درست در تدبیر امور، سودمندتر از قدرت و افراد زیاد است چنان که ابو الطیب می گوید: اندیشه، مقدم بر دلاوری دلیران است...مسلمان در میان چیزهایی که انسان برای به دست آوردن مصالح امور از آنها استمداد می کند چیزی بهتر از مشورت وجود ندارد.



## ۴۸- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

الصَّبْرُ صَبْرَانِ صَبْرٌ عَلَىٰ مَا تَكْرَهُ وَ صَبْرٌ عَمَّا تُحِبُّ

### ترجمه

«صبر دو نوع است: صبر بر آنچه نمی پسندی، و صبر بر آنچه دوست داری.»

### شرح

تعدّد صبر، در اینجا تعدّد وصفی است، زیرا که حقیقت آن در هر دو مورد -به طوری که قبلاً تعریف شد- یکی است.

## ۴۹- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

الْغِنَى فِي الْغُرْبَةِ وَطَنْ وَ الْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ

### ترجمه

«مالداری در غربت وطن است و تهیدستی در وطن غربت است.»

### شرح

کلمه وطن را از آن رو برای مالداری و ثروتمندی در غربت استعاره آورده است که برای شخص مایه آرامش خاطر و باعث دلگرمی است، و با وجود آن، غربت در انسان اثر نمی کند. او لفظ غربت را نیز از آن جهت برای تهیدستی در وطن استعاره آورده است که غربت و تهیدستی هر دو باعث کج خلقی و دشواری کارهاست.

## ۵۰- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ

### ترجمه

«قناعت ثروتی است بی پایان (۱)».

---

۱- در نهج البلاغه [۱] از سید رضی آمده است: این عبارت را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز نقل کرده اند-م.

## شرح

قناعت، عبارت است از سرگرم نشدن به چیزی که از اندازه کفایت و مقدار حاجت زندگی و خورد و خوراک بیشتر باشد، و چشم نداشتن بر آنچه دیگران دارند. کلمه مال را با صفت بی پایان از آن رو استعاره از قناعت آورده که بی نیازی ناشی از قناعت نیز همچون ثروت زیاد، بی پایان است.

## ۵۱- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

الْمَالُ مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ

### ترجمه

«دارایی و ثروت، اساس خواهشهای نفس است.»

## شرح

یعنی: مال باعث نیرو گرفتن و فزونی شهوات است. ماده، همان فزونی است.

این سخن در مورد بیزاری از افزون خواهی مال و ثروت است، از آن جهت که باعث کمک رسانی و نیرو بخشیدن به شهوت در برابر نافرمانی از عقل و خرد می گردد.

## ۵۲- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

مَنْ حَذَرَكَ كَمَنْ بَشَّرَكَ

### ترجمه

«آن کس که تو را هشدار دهد همچون کسی است که به تو مژده دهد.»

## شرح

مقصود امام (علیه السلام) آن است که برحذر دارنده از پیشامد بد مانند کسی است که مژده نجات از آن را می دهد، که وجه شبه روشن است. این عبارت برای وادار ساختن بر توجه به هشدار دهنده و شنیدن هشدار او به منظور نجات است با تشبیه وی به کسی که بشارت دهنده است.

### ۵۳- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

اللِّسَانُ سَعِيٌّ إِنْ خُلِيَ عَنْهُ عَقْرٌ

#### ترجمه

«زبان را اگر به حال خود رها کنند، چون درنده ای است که می گزد.»

#### شرح

کلمه سبوع را از آن رو برای زبان استعاره آورده است که اگر آن را از کنترل عقل آزاد کنند، سخنی خواهد گفت که مانند درنده ای یله و رها، باعث نابودی صاحبش می گردد.

### ۵۴- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

الْمَرْأَةُ عَقْرٌ بِحُلُوِّ اللَّسْبِيهِ

#### ترجمه

«زن همچون کژدمی است که گزیدنش شیرین است.»

#### شرح

در مورد کژدم گزیدنش را لسه گویند و کلمه عقرب را با صفت مزبور از آن جهت استعاره از زن آورده است که کار زن آزرده است، اما آزاری آمیخته با لذت بطوری که شخص احساس اذیت نمی کند، مانند اذیت و آزارگری که آمیخته با لذتی که ناشی از خارش آن است.

### ۵۵- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

الشَّفِيعُ جَنَاحُ الطَّالِبِ

#### ترجمه

«واسطه در کار به منزله پرو بال کسی است که در پی حاجتی است.»

کلمه جناح را از آن رو که شخص واسطه همچون بال پرنده وسیله رسیدن طالب، به مقصود خود می باشد، استعاره آورده است.

ص: ۴۶۰

## ۵۶- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ يُسَارُ بِهِمْ وَ هُمْ نِيَامٌ

### ترجمه

«مردم دنیا مانند کاروانی هستند که آنها را می برند در صورتی که خود در خوابند.»

### شرح

وجه شبهه، جملهٔ یسار بهم و هم نیام (آنها را در حالی که خوابند می برند) است. توضیح آن که دنیا به منزلهٔ راهی است برای اهل دنیا که از آن راه به سمت آخرت می روند، در حالی که از نتیجهٔ آن، و کار و تلاش برای آن در غفلتند، تا وقتی که به سر منزل می رسند، بنا بر این همانند کاروانی هستند در حال خواب که آنها را راه می برند تا وقتی که به سر منزل خود می رسند.

## ۵۷- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

فَقَدْ الْأَجْبَهُ غُرْبَهُ

### ترجمه

«از دست دادن دوستان غربت است.»

### شرح

لفظ غریب را از آن رو برای از دست دادن دوستان استعاره آورده است که هر دو باعث وحشت و تنهایی است.

## ۵۸- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

فَوْتُ الْحَاجَةِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِهَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا

### ترجمه

«از دست رفتن حاجت، آسانتر از درخواست آن، از کسی است که نا اهل است.»

مقصود از نااهل، فرومایگان و تازه به نعمت رسیده های بی ریشه اند، از آن رو دست نیافتن به حاجت آسانتر است که از دست رفتن حاجت یک غصه است، اما درخواست از نااهلان که غالباً بی نتیجه است، علاوه بر غم از دست رفتن حاجت، موجب تحمّل سنگینی خودداری طرف از برآوردن حاجت و پشیمانی از عرض حاجت به آنان و همچنین غم ذلت حاجتمندی نسبت به فرومایگان می شود همان طور که [جای دیگر] فرموده است: «مرگ گوارتر از درخواست از فرومایگان است (۱)». و بعد از همه اینها غم آنست که اینان حاجات را بر نمی آورند، که اینها چهار نوع غم و اندوهند. و همین طور اگر حاجت برآورده شود، باز هم، غم سنگینی خودخواهی طرف، به علاوه ذلت عرض حاجت بدیشان، بنا بر این - به هر حال - از نرسیدن به حاجت آسانتر است. این سخن باعث جذب دو فضیلت قناعت و بلند همتی است.

### ۵۹- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

لَا تَسْتَحِ مِنْ إِعْطَاءِ الْقَلِيلِ - فَإِنَّ الْحِرْمَانَ أَقْلُ مِنْهُ

#### ترجمه

«از بخشش اندک شرم نکن، زیرا نوید ساختن کسی اندک تر از آن است.»

#### شرح

مقصود امام (علیه السلام) از «اندکتر بودن» کم اعتبار و کم ارزش بودن آن است.

توضیح آن که ناامید کردن، نبخشیدن چیزی است که شایسته بخشش باشد، و این مطلب، قابل شمارش و از مقوله کمیت نیست تا قابل کم و زیاد باشد.

امام (علیه السلام) از شرم داشتن نسبت به بخشش اندک به وسیله قیاس مضموری بر حذر داشته است که صغرای آن جمله: «فإنَّ الحِرْمَانَ أَقْلُ مِنْهُ»، و کبرای مقدر

ص: ۴۶۲

آن نیز چنین است: و هر چه که ناامید ساختن بی ارزش تر از آن باشد، شایسته است که از آن شرم نکنند بلکه باید از نومید کردن شرم داشت که از آن بی ارزشتر است:

### ۶۰- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ

#### ترجمه

«پاکدامنی زینت تهیدستی است (۱)».

#### شرح

قبلا معلوم شد که پاکدامنی فضیلت قوه شهویه است، و فقیر اگر شهوت خود را به وسیله عقل از خواسته‌های طبیعی خود، باز دارد، نفسش با فضیلت پاکدامنی کمال می یابد و تهی دستی اش را در انظار اهل بینش به فضیلت خود آراسته می گرداند و اگر خواسته های خود را به حال خود یله و رها گذارد او را به زشتیها وامی دارد، و به حرص و آز و بخل و حسد و در یوزگی می کشاند و بدان وسیله زشتترین چهره را به خود خواهد گرفت.

### ۶۱- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

إِذَا لَمْ يَكُنْ مَا تُرِيدُ فَلَا تُبَلِّ مَا كُنْتَ

#### ترجمه

«هر گاه به خواسته خود نرسیدی، در هر حال باکی نداشته باش.»

#### شرح

یعنی هر گاه در موردی به هدف خود نائل نشدی، در هر حالی که نسبت به آن کار هستی اهمیت نده، مفهوم این سخن، جلوگیری از اهمیت دادن و افسوس

ص: ۴۶۳

---

۱- در نهج البلاغه سید رضی (رحمه ا... علیه): دنباله عبارت: «العفاف زینه الفقر» چنین آمده است: «و الشکر زینه الغنی»-م.



خوردن نسبت به کارهایی است که انجام نشده، با این توضیح که افسوس خوردن برای از دست رفتن هدف، باعث غم و اندوه است و این در حال حاضر زیانی است که هیچ گونه فایده ای بر آن مترتب نمی باشد، بنا بر این مرتکب شدن چنین کار زیانباری از نادانی است.

## ۶۲- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا

### ترجمه

«شخص نادان جز در یکی از دو حالت تندروی و یا کندروی مشاهده نمی شود.»

### شرح

جهل یا جهل بسیط است که همان طرف کندروی از فضیلت و به کودنی موسوم است. و یا جهل مرکب است که همان طرف تندروی است.

توضیح آن که نادانی که در جهل مرکب است، گاهی در پیگیری از حق زیاده روی می کند و در نتیجه تلاش پرده ای جلو چشم بصیرت او پدید می آید که او با قطع بر این که این دلیل رسیدن وی به حق است، از دریافت حق و حقیقت باز می ماند. که گاهی این طرف را جربزه می نامند و همواره چنین فردی در یکی از دو طرف است و به اندازه نادانی اش حالت وی در تمام رفتارها و گفتارها بر یکی از دو سمت: تندروی یا کندروی است.

## ۶۳- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ

### ترجمه

«هر گاه عقل کامل باشد، سخن کم گفته شود.»

### شرح

کامل بودن عقل باعث کنترل قوای جسمانی و به کار بردن آنها به مقتضای

نظرات پسندیده و شایسته، و نیز سنجش بیشتر آنچه که از آن قوا به صورت گفتار و رفتار بروز می کند، می گردد، و این زحمت و شرایطی دارد که باعث کاستی سخن می شود، بر خلاف آن که سخنان نسنجیده و بی توجه بر زبان آید.

## ۶۴- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

اللَّهُمَّ يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ - وَيَجِدُّ الْأَمَالَ وَيُقَرِّبُ الْمَيِّتَةَ - وَيُبَاعِدُ الْأُمِّيَّةَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ نَصَبٌ وَ مَنْ فَاتَهُ تَعَبٌ

### ترجمه

«روزگار بدن‌ها را فرسوده و آرزوها را تازه می گرداند و مرگ را نزدیک و خواهش‌های دل را دور می سازد هر که بر زمانه چیره گشت، به رنج افتاد، و هر که بر روزگار دست نیافت، گرفتار سختی شد.»

### شرح

فرسوده کردن بدن‌ها، همان آماده ساختن آنست برای فتور و تباهی، با گذشت زمان، و در اثر آنچه از گرما و سرما و دشواری‌های مربوط به زمان که توسط ایام و فصول بر تن آدمی وارد می شود. و این که روزگار آرزوها را تازه می گرداند در اثر فریبی است که از زنده بودن و تندرستی، انسان حاصل می شود، و بیشتر اشخاص سالخورده در معرض آنند چرا که طول عمر و تجربه‌هایی که از نیازمندی و بی چیزی دارند آنان را می فریبد و بر جمع مال حریصشان می کند و سبب آرزوهای دراز آنها برای تحصیل دنیا می گردد. و نزدیک ساختن مرگ نظر به فرسودن بدن‌ها و دور و دراز کردن آرزوها با توجه به نزدیک ساختن مرگ است.

و هر که بر زمانه چیره گشت، یعنی با تباه کردن عمر و به کار بردن آن در راه متاع دنیا، به رنج می افتد و با جمع آوری و اندوختن مال دنیا دچار بدبختی می گردد، و هر کس روزگار را از دست داد، در راه به دست آوردن دنیا رنج برد ولی با از بین رفتن آن گرفتار بدبختی شد.

امام (علیه السلام) در دو جمله اول سجع متوازن، و در دو جمله آخر سجع متوازی، را رعایت کرده است.

## ۶۵- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا - فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ - وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسَيْرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ - وَ مُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ - مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ

### ترجمه

«هر کس خود را به پیشوایی مردم گمارد، باید پیش از تعلیم دیگری نخست به تعلیم خود پردازد و به جای آن که به گفتار، دیگری را تربیت کند، باید به رفتار ادب کننده او باشد. و آن کس که آموزنده و ادب کننده خویش است سزاوارتر به احترام است تا آن که مردم را آموزش و پرورش می دهد.»

### شرح

امام (علیه السلام) به آداب رهبران علم و فضایل اخلاقی اشاره فرموده است:

۱- بر پیشوا واجب است که نخست خویشتن را تعلیم دهد، یعنی: نسبت به آدابی که دانا است خویشتن را تمرین دهد تا رفتار و گفتارش موافق علم و آگاهی اش باشد، برای این که مردم برای پیروی از آنچه از رفتار و حالات پیشوایان ببینند آماده ترند تا گفتار تنها، بخصوص وقتی که در رفتارها خلاف آن را مشاهده کنند، چه، این خود باعث بدگمانی در گفته های مخالف رفتار، و گستاخی بر مخالفت سخنانی که از آنان زبانزد شده، می گردد، هر چند که به ظاهر راست و درست باشند. و به چنین مطلبی شعر زیر اشاره دارد:

از دیگران آنچه را که خود نظیر آن را انجام می دهی، نهی نکن که اگر چنین کنی، برای تو ننگ بزرگی است ۲- امام او را راهنمایی کرده است، بر این که آموزش دیگران نخست به

وسیله روش درست و رفتار پسندیده انجام گیرد به همان دلیلی که بیان شد، طبیعت انسانها با دیدن رفتار، رامتر و اثرپذیرتر است تا گفتار، و بعد هم آن روش و رفتار باید با گفتار مطابق باشد.

آن گاه امام (علیه السلام) با این بیان که آن کسی که خود را ادب کند، سزاوارتر به بزرگداشت و احترام است تا آن که دیگران را ادب می کند، وی را به تأدیب نفس واداشته است. توضیح آن که کسی که خود را به فضیلتی ادب می کند کامل می گردد و ادب کردن دیگران فرع بر ادب کردن خویشتن است، و اصل ارزشمندتر و سزاوارتر به تعظیم است تا فرع. و این مطلب به منزله صغرا برای قیاس مضموری است که کبرای مقدر آن چنین است: آن کس که سزاوارتر به احترام باشد، لازم است چیزی را اول خود انجام دهد که به خاطر آن نسبت به دیگران شایسته تر به احترام گشته است.

## ۶۶- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَىٰ أَجَلِهِ

### ترجمه

«هر دم انسان به منزله گامی به سوی مرگ است.»

### شرح

کلمه خطا (گام) را از آن رو استعاره برای دم زدن، آورده است که دم نیز پیاپی است و تا دمی پایان نیابد، دم دیگر بر نیاید، پس در نتیجه دم، آدمی را به پایان عمر یعنی مرگ نزدیک می سازد همان طوری که گامهای پیاپی انسان را به پایان راه خود می رساند.

## ۶۷- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٌ وَ كُلُّ مُتَوَقِّعٍ آتٍ

### ترجمه

«آنچه شمردنی است پایان پذیر است، و هر چه پیش آمدنی است، خواهد آمد.»

هر دو جمله به صورت کلی از مواد مشهور صنعت خطابه و در زمینه موعظه است، جمله نخستین اشاره به نفسها و حرکت‌های بندگان خدا، و دومی بیم دادن به وسیله پیش آمدهایی از قبیل مرگ و پیامدهای آن است.

### ۶۸- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

إِنَّ الْأُمُورَ إِذَا اشْتَبَهَتْ اِغْتَبِرَ آخِرُهَا بِأَوَّلِهَا

#### ترجمه

«هر گاه کارها مشتبه و درهم شد، آخر و اولش را با هم مقایسه کنند.»

#### شرح

یعنی هر گاه در آغاز کارها راه و روش دست یافتن بدانها نامعلوم بود، و اقدام به آنها دشوار بود، پایانش را به آغازش بسنجند، و استدلال شود بر این که آن نیز در دشواری چنین است، و در این صورت خودداری کرده و اقدام با زحمت نکنند.

### ۶۹- از خبر ضرار بن ضمیره ضبائی است

#### اشاره

هنگامی که پیش معاویه آمد، و معاویه، راجع به امیر المؤمنین (علیه السلام) از او پرسید. گفت: گواهی می دهم که در بعضی جاهایی که عبادت می کرد، او را دیدم، هنگامی که شب پرده های تاریکی را گسترده، و او در محراب عبادت ایستاده بود، محاسنش را روی دست گرفته و بر خود مانند مار گزیده می پیچید، و همچون غم رسیده ای می گریست و (در باره) دنیا می فرمود: يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا إِلَيْكَ عَنِّي أَيْ تَعَرَّضْتُ أُمِّ إِلَيَّ تَشَوَّقَتِ - لَا حَانَ حِينُكَ هَيْهَاتَ غُرَى غَيْرِي لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ - قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا - فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ وَ خَطْرُكَ يَسِيرٌ وَ أَمْلُكَ حَقِيرٌ - آه مِنْ قَلْبِهِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ - وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ عَظِيمِ الْمَوْرِدِ

ضباء: تیره ای از اولاد قهر بن مالک بن نضر بن کنانه بود.

سدول، جمع سدل: چیزی که بر کجاوه آویزند.

تململ: بر خود پیچیدن از شدت درد و اندوه.

سلیم: مار گزیده.

وله: غم زیاد.

### ترجمه

«ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو. آیا خود را به من می نمایانی؟ و خواهان من هستی؟ آن هنگام نزدیک مبادا! هیهات! مرا به تو نیازی نیست شخص دیگری را بفریب! من تو را سه طلاقه کرده ام که از آن راه بازگشتی نیست! پس زندگانی تو کوتاه و ارزش تو اندک و آرزوی تو ناچیز است. آه از کمی توشه، و درازی راه و دوری سفر و سختی منزلگاه.»

### شرح

این مرد [ضرار] از اصحاب امام (علیه السلام) بود. وقتی که پس از شهادت آن حضرت بر معاویه وارد شد، معاویه به او گفت: علی را برای من توصیف کن. او گفت: مرا از این کار معاف بدار. معاویه گفت: به خدا سوگند که باید این کار را بکنی، این بود که ضرار این مطالب را گفت، معاویه به قدری گریست که ریشش از اشک چشم تر شد.

علی (علیه السلام) دنیا را به صورت زنی می دید که خود را آراسته و طوری خود را بر او عرضه می کند تا به وصالش برسد در حالی که برای وی [علی (علیه السلام)] ناخوشایند بود. پس امام (علیه السلام) خطاب به او، چنین می گفت: و الیک: از اسماء افعال است یعنی: دور شو، و عنی متعلق به چیزی است که معنای فعل را دارد. و استفهام امام (علیه السلام) در عبارت: آیا خود را به من می نمایانی، و خواهان من هستی؟ استفهام انکاری و نیز نوعی بی ارزش ساختن دنیا و دور شمردن موافقت خود با خواسته آن است.

و لا حان حینک! یعنی: آن وقت نزدیک مباد! یعنی هنگام فریب خوردن من

از تو و این که تو مرا گول بزنی.

عبارت: هیئات یعنی آنچه را تو از من می خواهی بسیار دور است. آن گاه امام (علیه السلام) او را امر به فریفتن دیگری کرده است، کنایه از این که دنیا چشم طمعش را از او برد، نه آن که مقصود امام (علیه السلام) این باشد، دیگران را بفریبد، این سخن مانند آن است که به فریبنده اش -وقتی که از فریب او اطلاع یافته است- بگوید:

دیگری را فریب بده، یعنی فریب تو در من اثر نمی کند. آن گاه مانند یک همسر ناراضی، در حالی که از او بیزار است، دنیا را مخاطب می سازد، و به او اطلاع می دهد که از او بی نیاز است. سپس طلاق سه باره او را عنوان می کند تا جدایی او را مورد تأکید قرار دهد با این عبارت: لا- رجعه فیها (راه برگشتی نیست) و این جمله کنایه از نهایت نارضایتی است -و طلاق دنیا را به خاطر توجه امام (علیه السلام) به زیانبخش بودن آن که همان زیبایی و جلوه آن باشد، مورد تأکید قرار داده است. و بعد به عیبهایی اشاره فرموده است که به خاطر آن معایب از او ناراضی بوده و طلاقش داده است. و آنها عبارتند از کوتاهی زندگانی، یعنی مدت زندگی در دنیا، و کمی ارزش، یعنی کمی ارزش و جایگاه آن در نظر امام (علیه السلام) و بعد، ناچیزی آرزویی که از دنیا می رود. سپس از چند چیز نالیده است:

۱- از کمی توشه در سفر الی الله، و قبلاً روشن شد که توشه همان تقوا و اعمال شایسته است، و روش عارفان در ناچیز شمردن اعمال خود چنین است.

۲- درازی راه و طریق الی الله، و چیزی در نزد عقل درازتر از نامتناهی نیست.

۳- دوری سفر، به دلیل دوری نتیجه و سرانجام کار و نامتناهی بودن آن.

۴- سختی منزلگاه، و نخستین منزلگاهها مرگ است، و بعد از آن عالم برزخ سپس قیامت کبریا. و خدا یار و یاور است.

علاوه بر چهار مورد فوق، عبارت: و خشونه المضجع، یعنی ناهمواری قبر،

نیز روایت شده است.

## ۷۰- از سخنان امام (علیه السلام) به مرد شامی

### اشاره

وقتی که از آن بزرگوار پرسید: آیا رفتن ما به شام از روی قضا و قدر الهی است؟ از سخنان زیادی که امام (علیه السلام) بیان فرموده است ما قسمتی از آن را به شرح زیر برگزیده ایم:

وَيَحْكُ لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءَ لَازِمًا وَقَدْرًا حَاتِمًا - لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَمَا ذَلِكُ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ - وَ سَيَقَطُ الْوَعْدُ وَالْوَعْدُ - إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَخْيِيرًا وَ نَهَاهُمْ تَحْذِيرًا - وَ كَلَّفَ يَسِيرًا وَ لَمْ يُكَلِّفْ عَسِيرًا - وَ أَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيرًا وَ لَمْ يُعْصِ مَغْلُوبًا - وَ لَمْ يُطْعِ مُكْرَهًا وَ لَمْ يُرْسِلِ الْأَنْبِيَاءَ لِعِبَاءٍ - وَ لَمْ يُنْزِلِ الْكُتُبَ لِلْعِبَادِ عَبَثًا - وَ لَا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ

### ترجمه

«وای بر تو، شاید تو قضا و قدر حتمی را گمان کرده ای، که اگر این طور بود، پاداش و کیفر معنی نداشت و وعده خوب و ترساندن از بدی، بی اعتبار بود.»

خداوند پاک به بندگانش امر کرده با اختیار و نهی فرموده با ترس و بیم، و تکلیف کرده آسان، نه تکلیف دشوار، و عمل اندک را اجر و پاداش زیاد داده است. و در مقابل او سرکشی نکرده اند به خاطر آن که ناچار به سرکشی بوده اند و از او فرمان نبرده اند از آن جهت که به فرمانبرداری مجبور بوده اند. پیامبران را به بازیچه نفرستاده، و کتابهای آسمانی را بیهوده نازل نکرده، و آسمانها و زمین و موجودات آسمان و زمین را بی هدف نیافریده است، «ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ» (۱).

ص: ۴۷۱

۱- سوره ص (۳۸) آیه (۲۷) [۱] یعنی: آن گمان کسانی است که کافر شده و باور نکرده اند، پس وای برای کافران از عذاب دوزخ.



نقل کرده اند، مردی شامی وقتی به امام عرض کرد: راجع به رفتن ما به شام بفرمایید آیا به قضا و قدر الهی است یا نه؟ امام (علیه السلام) فرمود: «سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، ما هیچ جا قدم ننهادیم، و به درّه ای فرود نیامدیم مگر به قضا و قدر الهی.» آن مرد گفت: پس نزد خدا پاداشی نداریم، یعنی: من برای خود پاداشی نزد خدا نمی بینم. امام (علیه السلام) فرمود: «ساکت باش، ای شیخ! خداوند، پاداش شما را در رفتن به شام وقتی که می رفتید، و در بازگشتتان وقتی که بر می گشتید، زیاد گردانید، در صورتی که شما در هیچ حال مجبور و ناچار نبودید».

آن مرد گفت: چگونه! با این که قضا و قدر ما را راند؟ آن گاه امام (علیه السلام) فرمود: «ویحک، جز این که پس از کلمه و الوعید عبارت چنین بوده است: ... و امر و نهی، و هیچ سرزنشی از جانب خدا برای گناهکار و نه ستایشی برای نیکوکار نیامده است، این سخن بت پرستان و پیروان اهریمنان و شاهدان جور و ستم و کسانی است که چشمانشان از دیدن حقیقت کور است و اینان فرقه قدریه و مجوس این امتند، زیرا که خداوند متعال بندگانش را از روی اختیار امر فرموده است تا آخر...»

بعد آن مرد گفت: پس قضا و قدر چیست که ما جز بدان وسیله حرکت نکردیم؟ امام (علیه السلام) فرمود: «آن فرمان خدای تعالی و دستورات اوست» آن گاه این آیه را قرائت کرد: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» (۱).

در اینجا آن مرد خوشحال از جا جست و گفت: تو آن امامی که با پیروی تو روز قیامت خوشنودی خداوند بخشنده را امید داریم، تو آنچه از دین ما پوشیده بود آشکار کردی، پروردگار از طرف ما تو را در این کار پاداش نیکو عطا کند.

الويع كلمة ترحم است [از باب دلسوزی گفته می شود] و الحاتم به

ص: ۴۷۲

۱- سوره بقره (۲) آیه (۱۸۲) یعنی: پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید.

معنای واجب می باشد.

توضیح پرسش آن مرد این است: اگر رفتن ما به قضا و قدر بوده است ما در زحمتی که کشیده ایم بی اجریم؟ و این از آن روست که در گفتار از «قضا»، آفرینش اراده می شود و آنچه که خداوند در بنده آفریده است بدون اختیار بنده و هر چه که غیر اختیاری باشد اجر و مزدی در انجام آن وجود ندارد.

عبارت امام (علیه السلام): و یحک... الوعید بیانگر ریشه گمان اوست و آن شاید چیزی است که وی در مورد تفسیر قضا و قدر، می پنداشته، یعنی علم خدا که خواه و ناخواه کار باید مطابق آن انجام بگیرد.

و عبارت: انّ الله سبحانه امر عباده تخیرا اشاره است به تفسیر قضا به معنی امر و فرمان الهی، همان طوری که امام (علیه السلام) در پاسخ کسی که از معنای آن می پرسد- با استشهاد به آیه شریفه «وَ قَضَىٰ رَبُّكَ» برای اثبات این تفسیر- تصریح کرده است، و بدیهی است که امر و نهی الهی با مختار بودن بنده در کار خود، منافاتی ندارد. البته این پاسخ نسبت به مقدار فهم طرف سؤال یک پاسخ اقناعی است و گاهی در تفسیر قضا گفته اند: قضا، عبارت است از آفرینش خدای متعال تمام صورتهای کلی و جزئی موجودات را که این صورتهای در عالم عقول به تعداد زیاد و بی نهایتند، سپس از آنجا که ایجاد آن گروه صورتهایی را که به ماده وابستگی دارند در ماده خود، و بیرون آوردن از مرحله قوه و استعداد به مرحله فعلیت یعنی پذیرش صورتهای، یکی پس از دیگری و تدریجی بوده است، بنا بر این قدر عبارت است از ایجاد آن امور و تفصیل آنها یکی پس از دیگری، همان طور که خدای متعال فرموده است: «وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِّلُهُ اِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» (۱).

ص: ۴۷۳

---

۱- سوره حجر (۱۵) آیه (۲۱) [۱] یعنی: و هیچ چیز در جهان نیست مگر این که منبع و خزینه آن نزد ماست ولی ما از آن بر عالم خلق جز به مقدار معینی که مصلحت است نمی فرستیم.

اکنون مطابق این تفسیر، پاسخ گفتن به پرسش بالا نیز امکان پذیر است، با این توضیح که قضا به معنی یاد شده با مختار بودن بنده و سن تکلیف و پاداش و کیفر او، منافاتی ندارد زیرا که معنای اختیار همان آگاهی بنده است از این که وی دارای نیرویی است که هرگاه میل به فعل - که از آن تعبیر به اراده می کنند - و یا نفرت از فعل - که از آن تعبیر به کراهت می کنند - بدان ضمیمه شود وی هم قادر بر فعل و هم بر ترک آن است و هر دو برایش امکان دارد و این جریانی است که با علم خدای تعالی بر وقوع یا عدم وقوع هر یک از دو طرف، منافاتی ندارد، هر چند که یکی از دو طرف در علم خدا به طور قطع به عنوان عرض خارجی صادر خواهد شد.

و آنکه تکلیف بر حسب آنچه در علم خدا گذشته است، متوجه بنده نمی شود، بلکه علاوه بر آن، دو عامل دیگر در کار است:

اول - عامل فاعلی که همان حکمت خدای تعالی است، یعنی پروردگار، موجودات را به بهترین و استوارترین صورت آفریده و هدایت هر موجود ناقص به کمال مطلوبش، به نحوی است که درخور اوست.

دوم: عامل قابلیت، یعنی، بنده دارای صفت اختیار - با تعریفی که گذشت - بوده باشد، از این رو، امام (علیه السلام) ده چیز را به شرح زیر از خصوصیات اختیار و تکلیفی شمرده است که برای رسیدن به نتیجه، مقصود اصلی حکمت است:

۱- خداوند بندگانش را مأمور کرده است با اختیار، تخییراً مصدر جانشین حال است.

۲- آنان را نهی کرده است از روی بیم و ترس. تحذیراً مفعول له است.

۳- تکلیف آنان را آسان قرار داده است، تا کار بر آنها آسان باشد و میل و علاقه پیدا کنند.

۴- تکلیف آنان را دشوار قرار نداده، تا این که حالت اختیار داشته باشند و

با تکلیف سخت دچار تکلیف طاقت فرسا و غیر قابل تحمل نشوند، همان طوری که خداوند متعال اشاره فرموده است: «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ» (۱).

۵- عمل اندک را پاداش زیاد دادن که این خود نیز از خصوصیات اختیار است.

۶- نافرمانی خدا صورت می پذیرد اما نه از آن جهت که ذات اقدسش مغلوب بندگان است زیرا خدا بر همه بندگان مسلط است، بندگان از آن رو نافرمانی می کنند که خداوند آنها را در کارهایشان آزاد گذاشته و اختیار کار را به دست آنها داده است، و این از خصوصیات اختیار و آزادی آنهاست.

۷- از روی اجبار سر به فرمان او نهاده اند، یعنی فرمانبرداری فرمانبرداران از روی اجبار از طرف خداوند نیست و این نیز یکی از خصوصیات اختیار است.

۸- پیامبران را به بازیچه نفرستاده است، بلکه فرستاده تا فرمانبرداران را به بهشت بشارت دهند و گنهکاران را از آتش دوزخ برحذر دارند، و این خود از لوازم اختیار است.

۹- کتابهای آسمانی را بیهوده برای بندگان نازل نفرموده است، بلکه آنها را نازل کرده تا بندگان انواع تکالیف و احکام کارهایی را که مأمور به انجام آنها هستند، از آن کتابها بازشناسند، و حدود الهی که به رعایت آن مأمورند بر ایشان بیان شود و تمام اینها از خصوصیات اختیار آنان است.

۱۰- آسمانها و زمین و موجودات آسمان و زمین را بیهوده نیافریده است، بلکه بر اساس حکمتی چند آفریده که از آن جمله است: بندگان به وسیله موهبت اندیشه در آیات قدرت حق، بینشی حاصل کنند، و بدان وسیله به راز حکمت او متوجه شوند و پی به کمال عظمت او ببرند، چنان که خدای متعال

ص: ۴۷۵

---

۱- سوره بقره (۲) آیه (۱۸۵) [۱] یعنی: خداوند برای شما تکلیف آسان خواسته و تکلیف دشوار نخواسته است.

فرموده است: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» (۱) و مخاطب را از اعتقادی، جز آن بر حذر داشته است: «ذَلِكَ ظُنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا»

## ۷۱- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

خُذِ الْحِكْمَةَ أَتَى كَانَتْ - فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صِدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلْجَأُ فِي صَدْرِهِ - حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسِيكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ

### ترجمه

«حکمت را بیاموز، در هر جا که باشد، زیرا حکمتی که در سینه شخص منافق باشد مضطرب و ناآرام است، تا این که از دل او بیرون آید و در سینه مؤمن، صاحب اصلی حکمت قرار گیرد.»

### شرح

امام (علیه السلام) دستور داده است تا حکمت را در هر جا که باشد - هر چند از منافقان - بیاموزند، و کسانی را که شاید از فراگیری از بعضی موارد [از منافقان] نفرت دارند با قیاس مضموری و ادار کرده است تا حکمت را هر جا بیابند فراگیرند، که صغرای قیاس جمله: فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ و با کلمه تلجأ و یا اختلاج بنا به دو روایتی که نقل شده، اشاره به بی ثباتی حکمت و مضطرب بودن حکمت در سینه منافق فرموده است، به این ترتیب که سینه منافق جای مناسب حکمت نیست و حکمت در آن جا ناآرام است تا به جای مناسب خود یعنی سینه مؤمن وارد شود و در سینه صاحبان اصلی که جای حکمتهاست، قرار گیرد، و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر چه این طور باشد بر مؤمن فرا گرفتن آن و نهادن در جای مناسب و بیرون آوردن از جای نامناسب لازم و واجب است.

ص: ۴۷۶

---

۱- سوره آل عمران (۳) آیه (۱۹۰) [۱] یعنی: براستی که در آفرینش آسمانها و زمین و رفت و آمد شب و روز دلایلی است برای خردمندان.

اشاره

وَقَالَ ع الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ - فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ

ترجمه

«حکمت گم شده مؤمن است، پس حکمت را فراگیر هر چند که از شخص منافق باشد.»

شرح

کلمه ضاله (گم شده) را برای حکمت نسبت به مؤمن، از آن جهت استعاره آورده که حکمت خواسته مؤمن است و او در پی آن است و می جویدش چنان که صاحب هر گم شده ای، گم شده خود را می جوید.

اشاره

قِيَمَةُ كُلِّ أَمْرٍ مَا يُحْسِنُهُ

ترجمه

«ارزش هر کسی به چیزی است که آن را خوب می داند.»

شرح

هدف از این سخن، تشویق در حد اعلای آن به کسب کمالات نفسانی و فراگیری صنعتها و نظایر آنهاست.

ارزش شخص، مقام وی در نظر ارباب خرد، و جایگاه او در دل آنان و شایسته بودن به تعظیم و بزرگداشت و یا تحقیر و ناقص شمردن اوست. بدیهی است که تمام اینها در گرو چیزی است که خوب می شمارد و کمالات نامبرده ای است که به دست آورده بنا بر این پرارزشتین و والاترین افراد در نزد مردم با کمالترین آنان، و فرومایه ترین آنها کسانی هستند که پست ترین حرفه و شغل را دارند، و تمام اینها بر حسب ارزشی است که عقل مردم برای کمالات و لوازم کمالات قائلند.

### اشاره

أَوْصِيَكُمْ بِخَمْسٍ - لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا آيَاتِ الْأَبْلِ لَكَانَتْ لِتَذَلِّكَ أَهْلًا - لَا يَرْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ وَ لَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ - وَ لَا يَسْتَحِينَنَّ أَحَدًا مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ - أَنْ يَقُولَ لَا أَعْلَمُ - وَ لَا يَسْتَحِينَنَّ أَحَدًا إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ - وَ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ - وَ لَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ - وَ لَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ

### ترجمه

«شما را به پنج چیز سفارش می کنم، که اگر برای به دست آوردن آنها به زیر بغل شتران با زانو بزنید، سزاوار است:

کسی از شما به کسی جز به پروردگارش امید نبندد، از چیزی نترسد، مگر از گناه خود. و شرم نکند از کسی به گفتن نمی دانم، وقتی چیزی را از او پرسند که نمی داند و شرم نکند از کسی به آموختن چیزی که آن را نمی داند. و بر شما باد گرویدن به شکیبایی زیرا شکیبایی نسبت به ایمان، همچون سر است، نسبت به بدن، و خیری در آن بدن نیست که سر نداشته باشد، چنان که در ایمان بدون صبر نیست.»

### شرح

امام (علیه السلام) آیات ابل (زیر بغل شتران) را کنایه آورده است از مسافرت در جستجوی آن چیزها توضیح آن که شترسوار با زانوهایش به بغل شتر می زند.

اما آن پنج چیز عبارتند از:

- ۱- امید داشتن تنها به خدا، و نه به جز او. از جمله لوازم این کار اخلاص در عمل برای خدا و پیوسته مطیع فرمان او بودن است.
- ۲- از چیزی جز گناه خود نباید بترسید. توضیح آن که ترسناکترین چیز، کیفر خداوندی است و چون این کیفر در اثر گناه به بنده خدا می رسد، بنا بر این سزاوارتر آن است که از گناه بترسیم، نه از چیز دیگر و این سخن دعوت به دوری از گناه است با یادآوری ترس از آن.

۳- شرم نداشتن از آن که چون چیزی را نمی داند، بگوید، نمی دانم. زیرا شرم از گفتن چنین سخنی باعث سخن گفتن از روی نادانی است، و این هم گمراهی و نادانی است که گمراه ساختن و نادان کردن دیگری را در پی دارد، و باعث هلاکت اخروی است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هر کس ندانسته فتوا دهد، فرشتگان آسمان و زمین او را لعنت کنند (۱)» و گاهی باعث هلاکت در دنیا نیز می گردد.

۴- شرم نداشتن از آموختن چیزی که آن را نمی داند، از آن رو که شرم داشتن نادان از فراگیری باعث باقی ماندن او در حالت نادانی و کاستی و هلاک، و هلاکت اخروی است .

۵- فضیلت شکیبایی، و امر به داشتن صبر و شکیبایی، زیرا هیچ فضیلتی بدون صبر ممکن نیست، و کمترین مرحله آن استقامت در راه فراهم آوردن فضیلتها و بعد پایدار داشتن آنها و همچنین از دست ندادن آنهاست، از این روست که صبر را نسبت به ایمان تشبیه به سر نسبت به تن نموده است، به دلیل آن که ایمان بدون صبر ممکن نیست. آن گاه تشبیه و مناسبت بین آن دو را با این بیان مورد تأکید قرار داده است که: در آن بدنی که سر نداشته باشد خیری نیست.

و عبارت فان الصبر مقدمه صغرا برای قیاس مضمیری است که بدان وسیله وادار به صبر کرده است و کبرای قیاس چنین است: و هر آنچه که این طور باشد به دست آوردن و فراهم کردنش واجب است.

## ۷۵- امام (علیه السلام) به کسی که در ستایش آن بزرگوار افراط می کرد، در حالی که

### اشاره

به بی اعتقادی نسبت به آن حضرت متهم بود، فرمود:

أَنَا دُونَ مَا تَقُولُ وَفَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ

ص: ۴۷۹

---

۱- قال (صلی الله علیه و آله): من افتی بغير علم لعنته ملائكة السماء و الارض.



## ترجمه

«من کمتر از آنم که می گویی و برتر از آنم که در باطن می پنداری»

## شرح

عبارت: من کمتر از آنم که می گویی پاسخ زیاده روی آن مرد در ستایش آن بزرگوار است، و عبارت: «و برتر از آنم که در باطن می پنداری» پاسخ به آن مطلب باطنی اوست که امام (علیه السلام) را به نداشتن فضیلت متهم می کرد.

**۷۶- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

بَقِيَّةُ السَّيْفِ أَبْقَى عَدَدًا وَ أَكْثَرَ وُلْدًا

## ترجمه

«به کسانی که در جهاد با دشمنان اسلام به شهادت نرسیده اند، خداوند عمر طولانی تر و فرزندان بیشتر عطا می فرماید.»

## شرح

در این سخن، چیزی جز عنایت پروردگار بر باقی ماندن نوع بشر و حفظ و پایداری آن و جایگزینی کشته ها با بازماندگان، به نظر من نمی رسد. و خداوند دانایتر به حقایق است.

**۷۷- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

مَنْ تَرَكَ قَوْلَ لَا أَدْرِي أُصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ

## ترجمه

«هر که عبارت: نمی دانم، را ترک کند، به کشتن گاههایش نزدیک شده است.»

## شرح

فروگذاردن این سخن کنایه از گفتار بدون علم است، و رسیدن به گشتن گاهها کنایه از هلاکتی است که در اثر سخن از روی نادانی نصیب گوینده می شود، از آن رو که باعث گمراه شدن و گمراه کردن است، و چه بسا باعث هلاکت هم در دنیا و هم در آخرت است.



اشاره

رَأَى الشَّيْخَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ جَلَدِ الْغُلَامِ

ترجمه

«اندیشه پیر را از چابکی و نیرومندی جوان بیشتر دوست دارم.»

شرح

در روایتی به جای کلمه جلد، مشهد الغلام آمده است.

جلد شخص، همان نیرو و توانمندی اوست. قبلا- گذشت که اندیشه مقدم بر نیرومندی و دلاوری است، زیرا که اصل سودمنی، اندیشه است.

البته امام (علیه السلام) اندیشه را مخصوص پیر، و دلاوری را ویژه جوان دانسته است، از آن رو که هر یک از آنها متناسب با آن ویژگی اند. چون پیری به دلیل تجربه های زیاد و سر و کار با امور، جای توقع اندیشه درست است. و از جوانی انتظار نیرومندی و توان می رود. اما بنا به روایت دیگر (مشهد، حضوره) آمده است و معنای این عبارت نیز روشن است.

اشاره

عَجِبْتُ لِمَنْ يَفْنُطُ وَمَعَهُ الْإِسْتِغْفَارُ

ترجمه

«از نومییدی کسی که امکان استغفار و توبه را دارد در شگفتم.»

شرح

قنوط، یعنی ناامیدی از رحمت، و چون طلب آموزش از روی اخلاص، به شهادت قرآن کریم- چنان که خواهد آمد- ریشه و اساس بخشش است، از این رو نومییدی با وجود استغفار، جای تعجب است.

اشاره



كَانَ فِي الْأَرْضِ أَمَانًا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ - وَقَدْ رُفِعَ أَحَدُهُمَا فَدُونَكُمْ الْآخَرَ فَتَمَسَّكُوا بِهِ - أَمَّا الْأَمَانُ الَّذِي رُفِعَ فَهُوَ؟ رَسُولُ اللَّهِ ص؟ -  
وَ أَمَّا الْأَمَانُ الْبَاقِي فَلَا سِتْغْفَارَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى - «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ»

### ترجمه

«دو امان از عذاب خدا روی زمین وجود دارد، یکی از آنها از دست رفته است ولی دیگری در دسترس شماست، پس به آن چنگ بزنید: اما امانی که از دست رفته وجود پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است و اما امانی که باقی مانده استغفار و طلب آمرزش است: خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ» (۱).

### شرح

سید رضی می گوید: این سخن از سخنان نیکو و از ظریف ترین نکته یابیهاست .

این که وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بین امت و برگرداندن آنان به سوی خداوند برای برخورداری از آمرزش او و همچنین آمرزش طلبی با اخلاص، دو مقدمه برای نزول رحمت خدا و برطرف کردن عذاب پروردگار است، از مطالبی است که دلیل عقلی گواه آن است و امام (علیه السلام) آن را با گواه راستین قرآنی همان طوری که بیان فرمود، مورد تأکید قرار داده است.

### ۸۱- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ - أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ - وَ مَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ - وَ مَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظٌ - كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ

### ترجمه

«هر که ما بین خود و خدا اصلاح کند، خداوند ما بین او و مردم را اصلاح

ص: ۴۸۲

۱- سوره انفال (۸) آیه (۳۳) [۱] یعنی: خداوند مردم را تا تو در میان آنها هستی عذاب نمی کند و تا طلب آمرزش می کنند، آنان را به کیفر نمی رساند.

نماید، و هر که کار آخرت را اصلاح کند، خدا کار دنیای او را اصلاح نماید، و هر که از جانب خود پند دهنده ای داشته باشد، از طرف خدا ننگهبانی خواهد داشت.»

## شرح

اصلاح ما بین خود و خدا به وسیله تقواست که باعث خوشنودی خدا می گردد، و چون از جمله آثار تقوا اصلاح قوای شهوت و غضب، که اساس فساد در میان مردمنند، و نیز پابندی به اعتدال در مورد این قوا می باشد، بنا بر این اصلاح ما بین او و مردم نیز وابسته به اصلاح همان قواست.

و هم چنین از جمله لوازم اصلاح امر آخرت، جذب نشدن مردم به طرف دنیا و خودداری از حرص نسبت به مال دنیاست، و این نیز بسته به برخورد صحیح آنان و رفتارشان با اخلاق حسنه است که خود موجب اصلاح امر آخرت و باعث تحت تأثیر قرار گرفتن و علاقه مندی آنان به کسی است که واجد این صفات است و باعث سودرسانی و کمک و آزار نرساندن مردم به او می گردد، و به این ترتیب باعث اصلاح دنیای او می شود. از طرفی تحصیل دنیای مطلوب برای کسی که امر آخرتش را اصلاح کند سهل است و دنیای مطلوب همان حد اعتدال از نیاز وی می باشد. و این هم امری است که عنایت پروردگار و فراهم آوردن و اصلاح آن را در طول مدت زندگانی دنیا، عهده دار است.

امّا مطلب سوم، خود را موعظه کردن باعث تقوای الهی و پابندی به اعتدال در مورد قوای شهوت و غضب است که اینها اساس شرّ و ریشه فساد هستند که مستلزم هلاکت دنیا و آخرت می باشند، امّا موعظه کردن خویش باعث آن می گردد که خدا انسان را از شر آنها نگاه دارد.

**۸۲- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يُقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ - وَ لَمْ يُؤْيِسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ

ص: ۴۸۳

«فهمیده و زیرک واقعی، آن کسی است که مردم را از رحمت خدا ناامید نکند و آنها را از آسایش و راحتی از طرف خدا مأیوس نگرداند، و از مکر و کيفر الهی ایمن نسازد.»

## شرح

مقصود امام (علیه السلام) از کل الفقیه کنایه از فهم کامل، یعنی کسی که در دانایی کامل است، توضیح آن که هر کس در باره قرآن مجید بینشی پیدا کند می فهمد که نخستین هدف قرآن، دعوت مردم به سمت خدا از راههای مخصوصی به صورت تشویق، تهدید، وعده خوب، وعده عذاب، بشارت، بیم دادن و امثال اینها است، پس در این صورت لازمه چنین درکی آن است که مردم را به وسیله آیاتی که وعده عذاب و بیم داده از رحمت خدا ناامید نکند و بدان وسیله از آسایش و خوشی مأیوس نگرداند، زیرا لازمه نومیثدی، وادار ساختن گنهکاران به گناه و پیروی از هوی و هوس دنیایی است چرا که امیدی به نتیجه اخروی و خودداری از گناه ندارند، و از این رو است که خدای متعال فرموده است: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (۱). و نیز فرموده است: «إِنَّهُ لَا يَيْئَاسُ مِن رُّوحِ اللَّهِ إِلَّا الْكُفَّارُونَ» (۲). و از مکر الهی با اعتقاد به آیات وعده و بشارت خدا، آنها را ایمن نسازد، تا مبادا، آیات بشارت باعث اطمینان و اعتماد آنان شود و دچار گناه و پیروی از هوی گردند، و از این رو خدای متعال فرموده است: «أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» (۳). بلکه

ص: ۴۸۴

- 
- ۱- سوره زمر (۳۹) آیه (۵۳) [۱] یعنی: بگو ای پیامبر به بندگانم که بر نفس خود اسراف کرده اند، هرگز از رحمت خدا نومید مباشید، البته خدا همه گناهان را (اگر توبه [۲] کنید) خواهد بخشید که او بسیار بخشنده و مهربان است.
  - ۲- سوره یوسف (۱۲) آیه (۸۷) [۳] یعنی: هرگز جز کافران هیچ کس از رحمت خدا نومید نیست.
  - ۳- سوره اعراف (۷) آیه (۹۹) [۴] یعنی: آیا از مکر خدا غافل مانده اند در صورتی که از آن غافل نشوند مگر مردم زیانکار.

در موعظه و دعوت به سوی خدا باید از هدفهای سنت و قوانین الهی پیروی کند.

### ۸۳- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

أَوْضَعَ الْعِلْمَ مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ - وَ أَرْفَعَهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَ الْأَرْكَانِ

#### ترجمه

«بی ارزشترین دانش، آن دانشی است که بر زبان متوقف است، و بالا-ترین دانش آن است که در همه اعضا و جوارح آشکار است.»

#### شرح

علم اول، کنایه از دانشی است که به همراه آن عمل نباشد و تنها بر زبان جا گرفته و در آن بروز کند که پست ترین درجه علم است و از دومی منظور آن علمی است که مقرون به عمل باشد. از آن رو که اعمال شایسته از جمله نتایج شناخت خدا و آنچه شایسته اوست، می باشد. این نوع علم در اعضا و جوارح بنده خدا به سان ظهور علت در معلول آشکار است و این همان علمی است که در آخرت سودمند است.

### ۸۴- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ - فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمِ

#### ترجمه

«این دلها نیز همانند بدنها خسته و افسرده می شوند، بنا بر این در جستجوی حکمتهای تازه برای آنها باشید.»

#### شرح

گاهی نفوس انسانی از یک نوع علم و دانش زده می شوند، و به دلیل



یک نواختی مطالب آن از نگرش در آن افسرده می گردند. وقتی که بر بخشی از مطالب آن آگاهی یابند قسمتهای دیگر را نیز با آن مقایسه می کنند و این قسمت بر ایشان تازگی ندارد تا لذتبخش باشد و توجه به آن را ادامه بخشد، از طرفی چون حالت افسردگی و زدگی برای نفس آدمی ناپسند است، امام (علیه السلام) امر فرموده است تا حکمتهای تازه برای نفس بجویند. مقصود، حکمتهای تازه و شکفت آور برای نفس است که لذت آور باشد به حدی که همیشه دنبال دانش و بهره گیری از مطالب گوناگون بر آید. مقصود امام (علیه السلام) از حکمت، حکمت عملی و اقسام مختلف آن و یا شامل همه اینهاست.

## ۸۵- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ - لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا - وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ - وَ لَكِنْ مَنِ اسْتَعَاذَ فَلَيْسَ تَعَاذَ مِنْ مُضَةِ آتِ الْفِتْنِ - فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ - «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» - وَ مَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ يَخْتَبِرُهُمْ - بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ لِيَتَبَيَّنَ السَّخِطَ لِرِزْقِهِ - وَالرَّاضِيَ بِقِسْمِهِ - وَإِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ - وَ لَكِنْ لِيُظْهِرَ الْأَفْعَالَ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ - لِأَنَّ بَعْضَهُمْ يُحِبُّ الذُّكُورَ وَ يَكْرَهُ الْإِنَاثَ - وَ بَعْضُهُمْ يُحِبُّ تَثْمِيرَ الْمَالِ وَ يَكْرَهُ انْتِثَامَ الْحَالِ قَالَ السَّيِّدُ الرَّضِيُّ وَ هَذَا مِنْ غَرِيبٍ مَا سَمِعَ مِنْهُ فِي التَّفْسِيرِ

### ترجمه

«مباد کسی از شما بگوید، خدا از فتنه و آزمون به تو پناه می برم. زیرا کسی نیست که آزمایش نشود، اما آن که پناه می برد باید از فتنه های گمراه کننده پناه ببرد چون خدای سبحان می فرماید: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» (۱). این بدان معناست که خداوند مردم را به وسیله مال و فرزندشان می آزماید، تا کسی که از روزی خود ناراضی است، و کسی که نسبت به نصیب خود راضی است،

ص: ۴۸۶

۱- سوره انفال (۸) آیه (۲۸) [۱] یعنی: بدانید که ثروتها و فرزندان شما آزمایشند.

آشکار گردد، اگر چه خداوند از خود آنان بدانها آگاهتر است. اما آزمون برای آن است که کارهای شایسته پاداش و کیفر برای خودشان روشن شود. زیرا بعضی از مردم، فرزندان پسر را دوست دارند، و از داشتن دختران ناراضی اند، و بعضی دیگر مال فراوان می خواهند و از پریشانحالی ناراحتند».

## شرح

خلاصه کلام، آن که آزمایش اعم از آزمایشی است که از آن باید به خدا پناه برد، زیرا شامل مال و فرزندان نیز می گردد، به دلیل آن که خداوند بندگانش را با آن دو آزموده است. در صورتی که اگر بنده ای در باره آنها دستور خدا را رعایت کند و فرمان الهی را ببرد، جای پناه بردن به خدا نیست، اما آزمایشی که باید به خدا پناه برد، آن آزمایشی است که باعث گمراهی از راه خدا می شود، مانند کسی که مال و ثروت او را از راه عدالت بیرون ببرد و او مال را در راه شهوات و پیروی هوای نفس صرف کند.

## ۸۶- از امام (علیه السلام) پرسیدند، خیر چیست؟ امام (علیه السلام) فرمود:

## اشاره

لَيْسَ الْخَيْرُ أَنْ يَكْثَرَ مَالُكَ وَوَلَدُكَ - وَ لَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثَرَ عِلْمُكَ - وَ أَنْ يَعْظَمَ حِلْمُكَ وَ أَنْ تُبَاهِيَ النَّاسَ بِعِبَادَةِ رَبِّكَ - فَإِنْ أَحْسَنْتَ حَمِدَتِ اللَّهُ وَ إِنْ أَسَأْتَ اسْتَغْفَرَتِ اللَّهُ - وَ لَا خَيْرَ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لِلرَّجُلَيْنِ - رَجُلٍ أَذْنَبَ ذُنُوبًا فَهُوَ يَتَدَارَكُهَا بِالتَّوْبَةِ - وَ رَجُلٍ يُسَارِعُ فِي الْخَيْرَاتِ - وَ لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَى وَ كَيْفَ يَقِلُّ مَا يُتَقَبَلُ

## ترجمه

«خیر آن نیست که مال و فرزندت زیاد شود، بلکه آن است که دانشت زیاد و بردباری ات بیشتر شود و برای بندگی خدا به مردم فخر کنی، پس اگر نیکی کردی، سپاس و شکر خدا را بگویی، و اگر بد کردی، از خدا طلب مغفرت کنی.

هیچ خوبی در دنیا مفهوم ندارد مگر برای دو نفر، یکی آن که گناه خود را با توبه جبران کند، و دیگر آن کسی که در پی کارهای نیک بشتابد. و هیچ کاری که توأم با

تقوا صورت پذیرد، اندک نیست، چگونه عملی را که مورد قبول است، ممکن است اندک شمرد؟».

## شرح

خیر در عرف توده مردم عبارت از مال فراوان و اندوخته های دنیوی است اما در اصطلاح عارفان و سالکان راه خدا، سعادت اخروی و آنچه از کمالات نفسانی است که وسیله رسیدن به سعادت اخروی باشد. بسا که گروهی خیر را اعم از هر دو مورد تفسیر کرده اند البته امام (علیه السلام) خیر بودن مورد اول را هم به دلیل ناپایداری و مفارقت آن و هم به دلیل آنکه چه بسا باعث شر در آخرت گردد نفی فرموده و خیر را به معنی دوم تفسیر کرده و آن را ریشه کمال قوای انسانی شمرده است، بنا بر این دانش زیاد، کمال قوای نظری برای نفس عاقله است، و بردباری زیاد از کمال قوه عملی، و همان فضیلت قوه غضبیه است و افتخار به مردم به خاطر بندگی پروردگار، یعنی افتخار به زیادی عبادت، اخلاص و سپاس خدا نسبت به توفیق کار نیک که داده، و طلب مغفرت برای گناهی که مرتکب شده، از جمله فضایل قوه شهوی و کمال قوه عملی است.

آن گاه امام (علیه السلام) خیر دنیا را منحصر در دو چیز دانسته است، توضیح آن که انسان یا سرگرم نابود سازی و از بین بردن گناهان و جبران گناهی است که از او سرزده، تا بدین وسیله خود را برای کسب نیکیها آماده سازد و یا مشغول انجام خوبیها است. دیگر خیر قابل تحصیلی که حد وسط این دو کار باشد، وجود ندارد.

سپس امام (علیه السلام) به اندک نبودن آن عملی که توأم با تقوای الهی است حکم کرده است تا بدین وسیله توجه دهد که جبران گناهان با از بین بردن آنها و شتافتن به کارهای نیک مستلزم داشتن تقواست، و این کار کوچکی نیست از آن رو که نزد خدا پذیرفته است و آنچه نزد خدا قبول افتد مستلزم اجر فراوانی است. و این

سخن تشویقی است به دو عمل یاد شده.

## ۸۷- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ - ثُمَّ تَلَا «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا» الْآيَةَ - ثُمَّ قَالَ إِنَّ وَلِيَّيَّ؟ مُحَمَّدٌ؟ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ إِنِ بُعِدَتْ لِحَمَّتُهُ - وَ إِنِ عُدُوٌّ؟ مُحَمَّدٌ؟ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَ إِنِ قَرَبَتْ قَرَابَتُهُ

### ترجمه

«نزدیکترین افراد به پیامبران، آگاهترین آنهاست به آنچه آنان از جانب خدا آورده اند». آن گاه امام (علیه السلام) این آیه را تلاوت کرد: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا» (۱). سپس فرمود: «دوستدار حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) کسی است که خدا را اطاعت کند هر چند که خویشاوند نزدیک او نباشد، و دشمن حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) کسی است که فرمان خدا را نبرد اگر چه خویشاوند نزدیک آن بزرگوار باشد».

### شرح

چون هدف انبیا (علیه السلام) دعوت مردم به اطاعت پروردگار بوده است، بنا بر این هر کس که خدا را بیشتر اطاعت کند، موافق تر با آنان بوده، و به دل و جان آنها نزدیکتر، و نسبتش به ایشان استوارتر خواهد بود. و چون اطاعت ایشان جز با آگاهی بدانچه از جانب خدا آورده اند میسر نیست، آگاهترین مردم بدانها، نزدیکترین فرد و شایسته ترین کس به وابستگی با ایشان خواهد بود، و دلیل این مطلب، آیه مورد ذکر است.

امام (علیه السلام) حالت انبیا را بیان کرده است، تا به طور اجمال مقصود آن حضرت روشن شود، و بعد نام حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را همان طور که روش یک سخنگوست - بطور خصوص ذکر کرده است. و مراد به ولی در اینجا همان اولی

ص: ۴۸۹

۱- سوره آل عمران (۳) آیه (۶۸) [۱] یعنی نزدیکترین مردم به ابراهیم (علیه السلام) آنهايي هستند که او و هم این پیامبر (حضرت محمد) و کسانی را که به او ایمان دارند، پیروی کنند.

و دوست است. و اشاره نموده است بر این که اطاعت خدا دلیل اولویت به محمد (صلی الله علیه و آله)، و نافرمانی خدا دلیل دشمنی با اوست، هر چند که شخص مطیع، خویشاوندی نزدیکی نداشته و یا شخص عاصی خویشاوندی نزدیکی داشته باشد، برای این که معلوم شود، طاعت و معصیت دو علت مستقل برای دوستی و دشمنی با حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) هستند تا میل به اطاعت و نفرت از معصیت به وجود آید.

## ۸۸- امام (علیه السلام) صدای مردی از حروریّه را شنید که مشغول نماز شب بود و

### اشاره

قرآن تلاوت می کرد، آن بزرگوار فرمود:

نَوْمٌ عَلَىٰ يَقِينٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ فِي شَكٍّ

### ترجمه

«خوابیدن با یقین و ایمان، بهتر از نماز خواندن با شک و تردید است.»

### شرح

حروریّه گروهی از خوارج و منسوب به حروراء- به دو صورت: مدّ و قصر- می باشند حروراء، نام روستایی در منطقه نهروان است که نخستین بار خوارج در آنجا اجتماع کردند. تهجد، عبارت از بیدار خوابی برای عبادت است.

براستی که چنان است، به خاطر این که خواب آن کسی که به آنچه شایسته یقین و آگاهی است، یقین و آگاهی دارد، بهتر از عبادت آن کسی است که در مواردی از اصول عبادت، شایسته را از ناشایسته تشخیص ندهد، و بی فایده خود را به زحمت اندازد.

مقصود امام (علیه السلام)، آن شک و تردیدی است که آنان در امامت امام وقت داشتند که خود اساس تعلیم عبادات و کیفیت انجام آنها است، که آگاهی بدان رکنی از ارکان دین می باشد، و شک و تردید در آن باعث عدم استفاده از آن و شک در بسیاری از نیازمندیها از قبیل علم توحید و اسرار عبادات و کیفیت سلوک

و اطاعت پروردگار است.

## ۸۹- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

اعْقِلُوا الْخَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلٌ رِعَايَهُ لَا عَقْلٌ رِوَايَهُ - فَإِنَّ رُؤَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَ رُعَاةَهُ قَلِيلٌ

### لغات

عقل الرعايه: ضبط خبر به وسیله درک و فهم و رعایت علم و آگاهی عقل الزوايه: ضبط الفاظ و شنیدن یک خبر بدون درک معنی

### ترجمه

«چون خبری را شنیدید، آن را از روی فهم و آگاهی درک کنید و به دریافت لفظ روایت بسنده نکنید، زیرا نقل کنندگان دانش فراوانند، اما رعایت کنندگان اندکند.»

### شرح

امام (علیه السلام) در این عبارت به وسیله یک قیاس مضمی شخص را به عمل مزبور ترغیب فرموده است که مقدمه صغرای آن عبارت: فَإِنَّ رُؤَاةَ الْعِلْمِ... و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر چه چنان باشد شایسته است تا از روی تدبیر و اندیشه درک شود، برای آن که رعایت کنندگان دانش افزون شوند.

## ۹۰- امام (علیه السلام) شنید، مردی می گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» حضرت

### اشاره

فرمود:

(۱)

إِنَّ قَوْلَنَا «إِنَّا لِلَّهِ» إِفْرَارٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْمُلْكِ - وَ قَوْلُنَا «وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» - إِفْرَارٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْهَلْكِ

### ترجمه

«سخن: «إِنَّا لِلَّهِ»، اعتراف ما بر آن است که ما مملوک خداییم، و گفتار: «وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» اعتراف بر فنا و بازگشت ما در رستخیز است.»

---

۱- سوره بقره (۲) آیه ۱۵۶ [۱] یعنی ما به فرمان خدا آمده و به سوی او باز می گردیم.

معنی این عبارات با تفسیری که امام (علیه السلام) از آیه مبارکه فرموده است روشن و واضح است.

### ۹۱- امام (علیه السلام) را گروهی رودر رو ستایش کردند آن بزرگوار فرمود:

#### اشاره

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي - وَ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ - اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا خَيْرًا مِمَّا يُظُنُّونَ وَ اغْفِرْ لَنَا مَا لَا يَعْلَمُونَ

#### ترجمه

«خدایا نسبت به من از من داناتری و من به خودم از آنان آگاهترم، خدایا ما را بهتر از آنچه دیگران گمان می برند، قرار بده، و آنچه را که در باره ما نمی دانند نادیده بگیر و ببامرز.»

#### شرح

با این سخن، امام (علیه السلام) نفس خود را در برابر ستایشی که موجب خودپسندی می گردد، شکسته و بعد از خداوند درخواست کرده تا درجه نیکی او را بالاتر از آنچه دیگران در باره او گمان دارند قرار دهد، و عیبهای او را که از آن ناآگاهند، ببامرز. اگر کسی اشکال کند که امام (علیه السلام) معصوم از گناه است، چگونه از او گناهی سر می زند تا طلب آمرزش کند؟ در پاسخ می گوئیم: قبلاً بیان کردیم که عیب و نقص امثال آن حضرت و آنچه را که در باره امثال او گناه می نامند، از باب ترک اولی است نه از گناهان معمولی که معصوم و مبرا از آنهاست.

### ۹۲- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

لَا يَسْتَقِيمُ قَضَاءُ الْحَوَائِجِ إِلَّا بِثَلَاثٍ - بِاسْتِصْغَارِهَا لِتَعْظُمَ وَ بِاسْتِكْتَامِهَا لِتُظْهَرَ - وَ بِتَعْجِيلِهَا لِتَهْتَوَ

#### ترجمه

«حاجتها بدرستی برآورده نمی شود مگر با سه شرط: کوچک شمردن آن تا بزرگ شود، پنهان داشتن آن تا خود آشکار شود، شتاب در آن تا گوارا باشد.»



## شرح

امام (علیه السلام) برای برآورده شدن حاجتها سه شرط تعیین کرده است، یعنی برآوردن حاجات را چنان که شایسته است مشروط به سه شرط کرده است:

۱- برآورنده حاجت آن حاجت را کوچک شمارد، تا به بخشندگی و بزرگی منشی معروف شود، و بخشش و عطایش را بزرگ شمارند و زبانزد شود.

۲- آن را پنهان دارد، از آن جهت که طبیعت مردم بیشتر به ابراز آنچه شما مخفی بدارید کشش دارد و از سوی دیگران توجه بیشتری به آن معطوف می شود.

۳- به سرعت انجام دهد تا گوارا باشد، یعنی دلنشین شود. این عبارت از آن قبیل است که می گویند: هنا الطعام يهنأ.

توضیح آن که دیر برآوردن حاجت، درخواست کننده را می رنجاند، در نتیجه لذت برآوردن حاجت آمیخته به تلخی دیر برآوردن آن می گردد.

**۹۳- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُقَرَّبُ فِيهِ إِلَّا الْمَاحِلُ - وَلَا يُظَرَفُ فِيهِ إِلَّا الْفَاجِرُ - وَلَا يُضَعَّفُ فِيهِ إِلَّا الْمُنْصِفُ - يَعِيدُونَ الصَّدَقَةَ فِيهِ عَزْمًا وَصَلَمَةَ الرَّجْمِ مَنًّا - وَالْعِيَادَةَ اسْتِطَالَه عَلَى النَّاسِ - فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ السُّلْطَانُ بِمَشُورَةِ النِّسَاءِ - وَإِمَارَةُ الصَّبِيَّانِ وَتَدْبِيرُ الْخِضْيَانِ

## لغات

ماحل: کسی که نزد پادشاه سخن چینی می کند، اصل محل به معنای فریب و مکر است.

به جای کلمه الفاجر، الماچن نیز آمده است: به معنی گوینده ای که هر چیز از سخن بیهوده، یاوه و مسخره، دلش بخواهد بگوید.

الغرم: دین، وام

## ترجمه

«روزگاری بر مردم بیاید که در آن روزگار مقرب نیست مگر سخن چین، و»

زیرک قلم داد نمی شود مگر بدکار، و ناتوان به حساب نمی آید مگر شخص با انصاف. در آن وقت صدقه دادن را غرامت می شمارند، و صلّه رحم را منت و بندگی خدا را باعث بزرگی و برتری بر مردم می دانند، پس در چنان زمانی پادشاهی با مشورت کنیزان، و حکمرانی وسیله کودکان و تدبیر با خواجه سراهاست.»

## شرح

مقصود امام (علیه السلام) این است که در آن زمان به خاطر بدی مردم و دوری آنها از دیانت و قوانین شرع، اخلاق پست و ناروا به جای اخلاق پسندیده قرار گرفته و ناشایست به جای شایسته، در نتیجه سخن چینان به غلط به جای اصحاب فضیلت و افرادی که شایسته تقرّبند، در نزد پادشاهان مقرب می شوند، و تبهکاران یعنی کسی که در کاربرد قوه شهوتش، راه پست افراط را می پیماید، شخص با فضیلتی که دارای اعمال و حرکات معتدل است، شمرده می شود.

عبارت: و لا یضعف... یعنی هرگاه کسی را ببینند که دارای تقواست و در رفتارش با مردم منصف است، ناتوان و عاجز شمارند. و احتمال می رود که مقصود امام (علیه السلام) از عبارت یضعف یعنی کم عقل شمارند، به خاطر این که او ستم نمی کند، گویا حقی را که باید می گرفت، نگرفته است، و صدقه ای را که دادن آن به خاطر کسب ثواب شایسته و سزاوار است، هم چون بازپرداخت وام در سنگینی و ناگواری، تاوان دادن و غرامت، می شمارند، و هم چنین صله رحم با خویشاوندان را منت، حساب کنند در صورتی که منت باعث از بین بردن فضیلت صدقه است به دلیل آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى» (۱) و در آن زمان بندگی و عبادت خدا وسیله ای برای برتری جویی نسبت به دیگر مردمان می شود و بدان وسیله، مانند کسی که بر مردم منتی دارد

ص: ۴۹۴

---

۱- سوره بقره (۲) آیه (۲۶۴) [۱] یعنی: ای اهل ایمان صدقات خود را به سبب منت گذاری و آزار رساندن تباه نسازید.

خود را از دیگران بالاتر می گیرد.

آن گاه امام (علیه السلام) از جمله نشانه های آن زمان، این چیزها را می داند: که سلطان و پادشاه با مشورت کنیزان و به فرماندهی گماردن کودکان و تدبیر و اندیشه خواهی سران، مملکت را اداره کنند.

[مرحوم ابن میثم - شارح نهج البلاغه - می فرماید: این علامتها در زمان ما و مدتی پیش از عصر ما ظاهر گشته است!

## ۹۴- جامه کهنه وصله داری را بر تن امام (علیه السلام) دیدند، در این باره با حضرت

### اشاره

گفتگو کردند، حضرت فرمود:

يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ وَ تَذِلُّ بِهِ النَّفْسُ - وَ يَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ

### ترجمه

«با آن، دل، فروتن و نفس آرام می گردد و مؤمنان از آن سرمشق می گیرند.»

### شرح

امام (علیه السلام) در مورد پوشیدن آن لباس کهنه سه مطلب را بیان داشته است:

فروتنی دل و رام شدن نفس امّاره و به وسیله فقر درهم شکستن نفس. و ذلت نفس همان درهم شکستن نفس امّاره است و پیروی مؤمنان هم به همان دو منظور اول است.

## ۹۵- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عَدُوَانِ مُتَفَاوِتَانِ - وَ سَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ - فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَ تَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَ عَادَاهَا - وَ هُمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ مَا شِ بَيْنَهُمَا - كُلَّمَا قَرَّبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخِرِ - وَ هُمَا بَعْدُ صَرَّتَانِ

### ترجمه

«دنیا و آخرت دو دشمن ناسازگارند، و دو راه مخالفند، بنا بر این کسی که دوستدار دنیا باشد و به آن دل ببندد، با آخرت دشمن و با آن در ستیز است، و آن

دو مانند مشرق و مغربند، کسی که ما بین آنها راه می رود هر چه به یکی نزدیک شود از دیگری دور می شود، و آن دو، پس از این اختلافها به دو زن هوو می مانند.»

## شرح

کلمه: (العدو) دشمن را- از جهت فاصله ای که ما بین دنیا و آخرت وجود دارد- برای آنها استعاره آورده است، و اما این که دنیا و آخرت دو راه مخالفند، واضح و روشن است. و لازمه وجود دشمنی و اختلاف بین دنیا و آخرت آن است که دوستدار یکی از آنها دشمن دیگری باشد.

آن گاه امام (علیه السلام) دنیا و آخرت را به مشرق و مغرب تشبیه کرده است، وجه شبه مابینت آنها و اختلاف جهت آنهاست، و طالب دنیا را به کسی تشبیه کرده که ما بین مشرق و مغرب در حرکت است، وجه شبه عبارت: کلما قرب... است زیرا طالب دنیا به هر مقدار در طلب دنیا همت گمارد به همان نسبت از آخرت غافل می ماند و از آن دور می افتد، و هر چه در کسب دنیا بیشتر بیندیشد، غفلت و دوری اش از آخرت افزون می گردد و بالعکس، همانند رهروی که به یکی از دو جهت مشرق و مغرب حرکت می کند. و پس از آن، دنیا و آخرت را به دو هوو تشبیه کرده است وجه شبه نیز این است که هر چه به یکی از هووها نزدیک شود، همچون مرد دو زنه از زن دیگر دور می گردد.

## ۹۶- از نوف بکالی نقل شده است که گفت: شبی امیر مؤمنان را دیدم که

## اشاره

از بستر خود بیرون آمده و به جانب ستارگان نظر می کند و می فرماید:

أَرَأَيْتُمْ أَنْتَ أُمُّ رَامِقٍ - فَقُلْتُ بَلْ رَامِقٌ قَالَ يَا نَوْفُ؟ طُوبَى لِلزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا - الرَّاعِبِينَ فِي الْآخِرَةِ - أَوْلَيْكَ قَوْمٌ اتَّخَذُوا الْأَرْضَ بِسَاطًا - وَ تُرَابَهَا فِرَاشًا وَ مَاءَهَا طِيبًا - وَ الْقُرْآنَ؟ شِعَارًا وَ الدُّعَاءَ دِثَارًا - ثُمَّ قَرَضُوا الدُّنْيَا قَرْضًا عَلَى مِنْهَاجِ الْمَسِيحِ؟ -

ص: ۴۹۶

يَا نُوفُ؟ إِنَّ دَاوُدَ ع؟ قَامَ فِي مِثْلِ هَذِهِ السَّاعَةِ مِنَ اللَّيْلِ - فَقَالَ إِنَّهَا لَسَاعَةٌ لَا يَدْعُو فِيهَا عَبْدٌ إِلَّا اسْتُجِيبَ لَهُ - إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَشَّارًا  
أَوْ عَرِيفًا أَوْ شُرْطِيًّا - أَوْ صَاحِبَ عَرْطِيَّةٍ وَ هِيَ الطُّنْبُورُ أَوْ صَاحِبَ كُوبَةٍ وَ هِيَ الطُّبْلُ - وَ قَدْ قِيلَ أَيْضًا إِنَّ الْعَرْطِيَّةَ الطُّبْلُ - وَ الْكُوبَةَ  
الطُّنْبُورُ

## لغات

بکالی، به کسر باء: منسوب به بکاله نام روستایی از روستاهای یمن است رامق: ناظر، بیدار، عریف: کسی که با مأمور دولت همکاری می کند و راز مردم را به او می گوید

## ترجمه

«ای نوف! خوابی یا بیدار؟ عرض کردم: یا امیر المؤمنین بیدارم. فرمود: ای نوف خوشا به حال پارسایان دنیا که به آخرت دل بسته اند، آنان کسانی هستند که زمین را فرش، و خاک زمین را بستر، و آب آن را نوشیدنی گوارا قرار داده و قرآن را پیراهن و دعا را جبه خویشت ساخته اند، و به این ترتیب به روش حضرت مسیح (علیه السلام) دنیا را از خود دور کردند.»

ای نوف، داود در این وقت شب از جا بلند شد و گفت: این ساعتی است که در آن ساعت بنده ای درخواست نمی کند مگر این که روا می گردد. جز آن کسی که عشر بگیر، یا خبرچین حکومتیان، گزمه و فراش حکومتی، یا نوازنده ساز (تار و تنبور) و یا دهل زن باشد». (بعضی گفته اند: عرطبه یعنی دهل، و کوبه یعنی تار و ساز).

## شرح

بیرون رفتن امام (علیه السلام) در آن وقت به همان جهت است که از حضرت داود (علیه السلام) نقل کرده است و نیز از آن رو که وقت آزادی است برای توجه و اندیشیدن در باره آفرینش آسمانها و آراستگی آنها، سپس پارسایان در دنیا را با شش ویژگی به منظور پیروی دیگران از آنان معرفی فرموده است:

۱- زمین را فرش خود قرار داده اند.

۲- خاک زمین را بستر خود قرار داده اند.

۳- آب زمین را شربتی گوارا دانسته اند، و اینها از لوازم پارسایی آن افراد در برخورداری از دنیا و چشم پوشیدن با میل و رغبت از آن است.

۴- قرآن را شعار (جامه زیرین) خود ساخته اند.

۵- دعا و درخواست را دثار (لباس روپوش از قبیل جبه و عبا) قرار داده اند لفظ: شعار (۱) را برای قرآن از آن رو استعاره آورده است که آنان پیوسته در حال آموزش آن و درک مقاصد قرآنند همانند لباس زیرین که همراه بدن است. و لفظ دثار را از آن جهت استعاره آورده است برای دعا، که آنان خود را به وسیله دعا از عذاب خدا و سختیهای وارد بر ایشان نگه می دارند، همان طوری که شخص به وسیله لباس روپوش از سرما و امثال آن خویشتن را حفظ می کند.

۶- بریدن آنان از دنیا، یعنی آنان با این ویژگیها دنیا را با کمترین مقدار نیاز هم چون حضرت مسیح (علیه السلام) از خود جدا ساخته اند .

و به پاخاستن آن بزرگوار در نیمه دوّم شب از آن جهت بود که در آن هنگام امید اجابت دعا می رود به دلیل این که نفس انسانی از سرگرمی به کارهای محسوس روزانه فارغ است و پس از خواب، توجه فراوان به آستان ربوبی دارد و آماده پذیرش الطاف خداوندی است، و امّا آن افرادی را که استثنا فرموده است به خاطر ارتباطشان با گناه است که دلهاشان را از قبول رحمت پروردگار باز می دارد.

ص: ۴۹۸

---

۱- شعار، در لغت لباس زیر و پیراهن زیرپوش را گویند در اینجا کنایه از انس با قرآن در خلوتهاست-م.

### اشاره

إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيُّوهَا - وَحَدَّ لَكُمْ حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُوهَا - وَنَهَاكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا - وَسَكَتَ لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَلَمْ يَدْعَهَا نِسْيَانًا فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا

### لغات

فرائض الله: واجبات دین خدا حدود الهی: نهایت چیزهایی از نعمتهای الهی که مباح دانسته و دست یازیدن بدانها را اجازه فرموده است

### ترجمه

«خداوند بر شما چیزهایی را واجب ساخته است، مبادا آنها را تباه سازید، و حدودی را برای شما تعیین کرده است، مبادا از آن حدود تجاوز نمایید، و شما را از چیزهایی نهی کرده است مبادا پرده حرمت آنها را بدرید، و برای شما در مورد چیزهایی خاموشی گزیده است، نه آن که آنها را فراموش کرده باشد، پس خودتان را به زحمت نیندازید.»

### شرح

چیزهایی مورد نهی یعنی آنچه از محرمات و پستیها که از حدود الهی تجاوز کند. و چیزهایی که در باره آنها خاموشی گزیده از قبیل تکلیف به دانستنهای دقیقی است که در آخرت بی فایده است زیرا خداوند از روی فراموشی، به سکوت بر گزار نکرده، چه خداوند مبرا از نسیان است، بلکه به دلیل بی سود بودن آنها برای آخرت و به دلیل این که اشتغال بدانها باعث ترک اشتغال به دانستنهای مفید می شود و موجب ضرر و زیان می گردد از آنها سخن نگفته است.

### اشاره

لَا يَشْرِكُ النَّاسُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ لِاسْتِصْلَاحِ دُنْيَاهُمْ - إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُوَ أَضْرُّ مِنْهُ

«مردم چیزی از امر دینشان را به خاطر رونق دینشان فروگذار نمی کنند مگر این که خداوند بر آنان دری را می گشاید که زیانش از آن سود بیشتر است.»

### شرح

چون خواسته های مردم در دنیا-وقتی که در دنیا خواهی باز شد- پایان پذیر نیست، چون هر خواسته ای خود زمینه ای برای افزون طلبی و زیاده جویی دنیا و تحصیل شرایط و لوازم آن می شود و همچنین دوری انسان از خدا به اندازه نزدیکی او به دنیا و آرزوهای دور و دراز در دنیاست، بنا بر این هر کاری که در آن سود دنیا با همان هدف دنیایی مورد نظر باشد، وسیله ای برای گشایش دری از درهای جستن و آراستن دنیا است، و زیانش از اولی بیشتر خواهد بود چون فرورفتگی به دنیا بیشتر و دوری از خدا افزونتر می گردد.

**۹۹-امام (علیه السلام) فرمود:**

### اشاره

رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ

### ترجمه

«بسا دانشمندی که نادانی اش او را از پای در آورد و دانشی که دارد به او سودی نرساند.»

### شرح

مقصود امام (علیه السلام)، دانشمندانی است که از علوم بی فایده مانند جادو و تردستی، بلکه همانند علم نحو و دیگر علوم عقلی بهره مندند و از قوانین اسلام ناآگاه، و از روی جهل فتوا دهند و یا از حدود الهی تجاوز کنند و مرتکب گناهی شوند، و در نتیجه این علم باعث هلاکت آنان در دنیا و آخرت گردد، و یا آن علمی که در آخرت سودی ندارد و باعث ترک علم مهمتری می شود پس علاوه بر آن که سودی ندارد و آن دانستنیها او را نجات نمی بخشد بلکه باعث هلاکت وی در آخرت می گردد.



## اشاره

لَقَدْ عَلِقَ بِنِيَابِ هَذَا الْإِنْسَانِ بَضْعَةٌ - هِيَ أَعْجَبُ مَا فِيهِ وَهُوَ الْقَلْبُ - وَذَلِكَ أَنَّ لَهُ مَوَادَّ مِنَ الْحِكْمَةِ وَاضْدَادًا مِنْ خِلَافِهَا - فَإِنْ سَنَحَ لَهُ الرَّجَاءَ أَذَلَّهُ الطَّمَعُ - وَإِنْ هَيَّاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَهُ الْحِرْصُ - وَإِنْ مَلَكَهُ الْيَأْسُ قَتَلَهُ الْأَسْفُ - وَإِنْ عَرَضَ لَهُ الْغَضَبُ اشْتَدَّ بِهِ الْغَيْظُ - وَإِنْ أَشْبَعَهُ الرِّضَا نَسِيَ التَّحْفُظَ - وَإِنْ غَالَهُ الْخَوْفُ شَغَلَهُ الْحَذَرُ - وَإِنْ اتَّسَعَ لَهُ الْأَمْنُ اسْتَبَلَّتْهُ الْغَرَّةُ - وَإِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ فَضَحَّ الْجَزْعُ - وَإِنْ أَفَادَ مَالًا أَطْعَمَهُ الْغِنَى - وَإِنْ عَصَّتْهُ الْفَاقَةُ شَغَلَهُ الْبَلَاءُ - وَإِنْ جَهَدَهُ الْجُوعُ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ - وَإِنْ أَفْرَطَ بِهِ الشُّبْحُ كَطَّئَهُ الْبَطْنَةُ - فَكُلُّ تَقْصِيرٍ بِهِ مُضِرٌّ وَكُلُّ إِفْرَاطٍ لَهُ مُفْسِدٌ

## لغات

نیاب: رنگی که دل به آن آویخته است غاله: ناگهانی او را گرفت

## ترجمه

«به یکی از رگهای بدن این انسان پاره گوشتی آویخته شده که شگفت ترین عضو بدن اوست، و آن قلب است که در آن مایه های حکمت و ضد آن از غیر حکمت وجود دارد: اگر امیدوار باشد، طمع او را خوار سازد، و اگر طمع بر آن رو آور شود، حرص و آز آن را از پای در آورد، و اگر ناامیدی او را فرا گیرد، غم حسرت او را بکشد، و اگر خشم و غضب بر او مستولی گردد، شدت خشم بر او سخت گیرد، و اگر خوشنودی یار او گردد، خویشنداری را از یاد ببرد، و اگر ترس به ناگه او را فرا گیرد، احتیاط و محافظه کاری او را سرگرم سازد، و اگر زیاده آسوده خاطر شود، دچار غفلت می گردد، و اگر مصیبتی بر او رو آورد، بیتابی او را رسوا کند، اگر به مالی برسد، بی نیازی او را به طغیان وادارد، و اگر از بی چیزی رنج برد، گرفتار بلا گردد، و اگر زیاد سیر شود از شکمپری رنجیده شود، بنا بر این هر نوع کاستی و کوتاهی او را زیان رساند و هر نوع زیادتی او را فاسد کند.»

## شرح

مقصود امام (علیه السلام) از مواد حکمت، فضایل اخلاقی است، زیرا تمام فضایل از شاخه های حکمتند، و حکمت خود عبارت است از دانستن آنچه باید انجام داد، و آن شایسته ترین مورد در هر زمینه است و همینها ماده های کمال قلبند، و

امام(علیه السلام) به هر یک از اضداد مخالف آن مواد یعنی رذایلی که ضد فضایلند نیز اشاره فرموده است، که همان دو طرف افراط و تفریط فضایل می باشند .

۱- طمع، یعنی صفت ناپسند افراط از امیدواری، امام(علیه السلام) وسیله پیامد خواری و ذلت در برابر آنچه طمع بسته و هم به وسیله زیاد شدن طمع، یعنی همان آزمندی کشنده در دنیا و آخرت از این صفت، برحذر داشته است.

۲- ناامیدی که همان صفت ناپسند تفریط از امیدواری است، امام(علیه السلام) به دلیل پی آمد آن یعنی تأسف شدید و کشنده از آن برحذر داشته است.

۳- صفت پست زیاده روی در خشم، یعنی همان شدت خشم که سبک مغزی شمرده می شود و حد وسط خشم، فضیلت شجاعت و فروخوردن خشم است.

۴- ترک خویشنداری و فراموش کردن آن، یعنی همان صفت ناپسند زیاده روی از حالت رضامندی انسان است بدانچه از دنیا عاید او گشته است .

۵- صفت ناپسند افراط در ترس و آن عبارت از این است که انسان در حالت ترس از چیزی بترسد که نباید بترسد، در صورتی که آنچه برای او شایسته است همان رعایت جانب احتیاط و ترک کارهای وحشتناک است.

۶- صفت پست تفریط در داشتن ضد ترس یعنی آسوده خاطری و دچار غفلت شدن عقل، به حدی که انسان در مصلحت خود، و حفظ آسایش و امتیث خود نیندیشد .

۷- صفت ناپسند کاستی از فضیلت صبر و تحمل در برابر مصیبت، یعنی بی تابی، امام(علیه السلام) از این حالت به دلیل پی آمد آن که همان رسوایی است، برحذر داشته است.

۸- صفت ناروای افراط در به دست آوردن مال دنیا یعنی طغیان به علت ثروت زیاد، و بی نیازی. طغیان یعنی از حد خود تجاوز کردن.

۹- صفت پست کوتاهی در صبر بر گرسنگی، و پی آمد آن را نیز یادآور شده

است که همان زمینگیر شدن در اثر ناتوانی از انجام وظیفه است، و به همین دلیل امام (علیه السلام) از این خوی ناپسند برحذر داشته است.

۱۰- صفت ناپسند سیری بیش از حد فضیلت اعتدال، که پیامد این عمل عبارت شکمپری است. و امام (علیه السلام) به دلیل همین پیامد از آن برحذر داشته است.

آن گاه امام (علیه السلام) با برحذر داشتن از دو طرف افراط و تفریط در خوردن، به طور اجمال سخن خود را به پایان برده است به این دلیل که چون تفریط قلب را از فضیلت تهی می کند، پس برای آن زیانبخش است، و افراط در آن نیز قلب را از فضیلت بیرون می سازد و باعث فساد قلب می گردد. توفیق نگهداری از فساد به دست خداست.

### ۱۰۱- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

نَحْنُ النُّمْرَقَةُ الْوُسْطَىٰ بِهَا يَلْحَقُ التَّالِي - وَ إِلَيْهَا يَرْجِعُ الْغَالِي

#### لغت

نمرقه: بالش کوچک

#### ترجمه

«ما تکیه گاهی هستیم در میانه، آن که عقب ماند خود را به آن برساند و آن که پیشی گرفته به سوی آن بازگشت نماید.»

#### شرح

امام (علیه السلام) این کلمه را به صفت (الوسطی) یعنی میانه و معتدل، برای خود و خاندان خود استعاره آورده است، از آن رو که اینان رهبران حق و برای مردم در زندگی دنیا و آخرت الگوهایی در حد عدل و در بین دو طرف افراط و تفریطند، و از حق امام (علیه السلام) و رهبران راستین آن است که در حد اعتدال با امور برخورد کند، تا عقب مانده یعنی کوتاهی کننده مقصر در کارها به او برسد، و پیشی گرفته یعنی

تندرو متجاوز از حدّ عدالت به سوی او باز گردد.

## ۱۰۲- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُصَانِعُ - وَلَا يُضَارِعُ وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ

### لغات

مصانقه: وسیله رشوه و امثال آن، سازش کردن مضارعه: مصدر باب مفاعله از ماده ضرع یعنی ذلت و خواری، گویا دو نفر که هر یک نسبت به دیگری کوچکی می کنند

### ترجمه

«فرمان خدا را اجرا نمی کند مگر کسی که اهل مدارا و سازش نیست، و فرومایگی ننماید و به دنبال طمع نرود.»

### شرح

بدیهی است که سازش با دیگری باعث جستن رضای اوست و این عمل مانع از اجرای حدود و دستور الهی در باره او می گردد. و همچنین فرومایگی و چشم طمع داشتن به دیگران، هر دو باعث خودداری از پرداختن به دستورها و حدود الهی است که بر او دشوار می نماید.

## ۱۰۳- امام (علیه السلام) چون سهل بن حنیف انصاری، که از گرامی ترین اشخاص

### اشاره

نزد آن حضرت بود، پس از بازگشت از جنگ صفین، در کوفه از دنیا رفت،

امام (علیه السلام) پس از وفات او فرمود:

لَوْ أَحْبَبْتَنِي جَبَلٌ لَتَهَافَتْ

### لغت

تهافت: تکه تکه افتاد، و این مبالغه در فزونی مصائب و گرفتاری است که به امام (علیه السلام) و دوستانش می رسد

«اگر کوهی مرا دوست بدارد هر آینه از هم بپاشد».

## شرح

سید رضی می گوید: معنای این سخن آن است که این آزمون بر او سخت می گیرد، پس غمها بر او رو آور می شوند، و این کار نشدنی است مگر با پرهیزگاران، نیکوکاران و برگزیدگان نیک کردار، این سخن امام (علیه السلام) مانند آن عبارت است که فرمود: «من احبنا اهل الییت فلیستعدّ للفقر جلبابا» یعنی هر کس ما خانواده را دوست دارد باید برای پوشیدن لباس فقر آماده شود. و بر معنای دیگری نیز توجیه کرده اند که جای گفتار آن نیست.

عبارت: من احبنا... یعنی این را برای خود مهیا سازد. و جلباب استعاره از این است که انسان خود را برای تهیدستی و تحمل آن آماده سازد، و دلیل استعاره آوردن آن این است که هر دوی اینها شخص آماده را از عوارض فقر و خودنمایی آن در بد اخلاقی، و تنگدلی و سرگردانی که چه بسا به کفر می انجامد (۱)، همچون رواندازی، می پوشانند، و چون دوستی مخلصانه این خاندان (علیه السلام)، مستلزم پیروی و متابعت از ایشان، و به راه و روش ایشان بودن است و از جمله روشهای ایشان فقر و ترک دنیا و صبر در برابر آنهاست، بنا بر این لازم است دوستان ایشان نیز فقر را پیشه خود کنند و پیراهنی از آمادگی خود برای فقر و تحمل آن، برای پوشش خویش مهیا سازند.

ابن قتیبه این معنا را به عبارت دیگری روایت کرده و گفته است: هر کس ما را دوست دارد باید با کمبود و گرفتاری دنیا بسازد و قناعت را پیشه کند. و هم او گفته است: صبر بر فقر و تهیدستی را به پیراهن از آن رو تشبیه فرموده است که فقر و تهیدستی، همچون پیراهنی بدن را می پوشاند، می گوید: شاهد بر درستی

ص: ۵۰۵

۱- اشاره به حدیث معروف «کاد الفقر ان یکون کفرا» می باشد-م.

این تأویل روایتی است که از آن حضرت نقل کرده اند: دید گروهی بر در خانه اش ایستاده اند، فرمود: قنبر! اینان کیستند؟ قنبر، عرض کرد، پیروان تو یا امیر المؤمنین! فرمود: من در اینان سیمای شیعه بودن و پیروی را نمی بینم. عرض کرد: سیمای شیعه چطور است؟ فرمود: چسبیدن شکمها به پشت از گرسنگی، خشکیدن لبها از تشنگی، کم نور شدن چشمها از گریه (۱).

ابو عبیده می گوید: مقصود امام علی (علیه السلام) فقر در دنیا نیست، مگر نمی بینید که میان دوستان ایشان کسانی مانند دیگر مردم، ثروتمندند، بلکه مقصود امام (علیه السلام) فقر در روز قیامت است، و سخن را در زمینه پند و نصیحت و تشویق بر اطاعت ایراد کرده است و گویا امام (علیه السلام) چنین فرموده است: هر کس ما را دوست دارد باید برای فقر روز قیامتش چیزی آماده کند تا آن را به وسیله اجر و تقرب و نزدیکی به خدا جبران نماید.

سید مرتضی - خدایش بیامرزد - فرموده است: هر دو توجیه خوب است، هر چند که سخن ابن قتیبه خوبتر است، و همان است معنای سخن سید رضی - خدایش از او راضی باد - و گاهی به معنای دیگر نیز توجیه می کنند.

قطب راوندی احتمال ناپسندی را داده است، که هیچ صلاحیت برای حمل این سخن را ندارد و ما با نقل آن، سخن را به درازا نمی کشانیم.

**۱۰۴- امام (علیه السلام) فرمود: (هفده جمله)**

**اشاره**

لَا مِأَلْ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ وَلَا وَحِيدَهُ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ - وَلَا عَقْلَ كَالْتَدْبِيرِ وَلَا كَرَمَ كَالْتَّقْوَى - وَلَا قَرِينَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ وَلَا مِيرَاثَ كَالْمَادِبِ - وَلَا قَاتِلًا كَالْتَوْفِيقِ وَلَا تِجَارَةً كَالْعَمَلِ الصَّالِحِ - وَلَا وَرَعَ كَالثَّوَابِ وَلَا وَرَعَ كَالْوُقُوفِ عِنْدَ الشُّبْهَةِ - وَلَا زُهْدًا كَالزُّهْدِ فِي الْحَرَامِ وَلَا عِلْمًا كَالتَّفَكُّرِ - وَلَا عِبَادَةً كَأَدَاءِ الْفَرَائِضِ - وَلَا إِيْمَانَ كَالْحَيَاءِ وَالصَّبْرِ

ص: ۵۰۶

۱- خمص البطون من الطوى، يبس الشفاه من الظماء عمش العيون عن البكاء.

وَلَا حَسَبَ كَالْتَوَاضِعِ - وَلَا شَرَفَ كَالْعِلْمِ وَلَا عِزَّ كَالْحِلْمِ - وَلَا مَظَاهِرَهُ أُوثِقُ مِنَ الْمَشَاوِرِهِ

## ترجمه

«هیچ ثروتی پرفایده تر از عقل نیست، و هیچ تنهایی ترسناکتر از خودخواهی نمی باشد. هیچ خردی چون تدبیر و اندیشیدن نیست، و هیچ بزرگواری چون تقوا نمی باشد، و هیچ همنشینی مانند خوشبختی نیست. و هیچ میراثی مانند ادب نمی باشد، و هیچ رهبری همانند توفیق بر کاری نیست، و هیچ تجارتی همانند کار شایسته نمی باشد، و هیچ سودی چون اجر و مزد الهی نمی باشد، و هیچ پرهیزگاری مانند توقف در مقابل عمل شبهه ناک نیست و هیچ پارسایی مانند پرهیز از حرام نیست، و هیچ آگاهی همچون اندیشیدن در کار نیست، و هیچ عبادتی مانند انجام واجبات نیست. و هیچ ایمانی همسان شرم و بردباری نیست و هیچ والایی مانند فروتنی نمی باشد، و هیچ شرافتی به پای دانش نمی رسد، و هیچ پشتوانه ای مطمئن تر از مشورت با دیگران نمی باشد.»

## شرح

۱- هیچ ثروتی پرفایده تر از عقل نیست. یعنی سود بیشتری به صاحبش نمی رساند، کلمه مال را از آن رو برای عقل استعاره آورده است که بی نیازی شخص به عقل است و آن سرمایه ای است که انسان سودهای جاودانه و کمالات ممکنه را با آن کسب می کند، همان طوری که با مال کمال ظاهری را به دست می آورد. و چون بین این دو نوع سرمایه آشکارا در شرافت تفاوت است، ناگزیر مالی از عقل پرفایده تر برای صاحبش وجود ندارد.

۲- و هیچ تنهایی ترسناکتر از خودخواهی نیست، امام (علیه السلام) تنهایی را از آن رو از سنخ خودخواهی شمرده است که هر دو باعث وحشت سهمگینی، هستند، و این که خودخواهی باعث ترس است قبلا بیان شده است.

۳- هیچ عقلی چون تدبیر و اندیشیدن نیست، مقصود از عقل، تصرّف عقل عملی است بنا بر این نام عقل را به طور مجاز بر آن اطلاق کرده است از باب

اطلاق نام سبب بر مسبب. و بدیهی است که تمام تصرّفات عقل، تدبیر و به دست آوردن نظرات مصلحت دار، در همه کارهاست، و چون مقصود از عقل ناگزیر همان تدبیر است و از طرفی هیچ یک از تصرّفات آن همسان تدبیر نیست، بنا بر این هیچ عقلی همانند تدبیر نمی باشد.

۴- هیچ بزرگواری چون تقوا نیست. مفهوم و معنای کرم عبارت است از بذل آنچه شایسته بذل است، و چون تقوای الهی عبارت از خشیت است، و از لوازم خشیت پارسایی در دنیا و اعراض از متاع دنیا است، پس تقوا در حقیقت صرف نظر کردن از تمام دنیا است و هر گاه بذل مقداری از اندوخته های دنیا بزرگواری خوانده شود، بنا بر این، گذشت از تمام دنیا شایستگی بیشتری دارد تا بزرگواری بی نظیری محسوب شود. همان طوری که امام (علیه السلام) در گذشته آن را چنین توصیف کرد: «و رأیتها محتاجه فوهبت جملتها لها (۱)».

۵- هیچ همنشینی چون حسن خلق نیست، قبلا با اخلاق حسنه آشنا شدی، و بدیهی است که آنچه همنشین گفته می شود، بهتر از حسن خلق نیست، زیرا فایده و نتیجه همنشینان دیگر، آن است که از همنشینی و دوستی آنها، خوش خوبی بیاموزیم، و خوش خوبی که خود، نتیجه همنشینی است، ارزشمندتر از مقدمه آن است که ای بسا این نتیجه از آن به دست نیاید، بنا بر این چیزی شبیه و نظیر آن نیست.

۶- هیچ ارثی مانند ادب نیست، اندکی پیش، بیان و توضیح این جمله گذشت .

۷- هیچ رهبری چون توفیق یافتن در کارها وجود ندارد، و چون توفیق عبارت از فراهم آمدن وسایل و شرایط چیزی است به طوری که تمام آنها باعث

ص: ۵۰۸

---

۱- یعنی: چون دیدم او نیازمند است، همه را به او بخشیدم.



دستیابی به آن هدف است ناگزیر برای انسان رهبری برای رسیدن هدفهایش مانند توفیق-در زود رساندن به هدف-وجود ندارد.

۸-هیچ تجارتی مانند کار شایسته نیست، کلمه: «تجاره» را از آن رو برای کار شایسته استعاره آورده است که همچنان که تجارت مستلزم سود است، کار شایسته نیز باعث خیر است. و چون ارزش تجارت به ارزش نتیجه و سود آن وابسته است، پس هر چه سود ارزشمندتر باشد ارزش تجارت بیشتر است، و چون سود این تجارت اجر و مزد دائمی آخرت است که بالاتر از آن سودی نیست، پس تجارت عمل شایسته نیز در بین تجارتها نظیر ندارد.

۹-هیچ سودی همچون اجر و مزد الهی نیست، مطلب روشن است.

۱۰-هیچ پرهیزگاری مانند توقف در برابر کار شبهه ناک نیست، گاهی پارسایی را به توقف در برابر کارهای خلاف و حرام تفسیر می کنند. و چون خودداری از انجام کارهای شبهه ناک چه در جهت حلال بودن و چه در حرام بودن، از بالاترین نوع پارسایی است و از همه بیشتر به وسیله آن می توان از محرمات دوری کرد بنا بر این، هیچ یک از دیگر انواع پارسایی نظیر آن نمی باشد.

۱۱-هیچ پارسایی مانند پرهیز از حرام نیست. چون به پرهیز از حرام دستور و فرمان داده اند و انجام واجب، پایین تر از دیگر انواع زهد است، بنا بر این پرهیز از حرام همانند فضیلت واجب بر مستحب، برترین نوع پرهیز است .

۱۲-هیچ آگاهی همچون اندیشیدن در کار نیست، یعنی همچون علمی که از راه اندیشه به دست می آید و این سخن نسبت به آن چیزی است که ادعا کنند علم است، از قبیل حفظ سخن دیگران، احادیث، شرح حال بزرگان و امثال اینها و نیز فرا گرفتن علمی که از حواس حاصل می شوند، زیرا علم فکری و عقلی، کلی و اشرف است، و حکمی که شارع می کند و همچنین خطیب در خطبه می آورد نیز جنبه کلی دارد. و مقصود از اندیشیدن، اندیشه در چیزهایی است که

سزاوار آن است از قبیل آفرینش آسمانها و زمین و آنچه خداوند آفریده، و نیز عبرت گرفتن از آنهاست. و نام اندیشیدن و تفکر را بر علمی که از راه تفکر به دست می آید، اطلاق نموده است، از باب اطلاق اسم سبب بر مسبب و ممکن است مقصود امام (علیه السلام)، علم به نحوه اندیشیدن و آن قوانینی باشد که رعایت آنها اندیشه را از گمراهی نگاه می دارد.

۱۳- هیچ عبادتی مانند انجام واجبات نمی باشد چون اینها واجبند و امر واجب از غیر واجب ارزشمندتر است.

۱۴- هیچ ایمانی همسان شرم و بردباری نیست، یعنی هیچ ایمانی به پایه آن ایمانی که با شرم و بردباری تکمیل شده، نمی رسد، و این همان چیزی است که این دو فضیلت را چنان که گذشت، شرف بخشیده است، و اینها را بر ایمان از باب مجاز و اطلاق اسم لازم بر ملزوم به کار برده است.

۱۵- هیچ والایی همانند فروتنی نیست، چون والایی و بزرگی از جمله نیکیها و فضیلتهاست فروتنی نسبت به بیشترین چیزهایی که سبب خیرات می گردند، بالاتر و ارزشمندتر است، همان طوری که قبلا نیز بیان شده است.

۱۶- هیچ شرافتی به پای دانش نمی رسد، که نام ملزوم را بر لازم از باب مجاز اطلاق فرموده است، روشن است که علم بالاترین کمالات است و هیچ شرافتی همانند شرافت آن نیست.

۱۷- هیچ پشتوانه ای مطمئن تر از مشورت با دیگران، یعنی محکمتر و قویتر از آن نیست. و شرح این سخن در عبارت: و لا ظهیر کالمشوره، گذشت.

باید توجه داشت که حکم در بسیاری از این کمالات به اعتبار موارد اکثریت است و هدف امام (علیه السلام) تشویق و ترغیب به عقل، تدبیر، تقوی، خوش خویی، ادب، توفیق به وسیله توجه به خدا در کارها، عمل شایسته، اجر و مزد الهی، ایستادگی در برابر کار شبهه ناک، پارسایی در حرام، اندیشه و مواظبت

بر واجبات، فراهم آوردن شرم و بردباری، فروتنی و آگاهی و مشورت در امور، می باشد.

## ۱۰۵- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

إِذَا اسْتَوَلَى الصَّلَاحُ عَلَى الزَّمَانِ وَ أَهْلِهِ - ثُمَّ أَسَاءَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ لَمْ تَطْهَرْ مِنْهُ حَوْبَهُ فَقَدْ ظَلَمَ - وَإِذَا اسْتَوَلَى الفَسَادُ عَلَى الزَّمَانِ وَ أَهْلِهِ - فَأَحْسَنَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ فَقَدْ غَرَّرَ

### ترجمه

«هنگامی که نیکی و نیکوکاری، روزگار و مردم را فرا گرفته باشد، اگر کسی به شخصی که کار زشتی از وی سر نزده گمان بد ببرد، برآستی که ستم کرده است و هنگامی که بدی و بدکاری بر روزگار و مردم، چیره است اگر کسی به کسی خوش گمان باشد، برآستی که خود را فریفته است.»

### شرح

در قبل گذشت که روزگار از جمله وسایلی است که برای فراهم آوردن عوامل خیر و خوبی مردم در زندگی این دنیا و در عالم آخرت آماده شده است که در این صورت چنان زمانی را زمان خیر و صلاح می گویند. همچنین روزگار یکی از وسایل زمینه ساز برای نبودن خیر و صلاح است که در آن صورت می گویند، زمانه فاسد شده و روزگار بدی است. نوع اول روزگاری است که نیکی و نیکوکاری روزگار مردم را فرا گرفته است و بر این اساس، امید کار خیر می رود و ایجاب می کند که به مردم خوش بین باشیم، و هر کس، در چنین زمانی، به آن کسی که کار پستی از او نزد مردم برملا نشده است بدگمان باشد، بدگمانی خود را در مورد نابجایی به کار برده و این خود، بیرون رفتن از حدود عدالت و ستمکاری است.

و بعضی به جای خزیه، حوبه روایت کرده اند که به معنی گناه می باشد. و

نوع دوم، زمان و روزگاری است که فساد بر روزگار و مردمش چیره شده است و بر این اساس، انتظار کار خلاف می رود و جای بدگمانی نسبت به مردم هست، پس هر کس در چنین روزگاری به فردی خوش بین باشد، برآستی که خود را فریب داده است، یعنی خویشتن را گول زده و از حال خود غافل مانده است.

## ۱۰۶- به علی (علیه السلام) عرض شد، یا امیر المؤمنین، خود را چگونه می بینی؟ آن

### اشاره

گرامی فرمود:

كَيْفَ يَكُونُ حَالُ مَنْ يَفْنَى بَبَقَائِهِ - وَ يَشْقَمُ بِصِحَّتِهِ وَ يُؤْتَى مِنْ مَأْمِنِهِ

### ترجمه

«چگونه است حال کسی که با هستی خود، رو به نیستی است، و با تندرستی اش بیمار می شود، و سرانجام، مرگ در پناهگاهش فرا می رسد.»

### شرح

امام (علیه السلام) از شرح حال خود به روش پند و شکوه پاسخ داده است. و چون بقاء، عبارت است از ادامه مدّت هستی، و ادامه زمان و پیاپی آمدن اجزای زمان باعث نزدیک شدن مرگ است، بنا بر این، بقای انسان باعث فنای اوست، و هم چنین، چون از پیامدهای تندرستی، بیماری است، از این رو، صحت و سلامتی در حقیقت باعث بیماری اوست، و اما این که امام (علیه السلام) فرموده است، مرگ در پناهگاه فرا می رسد، گویا این چنین است که مأمن در اینجا مصدر میمی است، و مقصود آن است که بر انسان، چیزهایی از قبیل مردن و ترس و بیمهای آخرت که برایش ناخوش آیند هستند نازل می گردند، در حالی که او راحت و دل بسته به دنیاست و از آنچه پس از دنیا ناگزیر باید ببیند غافل می باشد.

و احتمال دارد که مقصود از مأمن اسم مکان و محل آرامش یعنی دنیا باشد، معنای این که در پناهگاهش فرا می رسد، آن است که دردها و گرفتاریهایی که به او می رسد، از حالات و کارهای همان دنیاست که محل امنی برای او بوده، و

عوارض و پیشامدهایی که بر او عارض می شوند از همان محل امن است و از حالت امنیت و راحتی اوست، بطوری که اجتناب و گریز از آن امکان ندارد.

## ۱۰۷- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ - وَ مَعْرُورٍ بِالسُّتْرِ عَلَيْهِ وَ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ - وَ مَا ابْتَلَى اللَّهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ

### نکات

مستدرج: کسی که به دلیل غفلت و نافرمانی، گرفتار عذاب گردد املاء: مهلت دادن و به تأخیر انداختن مدت

### ترجمه

«چه بسا کسی به سبب احسان [خداوند] رفته رفته به عذاب نزدیک شده و در اثر پوشیده داشتن گنااهش به خود فریفته گردیده و به خاطر تحسین و چرب زبانی مردم در دام فتنه افتاده است. خداوند هیچ کس را همچون او به وسیله مهلت دادن نیازموده است.»

### شرح

امام (علیه السلام) از اموری که خداوند بدان وسیله بندگانش را می آزمايد، چهار مورد را بیان کرده است:

۱- نیکی و احسان با انواع نعمتها نسبت به بنده اش .

۲- پوشاندن نافرمانی و گناه او .

۳- خوشگویی و مدح و ستایش مردم نسبت به او .

۴- به تأخیر انداختن مدت و مهلت و فرصت دادن به او .

و چون نتیجه آزمون به وسیله این اموری که در حقیقت همه آنها نعمتند، یا شکر و سپاس است و یا کفران و ناسپاسی است، چنان که خدای متعال فرموده است: «لِيُبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ» (۱) و سپاسگزاری همان نتیجه خوب و مطلوب با

ص: ۵۱۳

۱- سوره نمل (۲۷) آیه (۴۰) [۱] یعنی: تا مرا بیازماید که نعمتش را سپاس می گویم یا ناسپاسی می کنم.

لذات است که خداوند به شخص متنعم که از طریق سپاسگزاری اولین نعمت مورد آزمایش قرار گرفته است، هشدار می دهد که چه بسا او به وسیله همین نعمت اندک اندک به عذاب کشیده شود، بنا بر این شایسته است که از آن غفلت نورزد، و همچنین خداوند آن شخص را که به سبب نعمت دوم مورد آزمایش قرار گرفته، توجه داده است که بسیاری از اوقات این نعمت، باعث غرور و خودخواهی او نسبت به خدا شده، و شخص از پیشامد ناگوار خود را در امان می بیند و در نتیجه گرفتار معاصی می گردد. و در مورد سوم توجه داده است بر این که آن نعمت گاهی باعث شر و فساد نسبت به او است و هم چنین باعث منصرف ساختن وی از شکر خدا و مبتلا شدن او به خودبینی، و در مورد چهارم توجه داده است بر این که این نعمت بالاترین نعمتی است که وی را با آن آزمایش می کنند.

**۱۰۸- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

هَلَكَ فِي رَجُلَانِ مُحِبُّ غَالٍ وَ مُبْغِضٌ قَالٍ

**ترجمه**

«دو کس در ارتباط با من به هلاکت رسند: یکی آن دوستی که تندر و است و دیگری آن دشمنی که در دشمنی اش زیاده روی کند.»

**شرح**

چون دوستی اولیای خدا یکی از فضایل نفسانی است که جنبه تفریط و کوتاهی نسبت به آن تا سر حد دشمنی و ستیز با آنان و طرف زیاده روی و افراط نسبت به آنان تا سر حد غلو در باره ایشان، دو صفت پستی هستند که در قیامت باعث هلاکت صاحب خود می گردند.

اما صفت ناپسند تفریط، از آن رو که کینه نسبت به اولیای خدا باعث دشمنی با آنان می شود، هر که با یکی از اولیای خدا دشمنی ورزد، در حقیقت با

ص: ۵۱۴

خدا دشمنی کرده و از جمله هلاک شوندگان است و اما صفت ناپسند تندروی و افراط، از آن جهت که تندروان (غلاه) حضرت علی (علیه السلام) را از مقام بشری به مقام خدایی رسانده اند که کفر صریح است، به هلاکت افتاده اند.

### ۱۰۹- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

إِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ

#### ترجمه

«از دست دادن فرصت مایه غم و اندوه است.»

#### شرح

یعنی از دست نهادن کاری که در وقتی امکان انجام دادن آن را داشته است، باعث تأسف و اندوه است، و این سخن بدور داشتن انسان از تباہسازی فرصت است به دلیل پیامدی که دارد.

### ۱۱۰- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ لَيِّنٌ مَسَّهَا - وَ السَّمُّ النَّاقِعُ فِي جَوْفِهَا - يَهْوِي إِلَيْهَا الْغَرُّ الْجَاهِلُ وَ يَحْذَرُهَا ذُو اللَّبِّ الْعَاقِلُ

#### ترجمه

«مثل دنیا مثل آن ماری است که هنگام دست کشیدن نرم، ولی زهر درون آن کشنده است، شخص مغرور نادان به سمت آن میل می کند، اما عاقل دوراندیش از آن دوری می جوید.»

#### شرح

امام (علیه السلام) دنیا را همانند ماری دانسته است، جهت تشبیه، عبارت: لَیِّنٌ مَسَّهَا...

است. توضیح آن که دنیا در نظر بیننده، طعمه ای لذیذ و دسترسی بدان سهل است، در حالی که دلبستگی بدان و دستیازی بر آن باعث بدبختی اخروی و عذاب دردناک است، بنا بر این شخص ناآگاه از سرانجام بد آن به طرف آن می رود، و شخص خردمند آگاه از حال دنیا از آن دوری می کند، از آنجا که دست

مالیدن بر مار ملائیم و جلوۀ آن نیکوست، نادان آن را انگویی از طلا و نقره تصور می کند و به دلیل ناآگاهی از زهر درون مار، به سمت او می رود، ولی آن که مار را می شناسد از آن دوری می جوید.

## ۱۱۱- از امام (علیه السلام) راجع به قریش پرسیدند، فرمودند:

### اشاره

مَا؟ بَنُو مَخْزُومٍ؟ فَرِيحَانُهُ؟ قَرِيشٌ؟ - نُحْبُ حَيْدِثَ رِجَالِهِمْ وَ النَّكَاحَ فِي نِسَائِهِمْ - وَ أَمَا؟ بَنُو عَبْدِ شَمْسٍ؟ فَأَبْعُدُهَا رَأْيًا - وَ أَمْنَعُهَا لِمَا وَرَاءَ ظُهُورِهَا - وَ أَمَا نَحْنُ فَأَبْدَلُ لِمَا فِي أَيْدِينَا - وَ أَسْمَحُ عِنْدَ الْمَوْتِ بِنُفُوسِنَا - وَ هُمْ أَكْثَرُ وَ أَمْكَرُ وَ أَنْكَرُ - وَ نَحْنُ أَفْصَحُ وَ أَنْصَحُ وَ أَصْبَحُ

### ترجمه

«اُمّایا قبیلہ بنی مخزوم گل خوشبوی قریشند، سخنان مردانشان و ازدواج با زنانشان دوستداشتنی است، و اُمّایا بنی عبد شمس، دورانیش ترین و پیشگیرترین افرادند از آنچه در پشت سر آنهاست، و اُمّایا ما (بنی هاشم) بخشنده ترین افراد قریش هستیم نسبت به آنچه در دست داریم و به هنگام مرگ جانبازترین آنانیم، و آن قبایل، پرشمارتر، فریبکارتر و زشت‌ترند، اُمّایا ما فصیحتر، خیرخواهتر و خوش‌تریم.»

### شرح

بنی مخزوم طایفه ای از قریشند، مخزوم، خود، پسر یقطه بن مرّه بن کعب بن لوی بن غالب است، و از جمله آنان، ابو جهل بن هشام بن مغیره و دودمان مغیره است، مخزوم بوی خوشی همچون گل میخک و رنگی چون رنگ آن داشت، و غالباً فرزند شباہت به پدر دارد، و از آن رو، این طایفه را گل خوشبوی قریش گفته اند، و مغیره بن عبد اللہ بن عمر بن مخزوم به همان نام موسوم بود. بعضی گفته اند مردان این طایفه به دلیل کیاستی که داشتند سخن گفتن با ایشان دوستداشتنی بود، و زنانشان دارای ظرافت و خودآرائی و اظهار محبتی نسبت به مردان بودند، از این رو ازدواج با آنان دوستداشتنی بود.



اما بنی عبد شمس بن عبد مناف، که ربیعہ و دو فرزندش، شیبہ و عتبہ، اعیاص، حرب بن امیہ و پسرش ابو سفیان، اسید بن عتاب و مروان بن حکم از آنهایند. امام (علیه السلام) این طایفه را به دورانیشی توصیف کرده است که کنایه از تیزهوشی این طایفه است. می گویند: فلانی دور اندیش است، وقتی که به دلیل تیزهوشی، از قبل مصلحتی را ببیند، و باز توصیف فرموده است که آنان در پیشامدها و حوادث یگانه اند، که کنایه از حمیت و غیرت آنهاست. آن گاه خاندان خود، یعنی بنی هاشم را بر بخشنده تر بودن نسبت به آنچه در دست دارند - یعنی سخی ترین قبایل - توصیف کرده است و پس از آن بر جانبازترین افراد در هنگامه مرگ یعنی شجاعترین افراد، تعریف کرده، و بعد از همه اینها آن دو طایفه را با یک فضیلت ظاهری و دو رذیلت معرفی کرده است، اما بنی هاشم را به سه فضیلت که دو مورد از آنها جسمانی و یکی روحی است، وصف کرده است.

فضیلتی که در آن دو گروه است فزونی افراد و دو صفت ناپسند: پر مکر و حيله بودن و زشتکارتر بودن آنهاست، اما فضیلت‌های بنی هاشم: گشاده زبانت‌تر و زیباروتر بودن آنهاست که دو فضیلت جسمانی اند و احتمال دارد که مقصود از «أصبح» گشاده رویی و خوش برخوردی آنان با مردم باشد که ریشه آن یک فضیلت روحی است. و پس از آن خیر خواه تر بودن آنها برای کسی که شایسته خیرخواهی است، خود فضیلتی است نفسانی تحت فضیلت عفت.

## ۱۱۲- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

شَتَانَ مَا بَيْنَ عَمَلَيْنِ - عَمَلٍ تَذْهَبُ لِدُّنْهُ وَ تَبْقَى تَبِعْتُهُ - وَ عَمَلٍ تَذْهَبُ مُؤْنَتُهُ وَ يَبْقَى أَجْرُهُ

### لغت

شتان: فاصله است بین آن دو.

ص: ۵۱۷

«چه فاصله ای است بین دو عمل: عملی که خوشی آن بگذرد و رنج و عذابش بماند، و عملی که زحمتش سپری شود و پاداشش بماند.»

### شرح

عمل اول، کار برای دنیا است که پیامد آن همان شقاوت اخروی است که در پی آن است و عمل دوم، کار اخروی است. بدیهی است که میان این دو تفاوت زیادی است.

**۱۱۳- امام (علیه السلام) جنازه ای را تشییع می کرد، شنید مردی می خندد، فرمود:**

### اشاره

كَأَنَّ الْمَوْتَ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا كُتِبَ - وَ كَأَنَّ الْحَقَّ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا وَجَبَ - وَ كَأَنَّ الَّذِي نَرَى مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفَرٌ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ -  
 نُبَوُّهُمْ أَجْدَانَهُمْ وَ نَأْكُلُ تُرَائِهِمْ كَأَنَّا مُخَلَّدُونَ بَعْدَهُمْ - قَدْ نَسَبْنَا كُلَّ وَاعِظٍ وَ وَاِعْظِهِ وَ رُمِينَا بِكُلِّ جَائِحَةٍ - طُوبَى لِمَنْ ذَلَّ فِي نَفْسِهِ  
 وَ طَابَ كَسْبُهُ - وَ صِلَحَتْ سِرِيرَتُهُ وَ حَسِنَتْ خَلِيقَتُهُ - وَ أَنْفَقَ الْفُضْلَ مِنْ مَالِهِ وَ أَمْسَكَ الْفُضْلَ مِنْ لِسَانِهِ - وَ وَسَّجَعَتْهُ السُّنَّةُ وَ لَمْ  
 يُنْسَبْ إِلَيَّ بِدَعْوِهِ قَالَ الرضی أقول و من الناس من ينسب هذا الكلام إلى رسول الله ص

### لغات

اجداث: قبرها جائحه: آفت بیچاره کننده

### ترجمه

«گویا مرگ در دنیا برای دیگران، مقرر شده است، و گویا حق تنها بر دیگرانی به جز ما، حتمی گشته است، و گویا مردگانی که می بینیم مسافرانی هستند که به زودی نزد ما برمی گردند، ایشان را در قبر نهان می کنیم، و میراثشان را می خوریم، گویی بعد از آنها زنده جاودانه ایم که همه پنددهندگان را از یاد برده ایم و دچار همه آفتهای سخت شده ایم، خوشا کسی که نفسش را خوار و کسب و کارش را شایسته و نیتش را پاک و پسندیده و خوی خود را نیکو گرداند و زیادی مال و ثروتش را انفاق کرد و زبانش را از پرگویی بازداشت و شرش را از مردم بازگرفت

و به جای آوردن سنت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بر او آسان بود و به بدعت منسوب نگشت.»

## شرح

سید رضی می گوید: بعضی این مطالب و سخن پیش را به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نسبت داده اند هدف این بخش از سخن امام (علیه السلام) بر حذر داشتن از خنده بیجا و یادآوری آخرت بوده است.

امام (علیه السلام) سه تشبیه بیان کرده است:

۱- تشبیه مرگ به چیزی که برای دیگران مقرر شده است.

۲- تشبیه حقی که بر انسان واجب است به حقی که بر دیگران واجب است نه بر او.

۳- تشبیه مردگانی که به چشم خود می بیند به مسافرانی که عن قریب برمی گردند.

و وجه شبهه در هر سه مورد کم اهمیت دادن به مرگ، و کم توجهی به ادای حق واجبی است که خداوند بر آنان مقرر کرده، و عبرت نگرفتن ایشان از کسانی که می میرند.

عبارت: نبؤئهم... جائحه مکمل وجه شبهه است، زیرا انجام دهنده چنین کاری (دفن) در باره مردگان به دلیل سنگدلی و پند نیاموختن چنان است که گویی مرگی که بر مردگان مقرر شده است، برای او مقرر نشده است.

عبارت طوبی... و ادار ساختن بر آراستگی به فضایل یاد شده است، یعنی خوشا به حال او، و این حالت در حقیقت حالت خوبی است برای اولیای خدا در آخرت، یعنی همان حالت خوشی و لذت جاوید.

امام (علیه السلام) هشت فضیلت را بر شمرده است:

۱- خوار ساختن نفس در برابر خدا به دلیل نیاز و حاجتی که به او دارد و

همچنین توجه به سرانجام کار و عالم آخرت.

۲- کسب حلال، از راه درستی که شایسته است.

۳- نیت پاک برای خدا و پاک داشتن درون از نیت‌های فاسد در رفتار با مردم.

۴- خوش خویی و آراستگی به فضایل اخلاقی.

۵- انفاق مالی که از حد نیاز بیشتر است در راهی شایسته از راه‌های نزدیکی به خدا، و این همان فضیلت بخشندگی است.

۶- خودداری از پرگویی یعنی پرهیز از سخن گفتن زیاد بر آنچه که شایسته است، یعنی خاموشی در جای خود.

۷- دور داشتن بدی و شرارت از مردم که همان عدالت و یا لازمه عدالت است.

۸- پایبندی به سنت خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و فاصله نگرفتن از آنها به طرف آنچه که بدعت در دین و ناشایست است.

## ۱۱۴- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

وَ غَيْرُهُ الرَّجُلُ إِيمَانٌ وَ غَيْرُهُ الْمَرْأَةُ كُفْرٌ

### ترجمه

«غیرت مرد، ایمان و غیرت زن، کفر است.»

### شرح

اما قسمت اول: از آن جهت که غیرت مرد، باعث خشم او به خاطر خشم خداست به دلیل شرکت دو مرد، در یک زن. و خشمی که در حقیقت خشم خداست، با خوشنودی خدا ناسازگار و پشتوانه نهی اوست، و ایمان هم، همان است.

امّا بخش دوم: از آن رو که زن در حرام داشتن چیزی که خداوند حلال فرموده یعنی شریک بودن دو زن و یا بیشتر در یک مرد، اظهار غیرت می کند،

رو در روی مرد می ایستد و بر او اعتراض می کند، و حرام داشتن چیزی که خدا حلال نموده است و خشم نسبت به چیزی که خدا بدان راضی است، اعتراض بر خدا و ناگزیر نوعی کفر است.

## ۱۱۵- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

لَأَنْسَبَنَّ الْإِسْلَامَ نِسْبَةً لَمْ يَنْسُبَهَا أَحَدٌ قَبْلِي - الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ وَ التَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ - وَ الْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ وَ التَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ - وَ الْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ وَ الْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ

### ترجمه

«اسلام را آن چنان معرفی کنم که پیش از من کسی معرفی نکرده است:

اسلام عبارت از تسلیم شدن و تسلیم، باور کردن، و باور کردن، پذیرفتن، و پذیرفتن، همان اعتراف و اقرار است، و اعتراف، آمادگی برای انجام عمل است، و انجام عمل، خود عمل صالح است.»

### شرح

این قیاس به نام قیاس مفصول است که مرکب از چند قیاس و نتایج آنها درهم ضمیمه شده است نتیجه قیاس اول آن است که اسلام همان باور کردن است، و دوم: باور همان پذیرفتن است و سوم آن است که پذیرش همان اقرار است. و نتیجه چهارم آن است که اقرار، انجام عمل است. و نتیجه پنجمی آن لازم بر ملزوم، امر واضحی است.

اما مقدمه نخست: از آن رو که اسلام عبارت از ورود در قلمرو اطاعت خداست، و لازمه آن تسلیم بودن به خدا و چون و چرا نداشتن با اوست، و صدق است که انجام وظیفه همان عمل است.

اما مقدمه دوم- چون تسلیم حق بودن تنها از راه باور داشتن شایستگی خداوند مطاع، برای تسلیم وی بودن است، پس باور داشتن آن شایستگی از لوازم تسلیم بودن به خداوند است و صدق بر آن از باب صدق لازم بر ملزوم است.

اما مقدمه سوم- چون یقین به استحقاق خداوند برای اطاعت و تسلیم مستلزم تصدیق و پذیرش چیزهایی است که از جانب خدا توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیده که عبارت از لزوم فرمانبرداری و اطاعت اوست بنا بر این پذیرش از روی یقین همان تصدیق به اوست.

اما مقدمه چهارم- زیرا تصدیق خداوند در جهت وجوب اطاعت همان اقرار به وجود خداست.

اما مقدمه پنجم- چون اقرار و اعتراف به وجوب و ضرورت امری، مستلزم آن است که شخص اعتراف کننده آنچه را که بدان اعتراف دارد، انجام دهد، بنا بر این اقرار سبب الزام به انجام عمل خواهد بود.

اما مقدمه ششم- عبارت از این است که انجام عمل، خود عملی است، زیرا انجام اطاعت واجب و لازمی را که برای خدا اقرار و اعتراف داشته چیزی جز عمل نمی باشد.

نتیجه ای که از رده بندی این قیاسات به دست می آید، این است که اسلام همان عمل بر طبق فرمان خدا و برای اوست، و این معنی، تفسیر و تعریف اسلام به خاصه ای (۱) از خواص آن است همان طوری که قبلا گذشت.

## ۱۱۶- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعْجِلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ - وَ يَفْعُوهُ الْغَنَى الَّذِي إِيَّاهُ طَلَبَ - فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ - وَ يُحِاسِبُ فِي  
الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ - وَ عَجِبْتُ لِلْمُتَكَبِّرِ الَّذِي كَانَ بِالْأُمْسِ نُطْفَهَ - وَ يَكُونُ غَدًا جِيفَهَ - وَ عَجِبْتُ لِمَنْ شَكَّ فِي اللَّهِ وَ هُوَ يَرَى  
خَلْقَ اللَّهِ - وَ عَجِبْتُ لِمَنْ نَسِيَ الْمَوْتَ وَ هُوَ يَرَى الْمَوْتَى - وَ عَجِبْتُ لِمَنْ

ص: ۵۲۲

۱- تعریف به خاصه، احتمالاً- همان خاصه مرکبه، مورد نظر است که دو یا سه ویژگی معرّف را در تعریف می آورند. مثل این که در تعریف خفّاش بگوییم: طایر ولود. و ممکن است منظور رسم منطقی باشد که مرکب از جنس و عرض خاص است-م.

## ترجمه

«در شگفتم از مرد بخیلی که به سوی فقری می شتابد که از آن گریزان است، و از آن طرف غنایی را می جوید که از دست می دهد، پس در دنیا مانند مستمندان زندگی می کند، و در آخرت همچون توانگران حساب پس می دهد. در شگفتم از گردنفرازی که دیروز نطفه ای بود، و فردا مرداری می شود، و در شگفتم از کسی که در وجود خدا تردید دارد با این که آفریدگان خدا را می بیند، و در شگفتم از کسی که مرگ را فراموش کرده است در حالی که مردگان را می بیند، و در شگفتم از کسی که از کسی که عالم آخرت را منکر است، در صورتی که او پیدایش نخستین خود را از نطفه می بیند، و در شگفتم از کسی که خانه نیستی و فنا را آباد می سازد و خانه هستی و بقا را رها می کند.»

## شرح

امام نسبت به شش چیز شگفت آور اظهار تعجب می کند، و هدف وی از این کار، برحذر داشتن از بدیهای آنهاست:

۱- شخص بخیل، که سه کار او را شگفتی آور دانسته است:

اول این که او بخل می ورزد از ترس این که اگر بخشش کند سرانجام دچار فقر شود. و زفتی و استفاده نکردن او در حال حاضر، خود عین فقر و بیچارگی است پس بدان وسیله به طرف فقری شتافته است که از ترس آن به جانب بخل گریخته بود.

دوم آن که او با بخل خود در پی توانگری است، در صورتی که بخل دائمی باعث تنگدستی حاضر و نفی کننده بی نیازی وی و ضد آن است. پس آنچه را او وسیله توانگری می پنداشت نابود کننده توانگری است.

سوم آن که وی در دنیا همانند تنگدستان- به خاطر استفاده نکردن از

مالش-زندگی می کند و در آخرت-به دلیل شرکت با ثروتمندان در گردآوری مال و دل بستگی به ثروت که هر دوی اینها سرچشمه محاسبه اند مورد-سؤال و حساب قرار می گیرد. پس وی به این جهت از جمله توانگران است .

۲-امام(علیه السلام)به دلیل تعجب خود از خودخواه گردنفر از طریق یادآوری ریشه وجودی او، توجه می دهد یعنی انسان خودخواه در آغاز نطفه ای در نهایت حقارت و پستی بوده که با گردنفر از تناسب ندارد، و هم چنین سرانجام او مرداری در نهایت پلیدی خواهد بود. پس جمع کردن چنین کسی بین این دو حالت و بین تکبر و خودخواهی از هر شگفتی، شگفت آورتر است .

۳-کسی که در وجود خدا شک دارد، در صورتی که آفریدگان او را می بیند. و این جمع بین شک در وجود خدا و بین دیدار آشکار او در وجود آفریده ها و ساخته های شگفت آمیز او است، که این هم جای تعجب است .

۴-کسی که مردن خود را فراموش کرده در حالی که کسانی را که می بیند، می بیند. بدیهی است که فراموش کردن مرگ با دیدن همیشگی آن جای تعجب دارد .

۵-منکر عالم آخرت و بازگشت بدنها پس از نابودی. بدیهی است که انکار وی با اقرار به پیدایش نخستین خود، یعنی به وجود آمدن اولیه که از عدم محض آفریده شد، شگفت آور است، زیرا آفرینش بار دوم ساده تر از خلقت اول است چنان که خدای متعال فرموده است: «وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» (۱) یعنی اعاده، آسانتر است برای خدا از خلقت اول .

۶-کسی که خانه دنیا را در عین فانی و زوال پذیر بودن آن آباد می کند امّا آبادسازی آخرتی را که هم خود باقی و هم نعمتهایش جاودانه است، ترک می کند،

ص: ۵۲۴

---

۱- سوره روم (۳۰) آیه (۲۶) [۱] یعنی: و آن آسانتر است برای خدا.



جای تعجب دارد، و هدف از تعجب نسبت به این افراد، و اشاره به جهات تعجب بر حذر داشتن مردم از امور یاد شده است.

## ۱۱۷- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

مَنْ قَصَرَ فِي الْعَمَلِ ابْتِلَىٰ بِالْهَمِّ وَلَا حَاجَةَ لِلَّهِ فِيمَنْ لَيْسَ لِلَّهِ فِي مَالِهِ وَنَفْسِهِ نَصِيبٌ

### ترجمه

«هر کس در انجام کار [خدا] کوتاهی کند، دچار غم و اندوه شود. و خدا به کسی که در مال و جاننش بهره ای برای او نباشد نیاز ندارد.»

### شرح

کسی که در عمل برای خدا کوتاهی می کند، بیشتر اوقات در عمل دنیا سرگرم است و بیشتر در پی دنیا و گردآوری مال دنیا است، در صورتی که هر چه از ثروت دنیا برخوردار باشد، اولاً به همان اندازه گرفتار غم و اندوه گردآوری دنیا است، و ثانياً در نگهداری و بیم از دست رفتن آنها مضطرب است. عبارت مشهوری است: از دنیا هر چه می خواهی به دست آر، و از غم و اندوه آن دو برابر نصیب ببر.

پس امام (علیه السلام) انسان را از کوتاهی در اعمال چه بدنی و چه مالی بر حذر داشته است با این عبارت: و لا حاجه لله... و نیاز نداشتن خدا به فرد کوتاهی کننده، کنایه از بی توجهی و به چشم رحمت به او نگاه نکردن است چون او قابلیت آن را ندارد.

## ۱۱۸- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

تَوَقَّوْا الْبُرْدَ فِي أَوَّلِهِ وَ تَلَقَّوْهُ فِي آخِرِهِ - فَإِنَّهُ يَفْعَلُ فِي الْأَبْدَانِ كَفِعْلِهِ فِي الْأَشْجَارِ - أَوَّلُهُ يُحْرِقُ وَ آخِرُهُ يُورِقُ

### ترجمه

«در اول سرما [پاییز] خود را بپوشانید، و در آخر سرما [بهار] به پیشواز آن

روید، زیرا سرما با جسم انسان همان کاری را می‌کند که با درختان، اولش می‌سوزاند و آخرش می‌رویاند.»

## شرح

خودداری و پوشش در آغاز سرما واجب شده است، چون آغاز سرما اول پاییز است و تابستان و پاییز در خشک بودن شریکند، پس وقتی که سرما فرا می‌رسد، و بر بدن‌ها نیز وارد می‌شود در حالی که بدن‌ها در اثر گرما و خشکی تابستان، آمادگی برای تخلخل و باز شدن منافذ رگ و پی و خشکی پیدا کرده، و اثرپذیری بدن زیاد، و تأثیر سرما در اثر فشار حرارت غریزی سریع می‌گردد، در نتیجه نیروهای سردی و خشکی در بدن قوت می‌گیرد که این هر دو طبیعت مرگند، به همین دلیل درختان خشکیده و برگ‌ها سوخته می‌شوند و می‌ریزند و بدن‌ها لاغر و نحیف می‌گردند.

اما دستور به استقبال از آخر سرما یعنی آخر زمستان و آغاز فصل بهار، از آن جهت است که زمستان و بهار در رطوبت شریکند و فرقی در این است که زمستان سرد و بهار گرم است. پس سرمای پسین هر گاه آمیخته به گرمای بهاری شود و شدتش بدان وسیله درهم شکنند، بعد از آن شکستی و زیانی به بدن‌ها ندارد و حرارت غریزی قوت می‌گیرد و گسترده می‌شود، و به وسیله سرما با رطوبت معتدل گشته، آمادگی برای مزاج پیدا می‌شود که خود طبیعت زندگی است. و باعث رشد و نیرو گرفتن بدن‌ها و شکوفائی برگ‌ها و میوه‌هاست.

عبارت: فانه... صغرای قیاس مضمیری است که بدان وسیله به برخورداری و استقبال از سرما توجه داده است، و کبرای مقدر آن نیز این است: و هر چه آن طور باشد لازم است از آغازش خودداری و از پائانش استقبال نمود.

عبارت: اوله یحرق... وجه شبه و علت تشبیه است.

اشاره

عِظْمُ الْخَالِقِ عِنْدَكَ يُصَغَّرُ الْمَخْلُوقَ فِي عَيْنِكَ

ترجمه

«بزرگی آفریدگار در نظر تو، باعث کوچکی مخلوق در چشم توست.»

شرح

این مطلبی است که عارفان بالله آن را دریافته اند، برآستی کسی که خدا و عظمت او را بشناسد و تمام آفریدگان او را نسبت به ذات مقدس او بسنجد بطوری که از حقیقت مخلوقات و امکان وجودی و نیازمندی، و در ذات خود استحقاق وجود نداشتن جز از جانب او، آگاه شود، خواهد دانست که تمام اینها در برابر عظمت خدا هیچند و چیزی ناچیزتر از هیچ وجود ندارد. و زیادی حقارت مخلوق در نظر عارف بر حسب درجه عرفان اوست. به یکی از عارفان گفته شد: فلانی پارسا است. پرسید: در چه چیز؟ گفتند: در دنیا گفت: دنیا که در پیشگاه خدا به قدر پر مگسی ارزش ندارد، زهد و پارسایی در آن چه معنی دارد؟ پارسایی در مورد چیزی معنی دارد و دنیا پیش من، چیزی نیست.

۱۲۰- امام (علیه السلام) وقتی که از صفین بازگشت و به گورستانی در بیرون کوفه

رسید، فرمود:

يَا أَهْلَ الدِّيَارِ الْمُوَحِّشَةِ - وَ الْمَحَالِّ الْمُقْفِرَةِ وَ الْقُبُورِ الْمُظْلِمَةِ - يَا أَهْلَ التُّرْبَةِ يَا أَهْلَ الْعُزْبَةِ - يَا أَهْلَ الْوَحِيدَةِ يَا أَهْلَ الْوَحْشَةِ - أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ سَابِقٌ وَ نَحْنُ لَكُمْ تَبِعٌ لَاحِقٌ - أَمَّا الدُّورُ فَقَدْ سَيَكُنْتُ وَ أَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نُكِحْتُ - وَ أَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قَسِمْتُ - هَذَا خَيْرٌ مَا عِنْدَنَا فَمَا خَيْرٌ مَا عِنْدَكُمْ - ثُمَّ التَّفَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ - أَمَا لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ - لَأَخْبَرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الرِّادِ التَّقْوَى

ص: ۵۲۷

برای ادامه مشاهده محتوای کتاب لطفا عبارت امنیتی زیر را وارد نمایید.

ص:

اشاره

أَيُّهَا الدَّامُ لِلدُّنْيَا الْمُغْتَرُّ بِغُرُورِهَا- الْمَخْدُوعُ بِأَبْطِلِهَا أ تَغْتَرُّ بِالدُّنْيَا ثُمَّ تَذُمَّهَا- أَنْتَ الْمُتَجَرِّمُ عَلَيْهَا أَمْ هِيَ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ- مَتَى اسْتَهْوَتْكَ أَمْ مَتَى غَرَّتْكَ- أَمْ بِمَصَارِعِ آبَائِكَ مِنَ الْبَلَى- أَمْ بِمَضَاجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الشَّرَى- كَمْ عَلَلَّتْ بِكَفَيْكَ وَ كَمْ مَرَّضَتْ بِبَيْدِكَ- تَبْتَغِي لَهُمُ الشِّفَاءَ وَ تَسْتَوْصِفُ لَهُمُ الْأَطْبَاءَ- غَدَاةَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ دَوَاؤُكَ وَ لَا يُجِدِي عَلَيْهِمْ بُكَاءُكَ- لَمْ يَنْفَعِ أَحَدَهُمْ إِشْفَاؤُكَ وَ لَمْ تُسَعِفْ فِيهِ بِطَلِبَتِكَ- وَ لَمْ تَدْفَعْ عَنْهُ بِقُوَّتِكَ- وَ قَدْ مَثَلَتْ لَكَ بِهِ الدُّنْيَا نَفْسَكَ وَ بِمَضْرَعِكَ- إِنْ الدُّنْيَا دَارٌ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا- وَ دَارٌ عِافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا- وَ دَارٌ غِنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا- وَ دَارٌ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا- مَسْجِدٌ أَجْبَاءَ اللَّهِ وَ مُصَيَّبٌ لِمَى مَلَائِكَةِ اللَّهِ- وَ مَهِيضٌ وَحَى اللَّهِ وَ مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ- اكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَ رَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ- فَمَنْ ذَا يَذُمَّهَا وَ قَدْ آذَنْتَ بِبَيْنِهَا وَ نَادَتْ بِفِرَاقِهَا- وَ نَعَتْ نَفْسَهَا وَ أَهْلَهَا فَمَثَلَتْ لَهُمْ بِلَائِهَا الْبَلَاءَ- وَ شَوَقَتْهُمْ بِسُرُورِهَا إِلَى السُّرُورِ- رَاحَتْ بِعَافِيَةٍ وَ ابْتَكَّرَتْ بِفَجِيئَةٍ- تَرْغِيباً وَ تَرْهِيباً وَ تَحْوِيفاً وَ تَحْذِيراً- فَذَمَّهَا رِجَالُ غَدَاةِ النَّدَامَةِ- وَ حَمِدَهَا آخِرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ- ذَكَرْتَهُمُ الدُّنْيَا فَتَذَكَّرُوا وَ حَدَّثْتَهُمْ فَصَدَّقُوا- وَ وَعَظْتَهُمْ فَاتَّعَظُوا

لغات

متجرّم: کسی که ادعای جرم کند استهوتك:علاقه و میل تو را به خود جلب کند مثلث:مصور کند

ترجمه

«ای کسی که دنیا را نکوهش می کنی در حالی که به فریبکاری او، فریفته شده و به بیهود گیهایش گول خورده ای، آیا فریب دنیا را می خوری و آن را مذمت می کنی، آیا تو او را گنهکار می دانی، یا دنیا تو را مجرم می شناسد؟ چه وقت دنیا تو را سرگردان نموده و کی تو را فریب داده است؟ آیا در آن هنگام که پدرانت به خاک افتادند و پوسیده شدند، و یا آن گاه که مادرانت به زیر خاک رفتند؟ چه قدر با دستهای رنجوران را یاری و بیماران را پرستاری کردی؟ و در پی بهبودی آنان بودی

و از پزشکان داروی دردشان را خواستی، آیا فردای آن روز دانستی که دارویت شفا بخش نبوده، و گریه ات برای ایشان بی فایده بود و دلسوزی ات به هیچ کدام از آنها سودی نداد، و به آنچه برایشان می خواستی نرسیدی، و نتوانستی به نیروی خود باری از دوششان برداری و دنیا این را برای تو نمونه قرار داد و به خاک افتادن آنان را آینه به خاک افتادن تو ساخت. برآستی که دنیا برای کسی که راست باشد منزل درستی و راستی است و برای کسی که دریافت درستی از آن داشته باشد خانه ایمنی است. و برای کسی که از آن بهره بگیرد خانه ثروتمندی است و برای کسی که پند گیرد منزل پند است، مسجد دوستان خدا و عبادتگاه فرشتگان الهی و محل فرود آمدن وحی خدا و تجارتخانه اولیای خداست، که در آن رحمت خدا را کسب کنند، و سودشان بهشت است. پس چه کسی دنیا را مذمت می کند، در حالی که دنیا او را از جدایی خود مطلع ساخته و از مفارقتش به صدای بلند آگاه نموده، از نیستی خود و اهل دنیا خبر داده، و برای آنان به وسیله گرفتاریهای دنیایی از گرفتاری پس از مرگ مثل زده، و همچنین به وسیله شادی خود، آنان را به شادی اخروی مشتاق نموده است. شب دنیا با عافیت فرا رسید و روزش با غم و اندوه برای ایجاد رغبت و ترساندن و بیم دادن و برحذر داشتن، افرادی در فردای پشیمانی آن را مذمت کنند، و گروهی در روز قیامت آن را ستایش کنند که دنیا به آنان یادآوری کرد، آنان هم، متذکر شدند، و دنیا به آنان گفتنیها را گفت: و ایشان باور کردند و دنیا به ایشان پند داد و آنها پند گرفتند.»

## شرح

عبارت: **إِيهَا الدَّام... غَرَّتْكَ** سرزنش آدمی بر فریب خوردن از دنیا و با این حال نکوهش کردن آن است و دروغ دانستن ادعای فرد سرزنش کننده که او خود مجرم است، با پرسش از او که چه وقت دنیا تو را شیدای خود کرده است؟ با استفهام انکاری و توییخی او بدان، مطلب را مورد تأکید قرار داده است با پرسش دیگر که گول خوردنش از دنیا به کدام وسیله بوده است، آیا از خاکی که پدرانش در آن دفن شده اند و یا آرامگاههای مادرانش، و این سخن از باب دست

انداختن و مسخره کردن و توجّه دادن بر چیزی است که باعث نفرت بوده، نه فریب خوردن، یعنی همان رفتار بد دنیا نسبت به اهلش به حدّی که گویی او، خود پیک این هشدار و برحذر ساختن از دنیا است.

و عبارت: کم علّت... مصرعک مقدمه صغرا برای قیاس مضمري است که امام (علیه السلام) آن را دلیل آورده بر آنچه که ادّعا فرموده است که دنیا بیدار کننده از خواب غفلت است و هدفش فریبکاری نیست، و تقدیر جمله چنین است: دنیا تو را برای خودت سرمشق ساخته است به وسیله کسانی از بستگان که آنان را پرستاری و درمان کردی و در پی بهبودی آنان بودی و برای ایشان پزشکان را معرّفی کردی اما هیچ کدام از اینها آنان را سودی نبخشید و هلاکت آنان را نمونه برای هلاکت تو قرار داد.

و کبرای مقدر آن چنین است: و هر چه که برای تو سرمشق قرار گیرد چیزی را برای تو مصوّر کند، پس به تو دروغ نمی گوید و فریبکار نیست، بلکه از ناصحان توست، و از خواب غفلت بیدارت می کند. آن گاه پس از رفع نکوهش از دنیا شروع به ستایش آن نموده و هشت صفت برای آن بیان کرده است:

۱- دنیا خانه راستی است برای کسی که تصدیق کند آن را یعنی آنچه را که دنیا به زبان حال راجع به فنا و نابودی اش خبر داده است. و تصدیق دنیا، اقرار به این مطالب و عمل بر طبق آنهاست.

۲- منزلگاه ایمنی است، برای کسانی که موعظه های دنیا را دریابند تا بپذیرند که باید از زیانها و آفات آن دوری کنند و از عذاب الهی که به وسیله دنیا در پیش است ایمن گردند.

۳- خانه توانگری است برای کسی که از دنیا توشه تقوا را برای سفر الی الله برگیرد. و بدیهی است که تقوا و نتیجه اخروی آن بزرگترین سرمایه است برای پرهیزگاران.

۴-سرای پند است برای کسی که عبرت بگیرد، و صفت دنیا و سرانجام کار آن را بشناسد .

۵-دنیا مسجد است برای دوستداران خدا، از پیامبران و اولیای او.

۶-جای عبادت و نماز برای فرشتگان خدا در زمین است، فرشتگانی که آدم(علیه السلام) را سجده کردند.

۷-دنیا محل نزول وحی است.

۸-تجارتخانه اولیای خداست که با عبادت خود در دنیا رحمت خدا را به دست آوردند و بهشت او را سود بردند .

پس از این همه ستایش از دنیا امام(علیه السلام) کسی را که دنیا را نکوهش می کرد با استفهام انکاری مورد سؤال قرار می دهد، و حالات دیگری برای دنیا بازگو می کند که با نکوهش آن منافات دارد، یعنی پس چه کسی آن را مذمت می کند در حالی که صفات یاد شده و این حالات را دارد و از آن احوال شش مورد را ذکر می کند:

۱-دنیا جدایی خود از اهلش را اعلام کرده و از دوری خود آنها را آگاه ساخته است. و او در وقت حالیه است.

۲-جدایی خود را به صدای بلند خیر داده است.

۳-دنیا خود را معرفی کرده است، البته تمام این معرّفیها به زبان حال است، یعنی همان دگرگونی و تغییر، که نابودی آن را اعلام می دارند.

۴-دنیا با گرفتاریهایش، گرفتاری در آخرت را برای آنان مجسم می سازد.

۵-به وسیله شادمانی دنیایی به شادی در بهشت، آدمیان را جلب می کند.

براستی که چنین است، زیرا آنچه در این دنیا است، صورت و مثالی است برای آنچه در عالم غیب است و نسخه ای از آن که قابل توجه و مقایسه با آن است، و اگر چنین نبود، راه صعود و بالا رفتن تا ساحت خدایی مسدود و آگاهی



بر رازی از رازهای نهفته غیر ممکن بود بنا بر این سالکان الی الله چون گرفتاریهای آخرت را با مقایسه گرفتاری در دنیا، مشاهده کرده اند برای نجات از آن می کوشند و از طرفی چون شادی آخرت را از روی شادی دنیوی نگریستند و دانستند که میان آنها تفاوت زیادی است، و به دست آوردن آن برترین جز با دور انداختن این پست ترین، امکان ندارد، رأی درست آنان این بود که شادی گذرا را به شادمانی جاوید بفروشند .

۶- شبش با سلامتی و روزش با اندوه و غم است. این مطلب کنایه از دگرگونی سریع حالات دنیا و تغییرات آن از آسایش به سختی و از تندرستی به بیماری است. و امام (علیه السلام) این کارها را به دنیا نسبت داده است زیرا دنیا وسیله و سبب اینهاست، و چون امام (علیه السلام) این افعال اختیاری را به دنیا نسبت داده است، برای دنیا هدفی نیز از این کارها منظور کرده که همان تشویق مردم به طرف خدا و ترساندن آنان از دنیا می باشد. آن گاه، به دلیل نکوهش کسی که دنیا را مذمت می کرد، اشاره کرده است، یعنی پیشمانی کسانی که در گرفتن توشه تقوا از دنیای خود برای آخرت، کوتاهی کرده اند، و این کوتاهی را به فریبکاری دنیا نسبت داده اند که این سخن آنان همان طوری که امام (علیه السلام) بیان داشته، سخنی بیهوده است، و بعد به علل ستایش کسی که دنیا را ستوده اشاره فرموده است که آن سه علت به شرح زیر است.

۱- یاد آوری دنیا به ایشان، از بین رفتن خود را و این که بعد از آن، سر منزل دائمی وجود دارد که باید برای آنجا کار کرد، آنان آنچه را که دنیا یادآوری کرده، متذکر شده و به کار بسته اند.

۲- سخن گفتن دنیا راجع به این مطلب، تا این که آنان باور کردند و مورد تصدیق قرار دادند.

۳- پند دادن دنیا ایشان را به عبرتهای خود، به حدی که آنان پند گرفته اند.

اشاره

إِنَّ لِلَّهِ مَلَكًا يُنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ - لِدُّوا لِلْمَوْتِ وَ ابْتِنُوا لِلْخَرَابِ وَ اجْمِعُوا لِلْفَنَاءِ

ترجمه

«خداوند را فرشته ای است که هر روز فریاد می زند، بزیاید برای مردن، گرد آورید برای از بین رفتن و بسازید برای ویران شدن.»

شرح

این فریاد بر طبق آن چیزی است که به فرمان خداوند در طبیعت دنیا و سرانجام آن نازل می شود. و این امور سه گانه، یعنی مردن، از بین رفتن، و ویرانی نتیجه های طبیعی دنیایند. و لام در تمام این موارد [سه گانه] لام نتیجه و عاقبت است.

اشاره

الدُّنْيَا دَارٌ مَمَرٌ لَا دَارٌ مَقَرٌّ وَ النَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ - رَجُلٌ بَاعَ فِيهَا نَفْسَهُ فَأَوْبَقَهَا وَ رَجُلٌ ابْتَنَعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا

لغت

اوبقها: هلاک ساخت آن را

ترجمه

«دنیا منزل گذر است به سوی سرای جاوید و مردم در دنیا دو دسته اند:

گروهی که خود را فروختند، پس خویشان را نابود ساختند و دسته ای که خود را خریدند و آزاد ساختند.»

شرح

از آن رو دنیا منزل گذر است که راهی است به طرف آخرت که آنجا سرای جاودانه است. و کلمه: بیع فروختن را برای کسی که خود را فروخته است از آن جهت استعاره آورده است که خود را تسلیم دنیا کرده و به هلاکت اخروی

گرفتار شده و به جای خویشتن خویش، آنچه از لذات دنیوی را که بدان دست یافته، پذیرفته است، و همین طور کلمهٔ ابتیاع (خریدن) را از آن جهت برای کسی که خود را خریده، استعاره آورده است که وی خود را با صرف آنچه در اختیار داشته است از لذات حاضر و چشم پوشی از آنها، از نابودی و هلاکت رها ساخته است. منحصر ساختن امام (علیه السلام) مکلفین را به این دو دسته روشن است.

## ۱۲۴- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقًا حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي ثَلَاثٍ - فِي نَكْبَتِهِ وَ غَيْبَتِهِ وَ وَفَاتِهِ

### ترجمه

«دوست، دوست واقعی نیست مگر این که در سه مورد برادر خود را رعایت کند: وقت گرفتاری، در غیابش و پس از مرگش.»

### شرح

امام (علیه السلام) برای دوست صمیمی یک ویژگی تعیین کرده است تا بدان وسیله شناخته شود، و آن عبارت از رعایت دوستی در سه مورد است به این ترتیب که خود را جای او قرار دهد و آنچه را سزاوار است، به قدر امکان در مصلحت حال دوستش انجام دهد.

## ۱۲۵- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

مَنْ أُعْطِيَ أَرْبَعًا لَمْ يُحْرَمْ أَرْبَعًا - مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحْرَمِ الْإِجَابَةَ - وَ مَنْ أُعْطِيَ التَّوْبَةَ لَمْ يُحْرَمِ الْقَبُولَ - وَ مَنْ أُعْطِيَ الْإِسْتِغْفَارَ لَمْ يُحْرَمِ الْمَغْفِرَةَ - وَ مَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ لَمْ يُحْرَمِ الزِّيَادَةَ وَ تَصَدِيقَ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ - قَالَ اللَّهُ فِي الدُّعَاءِ «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» - وَ قَالَ فِي الْإِسْتِغْفَارِ «وَمَنْ يَغْمِلْ سِوَاءَ أَوْ يَظْلِمَ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا» - وَ قَالَ فِي الشُّكْرِ «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» - وَ قَالَ فِي التَّوْبَةِ «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»

«به هر کس که چهار چیز را دادند، از چهار چیز محروم نشده است: کسی را که توفیق دعا داده اند از روای حاجتش ناامید نکرده اند، و کسی را که مأمور به توبه کرده اند، از پذیرش آنان ناامید نساخته اند، و کسی را که دستور استغفار داده اند از آمرزش محروم ننموده اند و کسی که خدا را سپاس گوید از فزونی نعمت محروم نگردد».

## شرح

سید رضی می گوید:

«گواه این سخن امام (علیه السلام) در قرآن مجید است آنجا که خدای متعال در باره دعا می فرماید: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (۱) و در باره استغفار می گوید «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا» (۲) و در باره شکر می فرماید «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» (۳) و در مورد توبه می گوید: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» (۴).

چهار مورد اول اگر از روی خلوص انجام گیرند، هر کدام باعث آمادگی نفس برای پذیرش صورت رحمت الهی از طرف صورت آفرین می گردد. دعا زمینه برای پذیرش، توبه باعث قبولی و از بین بردن اثر معصیت و گناه، استغفار برای آمرزش و سپاسگزاری زمینه برای فزونی نعمت است. و شواهد و قراین خدایی بر طبق اقتضای عمل انسانی، گویای به آن است.

ص: ۵۳۶

۱- سوره مؤمن (۴۰) آیه (۶۰) [۱] یعنی: بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را.

۲- سوره انبیا (۲۱) آیه (۱۱۰) [۲] یعنی: کسی که زشتکار یا ستمکار به خود بوده است، آن گاه از خدا طلب آمرزش دارد خدا را بخشنده و مهربان خواهد یافت.

۳- سوره ابراهیم (۱۴) آیه (۷) [۳] یعنی: اگر سپاسگزار باشید نعمت شما را افزون کنم.

۴- سوره نساء (۴) آیه (۱۷) [۴] یعنی: خدا توبه [۵] کسانی را که از روی نادانی ناشایستی را به جا آورده و پس از آن زود توبه [۶] کنند، خدا توبه [۷] آنها را پذیر است، و خدا دانا و حکیم است.

## اشاره

الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ - وَالْحَجُّ جِهَادٌ كُلُّ ضَعِيفٍ - وَ لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ وَ زَكَاةُ الْبَدَنِ الصِّيَامُ - وَ جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ

## ترجمه

«نماز باعث نزدیکی هر پرهیزگار [به خدا] است، حج جهاد هر ناتوان است، و برای هر چیزی زکاتی است و زکات بدن، روزه داشتن است، و جهاد زن، خوشرفتاری با همسر است.»

## شرح

تبعل یعنی رفتار با شوهر و برخورد با او. این عبارات اشاره دارد به برخی از اسرار عبادات: از جمله اسرار نماز آنست که وسیله نزدیکی به خدای تعالی است، قبلاً معلوم شد که بزرگترین وسیله عبادی که پرهیزگاران بدان وسیله به خدا نزدیک می شوند، نماز است. و از جمله اسرار حج آن است که حج به خاطر آن مشقاتی که سفر حج دارد و مشکلاتی که در طبیعت است و مقاومت نفس اماره با تمام قدرت خود [که این اعمال چه فایده ای دارند!] به خاطر شبهه ای که از جهت بی اطلاعی از اسرار حج و فایده آن پیش می آید - با آنچه در کیفیت اعمال حج (مانند رمی جمره و...) است که باعث تعجب نادانان می گردد - نوعی جهاد در راه خداست و اما این که امام (علیه السلام) تنها ناتوانان را ذکر کرده به خاطر جذب اینان به این عبادت است و از طرفی توانایان جهاد دیگری دارند که مشهور و روشن است. و از جمله اسرار روزه داری آن است که روزه زکات بدن است، به دلیل آنکه نیروی بدن را می کاهد و شهوتش را درهم می شکند، به خاطر دستور الهی و اجر اخروی. و از جمله اسرار شوهرداری، خوشرفتاری با شوهر، و فرمانبرداری از او در راستای اطاعت خداست، و این عمل باعث درهم شکستن نفس اماره زن و تسلیم او در راه خداست.

اشاره

اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ

ترجمه

«روزی را با صدقه دادن از خدا بخواهید، و هر کس به گرفتن عوض، یقین داشته باشد، جوانمردانه بخشش می کند.»

شرح

در این عبارت دو فایده در نظر است:

۱- تشویق به صدقه دادن با این بیان که صدقه باعث رسیدن روزی است.

و قبلاً گذشت که صدقه دادن وسیله مهمی برای روزی و زمینه ساز رسیدن به آن است و از دلایل زمینه ساز بودنش آن است که صدقه منفعت جاری و باعث دلگرمی خداجویان و بندگان صالح، و توجه دادن آنها به دعا جهت اصلاح حال صدقه دهنده است.

۲- توجه دادن بر قویترین انگیزه های صدقه دادن و صرف مال، در میان اکثر مردم است تا آنان اعتماد نمایند، همان طوری که خدای متعال وعده داده است: «إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يضاعِفْهُ لَكُمْ» (۱).

اشاره

تَنْزِلُ الْمَعُونَةَ عَلَى قَدْرِ الْمُؤْنَةِ

ترجمه

«کمک و یاری به اندازه رنج و سختی می رسد.»

شرح

مئونه، یعنی رنج و سختی. این کلمه بر وزن مفعله از ریشه این است و

۱- سورة تغابن (۶۴) آیه (۱۷) [۱] یعنی: اگر به خدا وام نیکو دهید، خداوند آن را برای شما چندین برابر گرداند.

مقصود آن است که سختی و سنگینی بر خانواده و امثال آنها زمینه است برای فرا رسیدن کمک الهی به صورت روزی و نیروی الهی برای رسیدگی به حالات آنان و رفع رنج و زحمت از ایشان.

### ۱۲۹- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

مَا عَالَ مَنِ اقْتَصَدَ

#### لغت

عیله: تنگدستی، بیچارگی.

#### ترجمه

«کسی که رعایت اقتصاد و میانه روی کند تهی دست نمی شود.»

#### شرح

اقتصاد یعنی خرج و صرف مال به اندازه نیاز متعارف، که این خود باعث بی نیازی است زیرا به مقدار حاجت از مال و مکنت را خداوند بر عهده گرفته است که به طور مستمر تا زمانی که انسان زنده است، مرحمت کند، و لازمه اش رعایت اقتصاد و میانه روی است.

### ۱۳۰- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

قَلَّ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارِينَ التَّوَدُّدُ نِصْفُ الْعَقْلِ وَالْهَمُّ نِصْفُ الْهَرَمِ

#### ترجمه

«کمی عائله یکی از دو آسانی است، و محبتِ نیمی از خرد، و غم و اندوه نیمی از پیری است.»

#### شرح

اما مطلب اول از آن رو که بی نیازی متعارف وابسته به داشتن ثروت است، و ثروت و مال دو جنبه دارد: یکی به دست آوردن مال، و دیگری خرج نکردن. اما



به دست آوردن ثروت نوعی آسایش است و خرج نکردن آن به دلیل کمی عائله، آسایش دیگری است، امام (علیه السلام) از باب مجاز کلمه یسار را بر کمی عائله تعبیر کرده است. از باب اطلاق مسبب بر سبب .

اما مطلب دوم: مقصود از خرد، عقل عملی است. و کلمه عقل، در اینجا مجازاً در مورد تصرفات عقل اطلاق شده است از باب اطلاق نام سبب بر مسبب، و از جمله تصرفات عقل در تدبیر امور، محبت به دیگر مردم است. و چون انسان در رفع نیاز زندگی محتاج به دیگران است، و رفتارش با مردم در این جهت یا به گونه ای دوستانه و معاشرت نیکو و خوش برخوردی و گذشت و تشویق است، و یا به گونه قهر و غلبه و ترس است که ناگزیر دوستی و محبت و آنچه لازمه دوستی است، نیمی از خرد، یعنی نیمی از تصرفات عقل در تدبیر امور زندگی او است .

امّا مطلب سوم: چون پیری یا طبیعی است و یا به دلیل خارجی یعنی غم و اندوه و ترس که باعث پیری می گردد. پس این نوع نیز یک قسم سبب پیری در برابر سبب طبیعی پیری می باشد، و یک قسم از عوامل پیری به منزله نیمی از آن است کلمه نصف را برای پیری استعاره آورده است، و اندوه و غم، نیمی از علت پیری است.

### ۱۳۱- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

يَنْزِلُ الصَّبْرُ عَلَى قَدْرِ الْمُصِيبَةِ - وَ مَنْ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَى فَيْحِهِ عِنْدَ مُصِيبَتِهِ حَبَطَ أَجْرُهُ

#### ترجمه

«صبر و پایداری به اندازه غم و اندوه می رسد، و هر کس در هنگام مصیبت دست بی تابی بر زانو زند اجر و پاداش خود را تباه کند.»

#### شرح

خداوند برای شکیبایی انسان در مقابل مصیبت، نیرو و استعدادی در او

ص: ۵۴۰

نهاده است، پس هر کس استعداد کامل داشته باشد این مقدار از شکیبایی از طرف خداوند به او افاضه می گردد، و کسی که استعداد این فضیلت را کمتر داشته باشد بلکه ضد آن یعنی بی تابی را پیشه کند اجر و پاداشی را که در برابر صبر و شکیبایی مقرر شده از دست داده است. امام (علیه السلام) آن چیزی را که به طور معمول لازمه بی تابی است یعنی زدن دستها بر روی زانوها، کنایه از بی تابی آورده است. و بعضی گفته اند، بلکه اجر و پاداش قبلی این شخص از بین می رود، زیرا شدت بی تابی باعث قضای ناگوار الهی و غضب او، و بی توجهی به مصیبت سبب اجری است که به بردباران وعده داده شده، و این خود انگیزه برای از بین رفتن حسنات از لوح دل و نابودی آنچه لازمه صبر یعنی اجر و پاداش اخروی است.

## ۱۳۲- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

كَمْ مِنْ صِيَامٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالظَّمْأُ - وَكَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ وَالْعَنَاءُ - حَبْدًا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَ  
إِفْطَارُهُمْ

### ترجمه

«بسا روزه داری که از روزه داشتن جز گرسنگی و تشنگی بهره ای ندارد. و بسا نماز گزاری که از نمازش جز بیداری و رنج فایده ای نمی برد. خوشا بر خواب زیرکان و روزه باز کردن ایشان.»

### شرح

مقصود امام (علیه السلام) آن است که اگر کسی به شرطی از شرایط نماز و روزه خود صدمه بزند و به صورت صحیح انجام ندهد، از نماز و روزه اش بهره ای نخواهد برد. و بزرگترین شرط روزه و نماز توجه به معبود است، و نواقص زیاد عبادت و نادرستی آنها در بیشتر مردم از باب ناآگاهی به شرایط است.

امام (علیه السلام) قیام را کنایه از نماز آورده است. و این که خواب زیرکان را ستوده است به خاطر آن است که آدم زیرک، هوش و زیرکی خود را در راه خیر و به طریق

رضای شارع به کار می گیرد و هر چیزی را در جای خود به کار می برد. و هر کس این طور باشد. خواب و افطارش و تمام دخل و تصرف در عباداتش را در جای خود، یعنی در جهت رضا و محبت خدا به کار می برد.

**۱۳۳- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

سُوسُوا إِيمَانَكُمْ بِالصَّدَقَةِ وَ حَصُّوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ - وَ ادْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالذُّعَاءِ

**لغت**

سوسوا: نگهداری کنید

**ترجمه**

«ایمانتان را به وسیله صدقه نگهداری کنید و اموالتان را با دادن زکات محفوظ بدارید، و موجهای بلا را با دعا از خود برانید.»

**شرح**

توضیح آن که صدقه نسبت به ایمان کامل به منزله نگهبان است، و حفظ ایمان بدون صدقه ممکن نیست، و اما پاسداری مال به وسیله زکات از آن جهت است که ندادن زکات حاکی از بخل و زیادی طمع است و این انگیزه می شود تا مستحق زکات، صاحب مال را نکوهش کند و مردم در صدد آزار او برآیند، پس مانع زکات بدان وسیله مال خود را در معرض تلف قرار داده، و با دادن زکات آن را از تلف نگه داشته است. کلمه: «امواج» را از پیشامدهای پیاپی استعاره آورده است و قبلا گذشت که دعا از روی خلوص از جمله عواملی است که نفس را برای اجابت خواسته خود، آماده می سازد.

هدف امام (علیه السلام) از این بیان، وادار سازی به دادن صدقه، زکات و دعا کردن است.

ص: ۵۴۲

است .

کمیل می گوید امیر مؤمنان (علیه السلام) دست مرا گرفت و به صحرا برد، هنگامی که به خارج شهر رسید، آهی کشید، همانند آه کشیدن شخص غم رسیده، آن گاه فرمود.

يَا كَمَيْلَ بْنَ زِيَادٍ؟- إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَهُ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا- فَاخْفِظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ- النَّاسُ ثَلَاثَةٌ- فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ- وَ هَمَّجٌ رَعِياعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ- لَمْ يَشْتِضِ يَتُوا بُنُورَ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجُئُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيْقٍ يَا كَمَيْلُ؟ الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ- الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَ أَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ- وَ الْمَالُ تَنْقُصُهُ التَّفَقُّهُ وَ الْعِلْمُ يَزْكُوا عَلَى الْإِنْفَاقِ- وَ صَيْنِعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ يَا كَمَيْلَ بْنَ زِيَادٍ؟ مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينَ يُدَانُ بِهِ- بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ- وَ جَمِيلَ الْأَخِيْدُوْتِهِ بَعْدَ وَفَاتِهِ- وَ الْعِلْمُ حَيَاكِمُ وَ الْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ يَا كَمَيْلُ هَلْكَ خَزَانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءُ- وَ الْعُلَمَاءُ بَأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ- أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ- هَا إِنَّ هَاهُنَا لَعِلْمًا جَمًّا وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ لَوْ أَصِيبَتْ لَهُ حَمَلَةٌ- بَلَى أُصِيبُ أَصِيبْتُ لَقِنَّا غَيْرَ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ- مُسْتَتْعِمًا آلَةَ الدِّينِ لِلدُّنْيَا- وَ مُسْتِظْهِرًا بِنِعْمِ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ وَ بِحُجْبِهِ عَلَى أَوْلِيَائِهِ- أَوْ مُنْقَادًا لِحَمَلَةِ الْحَقِّ لَا بَصِيرَةَ لَهُ فِي أَحْنَائِهِ- يَنْمُدِحُ الشُّكَّ فِي قَلْبِهِ لِأَوَّلِ عِيَارِضٍ مِنْ شُبُهَةٍ- أَلَا- لَا- ذَا وَ لَا- ذَاكَ- أَوْ مِنْهُمًا بِاللَّذَّةِ سَيْلِسَ الْفِيَادِ لِلشَّهْوَةِ- أَوْ مُغْرَمًا بِالْجَمْعِ وَ الْإِدْحَارِ- لَيْسَا مِنْ رِعَاةِ الدِّينِ فِي شَيْءٍ- أَقْرَبُ شَيْءٍ شَبَهًا بِهِمَا الْأَنْعَامَ السَّائِمَةَ- كَذَلِكَ يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِيهِ- اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجْبِهِ- إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَ إِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا- لِئَلَّا تَبْطَلُ حُجُجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ- وَ كَمْ ذَا وَ أَيْنَ أَوْلِيَاكَ أَوْلِيَاكَ وَ اللَّهُ الْأَقْلُونَ عِدَدًا- وَ الْأَعْظَمُونَ قَدْرًا- بِهِمْ يَحْفَظُ اللَّهُ حُجْبَهُ وَ بَيِّنَاتِهِ حَتَّى يُودِعُوهَا نُظْرَاءَهُمْ- وَ يَزْرَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ- هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ- وَ بَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ وَ اسْتَلَاتُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرْفُونَ- وَ أَنْسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ- وَ صَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى- أَوْلِيَاكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِينِهِ- آه آه شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْهِمْ- أَنْصَرِفْ إِذَا شِئْتَ

جَبَان: صحرا صعءاء: نوعی از نفس کشیدن است که شخص مصیبت دیده، و غم رسیده، نفس می کشد همج: مگس کوچکی همچون پشه رعاع: نوجوانان و ساده لوحان، افراد تازه کار لقن: تیزهوش احناء: اطراف و جوانب منهوم باللذة: آزمند در کاری و حریص به لذت مغرم بالجمع: کسی که علاقه زیادی به جمع آوردن ثروت دارد هجم: ناگهانی وارد شد

### ترجمه

«یا کمیل! این دلها همچون ظرفهایی هستند که بهترین آنها نگهدارنده ترین آنهاست، پس تو از من آنچه را می گویم، به خاطر داشته باش: مردم سه دسته اند:

عالم ربانی، دانش پژوه راه رستگاری و مگسان خرد و ناتوان که به دنبال هر آواز کننده ای کشانده می شوند، و با هر بادی روانند، از پرتو دانش، روشنی نجسته و به پایه محکمی پناه نبرده اند.

ای کمیل: دانش بهتر از ثروت است، دانش نگهبان تو و تو پاسدار ثروتی، مال و ثروت با بخشش کم شود، اما دانش در اثر بخشش فزونی گیرد. پرورده ثروت با از بین رفتن مال و ثروت از بین می رود.

ای کمیل: آشنایی با دانش، خود، دیانت است، بدان وسیله پاداش داده می شود، و بدان وسیله اطاعت خدا در زندگی این دنیا و خوشنامی پس از مرگ نصیب انسان می گردد، دانش فرمانروا و ثروت فرمانبر و مغلوب است.

یا کمیل! اندوخته کنندگان ثروت نابود شدند با این که زنده اند اما دانشمندان پایدارند تا وقتی که روزگار پایدار است، بدنهایشان از میان رفته اما سیمایشان در دلها برقرار است. بدان که در اینجا (به دست مبارکش به طرف سینه خود اشاره فرمود) دانش فراوان است، اگر فراگیرندگانی می یافتم، بلی می یابم، تیز فهم نامطمئنی را که ابزار دین را برای دنیا به کار می برد، و به وسیله نعمتهای الهی بر بندگانش، و با حجتهای خدا بر دوستانش برتری می جوید. یا کسی که اطاعت

از دانشمندان کرده بدون هیچ گونه بینشی در اطراف حق و پیرامون حقیقت با نخستین شبهه ای که روبرو می شود، آتش شک و تردید در دل او زبانه می کشد، بدان که نه این شایسته است و نه آن، یا کسی را می یابم که غرق در خوشگذرانی است و به سادگی از خواسته های نفس پیروی می کند، و یا کسی که شیفته جمع آوری و اندوختن مال و ثروت است، و اینان هم، در هیچ موردی از نگهبانان دین نمی باشند، نزدیکترین چیزی که بدانها شباهت دارد، چهارپای علفخوار است! در چنین روزگاری دانش با مرگ دانشمندان، نابود می شود! بار خدایا آری! زمین از کسی که دین خدا را با برهان و حجت نگه دارد خالی نیست: آشکار و مشهور و یا بیمناک و پنهان تا حجتها و دلایل روشن الهی از بین نرود، آنان چند تن اند و در کجایند.

به خدا قسم از نظر شمار اندکند اما از جهت مقام و مرتبه در نزد خدا بسیار با عظمتند. به وسیله آنها خداوند حجتها و دلایل خود را حفظ می کند تا آنها را به امثال خود به امانت بسپارند و در دلهای نظایرشان بکارند. علم و دانش با بصیرت، یکباره رو به ایشان آورده و آنان با آسودگی و یقین آن را به کار بسته اند و آنچه را که ناز و نعمت پرورده ها دشوار دیده اند، سهل انگاشته اند و به آنچه نادانان از آن می گریزند ایشان دل بسته اند، و با بدنهایی در دنیا زندگی می کنند که ارواحشان به جایگاه والایی آویخته است.

آنان در روی زمین جانشینان خدا و دعوت کنندگان به راه دین اویند. آه آه! چه مشتاقم که آنها را ببینم». آن گاه فرمود: «یا کمیل اگر می خواهی برگردی برگرد.»

## شرح

در این بخش از سخنان امام (علیه السلام) نکته هایی است:

نکته اول- امام (علیه السلام) زمینه سازی کرده و برای درک مطلب کمیل را به این عبارت خود: اِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبُ... لِكُنْ توجّه داده است .

نکته دوم- مردم را به سه دسته تقسیم کرده است و جهت تقسیم آن است که مردم یا عالمنند و یا عالم نیستند. دسته دوم یا دانشجویند و یا در پی دانش

نیستند. آن گاه هر قسمی از اقسام سه گانه را به صفتی وابسته ساخته است.

دسته اول-عالم، را به صفت ربّانی-منسوب به پروردگار متعال، بر خلاف قاعده و بر غیر قیاس، نسبت به رب، ربّانی-وصف نموده است، یعنی عالمی که با پروردگاری خدا آشنا و عارف به خدای تعالی است، الف و نون را برای مبالغه در نسبت زیاد کرده اند. خداوند می فرماید! «كُونُوا رَبَّائِيْنَ» (۱). بعضی گفته اند: از آن جهت به این نام نامیده شده اند که دانشهای کوچک را پیش از علوم سطح بالا به دانش آموزان، تعلیم می دهند و نیز گفته شده است که چون آنان علم را اصلاح می کنند و از خطا و اشتباه مبرا می سازند.

دسته دوم: دانشجو که امام(علیه السلام) او را به صفت در راه نجات بودن وصف کرده است. چون علم وسیله نجات و رستگاری در عالم آخرت است و دانشجو در راه تحصیل علم، در حقیقت در راه نجات حرکت می کند تا به وسیله دانش بدان هدف نهایی برسد.

دسته سوم-عوام و ساده لوحانند که امام(علیه السلام) آنان را با چند صفت تعریف کرده است:

- ۱- کلمه همج، مگس خرد را به جهت حقارت و بی ارزشی برای آنان استعاره آورده است.
- ۲- آنان را به ساده لوح بودن و تازه کاری، معرفی کرده است. زیرا این دو صفت ممکن است از نادانی سرچشمه گرفته باشد.
- ۳- پیرو هر صدایی بودن، به ملاحظه شباهت داشتن به گوسفندان در غفلت و نادانی.
- ۴- با این توصیف که آنان با هر بادی روانند، از ناتوانی ایشان در ثبات و

ص: ۵۴۶

---

۱- سوره آل عمران(۳) آیه(۷۹) [۱] یعنی: خداشناس باشید.

پایبندی به یک مذهب و مرام کنایه آورده است.

۵- آنان از پرتو دانش روشنی نمی گیرند، یعنی ایشان در تاریکی جهل به سر می برند.

۶- آنان به پایه استواری پناه نجسته اند، پایه استوار، کنایه از عقاید بر حق و یا دلیل و برهانی است که در دفع گرفتاریهای آخرت بشود بر آنها تکیه کرد.

نکته سوم- در ستایش دانش و برتری آن بر ثروت از چند جهت:

۱- دانش صاحب خود را از گرفتاریهای دنیا و آخرت نگهداری می کند، اما مال را صاحبش حفظ می کند، و امتیاز روشنی در فضیلت و منفعت است بین آنچه پاسدار صاحب خود باشد و بین آنچه به پاسداری صاحبش نیازمند است.

۲- دانش با خرج و صرف و فایده رساندن به علاقمندانش فزونی می یابد و رشد می کند، چون عالم، خود نیز ضمن تعلیم و مذاکره، متذکر شده و فراموش نمی کند، و آنچه را نمی داند استنباط می کند، اما مال با خرج و صرف و انفاق به دیگران کاهش می یابد.

۳- بخشش مال یعنی نیکی کردن به وسیله مال و دارایی با از بین رفتن ثروت از بین می رود اما احسان به علم به خاطر بقای علم، باقی و جاوید است. صنیع بر وزن فعیل به معنی مفعول است.

۴- آشنایی با دانش، خود دیانت است. یعنی تحصیل دانش خود روش دینداری است. و قبلا هم روشن شد که علم اصل و ریشه دیانت است.

۵- انسان به وسیله علم در زندگی دنیا مردم را تحت فرمان آورده و نام نیک پس از مرگ را کسب می کند که این دو از جمله فضایل خارجی علمند.

۶- حاکم بودن دانش، نسبت به ثروت، و مغلوب و محکوم بودن ثروت نسبت به آن، یعنی دخل و تصرف علم در راه به دست آوردن مال و انفاق آن، تنها



مطابق علم و آگاهی به راههای کسب و مصرف مال وابسته است .

۷- از دلایل برتری علم بر ثروت آن است که اندوخته کنندگان ثروت در آخرت در هلاکتند و در دنیا نیز مغلوب و محکومند، گر چه بر زنده بودن آنان گواهی دهند. چنان که خداوند متعال می فرماید:

«وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ» (۱). اما دانشمندان همیشه زنده اند، هر چند که بدنهای آنها از دنیا می رود. اما سیمایشان در دلها زنده و ماندنی است .

نکته چهارم: امام (علیه السلام) پس از این که کمال فضیلت علم را ثابت کرد به دانش وافر می که در سینه مبارک اوست اشاره می فرماید و این که مانع اظهار آن نیافتن کسی است که قابلیت حمل آن را داشته باشد. ها، برای تنبیه، و جواب او محذوف است و تقدیر: لأظهرته (یعنی اگر فرد مستعدی بود من آن را ظاهر می کردم) نکته پنجم: امام (علیه السلام) در صدد آن برآمده که ثابت کند کسانی دارای علم یافت می شوند، اما توجه داده است که آنان صلاحیت حمل دانشی را که نزد آن بزرگوار است ندارند، و به چهار دسته از آن افراد اشاره فرموده است و جهت تقسیم به این اقسام آن است که مردم غیر اهل دانش یا طالب دانش اند و یا طالب نیستند، و طالبان دانش هم یا توانایی استدلال در دین را دارند یا ندارند ، اما آنان که طالب دانش نیستند به چیزهای دیگر سرگرمند و سرگرمی آنها یا به سبب فرو رفتن در لذات و اطاعت بی چون و چرا از شهوات است و یا به سبب دلبستگی به جمع آوری ثروت و اندوختن مال می باشد.

اما دسته اول: شامل همان انسان ناپاکی است که دارای صفت فرومایگی است و به همین اشاره فرموده است، در عبارت: بلی اصیب لقنا، یعنی آری می یابم تیز فهم نامطمئن را... و به دلایل شایستگی نداشتن چنان کسی برای

ص: ۵۴۸

---

۱- سوره توبه (۹) آیه (۳۴) [۱] یعنی: آنان که طلا و نقره را اندوخته می کنند.

فراگیری دانش به قرار زیر اشاره فرموده است:

۱- او مورد اطمینان نیست، یعنی آمادگی دارد که دانش را به ناهلش منتقل کند و آن را در جای نامناسب به کار برد، و ضمیر در علیه به علم برمی گردد.

۲- او ابزار دین، یعنی دانش را برای دنیا به کار می بندد، مانند کسی که علم را وسیله کسب قرار می دهد، و با نعمتهای الهی، یعنی علم و دانش بر بندگان خدا برتری می جوید، مانند آن که به آنها فخر فروشی و بر آنها سیطره جویی می کند، و با حجتهای خدا، و آنچه که می داند، در برابر اولیای خدا می ایستد و حق را با باطل آمیخته می سازد.

اما دسته دوم از کسانی که شایستگی فراگرفتن دانش را ندارند، اشخاصی اند که پیرو دیگرانند و به این گروه اشاره فرموده است در عبارت: و منقادا... شبیه، و منقادا عطف بر لقنا است، و مقصود امام (علیه السلام) از انقیاد به حق، باور داشتن و تسلیم شدن به نحو اجمال است. و با دو دلیل بر ناشایستگی اینان اشاره نموده است:

۱- نداشتن آگاهی نسبت به همه جوانب و جزئیات دانش.

۲- آتش شک و تردید، در دلش با اولین شبهه ای که روبرو می شود، شعله می کشد، و این، به دلیل ناآگاهی، و ثابت نشدن ایمان در باطن او، با دلیل و برهان روشن است.

عبارت: لا ذا و لا ذاک یعنی از حاملان دانش، نه این دسته شایستگی دارند و نه آن دسته.

اما دسته سوم، افرادی هستند که با عبارت: أو منهوما... للشهوه یعنی: غرق در شهوت و... اشاره فرموده است.

دسته چهارم، آن گروهی است که با جمله: «او مغرما بالجمع و الادخار یا

شیفته جمع آوری و اندوختن ثروتند» اشاره فرموده و به دنبال آن، امام (علیه السلام) با دو ویژگی از آنان نکوهش کرده است:

۱- این دو گروه هرگز از پاسداران دین نیستند، یعنی: هیچ دلبستگی به دین و دینداران ندارند.

۲- نزدیکترین چیزی که به اینان شباهت دارد، چهارپای علفخواره است به جهت ناآگاهیشان از دین و نتیجه آن در آخرت. و این سخن امام: کذلک، یعنی با فراهم شدن چنین شرایطی که یا کسی نیست که شایستگی حمل دانش را داشته باشد، و یا کسانی هستند که شایستگی ندارند، زمان نابودی دانش با نابودی حاملان واقعی دانش فرا می رسد، زیرا تشبیه (کذلک) این حالات را می رساند. و مقصود امام (علیه السلام) از حامل دانش، خود او، و کسانی اند که در آن روزگار امید می رفت از شایستگان باشند.

آن گاه امام (علیه السلام) خواسته است تا به وسیله این عبارت: اللّٰهُم بلی (بار خدایا، آری) مطالب گذشته را جبران کند. زمین خالی نیست از کسی که دین خدا را با حجّت و دلیل نگه دارد، یا آن شخص آشکار است و یا پنهان و بیمناک در بین مردم. و مقصود از آشکار، آن کسی است که از اولیای خدا و جانشینانشان در نقطه ای از زمین، شاید قادر بر اظهار علم و عمل بدان، بوده باشند، و مقصود از خائف و بیمناک، کسی است که چنان توانایی را ندارد. شیعه معتقد است که این سخن تصریحی است از طرف آن بزرگوار، بر لزوم امامت میان مردم در تمام زمانها تا وقتی که تکلیفی وجود دارد، و امام با حجّت و برهان الهی بر امور مردم رسیدگی می کند و بر طبق حکمت الهی وجود او ضرورت دارد. امام یا آشکار و شناخته شده است مانند آنانی که با نیکوکاری در گذشتند و به ملاً اعلی پیوستند - از یازده فرزندان امام علی (علیه السلام) - و یا بیمناک و پنهان از انظار است، چون دشمنان زیادی دارد، و دوستان مخلصش اندک اند، همچون حجّت منتظر (علیه السلام) تا این که پس

از پیامبران، مردم بر خدا حجتی و عذری نداشته باشند.

جمله: و کم ذا اظهار ناراحتی از طول مدّت غیبت صاحب الامر و بیزاری از ادامه دولت دشمنان اوست .

و عبارت: این هم اظهار اندک بودن شمار امامان دین است و بدان جهت توجه داده است با این عبارت: آنان به خدا قسم از نظر شمار اندک اند و در بیان ستایش از آنها ویژگیهایی را یاد آور شده است:

۱- از نظر شمار اندک و از جهت مرتبه و مقام در نزد خدا بزرگند.

۲- به وسیله آنان خداوند حجتها و دلیلهای روشنش را که در دین موجود است، حفظ می کند تا به امثال ایشان باز دهد و پس از آنها در دلهای نظایر ایشان کشت کند .

۳- علم و دانش و بصیرت و بینش یکباره رو به ایشان می آورد، یعنی یکباره رو آورده و یکجا وارد عقل و اندیشه آنان می گردد، زیرا علوم ایشان اکتسابی نیست.

بعضی گفته اند، این مطلب از باب مقلوب و به عکس است، یعنی عقول آنان یکباره بر حقیقت دانش روی می آورد.

۴- آنان با روح ایمان و یقین، آن را به کار بسته اند، یعنی لذت دانش را دریافته اند.

۵- سختی ناز و نعمت پرورده ها را سهل انگاشته اند، یعنی امور دشواری مانند خوراک ناگوار، و بستر و لباس خشن، و ایستادگی و پایداری در روزه داری و بیدار خوابی و اینها در برابر لذت یقین و شیرینی عرفان که آنان دریافته بودند برایشان سهل و آسان بود.

۶- بر آنچه نادانان از آن می ترسیدند، ایشان دل بستند. یعنی به آن حالاتی که یاد کردیم، آنان انس و الفت گرفته بودند، زیرا نادان به دلیل ناآگاهی از نتیجه

آنها،فاصله می گیرد و از اهل آنها می ترسد و کناره گیری می کند.

۷- آنان در دنیا با بدنهایشان زندگی می کنند،اما روانشان آویخته به جایگاه والایی است و شیفته مشاهدات خود از جمال حضرت حق و همراهی با ساکنان عالم بالا و فرشتگان می باشند. و چون آنان را با ویژگیهای یاد شده معرّفی کرد،در مقام ستایش ایشان نیز به این مطلب اشاره فرمود که اینان به دلیل داشتن این ویژگیها،جانشینان خدا در زمین و داعیان به دین خدایند.آن گاه،آه آه گفت و حسرت برد بر شوق دیدارشان.آه کلمه ای است برای اظهار درد.اصل آن اوه بوده است.و این بخش از سخنان امام(علیه السلام)از فصیحترین عباراتی است که از آن بزرگوار نقل کرده اند.

### ۱۳۵-امام(علیه السلام)فرمود:

#### اشاره

الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ

#### ترجمه

«مرد در زیر زبانش نهفته است.»

#### شرح

یعنی حالت شخص در سخن نگفتن او پنهان می ماند،بنا بر این مضاف [حال]به دلیل روشن بودنش حذف شده است و زیر زبانش،کنایه از سکوت و خاموشی است.توضیح آن که ارزش آدمی به مقدار عقل اوست،و مقدار عقل از ارزش سخن گفتن و کلام شخص به دست می آید چون سخن است که دلیل عقل می باشد.پس اگر همچون حکما و دانایان سخن گفت،روشن می شود که او هم داناست و اگر همچون نادانان سخن گفت معلوم می شود که از آن قبیل است و ما بین این دو مرتبه مراتب نسبی وجود دارد.

ص:۵۵۲

اشاره

هَلَكَ امْرُؤٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ

ترجمه

«آن کس که قدر خود ندانست نابود و تباه شد.»

شرح

در سخن قبل معلوم شد که قدر همان مقدار و منزلت شخص از داشتن فضیلت و نداشتن آن است. و هر کس منزلت خود را نداند، ممکن است از حدّ خود تجاوز کند و در نتیجه هلاک شود. مثلاً کسی که جایگاه خود را نسبت به دانش شناسد ممکن است آن را بالاتر از موضع خود قرار دهد و یا نادانی خویش را به عقیده خود کمال بیندارد. و در نتیجه به هلاکت اخروی بیفتد و چه بسا هلاکت دنیایی را نیز در پی داشته باشد، و لازمه تجاوز او از حدّ خود، بازیچه دست و زبان مردم شدن و بدان وسیله به هلاکت رسیدن است.

۱۳۷- امام (علیه السلام) به مردی که از او درخواست موعظه داشت فرمود:

اشاره

لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بغيرِ عَمَلٍ - وَ يَرْجَى التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ - يَقُولُ فِي الدُّنْيَا بِقَوْلِ الرَّاهِدِينَ - وَ يَعْمَلُ فِيهَا بِعَمَلِ الرَّاغِبِينَ -  
 إِنَّ أُعْطِيَ مِنْهَا لَمْ يَشْبَعْ وَ إِنَّ مُنِعَ مِنْهَا لَمْ يَقْنَعْ - يَعْجِزُ عَنِ شُكْرِ مَا أُوتِيَ وَ يَبْتَغِي الزِّيَادَةَ فِيمَا بَقِيَ - يَنْهَى وَ لَا يَنْتَهَى وَ يَأْمُرُ بِمَا لَا  
 يَأْتِي يُحِبُّ الصَّالِحِينَ وَ لَا يَعْمَلُ عَمَلَهُمْ - وَ يُبْغِضُ الْمُؤْمِنِينَ وَ هُوَ أَحَدُهُمْ - يَكْرَهُ الْمَوْتَ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ - وَ يُقِيمُ عَلَى مَا يَكْرَهُ  
 الْمَوْتَ مِنْ أَجْلِهِ - إِنَّ سَقَمَ ظَلَّ نَادِمًا وَ إِنَّ صَحَّ أَمِنَ لَاهِيًا - يُعْجَبُ بِنَفْسِهِ إِذَا عُوفِيَ وَ يَقْنَطُ إِذَا ابْتُلِيَ - إِنَّ أَصَابَهُ بَلَاءٌ دَعَا مُضْطَرًّا وَ  
 إِنَّ نَالَهُ رَخَاءٌ أَعْرَضَ مُعْتَرًّا - تَغْلِبُهُ نَفْسُهُ عَلَى مَا يَطُنُّ وَ لَا يَغْلِبُهَا عَلَى مَا يَسْتَيْقِنُ - يَخَافُ عَلَى غَيْرِهِ بِأَذْنِي مَنْ ذَنْبِهِ - وَ يَرْجُو لِنَفْسِهِ  
 بِأَكْثَرِ مَنْ عَمَلِهِ - إِنَّ اسْتَيْغَى بِطَرِّ وَ فُتِنَ وَ إِنَّ افْتَقَرَ قِطَّ وَ وَهَنَ - يَقْصُرُ إِذَا عَمِلَ وَ يِيَالُغُ إِذَا سِيَالَ - إِنَّ عَرَضَتْ لَهُ شَهْوَةٌ أَسْلَفَ  
 الْمَعْصِيَةَ وَ سَوَّفَ التَّوْبَةَ - وَ إِنَّ عَرَتْهُ

مِخْنَهُ انْفَرَجَ عَنْ شَرَائِطِ الْمِلَّةِ - يَصِفُ الْعَبْرَةَ وَ لَا يَعْتَبِرُ - وَ يُبَالِغُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَ لَا يَتَّعِظُ - فَهُوَ بِالْقَوْلِ مُدَلٌّ وَ مِنَ الْعَمَلِ مُقِلٌّ - يُنَافِسُ فِيمَا يَفْنَى وَ يُسَامِحُ فِيمَا يَبْقَى - يَرَى الْغَنَمَ مَغْرَمًا وَ الْغُرْمَ مَغْنَمًا - يَخْشَى الْمَوْتَ وَ لَا يُبَادِرُ الْفَوْتَ - يَسْتَعْظِمُ مِنْ مَعْصِيَةِ غَيْرِهِ مَا يَسْتَقِلُّ أَكْثَرَ مِنْهُ مِنْ نَفْسِهِ - وَ يَسْتَكْبِرُ مِنْ طَاعَتِهِ مَا يَحْقِرُهُ مِنْ طَاعَةِ غَيْرِهِ - فَهُوَ عَلَى النَّاسِ طَاعِنٌ وَ لِنَفْسِهِ مُدَاهِنٌ - اللَّهُوَ مَعَ الْأَغْنِيَاءِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الذُّكْرِ مَعَ الْفُقَرَاءِ - يَحْكُمُ عَلَى غَيْرِهِ لِنَفْسِهِ وَ لَا يَحْكُمُ عَلَيْهَا لِغَيْرِهِ - يُرْشِدُ غَيْرَهُ وَ يُغْوِي نَفْسَهُ - فَهُوَ يُطَاعُ وَ يَعْصَى وَ يَسْتَوْفَى وَ لَا يُوفَى - وَ يَخْشَى الْخَلْقَ فِي غَيْرِ رَبِّهِ وَ لَا يَخْشَى رَبَّهُ فِي خَلْقِهِ

## لغات

یرجیها آن را به تأخیر می اندازد- بعضی یزجیها- بازای نقطه دار- نقل کرده اند یعنی آن را دفع می کند قنوط: ناامیدی عرته: به او عرضه شود مدل: مطمئن، امیدوار

## ترجمه

«مانند کسی مباش که بدون عمل، به آخرت امیدوار است و با طول املی که دارد، توبه را به تأخیر می اندازد، در دنیا مانند پارسایان سخن می گوید ولی رفتاری چون رفتار علاقمندان به دنیا دارد. اگر دنیا را به او بدهند، سیر نمی شود، و اگر به او نرسد، قناعت نمی کند، از سپاس گفتن نعمتهای داده شده عاجز است با این حال، نسبت به آنچه به او نرسیده است زیاد طلبی می کند. از آنچه دیگران را نهی می کند، خود دست بر نمی دارد، و آنچه را که فرمان می دهد، خود به جا نمی آورد، نیکوکاران را دوست دارد اما رفتار آنها را ندارد، گنهکاران را دشمن می دارد، در صورتی که خود یکی از آنهاست. به خاطر گناهان بسیارش از مرگ روی گردان است. با این وصف روی اعمالی که باعث اکراه او از مرگ شده پایدار است، اگر بیمار شود، پشیمان می گردد، و هنگام تندرستی، آسوده و در غفلت است، وقت تندرستی دچار خودخواهی و بهنگام گرفتاری ناامید می گردد، اگر به بلایی گرفتار شود، با نگرانی، دعا و زاری نماید، اما وقت خوشی از روی غرور از آن روی گرداند، در اثر گمان و پندار [برخورداری از عفو و بخشش] هوای نفس بر

او چیره می شود اما یقین [به مرگ و عذاب اخروی] سبب تسلط او بر نفس خویش نمی گردد، بر دیگران به گناهی سبکتر از گناه خود بیمناک است، و برای خود بیش از کاری که کرده است انتظار پاداش دارد، وقتی که بی نیاز شود، شادمان گشته و به گمراهی افتد، و هنگام تنگدستی ناامید و سست می شود، بهنگام عمل کوتاهی می کند و در وقت درخواست حاجت پافشاری می ورزد، و اگر در معرض هوای نفس قرار گیرد، معصیت را پیش و توبه را پس می اندازد، و اگر غمی به او برسد، از حدود شرایط دیانت بیرون می رود، در باره پند و عبرت از دیگران سخن می گوید اما خود عبرت نمی گیرد، در پند دادن به دیگران زیاده روی می کند ولی خود پندپذیر نیست، بنا بر این او تنها به سخن می نازد و از جهت عمل ناچیز است، در باره آنچه فنا می شود کوشاست اما در آنچه باقی است، سهل انگار است، به عقیده او غنیمت، غرامت است و غرامت، غنیمت، از مرگ بیمناک است ولی تا فرصت باقی است اقدام به کاری نمی کند. معصیت دیگران را بزرگ می شمارد، اما بیشتر از آن را برای خود ناچیز می داند، اطاعت و بندگی خود را بزرگ می شمارد، اما عبادت دیگران را کوچک به حساب می آورد، پس او نسبت به مردم سختگیر اما نسبت به خود سهل انگار است، هرزگی با توانگران را بر یاد خدا با تنگدستان ترجیح می دهد، به ضرر دیگران و به سود قضاوت می کند، و به ضرر خود و به سود دیگری حکم نمی کند. به راهنمایی دیگران می پردازد ولی خود گمراه است. از او پیروی می کنند، و او خود معصیت کار است حق خود را کامل می گیرد اما خود حق دیگران را نمی پردازد، از مردم می ترسد اما نه به خاطر خدا، و از خدا در حق مردم نمی ترسد».

## شرح

سید رضی می گوید: اگر در نهج البلاغه جز این سخن، گفتار دیگری نبود، برای پند مفید و حکمت بلیغ و بینش برای کسی که بیناست و عبرت برای ناظر اندیشمند کافی بود.

خلاصه این بخش از سخنان امام (علیه السلام) بازداشتن طالب پند و موعظه از



سی و چهار صفت ناپسند است.

۱- امیدواری به آخرت و اجر و پاداش آن بدون عمل، زیرا این آرزوی وی از خدا بیهوده است و پیش از این معلوم شد آرزوها سرمایه نادانان است.

۲- تأخیر انداختن توبه یا خودداری از آن به دلیل آرزوی زیاد، زیرا این باعث باقی ماندن بر معصیت و رسیدن به عذاب آخرت است.

۳- جمع کردن بین گفتار پارسایان در دنیا با کردار مشتاقان به دنیا، که آن مکر با خداست. که این کردار علاقه مندان به دنیا باعث آن می شود تا به آنان برسد آنچه باید از عذاب اخروی برسد.

۴- سیر نشدن از هر آنچه که به او عطا کنند و آن صفت پست حرص آز است.

۵- قناعت نکردن به هنگام نرسیدن مال، و این همان صفت ناپسند کاستی از فضیلت قناعت است .

۶- جمع کردن بین ناتوانی از شکر نعمتهایی که از طرف خدا به او رسیده، و بین زیاده طلبی بیش از حد که این جمع کردن میان صفت ناپسند کوتاهی از فضیلت سپاسگزاری و میان صفت ناپسند حرص است.

۷- جمع کردن بین نهی دیگران از معاصی و خودداری نکردن خود از گناهان و آن نفاق و نیرنگ با خدا است.

۸- امر کردن دیگران به انجام کاری که خود از انجام آن کوتاهی می ورزد، و این هم مثل مورد قبلی نفاق و نیرنگ است.

۹- دوست داشتن نیکوکاران و کوتاهی کردن از انجام عمل آنان، و این کوتاهی کردن خلاف دوستی با آنهاست.

۱۰- دشمن داشتن گناهکاران، در حالی که خود یکی از آنهاست، پس عمل او مخالف دشمن داشتن آنهاست.

۱۱- اکراه از مردن- به دلیل گناهان بسیار خود، در حالی که بر اعمالی

که باعث ناخشنودی او از مرگ است، یعنی زیادی گناهان، پایدار است، بنا بر این، این پایداری بر گناه مانند نقضی است بر ناراضی بودن او از مرگ، بعلاوه، این ادامه گناه باعث عذاب اخروی است.

۱۲- جمع کردن میان پشیمانی- در حال بیماری، نسبت به تقصیری که در برابر امر خدا داشته، و بین سرگرم بودنش به لذت، در حال آسایش، که این نیز چیزی مانند تناقض است.

۱۳- دچار خودخواهی شدن به هنگام تندرستی که خودخواهی از صفات نابود کننده است.

۱۴- ناامیدی در هنگامی که پروردگارش او را گرفتار سازد و یأس از رحمت خدا، و این نیز چنان است که خداوند متعال می فرماید: «إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (۱) ۱۵- جمع کردن بین درخواست از خدا، به هنگام نزول بلا- از روی ناچاری و بین روگرداندن از خدا و فریفتگی به دنیا در وقت خوشی، که اولی صفت ناپسند افراط و دومی صفت ناپسند تفریط است.

۱۶- جمع کردن بین تسلط بر هوای نفس و رام ساختن آن، در مواردی از امور دنیایی که در آنها فایده ای را گمان می برد و تسلط نداشتن بر نفس و رام نشدن آن در مواردی که به پاداش اخروی و یا عذاب آن یقین دارد. از این رو او را وادار بر عمل برای خدا نمی کند، که خود از نظر عقل نادانی و دیوانگی است.

۱۷- جمع کردن میان ترس برای دیگران به خاطر گناهانشان در حالی که از گناهان خود او کمتر است، و امید پاداش بیشتر برای آنچه در برابر عملش استحقاق دارد. در صورتی که حق آن است که به خاطر فزونی گناهانش بر خود

ص: ۵۵۷

---

۱- سوره یوسف (۱۲) آیه (۸۷) [۱] یعنی: همانا ناامید نمی شوند از خداوند مگر کافران.

بیشتر از دیگران بیمناک باشد، و بر آن بیم رفتار کند.

۱۸- شادمانی و فریفتگی به هنگام بی‌نیازی، و آن فسق و فجور است.

۱۹- ناامیدی در اثر تنگدستی و سستی در عمل، و این خود، صفتی ناپسند، تقصیر و کوتاهی است.

۲۰- کوتاهی کردن در عمل و انجام وظیفه.

۲۱- مبالغه و اصرار در وقت درخواست و این صفت ناپسند پافشاری در سؤال است.

۲۲- اگر در معرض هوای نفس قرار گیرد، معصیت را جلو، و توبه را به تأخیر می‌اندازد.

۲۳- بهنگام گرفتاری، از شرایط دیانت بیرون می‌رود، یعنی: از فضیلت تحمل مصیبت که از شرایط آیین اسلام است، بیرون شده و بی‌صبری می‌کند.

۲۴- جمع کردن بین سخن گفتن از پند و عبرت گرفتن، و عبرت نگرفتن خود.

۲۵- در حالی که خود پندپذیر نیست، در موعظه دیگران زیاده روی می‌کند، که این باعث خشم خداست به دلیل آیه مبارکه: «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (۱).

۲۶- جمع کردن بین شتافتن به سوی آنچه فانی است، یعنی دنیا و سهل‌انگاری در آنچه باقی است یعنی پاداش اخروی که این از نادانی و بی‌عقلی آشکار است.

۲۷- غنیمت-چون انفاق در راه خدا-را غرامت، و غرامتی-چون انفاق در راه معصیت خدا-را غنیمت می‌داند، در صورتی که این خلاف مقتضای عقل است.

ص: ۵۵۸

---

۱- سوره صف (۶۱) آیه (۳) [۱] یعنی: این عمل که (به وعده دروغ سخنی بگویی) و خلاف آن عمل کنید بسیار سخت خدا را به خشم می‌آورد.

۲۸- جمع کردن بین ترس از مرگ و اقدام نکردن به اعمال شایسته که باعث نجات او از موارد ترس و بیم حال مرگ و پس از آنند .

۲۹- معصیت دیگران را بزرگ و معصیت بالا-تر از آن را از خود کوچک می شمارد، و همچنین اطاعت و بندگی خود را از خدا بزرگ می شمارد، اما همان عبادت را از دیگران ناچیز به حساب می آورد. و همین باعث سختگیری نسبت به دیگران در کارهایشان و سهل انگاری نسبت به کار خویش می گردد .

۳۰- هرزه گویی با توانگران نزد او محبوب تر از ذکر خدا با مستمندان است، و این به لحاظ زیادی محبت به دنیا است.

۳۱- در آنچه میل باطنی اش می کشد- هر چند که نادرست باشد- به سود خود و به زیان دیگران قضاوت می کند در صورتی که به زیان خود و به سود دیگران- هر چند که حق باشد- حکم نمی کند و این خود ستمکاری است.

۳۲- جمع کردن بین راهنمایی دیگران از طریق سخنان هدایتگر و بین گمراهی خود در عمل، یعنی عمل گمراهان را مرتکب می شود. و لازمه چنین رفتاری آن است که دیگران از او پیروی کنند و او نافرمانی خدا را کند.

۳۳- حق خود را از دیگران کامل می گیرد اما خود حق خدا و حق مردم را کامل نمی دهد.

۳۴- جمع کردن میان ترس از مردم در راه غیر خدا (یعنی در کاری که برای خدا نیست) و بین نترسیدن از خدا در باره خلق خدا که در مورد اول لازم می آید که مردم را به قیمت خشم خدا خشنود سازد، و در مورد دوم خدا را به وسیله آنچه باعث خشم مردم است غضبناک کند. و بیشتر این عبارات از نظر علم فصاحت بر اساس تقابل و تضاد و ردّ العجز علی الصّدر است.

## ۱۳۸- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

لِكُلِّ امْرِئٍ عَاقِبَةُ حُلُوَّةٍ أَوْ مُرَّةٍ

### ترجمه

«هر کس سرانجامی شیرین و یا تلخ دارد.»

### شرح

امام (علیه السلام) به دو نوع پایان کار و نتیجه عمل خوب و بد انسان اشاره کرده است، پایان خوب، بهشت و لذات بهشتی است که سرانجامی شیرین است، و پایان شر و بد، آتش و عذاب آتش است که سرانجامی تلخ است. دو کلمه شیرین و تلخ را استعاره از لذت بخش، و ناپسند آورده است.

## ۱۳۹- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

لِكُلِّ مُقْبِلٍ إِدْبَارٌ وَ مَا أَدْبَرَ كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ

### ترجمه

«برای هر پیشامدی بازگشتی است، و چون بازگشت چنان است که نبوده است.»

### شرح

مقصود امام (علیه السلام) آن است که پیشامدهای خوشایند دنیا را می باید زاهدانه بنگریم و پیشامدهای سخت آن را بی ارزش و آسان انگاریم، کان از حروف مشبیه به فعل نظیر ان، و بدون تشدید است. و اسمش نیز محذوف می باشد [ضمیر مستتری است که مرجع آن ما ادبر است].

## ۱۴۰- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

لَا يَعْدَمُ الصَّبْرُ الظَّفَرَ وَ إِنِ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ

### لغت

صبور: كثير الصبر

ص: ٥٦٠

«شخص استوار و بردبار، پیروزی را-هر چند که زمانی دراز بگذرد-از دست نمی دهد.»

### شرح

امام (علیه السلام) در این گفتار به وسیله نتیجه صبر یعنی پیروزی-هر چند که مدتی طول بکشد-انسان را به صبر و بردباری تشویق کرده است. پیروزی نهایی فرد صبور به خاطر آن است که آمادگی و نیرومندی وی در اثر صبر کامل می شود.

**۱۴۱-امام (علیه السلام) فرمود:**

### اشاره

الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاحِلِ فِيهِ مَعَهُمْ - وَ عَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٍ - إِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ وَ إِثْمُ الرِّضَا بِهِ

### ترجمه

«کسی که به عمل گروهی راضی باشد چنان است که گویی با ایشان در انجام آن کار همراه بوده است و بر هر کسی که انجام دهنده کار نادرست می باشد، دو گناه است یکی گناه انجام دادن آن کار، دیگری گناه راضی بودن به آن.»

### شرح

وجه شبه شرکت داشتن با آنان در خشنودی به آن عمل لازمه اش علاقمندی و میل قلبی به آن کار و رابطه آن کار با طبع اوست، امام (علیه السلام) از ورود در کار نادرست به دلیل گناهای که در پی دارد، بر حذر داشته است: گناه انجام کار، روشن است و اما گناه رضایت به کار، از آن رو که خشنودی به کار نادرست نتیجه علاقمندی به آن است پس چنین علاقه ای خود، ناپسند و گناه است.

**۱۴۲-امام (علیه السلام) فرمود:**

### اشاره

إِعْتَصِمُوا بِالذَّمِّ فِي أَوْتَادِهَا

### لغت

ذمم: پیمانها، عقدها، سوگندها

## ترجمه

«در پیمانهایتان از جمله وفاکنندگان باشید.»

## شرح

کلمه: اوتاد (میخها) را استعاره برای شرایط و اسباب احکام قراردادها، آورده است، گویا اینها میخها و پایه های نگهدارنده پیمانها هستند، و مقصود امام (علیه السلام) آن است که: از خشم خدا و عذاب او پرهیز کنید به وسیله پایبندی به شرایط و اساس پیمانها، گویا پرهیز از خشم و عذاب، در گرو شرایط نگهدارنده پیمان است. فی، متعلق به اعتصموا است بعضی استعصموا روایت کرده اند.

## ۱۴۳- امام (علیه السلام) فرمود:

## اشاره

عَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ مَنْ لَا تُعْذَرُونَ بِجَهَالَتِهِ

## ترجمه

«بر شما باد پیروی از کسی که عذر شما در شناختن او پذیرفته نیست.»

## شرح

مقصود امام (علیه السلام)، خداوند متعال است. بعضی گفته اند: مقصود لزوم اطاعت از ائمه حق است که اطاعت از آنها واجب است، کسانی که علم به حقایق امامتشان واجب است و بهانه ای در شناختن آنها از کسی پذیرفته نیست، به دلیل آن که قوانین و احکام دین را باید از آنان فرا گرفت.

## ۱۴۴- امام (علیه السلام) فرمود:

## اشاره

قَدْ بَصَّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ وَ قَدْ هَدَيْتُمْ إِنْ اهْتَدَيْتُمْ وَ أَسْمِعْتُمْ إِنْ اسْتَمَعْتُمْ

## ترجمه

«شما را بینایی داده اند، اگر از بینایی استفاده کنید، و شما را راهنمایی کرده اند اگر هدایت پذیر باشید، و وسیله شنوایی داده اند اگر گوش فرا دهید.»

## شرح



یعنی راه کمال را به شما نمایانده اند، و بدان سو شما را رهبری کرده اند.

ص: ۵۶۲

این راهنمایی بر کمال را به گوش شما رسانده اند، اگر شما آمادگی برای دیدن، شنیدن و راه بردن بدان سو را داشته باشید و نظیر این سخن قبل از این گفته شد.

### ۱۴۵- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

عَاتِبَ أَخَاكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَ ارْزُدْ شَرَّهُ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ

#### ترجمه

«برادر مسلمانان را با نیکی کردن به او سرزنش کن، و کار بدش را با بخشش به او بازگردان.»

#### شرح

یعنی به جای سرزنش به گفتار و رفتار در حق برادر مسلمانان نیکی و بخشش کن، که اینها در جلب نظر و دفع شر و بدی او سودمندتر و مؤثرتر است. کلمه عتاب، استعاره آورده شده است از احسان، زیرا هر دو برای بازگشت شخص سرزنش شده به کار می روند.

### ۱۴۶- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوَاضِعَ التُّهْمَةِ - فَلَا يُلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ

#### ترجمه

«کسی که خود را در معرض اتهام و بدگمانی قرار دهد نباید آن کس را که به او گمان بد برد، سرزنش کند.»

#### شرح

زیرا او خود باعث شده تا به او گمان بد برند. و سرزنش به کسی که گمان بد به وی برده است معنی ندارد، زیرا بدگمانی او مستند به قرینه ای است که زمینه به وجود آمدن چنین گمانی است.

اشاره

مَنْ مَلَكَ اسْتَأْثَرَ وَ مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ - وَ مَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا

ترجمه

«هر کس تسلط یافت، خود رأی می شود، و هر کس خود رأی شد، هلاک می شود، و هر کس با مردان مشورت کند، شریک عقلهای آنها می گردد.»

شرح

یکی از آن سخنان، این است که: هر کس سیطره یافت، خود رأی می شود.

مقصود این است که روش پادشاهان در امور مورد علاقه شان، خودرأیی و تکروی است، از آن جهت که بر دیگران مسلطند و نسبت به خواهشهای نفسانی خود، بلامنازعند. و این سخن مانند ضرب المثلی است که آن را در مورد کسانی به کار می برند که به کاری دست یابند، و بعد آن را به خود اختصاص دهند و دیگران را مانع شوند.

سخن دوم: هر که خود رأی شد، به هلاکت رسید. زیرا تکروی انسان در فکر و نظر خود و نپذیرفتن نصیحت و مشورت دیگران در جنگ و امثال آن، او را در معرض خطا قرار می دهد و باعث هلاکت او می گردد، گویا امام (علیه السلام) فرموده است: هر کس خودرأی باشد، در معرض هلاکت است، بنا بر این هلاکت را - از باب اطلاق ما بالفعل بر ما بالقوه - به جای: معرض هلاکت، به طور مجاز به کار برده است.

سخن سوم: هر کس با مردان مشورت کند، شریک عقلهای آنان است.

توضیح آن که در آن صورت از بهترین نظر بهره برداری کرده و آن را به کار می بندد، پس تمام خردهای مردان، در اختیار او قرار گرفته است، چه او از نتایج خردها سود می برد. و این سخن تشویق به مشورت با دیگران است.

## ۱۴۸- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَتْ الْخَيْرَةُ بِيَدِهِ

### ترجمه

«هر کس راز خود را پنهان دارد، بر خیر و صلاح خویش مسلط است.»

### شرح

این سخن در باره وادارسازی به پنهان داشتن راز است. یعنی اختیار فاش ساختن و پنهان داشتن راز در اختیار خود اوست بر خلاف کسی که راز خود را فاش سازد، دیگر پنهان داشتن آن ممکن نخواهد بود.

## ۱۴۹- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ

### ترجمه

«تنگدستی، مرگ بزرگتر است.»

### شرح

مردن با صفت بزرگتر را برای تهیدستی استعاره آورده است. اما این که تنگدستی نوعی مردن است، به دلیل آن است که شخص بی چیز، از خواسته ها و مقاصدی که سرمایه زندگی مادی است بریده و به خاطر از دست دادن آنها غمگین است. و اما این که بزرگتر است، چون در طول زندگی شخص تنگدست، غمها و سختیهای تنگدستی پیاپی می رسد، اما غم مردن یک باره است. و این نوعی مبالغه در سختی فقر و تنگدستی است.

## ۱۵۰- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

مَنْ قَضَى حَقَّ مَنْ لَا يَقْضِي حَقَّهُ فَقَدْ عَبَدَهُ

### ترجمه

«هر که ادا کند حق کسی را که حقش را ادا نمی کند، در حقیقت او را

ص: ۵۶۵

بندگی کرده است.»

### شرح

مقصود امام (علیه السلام) ادای حق در بین دوستان است. برآستی که چنین است، زیرا ادای حق کسی که رعایت حقش را نمی کند، نه به خاطر سودجویی و نه به دلیل دفع زیان او است، بلکه به خاطر خود او، و یا ترس از او، و یا به امید طمعی از او است که همه اینها شکلی از بندگی است (۱).

**۱۵۱- امام (علیه السلام) فرمود:**

### اشاره

لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ

### ترجمه

«آنجا که معصیت خدا باشد، پیروی از مخلوق روا نیست.»

### شرح

مانند وضو با آب غصبی و نماز در خانه غصبی. و نفی در چنین مواردی بر نفی جواز اطاعت حمل شده است، همان طوری که از امام، علی (علیه السلام) و از اهل بیت (علیه السلام) نقل کرده اند. اما به عقیده شافعی در چنین موردی طاعت صحیح است و نفی برای فضیلت آن است.

**۱۵۲- امام (علیه السلام) فرمود:**

### اشاره

لَا يُعَابُ الْمَرْءُ بِتَأْخِيرِ حَقِّهِ إِنَّمَا يُعَابُ مَنْ أَخَذَ مَا لَيْسَ لَهُ

### ترجمه

«هر کس در باره حق خود کوتاهی کند قابل سرزنش نیست، آن کسی سزاوار سرزنش است که حق دیگران را غصب کند.»

ص: ۵۶۶

---

۱- بعضی از شراح مثل ابن ابی الحدید به جای «عبد» «عبد» به تشدید ضبط کرده اند که در معنی مناسبتر است، یعنی کسی که چنین رفتاری بدون چشم داشت بکند، طرف را بنده خود ساخته است. م.

## شرح

گاهی گرفتن حق برای صاحب حق، واجب است و گاهی مستحب، و کمترین مرحله اش مباح است که در کار مباح حرجی نیست. اما حق دیگران را گرفتن ظلم است و آن از زشت ترین صفات پستی است که شخص مرتکب درخور سرزنش است.

## ۱۵۳- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

الْإِعْجَابُ يَمْنَعُ مِنَ الْإِزْدِيَادِ

### ترجمه

«خودبینی آدمی را از کسب فضیلت باز می دارد.»

## شرح

خودبینی به خاطر فضیلت درونی مانند علم و یا فضیلت بیرونی مثل ثروت و اندوخته تنها سبب تصور کمال آن شخص در اینها بوده و اعتقاد بر این که نسبت به اینها به حد نهایی رسیده است همین اعتقاد او را از زیاده جویی و فضیلت خواهی باز می دارد.

## ۱۵۴- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

الْأَمْرُ قَرِيبٌ وَ الْإِصْطِحَابُ قَلِيلٌ

### ترجمه

«فرمان خدا نزدیک و فرصت همراه بودن اندک است.»

## شرح

مقصود امام (علیه السلام) از فرمان خدا مرگ و از همراهی، با هم بودن در دنیا است.

## ۱۵۵- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

قَدْ أَضَاءَ الصُّبْحُ لِذِي عَيْنَيْنِ

«برای کسی که دارای دو چشم است، صبح روشن است.»

ص: ۵۶۷



## شرح

این جمله تمثیلی است، لفظ صبح را برای راه خدا و صفت ضیاء را برای روشنی ظاهر و آشکارای راه خدا با معرفی و راهنمایی شارع مقدس استعاره آورده است. و احتمال دارد، تمام اینها صفت برای حق باشد که قبلا بیان کرده است، گویا کسی در موردی پرسیده است و آن حضرت یک بار و یا بیشتر شرح داده، و او بیشتر توضیح خواسته است، و امام (علیه السلام) این جمله را در جواب او گفته: یعنی من حق را برای تو روشن ساختم اگر دارای بینش بودی.

## ۱۵۶- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

تَرَكَ الذَّنْبَ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ

### ترجمه

«ترک گناهان آسانتر است از درخواست توبه».

## شرح

انجام ندادن امری است عدمی و زحمتی ندارد، اما درخواست توبه از خدا نیاز به استعداد زیادی دارد تا بنده شایستگی برای پذیرش توبه و افاضه بخشش الهی را داشته باشد.

## ۱۵۷- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

كَمْ مِنْ أَكْلَةٍ مَنَعَتْ أَكْلَاتٍ

### ترجمه

«بسا خوردن غذایی که مانع از خوردن غذاهای دیگر شود».

## شرح

این عبارت به منزله ضرب المثل است، برای کسی که خودکاری می کند که باعث محرومیتش از خیراتی می شود که برخوردار بوده است. اصل مطلب از این قرار است همان طور که شخص شکم خود را از غذا پر می کند و دچار سوء هاضمه می شود و بیمار می گردد و در نتیجه نیازمند پرهیز و خودداری از غذا

می شود. همچنین است حال آن کسی که با پادشاهی معاشرت دارد، و در خوشی با او شریک است، سرانجام این خود باعث دوری از وی و نابودی سعادتش می گردد.

### ۱۵۸- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

الْأَناسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا

#### ترجمه

«مردمان، دشمنان چیزی هستند که نسبت به آن ناآگاهند.»

#### شرح

ناآگاهی به چیزی باعث می گردد که شخص برای آگاهی از آن منفعتی را تصور نکند در نتیجه شخص ناآگاه به این عقیده می رسد که در آموختن آن چیز فایده ای نیست، و لازمه چنین عقیده ای فاصله گرفتن از آن است آن گاه امام (علیه السلام) این فاصله گرفتن و دوری گزیدن را با این مطلب - که علم بالاترین فضیلتی است که صاحبان آن بدان وسیله بر نادانان افتخار کرده و حکومت می کنند و بر آنها خرده می گیرند و درجه اعتبارشان را پایین می آورند - مورد تأکید قرار می دهد، بعلاوه افراد نادان خود نیز به کمال ایشان معتقدند. به این ترتیب بر دوری کردن آنها از دانش و دانشمند، و دشمنیشان با این فضیلت افزوده می شود.

### ۱۵۹- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

مَنْ اسْتَقْبَلَ وُجُوهَ الْأَرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَا

#### ترجمه

«هر کس از انواع اندیشه ها استقبال کند، موارد اشتباه را خواهد شناخت.»

#### شرح

تردیدی نیست کسی که انواع نظرها و اندیشه ها را بررسی کند تا بفهمد کدام درست تر است ناگزیر جاهای اشتباه در کارها و موارد آن را خواهد

شناخت. این سخن برای وادار ساختن به مشورت با دیگران و اندیشیدن در باره اصلاح کارها مقدم بر انجام آنهاست.

## ۱۶۰- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

مَنْ أَحَدَّ سِنَانَ الْغَضَبِ لِلَّهِ قَوِيٌّ عَلَى قَتْلِ أَشْدَّاءِ الْبَاطِلِ

### ترجمه

«هر کس نیزه خشم را به خاطر خدا تیز کند، بر نابود ساختن سخت ترین خلفها قادر خواهد بود.»

### شرح

چون خداوند متعال عزیز مطلق است، از این رو نیروی خشم و غیرت او، مستند به عزت او است. هیبت کسی که به خاطر عزت خشمگین می شود، بیش از هیبت کسی است که بدون اتکال به آن خشمناک شود و به همان نسبت که با درخواست قدرت از خدا نیروی انسان افزایش می یابد، همچنین اتکای به باطل نیز که با دین خدا سازگار نیست باعث ضعف و ناتوانی او می شود. و به همین دلیل اولیای خدا با کمی جمعیت در صدر اسلام، دشمنان خود را - با همه زیادیشان - مغلوب می کردند، و امام (علیه السلام) در خبیر را با تمام نیرومندی و استواری اش توانست از جا بکند، و یا سران باطل را از پا در آورد. کلمه سنان را برای شدت خشم از آن جهت استعاره آورده است که باعث شکست دشمن است. و کلمه احد را از باب ترشیح به کار برده است.

## ۱۶۱- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

إِذَا هَبَّتْ أَمْرًا فَفَعَّ فِيهِ - فَإِنَّ شِدَّةَ تَوَقُّيهِ أَعْظَمُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ

### ترجمه

«هرگاه از انجام کاری ترس داشتی، خود را یکباره در آن کار وارد کن زیرا،

[ناراحتی ترس و] حذر داشتن سخت تر از انجام آن کار است.»

## شرح

براستی نفوس انسانی در موردی که احتمال ناروایی را می دهد کاملاً تحت تأثیر قرار می گیرد و راجع به چگونگی دفع و خلاصی از آن، سخت به اندیشه می افتد، و این خود به مراتب دشوارتر از درگیری با آن مورد است، چون مدت ترس در آنجا طولانی است، و این ترس با انتظار ترس شدیدتر می گردد. امام (علیه السلام) ترغیب کرده است که باید وارد کار شد، با قیاس مضمیری که صغرایش عبارت:

فان... است و کبرای مقدر نیز چنین است: و هرگاه ترس از ورود به کار دشوارتر است پس باید از آن پرهیز کرد و بر انجام کار رو آورد. نتیجه این می شود که سزاوار آن است که به جای بیم زیاد یکباره وارد صحنه کار شویم.

## ۱۶۲- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

آلَةُ الرَّيَاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ

### ترجمه

«ابزار وسیله کار ریاست، سعه صدر و پر حوصلگی است.»

## شرح

سعه صدر فضیلتی زیر پوشش صفت شجاعت است و آن عبارت از این است که انسان نیروی تحمل را به هنگام رویدادهای مهم از دست ندهد، و چاره اندیشی کند و از پا در نیاید و بیمناک نشود بلکه تحمل کند و آنچه در راه هدفش لازم است به کار بندد، و گاهی از این حالت تعبیر، به دست بازی، می کنند. و این از مهمترین ابزار ریاست به حقی است که شایسته داشتن چنین ابزاری است، زیرا ریاست در معرض برخورد با پیشامدهای مهم و خطرات بزرگ و حالات مختلف تازه ای است. پس هر کس تاب تحمل این امور را نداشته و دارای سعه صدر نباشد، ناگزیر، در برابر آنها از پا در آید و از آنچه با آن روبرو

ص: ۵۷۱

می شود بترسد و از چاره جویی ناتوان باشد، و این خود باعث نابودی دولت و زوال ریاست اوست.

### ۱۶۳- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

أَزْجِرَ الْمُسِيءَ بِثَوَابِ الْمُحْسِنِ

#### ترجمه

«شخص بدکار را با پاداش دادن به نیکوکار تنبیه کن.»

#### شرح

این که شخص بدکار ببیند نیکوکاری را پاداش داده اند، وادار به نیکوکاری شده و از کار بد دست بر می دارد، پس پاداش دادن به شخص نیکوکار همچون تنبیهی است برای بدکار، چون تنبیه و ادب او را در پی دارد. کلمه (زجر) استعاره برای تنبیه و ادب، آورده شده است.

### ۱۶۴- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

أُخْصِدِ الشَّرَّ مِنْ صَدْرٍ غَيْرِكَ بِقَلْبِهِ مِنْ صَدْرِكَ

#### ترجمه

«بدی را از دل دیگران به وسیله کردن آن از قلب خود، دور کن.»

#### شرح

بیشتر مواردی که بدی در دل دشمن پیدا می شود به دلیل این تصور و گمان است که دشمن بدی او را در دل پنهان ساخته و همین تصور و گمان ناگزیر برخاسته از ظاهر حرکات دشمن و سخنانی است که گاه و بی گاه از زبان او در باره خود شنیده، تا وقتی که دشمنی و بدخواهی او را در دل دارد، اما وقتی که دشمنی و بدخواهی پنهانی را از دل محو کرد، نشانه های زبانی و صورتی آن نیز از بین می رود و بدین وسیله تصور دشمنی کم رنگ شده و بدبینی دشمن نسبت به کار او کاهش می یابد و همواره به نبودن چنان نشانه ها و قرینه های حالی و یا

مقالی که از او بروز می کرد، پایداری می کند تا این که آن بدگمانی به طور کامل از بین می رود. لفظ حصد را برای نابود ساختن دشمن استعاره آورده است به ملاحظه شباهتی که دشمن در فزونی گرفتنش به وسیله آن قراین از جانب دشمن و گستردگی اش و همچنین کاستی و نابودی اش به نابودی آن قراین به زراعت دارد.

### ۱۶۵- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

الَّلَّجَا جَهُ تَسْلُ الرُّأَى

#### لغت

«تسلّ: می گیرد و از بین می برد»

#### ترجمه

«لجاجت فکر و اندیشه را از انسان می گیرد.»

#### شرح

توضیح آن که انسان گاهی در پی چیزی است، و اندیشه درست، عبارت از ژرفنگری و پایداری در آن کار است. بنا بر این طبع آدمی او را وادار بر لجاجت در کار می کند تا آنجا که همین لجاجت باعث از بین رفتن همان اندیشه درست می شود. عبارت سلّ (از بین بردن) را برای فکر استعاره آورده است و نسبت آن به لجاجت از باب مجاز، به این لحاظ است که لجاجت به از بین رفتن فکر کمک می کند و گویا آن را گرفته و محو می سازد.

### ۱۶۶- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

الطَّمْعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ

#### ترجمه

«طمع باعث بندگی همیشگی است.»

#### شرح

کلمه رِقٌّ را از آن جهت برای طمع استعاره آورده است که لازمه طمع،

تسلیم شدن در برابر آن چیزی است که به آن طمع بسته و فروتنی در برابر آن است، مانند بردگی، و هم به دلیل دوام تسلیم شدن به سبب طمع است، زیرا شخص طمعکار تا وقتی که از کسی چشم طمع دارد، همواره تسلیم اوست، و در این جهت مثل کسی است که همیشه برده دیگری است.

### ۱۶۷- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

ثَمَرَةُ الْحَزْمِ السَّلَامَةُ وَ ثَمَرَةُ التَّفْرِيطِ النَّدَامَةُ

#### ترجمه

«ثمره دورانیدیشی درستی و سلامت و نتیجه کوتاهی در کار، پشیمانی است.»

#### شرح

تفریط، عبارت از دورانیدیش نبودن در کارهاست.

چون قبلا- معلوم شده است که دورانیدیشی عبارت از پیش بینی نسبت به رویدادهایی است که ممکن است در آینده انجام گیرد، و این کار به درستی و سلامتی نزدیکتر و از فریب خوردن دورتر خواهد بود، بنا بر این پیش بینی حوادث باعث می شود که انسان از خطر آنها مصون بماند، اما پیش بینی نکردن و کوتاهی در عمل نسبت به پیشآمدهای آینده موجب می شود که انسان به دام آنها افتاده و از خطر آنها در امان نماند. و در نتیجه باعث پشیمانی پس از عمل می گردد. پس پشیمانی از جمله نتایج تقصیر و کوتاهی در عمل است.

### ۱۶۸- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ - كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ

#### ترجمه

«در دم فرو بستن از سخن حکیمانه، خیری نیست، چنان که در سخن گفتن از روی نادانی خیری وجود ندارد.»

دم فرو بستن از سخن حکیمانه، جانب تفریط از فضیلت گفتار، و سخن گفتن از روی نادانی صفت ناپسندی است نقطه مقابل آن، اما حق و عدالت، همان سخن به حکمت گفتن است که فضیلتی است در گفتار.

### ۱۶۹- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

مَا اخْتَلَفَتْ دَعْوَتَانِ إِلَّا كَانَتْ إِحْدَاهُمَا ضَالَّةً

#### ترجمه

«دو دعوت با یکدیگر مخالف نمی افتند مگر یکی از آن دو، [دعوت به] گمراهی باشد.»

#### شرح

اختلاف واقعی تنها بین دو نقیض است. و چون دعوت یا به حق است که همان رفتن به راه خداست و یا دعوت به غیر حق است. چون به هر راهی جز راه حق دعوت کنند گمراهی از راه حق و انحراف از راه خداست، ناگزیر دو دعوت اختلاف نخواهند داشت، مگر این که یکی از آنها به راه حق و دیگری به راه گمراهی رفته و یا باعث گمراهی باشد، و این دلیل بر بطلان این عقیده است که هر مجتهدی به حق است (۱). اما عقیده ای که از امام (علیه السلام) نقل شده و به ما رسیده است آن است که حق یکی است و در یک طرف است، و آن که به حق رسیده و بر حق است یک طرف است.

### ۱۷۰- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

مَا شَكَّكْتُ فِي الْحَقِّ مُدُّ أُرَيْتُهُ

#### ترجمه

«در باره حق از وقتی که آن را شناخته ام تردیدی به خود راه نداده ام.»

ص: ۵۷۵

---

۱- این استدلال عامه است که بعضی از علمای عامه معتقدند اختلاف خلیفه، حتی به عنوان یک مجتهد با پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز به این دلیل درست است - م.



## شرح

کسی که زمینه دریافت و درک حق را دارد، همچون علی (علیه السلام) و استادی چون پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در آماده سازی و تربیت او، با مدت طولانی همراهی وی با چنین استادی که امام (علیه السلام) داشت، محال است در امری که برهان آن را به چشم می بیند تردید کند و از حق محروم بماند.

## ۱۷۱- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ وَلَا ضَلَلْتُ وَلَا ضُلُّ بِي

### ترجمه

«نه دروغ گفته ام و نه به من نسبت دروغ داده اند، نه گمراه شده ام و نه کسی را گمراه کرده ام.»

## شرح

اما دروغ نگفتن و گمراه نبودن آن بزرگوار، به خاطر تربیت او از کودکی به راستگویی و اخلاق پسندیده است به حدی که این صفات برای او ملکه شده و دروغگویی و گمراهی را از وی دور می کند و او را از این صفات ناپسند باز می دارد. اما این که آن حضرت را دروغگو ندانسته اند در اخباری که از رویدادهای آینده و علم غیب به او نسبت داده اند و کسی به وسیله او گمراه نشده است از آن روست که خبر دهنده آن اخبار معصوم، یعنی پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، و عصمت با این دو مورد منافات دارد و مستلزم هدایت و عدم انحراف شخص راهنمایی شده است.

## ۱۷۲- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

لِلظَّالِمِ الْبَادِي غَدًا بِكَفِّهِ عَضَّةٌ

### ترجمه

«فردای قیامت شخص ستمگر انگشت ندامت به دندان گزد.»

## شرح

امام (علیه السلام) با کلمه «البادی» یعنی کسی که آشکارا کاری کند، احتراز کرده

است از کسی که ستم را با ستمکاری کیفر دهد و «غد» را کنایه از روز قیامت آورده است، و گزیدن دست را کنایه از پشیمانی در اثر کوتاهی در برابر امر خداوند، چنان که در آیه مبارکه آمده است: «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ» (۱). و هدف امام (علیه السلام) دور داشتن از ستمکاری است.

### ۱۷۳- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

الرَّحِيلُ وَشِيكُ

#### لغت

وشیک: قریب و نزدیک

#### ترجمه

«کوچ کردن از دنیا نزدیک است.»

#### شرح

مقصود امام (علیه السلام) کوچ کردن از دنیا به آخرت است، سخن در باب موعظه و پند دادن و ترساندن از مرگ است.

### ۱۷۴- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

مَنْ أَبَدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ

#### ترجمه

«هر که به خاطر حق چهره بنماید و از حق جانبداری کند [از نظر مردم نادان] به هلاکت افتاده است.»

#### شرح

یعنی کسی که در راه حق، مقابل دیگران بایستد، نزد مردم نادان-به دلیل ناتوانی حق از نظر آنها و غلبه محبت باطل بر دل‌هایشان-به هلاکت رسیده است. جمله «و ابدی صفحته» کنایه از خود را در معرض قرار دادن و قیام کردن به چنین کاری است. و توضیح مطلب در پیش گذشت.

۱- سوره فرقان (۲۵) آیه (۲۷) [۱] یعنی: روزی که ستمگر دستهای خود را بگرد.

اشاره

مَنْ لَمْ يُنَجِّهِ الصَّبْرُ أَهْلَكَهُ الْجَزَعُ

ترجمه

«هر کس را پایداری نجات نداد، بی تابی او را از پای در آورد.»

شرح

گاهی مصیبت بزرگ، باعث بی تابی کشنده است و در چنین حالتی برای انسان به جای بی تابی، پایداری و شکیبایی لازم است تا از هلاکت نجات یابد و تقدیر عبارت چنین است: هر کس بر مصیبت صبر نکند تا نجات یابد، پس بی تابی می کند و هلاک می شود. و احتمال دارد که مقصود امام (علیه السلام) هلاکت اخروی باشد: یعنی کسی را که فضیلت صبر نجات ندهد، صفت ناپسند بی تابی از پا در آورد. و این عبارت برای برحذر داشتن از بی تابی و واداشتن بر صبر و پایداری است.

اشاره

وَاعْجَبَا أَنْ تُكُونَ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ - وَلَا تُكُونَ بِالصَّحَابَةِ وَالْقَرَابَةِ

ترجمه

«شگفتا! آیا خلافت به صحابی بودن و خویشاوندی (با پیامبر (صلی الله علیه و آله)) بستگی دارد.»

شرح

سید رضی می گوید: «از آن حضرت شعری در این باره نقل کرده اند: اگر تو به سبب شورا زمام امر مردم را به دست گرفتی، پس این چگونه شورایی بوده است که مشورت کنندگان در آن حضور نداشتند؟ و اگر به خویشاوندی بر مخالفان آنان پیروز شدی، دیگری [علی (علیه السلام)] به پیامبر (صلی الله علیه و آله) سزاوارتر و با او

خویشاوندتر است.» این سخن از امام (علیه السلام) پس از بیعت مردم با عثمان نقل شده است، و این عبارت پاسخنامه سخنی است که امام (علیه السلام) -راجع به استحقاق عثمان برای خلافت- یک بار به دلیل شورا و بار دیگر به دلیل این که او از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، شنیده بود.

توضیح مطلب آن است که شایستگی برای خلافت یا به دلیل شورا و یا به سبب همدمی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و یا با خویشاوندی با آن بزرگوار است. پس اگر به دلیل اول باشد چگونه عثمان می تواند زمام امور مردم را به خاطر شورایی در دست بگیرد که بیشتر مردم سزاوار مشورت در آن حاضر نبوده اند؟ و این همان معنی است که با عبارت: فان كنت بالشورى اشاره فرموده است، و اگر به دلیل دوم باشد چگونه عثمان زمام امر مردم را به دلیل همراهی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) با وجود کسی که هم مصاحبت کامل و هم خویشاوندی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشته است، به دست گرفته است؟ بلکه چنین کسی سزاوارتر است. و اگر به دلیل سوم بوده است باز هم دیگری از او سزاوارتر و نزدیکتر به پیامبر است. و در هر دو مورد مقصود، خود آن بزرگوار است و عبارت فکیف هذا، یعنی چگونه به این دلایل زمام امور را به دست گرفته است؟!

**۱۷۷- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

إِنَّمَا الْمَرْءُ فِي الدُّنْيَا عَرَضٌ تَنْتَضِلُ فِيهِ الْمَنَايَا- وَ نَهَبُ تُبَادِرُهُ الْمَصَائِبُ- وَ مَعَ كُلِّ جُرْعَةٍ شَرَقٌ- وَ فِي كُلِّ أَكْلَةٍ غَصَصٌ- وَ لَا يَنَالُ الْعَبِيدُ نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقِ أُخْرَى- وَ لَا يَسْتَقْبِلُ يَوْمًا مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا بِفِرَاقِ آخَرَ مِنْ أَجَلِهِ- فَتَحْنُ أَعْوَانُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْفُسُنَا نَصَبُ الْخُتُوفِ- فَمِنْ أَيْنَ نَرْجُو الْبَقَاءَ- وَ هَذَا اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ لَمْ يَزِدْ عَلَيْنَا مِنْ شَيْءٍ شَرَفًا- إِلَّا أَسْرَعَا الْكُرَّةَ فِي هَدْمِ مَا بَيْنَنَا وَ تَفْرِيقِ مَا جَمَعَنَا

ص: ۵۷۹

ترجمه

«انسان در دنیا هدف تیرهای مرگ است، غارت شده ای است که درد و بلاها به جانب او شتابانند با هر آشامیدنش گلوگیر کردنی و با هر لقمه ای غمهایی همراه است. هیچ کس به نعمتی نمی رسد مگر به قیمت جدا شدن از نعمت دیگری و روزی از عمر خود را استقبال نمی کند مگر با جدا شدن از روزی دیگر از عمر خود، پس ما خود به مردنها کمک می کنیم و نفوس ما در معرض نابودیهاست، پس از کجا ما به جاودانگی امیدوار باشیم در صورتی که این شب و روز برای کسی حرمت قائل نشدند مگر این که زود از آن حالت به ویران کردن ساخته ها و پر کردن جمع آورده های خود پرداختند.»

شرح

این فصل خوبی از پند و موعظه است و مشتمل بر هشت جمله می باشد.

۱- کلمه غرض را از آن رو برای انسان استعاره آورده است که خود انسان مقدمات مرگ و مردنها و وسایل آن را از قبیل بیماریها و عوارض کشنده، فراهم می آورد. و صفت تیراندازی را برای این عمل انسان از آن جهت آورده است که گویی مرگ ها خود تیر بلاها را می اندازند.

۲- کلمه نهب را به جای منهوب (غارت شده) از آن جهت استعاره آورده که مصیبتها به سرعت آدمی را فرا می گیرند.

۳- این عبارت: مع کل جرعه... غصص را کنایه آورده است از: درهم شکستن لذایذ دنیا به وسیله رویدادها و بیماریهایی که با آنها آمیخته و مخلوط می شود .

۴- بنده ای به نعمتی نمی رسد مگر با از دست دادن نعمتی دیگر زیرا نعمت درست همان لذت است و هر وسیله ای که باعث لذت شود، خود نمی تواند نعمت باشد. و بدیهی است که نفس آدمی ممکن نیست که در دنیا در

یک زمان از دو لذت برخوردار شود، بلکه تا از لذت نخست فارغ نشود و به لذت جدید توجه نکند، این لذت را درک نمی کند.

۵- با روزی از عمر خود روبرو نمی شود، مگر این که از روز دیگر عمرش جدا بشود، زیرا طبیعت زمان گذشت و سیلان است. (۱)

۶- ما خود، به مرگ هایمان کمک می کنیم، از آن رو که هر دمی و حرکتی از آدمی باعث نزدیک شدن او به مرگ است گویی او خود به طرف مرگش می شتابد و به آن کمک می کند.

۷- جانهای ما در معرض نابودیهاست، کلمه «نصب» به معنی «منسوب» مانند غرض که به معنی مغروض [مصدر به معنی مفعول] است.

۸- استفهام در مورد جاودانگی، استفهام انکاری است، انکار وجود بقاء با وجود زمان که روشش آن است که چیزی را بالا نمی برد، و هیچ پراکنده ای را جمع نمی کند، مگر این که بر خرابی آن ساخته و پراکندن آن جمع، دوباره اقدام فوری می کند، یعنی برای حالت دوم نیز مثل اولی زمینه ساز است.

## ۱۷۸- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

يَا ابْنَ آدَمَ مَا كَسَبْتَ فَوْقَ قُوَّتِكَ - فَأَنْتَ فِيهِ حَازِنٌ لِّغَيْرِكَ

### ترجمه

«ای پسر آدم در آنچه بیش از روزی است کسب کنی، ذخیره دار دیگران هستی.»

### شرح

زیرا زیاده بر قوت کسب کردن، اما به مقدار نیاز صرف کردن و اندوختن ما زاد بر آن، نه تنها سودی به حال شخص ندارد بلکه برای اندوخته کننده زیان

ص: ۵۸۱

---

۱- زمان به این معنی از نظر منطقی از انواع کم غیر قار الذات است و تا جزئی منقضی نشده جزء دیگری نیاید-م.

دارد. زیرا ناگزیر باید از اندوخته خود جدا شود، و آنها به دست وارث و دیگران می افتد، پس در این صورت او به منزله خزانه داری است، از این رو کلمه خازن را برای وی استعاره آورده است و این عبارت به منظور پرهیز دادن از بخل ورزیدن نسبت به زیادی ثروت از مقدار حاجت است.»

## ۱۷۹- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَ إِبْتَالَاً وَ إِذْبَاراً- فَأَتْوَهَا مِنْ قَبْلِ شَهْوَتِهَا وَ إِبْتَالِهَا- فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا أُكْرِهَ عَمِي

### ترجمه

«دل‌های انسانی، خواسته‌ها و اقبال و ادباری دارد، پس آنها را از راه خواسته‌ها و اقبالشان وادار به کاری بکنید، زیرا اگر دل را به زور وادار کنند، پذیرا نخواهد بود.»

### شرح

مقصود امام (علیه السلام) از اقبال مایل بودن و از ادبار بی میلی به دلیل افسردگی و امثال آن است. امام (علیه السلام) دستور داده است تا نفوس را در راه شایسته از نظر فکر و اندیشه به کار ببرند، و موقع تمایل و علاقه به کاری از آنها استفاده کنند، زیرا این استفاده به موقع باعث نشاط قوای نفسانی و کمک و همکاری با نفس می گردد.

و از واداشتن نفوس بر کاری با نفرت و بی میلی از آن به وسیله قیاس مضمی نهی کرده است که صغرای آن جمله فَاِنَّ الْقَلْبَ إِذَا أُكْرِهَ عَمِي، است. یعنی وادار ساختن نفس به اندیشه در باره چیزی، موقعی که به دلیل خستگی یا ناتوانی و امثال آن، نفرت از آن دارد، باعث فزونی ناراحتی و نفرت می گردد، و در برابرش مانعی از وهم و خیال به وجود می آید نمی گذارد آنچه را که اندیشیده است و باید درک کند، دریابد، هر چند که واضح و روشن باشد گویی کور است. و از این رو صفت اعمی را برای نفس استعاره آورده است. اما کبرای مقدر آن نیز



چنین است: و هر که ناینائی اش به دلیل اجبار بر کاری باشد مجبور ساختنش روا نیست.

## ۱۸۰- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

مَتَى أَشْفَى غَيْظِي إِذَا غَضِبْتُ - أَمَّ حِينَ أَعْجَزُ عَنِ الْإِنْتِقَامِ فَيَقَالُ لِي لَوْ صَبَرْتُ - أَمَّ حِينَ أَقْدِرُ عَلَيْهِ فَيَقَالُ لِي لَوْ عَفَوْتُ

### ترجمه

«کی می توانم خشم خود را فرو نشانم، آن گاه که خشم مرا فرا گیرد؟ موقعی که از انتقام ناتوان باشم و به من بگویند اگر ایستادگی می کردی؟ و یا وقتی که قادر بر انتقام گرفتن باشم و به من بگویند اگر گذشت می کردی.»

### شرح

استفهام امام (علیه السلام) از وقت امکان فرو نشاندن خشم، استفهام انکاری است، زیرا آن حضرت در صدد بر حذر داشتن از صفت ناپسند خشم است. و با عبارت احین...؟ از آن حالت بر حذر داشته است. توضیح آن که فرو خوردن خشم یا هنگام ناتوانی از انتقام است و به هنگام توانمندی و فرو نشاندن خشم در مورد اول، روا نیست، زیرا با دشنام و بدگویی و بی آبرویی و مانند آن همراه است و آن باعث سرزنش و عیبجویی مردم است و گفتار آنان در باره گرایش به فضیلت صبر بدین عبارت که: اگر صبر می کردی بهتر بود. و در مورد دوم نیز به این دلیل روا نیست که شروع به مجازات طرف باعث سرزنش مردم به خاطر انحراف از فضیلت بخشش است که بهتر از انتقام می باشد و همچنین گفته مردم در این باره: که اگر گذشت می کردی برای تو بهتر بود؟.

## ۱۸۱- امام (علیه السلام) وقتی که به کتافتی که در مزبله ای بود گذر کرد- فرمود:

### اشاره

هَذَا مَا بَخِلَ بِهِ الْبَاخِلُونَ

### ترجمه

«این است آنچه بخیلان بدان بخل می ورزیدند.»

## شرح

و در روایت دیگری آمده است که آن بزرگوار فرمود: هَذَا مِمَّا كُنْتُمْ تَتَنَافَسُونَ فِيهِ بِالْأَمْسِ «این است آنچه شما دیروز برای به دست آوردنش [بر هم سبقت می جستید].»

بدین وسیله اشاره به پلیدی کرده است، زیرا آنچه بخیلان بدان بخل ورزند و مردم به خاطر آن رقابت و تلاش کنند یعنی مال و غذا همان پلیدی است، از باب قرار دادن نتیجه را به جای مقدمه (صاحب نتیجه).

## ۱۸۲- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

لَمْ يَذْهَبْ مِنْ مَالِكَ مَا وَعَظَكَ

### ترجمه

«آنچه از مال تو باعث پند تو گردد، از بین نرفته است.»

## شرح

یعنی، آن مقدار از مال تو که در راه آزمایش الهی و گرفتاری آن از بین برود اما با رفتن آن، در تو پندی حاصل شود، آن را مال از دست رفته به حساب نیاور، بلکه به دلیل بقای سود و نفعش و ارزش نتیجه اش یعنی موعظه و پند، گویی مالی باقی است.

## ۱۸۳ امام (علیه السلام) وقتی سخن خوارج را شنید که می گفتند: لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ

### اشاره

(هیچ حکم و فرمانی نیست، جز برای خدا)، فرمود:

كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ

### ترجمه

«سخن درستی است که از آن هدف باطل و نادرست می طلبند.»

## شرح

شرح و تفسیر این جمله قبلا گذشت.



اشاره

هُمُ الَّذِينَ إِذَا اجْتَمَعُوا غَلَبُوا وَإِذَا تَفَرَّقُوا لَمْ يُعْرَفُوا- وَقِيلَ يَلْ قَالَع- هُمُ الَّذِينَ إِذَا اجْتَمَعُوا ضُرُّوا وَإِذَا تَفَرَّقُوا نَفَعُوا- فَقِيلَ قَدْ عَرَفْنَا مَضْرَّةَ اجْتِمَاعِهِمْ فَمَا مَنَعَهُ افْتِرَاقِهِمْ- فَقَالَ يَرْجِعُ أَصْحَابُ إِلَى مِهْنَتِهِمْ- فَيَنْتَفِعُ النَّاسُ بِهِمْ كَرُجُوعِ الْبَنَاءِ إِلَى بِنَائِهِ- وَالنَّسَاجِ إِلَى مَنْسَجِهِ وَالْحَبَّازِ إِلَى مَخْبِزِهِ

لغت

مهنة: پیشه و صنعت-بقیه مطالب واضح است

ترجمه

«آنان افرادی هستند که اگر جمع شوند غلبه یابند، و چون پراکنده شوند، شناخته نمی شوند.»

شرح

بعضی گفته اند که امام(علیه السلام) فرمود: «آنان کسانی هستند که اگر جمع شوند زیانبخشند و هرگاه پراکنده باشند، سودمندند.» گفتند: زیان اجتماعشان را می دانیم اما سود پراکنده بودنشان چیست؟ فرمود: «پیشه و ران سرکارشان بر می گردند و مردم از آنها بهره مند می شوند، چنان که بنا، سر ساختمان و بافنده به کارگاه، و نانوا به مغازهٔ نانوايي بر می گردد.»

۱۸۵-امام(علیه السلام) فرمود: (در حالی که جنایتکاری را آوردند و اوباش هم

اشاره

دور او را گرفته بودند)

لَا مَرْحَبًا بِوُجُوهِهِ لَا تُرَى إِلَّا عِنْدَ كُلِّ سَوَاءٍ

ترجمه

«خوش مباد چهره هایی که جز هنگام وقوع تبهکاریها دیده نمی شوند.»

شرح

یعنی هیچ گاه به صورت دسته جمعی دیده نمی شوند زیرا تودهٔ مردم غالبا

جز در چنین مواردی جمع نمی شوند چه آن که سخن گوینده به اغلب حالات متوجه است. سوءه بر وزن فعله از ریشه سوء است.

## ۱۸۶- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

إِنَّ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ مَلَكَيْنِ يَحْفَظَانِهِ - فَإِذَا جَاءَ الْقَدْرُ خَلِيَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ - وَإِنَّ الْأَجَلَ جُنَّةٌ حَصِينَةٌ

### ترجمه

«با هر کس دو فرشته است که از او نگهبانی می کنند، پس هر گاه مقدری نازل شود او را به حال خود می گذارند و براستی مرگ سپر محکمی است.»

### شرح

یعنی وقتی مرگ او مطابق قضای الهی مقدر گردد چنان که در این آیه مبارکه آمده است: «وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ» (۱).

کلمه جنه (سپر) را با صفت استوار و محکم استعاره برای مرگ آورده است که ما توضیح آن را در تفسیر جمله «وَأَنَّ عَلِيَّ مِنَ اللَّهِ جُنَّةٌ حَصِينَةٌ» قبلاً توضیح دادیم.

## ۱۸۷- امام (علیه السلام) وقتی که طلحه و زبیر پیشنهاد کردند که ما با تو بیعت

### اشاره

می کنیم با این شرط که در امر خلافت با تو شریک باشیم- فرمود:

لَا وَ لَكِنَّا شَرِيكَانِ فِي الْقُوَّةِ وَ الْإِسْتِعَانَةِ - وَ عَوْنَانِ عَلَى الْعَجْزِ وَ الْأَوْدِ

### لغت

اود: کجی، انحراف، ناستواری

### ترجمه

«نه ولی در کمک و یآوری شریک باشید و در مواقع ناتوانی و ناستواری کمک کنید.»

۱- سورة انعام (۴) آیه (۶۱). [۱] یعنی: برای نگهبانی شما فرشتگانی را می فرستد تا وقتی که موقع مردن یکی از شما فرا رسد.

عبارت: «و عونان علی العجز و الامود» یعنی بر دفع آنچه از طرف خود آنها و یا حالت وجودی آنها پیش می آید، زیرا کلمه علی مفید حالت و کیفیت است.

### ۱۸۸- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِنَّ قُلُوبَكُمْ سَاجِدَةٌ لِّهِ وَإِنْ أَضْمَرْتُمْ عَلَامَ - وَيَادِرُوا الْمَيِّتَ الَّذِي إِنَّ هَرَبْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ - وَإِنْ أَقَمْتُمْ أَخَذَكُمْ - وَإِنْ نَسِيتُمْ ذِكْرَكُمْ

#### ترجمه

«ای مردم بترسید از خدایی که اگر چیزی بگویید او می شنود، و اگر پنهان دارید می داند، و بر مردن پیشی گیرید، زیرا اگر بگریزید مرگ شما را در می یابد، و اگر بمانید شما را می گیرد، و اگر شما آن را فراموش کنید، آن شما را فراموش نمی کند.»

#### شرح

معنای عبارات روشن است، امام (علیه السلام) [مردم را] به تقوای الهی و ترس از او واداشته است از آن رو که او گفته بنده را می شنود و به باطنش آگاه است دو مفعول به دلیل معلوم بودنشان حذف شده است یعنی: سمع قولکم، و علم ضمیرکم. و هم چنین امام (علیه السلام) آدمی را در پیشی گرفتن بر مرگ و سبقت بر آن با اعمال شایسته، برای حفظ نفوس از عذاب آتش و ترس مرگ، وادار فرموده و او را بر حذر داشته است از این که در پیشی گرفتن بر مرگ شتاب کند به دلیل این که کسی از آن رهایی ندارد و برای رسیدن مرگ بر آدمی، کلمه «ذکر» در مقابل «نسیان» را استعاره آورده است، به خاطر شباهت داشتن مرگ به قاصدی که با علم به آمدنش نزد وی می آید.

## اشاره

لَا يُزْهَدَنَّكَ فِي الْمَعْرُوفِ مَنْ لَا يَشْكُرُهُ لَكَ - فَقَدْ يَشْكُرُكَ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَسْتَمْتِعُ بِشَيْءٍ مِنْهُ - وَقَدْ تُدْرِكُ مِنْ شُكْرِ الشَّاكِرِ - أَكْثَرَ مِمَّا أَضَاعَ الْكَافِرُ - «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»

## ترجمه

«کسی که در باره کار نیک تو ناسپاسی کند، نباید باعث بی میلی تو به کار خوب شود، زیرا آن که از کار نیک تو بهره ای نبرده است، سپاسگزار تو خواهد بود و از سپاس سپاسگزار بیش از آنچه ناسپاس ضایع کرده، به تو خواهد رسید، و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»

## شرح

امام (علیه السلام) از بی رغبتی در کار نیک به دلیل ناسپاسی آن که به وی نیکی شده، نهی فرموده است، و به کار نیک وسیله سه قیاس مضمهر وادار کرده است:

صغرای قیاس اول، عبارت: فقد يشكرك عليه... منه است و این بدان دلیل است که مردم نیکی و نیکوکاران را دوست دارند. و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و در تمام مواردی که سپاسگزار تو باشد کسی که از نیکی تو بهره ای نبرده است، تو باید چنان کار نیکی را انجام دهی. و مقدمه صغرای قیاس دوم عبارت: و قد قدرك... الکافر است، یعنی تو از سپاس آن که از نیکی تو برخوردار نشده بیش از آنچه که ناسپاس تباه کرده است و سپاس نیکی که در حق وی کرده ای، می یابی.

و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر موردی که از سپاسگزار بیش از آنچه تباه کرده است، دریافتی پس انجام آن بر تو واجب است، و مقدمه صغرای قیاس سوم، عبارت: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» است. یعنی خداوند به خاطر نیکوکاری، نیکوکاران را دوست می دارد. و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر کس را که خداوند به خاطر نیکوکاری دوست بدارد پس لازم است که عاقل خود را در ردیف او قرار دهد، و بدان وسیله به خدا نزدیک شود.



اشاره

كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ - إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ

ترجمه

«هر ظرفی بدانچه در درون آن قرار می دهند پر می شود، جز ظرف دانش که از آن وسعت می یابد.»

شرح

ظرفهای محسوس چون گنجایش معینی دارند، پس طبیعی است که با قرار دادن چیزی در درون آنها پر شوند، اما ظرف علم، از سنخ معقول یعنی همان نفوس است و نیروی دریافت علوم در نفوس نامتناهی است، و هر مرتبه ای از ادراک مقدمه برای مرتبه بعد می شود تا بی نهایت. پس قهری است که به وسیله علم گنجایشش بیشتر و با فزونی علم افزوتر شود.

اشاره

أَوَّلُ عَوْضِ الْحَلِيمِ مِنْ حِلْمِهِ - أَنَّ النَّاسَ أَنْصَارُهُ عَلَى الْجَاهِلِ

ترجمه

«نخستین فایده ای که شخص بردبار، از بردباری اش می برد، آن است که مردم در برابر نادان او را یاری می کنند.»

شرح

و ممکن است مقصود کسی باشد که حلم خود را از دست بدهد. زیرا عوض در برابر چیزی است که از دست رفته باشد، مانند بی فکری و امثال آن، پس مضاف در این صورت حذف شده است. و در این عبارت- به دلیل پیامدی که این صفت دارد، یعنی یاری و کمک مردم به شخص بردبار در برابر نادان به هنگام برخورد سفیهانه- ترغیب به فضیلت بردباری است.

اشاره

إِنْ لَمْ تُكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ - فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ - إِلَّا وَ أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ

ترجمه

«اگر شکیبایی نیستی خود را به شکیبایی وادار کن! زیرا کم اتفاق می افتد که کسی به گروهی خود را شبیه سازد و از آنها نشود.»

شرح

امام (علیه السلام) به آموختن این فضیلت امر کرده است، زیرا مقدمات کمالات پسندیده اخلاقی حالت‌های اکتسابی از راه آموزش است، و در مورد آموختن این فضیلت امام (علیه السلام) به وسیله قیاس مضمیری وادار کرده است که مقدمه صغرای آن عبارت: فإِنَّهُ قَلَّ... و ضمیر در آن ضمیر شأن است، و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر که امیدوار باشد که با آموزش بردباری از بردباران شود، پس باید آن را بیاموزد.

اشاره

سه جمله: (۱)

مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رِيحًا وَ مَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِرَ - وَ مَنْ خَافَ أَمِنَ وَ مَنْ اِعْتَبَرَ أَبْصَرَ - وَ مَنْ أَبْصَرَ فَهِمَ وَ مَنْ فَهِمَ عَلِمَ

ترجمه

«هر کس خود را حساب خویشتن رسید، سود برد، و هر کس غافل ماند، زیان برد. و هر کس از خدا ترسید، آسوده است. و هر کس از دنیا پند آموخت، بینا شد، و هر که بینا شد دریافت و هر کس دریافت دانا شد.»

شرح

۱- هر کس به حساب خود رسید سود برد. زیرا کسی که از اعمال خود،

ص: ۵۹۰

برای خویشتن حسابی داشته باشد، سود و زیان خود را می فهمد و برای سود، کار می کند و از خلافتی که باعث زیان باشد دوری می جوید.

۲- هر کس غافل ماند زیان کرد. توضیح آن که نفس به لذتهای حاضر دسترسی دارد و در نتیجه به آنها علاقه مند می شود مگر این که جاذبه های الهی او را به خود جذب کنند از قبیل موانع و مواعظی که انسان را به یاد خدا می اندازند، پس غفلت از جذب نفس و هشدار نسبت به گرفتاریهای طبیعی، وسیله یادآوری وعده و وعیدهای الهی، باعث سهل انگاری نسبت به کارهای شایسته ای می گردد که نتیجه آنها سعادت اخروی، و خودداری از آن اعمال، زیانکاری است .

۳- هر کس از خدا ترسید آسوده گشت. یعنی از عذاب خدا آسوده گشت، و برای نجات از آن کار کرد تا از عذاب آسوده گردد.

۴- هر کس از دنیا پند آموخت، بینا شد. یعنی هر کس به موارد پند، با چشم اندیشه و عبرت نگریست راه حق را شناخت و هر کس راه حق را شناخت از نحوه عبور آگاه شد، و هر کس آن را دریافت، علم و دانایی مفید نسبت به حق پیدا کرد.

## ۱۹۴- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

لَتَعْطِفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعِيدَ شِمَاسِهَا - عَطْفَ الضُّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا - وَ تَلَا عَقِيبَ ذَلِكَ - «و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»

### ترجمه

«دنیا به سوی ما باز گردد و مهربانی کند، همچون شتری بدخو و گازگیر که به بچه اش باز می گردد».

### شرح

و به دنبال این سخن آیه مبارکه را تلاوت کرد: «و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ»

«اسْتَضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» . (۱)

ضروس به معنای شتر بدخویی است که شخصی آن را می دوشد گاز می گیرد تا شیر برای بچه اش بماند و این کار به خاطر زیادی علاقه به بچه اش می باشد. کلمه شماس یعنی تندخویی را-به جهت آمادگی دنیا برای منع آن حضرت از خود-برای دنیا استعاره آورده است، به خاطر شباهتی که دنیا به اسبی دارد که مانع از سوار شدن بر پشتش می شود. امام(علیه السلام) رو آوردن دنیا را به ایشان و آماده شدن برای استقرار حکومت امام(علیه السلام) را-پس از رنجها و مشقت های فراوان- به مهربانی شتر گاز گیرنده بر بچه اش تشبیه می کند. وجه شبه زیادی مهر و علاقه مندی است. و استشهاد به آیه هم که روشن است.

**۱۹۵- امام(علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

اتَّبُوا اللَّهَ تَفِيئَةً مَنْ شَمَّرَ تَجْرِيداً وَ حَيْدٌ تَشْمِيراً- وَ أَكْمَشَ فِي مَهْلٍ وَ بَادَرَ عَنْ وَجَلٍ- وَ نَظَرَ فِي كَرِّهِ الْمُؤْنِلِ- وَ عَاقِبَهُ الْمُضِيءِ دَرٍ وَ مَعْبَهُ الْمَرْجِعِ

**لغات**

اکمش: شتاب کرده است مهل: فرصتها کزه: بازگشت موئل: جای بازگشت معبّه: سرانجام

**ترجمه**

«از خدا بترسید! مانند کسی که دامن به کمر زده و خود را آماده ساخته، و کوشیده و در فرصت عمرش تلاش کرده و از روی ترس مبادرت کرده، و در باره سرانجام کارش و نتیجه آمد و رفتش اندیشیده است.»

**شرح**

مقصود امام(علیه السلام) آن است که، بترسید از خدا همانند کسی که از روی جدّ به

ص: ۵۹۲

---

۱- سوره قصص (۲۸) آیه (۵). [۱] یعنی: می خواهیم بر آنان که در زمین ناتوان شمرده شده اند منت نهاده آنها را پیشوایان وارث برندگان قرار دهیم.

خاطر اطاعت خدا دامن به کمر زده، و خود را برای خوشنودی خدا آماده کرده است، و به اعمال نیکو-تا وقتی که فرصت عمر هست-شتافته و در حالت ترس برای آموزش از نتایج گناهانش اقدام کرده است، و در باره بازگشت به سرآغازی که از آنجا وجودش آغاز گرفته یعنی حضرت ربوبی و همچنین در پایان مبدأ پیدایشی که از آنجا صادر گشته و بدانجا بازگشت دارد و سرانجام در باره عمل خیری که بدان دست یابد و یا عمل شری که چه کند تا از آن نجات یابد، اندیشیده است.

## ۱۹۶-امام (علیه السلام) فرمود: سیزده کلمه

### اشاره

الْجُودُ حَارِسُ الْأَعْرَاضِ - وَالْحِلْمُ فِدَامُ السَّفِيهِ - وَالْعَفْوُ زَكَاةُ الظَّفْرِ - وَالسُّلُوُ عَوْضُكَ مَمَّنْ غَدَرَ - وَالْإِسْتِشَارَةُ عَيْنُ الْهَدَايَةِ - وَقَدْ خَاطَرَ مَنْ اسْتَتَعَنَى بِرَأْيِهِ - وَالصَّبْرُ يُنَاضِلُ الْحِدْثَانَ - وَالْجَزَعُ مِنْ أَعْوَانِ الزَّمَانِ - وَأَشْرَفُ الْغِنَى تَزُكُّ الْمُنَى - وَكَمْ مِنْ عَقْلِ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ - وَمِنَ التَّوْفِيقِ حِفْظُ التَّجْرِبَةِ - وَالْمَوَدَّةُ قَرَابَةُ مُسْتَفَادَةٍ وَ لَا تَأْمَنَنَّ مَلُولًا

### ترجمه

«بخشندگی نگهبان آبروهاست. بردباری دهان بند نادان است. عفو و گذشت زکات پیروزی است. دوری از دوست بی وفا تلافی است. مشورت با دیگران عین هدایت می باشد. خودرای در مخاطره است. شکیبایی باعث رفع رویدادهای ناگوار است. بی تابی از یاوران روزگار است. بزرگترین سرمایه، ترک آرزوست. بسا خردی که گرفتار هوا و فرمانبر اوست. از جمله عوامل توفیق اندوختن تجربه است.»

دوستی، خویشاوندی سودبخش است. آن کس را که از تو رنجیده است امین خود قرار مده.»

### شرح

۱- بخشش پاسدار آبروهاست. کلمه حارس (پاسدار) استعاره برای بخشش از آن رو آورده است که بخشندگی چون پاسداری، آبروی صاحبش را از

ناسزا حفظ می کند .

۲- بردباری دهان بند نادان است. فدام چیزی است که یک نفر گبر، دهانش را با آن می بندد، آن لفظ را برای بردباری استعاره آورده است، از آن رو که شخص بردبار وقتی که در برابر نادان قرار می گیرد به جای مجازات او، سکوت اختیار می کند، و مانع از کار سفیهانه در باره خود می شود، این است که این عمل برای او به منزله دهان بند است .

۳- گذشت، زکات پیروزی است، لفظ زکات را برای گذشت از آن جهت استعاره آورده است، که آن فضیلتی است و در آخرت باعث اجر و ثواب است. و در این جهت پیروزی را مانند مالی در نظر گرفته که زکات بر آن تعلق گرفته است، و این وسیله وادار ساختن به گذشت است .

۴- دوری کردن از آدم بی وفا از جانب تو عوضی است نسبت به کسی که تو را فریفته است. و این عبارت نوعی دستور به دوری کردن از اندوه حاصل از فریبکاری کسی است که از او انتظار وفاداری بوده است، و با این مطلب- که این کار از طرف شخص به جای فریبکاری و عوض آن است و خوب عوضی است- امام (علیه السلام) ترغیب به دوری از دوست بی وفا نموده است .

۵- مشورت با دیگران عین هدایت است، مشورت با دیگران درخواست شایسته ترین نظرها در باره کار مورد نظر است و آن باعث رهنمود به آن کار می گردد، و امام (علیه السلام) مشورت را عین هدایت قرار داده است، برای تأکید این رابطه و وابستگی استواری که در بین این دو وجود دارد .

۶- کسی که تنها به رأی خود متکی باشد در مخاطره است، یعنی آن که مستبد الرأی است در معرض نابودی است. زیرا این روش، احتمال خطا دارد که لازمه آن هلاکت و نابودی است. نظیر این مطلب در قبل گذشت .

۷- شکیبایی رویدادهای ناگوار را برطرف می کند، کلمه «مناضله» را برای

صبر از آن جهت استعاره آورده است که صبر باعث دفع هلاکتی است که پی آمد بی تابی از گرفتاریهاست .

۸- بی تابی، از یاوران روزگار است. روزگار وسیله ای برای پیری و مرگ است. و بی تابی نیز وسیله و مقدمه ای برای پیری و مرگ است پس یاور و کمک روزگار است .

۹- بالاترین ثروت ترک آرزو است. زیرا برترین بی نیازی، بی نیازی نفس به وسیله کمالات نفسانی، یعنی حکمت و اخلاق پسندیده است، و این خود باعث ترک آرزوهای مادی است، و اگر نه، باید با آرزو جمع شود که خود لازمه نادانی است، چون آرزو داشتن، عبارت است از سرگرمی نفس به ناشایست، به جای عملی که شایسته اوست، و هم چنین زیاده روی در محبت به دنیا با صفات نکوهیده زیادی از قبیل: حرص، حسد، طمع و امثال اینهاست، و لازمه آن اجتماع ضدین یعنی فضیلت و رذیلت است .

۱۰- بسا خردی که زیر فرمان هوا و اسیر اوست. عقل یا توان غلبه بر نفس اماره و منصرف کردن خود را از خواست خویشتن دارد و یا چون کشتی گیر در برابر آن می ایستد که در این صورت گاهی عقل غالب است و گاهی نفس، و یا عقل مغلوب هوای نفس است. نوع اول، عقلی است که مطیع خداوند و به امر خدا نیرومند است، و نوع دوم نیز از جهتی نظیر اوست. اما نوع سوم عقلی است که خدا را نافرمانی کرده و فرمانبر نفس است و همچون اسیری در دست هوای نفس می باشد و این نوع، در عالم انسانها فراوان است، چون لذتهای محسوس بر خلاف لذات عقلی، نقد و حاضر است، و برای همین است که امام (علیه السلام) از این نوع عقل خبر داده است .

۱۱- از جمله اسباب توفیق اندوختن تجربه است، یعنی پابندی و ادامه تجربه به خاطر استفاده از آن، بدیهی است که اندوختن تجربه از توفیقات الهی

است، یعنی خداوند ابزار تجربه را برای بنده فراهم می‌سازد و چنین مقدر می‌کند تا او با تجربه بار آید.

۱۲- محبت، خویشاوندی سودمند است، چون قرابت اسم مصدر از ریشهٔ قرب است و قرب یا اصلی است مانند خویشاوندی نسبی و یا بهره‌ای است اکتسابی مانند قرب دوستی و محبت.

۱۳- نباید از کسی که از تو رنجیده است ایمن باشی. زیرا شخص رنجیده را رنجیدگی اش از پایداری بر دوستی، پیمان، رازداری و نظایر اینها منصرف می‌کند، پس دوراندیشی ایجاب می‌کند که انسان، در چنین شرایطی از اینها ایمن نباشد.

### ۱۹۷- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

عُجِبُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ أَحَدٌ حَسَادِ عَقْلِهِ

#### ترجمه

«خودخواهی آدمی یکی از حاسدان عقل اوست.»

#### شرح

امام (علیه السلام) لفظ حاسد را از آن جهت - که در پیشگیری عقل از افزون خواهی و زیاده طلبی فضیلت، مؤثر است، همانند حاسد که با حسد خود، در حال محسود و کاستی آن مؤثر است - برای خودخواهی آدمی استعاره آورده است.

### ۱۹۸- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

أَغْضِ عَلَى الْقَدَىٰ وَإِلَّا تَرَضَ أَبَدًا

#### ترجمه

«از خار و خاشاک چشم بیوش، اگر نه هرگز شاد نخواهی بود.»

#### شرح

چشم پوشی از خار و خاشاک کنایه از فرو خوردن خشم و تحمل سختی



است که خود فضیلتی از شاخه های شجاعت است چون طبیعت دنیا آمیخته با سختیهایی است که بیشتر اوقات انسان درگیر آنهاست پس اگر با تحمل با آنها برخورد نکند، بلکه با خشم و غضب و خشونت برخورد کند، همواره خشمگین و برافروخته خواهد بود. چون تا دنیا هست سختی نیز ادامه دارد.

### ۱۹۹- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

مَنْ لَانَ عُوْدُهُ كَثَفَتْ اَغْصَانُهُ

#### ترجمه

«هر کس چوبهای درخت وجودش نرم باشد، شاخه هایش زیاد می شود.»

#### شرح

لفظ عود را برای طبیعت انسان استعاره آورده است و نرمی آن را نیز کنایه از فروتنی، و همچنین کلمه اغصان را استعاره از یاران و پیروان، لفظ کثافت را کنایه از اجتماع آنان در پیرامون وی و فزونی و توانمندی اش به وسیله آنان، کنایه آورده است. مقصود آن است که هر کس دارای فضیلت تواضع و نرم خو باشد، یاران و پیروانش زیاد شوند و به وسیله آنان قوی می گردد.

### ۲۰۰- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

اَلْخِلَافُ يَهْدِمُ الرَّأْيَ

#### ترجمه

«مخالف خوانی با دیگران، اندیشه را درهم می ریزد.»

#### شرح

اصل مطلب این است که نظر جمعی در یک مورد که دارای مصلحت است، جمع می شود، بعد یکی از آنها با نظر جمع مخالفت می کند و این باعث می شود که آنچه را مصلحت تشخیص داده و در باره آن اتحاد کرده بودند از بین برود همان طور که امام (علیه السلام) و جمعی از یارانش -موقعی که شامیان، بامداد

لیله الهریر قرآن‌ها را بلند کردند-نظر به پایان جنگ دادند و آن را مصلحت دیدند، اما این فکر و نظر را مخالفت بعضی از یارانش درهم ریخت و در نتیجه شد آنچه که شد.

## ۲۰۱- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

مَنْ نَالَ اسْتَطَالَ

### ترجمه

«هر کس به مقامی رسید گردنفرای کرد.»

### شرح

براستی که به مرتبه ای از مقام، قدرت و یا ثروتی که باعث گردنکشی است رسید، گردنفرای کرد، یعنی در معرض گردنکشی بر دیگران-به سبب مقامی که دست یافته-قرار دارد، پس امام (علیه السلام) ما بالفعل را به جای ما بالقوه نهاده است که بالفعل نیز صحیح است. زیرا سخنگو بطور مطلق صادق است، هر چند که یک مورد اتفاق بیفتد.

## ۲۰۲- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ عِلْمٌ جَوَاهِرِ الرَّجَالِ

### ترجمه

«در دگرگونی اوضاع گوهر مردان شناخته می شود.»

### شرح

یعنی دگرگونی حالات دنیا نسبت به کسی، چون بلند مرتبه شدن پس از خواری و یا به عکس، و مثل رو آوردن سختیها بر او، باعث علم تجربی به حالات درونی، خوب یا بد، سرسختی یا سستی و فضیلت و رذیلت او می گردد. این سخن نیز نظیر آن است که گفته اند «سرزمینها میدان شناخت مردان است» (۱)

ص: ۵۹۸

اشاره

حَسَدُ الصَّدِيقِ مِنْ سُقْمِ الْمَوَدَّةِ

ترجمه

«حسد بردن دوست از ضعف دوستی است.»

شرح

دوستی خالص مستلزم آن است که انسان آنچه برای خود می خواهد، برای دوستش بخواهد و آنچه برای خود نمی پسندد برای دوستش نپسندد. اما حسد با این حالت منافات دارد، چون لازمه حسد، آن است که خیر و نیکی از محسود زوال پذیرد، پس دوستی حاسد در این صورت ناقص و ناسالم است، و مقصود از سقمها نیز همین است.

اشاره

أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ

ترجمه

«بیشتر لغزشگاههای عقلا، زیر درخشش حرص و آزهاست.»

شرح

از خصوصیت عقل آن است که شایستگی دارد تا در برابر نفس اماره بایستد و آن را بشکند و در مسیر خواسته های شایسته خود به کارش گیرد، و از ویژگیهای نفس، فریب دادن عقل و گول زدن آن به وسیله آراستن زندگانی و اندوخته های دنیا و دل بستن بدانهاست. پس خردهای سستی که از طرف خدا تأیید نشده اند، بیشتر فریب می خورند و در ستیز با نفس اماره-وقتی که چیزی طمع برانگیز و خواسته ای از امور دنیا بدرخشد- به خاک می افتند، پس کلمه مصارع را به جهت مغلوبیت عقول و تحت تأثیر قرار گرفتن آنها از نفوس، استعاره آورده است، و در خواری و فرمانبری از نفوس و تاب مقاومت نیاوردن در

برابر نفوس، عقل را به مردی که در جنگ به خاک می افتد تشبیه کرده است. و همچنین لفظ بروق (درخششها) را استعاره برای آنچه از موارد طمع، آورده است که در تصوّر انسان می درخشد. و بیشتر اوقات علوم و خاطره های ذهنی را- به خاطر لطافت و درخشش و سرعت حرکت- به برقها تشبیه می کنند. و اما این که کلمه تحت را به کار برده، برای آن است، که از خصوصیت به خاک افتادن آنها، پایین بودن است.

## ۲۰۵- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

لَيْسَ مِنَ الْعَدْلِ الْقَضَاءُ عَلَى الثَّقَّةِ بِالظَّنِّ

### ترجمه

«قضاوت از روی بد گمانی، نسبت به کسی که مورد اعتماد است، از عدالت نیست.»

### شرح

یعنی در مورد کسی که نزد تو مورد اعتماد و معروف به امانت است، حکم به خیانت از روی گمان، بیرون از عدالت و در شمار صفت ناپسند ظلم و جور است.

## ۲۰۶- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

بُئْسَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ

### ترجمه

«ظلم بر بندگان خدا بد توشه ای برای سفر آخرت است.»

### شرح

از آنجا که ستمکاری صفت بسیار ناپسندی است که باعث آزرده دیگران می شود و بدترین شقاوت را در پی دارد، بنا بر این بد توشه ای است، کلمه زاد استعاره آورده شده است از نظر این که انسان این صفت ناپسند را در جوهر ذات

خود، همچون توشه ای به همراه نفس به آخرت می برد.

## ۲۰۷- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

مِنْ أَشْرَفِ أَعْمَالِ الْكَرِيمِ غَفْلَتُهُ عَمَّا يَعْلَمُ

### ترجمه

«از بهترین اعمال شخص بزرگوار، چشم پوشی اوست از آنچه می داند.»

### شرح

یعنی نادیده گرفتن و چشم پوشی از معایب و لغزشهایی که در مردم سراغ دارد. از آن رو که لازمه این عمل فضایی همچون تحمل سختی، بردباری، گذشت و بخشش است. و تمام اینها فضایی هستند که با بزرگواری همراهند زیرا گاهی مقصود از بزرگواری خودداری انسان از اقدام به انجام خواسته قوه غضب در باره آن کسی است که او را خشمگین ساخته و دیگر پیامدهای این فضایل، بنا بر این چشم پوشی از عیوب دیگران از بالاترین اعمال است.

## ۲۰۸- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ لَمْ يَرَ النَّاسُ عَيْبَهُ

### ترجمه

«هر که شرم بر او جامه ای بپوشاند، دیگران عیبش را نبینند.»

### شرح

کلمه ثوب را استعاره برای شرمی که فراگیر انسان است، آورده، و با استعمال کسوه استعاره ترشیحی به کار برده است. مقصود آن است که فضیلت حیا باعث ترک عیبه و دیده نشدن عیب در شخص دارنده این فضیلت می شود و یا این که اگر [شخص با حیا] مرتکب یکی از صفات ناپسندی شود که آن را عیب می داند، نهایت پرده پوشی را نموده و تلاش می کند تا آن را پنهان دارد، به این گمان که مردم آن را نمی بینند.

### اشاره

بِكَثْرَةِ الصَّمْتِ تَكُونُ الْهَيْبَةُ - وَ بِالنَّصِيْفَةِ يَكْتُرُ الْمُوَاصِلُونَ - وَ بِالْإِفْضَالِ تَعْظُمُ الْأَقْدَارُ - وَ بِالتَّوَاضُعِ تَتِمُّ النِّعْمَةُ - وَ بِاِحْتِمَالِ الْمُؤْنِ يَجِبُ السُّؤْدُودُ - وَ بِالسَّيْرِ الْعَادِلِ يُفْهَرُ الْمُنَاوِيُّ - وَ بِالْحِلْمِ عَنِ السَّفِيهِ تَكْتُرُ الْأَنْصَارُ عَلَيْهِ

### ترجمه

«به سکوت زیاد هیبت و شکوه پدید آید، و در اثر انصاف دوستان زیاد شوند، و با نیکی کردن، منزلتها بزرگ شود. و با فروتنی، نعمت کامل گردد، و با تحمل رنجها بزرگی حتمی می شود، و با حسن رفتار دشمن شکست می خورد، و با بردباری در برابر نادان، یاوران بیشتری در مقابل او به هم می رسند.»

### شرح

امام (علیه السلام) به هفت فضیلت اشاره کرده است و به دلیل این که هر یک از آنها مستلزم خیر و نیکی است مردم را به کسب آن فضایل ترغیب فرموده است:

۱- سکوت زیاد. و لازمه آن با شکوه و هیبت شدن شخص خاموش است در انظار مردم، زیرا خاموشی، در بیشتر اوقات از پی آمدهای خرد است، و شکوه خردمندان امری است روشن. پس اگر کسی دانست که زیاد خاموش ماندن شخص کم سخن در اثر عقل اوست، شکوه و جلالش بیشتر می شود، و اگر ندانست، این احتمال را می دهد که شاید از کمال عقل او باشد. و گاهی هم ممکن است خاموشی در اثر کاستی در غریزه و گرفتگی زبان در سخن باشد، با این همه- به دلیل نیامیختن در گفتار- مورد احترام است.

۲- انصاف، که همان فضیلت عدالت است. امام (علیه السلام) به دلیل این که این فضیلت موجب افزایش دوستان می شود، بدان ترغیب کرده است، چون کم انصافی باعث جدایی و بی الفتی است همان طوری که ابو الطیب گفته است:

همواره کم انصافی بین مردم- هر چند که فامیل و خویشاوند باشند- تفرقه انداز است .

۳- نیکی به دیگران در نیازمندیهایشان. لازمه این کار بالا رفتن و بزرگی درجات است چون برآوردن نیاز باعث می شود تا آن که نیکی و محبت دیده، نیکی کننده را مطابق ارزش نیازش منزلت دهد .

۴- فروتنی. باعث کمال نعمت، در اثر فزونی دوستان و اهل محبت، می گردد، چون فضیلت تواضع، خود نعمتی است و پی آمد آن به منزله کامل و تمام شدن آن است .

۵- تحمل رنج. باعث آقایی و بزرگی است، زیرا تحمل زحمتهای مردم، مستلزم فضیلت سعه صدر و تحمل ناملایمات است، و بر این اساس خواسته های مردم از چنین کسی که تحمل دارد، آمیخته به شائبه ای از قبیل بازگرداندن و منت نهادن و نظایر اینها نخواهد بود به این ترتیب تواضع مردم در برابر او بیشتر شده، و کار او قوت می گیرد، و در میان مردم آقا و بزرگ می شود .

۶- حسن رفتار. که لازمه آن شکست بدخواهان است. (مناوات، معادات):

دشمنی بین دو نفر (توضیح آن که دشمن برای کسی که رفتار خوب دارد، عیبی نمی یابد که بدان وسیله بر او غلبه کند و به مفاسد او را متهم کند بنا بر این شکست می خورد .

۷- بردباری در برابر نادان. لازمه اش فزونی یاوران است. بیان و توضیح این مطلب قبلا گذشت.

**۲۱۰- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

الْعَجَبُ لِعَفَلِهِ الْحَسَادِ عَنْ سَلَامِهِ الْأَجْسَادِ

**ترجمه**

«عجب است از این که افراد حسود از تندرستیها غافلند.»

**شرح**

چون حسد بیشتر اوقات در مورد ثروت، مقام و سایر زرق و برقهای دنیایی

ص: ۶۰۳

است. پس این که حاسدان حسدورزی نسبت به تندرستی دیگران را وامی گذارند، که بزرگترین نعمتهای جهان است، جای تعجب است. فرق نعمت تندرستی با دیگر نعمتها آن است که اینها نعمتهای محسوسند، کمتر مورد غفلت واقع می شوند، و تنها شخص مورد حسد از آنها برخوردار است، و بیشتر حسد شخص حاسد متوجه آنهاست، اما نعمت تندرستی غیر محسوس است و زیاد مورد غفلت قرار می گیرد، و مشترک بین حاسد و محسود است.

## ۲۱۱- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

الطَّامِعُ فِي وَثَاقِ الذُّلِّ

### ترجمه

«حریص در گیر ذلت و خواری است.»

### شرح

امام (علیه السلام) کلمه وثاق را استعاره آورده است برای ذلتی که شخص در برابر طمع درگیر آن شده است نظیر این مطلب در عبارت الطمع رق مؤبد، گذشت.

## ۲۱۲- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

الْإِيْمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ - وَ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ

### لغت

ارکان: مواضع پنجگانه سجده

### ترجمه

«ایمان عبارت از شناخت به دل و اقرار به زبان، و عمل به اعضای بدن است.»

### شرح

مقصود از ایمان، در این جا ایمان کامل است.



### اشاره

مَنْ أَصْبَحَ عَلَى الدُّنْيَا حَزِينًا - فَقَدْ أَصْبَحَ لِقَضَاءِ اللَّهِ سَاحِطًا - وَمَنْ أَصْبَحَ يَشْكُو مُصِيبَةً نَزَلَتْ بِهِ - فَقَدْ أَصْبَحَ يَشْكُو رَبَّهُ - وَمَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَوَاضَعَ لَهُ لِعِنَاةِ ذَهَبِ ثَلَاثًا دِينِهِ - وَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ؟ فَمَاتَ فَدَخَلَ النَّارَ - فَهُوَ مِمَّنْ كَانَ يَتَّخِذُ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوءًا - وَمَنْ لَهَجَ قَلْبُهُ بِحُبِّ الدُّنْيَا التَّاطَ قَلْبُهُ مِنْهَا بِثَلَاثٍ - هُمْ لَا يُعْبَهُ وَحِرْصٍ لَا يَتْرُكُهُ وَ أَمَلٍ لَا يُدْرِكُهُ

### ترجمه

«کسی که بر امور دنیا غمگین شود، بر قضای الهی خشم گرفته است، و کسی که از مصیبتی که بر او وارد شده نزد دیگران شکوه کند، از پروردگارش شکوه کرده است. و کسی که در نزد توانگری به خاطر ثروتش کرنش کند، دو سوم دینش را از دست داده است. و هر کس قرآن را بخواند، با این همه پس از مردن وارد جهنم شود از کسانی است که قرآن را به مسخره گرفته است. و هر که به محبت دنیا دل ببندد، دلش در بند سه چیز بماند: غمی که از او جدا نشود، حرصی که او را ترک نکند، و آرزویی که هرگز بدان نرسد.»

### شرح

امام (علیه السلام) به پنج خصلت اشاره فرموده است و از هر کدام نیز به دلیل پیامدهای بدی که دارند بر حذر داشته است:

۱- غم و اندوه بر متاع دنیایی که از دستش رفته است، پیامد آن خشم بنده در برابر قضای الهی است چون از دست رفتن دنیا مربوط به قضای الهی است. و خشم بر قضای الهی کفر و ناسپاسی است.

۲- شکوه از مصیبت، لازمه آن شکوه از خداست، زیرا که خدای متعال است که بنده را به مصیبتی مبتلا می سازد.

۳- کرنش به توانگر، برای توانگری اش، پی آمد آن از بین رفتن دو سوم دین کرنش کننده است به چند دلیل:

اول: گردش دین بر محور کمال نفس انسانی به وسیله حکمت است و کمال قوه شهوانی مربوط به داشتن عفت کمال و قوه غضبی به داشتن شجاعت است. و از طرفی چون فروتنی در برابر ثروتمند از نظر ثروتمندی اش باعث علاقه زیاد به دنیا و بیرون شدن از فضیلت عفت به جانب تبهکاری می شود به حدی که گویی او جز خدا را می پرستد، و همچنین مستلزم بیرون شدن از دایره حکمتی که اقتضای آن قرار دادن هر چیزی به جای خود است، می باشد، در حالی که آن فضیلت نفس ناطقه به شمار می رود، بنا بر این بیرون رفتن از این دو فضیلت به منزله بیرون رفتن از دو سؤم دین است.

دوم: دین عبارت از عقیده قلبی، اقرار به زبان و عمل به اعضا و جوارح است. کسی که در برابر توانگری- به خاطر توانگری اش- کرنش می کند، یعنی به زبان، مدح و ثنای او را می گوید، و اعضا و جوارحش به جای بندگی و سپاس خدا در اطاعت اوست، به این ترتیب دو سوم دینش را باطل کرده است. بعضی گفته اند، چون فروتنی برای توانگر به خاطر توانگری اش برخاسته از علاقه به دنیاست و دل بستگی به دنیا اساس همه خطاهاست، به این دلیل، امام (علیه السلام) عبارت: ثلثین را در اینجا به صورت مجاز- از باب اطلاق ملزوم به نام لازم- برای اکثر به کار برده است.

۴- تلاوت قرآن با ورود در آتش جهنم مستلزم آن باشد که قاری قرآن از جمله کسانی بوده است که قرآن را به استهزاء می گرفته است. توضیح آن که خواندن قرآن برای خدا از روی اخلاص، و مطابق آن رفتار کردن، باعث ورود به بهشت است بنا بر این وارد نشدن به بهشت و ورود به آتش جهنم لازمه اخلاص نداشتن در تلاوت قرآن و عمل نکردن بر طبق آن است، و در این صورت تلاوت قرآن به منزله استهزای آیات الهی است، زیرا کسی که قرآن را مسخره می کند، در حقیقت چیزی را می گوید که به آن عقیده ندارد و عمل نمی کند، به این ترتیب

امام(علیه السلام) کلمه مستهزه را از چنان کسی استعاره آورده است .

۵- هر که دل به دنیا ببندد، دلش در بند سه چیز گرفتار شده است. دلیل رابطه با آن سه چیز به خاطر حرص و آزمندی به دنیاست، چون حبّ دنیا باعث کوشش و تلاش در طلب دنیا و جمع آوری مال دنیا می گردد، و از طرفی به دست آمدن دنیا مشروط به وسایل مقدور و غیر مقدور برای بندگان خداست. و اسباب مقدور هم گاهی غیر مقدور می شوند، با این که وجود دارند اما به دلیل این که مربوط به عوامل زیاد و یا دشواری هستند، خود دشوار و غیر ممکن می گردند، ناگزیر بیشتر اوقات فراهم آوردن، غم و اندوه می گردد، روزی هست و روزی نیست به علاوه نگهداری دنیا، بیم از دست رفتنش و حرص به دست آوردن از راههای مختلف، و آرزوی زیاد در راه کسب سود و داد و ستد و عمران آبادی اش همه اینها باعث اندوه است. امام(علیه السلام) با عبارت: یدر که، هم به طول این اندوه اشاره فرموده و هم از آن بر حذر داشته است.

### ۲۱۴- امام(علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

كَفَى بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا وَ بِحُسْنِ الْخُلُقِ نَعِيمًا

#### ترجمه

«در اهمیت قناعت همین بس، که خود نوعی سلطنت است و نیک خلقی که ناز و نعمت است.»

#### شرح

امام(علیه السلام) کلمه ملک را استعاره برای قناعت آورده است، زیرا نتیجه پادشاهی بی نیازی از مردم و برتری بر آنهاست، و کامیابی و قناعت این نتایج را در پی دارد. و همچنین لفظ نعیم را استعاره از نیک خوئی آورده است از آن رو که هر دو باعث کامیابی اند.

ص: ۶۰۷

## ۲۱۵- از امام (علیه السلام) راجع به آیه مبارکه فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً پرسیدند، فرمود:

### اشاره

(۱)

هِيَ الْقَنَاعَةُ

### ترجمه

«زندگی نیکو همان قناعت است».

### شرح

امام (علیه السلام) قناعت را به لازمه اش که زندگی پاک و نیکوست تفسیر فرموده است.

## ۲۱۶- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

شَارِكُوا الَّذِي قَدْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ الرِّزْقُ - فَإِنَّهُ أَخْلَقُ لِلْغِنَى وَ أَجْدَرُ بِإِقْبَالِ الْحَظِّ

### نفت

اخلق و أجدر: سزاوارتر است.

### ترجمه

«با کسی که روزی به او رو آورده است، شریک شوید، زیرا او برای توانگری شایسته تر و برای فراهم آوردن سود، مناسبتر است».

### شرح

چون رو آوردن روزی به فراهم آمدن اسباب برای کسی که روزیش زیاد گردیده، بستگی دارد. شرکت با وی موجب برخورداری از بخت شریک و رو آوردن روزی با شرکت وی است، امام (علیه السلام) به وسیله قیاس مضمیری بر این عمل وادار کرده است که مقدمه صغرایش: فأنه... است و ضمیر در آنه به مصدر (مشارکت) که از شارکوا استفاده می شود، برمی گردد، و مقدمه کبرای آن چنین است: و هر چه چنین باشد انجامش سودمند است.

۱- سورة نحل (۱۶) آیه (۹۷) [۱] یعنی: بندہ نیکوکار را زندگی پاک و نیکو دھیم.

## ۲۱۷- از امام (علیه السلام) در باره آیه شریفه: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»

### اشاره

پرسیدند، فرمود:

(۱)

الْعَدْلُ الْإِنصَافُ وَالْإِحْسَانُ التَّفَضُّلُ

### ترجمه

«عدل، ستم نکردن، و احسان، بخشش نمودن است.»

### شرح

این بیان امام (علیه السلام)، تفسیر لفظ به لفظی است که از نظر سائل روشنتر می باشد. (۲).

## ۲۱۸- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

مَنْ يُعْطِ بِالْيَدِ الْقَصِيرَةِ يُعْطِ بِالْيَدِ الطَّوِيلَةِ

### ترجمه

«کسی که با دست کوتاه بخشش کند، با دست دراز خواهد گرفت.»

### شرح

این سخن امام (علیه السلام) اشاره دارد به آیات شریفه: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (۳) «إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعِفْهُ لَكُمْ» (۴) که لفظ ید (دست) را در هر دو مورد، برای نعمت و بخشش استعاره آورده است. و دراز و کوتاه، کنایه از زیادی و کمی است.

ص: ۶۰۹

۱- سوره نحل (۱۶) آیه (۹۰) [۱] یعنی: خداوند به عدل و احسان دستور می دهد.

۲- این نوع تعریف از نظر منطقیون، شرح الاسم نامیده می شود که در مواردی از آن گاهی به تعریف لفظی تعبیر می کنند-م.

۳- سوره انعام (۴) آیه (۱۶۰) یعنی: هر کس کار نیک کند ده برابر پاداش خواهد داشت.

۴- سورة تغابن (۶۴) آیه (۱۷) [۲] یعنی: اگر به خدا وام نیکو (قرض الحسنه) دهید، خداوند برای شما چندین برابر گرداند.

اشاره

لَا تَدْعُونَ إِلَىٰ مُبَارَزِهِ وَإِنْ دُعِيتَ إِلَيْهَا فَاجِبٌ - فَإِنَّ الدَّاعِيَ إِلَيْهَا بَاغٌ وَالبَاغِي مَضْرُوعٌ

ترجمه

«نباید ستیزه جو باشی، اما اگر تو را به ستیز خواندند [کوتاه نیا] بپذیر، زیرا ستیزه جو، ستمکار، و ستمکار مغلوب است.»

شرح

امام (علیه السلام) از ستیزه جویی به وسیله یک قیاس کامل از شکل اول، بر حذر داشته است، که عبارت از جملات: فَإِنَّ الدَّاعِيَ... مصروع است. توضیح مطلب آن که دعوت به مبارزه و ستیز پا از دایره فضیلت شجاعت به طرف افراط یعنی بی باکی نهادن است که خود ستم و تجاوز می باشد، چون خروج از حدّ وسط در قوه غضب است، و اما این که ستمگر مغلوب و زمین خورده است، چون در اکثر اوقات، به خاطر ستمکاری اش چنین زمینه ای را دارد، زیرا در طبیعت، مکافات و مجازات امری اجتناب ناپذیر است.

۲۲۰- امام (علیه السلام) فرمود:

اشاره

خَيْرَ اَرْحَمِ النَّسَاءِ شَرَّ اَرْحَمِ الرِّجَالِ - الزَّهْوُ وَالجُبْنُ وَالبُخْلُ - فَاِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ مَرْهُوَّةً لَمْ تُمْكِنْ مِنْ نَفْسِهَا - وَ اِذَا كَانَتْ بِخَيْلَةٍ حَفِظَتْ مَالَهَا وَ مَالَ بَعْلِهَا - وَ اِذَا كَانَتْ جَبَانَةً فَرَقَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَعْرِضُ لَهَا

لغت

فرق: خوف

ترجمه

«بهترین خصلتهای زن بدترین خصلتهای مرد است: گردنفرازی، ترس، و بخل. پس اگر زنی گردنفراز بود، خود را تسلیم کسی نمی کند، و اگر بخیل بود، مال خود و مال شوهرش را به کسی نمی دهد، و هرگاه ترسو باشد، از آنچه به وی رو آور شود، فاصله می گیرد، و می ترسد.»



## شرح

خصلت‌های سه گانه مورد ذکر هر سه برای مردان رذایل و ناروایند در صورتی که برای زنان فضیلتند. و علت این که صفات مزبور فضیلت محسوب می شوند، همان است که امام (علیه السلام) نقل فرمودند.

مزهوه، یعنی: گردنفرز، از مصدر زهو جز به معنی مفعولی، فعلی از آن ساخته نشده است. گفته می شود: زهی الرّجل، و زهیت المرأه فهی مزهوه.

## ۲۲۱- از امام (علیه السلام) پرسیدند خردمند کیست؟ آن گرامی فرمود:

### اشاره

هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ - فَقِيلَ فَصِفْ لَنَا الْجَاهِلَ فَقَالَ قَدْ فَعَلْتُ

### ترجمه

«خردمند کسی است که هر چیزی را به جای خود قرار دهد.» گفتند: نادان را برای ما تعریف کنید؟ فرمود: «تعریف کردم».

## شرح

سید رضی می گوید: معنی این جمله امام (علیه السلام) آن است که: جاهل کسی است که هر چیز را به جای خود نگذارد، پس گویا بیان نکردن صفت نادان، خود توصیف اوست، زیرا صفت او بر خلاف صفت داناست.

امام (علیه السلام) خردمند را به وسیله یکی از ویژگی‌هایش تعریف کرده است، و چون نادان، فاقد ویژگی داناست، پس تعریف نادان نقطه مقابل ویژگی خردمند، و در مقایسه با او همین نداشتن صفت خردمند، خود، یکی از ویژگی‌های نادان است.

## ۲۲۲- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

وَ اللَّهُ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ - أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عُرَاقِ خَنْزِيرٍ فِي يَدِ مَجْدُومٍ

ص: ۶۱۱

«به خدا قسم، این دنیای شما در نظر من پست تر از استخوان بی گوشت خوکی است که در دست مبتلای به خوره باشد.»

## شرح

عراق جمع عرق، از نوع جمعهای غریب، مثل توأم جمع توأم است، و آن استخوانی است که گوشت را از آن زدوده اند. و این مبالغه ای است در پستی و حقارت دنیا و نفرت از آن، زیرا استخوان بی گوشت هیچ فایده ای ندارد، بویژه آن که با انتساب به خوگ مورد تأکید قرار داده است، و بعد هم با این که در دست جذامی باشد نفرت را به حد اعلا رسانده است.

۲۲۳- امام (علیه السلام) فرمود:

## اشاره

إِنَّ قَوْمًا عَابَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَنِلَكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ - وَإِنَّ قَوْمًا عَابَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَنِلَكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ - وَإِنَّ قَوْمًا عَابَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَنِلَكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ

## ترجمه

«جمعی خدا را از روی میل بندگی می کنند که این عبادت بازرگانان است، و گروهی خدا را از ترس بندگی می کنند و این عبادت غلامان است، و دسته ای از روی سپاسگزاری بندگی می کنند که این عبادت آزاد مردان است.»

## شرح

امام (علیه السلام) عبادت عبادت کنندگان را بر حسب هدفهایی که دارند به سه دسته تقسیم کرده است: عبادت از روی میل، و عبادت از روی ترس، و عبادت برای سپاسگزاری اما نوع اول را عبادت بازرگانان قرار داده است از آن رو که هدف آنان از عبادت اجر و پاداش آخرت است و در پی اجر و مزدند، پس در حقیقت آنها مانند بازرگانانی هستند که برای رسیدن به سود، کسب می کنند.

نوع دوم را عبادت بردگان در دنیا دانسته است، زیرا خدمت بردگان به اربابان خود بیشتر به خاطر ترس است.

و نوع سوم: عبادت سپاسگزاران است، که اینان خدا را نه به خاطر مزدخواهی عبادت می کنند و نه به جهت ترس، بلکه آنان کسانی هستند که خدا را شایسته عبادت می دانند، و این است عبادت عارفان. امام (علیه السلام) به این مطلب در جای دیگری نیز اشاره کرده می گوید:

«الهی! تو را از ترس عذابت، و به امید اجر و پاداشت عبادت نمی کنم، بلکه تو را شایسته عبادت یافته ام، پس عبادت می کنم.»

## ۲۲۴- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

الْمَرْأَةُ شَرُّ كُلِّهَا وَ شَرُّ مَا فِيهَا أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْهَا

### ترجمه

«تمام حالات زن بد است، و بدتر از همه آن که مرد را از آن گریزی نیست.»

### شرح

مقصود امام (علیه السلام) آن است که تمام حالات زن برای مرد، بد است: اما از نظر هزینه که روشن است، و اما از نظر لذت و کامجویی، چون باعث دوری از خدا و غفلت از بندگی او می گردد. انگیزه های بدی، خود بد هستند، هر چند که عرضی باشند، و چون هر مردی ناگزیر از زن است، یعنی در طبیعت زندگانی دنیا، ضرورت نیاز باعث آن است که مرد، زحمات زن و بدیهای آن را تحمل کند، و از آن رو که سبب همیشه مهمتر از مسبب است، پس این نیاز مبرم به وجود زن، بالاترین بدیهای مربوط به زن می باشد.

## ۲۲۵- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

مَنْ أَطَاعَ التَّوَانِي ضَيَّعَ الْحُقُوقَ - وَ مَنْ أَطَاعَ الْوَأَشِيَ ضَيَّعَ الصَّدِيقَ

### ترجمه

«هر کس کاهلی کند، حقوق را از دست بدهد، و هر کس به گفته سخن چین گوش فرا دهد دوست را تباه سازد.»

## شرح

تسلیم در برابر کاهلی، نسبت به حقوقی که انسان در پی آنهاست، باعث می شود که وقت مناسب برای دست آوردن آنها از دست برود، و این خود مستلزم تباه ساختن و از دست دادن آن حقوق خواهد بود، و هم چنین تسلیم شدن در برابر سخن چین که کارش، تلاش در برهم زدن میان دو دوست است، و اطاعت از گفتار وی باعث ایجاد سردی و کدورت در بین دوستان، و از دست دادن یکدیگر است.

**۲۲۶- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

الْحَجَرُ الْغَصِيبُ فِي الدَّارِ رَهْنٌ عَلَى خَرَابِهَا

## ترجمه

«سنگ غصبی در خانه باعث ویرانی آن است.»

## شرح

امام (علیه السلام) کلمه: «رهن گرو» را استعاره از سنگ غصبی در خانه ستمگر از آن رو آورده، که سنگ غصبی باعث ویرانی خانه است، همان طور که گرو، وسیله ای برای پرداخت مالی است که بر گردن رهن دهنده است، و این مطلب کنایه از هر پیامدی است که ستمکاری برای شخص ستم پیشه دارد و نیز کنایه از ویران شدن بنای ظلم است هر چند که مدتی به درازا کشد. و در پیش روشن شد که ستم زمینه ای برای چنان پیامدهاست و نظیر این است سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) که می فرماید: «اتقوا الحرام فی البیان فانه اسباب الخراب.» یعنی: از به کار بردن مصالح حرام در ساختمان بپرهیزید که آن خود باعث ویرانی است.

**۲۲۷- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ - أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ

ص: ۶۱۴

«روز پیروزی ستمدیده بر ستمکار سخت تر از روز پیروزی ستمکار بر ستمدیده است.».

### شرح

مقصود امام (علیه السلام) از روز ستمدیده، روز رستاخیز است و از آن رو روز رستاخیز را روز ستمدیده دانسته که روز انتقام و گرفتن حق اوست، و همچنین، هنگامه ستم را مخصوص به روز ستمگر شمرده است، چون ستم در دنیا انجام پذیر است.

**۲۲۸-۱ امام (علیه السلام) فرمود:**

### اشاره

اتَّقِ اللَّهَ بَعْضَ التَّقَىٰ وَ إِنَّ قَلًّا - وَ اجْعَلْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ سِتْرًا وَ إِنَّ رَقًّا

### ترجمه

«از خداوند بترس، هر چند که اندک باشد، و بین خود و خدا پرده ای در افکن، هر چند که نازک باشد.».

### شرح

امام (علیه السلام) دستور به پرهیزگاری داده است، زیرا تنها توشه سیر الی الله پرهیزگاری است و چون زیادی تقوا باعث قرب به خدا و سرعت وصول به قرب است، بهتر آن است که تقوا بسیار باشد، و اگر چنین نبود، اندکش را باید داشت زیرا تقوا کم و زیاد، و شدید و ضعیف دارد (۱)، و بکلی بی توشه بودن در راه سخت و دراز روا نیست.

کلمه: ستر (پرده) را استعاره برای حدود الهی آورده است که مانع عذاب

ص: ۶۱۵

۱- یعنی مانند همه صفات انسان فضایل و رذایل او- از مقوله تشکیک و قابل زیاده و نقصان و شدت و ضعف است، تقوا نیز چون نور می باشد که اندک آن نیز روشنی بخش راه باریک برای رهرو است، خوشا به حال آنان که از تقوای پیشتر برخوردارند-م.

او هستند، و امام (علیه السلام) دستور داده است تا بین خود و خدا، آن را قرار دهد، یعنی:

حدود الهی را حفظ کند و پرده دری نکند که در ورطه های هلاکت خواهد افتاد، بنا بر این منظور از ضخامت پرده، همان شدت محافظت از حدود الهی و انجام ندادن تمام مباحات است، به خاطر این که مبادا در حرام بیفتد. و نازکی پرده عبارت است از انجام همه کارهایی که از نظر شرع رواست چه مباح باشد و یا مکروه.

**۲۲۹- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

إِذَا أَرَدَحَمَ الْجَوَابُ خَفِيَ الصَّوَابُ

**ترجمه**

«هر گاه پاسخ درهم باشد، درستی، پنهان بماند.»

**شرح**

یعنی، هر گاه از مسأله ای پرسند، گروهی آنچه به نظرشان رسید، جواب دهند، و یا یک نفر پاسخهای زیادی بدهد، پاسخ درست- به دلیل مشتبه شدن حق- پوشیده بماند، و بیشتر این نوع اتفاق در مسائل اجتهادی است. ازدحام یعنی زیادی و کثرت جمعیت.

**۲۳۰- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

إِنَّ لِلَّهِ فِي كُلِّ نِعْمَةٍ حَقًّا - فَمَنْ أَدَاهُ زَادَهُ مِنْهَا - وَ مَنْ قَصَرَ فِيهِ خَاطَرَ بَزَوَالِ نِعْمَتِهِ

**ترجمه**

«خداوند را در هر نعمتی حقی است، پس هر کس حق خدا را به جا آورد، خداوند از آن نعمت او را فراوان دهد، و هر که در آن کوتاهی کند، خداوند آن نعمت را در خطر نابودی قرار دهد.»

**شرح**

حق خدا در نعمت، سپاسگزاری است که واجب و لازم است، و اما شکر

نعمت باعث فزونی، و کوتاهی در شکرگزاری باعث از دست دادن نعمت می گردد به دلیل آیه مبارکه «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» (۱).

امام (علیه السلام) وادار به سپاسگزاری کرده، و از ناسپاسی برحذر داشته است، با یادآوری این جهت که قضای الهی بر این جاری است. و توضیح این مطلب چندین بار قبلا انجام گرفته است.

**۲۳۱- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

إِذَا كَثُرَتِ الْمَقْدِرَةُ قَلَّتِ الشَّهْوَةُ

**ترجمه**

«هرگاه توانمندی زیاد شود، خواسته اندک شود.»

**شرح**

چون کسی که توان کمتری نسبت به برآوردن خواسته خود دارد، همواره بیم دارد از این که پس از دسترسی به خواسته خود، آن را از دست بدهد، بنا بر این همین ترس، به دنبال لذت وصول به خواسته، همیشه باعث دلهره ای است نسبت به آن خواسته، و از طرفی خود محزک علاقه و میل است به طرف آن، اما اگر توانایی کامل برخوردار خواسته خود را داشت، ترسی نخواهد داشت که به خواسته خود نرسد، از این رو انگیزه میل بدان کم شده و پافشاری و علاقه اش نسبت به آن کاهش می یابد.

**۲۳۲- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

إِخْذَرُوا نِفَارَ النَّعْمِ فَمَا كُلُّ شَارِدٍ بِمَرْدُودٍ

**ترجمه**

«از دوری نعمتها بترسید، که هر چه از دست رفت دوباره برنمی گردد.»

ص: ۶۱۷

---

۱- سوره ابراهیم (۱۴) آیه (۷) [۱] یعنی: اگر سپاسگزاری کنید نعمت را بر شما افزون کنم...

## شرح

کلمه نفار (دور شدن)، و شرود (گریختن) را استعاره برای از بین رفتن نعمت آورده است از نظر تشبیه نعمتها به چهارپایان، و نسبت به زوال نعمت هشدار داده است تا وادار کند که با شکر نعمت آن را حفظ کنیم، و بر ضرورت این هشدار با این عبارت: «فما کل...» توجه داده است که خود مقدمه صغرا برای قیاس مضمری است که در اصل چنین بوده است: آن که گریخت ممکن است باز نگردد، و کبرای آن نیز در اصل چنین است: و هر چه امکان بازگشت نداشت، دور ساختنش روانیست.

**۲۳۳- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

الْكَرْمُ أَغْطَفُ مِنَ الرَّحِمِ

## ترجمه

«شخص بزرگوار از خویشاوند مهربانتر است»

## شرح

اعطف، یعنی: مهربانتر. از این عبارت یکی از دو معنی به دست می آید:

۱- شخص جوانمرد- به دلیل جوانمردی اش- نسبت به کسی که بر او نعمتی داده است، مهربانتر از خویشاوندان نسبت به یکدیگر است، زیرا مهربانی شخص جوانمرد طبیعی و مهرورزی خویشاوند گاهی تکلفی و غیر اصیل است.

۲- بزرگوار با عث علاقمندی دیگران نسبت به شخص بزرگوار است، و محبت مردم نسبت به او از محبت خویشاوندی بر خویشان خود بیشتر است.

**۲۳۴- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

مَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدَّقْ ظَنَّهُ

## ترجمه

«هر کس به تو خوش بین بود، کاری بکن که با عملت گمان او را تصدیق کنی.»



## شرح

یعنی: مطابق گمان و نظر خیر او رفتار کن! و تصدیق یک گمان، عبارت از مطابقت واقع و نفس الامری که گمان وقوع آن می رود، با واقع شدن و انجام گرفتن آن است و این عبارت امام (علیه السلام) وادار ساختن و ترغیب بر کار نیک است.

**۲۳۵- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ مَا أَكْرَهْتَ نَفْسَكَ عَلَيْهِ

## ترجمه

«بهترین کارها آن است که نفس خود را بر انجام آن مجبور کنی.»

## شرح

مقصود امام (علیه السلام) اعمال شایسته است، که بهترین آنها اعمالی است که سودمندتر بوده، و اجر و پاداش بیشتری در پی داشته باشد. از آن جهت چنین عملی برترین اعمال است که فایده اعمال شایسته، رام ساختن نفس اماره در برابر نفس مطمئنه و وادار ساختن آن تا حدی است که فرمانبردار عقل گردد، و مجبور ساختن نفس بر کاری به دلیل دشواری آن کار است، پس هر چه کاری دشوارتر باشد، در تمرین نفس مؤثرتر، و در رام ساختن و شکستن آن مفیدتر خواهد بود، و بر این اساس، آن عمل نیز، پرفایده و برترین اعمال خواهد بود، و نظیر آن است حدیث نبوی: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَزُهَا» بازای نقطه دار، یعنی برترین اعمال دشوارترین آنهاست.

**۲۳۶- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ

## ترجمه

«خدا را از به هم خوردن تصمیمها و باز شدن گره ها و حل مشکلات شناختم.»

## شرح

مقصود امام (علیه السلام) شناخت وجود حق تعالی است. توضیح برهان این است

که انسان گاهی بر کاری عزم راسخ دارد، و بر اساس تصویری که نسبت به سود و انگیزه عملی دارد، تصمیم قلبی می گیرد، و پس از اندکی تصمیم به هم می خورد، و به دلیل از بین رفتن آن انگیزه و یا به خاطر مانعی که پیش می آید از عزم خود برمی گردد.

حال با توجه به مقدمه بالا، می گوئیم: این دگرگونیها و تصوراتی که در پی هم از خاطر انسان می گذرند که باعث رجحان انجام کار مورد تصمیم می گردند، اموری ممکن اند و در دو جهت بود و نبود، نیاز به رجحان دهنده و تأثیر گذارنده ای دارد، دلیل رجحان اگر از ناحیه خود بنده باشد، باز خود نیاز به مرجح دارد، که در این صورت، باعث دور یا تسلسل می گردد، و چون دور و تسلسل باطل است، پس ناگزیر باید مرجح به خداوندی که او دگرگون کننده دلها و بینشهاست- منتهی گردد، و هدف همین است.

**۲۳۷- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةُ الْآخِرَةِ - وَ حَلَاوَةُ الدُّنْيَا مَرَارَةُ الْآخِرَةِ

**ترجمه**

«تلخی دنیا باعث شیرینی آخرت، و شیرینی دنیا باعث تلخی آخرت است.»

**شرح**

یعنی اینها لازم و ملزوم یکدیگرند. کلمه «حلاوت شیرینی» و «مرارت تلخی» را استعاره برای لذت و رنج آورده است، بدیهی است که رنجهای دنیا پیامد ترک لذت‌های دنیا- و به منظور آخرت خواهی و میل به اجر اخروی است که خود باعث شیرینی و لذت اخروی می باشد- استفاده نبردن از لذت‌های دنیا است. و همچنین برخورداری از لذت‌های دنیا باعث غفلت از آخرت و ترک عمل اخروی است، و این خود باعث عذاب در آخرت می شود و شقاوت اخروی را در پی دارد.

ص: ۶۲۰

## اشاره

فَرَضَ اللَّهُ الْإِيْمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكِ - وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيْهاً عَنِ الْكِبْرِ - وَ الزَّكَاةَ تَنْسِيْباً لِلرِّزْقِ - وَ الصِّيَامَ اِثْبَاتاً لِإِخْلَاصِ الْخَلْقِ - وَ الْحَيْجَ تَقْرِيْبَةً لِلدِّيْنِ - وَ الْجِهَادَ عِزّاً لِلْإِسْلَامِ - وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَضِيْلِحَةً لِلْعَوَامِّ - وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ رَدْعاً لِلسُّفَهَاءِ - وَ صِلَةَ الرَّحِمِ مَنَمَاءً لِلْعِيْدِ - وَ الْقِصَاصَ حَقّاً لِلدِّمَاءِ - وَ إِقَامَةَ الْحُدُودِ إِعْظَاماً لِلْمَحَارِمِ - وَ تَرْكَ شُرْبِ الْخَمْرِ تَحْصِيْناً لِلْعَقْلِ - وَ مُجَانِبَةَ السَّرِقَةِ إِجْبَاباً لِلْعَفْهِ - وَ تَرْكَ الزَّوْنَا تَحْصِيْناً لِلنَّسَبِ - وَ تَرْكَ اللُّوَاطِ تَكْثِيْراً لِلنَّسَبِ - وَ الشَّهَادَاتِ اسْتِظْهَاراً عَلَى الْمَجَاحِدَاتِ - وَ تَرْكَ الْكُذْبِ تَشْرِيفاً لِلصُّدُقِ - وَ السَّلَامَ أَمَاناً مِنَ الْمَخَافِ - وَ الْأَمَانَةَ نِظَاماً لِلْأَمَمَةِ - وَ الطَّاعَةَ تَعْظِيْماً لِلْإِمَامَةِ

## ترجمه

«خداوند ایمان را به خاطر پاکی از شرک، و نماز را برای منزّه بودن از کبر، و زکات را سبب روزی، و روزه را برای آزمون اخلاص مردم، و حج را برای تقویت دین، و جهاد را برای عزت اسلام، و امر به معروف را برای اصلاح حال توده مردم و نهی از منکر را برای جلوگیری از نادانان، و صله رحم را برای فزونی افراد فامیل، و قصاص را برای حفظ جان مردم، و اجرای حدود را برای اهمیت کارهای حرام، و منع می گساری را برای نگهداری عقل و دوری از دزدی را برای ضرورت پاکدامنی، و ترک زنا را برای نگهبانی از نسبتها، و اجتناب از لواط را برای فزونی نسل، و گواهی دادن را برای کمک خواهی در برابر حقوقی که منکر می شوند، و دروغ نگفتن را برای گرامی داشت راستگویی، و اسلام آوردن را برای ایمنی از ترس، و حفظ امانتها را برای نظم جامعه، و اطاعت را برای بزرگداشت مقام امامت، واجب گردانیده است.»

## شرح

امام (علیه السلام) به واجبات الهی اشاره کرده، و بر علت‌های نهانی هر یک توجه داده است، تا بهتر در دلها جا بیفتد، و نوزده مورد از امور واجب را بیان داشته است:

۱- از آن جهت از ایمان شروع کرده است که اصل همه واجبات و سنتها ایمان است و از جمله هدفهای ایمان پاک ساختن از شرک را قرار داده است، و چون پاکی از شرک هدف مورد نظر شارع و همچنین کمال نفس وسیله شناخت خدای تعالی است از این رو پاک سازی از شرک هدف نهایی از ایمان است .

۲- نماز، چون تعیین نماز از طرف شارع به خاطر رام ساختن نفس اماره- که ریشه خودخواهی است- در برابر نفس مطمئنه، و نیز تمرین دادن و مغلوب ساختن آن است، ناگزیر از جمله نتایج نماز پاک سازی انسان از کبر و خودخواهی است .

۳- زکات، از جمله هدفهای وجوب آن را سبب روزی بودن ذکر کرده است، زیرا روزی مستمندان، تهیدستان و کسانی که شریعت، حقی برای آنان معین کرده است، از راه زکات است .

۴- روزه، چون از جمله سختیهای دشوار برای بدنهای آدمیان است، امام (علیه السلام) در خصوص روزه فرموده است که هدف آن است که خداوند اخلاص بندگان خود را بیازماید. هر چند که این هدف در تمامی عبادتها وجود دارد .

۵- حج، به این دلیل هدف از آن را تقویت دین قرار داده است که لازمه این عبادت اجتماع اکثر پیروان اسلام در یک جا در نهایت ذلت و خشوع و اطاعت در برابر خدا و دیدن تمامی مردم حاضر در این اجتماع بزرگ از پادشاهان و دیگر مردم است، که باعث تقویت دین با همه عظمتش در دل انسان حج گزار می گردد، اما در سایر عبادات چنین نیست .

۶- جهاد، که هدف از آن شوکت و قوت اسلام است، نیاز به توضیح ندارد .

۷- امر به معروف، هدف از آن اصلاح حال توده مردم در امر دنیا و آخرتشان است. امام (علیه السلام) از آن رو توده مردم را نام برده که اکثریت را تشکیل

- می دهند، و دیگر آن که جز آنان، یعنی دانشمندان و فرمانروایان که خود امر به معروف می کنند، معروف را انجام می دهند .
- ۸- نهی از منکر، و این که هدف از آن، جلوگیری از بی خردان است، مطلب واضحی است. زیرا اگر جلو بی خرد از طرف حاکم دینی گرفته نشود، فساد او گسترش پیدا خواهد کرد و این مخالف مصلحت توده مردم دنیا است .
- ۹- صلۀ رحم، از جمله نتایج آن فزونی جمعیت، یعنی شمار خویشاوندان است، زیرا فزونی شمار خویشان بستگی به روبراه بودن امر زندگی آنان دارد، و صلۀ رحم باعث روبراه شدن آن است .
- ۱۰- قصاص، و هدف از آن، حفظ خونهای مردم، و جلوگیری از خونریزی- از ترس مجازات- است، مثل این آیه مبارکه: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ» (۱) و مانند این سخن: «القتل أنفى للقتل» کشتن قاتل، باعث ریشه کن شدن قتل است .
- ۱۱- اجرای حدود الهی، هدف از آن اهمیت دادن به حریم محرمات الهی است تا پرده دری نشود و مردم از راه راست بدان سو کشیده نشوند و در نتیجه هدف شارع از به وجود آوردن، دین، از بین نرود .
- ۱۲- منع از باده گساری، و هدف از آن نگهبانی عقل است از این که گرفتار در چنگ شراب شده و از هدف اصلی یعنی در پی کمال بودن برای رسیدن به کمال حکمت، باز ماند .
- ۱۳- دوری از سرقت، که هدف از آن به کار داشتن پاکدامنی و عفت است، چون دزدی، از پیروی کامل از هوای نفس سرچشمه گرفته و به حد افراط و تبهکاری می رسد، بنا بر این از جمله هدفهای اجتناب از دزدی، ماندن، کسی که
- ص: ۶۲۳

در نهادش چنین حالتی است بر حدّ پاکدامنی و عفت است .

۱۴- ترک زنا، از جمله هدفهای آن حفظ نسبتها و پیامدهای آن در مورد مواریث است، زیرا زنا باعث درهم شدن نسبها و از بین رفتن اموالی است که زندگی دنیایی مردم بر اساس آن استوار است، و توضیح راز این مطلب، در جای خود گذشت .

۱۵- ترک لواط، چه هدف زیادی نسل است و این که مادهٔ افزایش نسل در جای خود مصرف شود، تا فزونی نوع و بقای آن تأمین گردد .

۱۶- گواهی دادنها، هدف از آن پشتیبانی کسی است که در برابر انکار دشمن گواهی می طلبد، تا مبادا در اثر نبودن گواه در ما بین حق او را ضایع کنند .

۱۷- دروغ نگفتن، از جمله هدفها، بزرگداشت راستگویی از طریق حرام شمردن ضد آن- یعنی دروغگویی- است از آن رو که مصلحت جهان و نظام امور مردم بر آن استوار است. و قبلاً مفسد دروغ را که باعث تحریم آن شده است، یاد کرده ایم .

۱۸- اسلام، از جمله نتایج آن ایمنی از بیمهای دنیوی است، به خاطر صولت اسلام در برابر سایر ادیان، و همچنین از ترسهای اخروی که خود واضح است.

بعضی به جای اسلام، سلام، نقل کرده اند، از آن رو که سلام باعث دوستی میان مردم و در نتیجه باعث ایمنی از بیم آنهاست .

۱۹- امامت (۱)، علت ضرورت امامت آن است که امامت نظامی است برای ادارهٔ امت. زیرا اگر مردم، امامی با قدرت و شوکت بسیار داشته باشند، او ستم ستمکار را از آنان باز می دارد و حق ستمدیده را باز می ستاند و بدین وسیله حال مردم بهبود می یابد و امور دنیا و آخرتشان سامان می گیرد، در صورتی که

ص: ۶۲۴

---

۱- در متن کلام امام (علیه السلام): الأمانات است به جای الإمامه، که شارح ذیل شماره (۱۸) آورده است با توجه به ضبط الأمانات در دیگر شرحها، و محتوای شماره (۱۹): یعنی طاعه الامام، الأمانات صحیح است-م.

اگر چنین رئیسی نداشته باشند این طور نخواهند بود .

۲۰- پیروی از امام (۱)، هدف از وجوب اطاعت، بزرگداشت امامت امام، به منظور فرمان بردن امر او و پیروی از اوست. و به رازهای زیادی از این امور واجب قبلا اشاره شده است.

### ۲۳۹- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

أَخْلَفُوا الظَّالِمَ إِذَا أَرَدْتُمْ يَمِينَهُ - بِأَنَّهُ بَرِيءٌ مِنْ حَيْوَلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ - فَإِنَّهُ إِذَا حَلَفَ بِهَا كَاذِبًا عُوجِلَ - الْعُقُوبَةُ وَ إِذَا حَلَفَ بِ «اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» لَمْ يُعَاجَلْ - لِأَنَّهُ قَدْ وَحَدَّ اللَّهُ تَعَالَى

#### ترجمه

«ستمگر را هرگاه بخواهید سوگند خورده، سوگند دهید به این که از نیرو و توانایی خدا بیزار است، زیرا اگر به این سخن، سوگند دروغ بخورد، زود به کیفر می رسد، و اگر سوگند یاد کند به خدایی که جز او خدایی نیست در مجازاتش عجله نمی توان کرد، زیرا خداوند را به یگانگی یاد کرده است.»

#### شرح

گاهی نظر مجتهد بر این قرار می گیرد که بر سوگند-همانند آنچه که امام (علیه السلام) فرموده- پافشاری کنند تا شخص دروغگو از سوگند خودداری کند و حق ادا شود، توضیح آن که شخص دروغگو با علم به ستمکاری خود و تصور این که خدا را باور دارد، و این باور، با کاری که به خاطر آن قسم خورده هماهنگ است، تحت تأثیر این عبارت قرار می گیرد، و بر خلاف سوگند معمولی، آمادگی برای سرعت مجازات پیدا می کند.

آورده اند که سخن چینی نزد منصور، از امام صادق (علیه السلام) سخن چینی کرد،

ص: ۶۲۵

۱- در آغاز شرح، شارح با عبارت: «ذکر منها تسع عشرة فریضه» مطلب را آغاز کرد، در صورتی که به بیست مورد اشاره کرده است و شماره (۸) را مکرر آورده است، بنا بر این بهتر آن بود که از اول به جای عبارت فوق... عشرین فریضه می آورد-م.

منصور، امام (علیه السلام) را احضار کرد و گفت: فلانی از تو چنین و چنان می گوید. امام صادق (علیه السلام) فرمود: این سخنان از من نیست. اما سخن چین، انکار کرد و گفت:

خیر از اوست. امام صادق (علیه السلام) او را قسم داد بر این که، اگر دروغ بگوید، از نیرو و توان خدا بیزار است، سخن چین قسم خورد، و هنوز کلامش تمام نشده بود که بدنش فلج گشت و پایش مثل یک تکه گوشت شد که روی زمین کشیده می شد، به این ترتیب امام صادق (علیه السلام) از دست او خلاص شد.

**۲۴۰- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

يَا ابْنَ آدَمَ كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ - فِي مَالِكَ وَاعْمَلْ فِيهِ مَا تُؤْتِي أَنْ يُعْمَلَ مِنْ بَعْدِكَ

**ترجمه**

«ای فرزند آدم، تو خود وصی خویش باش، و از مال و ثروت آنچه می خواهی که دیگران پس از مرگ تو انجام دهند، تو خود ایثار کن.»

**شرح**

یعنی: همان طوری که سفارش می کنی، پس از تو مال و ثروت را در جاهایی که باعث قرب خداست مصرف کنند، و یا خانواده ات استفاده کنند، تو خود، همان طرف سفارش باش و در زمان حیات این کارها را بکن، و این عبارت وسیله ترغیب به صرف مال در راه صحیح است.

**۲۴۱- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ - لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ - فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكِمٌ

**ترجمه**

«تند خویی نوعی از دیوانگی است، زیرا تندخو، پشیمان می شود، و اگر پشیمان نشود دیوانگی اش استوار است.»

**شرح**

چون دیوانگی حالت مخصوصی است که-به دلیل انحراف قوای نفسانی



از پذیرش سیطرهٔ عقل، به یکی از دو جهت افراط یا تفریط-در انسان پیدا می شود، تندخویی انحراف قوهٔ غضب از نگهداری عقل-مطابق قانون عدل الهی-به سمت افراط، و بخشی از دیوانگی خواهد بود، و تندخویی با بازگشت در حال خشم به فرمان خرد از بین می رود.

## ۲۴۲-امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

صِحَّةُ الْجَسَدِ مِنْ قَلَّةِ الْحَسَدِ

### ترجمه

«تندرستی از کمی رشک و حسد است.»

### شرح

یعنی همان طوری که حسد در چیزهای دیگر کارگر می افتد، در تندرستی نیز مؤثر است و بر آن اثر می گذارد. و این نوع حسد، حسدی است که به کمال رسیده است. بنا بر این تندرستی دلیل بر کمی حسد است، چون به صحت بدن ارتباط نیافته است.

## ۲۴۳-امام (علیه السلام) به کمیل بن زیاد نخعی فرمود:

### اشاره

يَا كَمِيلُ؟ مَرُّ أَهْلِكَ أَنْ يَرُوْحُوا فِي كَسْبِ الْمَكَارِمِ - وَ يُدْلِجُوا فِي حَاجِهِ مَنْ هُوَ نَائِمٌ - فَوَالَّذِي وَسِعَ سَمْعُهُ الْأَصْوَاتَ - مَا مِنْ أَحَدٍ أَوْدَعَ قَلْبًا سُرُورًا - إِلَّا - وَ خَلَقَ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذَلِكَ السُّرُورِ لُطْفًا - فَإِذَا نَزَلَتْ بِهِ نَائِبُهُ جَرَى إِلَيْهَا كَالْمَاءِ فِي انْحِدَادِهِ - حَتَّى يَطْرُدَهَا عَنْهُ كَمَا تَطْرُدُ غَرِيْبَهُ الْإِبِلُ

### لغات

ادلج: حرکت در شب نائبه: مصیبت

### ترجمه

«کمیل! به خانوادهٔ خود دستور بده تا در اوقات روز در پی کسب اخلاق پسندیده و شب در پی حاجت خفتگان باشند، سوگند به آن که شنوایی او همهٔ آوازه‌ها را فراگیر است، هیچ کسی نیست که دلی را شاد سازد مگر این که خداوند به

جای آن شادی، به او لطف و مهربانی مرحمت می کند، پسر هر گاه دچار اندوهی شود، آن لطف، همچون آب در سرازیری به سمت آن غم و اندوه جاری شود تا آن را زایل سازد، چنان که شتر بیگانه را دور می سازند.»

## شرح

مقصود امام (علیه السلام) آن است که شاد کردن دل حاجتمندی با برآوردن حاجت او باعث می شود که خداوند آن را وسیله لطف خود نسبت به برآورنده حاجت قرار می دهد و بدان وسیله از اندوهی که به او رو کند، او را ننگه می دارد. و شاید، این لطف، همان اخلاص شخص نیازمند و بستگانش، در کمک و یاری او - وسیله درخواست از خدا - و نیز سپاس و ثنا گفتن به او و دلبستگی مردم نسبت به وی باشد، و تمامی اینها لطفی است که خداوند جهت نگهداری از او و زدودن غمهای او، فراهم می آورد.

امام (علیه السلام) جریان این لطف را به سمت برطرف کردن غم و اندوه او، تشبیه به جریان آب در سرازیری نموده است، و وجه شبه، سرعت ریزش برای زدودن غم و نگهداری اوست، چون این لطف برخواسته از فرمان و امر الهی است و «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةٍ بِالْبَصِيرِ» (۱) و هم چنین زدودن اندوه به وسیله آن لطف را تشبیه به دور ساختن شتر بیگانه از میان شتران خودی، نموده است، و وجه شبه سرعت بر کناری و دور ساختن است، و بقیه مطالب روشن است.

**۲۴۴- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

إِذَا أَمَلْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ

## نفت

املاق: تنگدستی

ص: ۶۲۸

---

۱- سوره قمر (۵۰) آیه (۵۴) یعنی: فرمان ما در عالم یکی بیش نیست، در سرعت مانند چشم بر هم زدنی انجام می یابد.

«هرگاه تنگدست شدید با دادن صدقه، با خدا معامله کنید»

## شرح

قبلاً گذشت که صدقه دادن باعث فزونی لطف خدا می گردد. این است که به فقرا دستور می دهد تا به هر مقداری که دسترسی دارند- اگر چه به نیم خرمایی باشد- صدقه بدهند، تا بدین وسیله جهت افاضه لطف خدا آمادگی پیدا کنند. و در این عبارت با کلمه تجارت- که استعاره آورده است برای گرفتن چیزی به جای آنچه می دهد- آنان را وادار به دادن صدقه کرده است. و تهیدستان از ثروتمندان به جلب روزی به وسیله دادن صدقه سزاوارترند برای این که دلها بیشتر برای آنها متأثر می شود و بر آنها رقت می کند، و از طرفی چون در فکر مردم این طور می گذرد که صدقه دادن اینان از روی اخلاص است نه ثروتمندان.

۲۴۵- امام (علیه السلام) فرمود:

## اشاره

الْوَفَاءُ لِأَهْلِ الْعُدْرِ عِنْدَ اللَّهِ - وَالْعُدْرُ بِأَهْلِ الْعُدْرِ وَفَاءٌ عِنْدَ اللَّهِ

## ترجمه

«وفاداری نسبت به فریبکاران، خود نوعی فریبکاری در پیشگاه خداست و فریبکاری نسبت به فریبکاران، وفاداری در پیشگاه خداست».

## شرح

توضیح این که از جمله عهد و پیمانهای الهی در دستورات دینی اش، بی وفایی نسبت به فریبکاران به هنگام فریبکاری آنهاست به دلیل قول خدای تعالی:.... «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» (۱) بعضی گفته اند: این آیه در باره یهود بنی قینقاع نازل شده است که با پیامبر (صلی الله علیه و آله) عهدی بسته بودند و تصمیم بر

ص: ۶۲۹

پیمان شکنی داشتند که خداوند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را خبر داد و دستور داد تا با آنان بجنگد و به جهت پیمان شکنی آنها را مجازات کند، زیرا وفاداری نسبت به آنان، بی وفایی نسبت به پیمان با خدا بود. و فریبکاری و بی وفایی نسبت به آنها- وقتی که فریبکاری کنند- وفاداری نسبت به پیمان الهی است.

## در این بخش پاره ای از سخنان برگزیده امام (علیه السلام) را که معانی دور از ذهن

### اشاره

دارند، نقل می کنیم:

### ۱- در حدیثی از قول آن حضرت رسیده است:

### اشاره

فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ ضَرَبَ يَعْسُوبُ الدِّينِ بَدَنِيهِ - فَيَجْتَمِعُونَ إِلَيْهِ كَمَا يَجْتَمِعُ قَرْعُ الْخَرِيفِ

### ترجمه

«چون آن هنگام برسد، سرور دین، پا بر زمین بزند و حمله ور شود، در پیرامون او، چون پاره های ابر، جمع شوند.»

### شرح

سید رضی می گوید: «يعسوب، یعنی: سرور بزرگ، صاحب اختیار کارهای مردم است در آن روز. قزع، یعنی، پاره های ابری که بی باران است.» امام (علیه السلام) با این عبارات، اشاره به چند نشانه در آخر زمان جهت ظهور امام زمان (علیه السلام) فرموده است، و کلمه: يعسوب- که در اصل فرمانروای کندوی عسل است- را نظر به شباهتی که دارند، برای آن بزرگوار استعاره آورده است. اما در مورد جمله: «ضربه بدنیه» چندین نظر است:

۱- ضرب به معنی گردش در روی زمین است و ذنبه استعاره از داشتن یاران و پیروان است و بای «بدنیه» برای استصحاب و معیت است.

۲- چون، زدن زنبور عسل با دمش، عبارت از گزیدن او است، در اینجا

کنایه از کاربرد شمشیرها و نیزه ها در پیکر دشمنان، برای کشتن و زخمی کردن آنهاست.

۳- این عبارت کنایه از طوفندگی و خشم آن بزرگوار به خاطر دین خداست از باب تشبیه به شیر درنده ای که در حال حمله و خشم است، و این وجه در میان وجوه سه گانه بهتر از همه است.

و اجتماع مؤمنان و اهل طاعت خدا را به اجتماع ابرهای پراکنده تشبیه کرده است و وجه شبه سرعت اجتماع است، چون ابر بهار زود فراهم می آید!

## ۲- در سخنی از آن حضرت است:

### اشاره

هَذَا الْخَطِيبُ الشَّحْشَحُ

### ترجمه

«این سخنگوی زبان آور و ماهر.»

### شرح

مقصود از شحشح زبان آور و ماهر در خطبه خوانی و توانا در ادای سخن، و هر تندگو و تندرو را شحشح گویند. اما شحشح در غیر این مورد به معنی بخیل و ممسک است.

نقل کرده اند که امام (علیه السلام) سخنانی را دید که سخن می گوید، فرمود این خطیب شحشح- یعنی ماهر در گفتار- کیست؟

## ۳. در گفتاری از آن بزرگوار آمده است:

### اشاره

إِنَّ لِلْخُصُومَةِ قُحْمًا

### لغت

قحم: مهلکه ها و نابودیها

### ترجمه

«دشمنی و نزاع باعث رنج و نابودی است.»



## شرح

مقصود امام (علیه السلام) از قحم نابودیهاست زیرا دشمنی و نزاع بیشتر اوقات افراد را دچار رنج و نابودی می سازد، و جمله قحمه الاعراب یعنی سختی و رنج روستائیان عرب، از این قبیل است مراد این است که خشکسالی آنان را فراگیرد به حدی که دارائیهایشان را از بین ببرد، و از چهارپایان جز استخوانی باقی نگذارد، که معنی نابودی دارایی ایشان همین است. و بعضی به صورت دیگری گفته اند: «که خشکسالی آنان را وادار به رفتن به شهرهای آباد می کند، یعنی خشکی بیابان آنها را وادار به آمدن به شهر می سازد.» این سخنی است که سید رضی -خدایش بیامرز- گفته است.

می گویند که آن حضرت برادر خود را در نزاعی وکالت داد، و فرمود: البتّه در نزاع رنج و نابودی وجود دارد، و برآستی که شیطان باعث به وجود آمدن نزاع و خصومت است.

توضیح آن که در دشمنی احتمال طغیان آشوب خشمگینانه، و بیرون رفتن از حدّ اعتدال به طرف صفت ناپسند افراط است که خود جای هلاکت و نابودی است.

## ۴- در سخنی از امام (علیه السلام) آمده است:

### اشاره

إِذَا بَلَغَ النِّسَاءَ نَصَّ الْحِقَاقِ فَالْعَصْبَةُ أُولَى

### ترجمه

«هر گاه زنان به حد کمال رسیدند، خویشاوندان پدر سزاوارترند.»

## شرح

نصّ، منتهی درجه چیزها و پایان آنهاست مثل انتهای راه رفتن، چون نهایت رفتاری است که چهارپا توانایی انجام آن را دارد، می گویی: نصصت الرجل عن الامر، یعنی پرسش خود را در باره چیزی از فلان کس به پایان رساندم، و وقتی پرسش را از او پایان رسانیده ای که آنچه او می داند، به دست آورده

باشی. بنا بر این مقصود امام (علیه السلام) از نصّ الحقائق به کمال رسیدن دختران است، یعنی از پایان خردسالی به حدّ بزرگی رسیدن. و این سخن، از فصیحترین و عجیبترین کنایات است، می فرماید: هرگاه دختران به این مرحله رسیدند، پس خویشان پدری که به دختر محرمند-مانند برادران و عموها- از مادرش، برای شوهر دادن او- اگر بخواهند شوهرش دهند- سزاوارترند. و کلمه حقائق از ریشه محاقّه، زد و خورد و مشاجره مادر است با خویشان پدری در باره دختر، و این که هر کدام بگویند که من از تو در شوهر دادن دختر سزاوارترم.

گفته می شود حاققه حقاقا از همین ریشه است مثل جادلا یعنی، با او زد و خورد کردم .

بعضی گفته اند: نصّ الحقائق یعنی: بلوغ عقل و رسیدن به حدّ کمال، زیرا مقصود امام (علیه السلام) منتهای کار و رسیدن دختر به آن حدّی است که حقوق و احکام بر او واجب می شود. و کسی که نصّ الحقائق روایت کرده است، آن را جمع حقیقت گرفته است .

این است آن معنی که ابو عبید قاسم بن سلام (۱) بیان کرده است، امّا آنچه به نظر من می رسد آن است که مقصود از نصّ الحقائق رسیدن دختر به مرحله ازدواج است که تصرّف در حقوق برایش ممکن می شود. از باب تشبیه به حقائق در مورد شتران، جمع حقه و حقّ و آن شتری است که سه سال را پشت سر گذاشته و وارد سال چهارم شده و به جایی رسیده است که سوار شدن بر آن و خوب راندنش ممکن می باشد. و حقائق نیز جمع حقه است که هر دو روایت، به یک معنی است. و این معنی به روش عرب نزدیکتر است تا

ص: ۶۳۳

---

۱- از مشاهیر علمای لغت، حدیث، ادب و فقه است، که در سال ۲۲۴ هـ پس از اعمال حج در مکه وفات یافته است-م.



معنایی که قبلاً ذکر کردیم (۱).

آنچه را که سید نقل کرده است-همان طوری که خود او نیز می گوید-با گفتار عرب تناسب بیشتری دارد جز این که نصّ الحقاق استعاره است، نه تشبیه، هر چند که اساس استعاره نیز بر تشبیه استوار است. عصبه، یعنی: فرزندان و خویشاوندان پدری، از آن رو عصبه گفته اند که آنان اطراف اویند و وابسته به او می باشند. بعضی گفته اند: ممکن است، مقصود از نصّ ارتفاع باشد، گفته می شود: نصّت الصّبه رأسها، وقتی که سوسمار سر خود را بلند کند. و از همان ریشه است: منصّه العروس [حجله عروس] برای این که عروس بالای حجله می رود، و امکان دارد که کلمه حقاق را استعاره برای پستانهای کوچک آورده باشد، آن گاه که برجسته و بالا آمده گردد و به صورت یک حقه در آید، یعنی وقتی که پستان دختران در آن حدّ بالا آمد خویشان پدری سزاوارترند تا مادر، چون وقت درک آنهاست و نشانه شایستگی شان برای همسری.

## ۵- در سخنی از امام است:

اشاره

إِنَّ الْإِيْمَانَ يَبْدُو لُنْمَطَةً فِي الْقَلْبِ - كَلَّمَا ازْدَادَ الْإِيْمَانُ ازْدَادَتِ اللُّمَطَةُ

ترجمه

«ایمان در دل همچون نقطه سفیدی پدید آید، هر چه ایمان بیشتر شود آن نقطه بزرگتر گردد.»

شرح

لمظه: نقطه ای از سفیدی یا چیزی مانند آن است و از همین ریشه است که می گویند:

ص: ۶۳۴

۱- تا اینجا ظاهراً شرح سید رضی-رحمه الله علیه است، همان طوری که از گفتار شارح نیز چنین بر می آید، و اما از اینجا ببعده، سخن شارح است-م.

فرس المظ، وقتی که در لب پایین اسب خال سفیدی باشد (۱).

مقصود امام (علیه السلام) آن است که ایمان یعنی باور داشتن وجود آفریدگار که در آغاز به صورت یک حالتی از نفس است، بعد به وسیله دلایل و اعمال شایسته استوارتر می گردد تا آنجا که به صورت ملکه کامل در می آید. کلمه لمظه استعاره برای آن نور ایمانی است که نخستین بار در نفس پدید می آید- از باب تشبیه به نقطه سفیدی و ذره ای از نور خورشید، و نصب لمظه به دلیل تمیز بودن آن است، جحفله، برای اسب همان است که در انسان شفه (لب) گفته می شود.

## ۶- در گفتار امام (علیه السلام) است:

### اشاره

إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَانَ لَهُ الدَّيْنُ الظَّنُّونُ - يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يُزَكِّيَهُ لِمَا مَضَى إِذَا قَبِضَهُ فَالظَّنُّونُ:

### لغات

جد: چاه ظنون: چاهی که ندانند آب دارد یا نه

### ترجمه

«هر گاه مردی طلبکاری داشته باشد که نداند وام را از او می گیرد یا نه، اگر وام را گرفت سالی که بر او گذشته، واجب است زکات آن را پس از گرفتن بدهد.»

### شرح

دین ظنون، آن دینی است که طلبکار نمی داند آن را از بدهکار می گیرد یا نه، مثل این که طلبکار گاهی امیدوار به دریافت آن است و گاهی امید به وصول ندارد. این سخن از فصیحترین سخنان است و همین طور هر چیزی را که در پی آن باشی و ندانی به دست خواهی آورد یا نه آن را ظنون، گویند سخن اعشی نیز دارای این مضمون است.

ص: ۶۳۵

۱- تا این جا شرح از سید رضی رحمه الله، است-م.

ما يجعل الجدّ الظنون الذي جنب صوب اللجب الماطر

مثل الفراتی اذا ما طما يقذف بالبوصی و الماهر (1)

امام (علیه السلام) می فرماید: هر گاه تو -مثلا- بیست دینار از کسی طلبکار بودی، و او از تو گرفته و کناری گذاشته است بدون این که در آن تصرّفی بکند، و تو گمان می کنی که اگر از او طلب کنی، به تو پس می دهد، پس اگر یازده ماه بر آن گذشت و شب اول ماه دوازدهم را دیدند، زکات آن پول بر تو واجب است.

اللّجب، در شعر أعشی یعنی ابری که صدا دار و با عرّش است. مقصودش از «فراتی» همان فرات است، و یاء برای تأکید می باشد، چنان که در شعر دیگری است: «و الدّهر بالانسان دوّاری» یعنی: دوّار است. و احتمال می رود که منظورش رود منسوب به فرات باشد. و بوصی نوعی از کشتیهای کوچک (زورق) است. و ماهر یعنی: شناگر. مقصود شاعر آن است که نباید آن چاهی را که تردید است آیا آب دارد یا نه -به دلیل دوری شباهت- به فرات در وقت طغیانش تشبیه و مقایسه کرد. و این شعر همچون ضرب المثلی است برای ناهمسانی بخیل با شخص کریم.

## ۷- در سخن امام آمده است، وقتی که لشکری را بدرقه می کرد، و به میدان

### اشاره

جنگ می فرستاد:

أَعزُّبُوا عَنِ النِّسَاءِ مَا اسْتَطَعْتُمْ

### ترجمه

«از یاد زنها تا می توانید کناره گیری کنید.»

ص: ۶۳۶

۱- قرار نیست چاهی که معلوم نیست آب دارد یا نه و از ریزش باران صدا دار، دور است، مانند آب فرات به هنگام طغیان زورق و شناگر ماهر را از پا در آورد.

## شرح

معنای سخن امام (علیه السلام) آن است که از یاد زنها دوری کنید و از دل بستن به آنها، و از نزدیکی با آنها خودداری کنید، زیرا که بازوی مردانگی را سست می کند و تصمیم گیریها را بر هم می زند و باعث شکست از دشمن می گردد، و از کوشش در جنگ باز می دارد، و هر کس از چیزی خودداری کند، خود را از آن دور نگه داشته است. عاذب و عذوب کسی است که از خوردن و آشامیدن خودداری کند (۱).

عبارت امام (علیه السلام) يَفْتُ فِي عَضْدِ الْحَمِيَّةِ ، كِنَايَهٗ اِزْ دَرِهْمِ شَكْسْتِنِ اِرَادَهٗ وَ مَرْدَانِگِي اِسْتِ.

## ۸- و در سخنی از امام (علیه السلام) است:

### اشاره

كَالْيَاسِرِ الْفَالِجِ يَنْتَظِرُ أَوَّلَ فَوْزِهِ مِنْ قِدَاحِهِ

### ترجمه

«مانند قمار باز غلبه جوی ماهری است که ابتدا پیروزی را از تیرهای قمار خود انتظار دارد.»

## شرح

ياسرون، کسانی هستند که با تیرهای قمار بر سر شتر، برد و باخت می کنند.

فالج به غلبه جوی چیره دست، گفته می شود: فلج عليهم، و فلجهم، یعنی بر یاران غالب شد و از آنان برد. کسی در میدان جنگ رجز می خواند و می گفت:

لما رأيت فالجا قد فلجا يعني: وقتی که دیدم غلبه کننده ای را که پیروز شد (۲).

شرح این سخن در عبارت: «أما بعد فإنّ الامر ينزل من السماء الى الارض

ص: ۶۳۷

۱- شرح از سید رضی - رحمه الله علیه - است - م.

۲- شرح از سید رضی - رحمه الله علیه - است - م.

قطر المطر (۱)» گذشت.

## ۹- و در گفتاری از امام (علیه السلام) است:

### اشاره

كُنَّا إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسَ اتَّقَيْنَا؟ بِرَسُولِ اللَّهِ؟ - ص فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ

### ترجمه

«هنگامی که سخت می ترسیدیم، خود را وسیله پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نگهداری می کردیم و هیچ کدام از ما به دشمن، از آن گرامی، نزدیکتر نبودیم.»

### شرح

معنای سخن آن است که هنگام شدت ترس، و تنگنای رزم، مسلمانان به سمتی می گریختند که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) می جنگید.

است، بهترین آنها این است که گرمای جنگ را تشبیه، به آتشی نموده که حرارت و سرخی در عمل را یکجا در خود جمع کرده است، و مؤید این قول است سخن پیامبر وقتی که در جنگ حنین-هوازن-فشار مردم را دید، فرمود: اکنون آتش بر افروخته شد. که شدت درگیری را به گداختگی آتش تشبیه کرده است.

می گویم: امام (علیه السلام) شدت جنگ را به آتش افروخته تشبیه کرده است چنانکه نظیر آن گذشت.

### ادامه حکمتها

## ۲۴۶- وقتی که به امام (علیه السلام) خبر دادند، لشکر معاویه، بر شهر انبار یورش

### اشاره

برده و آنجا را غارت کرده است،

خود امام (علیه السلام) با پای پیاده از شهر بیرون آمد تا به نخيله رسید، مردم آن حضرت را دیدند، عرض کردند: یا امیر المؤمنین، ما آنها را کفایت می کنیم. حضرت در جواب آنها گفت:

ص: ۶۳۸

فَقَالَ مَا تَكْفُونَنِي أَنْفُسِي كُمْ - فَكَيْفَ تَكْفُونَنِي غَيْرُكُمْ - إِنَّ كَانَتِ الرَّعَايَا قَبْلِي لَتَشْكُو حَيْفَ رُعَاتِيهَا - وَإِنِّي الْيَوْمَ لَأَشْكُو حَيْفَ رَعِيَّتِي - كَأَنِّي الْمَقُودُ وَهُمْ الْقَادَةُ - أَوِ الْمُؤَزُّوعُ وَهُمْ الْوَزَعَةُ

«به خدا قسم شما مرا از خود کفایت نمی کنید تا چه رسد به دیگران؟ اگر رعیت پیش از من از جور حکمرانان خود شاکی بودند، من امروز از ستم رعیت شکایت دارم، مثل این که من پیرو ایشانم و ایشان زمامدار، و یا من فرمانبردارم و ایشان فرمانده!»

پس از آن که امام علیه السلام ضمن گفتاری طولانی - که ما برگزیده ای از آن را در خلال خطبه ها بیان داشتیم - این سخنان را گفت، دو مرد از پیروان امام (علیه السلام) جلو آمدند، یکی گفت من جز خودم، و برادرم اختیاردار دیگران نیستم، پس یا امیر المؤمنین چه دستور می دهی، تا انجام دهیم، امام (علیه السلام) فرمود: آنچه من می خواهم، کجا از شما دو تن ساخته است؟ شرح این فصل از سخن به صورت مشروح در ضمن خطبه ها گذشت بعضی ها گفته اند که حارث بن حوث نزد امام (علیه السلام) آمد و عرض کرد: گمان می کنم که اصحاب جمل در گمراهی بودند،

فَقَالَ ع يَا حَارِثُ؟ إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتِكَ وَ لَمْ تَنْظُرْ فَوْقَكَ فَحِزَتَ - إِنَّكَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ فَتَعْرِفَ أَهْلَهُ - وَ لَمْ تَعْرِفِ الْبَاطِلَ فَتَعْرِفَ مَنْ أَتَاهُ - فَقَالَ؟ الْحَارِثُ؟ - فَإِنِّي أَعْتَرِلُ مَعَ سَيِّدِ بْنِ مَالِكٍ؟ وَ؟ عَيْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ؟ - فَقَالَ ع إِنَّ؟ سَيِّدًا؟ وَ؟ عَيْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ؟ لَمْ يَنْصُرَا الْحَقَّ - وَ لَمْ يَخْذُلَا الْبَاطِلَ

«ای حارث، تو به زیر خود نگاه کردی، نه بر بالای خود از این رو سرگردان

ماندی. تو حق را نشناخته ای تا از روی آن اهل حق را بشناسی، و باطل را نشناخته ای تا پیرو باطل را بشناسی.»

## شرح

حارث گفت: من با سعد بن مالک و عبد الله عمر، گوشه ای را اختیار می کنم. امام (علیه السلام) در جواب فرمود: «سعد و عبد الله نه حق را یاری کردند و نه باطل را فرو گذاشتند.» عبارت: اُ ترانی، استفهام انکاری است، چون او همین طور می دید. حارث، در بعضی نسخه ها به صورت مرخم (حار) آمده است.

بعضی در باره عبارت: انک نظرت تحتک و لم تنظر فوقک گفته اند: یعنی تو تنها به اعمال بیعت شکنان (ناکثین) از اصحاب جمل که فقط به ظاهر اسلام عمل می کردند، و از نظر اعتقادی از تو پایین تر بودند- به دلیل این که آنان بر امام حق شوریدند- نگریستی، در نتیجه فریب شبهه آنان را خوردی و از آنان پیروی کردی، و به بالا- تر از خودت، یعنی امامت که اطاعتش واجب بود، و مهاجرین و انصار که همراه او بودند، نگاه نکردی، و به نظر آنها گوش ندادی، به دلیل این که روی باطل با آنها دشمن بودی، و این باعث سرگردانی و حیرت تو شد.

و احتمال دارد، مقصود امام (علیه السلام) از نظره تحته کنایه از نگرش وی به باطل آن گروه و شبهه ای که از دلبستگی به دنیا برخاسته بود باشد که دنیا همان جهت پست و سافل است، و «نظره فوقه» نیز کنایه از نگرش به حق و دریافتش از خدا باشد.

عبارت: انک... تفصیل برای دلیل سرگردانی او و نشناختن حق و باطل است که باعث جهل او نسبت به اهل حق و باطل بوده است، که اگر حق و باطل را می شناخت، به طور قطع از حق پیروی و از باطل اجتناب می کرد، و این عبارت به منزله صغرای قیاس مضمیری است که کبرای مقدر آن نیز چنین است: هر کس

این طور باشد، دچار سرگردانی و گمراهی می گردد. سعد بن مالک، همان سعد بن ابی وقاص است که پس از قتل عثمان گوسفندان زیادی خرید و به روستا و بیابان رفت و با همان چهار پایان به سر می برد تا این که از دنیا رفت، و با علی (علیه السلام) بیعت نکرد. و اما عبد الله عمر به خواهرش -حفصه، همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) - پس از بیعت با امیر المؤمنین پناه برد، ولی در جنگ جمل به همراه آن حضرت نبود، و می گفت:

عبادت مرا از سواری و پیکار ناتوان ساخته است، بنا بر این من نه با علی و نه با دشمنان او هستم! اما سخن امام (علیه السلام) در پاسخ حارث: اَنْ سَعِدَا...، مقدمه صغرا برای قیاس مضموری است که امام (علیه السلام) هشدار داده است بر این که پیروی آنها در گوشه نشینی روا نیست، و گوشه نشینی از خیالبافیهای نفرت انگیزی است که هر چند به دلیل درستی هم باشد، نکوهیده است.

و کبرای مقدر آن نیز چنین است: هر کس این طور باشد، پیروی از او روا نیست.

### ۲۴۷- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

صَاحِبُ السُّلْطَانِ كَرَكَبِ الْأَسَدِ - يُغْبِطُ بِمَوْقِعِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَوْضِعِهِ

#### ترجمه

«همنشین پادشاه همچون کسی است که بر شیری سوار است، به مقام او مردم رشک می برند، اما او خود به منزلت خویش آگاهتر است.»

#### شرح

یعنی: با این که دیگران آرزوی موقعیت او را دارند، اما او خود می داند که در نهایت خطر نفسانی و فریب و مکر آن است، و همین است وجه تشبیه به کسی که سوار بر شیر می باشد.

### ۲۴۸- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

أَحْسِنُوا فِي عَقِبِ غَيْرِكُمْ تُحَفِّظُوا فِي عَقِبِكُمْ

ص: ۶۴۱



«به اولاد دیگران نیکی کنید، تا حرمت اولاد شما را، دیگران پاس بدارند.»

### شرح

عقب، کسانی از فرزند و فرزندان است که انسان پس از خود به جا می گذارد. و براستی چنان است که امام (علیه السلام) فرمود، زیرا مکافات یک ضرورت طبیعی است، و خوشنامی ناشی از نیکوکاری، باعث جلب نظر مردم نسبت به اولاد شخص نیکوکار، پس از مرگ او می گردد.

**۲۴۹- امام (علیه السلام) فرمود:**

### اشاره

إِنَّ كَلَامَ الْحُكَمَاءِ إِذَا كَانَ صَوَابًا كَانَ دَوَاءً - وَإِذَا كَانَ خَطَأً كَانَ دَاءً

### ترجمه

«سخن دانایان اگر درست باشد، دارو، و اگر نادرست باشد، درد است.»

### شرح

توضیح آن که، چون مردم کاملاً- بدانها خوشبین و پذیرای سخن آنانند، اگر سخنان درست باشد، درد نادانی را برطرف سازد، و اگر نادرست باشد، باعث ایجاد درد نادانی در مردم خواهد شد، از این رو گفته اند: لغزش یک عالم، به منزله لغزش تمام مردم است.

**۲۵۰- مردی از امام (علیه السلام) پرسید ایمن چیست؟ آن بزرگوار فرمود:**

### اشاره

إِذَا كَانَ الْغَدُ - فَأْتِنِي حَتَّى أُخْبِرَكَ عَلَى أَسْمَاعِ النَّاسِ - فَإِنْ نَسِيتَ مَقَالَتِي حَفِظَهَا عَلَيْكَ غَيْرُكَ - فَإِنَّ الْكَلَامَ كَالشَّارِدَةِ يَنْقُفُهَا هَذَا وَ يُخْطِئُهَا هَذَا

### ترجمه

«فردا نزد من بیا تا در حضور مردم، جواب دهم که اگر تو سخن مرا فراموش کردی، دیگران فراموش نکنند، زیرا سخن مانند صید گریز پاست، یکی آن را به دست می آورد، و دیگری از دست می دهد.»

## شرح

ما قبلاً پاسخ امام را به این سؤال در همین باب ذیل عبارت «الایمان علی اربع شعب» نقل کردیم.

وجه تشبیه سخن به شتر یا صید گریز یا، همان جمله: ینقفها... (یعنی آن را در گمراهی می یابد) می باشد، و بقیه عبارت واضح است.

## ۲۵۱- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

يَا ابْنَ آدَمَ لَا تَحْمِلْ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِكَ - عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي قَدْ أَتَاكَ - فَإِنَّهُ إِنْ يَكُ مِنْ عُمْرِكَ يَأْتِ اللَّهُ فِيهِ بِرِزْقِكَ

### ترجمه

«ای فرزند آدم! امروز غم فردا را مخور، زیرا اگر فردا از عمر تو باشد، خداوند روزی تو را می دهد.»

## شرح

یعنی شایسته است که به نیاز هر روزت در همان روز بخصوص پردازی.

این سخن به منزله مقدمه صغرا برای قیاس مضمیری است که بدان وسیله امام (علیه السلام) توجه داده است که نباید در غم روزهایی که هنوز نیامده است، باشیم، و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر چه از این قبیل باشد، پس نباید بدان اهمیت داد.

## ۲۵۲- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

أَحِبِّ حَبِيبِكَ هَوْنًا مَّا - عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْمًا مَّا - وَ أَبْغِضْ بَغِيضَكَ هَوْنًا مَّا - عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْمًا مَّا

### ترجمه

«دوست خود را به اندازه دوست بدار، شاید روزی دشمن تو شود، و دشمنت را نیز به مدارا دشمن بدار، شاید روزی دوست گردد.»

## شرح

فایده این سخن، همان دستور به اعتدال در دوستی و دشمنی و زیاده روی نکردن در آنهاست، به دلیل مفسده ای که در زیاده روی و افراط است.



هون، یعنی آرامش و متانت، و این کلمه صفت برای مصدر محذوف است، یعنی: دوستی توأم با آرامش و اعتدال.

کلمه ما در هر دو مورد مفید ناچیز و اندکی از آرامش و روز است، و هدف از آن اندازه داشتن است نه زیاده روی، و وقتی از اوقات است، هر چند که معین نشده است.

امام (علیه السلام) بر راز این مطلب با کلمه: «عسی» در دو جا اشاره فرموده است، که این هر دو به منزله دو مقدمه صغرا برای قیاس مضمری هستند، اما مفسده زیاده روی در محبت در این است که شخص، دوست خود را بر اسرار و احوال خویش آگاه می سازد و اگر بعدها دوستیشان به دشمنی مبدل شود چنین دوستی به دلیل آگاهی بر اسرار، بر نابودی شخص از دشمنان دیگر توانا تر است. و همچنین مفسده زیاده روی در دشمنی، ابقا نکردن بر دشمن و این خود باعث دوام دشمنی و عداوت است، بنا بر این میانه روی در این جهت بهتر است، زیرا چه بسا دشمن روزی بر گردد و دوست شود، اگر برای دوستی جایی باقی گذاشته باشند.

کبرای مقدر قیاس اول: هر دوستی که ممکن است روزی دشمن شود، شایسته است در دوستی با او زیاده روی نکنند. و کبرای مقدر قیاس دوم چنین است: و هر دشمنی که شاید روزی دوست شود، سزاوار است که در دشمنی با وی افراط نورزند.

**۲۵۳- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

النَّاسُ فِي الدُّنْيَا عَامِلَانِ - عَامِلٌ عَمَلٍ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا - قَدْ شَعَلَتْهُ دُنْيَاهُ عَنْ آخِرَتِهِ - يَخْشَى عَلَى مَنْ يَخْلُفُهُ يَخْلُفُ الْفَقْرَ وَيَأْمَنُهُ عَلَى نَفْسِهِ - فَيَفْنِي عُمُرَهُ فِي مَنَفَعِهِ غَيْرِهِ - وَ عَامِلٌ عَمَلٍ فِي الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا - فَجَاءَهُ الَّذِي لَهُ مِنَ الدُّنْيَا بَعِيرٌ عَمَلٍ - فَأَحْرَزَ الْحَظَّيْنِ مَعًا وَ مَلَكَ الدَّارَيْنِ جَمِيعًا - فَأَصْبَحَ وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ - لَا يَسْأَلُ اللَّهُ حَاجَةً فَيَمْنَعُهُ

ص: ۶۴۴

«مردم در دنیا به دو گونه عمل می کنند: یک دسته برای دنیا کار می کنند، که آنان را دنیا به خود مشغول ساخته و از آخرت بازداشته است، می ترسند فرزندانشان دچار تنگدستی شوند، ولی خود را از تنگدستی در آخرت، ایمن می دانند. پس عمر خود را در راه تأمین سود دیگران می گذرانند. و دسته دیگر در دنیا برای آخرت کار می کنند، و بدون این که برای دنیا کار کنند آنچه از دنیا روزی آنان است می رسد، پس هر دو فایده را با هم جمع کرده و هر دو عالم را صاحب شده اند، و نزد خدا آبرو دارند، و هر حاجتی از او بخواهند، روا می سازد.»

## شرح

در این زندگی دنیایی، انسان ناگزیر به انجام کاری است، اما کار عاقل یا به سود دنیا و یا غیر دنیا یعنی آخرت است، پس در این صورت مردم دو دسته اند:

به دسته اول در مقام مذمت با این جمله اشاره فرموده است: «قد شغلته دنياه...»

غیره» و معنای این جمله آن است که انسان از ترس تنگدستی فرزندانش پس از خود، سرگرم تحصیل دنیا می گردد، و عمر خود را در سودی که با خیالش عاید دیگران می شود، می گذراند، و خود نیز از بزرگترین فقر در آخرت نمی ترسد، و خیرات برای خود باقی نمی گذارد، و این گمراهی آشکاری است.

و به دسته دوم در مقام ستایش با این عبارت اشاره کرده است: و عامل...

فجاء الٰهٰدی له من الدنیا یعنی: روزی و امثال آن که در لوح محفوظ برای او مقدر شده است. اما عبارت: «بغیر عمل» یعنی: برای دنیا، زیرا عمل به مقدار ضرورت از اعمال دنیا، در حقیقت عمل برای دنیا نیست، بلکه عمل برای آخرت است، و مقصود بالعرض از دنیا همین است و بدین وسیله است، هر دو بهره را از دنیا و آخرت به دست آورده است، در دنیا با قناعتی که در زندگی دارد، و در آخرت با نتیجه اعمالش، کامیاب می گردد، و آبرومندی در نزد خدا و بلندی مرتبه اش در مورد آمادگی برای اطاعت خدا باعث پذیرش دعا و اجابت خواسته های او می گردد.

زیور و زینت کعبه و زیادی آن به میان آمد.

حاضران گفتند، اگر آنها را برداری و صرف تجهیز سپاه اسلام کنی، پاداش بیشتری دارد، و کعبه زینت نمی خواهد.

عمر تصمیم به برداشتن زیورها گرفت، و در آن باره با امیر المؤمنین (علیه السلام) مشورت کرد، امام (علیه السلام) فرمود: لَوْ أَخَذْتَهُ فَجَهَّزْتَ بِهِ جُيُوشَ الْمُشْرِكِينَ - كَانَ أَعْظَمَ لِلْأَجْرِ وَ مَا تَضِيْعُ؟ الْكَعْبَةُ؟ بِالْحَلِيِّ - فَهَمَّ؟ عُمَرُ؟ بِذَلِكَ وَ سَأَلَ عَنْهُ؟ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع؟ - فَقَالَ ع إِنَّ؟ الْقُرْآنَ؟ أَنْزَلَ عَلَى النَّبِيِّ ص؟ وَ الْأَمْوَالُ أَرْبَعَةٌ أَمْوَالُ الْمُسْلِمِينَ - فَسَمَّيْنَاهَا بَيْنَ الْوَرَثَةِ فِي الْفَرَائِضِ - وَ الْفَيْءُ فَسَمَّيْنَاهُ عَلَى مُسْتَحِقِّهِ - وَ الْخُمْسُ فَوَضَعَهُ اللَّهُ حَيْثُ وَضَعَهُ - وَ الصَّدَقَاتُ فَجَعَلَهَا اللَّهُ حَيْثُ جَعَلَهَا - وَ كَذَلِكَ حَلِيِّ الْكَعْبَةِ؟ فِيهَا يَوْمَئِذٍ - فَتَرَكَهُ اللَّهُ عَلَى حَالِهِ - وَ لَمْ يَثْرِكْهُ نِسْيَانًا وَ لَمْ يَخْفَ عَلَيْهِ مَكَانًا - فَأَقْرَهُ حَيْثُ أَقْرَهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ - فَقَالَ لَهُ؟ عُمَرُ؟ لَوْلَاكَ لَأَفْتَضَحْنَا - وَ تَرَكَ الْحَلِيَّ بِحَالِهِ

### ترجمه

«هنگامی که قرآن بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد، اموال چهار نوع بودند: ۱- مال مسلمانان که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنها را بین وارثان، از روی حساب ارث، تقسیم کرد.

۲- غنیمت، که بین مستحقانش تقسیم کرد. ۳- خمس، که خداوند آنجا که باید قرار دهد، قرار داد. ۴- صدقات که خداوند آنها را در جای خود قرار داد، و زینت کعبه آن روز، در کعبه بود که خداوند آن را به حال خود گذاشت و این نه از روی فراموشی بود و نه از آن روی که جای آن از خداوند پوشیده بود پس تو نیز آن را به همان گونه قرار بده که خدا و رسولش (صلی الله علیه و آله) قرار داده بودند. پس عمر گفت: اگر تو نبودی رسوا می شدیم، و آن زیورها را به حال خود گذاشت.

### شرح

این داستان مشهور است، و خلاصهٔ برهان امام (علیه السلام) قیاس مضموری است که بر مقدمهٔ صغرای آن اشاره فرموده است و تقدیر آن چنین است: زیور کعبه را خداوند و رسولش در جای خود نهادند - بدون فراموشی و غفلت از مکان آن - با

این که به همهٔ اموال پرداخته بودند، و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر چه را که خدا و رسولش به جای خود قرار داده باشند، در این عمل پیروی از آنها واجب است. و از این رو به عنوان نتیجهٔ قیاس، امر کرد، همان طوری که خدا و رسولش قرار دادند، تو نیز همان طور قرار ده! کلمهٔ نسیانا منصوب است چون حال است، و مکانا منصوب است چون تمیز است.

## ۲۵۵- نقل کرده اند که دو نفر را خدمت امام (علیه السلام) آوردند که از بیت المال

### اشاره

دزدی کرده بودند،

یکی از آنها برده ای بود که متعلق به خود بیت المال بود، و دیگری بردهٔ کسی بود، امام (علیه السلام) فرمود:

أَمَّا هَذَا فَهُوَ مِنْ مَالِ اللَّهِ وَلَا حَدَّ عَلَيْهِ - مَالُ اللَّهِ أَكَلَ بَعْضُهُ بَعْضًا - وَ أَمَّا الْآخَرُ فَعَلَيْهِ الْحَدُّ الشَّدِيدُ فَقَطَعَ يَدَهُ

### ترجمه

«اما این غلامی که متعلق به بیت المال است حدی ندارد، در حقیقت بخشی از بیت المال بخشی از مال خدا را خورده است، و اما بر آن دیگری باید حد جاری کرد، و دست او را قطع کردند.»

### شرح

عرض الناس یعنی: سایر مردم. و امام (علیه السلام) به قیاس مضمری استدلال کرده است که صغرای آن عبارت است از: پس آن مال خداست که جزئی جزء دیگر را خورده است. و کبرای مقدر آن چنین است: و هر که این طور باشد، دست بریدن ندارد. و اما آن که دستش را بریدند، مقدار نصاب از مال غنیمت را که باید نگهداری می شد، دزدیده بود که هیچ حقی هم در آن نداشت، و اما اگر سهمی داشت، اگر مقدار دزدی شده بیش از سهم او، و در حد نصاب بود، دستش بریده می شد، اگر نه، دست بریده نمی شد.

ص: ۶۴۷

اشاره

لَوْ قَدِ اسْتَوَتْ قَدَمَايَ مِنْ هَذِهِ الْمَدَاحِضِ لَغَيَّرْتُ أَشْيَاءَ

لغت

مداحض: لغزشگاهها

ترجمه

«اگر پاهای من در این لغزشگاه استوار ماند، چیزهایی را تغییر خواهم داد.»

شرح

استواری پاهای، کنایه از پایداری و قدرت بر اجرای احکام، به صورت مختلف در مسائل اجتهادی مشکلی است که حکم شرعی آن، بر دیگران پوشیده است. و توضیح آن که، در زمان خلافت آن بزرگوار، تغییر حکمی از احکام خلفای قبلی ممکن نبود، در حالی که آن حضرت نظری غیر از نظرات دیگر داشت، و برای این قبیل مسائل، کلمه مداحض را به کار برده است، از آن جهت که آن مسائل لغزشگاهها و محل تزلزل پاهای خرد است، و با جمله: لغیرت اشیاء اشاره دارد بر نادرستی نظرات دیگران در این مسائل، و بر این که قدمهای خردشان در این موارد از راه راست لغزیده است.

اشاره

إِعْلَمُوا عِلْمًا يَقِينًا أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ لِلْعَبِيدِ - وَإِنْ عَظُمَتْ حِيلَتُهُ وَ اشْتَدَّتْ طَلِبَتُهُ - وَ قَوِيَتْ مَكِيدَتُهُ - أَكْثَرَ مِمَّا سُمِّيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ - وَ لَمْ يَجْعَلْ بَيْنَ الْعَبِيدِ فِي ضَعْفِهِ وَ قَلَّةِ حِيلَتِهِ - وَ بَيْنَ أَنْ يَبْلُغَ مَا سُمِّيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ - وَ الْعَارِفُ لِهَذَا الْعَامِلُ بِهِ - أَعْظَمُ النَّاسِ رَاحَةً فِي مَنْفَعِهِ - وَ التَّارِكُ لَهُ الشَّاكُّ فِيهِ - أَعْظَمُ النَّاسِ سُعْلاً فِي مَضَرِّهِ - وَ رَبُّ مُنْعَمٍ عَلَيْهِ مُسْتَدْرَجٌ بِالنُّعْمَى - وَ رَبُّ مُبْتَلَى مُضْئِعٌ لَهُ بِالْبَلْوَى - فَرِذْ أَيْهَا الْمُسْتَمِعُ فِي شُكْرِكَ - وَ قَصْرٌ مِنْ عَجَلَتِكَ - وَ قِفٌ عِنْدَ مُنْتَهَى رِزْقِكَ

ترجمه

به یقین بدانید، که هر چند بنده ای را یاب و سخت کوش و پر مکر و فریب باشد، خداوند، بیش از آنچه از علم الهی برای او مقدر است، قرار نداد، و



همچنین بین آن بنده که ناتوان و کم تلاش است، و آنچه را که باید به او برسد و از علم الهی مقدر شده، مانعی ایجاد نکرده است. و کسانی که از این راز آگاهند و براساس آن عمل می کنند، به خاطر آسایش حاصل از سود آن، برترین مردمند. اما کسانی که از آن راز چشم پوشیده و در آن شک و تردید کرده اند، بیش از همگران گرفتار زیانند. و بسا افراد نعمت یافته که به تدریج به وسیله همتها به عذاب و این چند سطر قبل از کیفر قرار داده شود.

## شرح

در این بخش از سخن امام (علیه السلام) لطیفه هایی است، پس از استدلال بر این که آنچه علم خداوند بدان تعلق گیرد، حتما اتفاق می افتد، و آنچه علم الهی تعلق نگیرد، اتفاق نمی افتد ناگزیر برای هیچ کسی - از قوی و ضعیف - روزی، جز آنچه خداوند متعال، به قلم قضا در ذکر حکیم و لوح محفوظ مقدر کرده است، نخواهد بود، و شخص پر حيله و آن که در چاره جویی نیرومند است، به بیشتر از مقدر نمی رسد، و ناتوانی که کم تلاش است نیز از روزی مقدر عقب نخواهد ماند. و به دلیل ثبوت این مطلب با دلیل و برهان، به باور داشتن آن امر فرموده و وادار به علم و عمل بدان کرده است، وسیله قیاس مضمری که صغرای آن عبارت: و العارف...

فی منفعه است. اما آسایش کسی که باور دارد آنچه مقدر است ناگزیر به او می رسد، از آن روست که تلاش و زحمت زیاد به خاطر آن تحمل نمی کند و چون این نوع آسایش، هم آسایش قلبی و هم آسایش بدنی است، پس بالاترین آسایش است و برای این که با منفعتی همراه است، ارزش این نوع آسایش را مورد تأکید قرار داده است. و همچنین از شک و تردید در این مطلب و عمل نکردن بدان بر حذر داشته است با این عبارت: و التَّيَّارِكُ لِهَذَا الشَّكِّ فِيهِ... که خود قیاس مضمری است و کبرای قیاس چنین است: و هر چه این طور باشد، شایسته شک و تردید نیست.

و چنین کسی از همه کس گرفتارتر خواهد بود، چون دل و جسمش به چیزی بی فایده مشغول شده و در نتیجه تنها زیان نصیب او گشته است.

اگر بگویی این مطلب با دستور دعا و تلاش برای روزی، چنان که در آیه شریفه آمده است! «فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» (۱) و نظیر آن منافات دارد می گوئیم: به طوری که در پیش توضیح دادیم منافات ندارد، و ما راز دعا و فایده آن را بیان کردیم، خلاصه مطلب این بود که گاهی دعا وسیله برای وجود روزی است که خداوند وجود روزی را به وسیله دعا می دانسته است و منافاتی با هم ندارند.

امام (علیه السلام) اهل نعمت و ثروت و کسانی را که گرفتارند همه را توجه داده است که به هر حال شکر خدا واجب است، اما اهل نعمت را متوجه ساخته است که گاهی نعمت کم کم باعث نزدیکی به عذاب می گردد، باید خدا را شکر کنند تا آنها را به عذاب نزدیک نسازد و اما به آنانی که گرفتارند، هشدار داده است که گرفتاری آنها گاهی باعث احسان الهی نسبت به آنها می گردد تا آنان را آماده برای اجر فراوان سازد، بنا بر این شکر این آماده سازی بر آنها لازم است. و این دو مقدمه صغرا برای دو قیاس مضمربند که مقدمه اول در تقدیر چنین است، بعضی از اهل نعمت کم کم به عذاب نزدیک می شوند، و کبرای مقدر آن نیز چنین است:

و هر که به تدریج، به عذاب نزدیک شود، لازم است جهت دوری از عذاب، خدا را به خاطر نعمتی که به وی داده است، شکر گزارد، و همچنین تقدیر صغرای دوم، چنین است: بعضی از گرفتاران با همان گرفتاری ساخته می شوند، و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر کس مورد لطف خدا قرار گیرد، باید سپاس لطف خدا را در حق خود بگزارد. از این رو امام (علیه السلام) شنوندگان سخن خود را به طور مطلق بر شکر فراوان امر کرده است، با این که در بین آنان هم ارباب نعمت و هم مبتلایان هستند، و پس از آن به عجله نکردن در طلب روزی و در حد اعتدال و دور از افراط ماندن، دستور داده است.

ص: ۶۵۰

---

۱- سوره جمعه (۶۲) آیه (۱۰) [۱] یعنی: در پی کسب و کار روی زمین پراکنده شوید و از فضل و کرم خدا بجوئید.

اشاره

لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا وَ يَقِينُكُمْ شَكًّا - إِذَا عَلِمْتُمْ فَأَعْمَلُوا وَإِذَا تَيَقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا

ترجمه

«علم خود را به نادانی تبدیل نکنید، و یقین خود را به شک مبدل نسازید، اگر می دانید پس عمل کنید، و اگر یقین دارید، پس اقدام کنید.»

شرح

امام (علیه السلام) نهی فرموده است مردمان را از این که علم خود را با توجه به حالات آخرت که اهمیت آنها را می دانند، به منزله جهل قرار ندهند، و یقین خود را به دلیل عمل نکردن بر طبق علم و یقین به منزله شک و تردید قرار ندهند. و به همین جهت آنان را مأمور ساخته تا مطابق علمشان عمل و مطابق یقینشان اقدام بر انجام کارها نمایند.

اشاره

إِنَّ الطَّمَعَ مُورِدٌ غَيْرُ مُصْدِرٍ وَ ضَامِنٌ غَيْرٌ وَفِيٍّ - وَ رَبَّمَا شَرِبَ الْمَاءَ قَبْلَ رِيِّهِ - وَ كَلَّمَا عَظُمَ قَدْرُ الشَّيْءِ الْمُتَنَافَسِ فِيهِ - عَظُمَتِ الرِّزِيَّةُ لِفَقْدِهِ - وَ الْأَمَانِيُّ تُغْمِي أَعْيُنَ الْبَصَائِرِ - وَ الْحَظُّ يَأْتِي مَنْ لَا يَأْتِيهِ

ترجمه

«طمع، انسان را تا لب آب می آورد بدون این که برگرداند و ضمانت می کند بدون این که وفا کند، بسا نوشنده آب که پیش از سیراب شدن، گلوگیر شود. هر چه ارزش شیء دلخواه بیشتر باشد، مصیبت از دست دادنش بزرگتر است. آرزوها چشم بصیرت را کور کنند، و بهره و برخورداری به کسی می رسد که در پی آن نیست.»

شرح

امام (علیه السلام) از طمع در دنیا و آزمندی در طلب دنیا و آرزو داشتن و در پی دنیا رفتن به چند دلیل بر حذر داشته است:

۱- قیاس مضمیری که صغرای آن عبارت: «إِنَّ الطَّمَع... وَفَى» است یعنی: طمع آدمی را بر موارد هلاکت می برد اما از آنجا باز نمی گرداند. عبارت الضامن غیر الوفی را- به دلیل این که انسان را علاقمند به کسب دنیا می کند و به طرف دنیا می خواند، و با این حال دروغ می گوید، هم چون کسی که ضامن چیزی شود و وفا نکند- برای طمع استعاره آورده است، و کبرای مقدر آن چنین است: و هر چه این طور باشد، سزاوار پیروی و اطمینان نیست .

۲- عبارت: و ربّما... ریّه هشدار بر این مطلب است که در پی دنیا به طور مداوم بودن روا نیست، به دلیل قیاس مضمیری که از صغرای آن به کنایه یاد کرده است و در تقدیر چنین است: هر که همواره در پی دنیا باشد گاهی ناامید می شود و بدون رسیدن به آرزو، امیدش قطع می شود، و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر چه این طور باشد، شایسته نیست که همیشه در پی آن بود .

۳- از شتافتن در پی آنچه از متاع دنیا که پر ارزش است، به وسیله قیاس مضمیری بر حذر داشته است که صغرای آن عبارت: و کَلَّمَا... لَفَقَدَهُ است. رزیه به معنی مصیبت است.

و کبرای مقدر آن نیز چنین است، و هر چه که مصیبت فقدان آن بزرگ باشد پس شایسته بر گرفتن نیست، زیرا ناگزیر از دست خواهد رفت، و فنا پذیر است .

۴- از آرزوها به وسیله قیاس مضمیری بر حذر داشته است که صغرای آن عبارت: و الأمانیّ تعمی العین الابصار است، توضیح آن که آرزوها فکر را به چیزی که هدف نیست مشغول می سازد و از هدف یعنی کمالات عقلی باز می دارد.

کلمه اعین را استعاره برای افکار آورده است از آن رو که هر دو ادراک می کنند. و کبرای مقدر نیز چنین است: و هر چه این طور باشد، اجتناب از آن لازم است .

۵- بر ترک بهره برداری از دنیا توجه داده است. با این عبارت: و الحظّ یأتی

من لا- یآتیه یعنی: بهره آن کسی که نصیبی از دنیا دارد به او می رسد، هر چند که در پی دنیا نباشد، و این عبارت به منزله صغرای قیاس مضموری است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر چه که این طور باشد، نیازی به رفتن در پی آن و جستن آن نیست.

**۲۶۰- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ - مَنْ أَنْ تَحْسُنَ فِي لَامِعَةِ الْعُيُونِ عَلَانِيَتِي - وَ تَقْبِيحَ فِيمَا أُبْطِنُ لَكَ سِرِّي - مُحَافِظًا عَلَيَّ رِيَاءِ النَّاسِ مِنْ نَفْسِي - بِجَمِيعِ مَا أَنْتَ مُطَّلِعٌ عَلَيْهِ مِنِّي - فَأَبْدِي لِلنَّاسِ حُسْنَ ظَاهِرِي - وَأَفْضِي إِلَيْكَ بِسُوءِ عَمَلِي - تَقَرُّبًا إِلَيَّ عِبَادِكَ وَ تَبَاعُدًا مِنْ مَرْضَاتِكَ

**لغت**

أفضى: می رسانم

**ترجمه**

«بار خدایا پناه می برم به تو از این که در انظار، ظاهر من نیکو و باطنم در آنچه پنهان می دارم نزد تو زشت باشد و خود را با ریا نزد مردم حفظ کنم، با همه آنچه تو از خودم به آن آگاهتری، پس ظاهر خود را به مردم بنمایانم و کردار بدم را نزد تو بیاورم و در نتیجه به بندگانت نزدیک و از رضا و خشنودیهای تو دور شوم.»

**شرح**

امام (علیه السلام) به خدا پناه برده است از این که حسن ظن در انتظار مردم و زشتی باطن خود در نزد خدا را- به وسیله خود نمایی به زهد و عبادت ظاهری آن هم به منظور دنیا- با هم در خود جمع کند.

لامعه العیون اضافه صفت به موصوف است، یعنی: جلوی چشمان .

«محافظا» حال است. تقریبا و تباعدا دو مصدرند که به جای حال نشسته اند، و احتمال دارد، مفعول و منصوب باشند.

ص: ۶۵۳

اشاره

لَا وَالَّذِي أَمْسَيْنَا مِنْهُ فِي غُبْرِ لَيْلِهِ دَهْمَاءٌ - تَكْشُرُ عَنْ يَوْمٍ أَعْرَّ مَا كَانَ كَذَا وَ كَذَا

لغات

غبر اللیل: باقیمانده شب دهماء: سیاه، تار تکشُر: لبخند بطوری که دندانها دیده شوند اغر: روشن، واضح

ترجمه

«نه، به خدایی که به قدرت او شب کردیم، در باقیمانده شب تاری که از روز روشن جداست، که چنین و چنان نبوده است.»

شرح

کلمه: تکشُر عاریه برای شب آمده است از آن رو که از روشنی روز جدا شده، همچون کسی که می خندد، و این سوگند در نهایت فصاحت است، و از چنین فصاحتی سوگند خورنده و شنونده منفعل می گردد.

اشاره

قَلِيلٌ تَدُوْمٌ عَلَيْهِ أَرْجَى مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُولٍ مِنْهُ

ترجمه

«کار اندکی که در آن مداومت کنی، امید بخش تر از کار زیادی است که از آن خسته و ملول گردی.»

شرح

مقصود امام (علیه السلام) این است که از کارها کار اندک مداوم، پر ارزش تر است از کار زیاد خسته کننده و غیر مداوم، و نفس را بهتر آماده می سازد، پس در آخرت سود بیشتری دارد.

اشاره

إِذَا أَضْرَبَتِ النَّوَافِلُ بِالْفَرَائِضِ فَارْضُوهَا

## ترجمه

«هر گاه مستحبات به واجبات لطمه بزنند، آنها را ترک کنید.»

## شرح

یعنی: هر گاه مستحبات باعث اشکال برخی از شرایط واجبات گردند، ترک چنان مستحباتی واجب است، و این مطلب به طور مشروح گذشت.

**۲۶۴- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

مَنْ تَذَكَّرَ بَعْدَ السَّفَرِ اسْتَعَدَّ

## ترجمه

«هر کس دوری سفر آخرت را به خاطر داشته باشد، آماده می شود.»

## شرح

مقصود امام (علیه السلام) آن است که شخصی که به یاد دوری راه آخرت است باید به وسیله تقوا و پرهیزگاری آماده آن سفر گردد.

**۲۶۵- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

لَيْسَتْ الرَّوِيَّةُ كَالْمَعَايِنَةِ مَعَ الْإِبْصَارِ - فَقَدْ تَكْذِبُ الْعُيُونُ أَهْلَهَا - وَلَا يُعْشُّ الْعَقْلُ مَنِ اسْتَنْصَحَهُ

## ترجمه

«ادراک با عقل و اندیشه مانند دیدن با چشمها نیست که گاهی چشمها به صاحب خود دروغ می گویند، در صورتی که عقل، به هر که از او پند و اندرز بطلبد، خیانت نمی کند.»

## شرح

این سخن امام (علیه السلام) در باره ضرورت به کار بردن فکر است در جایی که شایسته اندیشیدن است و در باره عقل که مرجع حواس و تیزبین و نصیحت کننده دلسوزی است که به نصیحت خواه خیانت نمی کند. کلمه استنصاح (نصیحت خواستن) را برای مراجعه و در راه درست به کار بردن عقل و توجه آن به کسب نظرات درست استعاره آورده است، و کلمه

الغش (خیانت) را برای دروغ گفتن

ص: ۶۵۵



استعاره آورده است، یعنی عقل به کسی که از آن نصیحت بخواهد و او را فرا راه خود قرار دهد، دروغ نمی گوید، اما حواس گاهی به صاحب خود دروغ می گویند. بدان که چشم و دیگر حواس ظاهر هیچ گونه حکمی از خود ندارند، اما حکومت بعضی از محسوسات نسبت به بعضی دیگر، حکم عقل به وسیله خیال و وهم است. و هر چه در این موارد، حکم غلط صورت بگیرد، از اشتباهات قوه وهم است همان طوری که در جای خود به ثبوت رسیده است، و در این صورت، عبارت امام (علیه السلام): و قد تکذب العیون اهلها به این معنی است که احکام و همیه روی مدرکات چشم-مانند حکم بر این که قطره باران، خط راست و آتش گردانی که به سرعت می گردد، دایره است و نظایر اینها-گاهی دروغ و خطا می باشند.

**۲۶۶-امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغُرَّةِ

**ترجمه**

«میان شما و پند و اندرز، پرده ای از غفلت و غرور وجود دارد.»

**شرح**

کلمه: حجاب (پرده) را برای آنچه از هیأت‌های بدنی که عارض بر نفوس می گردند و باعث غفلت از نگاه عبرت آمیز و پذیرش موعظه و بهره مندی از آن است، استعاره آورده است.

**۲۶۷-امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

جَاهِلُكُمْ مُزْدَادٌ مُسَوِّفٌ

**لغت**

مزداد: مرتکب گناه فراوان

**ترجمه**

«نادان شما گناه زیادی مرتکب می شود و امروز و فردا می کند.»

## شرح

مسوّف: یعنی کسی که امروز و فردا کرده و توبه را به تأخیر می اندازد.

بعضی روایت کرده اند: «عالمکم مسوّف» یعنی: دانای شما کار را به تأخیر می اندازد.

**۲۶۸- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

قَطَعَ الْعِلْمَ عُدْرَ الْمُتَعَلِّينَ

## ترجمه

«علم، راه را بر بهانه جویان می بندد».

## شرح

یعنی علم به امور دینی و آنچه از مژده و بیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آورده است، راه بهانه را به کسانی که می گویند: ما از آن ناآگاه بودیم، می بندد، همان طوری که خداوند متعال فرموده است: «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ» (۱).

**۲۶۹- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

كُلُّ مُعَاجِلٍ يَسْأَلُ الْإِنْظَارَ - وَ كُلُّ مُؤَجَّلٍ يَتَعَلَّلُ بِالتَّشْوِيفِ

## ترجمه

«هر که شتاب و تعجیل دارد، مهلت خواهد، و هر که را مهلت دهند، با امروز و فردا کردن بهانه جویی می کند».

## شرح

این عبارت امام (علیه السلام) سرزنشی است برای کسانی که در حال تعجیل و در مهلت و فرصت از عمل صالح دوری می جویند.

**۲۷۰- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

مَا قَالَ النَّاسُ لِشَيْءٍ طُوبَى لَهُ - إِلَّا وَقَدْ خَبَأَ لَهُ الدَّهْرُ يَوْمَ سَوْءٍ

---

۱- سورة نساء (۴) آیه (۱۶۵) [۱] یعنی: پیامبران را که مژده دهند و بیم دهند اند.

«مردم در هیچ مورد نگفتند، خوشا به حالش، مگر آن که روزگار، روز ناخوشی را برایش مخفی داشت.»

### شرح

یعنی مردم چیزی را در دنیا تحسین نکردند، مگر این که روزگار زمینۀ نابودی آن را برای روزی فراهم کرد و هر بالقوۀ ای ناگزیر از رسیدن به فعلیت است.

**۲۷۱- از امام (علیه السلام) راجع به قدر سؤال شد، آن بزرگوار فرمود:**

### اشاره

طَرِيقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْلُكُوهُ - وَ بَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلْجُوهُ - وَ سِرٌّ اَللّٰهِ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ

### ترجمه

«راهی است تاریک، آن را نیمایید، و دریایی است عمیق، در آن وارد نشوید و راز نهفته الهی است، خود را در بارۀ آن به زحمت نیندازید.»

### شرح

پرسش از حقیقت قدر و چگونگی انجام کارها بر طبق آن است، و این مسأله از جمله مسائل علم الهی است، و جای اشتباه بزرگ بین حکما و متکلمین است، و ما آنچه درست بود پیش از این، در این باره توضیح دادیم، و به خاطر دشواری مطلب، فرو رفتن در آن، جای گمراهی و سرگردانی در دریای بی کران است، و از این رو امام (علیه السلام) از فرو رفتن در آن به وسیله سه قیاس مضمّر منع کرده است:

۱- راهی است تاریک، کبرای مقدر چنین است. و پیمودن راههای تاریک روا نیست و نتیجه می گیرد: آن را نیمایید. کلمه: المظلم را برای چنان راهی از آن جهت استعاره آورده است که در آن شبهات زیادی وجود دارد که باعث گم کردن راه می شود.

۲- دریائی ژرف است. کلمه: البحر را با صفت عمیق برای قدر استعاره آورده است که اندیشه ها در آن غرق شده اند، و کبرای مقدر آن چنین است: وارد

شدن به دریا‌های ژرف روا نیست، و نتیجه می‌گیرد: پس وارد آن نشوید.

۳- آن راز نهفته خداست. یعنی راز الهی است که خداوند دوست داشته مخفی بدارد و از فرورفتن در آن منع کرده است، کبرای مقدر آن چنین است: و هر چه این طور باشد، به زحمت فرو رفتن در آن و گشودن آن روا نیست. و از این عبارت استفاده می‌شود که هر مشکلی از مشکلات علمی جز برای اولیا و دانشمندان برجسته قابل کشف نیست و از اسرار الهی است.

### ۲۷۲- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

إِذَا أُرْذِلَ اللَّهُ عَبْدًا حَظَرَ عَلَيْهِ الْعِلْمَ

#### ترجمه

«هر گاه خداوند بنده ای را خوار و پست کند علم و دانش را از او باز دارد.»

#### شرح

بازداشتن علم، بدین نحو است که خداوند شخص را بر کار دیگری آماده می‌سازد و وسایل علم را برای وی جور می‌کند بطوری که از آن منصرف می‌گردد و آمادگی فراگیری آن را نمی‌یابد. بدیهی است که جهل از بدترین پستی‌ها و بدترین دردهاست و کمبود و تفریط از فضیلت دانش و ادب است. بارها قبلاً به این مطلب اشاره شده است.

### ۲۷۳- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

وَ قَالَ ع: كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ- وَ كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ- وَ كَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ- فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَلَا يُكْتَبِرُ إِذَا وَجَدَ- وَ كَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتاً- فَإِنْ قَالَ بَدَّ الْقَائِلِينَ وَ نَقَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ- وَ كَانَ ضَعِيفاً مُسْتَضْعَافاً- فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ غَابَ وَ صِلُّ وَاذٍ- لَا يُدْلِي بِحُجَّتِهِ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيَةً- وَ كَانَ لَا يَلُومُ أَحَدًا- عَلَيَّ مَا يَجِدُ الْعِزْدَرِ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَسْمَعَ اعْتِدَارَهُ- وَ كَانَ لَا يَشْكُو وَ جَعَا إِلَّا عِنْدَ بُرْنِهِ- وَ كَانَ يَفْعَلُ مَا يَقُولُ وَ لَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ- وَ كَانَ إِذَا غَلِبَ

ص: ۶۵۹

عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يُغَلِّبْ عَلَى السُّكُوتِ - وَكَانَ عَلَى مَا يَسْمَعُ أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَى أَنْ يَتَكَلَّمَ - وَكَانَ إِذَا بَدَّهَهُ أَمْرَانِ - يَنْظُرُ أَيُّهُمَا أَقْرَبُ إِلَى الْهَوَى فَخَالَفَهُ - فَعَلَيْكُمْ بِهِذِهِ الْخَلَائِقِ فَالزَّمُوهُنَّ وَتَنَافَسُوا فِيهَا - فَإِنْ لَمْ تَسِدْ تَطِيعُوهَا - فَاعْلَمُوا أَنَّ أَخَذَ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَثِيرِ

## لغات

بد: غلبه کرد بدهه الامر: ناگهانی کاری پیش آمد ادلی بحجته: برهانش را اقامه کرد نفع الغلیل: عطش را فرو نشاند

## ترجمه

«در زمان گذشته برادری دینی داشتیم که کوچک بودن دنیا در نظر او باعث بزرگی او در نظر من بود. او زیر سلطه شکمش نبود، چیزی را که بدان دسترسی نداشت آرزو نمی کرد. و اگر داشت زیاده روی نمی کرد، در بیشتر اوقاتش ساکت بود، و اگر سخن می گفت، گویندگان را مغلوب می کرد. و عطش پرسش کنندگان را فرو می نشاند. ناتوان بود، و به دیگران هم ناتوان می نمود، اما هر گاه وقت تلاش می رسید، شیر خشمگین و مار بیابانی پر از زهری بود. تا نزد داور نمی آمد، برهان اقامه نمی کرد، و تا عذر کسی را به خاطر عملی که امکان عذری در آن بود، نمی شنید، او را سرزنش نمی کرد. و از دردی گله نمی کرد، مگر وقتی که بهبود می یافت، آنچه می گفت انجام می داد و آنچه نمی کرد نمی گفت: اگر در سخنگویی بر او غالب می شدند، در خاموشی بر وی غلبه نمی یافتند. به شنیدن حریصتر بود تا به سخن گفتن. و اگر ناگهان در برابر دو عمل قرار می گرفت و می دید که یکی به خواهش نفس نزدیکتر است، با آن مخالفت می کرد، پس شما هم این صفات را فرا گیرید، و به آنها علاقمند باشید و اگر نتوانستید، بدانید که گرفتن اندک بهتر از وا گذاشتن بسیار است.»

## شرح

ابن مقفع این بخش از سخنان امام (علیه السلام) را در کتاب ادب (۱)، خود، نقل

ص: ۶۶۰

۱- نام کتاب ابن مقفع «الادب الكبير و الادب الصغير» است - م.

کرده و به امام حسن بن علی (علیه السلام) نسبت داده است.

شخص مورد نظر را بعضی گفته اند، ابو ذر غفاری است، و بعضی گفته اند، عثمان بن مظعون است و او را با دوازده فضیلت تعریف و توصیف نموده است:

۱- یکی آن که وی دنیا را ناچیز می شمارد و با نظر حقارت به آن می نگرد، بدیهی است که این خود باعث عظمت او در نظر مردان خدا می گردد .

۲- وی از تحت نفوذ شکمش بیرون است، و آن کنایه از بیرون بودن اوست از اسارت شهوت و خلاصی اش از بند صفت ناپسند بدکارگی و گرایش وی به سوی فضیلت عفت. خودداری از آنچه بدان دسترسی ندارد باعث آلوده نشدن وی به صفات ناپسند حرص، حسد و امثال آنها شده، و نیز زیاده روی نکردن او در مورد آنچه به دست می آورد، باعث مبرا بودن او از صفت ناپسند آزمندی و پرخوری و امثال اینهاست .

۳- فضیلت میانه روی در سخن گفتن و خاموشی به این معنی که او در جای خود، سخن حکیمانه می گوید، و اما چیره شدن سکوت بر او، دلیل توان عقلی اوست، چنان که قبلا از امام (علیه السلام) نقل کردیم، وقتی که عقل کامل شد، سخن کم می شود .

۴- او ناتوان بود، و دیگران هم او را ناتوان می دیدند، یعنی تهیدست بود، و دیگران او را به چشم ذلت و فقر می نگرستند، و اینها از لوازم فضیلت تواضع است.

۵- فضیلت شجاعت به هنگام تلاش در جنگ و خشم برای خدا، و با عبارت: فاذا جاء الجدد... واد کنایه از همین فضیلت است.

کلمه لیث (شیر) را از نظر سطوت و حمله اش، و کلمه: صلّ (مار سمّی) را از جهت ایجاد ترس، و کشتن دشمن، استعاره آورده است، به مار بیابانی در

دلآوری و کشندگی زهر مثل می زنند .

۶-وی برهانی اقامه نمی کرد تا این که نزد داور می آمد، و این مربوط به فضیلت عدالت است، در این که هر چیزی را در جای خود به کار می برد .

۷-کسی را به خاطر عملی که امکان عذری در آن بود، سرزنش نمی کرد، مگر پس از این که به عذر آوردن او گوش فرا می داد، پس اگر عذری داشت می پذیرفت. و این هم از لوازم عدل و داد، و فضیلت پایداری و تحمل سختی است .

۸-وی به خاطر تسلیم بودنش به حکم الهی و تن دادن به رضای پروردگار، از بیماری که بر او عارض می شد، گله نمی کرد، بلکه شاید آن را پس از بهبودی، به عنوان خبر و نه شکوه به دیگران نقل می کرد، و بیماری خود را از دیگران پنهان می داشت تا باعث زحمت مردم نشود که او را عیادت کنند و به زحمت بیفتند .

۹-گفتار و رفتارش مطابق بودند و از دروغ و خلاف دوری می کرد .

۱۰-لجاجت، جدال و مشاجره در گفتار نمی کرد، و هر گاه در گفتار مغلوب می شد سکوت اختیار می کرد، و این از فضیلت حکمت است، چون موارد خاموشی و سخن را بخوبی می دانست، و از جمله فضیلت او، غلبه وی بر خشم خود در وقت مشاجره است .

۱۱-به شنیدن حریصتر بود تا سخن گفتن، چون طرف فایده بردن را بر فایده رساندن ترجیح می داد، چه اولی مهمتر از دومی است و آن بخشی از فضیلت حکمت است .

۱۲-و اگر ناگهان دو عمل بدون سابقه از ذهنش می گذشت، می اندیشید که کدام یک شایسته تر است، مثلاً ازدواج کردن بهتر است یا نکردن؟ فکر می کرد:

کدام به هوای نفس و شهوت،-مثل ازدواج-نزدیکتر است، پس با آن مخالفت می کرد .



چون هدف از این بخش سخن امام (علیه السلام) آن بود که شنوندگان از فضایل نامبرده پیروی کنند، آنان را امر فرمود تا بدان صفات پایبند بوده و در تمام یا بعضی از آنها بر دیگران سبقت گیرند و با عبارت: فاعلموا... که صغرای قیاس مضموم است، تشویق نموده است و کبرای مقدر آن نیز چنین است: هر کاری که نیکو باشد پس باید بر آن مداومت داشت و بر دیگران در انجام آن سبقت جست.

## ۲۷۴- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدِ اللَّهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ - لَكَانَ يَجِبُ أَلَّا يُعْصَى شُكْرًا لِنِعْمِهِ

### ترجمه

«[حتی] اگر خداوند در برابر نافرمانی خود، وعده عذاب نداده بود، برای سپاس از نعمتهایش واجب بود نافرمانی نکنند.»

### شرح

چون شکر نعمت، در گفتار و رفتار مطابق هم، عقلا- واجب است، ترک معصیت هم که ملازم با طاعت واجبه است، آن هم واجب می شود، زیرا لازم واجب نیز واجب است. و مقتضای این سخن آن است که اگر خداوند در برابر نافرمانی خود وعده عذاب نداده بود باز هم ترک معصیت به خاطر شکر نعمت واجب بود، تا چه رسد که وعده عذاب هم برای نافرمانی داده است، بنا بر این به طریق اولی باید ترک معصیت کرد.

## ۲۷۵- امام (علیه السلام) وقتی که اشعث بن قیس را به خاطر مرگ فرزندش تسلیت

### اشاره

می داد فرمود:

يَا أَشْعَثُ؟ إِنْ تَحْزَنَ عَلَى ابْنِكَ - فَقَدْ اسْتَحَقَّتْ مِنْكَ ذَلِكَ الرَّحْمُ - وَإِنْ تَصْبِرُ فَفِي اللَّهِ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ خَلْفٌ - يَا أَشْعَثُ؟ إِنْ صَبَرْتَ - جَرَى عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَ أَنْتَ مُأْجِرٌ - وَإِنْ جَزَعْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَ أَنْتَ مَأْزُورٌ - يَا أَشْعَثُ؟ ابْنُكَ سَرَّكَ وَ هُوَ بَلَاءٌ وَ فِتْنَةٌ - وَ حَزَنُكَ

ص: ۶۶۳

## ترجمه

«ای اشعث اگر به حال پسرت غمگینی، این اندوه به خاطر خویشاوندی کار شایسته ای است، اما اگر صبر کنی، در نزد خدا هر مصیبتی پاداشی دارد. ای اشعث اگر صبر کنی قضا و قدر در مورد تو جاری شود و تو به اجرت می رسی، و اگر بی تابی کنی حکم الهی بر تو جاری می شود و تو گنهکار خواهی بود.» [ای اشعث!] پسرت باعث شادمانی تو بود و در عین حال گرفتاری و بلا بود، باعث غم تو شد، در حالی که پاداش و رحمت نیز هست.»

## شرح

امام (علیه السلام) نخست اندوه او را [در مصیبت فرزندش] ستوده و بجا دانسته است زیرا سزاوار است که هر خویشاوندی در مصیبت خویش خود غمگین شود. و به دنبال آن، مطالبی را که دلیل بر زشتی بی تابی و غم است و صبر بر آن به جهاتی بهتر است به شرح زیر آورده است:

۱- عبارت: و ان تصبر... خلف که یک قضیه شرطیه متصله است، صغرای قیاس مضمری است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر چه در پیشگاه خدا عوض داشته باشد صبر بر آن بهتر است. و نتیجه قیاس چنین می شود: اگر بر این مصیبت صبر کنی، صبر بهتر است.

۲- عبارت: ان صبرت... و انت مأجور یعنی: در برابر صبرت، پاداش می یابی. این جمله نیز صغرای قیاس مضمری است که کبرای مقدرش می شود: و هر چه را که مقدر شود شکیبایی بر آن اجر دارد، پس شکیبایی بر آن بهتر است.

۳- او را از بی تابی بر حذر داشته است، با این عبارت: و ان جزعت...

مأزور یعنی در بی تابی کردن، گنهکاری! اصل مأزور، موزور بوده است، به خاطر این که با مأجور هم طراز باشد، با همزه استعمال شده است، و این جمله نیز قیاس مضمری است که کبرای مقدرش چنین است: و هر که قدر بر او جاری شده، اگر

بی تابی کند، گنهکار است و وارد آتش جهنم می شود .

۴- عبارت: سرک و هو بلاء و فتنه هشدار است نسبت به زیاده روی در شادی و سرور بر وجود فرزند. و دلیل بلا بودن آن، این است که زیاده روی در محبت فرزند مستلزم خوی ناپسندی چون ترس از جهاد می باشد. از آن رو که مبادا از فرزندش جدا شود! و مانند بخل، به سبب ترس از تنگدستی فرزند و توجه به آینده او، و مثل اندوه و غم در باره بیماریها و حوادث برای او، همان طوری که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: فرزند باعث غم، ترس و بخل است. و همچنین کینه و دشمنی با فرزند که باعث عاق کردن و قطع رحم و محروم داشتن او از مال و ثروت می شود پس سزاوار است که خداوند پدر را به وسیله فرزند بیازماید و از وی بخواهد که نسبت به فرزندش به عدالت رفتار کند.

و او در و هو حالیه است و جمله، صغرای قیاس مضمیری است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر چه این طور باشد، سزاوار است که بر شادی از دست رفته آن تأسف نخورند.

۵- عبارت: و حزنک... هشدار نسبت به اندوه در مصیبت است به دلیل آن که لازمه ترک اندوه، صبر بر مصیبت است که اجر و رحمت خدا را در پی دارد، و این عبارت مقدمه صغرای قیاس مضمیری است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر صبری بر اندوه، خود اجر و رحمتی در پی دارد، پس سزاوار است که بر این اندوه صبر کنند.

**۲۷۶- امام (علیه السلام) هنگامی که پیامبر را دفن کردند، بر مزار آن بزرگوار فرمود:**

**اشاره**

إِنَّ الصَّبْرَ لَجَمِيلٌ إِلَّا عَنْكَ - وَإِنَّ الْجَزَعَ لَقَيْحٌ إِلَّا عَلَيْكَ - وَإِنَّ الْمُصَابَ بِكَ لَجَلِيلٌ وَإِنَّهُ قَبْلَكَ وَبَعْدَكَ لَجَلَلٌ

**لغت**

جلل: امر آسان و نیز امر مهم و مشکل را می گویند، این لغت از اضداد است.

ص: ۶۶۵

«صبر خوب است مگر نسبت به تو و بی تابی بد است، مگر بر تو، و غمی که از مصیبت تو رسیده بسی بزرگ، و غمهای پیش از تو و بعد از تو آسان و سهل است.»

### شرح

این سخن که صبر در مصیبت آن بزرگوار ناپسند و بی تابی در مورد او، بد نیست، برای آن است که او اصل و پیشوای دیانت است، پس بی تابی در مصیبت او باعث ادامه یاد او، و یاد او باعث یادبود همیشگی اخلاق، سنت و روش اوست، پس به این جهت، بی تابی ناروا نیست، و یا از آن رو که مصیبت وی مصیبتی بزرگ و او مهمترین چیزی است که از دست رفته است بنا بر این بی تابی برای او خوب است و امّا صبر، چون به معنی فراموشی و از خاطر بردن اوست، پس از این رو ناپسند است. و امام (علیه السلام) از جهتی فضیلت را ناپسند و از جهتی رذیلت را نیکو دانسته است. و بدیهی است که مصیبتی که وارد شده بود بزرگتر از مصیبتی بود که از شخص دیگری می رسید، زیرا هر مصیبتی چه از افراد قبل یا بعد از او، نسبت به آن، سهل و آسان است.

بعضی گفته اند: مقصود امام (علیه السلام) آن است که مصیبت وارده قبلاً بر مسلمانان به دلیل ترسشان بزرگ بوده است و پس از او نیز به دلیل بر هم خوردن امر مردم و امر دین با فقدان آن بزرگوار عظیم است. امّا معنای اولی روشتر و بهتر است.

### ۲۷۷- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

لَا تَصْحَبِ الْمَائِقَ - فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَكَ فِعْلَهُ وَ يَوَدُّ أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ

### لغت

مائق: احمق، نادان

### ترجمه

«با احمق همنشینی نکن، زیرا او کار خود را در نظر تو جلوه می دهد و دوست دارد تو نیز مانند او باشی.»

## شرح

امام (علیه السلام) از همنشینی احمق به وسیله قیاس مضمیری بر حذر داشته است که صغرای آن جمله «فانّه...» است. توضیح آن که شخص احمق به دلیل حماقتش معتقد است که از نظر نفسانی کامل و تمام کارهایش شایسته است و باید از او پیروی کرد و کارهای خود را جلوه می دهد و از همنشینی می خواهد تا مثل او باشد، و او را بر این کار دعوت می کند.

کبرای مقدر آن نیز چنین است: پس هر کس چنین باشد، همنشینی با او جایز نیست.

## ۲۷۸- از امام (علیه السلام) در باره مسافت بین خاور و باختر پرسیدند، فرمود:

### اشاره

مَسِيرُهُ يَوْمٍ لِلشَّمْسِ

### ترجمه

«به اندازه گردش یک روز خورشید است.»

## شرح

این پاسخ، پاسخ روشن و قانع کننده ای است، و هدف فن خطابه نیز همان قانع ساختن است، اما اثبات مسافت ما بین شرق و غرب با توجه به تعیین مساحت زمین و یا منظومه شمسی، کاری است مربوط به علم هیأت، و شاید امام (علیه السلام) از چنان پاسخی خودداری کرده است به خاطر این که بعضی از عوام مردم آن را بعید می شمردند و ما عقیده نداریم که امام (علیه السلام) نمی دانسته است.

## ۲۷۹- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

أَصْدِقَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ صَدِيقُكَ - وَ صَدِيقُ صَدِيقِكَ وَ عَدُوُّكَ - وَ أَعْدَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ عَدُوُّكَ - وَ عَدُوُّ صَدِيقِكَ وَ صَدِيقُ عَدُوِّكَ

### ترجمه

«دوستان سه دسته اند، و دشمنان نیز سه گروهند. اما دوستان دوست خودت و دوست دوستت، و دشمن دشمن تو می باشند، و اما دشمنان: دشمن تو

و دشمن دوست تو و دوست دشمن تو است.»

## شرح

حکم بر این که دوست دوست و دشمن دشمن، دوست است از جمله قضایای مضمونه (۱) است، به این احتمال که دوست اطلاع ندارد که دوستش دارای دوستی است، و یا دشمنش نمی داند که دشمن وی، دشمن دیگری نیز دارد تا چه رسد به این که او را دشمن بدارد و یا دوست بدارد. و هم چنین حکم بر این که دشمن دوست و دوست دشمن، به احتمالی که گفتیم ممکن است دشمن باشند.

## ۲۸۰- امام (علیه السلام) مردی را دید که برای آن که به دشمن صدمه ای بزند، به

### اشاره

خود زیان می رساند، فرمود:

إِنَّمَا أَنْتَ كَالطَّاعِنِ نَفْسَهُ لِيُقْتَلَ رِذْفَهُ

### ترجمه

«تو مانند کسی هستی که به خود نیزه ای فرو می برد تا کسی را که به پشت سرش سوار است بکشد.»

## شرح

وجه شبه همان قصد اذیت دیگری است به وسیله ای که باعث آزردن خویشتن است.

## ۲۸۱- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

مَا أَكْثَرَ الْعِبْرَ وَ أَقَلَّ الإِعْتِبَارَ

### ترجمه

«چه قدر پند و عبرتها فراوان و پند پذیری اندک است!»

ص: ۶۶۸

## شرح

مقصود امام (علیه السلام) از عبرتها، جای عبرت گرفتن است، در صدد سرزنش شنوندگان است که چرا پند نمی گیرند.

## ۲۸۲- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

مَنْ بَالَعَ فِي الْخُصُومَةِ أَثِمَ - وَ مَنْ قَصَرَ فِيهَا ظَلَمَ - وَ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ مَنْ خَاصَمَ

### ترجمه

«هر کس در دشمنی پافشاری کند گنهکار است و هر کس کوتاه بیاید، ستمکش است و هر که با دیگران در ستیز باشد، نمی تواند پرهیزگار باشد.»

## شرح

امام (علیه السلام) از دو طرف زیاده روی و کوتاهی در کشمکش و ستیز، به دلیل پیامد زیاده روی یعنی جور و گناه، و پیامد کوتاه آمدن، یعنی ستم پذیری، بر حذر داشته است. و بر این مطلب که در حد اعتدال ماندن کار دشواری است با این جمله اشاره فرموده است: و لا يستطيع... که خود زنهاری است نسبت به اصل دشمنی و ستیز، برای آن که دشمنی، ممکن است باعث صفات ناپسند دیگری گردد.

## ۲۸۳- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

مَا أَهَمَّنِي ذَنْبٌ أَهَلَّتْ بَعْدَهُ - حَتَّى أُصَلِّيَ رَكْعَتَيْنِ

### ترجمه

«آن گناهی که پس از آن فرصت یافتم تا دو رکعت نماز بخوانم [و از خداوند عافیت بخواهم] مرا غمگین نساخت.»

## شرح

یعنی: از گناهی اندوهناک نیستم که خداوند پس از آن به من مهلتی داده باشد تا دو رکعت نماز بخوانم. توضیح آن که نماز باعث بخشش گناه است، وقتی که انسان فرصتی پیدا کند تا دو رکعت نماز بخواند، به سبب گناه غمگین نخواهد شد.

## ۲۸۴- از امام (علیه السلام) پرسیدند: چگونه خداوند با کثرت مردم از آنها حساب و

### اشاره

پرسش می کند؟ فرمود:

كَمَا يُزُقُّهُمْ عَلَى كَثْرَتِهِمْ - فَقِيلَ كَيْفَ يُحَاسِبُهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ فَقَالَ ع كَمَا يُزُقُّهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ

### ترجمه

«همان طوری که با همه کثرتشان به آنان روزی می دهد» آن گاه پرسیدند: با این که نمی بیند چگونه از حساب آنها می پرسد؟ فرمود: «همان طوری که به آنها روزی می دهد و او را نمی بیند.»

### شرح

چگونگی محاسبه خلاق را با کثرت جمعیت، تشبیه به کیفیت روزی رسانی به آنها با کثرت جمعیت، فرموده است، و این مطلب را به دلیل روشنی و آگاهی سائل از آن، در تشبیه، اصل [مشبه به] قرار داده است. و همین طور، کیفیت محاسبه آنها را با ندیدن خداوند توسط آنان به کیفیت روزی رسانی بدانها بدون رؤیت، تشبیه کرده است، و وجه شبه در هر دو مورد، ممکن بودن مطلب است با توجه به فراگیری قدرت او و بی نیازی در موردی به چیز دیگر.

## ۲۸۵- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

رَسُولَكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِكَ - وَ كِتَابُكَ أَبْلَغُ مَا يَنْطِقُ عَنْكَ

### ترجمه

«پیام رسان تو بیانگر عقل تو است، و نامه ات رساترین چیزی است که از جانب تو سخن می گوید.»

### شرح

لفظ «الترجمان للعقل» را برای «رسول» استعاره آورده است برای این که رسول از جانب [پیام دهنده] خبر می رساند و اما این که نامه رساترین چیزی است که از طرف صاحبش سخن می گوید، از آن جهت است که مقصود صاحب خود را ضبط می کند بر خلاف زبان پیام رسان، که بسا از روی اشتباه یا به



عمد پیام را آن چنان که باید نمی رساند، و از این رو اشکالی پیش می آید که حتی ممکن است باعث هلاکت فرستنده پیام شود.

## ۲۸۶- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

مَا الْمُبْتَلَى الَّذِي قَدْ اشْتَدَّ بِهِ الْبَلَاءُ - بِأَخْوَجٍ إِلَى الدُّعَاءِ مِنَ الْمُعَافَى الَّذِي لَا يَأْمَنُ الْبَلَاءُ

### ترجمه

«آن گرفتاری که دچار درد شدید است، به دعا نیازمندتر از آن تندرستی نیست که از گرفتاری در امان نمی باشد.»

### شرح

یعنی: این هر دو به دعا نیازمندند، آن یکی برای نجات از گرفتاری و این یکی برای دوام عافیتش و ایمن شدن از رسیدن بلا. و این سخن تشویق اهل عافیت به دعا و درخواست از خداست، تا خداوند به آنان توجه کند و لطفش در باره آنان پایدار باشد.

## ۲۸۷- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

الْأَنسُ أَبْنَاءُ الدُّنْيَا - وَ لَا يَلَامُ الرَّجُلُ عَلَى حُبِّ أُمَّه

### ترجمه

«مردمان فرزندان دنیایند، و انسان را به محبت مادر نمی شود ملامت کرد.»

### شرح

این گفتار سرزنش مردم در مورد دلبستگی به دنیاست، کلمه «أبناء» استعاره برای مردم آورده شده است، از آن جهت که تولد مردم از دنیاست و علاقه طبیعی به دنیا دارند.

و عبارت: و لا- یلام... سرزنشی برای مردم است، چنان که در مورد کسی که او را سرزنش می کنی و می گویی، طبیعت تو سرزنش کردنی است و به سمت چیزی که در سرشت تو است بر تو ملامتی نیست

اشاره

إِنَّ الْمُسْكِينَ رَسُولُ اللَّهِ - فَمَنْ مَنَعَهُ فَقَدْ مَنَعَ اللَّهَ - وَ مَنْ أَعْطَاهُ فَقَدْ أَعْطَى اللَّهَ

ترجمه

«آدم تنگدست فرستاده خداست، کسی که به او چیزی ندهد، در حقیقت حق خدا را نداده و کسی که به او چیزی بدهد، در حقیقت به خدا داده است.»

شرح

در باره کمک به تهیدست به وسیله قیاس مضموری تشویق کرده است که صغرای آن جمله ای است که ذکر شد، کلمه رسول الله را استعاره برای فقیر آورده است به این جهت که او در راه خدا و به امر خدا کمک می طلبد، و کبرای مقدر نیز چنین است: و هر کس این طور باشد، باید به او کمک کرد و او را راضی نمود.

اشاره

مَا زَنَى غَيُورٌ قَطُّ

ترجمه

«آدم غیرتمند هرگز مرتکب زنا نشود.»

شرح

قط، یعنی به طور قطع. توضیح آن که شخص غیرتمند واقعی، هنگامی که تصمیم به زنا می گیرد، نظیر آن را در باره خودش تصور می کند، پس خیالش با انگیزه زنا معارضه می کند، و در نتیجه از آن خودداری می ورزد.

اشاره

كَفَى بِالْأَجْلِ حَارِسًا

ترجمه

«اجل برای نگهداری انسان بس است.»

ص: ۶۷۲

## شرح

کلمه «حارس» را به این جهت که انسان تا وقتی اجلش نرسیده و چون نگهبانی او را نگاه می دارد، استعاره آورده است.

### ۲۹۱- امام (علیه السلام) فرمود:

## اشاره

يَنَامُ الرَّجُلُ عَلَى الثُّكُلِ وَلَا يَنَامُ عَلَى الْحَرْبِ

## لغت

حرب: غارت و چپاول اموال

## ترجمه

«مرد بر سوگ فرزند صبر می کند اما بر چپاول ثروتش صبر نمی کند.»

## شرح

سید رضی می گوید: معنای این سخن آن است که مرد کشته شدن فرزند را تحمل می کند اما بر چپاول اموالش صبر نمی کند.

توضیح آن که هر چند فرزند و مال هر دو مورد علاقه اند، با این همه، دیگران به مال چشم دارند و می خواهند آن را از چنگ صاحبش بیرون کنند و به غارت ببرند، اما مرگ فرزند چنین نیست.

### ۲۹۲- امام (علیه السلام) فرمود:

## اشاره

مَوَدَّةُ الْأَبَاءِ قَرَابَةٌ بَيْنَ الْأَبْنَاءِ - وَالْقَرَابَةُ إِلَى الْمَوَدَّةِ أَحْوَجُ مِنَ الْمَوَدَّةِ إِلَى الْقَرَابَةِ

## ترجمه

«دوستی پدران، خویشاوندی میان پسران است، و خویشاوندی به دوستی نیازمندتر است تا دوستی به خویشاوندی.»

## شرح

لفظ «قرابه» را استعاره برای دوستی زیاد میان فرزندان آورده است، بنا بر این دوستی همانند خویشاوندی است، به وسیله بازگو کردن محبت بین پدران- از باب گفتن لازم و اراده ملزوم- خبر از محبت پسران داده است، چون دوستی و محبت



ما بین پدران باعث ریشه دار شدن محبت و ارتباط بیشتر بین پسران می گردد.

آن گاه امام (علیه السلام) به برتری دوستی نسبت به خویشاوندی اشاره فرموده است به این ترتیب که خویشاوندی به دوستی در سود داشتن میان مردمان، نیاز بیشتری دارد، و دوستی در مفید بودنش از خویشاوندی بی نیازتر است (۱).

## ۲۹۳- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

اتَّقُوا ظُنُونَ الْمُؤْمِنِينَ - فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ

### ترجمه

«از گمانهای مؤمنان بترسید که خداوند بزرگ، حق را بر زبانهای آنان قرار داده است.»

### شرح

مؤمن ممکن نیست در مورد تصفیة نفس خود، و کمال استعداد نفس برای اندیشه درست نزدیک به حدس، و شکوفایی در پرتو حقیقت، خطا کند.

همان طوری که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «از هوشیاری مؤمن بترسید که او به وسیله نور خدا می نگردد، پس خدای سبحان صورت آن حق را بر زبانش جاری می سازد و او آن را بر زبان می راند.»

عبارت: فأنه... مقدمه صغرا برای قیاس مضموری است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر که این طور باشد، باید از حدس او پرهیز کرد، و این عبارت امام (علیه السلام) هشدار است برای کسی که نیت شری دارد، تا از ترس گمانهای مؤمنان، از نیتش برگردد.

ص: ۶۷۴

---

۱- ابن ابی الحدید در ذیل این سخن امام (علیه السلام) می نویسد: از کسی پرسیدند: برادرت را بیشتر دوست داری یا دوستت را؟ گفت: برادرم را اگر دوست باشد-م.

### اشاره

لَا يَصْدُقُ إِيمَانُ عَبْدٍ - حَتَّى يَكُونَ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ - أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ

### ترجمه

«ایمان بنده ای درست نیست تا به آنچه در نزد پروردگار است، مطمئنتر باشد از آنچه در دست خود دارد.»

### شرح

درستی ایمان و اعتقاد به چیزی همان یقین نسبت به آن چیز و کمال یقین است. و از نشانه های کمال یقین خوشبینی به خدا و توکل بر اوست به حدی که بر آنچه نزد خداست مطمئنتر باشد تا بر آنچه که نزد اوست. از آن رو که ایمان و اعتقاد او به رسیدن روزی از جانب خدا و اطمینان به آن، بیشتر است از قطع و اطمینان او به آنچه در دست خودش می باشد چون این در معرض تلف و ناپایدار است. و این حالت مرتبه عالی از مراتب توکل است.

### ۲۹۵- امام (علیه السلام) انس بن مالک را وقتی که به بصره آمد به نزد طلحه و زبیر

### اشاره

فرستاد تا سخنی را که از رسول خدا در باره آنها شنیده بود به ایشان خاطر نشان کند.

انس خودداری کرد و چون نزد آن بزرگوار بازگشت، عرض کرد: آن سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را فراموش کرده ام. حضرت فرمود: **إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا - فَضَرَبَكَ اللَّهُ بِهَا بَيْضَاءَ لَامِعَةٍ لَا تُورِيهَا الْعِمَامَةُ**

### ترجمه

«اگر دروغ بگویی، خداوند تو را به خاطر آن به سفیدی درخشانی مبتلا کند که عمامه هم آن را نپوشاند.»

### شرح

سید رضی می گوید: «مقصود از آن پیسی است که بعدها این بیماری در انس پیدا شد و او بدون روپند در بین جمعیت ظاهر نمی شد.»

امام (علیه السلام) او را نزد آن دو نفر [طلحه و زبیر] فرستاد تا آنچه را از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) شنیده بود به یاد آنها آورد. و آن حضرت (صلی الله علیه و آله) فرموده بود: شما دو تن با علی جنگ خواهید کرد در حالی که نسبت به او ستمکارید. و چون انس با کسی برخورد که او را از این کار منصرف کرد و رأی او را برگرداند، نزد امام (علیه السلام) بازگشت، و امام (علیه السلام) بر او نفرین کرد و نفرینش قبول افتاد. کلمه: بیضاء در محل جر، بدل از ضمیر در بهار است.

## ۲۹۶- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَ وَ إِدْبَارًا - فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَاحْمِلُوهَا عَلَى النَّوَافِلِ - وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَاقْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفُرَائِضِ

### ترجمه

«دلها اقبال و ادبار دارند وقتی که رو آوردند آنها را به مستحبات و ادارید، و هنگامی که رو برگردانند، به واجبات بسنده کنید.»

### شرح

قبلا- معنی اقبال و ادبار دلها گذشت. امام (علیه السلام) اقبال و روآوری دلها را به مستحبات اختصاص می دهد چون در این حالت دل گنجایش مستحبات و واجبات را دارد برخلاف حالت ادبار که گنجایش زیاد ندارد.

## ۲۹۷- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

وَ فِي الْقُرْآنِ؟ نَبَأُ مَا قَبْلَكُمْ - وَ خَبْرُ مَا بَعْدَكُمْ وَ حُكْمٌ مَا بَيْنَكُمْ

### ترجمه

«در قرآن است خبر پیشینان و خبر چیزهای بعد از شما و حکم چیزهایی که در بین شماست.»

### شرح

خبر ما قبل همان اخبار قرون گذشته، و خبر ما بعد یادآوری حالات مردن،



قیامت و وعده و عید است، و حکم چیزهای میان مردم، بیان احکام پنجگانه متعلق به افعال مردم می باشد. و این سخن در مورد ستایش قرآن و وادار ساختن مردم بر خواندن و فهمیدن قرآن است.

## ۲۹۸- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ - فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ

### ترجمه

«سنگ را از جایی که آمده، به همان جا برگردانید، زیرا بدی را جز بدی از بین نمی برد.»

### شرح

سنگ کنایه از بدی است. و بازگرداندن سنگ کنایه از مقابله با بدی، به مانند آن است. امام (علیه السلام) در این گفتار به وسیله قیاس مضموری وادار به مقابله کرده است که مقدمه صغرای آن عبارت: «فإن الشر...» و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر چه را که جز به وسیله بدی قابل دفع و قطع نباشد پس باید بدان وسیله آن را قطع کرد، البته این مطلب کلیت ندارد، زیرا که خود آن بزرگوار در موارد زیادی به بردباری امر فرموده است.

## ۲۹۹- امام (علیه السلام) به کاتب خود- عبید الله بن ابی رافع فرمود:

### اشاره

أَلَيْقَ دَوَاتِكَ وَ أَطْلَ جِلْفَةَ قَلَمِكَ - وَ فَرَّجَ بَيْنَ السُّطُورِ وَ قَرَمَطَ بَيْنَ الْحُرُوفِ - فَإِنَّ ذَلِكَ أَجْدَرُ بِصَبَاحِهِ الْخَطِّ

### لغات

ابو رافع: خدمت گزار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود قرمطه بین الحروف: نزدیک کردن میان حروف القت الدواه و لقتها: مرکب دوات را اصلاح کرد صباحه: نیک، زیبایی جلفه القلم: نوک قلم

ص: ۶۷۷

«دوات خود را اصلاح کن و سر قلمت را دراز کن. و بین خطها را پهن بگیر و حروف را نزدیک هم بنویس که این روش برای زیبایی خط مناسبتر است.»

### شرح

فایده قید اول روشن است، اما فایده قید دوم آن است که سر قلم دراز، مرکب زیادی می گیرد، در نتیجه قلم یارای نوشتن کلمات زیادی را - به صورت همسان بدون جدا سازی میان کلمات - پیدا می کند برخلاف سر قلم کوتاه که مرکبش اندک و تفکیک میان هر بار به مرکب زدن زیاد می باشد و در نتیجه تفاوت بین کلمات در آخر هر بار به مرکب زدن و آغاز نوبت دیگر فراوان است.

و فایده قید سوم آن است که بدان وسیله، فاصله ها بین خطوط و جدایی آنها از یکدیگر روشن می شود.

و فایده قید چهارم آنست که کلمات خوش شکل می شود و جلوه خوبی خواهد داشت، و شاید بعضی از این قیده ها و یا تمام آنها شرط جنس خط باشند.

نه باعث زیبایی بعضی از انواع خطوطی که بعدها پیدا شده اند.

و با عبارت: فان ذلک... وادار بر انجام کارهایی که دستور داده فرموده است یعنی این شرایط. و این بخش از عبارت مقدمه صغرا برای قیاس مضموری است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر چه باعث زیبایی خط باشد انجامش شایسته تر است.

۳۰۰- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

أَنَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَمْالُ يَعْسُوبُ الْفُجَّارِ

### ترجمه

«من پیشوای مؤمنانم، اما مال و ثروت پیشوای تبهکاران است.»

### شرح

سید رضی می گوید: معنای سخن آن است که مؤمنان پیروان من و بدکاران

پیرو مال و ثروتند، چنان که زنبوران عسل از یعسوب خود که رئیس آنهاست پیروی می کنند.

کلمه یعسوب را برای خود استعاره آورده است. و وجه شبه همان است که سید رضی - خدایش بیامرزد - بیان کرده است.

### ۳۰۱- یکی از یهودیان به امام (علیه السلام) عرض کرد: «پیغمبرتان را هنوز به خاک

#### اشاره

نسپرده بودید که در باره او اختلاف کردید».

إِنَّمَا اِخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِيهِ - وَ لَكِنَّكُمْ مَا جَفَّتْ أَرْجُلُكُمْ مِنَ الْبَحْرِ - حَتَّى قُلْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ - «اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ» فَقَالَ «إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»

#### ترجمه

امام (علیه السلام) فرمود: «در باره او اختلاف نکردیم، اختلاف ما از او بود، اما شما هنوز پاهایتان از آب دریا خشک نشده، به پیامبرتان گفتید:

«اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ» فَقَالَ «إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» (۱).

#### شرح

مقصود امام (علیه السلام) آن است که ما در نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) اختلاف نکردیم و شکی در آن نداشتیم بلکه اختلاف ما ناشی از او بود، یعنی به سبب شبهه بعضی آیات و روایاتی بود که از آن حضرت رسیده بود، بعضی از ما آنها را درک نکردیم، اما شما اختلاف پیدا کردید که آیا آفریدگاری دارید یا نه تا آنجا که گفتید، برای ما خدایی قرار ده! و این خود به طریق اولی باعث شک در نبوت پیامبرتان نیز هست.

### ۳۰۲- از امام پرسیدند چگونه بر شجاعان برتری یافتی؟ آن بزرگوار فرمود:

#### اشاره

مَا لَقِيتُ رَجُلًا إِلَّا أَعَانَنِي عَلَى نَفْسِهِ

ص: ۶۷۹

۱- سوره اعراف (۷) آیه (۱۳۸) [۱] یعنی: برای ما خدایی مانند خدای ایشان قرار بده.

«به هیچ کس بر نخوردم مگر این که او خود مرا به زیان خویش کمک کرد.»

## شرح

سید رضی می فرماید:

امام(علیه السلام) با این گفتار اشاره فرموده است بر این که هیبت آن بزرگوار در دلها می افتاد.

مقصود امام(علیه السلام) آن است که هیبت آن بزرگوار و تصوّر شجاعان که پیروزی او را بر همگان و کشتن ایشان را نتیجه ای عادی می دانستند، باعث عقب نشینی و ضعف مقاومت آنها می شد، و این چیزی بود که او را علیه رقیبان یاری می کرد.

### ۳۰۳- امام(علیه السلام) به فرزندش محمد حنفیه فرمود:

## اشاره

يَا بَنِيَّ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ مِنَ الْفَقْرِ - فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ - فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنَقِصَةٌ لِلدِّينِ - مَدْهَشَةٌ لِلْعَقْلِ دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ

## ترجمه

«پسرم از تنگدستی تو می ترسم، از دست آن به خدا پناه ببر که تنگدستی باعث شکست و کاستی در دین، و سرگردانی عقل و خرد، و انگیزه دشمنی است.»

## شرح

امام(علیه السلام) پسرش را به پناه بردن بر خدا از تنگدستی امر کرده است به خاطر سه ناگواری که در تنگدستی وجود دارد: یا باعث کاهش در دین است، چون فکر مشغول تنگدستی می شود و نیروی بدن را از عبادت می گیرد و باعث سرگردانی عقل می شود، یعنی جای سردرگمی و حیرت عقل است و دلتنگی به دلیل بی چیزی امر واضحی است. و همچنین تنگدستی باعث دشمنی شخص با مردم می شود. امام(علیه السلام) به وسیله قیاس مضمیری و ادار به استعاذه کرده است که صغرای قیاس: فان الفقر... و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر چه دارای آن شرایط

باشد پناه بردن به خدا از شرّ آن واجب است.

## ۳۰۴- امام(علیه السلام) در پاسخ کسی که از وی مشکلی را پرسید فرمود:

### اشاره

سَلْ تَفْقَهُا وَلَا تَسْأَلْ تَعْتَنَّا- فَإِنَّ الْجَاهِلَ الْمُتَعَلِّمَ شَبِيهٌ بِالْعَالِمِ- وَإِنَّ الْعَالِمَ الْمُتَعَسِّفَ شَبِيهٌ بِالْجَاهِلِ الْمُتَعَتِّتِ

### لغات

معضله: مسأله مشکل تعنت: درخواست کار دشوار برای کسی که از او چیزی می طلبد تعسف: بیراهه رفتن

### ترجمه

«پرس برای آموختن نه برای به مشکل افکندن، زیرا نادانی که در صدد فراگیری است مانند داناست اما عالمی که به بیراهه رود به سان نادان است.»

### شرح

امام(علیه السلام) از گفتار پرسش کننده فهمید که هدفش آموذن امام(علیه السلام) است، این بود که قبل از پاسخ به ادب کردن و راهنمایی او پرداخت بر آنچه شایسته پرسش و هدف پرسیدن است یعنی چیز فهمی نه طرف را به سختی انداختن، چون مورد اول برای انسان مفید است.

تفقها و تعنتا دو مفعول له و یا دو مصدرند که جایگزین حال شده اند، امام(علیه السلام) به وسیله قیاس مضموری بر سؤال برای آموزش ترغیب کرده است که صغرای آن عبارت: فَإِنَّ الْجَاهِلَ الْمُتَعَلِّمَ شَبِيهٌ بِالْعَالِمِ است، و وجه شبه، مشترک بودن آن دو تن در دانش طلبی و مقصد است. و کبرای مقدر آن چنین است: و هر کس که مانند عالم باشد، شایسته است که روش او را داشته باشد.

آن گاه از رفتن به راه نادرست در پرسش، و انحراف از آن به چیزی غیر از مقصود اصلی به وسیله قیاس مضموری بر حذر داشته است که صغرای آن: فَإِنَّ

العالم...بالجهل می باشد، و وجه شبه آن است که چنان عالمی سؤال را بی مورد مطرح می نماید و همچون نادان پرسشهای نابجا و درخواست ناروا می کند، و کبرای مقدر نیز چنین است: و هر کس که شبیه نادانان باشد باید از روش او اجتناب کرد تا از این شباهت به دور باشد.

### ۳۰۵- امام(علیه السلام) وقتی که ابن عباس او را به چیزی راهنمایی می کرد که

#### اشاره

موافق نظر آن بزرگوار نبود، به او فرمود:

لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَ أَرَى فَإِنْ عَصَيْتُكَ فَأَطِئِنِي

#### ترجمه

«بر تو است که مرا راهنمایی کنی و من صلاح خود را در آن می نگرم، آن گاه اگر من از تو پیروی نکردم تو از من پیروی کن.»

#### شرح

نقل کرده اند موقع بازگشت امام(علیه السلام) از سفر حج که مردم در مکه با وی بیعت کرده بودند، ابن عباس گفت: یا امیر المؤمنین این کار مهمی است، بیم آشوب مردم می رود، برای طلحه حکم ولایت بصره، و برای زبیر حکم ولایت کوفه را صادر کنید، و به معاویه نامه ای بنویسید و از خویشاوندی و نسبت، یاد کنید و در حکومت شام او را تثبیت فرمایید تا با شما بیعت کند، اگر بیعت کرد و از روش شما و امر خدا اطاعت کرد، او را به حال خود واگذارید، و اگر مخالفت کرد، آن گاه به مدینه بخواهید و عوضش کنید تا دریاها آشوب متلاطم نگردند! امام(علیه السلام) فرمود: پناه می برم به خدا از این که دین خود را به خاطر دنیای دیگران تباه سازم! فرزند عباس بر تو است که ما را راهنمایی کنی و من صلاح خود را در آن می نگرم مفعول «أری» چون معلوم بوده است حذف شده است، یعنی: من جهت مصلحت را می اندیشم، امام(علیه السلام) اطاعت از خود را واجب دانسته از آن رو که امام است و اندیشه اش بالاتر است پس اگر در کاری مصلحت دید، نظر او برتر و بالاتر است.

## ۳۰۶- نقل کرده اند وقتی که امام (علیه السلام) از جنگ صفینبه کوفه بازگشت،

### اشاره

گذرش بر قبیله «شمامیین» افتاد، صدای گریه زنها را برکشته های جنگ صفین شنید و چون حرب بن شرحبیل شبامی که از بزرگان قبیله بود خدمت امام (علیه السلام) آمد، امام (علیه السلام) به او فرمود: أَتَغْلِبُكُمْ نِسَاؤُكُمْ عَلٰی مَا أَسْمَعُ - أَلَا تَنْهَوْنَهُنَّ عَنْ هَذَا الرَّزَنِ وَ أَقْبِلَ؟ حَرْبُ؟ يَمْشِي مَعَهُ وَ هُوَ عَ رَاكِبٍ - فَقَالَ لَهُ ارْجِعْ فَإِنَّ مَشِيَ مِثْلِكَ مَعَ مِثْلِي - فِتْنَةٌ لِلْوَالِي وَ مَذَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِ

### ترجمه

«آیا زنها با گریه ای که به گوش من می رسد می خواهند بر شما مسلط شوند، آیا شما نمی خواهید آنان را از گریه بازدارید» حرب خواست پیاده در رکاب حضرت حرکت کند، امام فرمود: «برگرد که پیاده آمدن مثل تو با مانند من، برای فرمانروا گرفتاری و برای مؤمن ذلت و خواری است.»

### شرح

شبام، به کسر شین نام قبیله ای از عرب است. قادم، حال است، و استفهام، استفهام انکاری است چون بر فعل نفی وارد شده است. قبلاً معلوم شد که بی تابی در مصیبت از صفات ناپسند می باشد و نهی شده است، زیرا باعث ترس مرد می شود و او را برای جنگیدن سست می کند، در صورتی که جنگ امری است ضروری.

امام (علیه السلام) او را از راه رفتن در رکاب خود بر حذر داشته است با قیاس مضمیری که صغرای آن جمله «فان مشی مثلك...» و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر چه که باعث گرفتاری و ذلت و خواری شود، ترک آن واجب است.

## ۳۰۷- موقعی که امام (علیه السلام) گذرش به کشته های خوارج جنگ نهروان افتاد،

### اشاره

فرمود:

بُؤْسًا لَكُمْ لَقَدْ ضَرَّكُمْ مَنْ عَرَّكُمْ - فَقِيلَ لَهُ مَنْ عَرَّهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ - فَقَالَ

ص: ۶۸۳

الشَّيْطَانُ الْمُضِلُّ وَالنَّفْسُ الْأَمَارَةُ بِالسُّوءِ - عَزَّتْهُمْ بِالْأَمَانِيِّ وَفَسَحَتْ لَهُمْ بِالْمَعَاصِي - وَوَعَدَتْهُمْ الْإِظْهَارَ فَاقْتَحَمَتْ بِهِمُ النَّارَ

## لغت

بؤس: شدت

## ترجمه

«بدا به حالتان که به شما زیان رساند آن که شما را فریب داد».

پرسیدند یا امیر المؤمنین چه کسی آنها را فریب داد؟ فرمود:

«شیطان گمراه کننده و نفسهای وادارنده به بدی، آنان را به وسیله آرزوها گول زدند راه سرکشیها را به روی آنها گشودند، و وعده پیروزی به آنها دادند و آنها را در آتش دوزخ افکندند»

## شرح

از این که امام (علیه السلام) آن عاملی را که باعث زیان و فریبشان شده، به شیطان گمراه کننده و نفسهای وادارنده به بدی تفسیر فرموده است، دریافت می شود که گاهی مقصود از نفس اماره، همان شیطان است، و از طرفی اقتضای عطف مغایرت بین معطوف و معطوف علیه است. و منظور از آرزوهایی که بدان وسیله ایشان را فریفته است، همان آرمان غلبه یافتن و چیرگی است و مقصود از کشاندن آنان به میدان عصیان و سرکشی، اجازه نافرمانی دادن و گسترش و جلوه دادن معاصی در نظر آنها است و همچنین، به آنان وعده پیروزی بر دشمنی را می دهد که بر آنها غالب شده است. بدیهی است که اینها باعث دخول در آتش جهنم می گردد. و کلمه: اقتحام استعاره برای سرعت وارد ساختن آنان به جهنم است.

**۳۰۸- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ - فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ

## ترجمه

«از نافرمانیهای الهی در خلوتها پرهیزید که ناظر بر گناه، خود حاکم است».

ص: ۶۸۴



## شرح

امام (علیه السلام) دستور داده تا از نافرمانیهای الهی بترسند، و به وسیله قیاس مضموری بر حذر داشته است که صغرای آن جمله: **فَانَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ** است و کبرای مقدر آن نیز چنین است: **و هَر كَس كَه شَاهِدْ كِنَاهِشْ**، حاکم نیز باشد باید از او بترسد.

**۳۰۹- وقتی که خبر کشته شدن محمد بن ابی بکر به امام (علیه السلام) رسید، فرمود:**

## اشاره

إِنَّ حُزْنَنا عَلَيْهِ عَلَي قَدْرِ سُورِهِمْ بِهِ - إِلَّا أَنَّهُمْ نَقَصُوا بَغِيضاً وَ نَقَصْنَا حَبِيْباً

## ترجمه

«غم ما بر کشته شدن او به اندازه شادی دشمنان اوست، با این تفاوت که ایشان دشمنی را از دست دادند و من دوستی را.»

## شرح

قبلاً موقعیت محمد بن ابی بکر را در نزد امام به تفصیل گفته ایم.

عبارت: **فَانَّ حُزْنَنا عَلَيْهِ عَلَي قَدْرِ سُورِهِمْ بِهِ** به معنی: به جهت فقدان او:

مقصود امام (علیه السلام) آن است که شدت این دو با هم متناسب است، و به تفاوت بین ارزش آنچه از دشمنانش کاسته شده و آنچه از خود وی کاسته شده، اشاره کرده است، به منظور اظهار غم و درد از فقدان او.

**۳۱۰- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

الْعُمْرُ الَّذِي أَعْدَرَ اللَّهُ فِيهِ إِلَي ابْنِ آدَمَ سِتُّونَ سَنَةً

## ترجمه

«عمری که خداوند بهانه فرزند آدم را در آن می پذیرد، همان شصت سال است.»

## شرح

اعذر الیه: بهانه او را پذیرفت، اعدار الله الیه یعنی: او را تا مدت معین که امکان کسب توشه را برای روز قیامت است، مهلت داده است، زیرا پس از شصت سال، قوای نفسانی و جسمانی کاسته می شود، و ناتوان از عمل می شود.



پس هر کس به آن حد از عمر برسد و کوتاهی کند جای سرزنش دارد و بهانه ای در پیشگاه خداوند ندارد.

### ۳۱۱- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

مَا ظَفَرَ مَنْ ظَفَرَ الْإِثْمَ بِهِ - وَ الْغَالِبُ بِالشَّرِّ مَغْلُوبٌ

#### ترجمه

«آن که گناه بر او چیره شود، پیروز نیست و آن که به وسیله بدی چیرگی یابد، شکست خورده است.»

#### شرح

این عبارت برای دور ساختن از ظلم و تجاوز است، توضیح آن که پیروز راستین کسی است که به طریقی عادلانه بر دشمن پیروز شود، و هر کس چنان نباشد همواره ستمگر بوده و در پیشگاه خدا مقهور گناه است و با این که در ظاهر پیروز می نماید اما مغلوب ظلم خویشتن است.

امام (علیه السلام) صفت ظفر، پیروزی را برای گرفتاری شخص در دام گناه و احاطه گناه بر وی، استعاره آورده است.

### ۳۱۲- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ - فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ - فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مُتَّعَ بِهِ غَنِيٌّ - وَ اللَّهُ تَعَالَى سَأَلَهُمْ عَنْ ذَلِكَ

#### ترجمه

«خداوند سبحان در ثروت ثروتمندان روزی تنگدستان را واجب کرده است.

پس هیچ تنگدستی گرسنه نماند مگر آن که توانگری حق او را نداده باشد. و خداوند تعالی از این کار مؤاخذه خواهد کرد.»

#### شرح

مقصود امام (علیه السلام) از این واجب، زکات است، بدیهی است که گرسنگی فقیر، بدان جهت است که توانگر جلو روزی و یا آنچه را که وسیله روزی اوست

باز گرفته است. و امام (علیه السلام) با عبارت: و الله سائلهم (خدا مؤاخذه خواهد کرد)، توانگران را بیم داده است، و این جمله مقدمه صغرا برای قیاس مضموری است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر کس که مورد بازخواست خداست، سزاوار است که از مؤاخذه او بر حذر باشد!

### ۳۱۳- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

الِاسْتِعْنَاءِ عَنِ الْعُذْرِ أَعَزُّ مِنَ الصَّدْقِ بِهِ

#### ترجمه

«بی نیازی از عذر و بهانه، از آوردن عذر و بهانه درست، ارزشمندتر است.»

#### شرح

مقصود امام (علیه السلام) آن است که انجام ندادن کاری که باعث عذر خواهی شود، و در نتیجه با ترک آن نیاز به عذر خواهی نباشد، بهتر و سودمندتر است از این که چنان کاری را بکنی و بعد عذر درست و بجا بیاوری، و احتمال دارد که مقصود از کلمه اعز این باشد که بی نیازی از عذر خواهی باعث عزت بیشتر تو است. زیرا بهانه آوردن در کاری، ذلت و خواری دارد.

### ۳۱۴- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

أَقْلُ مَا يَلْزَمُكُمْ لِلَّهِ - أَلَّا تَسْتَعِينُوا بِنِعْمِهِ عَلَى مَعَاصِيهِ

#### ترجمه

«کمتر چیزی که بر شما به خاطر خدا لازم است، آن است که از نعمتهای او بر انجام معصیتش کمک نگیرید.»

#### شرح

توضیح آن که، اقتضای عدالت آن است که از نعمت الهی برای طاعت او استفاده شود، پس اگر چنین کاری نشد، دست کم، نعمت را در راههای جایز به کار ببرند نه این که از نعمت الهی برای نافرمانی او کمک بگیرند، زیرا آن باعث خشم خداست.

اشاره

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الطَّاعَةَ غَنِيمَةً الْأَكْبَاسِ - عِنْدَ تَفْرِيطِ الْعَجْزِ

ترجمه

«خداوند پاک طاعت خود را سود افراد زیرک قرار داده، آن گاه که اشخاص ناتوان از آن کوتاهی می کنند.»

شرح

طاعت خدا سود و غنیمت افراد زیرک است از آن رو که طاعت باعث نعمت پایدار اخروی است و سبب غنیمت، نیز خود غنیمت است. افراد زیرک کسانی هستند که هوش و تلاش خود را در راه شایسته علمی و عملی به کار می برند، و خداوند آنان را-موقعی که ناتوانان، قصور و کوتاهی از عمل شایسته دارند، و افسوس می خورند-به این غنیمت مخصوص گردانیده است.

و امام (علیه السلام) در مقام نکوهش قصور کنندگان آنان را همانند عاجزان قلمداد فرموده است.

اشاره

الْشُّطَّانُ وَزَعَهُ اللَّهُ فِي أَرْضِهِ

ترجمه

«پادشاهان پاسبانان خدایند در روی زمین.»

شرح

یعنی خداوند متعال حاکمان را در زمین قرار داده است تا به وسیله آنها آنچه را که می خواهد [مانند دفع ظلم از مظلوم] باز دارد: مقصود امام (علیه السلام) سلطان عادل است.

## اشاره

الْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَ حُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ - أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْرًا وَ أَدْلُ شَيْءٍ نَفْسًا - يَكْرَهُ الرُّفْعَةَ وَ يَشْنَأُ السُّمْعَةَ - طَوِيلٌ غَمُّهُ بَعِيدٌ هَمُّهُ - كَثِيرٌ صَمْتُهُ مَشْغُولٌ وَقْتُهُ - شَكُورٌ صَبُورٌ - مَغْمُورٌ بِفِكْرَتِهِ ضَمِينٌ بِخَلَّتِهِ - سَهْلٌ الْخَلِيقَةَ لَيْنٌ الْعَرِيكَه - نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنَ الصَّلْدِ - وَ هُوَ أَدْلُ مِنَ الْعَبْدِ

## لغت

یشنا: دشمن می دارد

## ترجمه

«شادمانی مؤمن در چهره و غم وی در دل است، سعه صدرش از هر چیز بیشتر، و نفسش از هر چیز خوارتر است، از گردنفرازی بیزار است و خودنمایی را دشمن می دارد. غمش طولانی، همتش والا، خاموشی اش بسیار، و تمام وقتش مشغول است سپاسگزار، و بسی بردبار و در اندیشه فرو رفته است، در دوستی با دیگران امساک می ورزد، خلق و خویش نرم و طبعش رام است. اراده اش از سنگ سخت محکمتر است با این که از برده ای متواضعتراست.»

## شرح

امام (علیه السلام) در مقام تعریف مؤمن شانزده صفت را یاد کرده است:

۱- شادیش در چهره است، و این خود، در رابطه با فضیلت تواضع و فروتنی است ۲- غمش در دل است، و این از ترس خداست، و توجه بر این که شاید در برابر امر خدا کوتاهی کرده باشد.

۳- از هر چیز بیشتر سعه صدر دارد، و قبالا دانستی که سعه صدر فضیلتی برای قوه غضبیه است و گاهی از آن تعبیر به «رحب الذراع دست باز» می کنند. مقصود امام (علیه السلام) آن است که مؤمن این فضیلت را به طور کامل دارد.

۴- نفسش از هر چیز خوارتر است، یعنی به خاطر تواضعش در برابر خدا و با توجه به موقعیت و ارزش نفس خود که چه قدر به خدا نیازمند است. کلمه:

صدرا و نفسا هر دو تمیزند.

۵- از گردنفرازی بیزار است. چون این صفت مانند خودبینی و خودپسندی ریشه تمام پستیهاست. و همچنین دشمنی اش با ریاکاری به خاطر دوری از این صفت ناپسند است.

۶- غم طولانی اش به خاطر نگرش مداوم بر مرگ و پس از مرگ است که در پیش روی اوست.

۷- والا همتی اش از آن روست که والا همتی و دوری از پستیهای دنیا و توجه به هدف نهایی یعنی سعادت جاودانه اخروی از ویژگیهای مؤمن است.

۸- خاموشی بسیار او به خاطر کمال عقلش می باشد و جز به مقدار نیاز و برای گفتن سخنی که حکمت و مصلحت دارد، دم بر نمی آورد.

۹- اوقات زندگی اش را به عبادت پروردگارش مشغول است.

۱۰- سپاسگزار است، یعنی خدا را فراوان سپاس می گوید.

۱۱- بردبار است، یعنی در برابر آزمون الهی صبور است.

۱۲- در اندیشه ملکوت آسمانها و زمین و دریافت آیات خدا و بینشی که از آنها کسب می کند، فرو رفته است.

۱۳- در دوست شدن با هر کسی امساک می ورزد، از آن رو که وی برای مراتب دوستی و دوستان ارزش قائل است. و اینان دوستان راستین در راه خدایند، و بسی اندکند، بنا بر این، دوستی را به دست پیشامدها نمی سپارد و همین طور با هر کسی که خواهان محبت و دوستی با اوست دوستی نمی کند. و احتمال دارد مقصود آن باشد که هرگاه کسی را به دوستی گرفت، امساک می ورزد تا مبادا دوستی اش را تباه سازد و یا با دوست خود سهل انگاری کند. و بعضی به فتح خاء روایت کرده اند: الخَلْمه: حاجت یعنی وقتی که برای او حاجتی پیش آید، از این که حاجت خویش را از کسی درخواست کند، خودداری می ورزد.

ص: ۶۹۰

۱۴- نرم خوست، یعنی در طبع او سختگیری و خشونت وجود ندارد.

۱۵- طبعش رام است، کنایه از این که در برخورد با دیگران نرم و هموار است. اصل این کلمه:

لین العریکه آن پوست چرمی است که موقع دباغی نرم بوده و برای دباغ مشکل نباشد.

۱۶- اراده اش استوار و از سنگ سختتر است به دلیل شجاعت و پایداری در راه خدا، در حالی که به خاطر تواضع، و معرفتی که نسبت به قدرت آفریدگار دارد از برده ای خواتر است.

**۳۱۸- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

لَوْ رَأَى الْعَبْدُ الْأَجَلَ وَمَصِيرَهُ - لَأَبْغَضَ الْأَمَلَ وَعُزُورَهُ

**ترجمه**

«اگر بنده مدت عمر و گذشتن آن را بنگرد هر آینه آرزو و فریب آن را دشمن می دارد.»

**شرح**

کلمه: «المسیر» را برای اجل یعنی مدت زندگی استعاره آورده است از آن رو که قسمتهای مختلف عمر می گذرد و پایان عمر، تمام شدن قسمتها و اجزای آن است همان طوری که راه قسمت به قسمت طی می شود تا به آخر می رسد. و احتمال دارد که مقصود از اجل، پایان زندگی باشد، و کلمه: «مسیر» را برای نزدیکی پایان زندگی از نظر عقل، استعاره آورده است، مقصود آن است که اگر اجل به صورت یک موجود محسوسی بود که راه می رفت بنده حرکت آن را به طرف مرگ به چشم می دید و پایان آن را می فهمید و آرزوهای دنیوی اش بریده می شد و فریب دنیا را نمی خورد.

ص: ۶۹۱



### ۳۱۹- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

لِكُلِّ امْرِئٍ فِي مَالِهِ شَرِيكًا - الْوَارِثُ وَالْحَوَادِثُ

#### ترجمه

«هر کسی در ثروت و مالش دو شریک دارد: یکی وارث و دیگری پیشامدها.»

#### شرح

امام (علیه السلام) از اندوختن مال با نام بردن از دو شریک ناپسند بر حذر داشته است.

### ۳۲۰- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

الِدَّاعِي بِلَا عَمَلٍ كَالرَّامِي بِلَا وَتَرٍ

#### ترجمه

«درخواست کننده بدون عمل مانند تیراندازی است که کمانش بدون زه باشد.»

#### شرح

وجه شبهه، بی فایده بودن است. نظیر همین است قول پیامبر (صلی الله علیه و آله): «احمق الناس من ترك العمل و تمنى على الله» نادانترین مردم کسی است که بندگی و طاعت را ترک گوید اما از خدا آرزوی پاداش کند.

### ۳۲۱- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

الْعِلْمُ عِلْمَانِ مَطْبُوعٌ وَ مَشْمُوعٌ - وَلَا يَنْفَعُ الْمَشْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ

#### ترجمه

«علم بر دو نوع است: یکی علم طبیعی و فطری، دیگری علم شنیده، که علم شنیده تا مطبوع نباشد بی فایده است.»

#### شرح

مقصود امام (علیه السلام) از علم مطبوع، عقل بالملکه است، یعنی استعداد به وسیله علوم بدیهی و ضروری برای رسیدن به علوم اکتسابی، و مقصود از علم

ص: ۶۹۲

مسموع، همان شنیده های از دانشمندان است، زیرا کسی که چنین استعدادی را ندارد، سودی از شنیده های خود از علوم نمی برد و از دستاورد خود بهره مند نمی شود.

بعضی گفته اند مقصود از علم مطبوع آن اصولی است-مانند توحید و عدالت خدا- که انسان به طبیعت عقل و فطرت می داند، و علم مسموع، علوم شرعی است که نسبت به اصول عقلی و فطری، به منزله فرع است، زیرا فرع بدون اصل سودی ندارد.

**۳۲۲- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

صَوَابُ الرَّأْيِ بِالذُّوْلِ - يُقْبَلُ بِإِقْبَالِهَا وَ يَذْهَبُ بِذَهَابِهَا

**ترجمه**

«درستی اندیشه بستگی به دارائها دارد، با آمدن آنها می آید و با رفتن آنها می رود.»

**شرح**

یعنی لازمه داشتن دارایی و ثروت اندیشه درست است. زیرا لازمه خوشبختی کاملی که همراه داشتن دارایی است آن است که اندیشه درستی در کار باشد تا آن را اداره کند و از طرفی همان خوشبختی و دارایی وسیله و زمینه است برای گزینش درستترین اندیشه، پس اندیشه درست با وجود دارایی- که زمینه ساز است- فراهم می آید، و با از دست رفتن دارایی، اندیشه درست نیز می رود، هر چند که به ظاهر، اندیشه صحیح باشد.

**۳۲۳- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى

**ترجمه**

«پاکدامنی زینت تنگدستی، و سپاسگزاری زینت توانگری است.»

**شرح**

پاکدامنی فضیلتی برای قوه شهویه است و پیداست که پاکدامنی زینتی

است برای انسان که با وجود تنگدستی زینده تر است، از آن رو که پاکدامنی به شخص تنگدست ارزشی می دهد که مردم به دل او را دوست می دارند و او را مدح و ثنا می گویند و اثر پاکدامنی در فقیر خیلی زود ظاهر می گردد. و اگر پاکدامن نباشد، در دنیا و آخرت زیانکار است. و همچنین سپاسگزاری نیز از جمله فضایل قوه شهویه است، و برای توانگر زشت است که در برابر نعمتهای الهی کفران کند، بنا بر این زینت توانگری و کمال آن به سپاسگزاری است.

### ۳۲۴- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

يَوْمُ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ - أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ

#### ترجمه

«روز عدالت برای ستمگر سختتر است از روز ستمی که بر ستمدیده رفته است.»

#### شرح

روز عدالت، روز قیامت، و روز ستم همان وقت ظلم ستمگر است، قبلاً توضیح آن گذشت.

### ۳۲۵- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

الْأَقْوِيلُ مَحْفُوظَةٌ وَ السَّرَائِرُ مَبْلُوءَةٌ - وَ «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» - وَ النَّاسُ مَنْقُوصُونَ مِدْخُولُونَ إِلَّا - مَنْ عَصَمَ اللَّهُ - سَيَأْتِيهِمْ مُتَعَنَّتٌ وَ مُجِيبُهُمْ مُتَكَلِّفٌ - يَكَادُ أَفْضَلُهُمْ رَأِيًّا - يَرُدُّهُ عَنْ فَضْلِ رَأْيِهِ الرِّضَا وَ الشُّحْطُ - وَ يَكَادُ أَصْلَبُهُمْ عُدَاً تَنْكُؤُهُ اللَّحْظَةُ - وَ تَسْتَحِيلُهُ الْكَلِمَةُ الْوَاحِدَةُ مَعَاشِرَ النَّاسِ اتَّقُوا اللَّهَ - فَكُمْ مِنْ مُؤَمِّلٍ مَا لَا يَبْلُغُهُ وَ بَانَ مَا لَا يَسْكُنُهُ - وَ جَامِعٌ مَا سَوْفَ يَشْرِكُهُ - وَ لَعَلَّهُ مِنْ بَاطِلٍ جَمَعَهُ وَ مِنْ حَقٍّ مَنَعَهُ - أَصَابَهُ حَرَامًا وَ اِحْتَمَلَ بِهِ آثَامًا - فَبَاءَ بَوَازِرِهِ وَ قَدِمَ عَلَى رَبِّهِ آسِفًا لَاهِفًا - قَدْ «خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»

#### لغات

مدخول، و مدخل: کسی که در عقلش بیماری و نقصی است تنکوه: در آن اثر می کند تستحیله: دگرگون می کند او را

باء بثقله: با بار سنگین باز گردد، و در برابر او فراهم گردد لاهف: حسرت زده، اندوهگین

## ترجمه

«سخنان نگهداری شده، و رازهای نهان آشکار گردیده و «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ» (۱) و مردم ناقصند و معیوب، مگر آن را که خدا نگه دارد آن که سؤال می کند، درشتخوست و پاسخ دهنده در رنج و زحمت است، آن که از همه بهتر می اندیشد، خوشنودی و خشم، او را از اندیشه صحیح باز می گرداند، و آن که عقلش از همه استوارتر است، یک نگاه او را از راه به در برد، و یک کلمه حال او را دگرگون سازد. ای مردم از خدا بترسید، چه بسا کسی که به چیزی امیدوار است و به آن نمی رسد، و بنایی می سازد که در آن ساکن نمی شود، و مالی را جمع می کند و دیری نمی پاید که آن را ترک می گوید، شاید از راه باطل فراهم کرده، حقی را از صاحبش باز داشته و از راه حرام به آن مال رسیده و گناهی به وسیله آن به گردن گرفته، پس با بار گناه باز گردد، و در پیشگاه خدایش با حسرت و اندوه حاضر شود. در دنیا و آخرت زیانکار است و این زیانی است آشکار».

## شرح

این بخش از سخنان امام (علیه السلام) در مقام موعظه است، نخست شنوندگان را موعظه کرده که گفته هایشان محفوظ و رازهای نهانی آنها آشکار است، در مواردی که آنان در راه اطاعت خدا خود را به زحمت انداخته اند.

سرائر: آنچه در دلها از عقاید و یتها و نظایر آن پوشیده است.

از معاذ بن جبل نقل کرده اند که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در باره قول خدای تعالی:

«يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» (۲) پرسیدم: این اسراری که روز قیامت آشکار می شوند، چیستند؟

ص: ۶۹۵

۱- سوره مدثر (۷۴) آیه (۳۸) [۱] یعنی: هر کس در گرو عمل خود می باشد.

۲- سوره طارق (۸۶) آیه (۹) [۲] یعنی: روزی که اسرار باطنی آشکار شود. (از جمله نامهای قیامت) -م.

فرمود: رازهای پنهان شما همان اعمال شما از نماز، روزه، زکات، وضو، غسل جنابت و هر واجبی از واجبات است زیرا همه این اعمال رازهای پنهانی اند، پس اگر شخص بخواهد، می گوید: نماز خواندم در صورتی که نخوانده، و اگر بخواهد می گوید وضو گرفته ام در صورتی که وضو نگرفته است.

کلمه: رهینه، را استعاره برای نفس آورده است از آن رو که نفس به طور پنهانی متکی به اعمال زشتی است که مرتکب می شود و همان طوری که گرو گیرنده به مالی که در برابر او قرار گرفته، متکی است. و این عبارت از آیات قرآن مجید است. مقصود امام (علیه السلام) توجه دادن به سخن درست و نیت خیر و انجام اعمال شایسته است.

آن گاه توجه داده است بر کاستیهای طبیعی انسان که نیاز دارد تا از راه اکتساب آنها را جبران کند. امام (علیه السلام) سؤال کننده مردم را توصیف کرده است بر این که پرسش او بیرون از حدی است که سزاوار پرسش است، زیرا هدف او آزمایش است نه آگاهی، و پاسخ دهنده را توصیف به زحمت در پاسخ گفتن نموده به خاطر کمی دانشش، و فرموده است آن که از همه بهتر می اندیشد ممکن است خوشنودی، یا خشمی که در او پیدا می شود باعث شود از اندیشه اش بازگردد، در عین این که مصلحت را در همان می داند و آن که از همه استوارتر است یعنی در راه خدا نستوهتر و در طاعت او نیرومندتر است، یک نگاه در او اثر می کند، یعنی کسی که با نظر هیبت بر او می نگرد او را تحت تأثیر قرار می دهد، و یک کلمه او را دگرگون می سازد و در نتیجه از راه حق منحرف می شود! و ممکن است که مقصود از یک نگاه و یک کلمه، از جانب کسانی باشد که به دنیا و لذتهای دنیا او را می خوانند.

آن گاه مردم را به تقوا و ترس از خدا دعوت کرده و به منظور جذب به تقوا، آرزو و امل را تقبیح نموده و از آن بر حذر داشته با یاد کسان بسیاری که به چیزی

امیدوار بودند و به آن نرسیدند و همچنین سازندگان بناهایی که در آن ساکن نشدند، و جمع کنندگان مال که ناگزیر آن را ترک کردند، با احتمال این که آن را از راه باطل جمع کرده و حق کسی را بازداشته و دچار حرام شده و بار گناه آن را به دوش کشیده و در پیشگاه خدای خود با حسرت و اندوه- به خاطر نافرمانی و کوتاهی از دستور الهی- حاضر شدند، و در نتیجه در دنیا به دلیل مردن و در آخرت به خاطر کوتاهی در کسب خیر اخروی زیان بردند و این زیان، زیانی آشکار است.

**۳۲۶- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

مِنَ الْعِصْمَةِ تَعَذُّرُ الْمَعَاصِي

**ترجمه**

«ناتوانی بر گناه، نوعی عصمت و دوری از گناه است.»

**شرح**

یعنی از جمله وسایل عصمت و بازدارنده گناه آن است که انسان خود را به ترک گناه عادت دهد وقتی که دسترسی به گناه ندارد تا این حالت برای او به صورت ملکه ای در آید و مقصود از عصمت همین است.

**۳۲۷- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

مَاءٌ وَجْهَكَ جَامِدٌ يُقَطِّرُهُ السُّؤَالُ - فَانظُرْ عِنْدَ مَنْ تُقَطِّرُهُ

**ترجمه**

«آبروی تو روان نیست، درخواست از دیگران آن را فرو می چکاند، پس بنگر تا نزد چه کسی آن را فرو می چکانی.»

**شرح**

امام (علیه السلام)، آبرو را استعاره برای حیا و نورانیت آن در سیمای انسانی آورده است که با پرسش سائل از سیمایش رخت بر می بندد، و با عبارت جمود و چکیدن ترشیح به کار برده است. و احتمال دارد که کنایه از عرقی باشد که موقع

ص: ۶۹۷

خجالت سائل به خاطر سؤال و شرمی که پیدا می کند، بر چهره اش نقش می بندد.

و هدف امام (علیه السلام) از این سخن پرسش بجا از صاحبان مروّت و خانواده های اصیل است. بعضی وجهک ماء جامد روایت کرده اند در این صورت استعاره برای آبرو به خاطر ریختنش خواهد بود که گویا مانند آب جامد کم کم آب می شود و می چکد.

**۳۲۸- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

الْتَنَاءُ بِأَكْثَرِ مِنَ الْإِسْتِحْقَاقِ مَلَقٌ - وَ التَّقْصِيرُ عَنِ الْإِسْتِحْقَاقِ عِيٌّ أَوْ حَسَدٌ

**لغت**

الملق: چرب زبانی و زیاده روی در ستایش.

**ترجمه**

«ستایش بیش از اندازه چاپلوسی، و کمتر از حدّ شایستگی حسد است.»

**شرح**

امام (علیه السلام) از دو طرف افراط و تفریط در ستایش دیگران به خاطر پیامد ناپسند آنها بر حذر داشته است، پیامد افراط، چاپلوسی، و تفریط در ستایش در ماندگی و یا حسد نسبت به فضیلت کسی است که مورد ستایش است.

**۳۲۹- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ

**ترجمه**

«بدترین گناهان گناهی است که صاحبش آن را ساده پندارد.»

**شرح**

توضیح آن که ساده انگاشتن گناه باعث غرق شدن در آن و ارتکاب زیاد گناه و دور نساختن آن از خود، می گردد. به طوری که ملکه می شود. بر خلاف گناهایی که مهم و سخت تلقی شود.





## اشاره

مَنْ نَظَرَ فِي عَيْبِ نَفْسِهِ اشْتَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ- وَ مَنْ رَضِيَ بِرِزْقِ اللَّهِ لَمْ يَحْزَنْ عَلَى مَا فَاتَهُ- وَ مَنْ سَلَّ سَيْفَ الْبُغْيِ قُتِلَ بِهِ- وَ مَنْ كَايَدَ الْأُمُورَ عَطَبَ- وَ مَنْ أَقْتَحَمَ اللَّجْجَ غَرِقَ- وَ مَنْ دَخَلَ مَدَاحِلَ السُّوءِ أَتَاهُمْ- وَ مَنْ كَثَرَ كَلَامُهُ كَثَرَ خَطْوُهُ- وَ مَنْ كَثَرَ خَطْوُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ- وَ مَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ- وَ مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ- وَ مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ- وَ مَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ فَأَنكَرَهَا- ثُمَّ رَضِيَ بِهَا لِنَفْسِهِ فَمَذَلَّكَ الْأَحْمَقُ بِعَيْنِهِ- وَ الْقِنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَعُ- وَ مَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ- رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِالْيُسْرِ- وَ مَنْ عَلِمَ أَنَّ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ- قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَغْنِيهِ

## ترجمه

«هر کس به عیب خود بنگرد از عیب دیگران بازماند. و هر که به روزی خدا داده قانع باشد، به آنچه از دست داده غمگین نمی شود. و هر کس شمشیر ستم بر آورد با همان شمشیر کشته شود. و هر کس در کارها خود را رنج دهد، هلاک شود. و هر کس خود را در گردابهای زندگی اندازد، غرق شود. و هر که به جاهای بد رود، متهم شود. و هر کس پر حرفی کند، اشتباهش زیاد شود. و هر کس زیاد مرتکب اشتباه گردد، کم شرم شود. و هر کس کم شرم باشد، پرهیزگاری اش اندک است و هر کس پرهیزگاری اش اندک باشد، دلش می میرد، و آن که دلش بمیرد، داخل آتش دوزخ گردد. و هر کس به بدیهای مردم بنگرد و آنها را نپسندد و باز آنها را برای خود بخواهد، این همان احمق و نادان است. و هر کس زیاد به یاد مرگ باشد، به اندک دنیا دلخوش گردد. و هر کس بداند که گفتارش برخاسته از کردار اوست، کمتر سخن گوید مگر در باره آنچه لازم می بیند.»

## شرح

۱- هر کس به عیب خود بنگرد از عیب دیگران بازماند، از آن رو که عیب دیگران را به خاطر افتخار خود که او چنین عیبی را ندارد، بازگو می کند. پس اگر چنان عیبی را در خود ببیند، توجه به کاستی خود، او را از پرداختن به کاستی

دیگران و توجه به آن، باز می دارد .

۲- هر که به روزی خدا داده راضی باشد، به آنچه از دست داده غم نمی خورد، توضیح آن که غم خوردن برای از دست رفته، برخاسته از نداشتن قناعت و عدم رضایت به روزی موجود است پس عدم لازم، مستلزم عدم ملزوم، یعنی غم خوردن برای از دست رفته است .

۳- هر کس شمشیر ستم برکشد با همان شمشیر کشته شود، کنایه از ستمکاری است بدیهی است که ستم باعث نابودی ستمکار است. این مطلب در چند جا گذشت .

۴- هر کس در کارها خود را به زحمت اندازد، هلاک شود، یعنی کسی که به خود سختی و مشقت دهد، خود را در معرض هلاکت قرار داده است .

۵- هر کس خود را در گردابهای دریای زندگی اندازد غرق شود. کلمه لجج را برای کارهای مهم مانند جنگها و تدبیر حکومتها، و لفظ غرق را برای هلاک شدن، استعاره آورده است .

۶- هر کس در جاهای بد قدم گذارد، متهم شود، زیرا آن جاها محلّ تهمت و ورود به آن جاها از نشانه هایی است که باعث بدگمانی می شود، مانند معاشرت با بدکاران و امثال آن .

۷- هر کس پر حرفی کند، خطایش زیاد باشد، زیرا قبلا گذشت که کمال عقل مستلزم کم حرفی است، بنا بر این پر حرفی مستلزم نقصان عقل است و نقصان عقل نیز مستلزم خطای زیاد و گفتار بدون اندیشه و تدبیر است.

۸- هر کس زیاد مرتکب اشتباه شود، کم شرم باشد، زیرا دانستی که شرم همان چیزی است که بخوبی جلو انجام کارهایی را می گیرد که انجام و اقدام بر آنها- به دلیل پیامد ناروایشان- زشت است. و اقدام بر خطا وسیله پر حرفی با خودداری از آن امور و از جمله خود پر حرفی، منافات دارد.

۹- هر کس کم شرم باشد، پرهیزگاری اش اندک گردد. زیرا که پرهیزگاری عبارت است از پابند بودن بر کارهای خوب و از مرز کارهای شایسته به ناشایسته‌ها تجاوز نکردن، و از جمله کارهای نیک شرم داشتن است. پس کم شرمی مستلزم کمی پرهیزگاری است. و بسا که ورع را به خودداری از محارم تفسیر کرده اند. و بدیهی است که کم شرمی نیز زمینه ای است برای ارتکاب کارهای حرام، و در نتیجه زمینه برای کم بودن ورع است، پس امام (علیه السلام) شیء (ورع) را، جای زمینه شیء قرار داده و بدان نیز حکم کرده است.

۱۰- هر کس پرهیزگاری اش اندک باشد، دلش می میرد، یعنی چون فضیلت، باعث زنده بودن دل است، نبودن ورع و یا کمی آن را استعاره برای مردن دل آورده است، کلمه مردن به خاطر بی فایده بودن چنان دلی است. همان طوری که مرده از سود زندگی بی بهره می شود.

۱۱- هر که دلش بمیرد وارد آتش دوزخ گردد، زیرا باعث انتقال انسان از آتش جهنم به بهشت، همان آراسته شدن به فضیلت است، بنا بر این اگر دارای فضیلت نبود، وعده گاهش آتش دوزخ است. این عبارت به صورت قیاس مفصولی است و نتیجه آن این است که هر کس پر حرف باشد، وارد آتش دوزخ گردد. و این عبارت برای برحذر داشتن از پر حرفی آمده است.

۱۲- هر کس به بدیهیای مردم بنگرد و آنها را نپسندد، و بعد آنها را برای خود بخواهد و نپسندد، این شخص احمق است، و دلیل نادانی او آن است که این صفات را از دیگران بد دانستن مستلزم داشتن اندیشه صحیح و انجام ندادن آنهاست، و از طرفی خواستن و پسندیدن آنها برای خود، خلاف اندیشه درست و بیرون شدن از مصلحت اندیشی برای خویشتن است و این خود، نادانی و کاستی آشکار در عقل اوست. الف و لام در الحاق افاده حصر در شخص مورد نظر دارد، و از آن رو با کلمه بعینه مورد تأکید قرار داده است.

۱۳- هر کس مرگ را زیاد یاد کند، به اندک دنیا دل خوش دارد. زیرا هدف از فزون خواهی بهره برداری و کامجویی از دنیاست و یاد مرگ، این کامجویی را در هم شکسته و تلخ می کند .

۱۴- هر کس بداند که گفتارش برخاسته از رفتار اوست، جز در موارد لزوم، سخن اندک گوید، توضیح آن که آگاه بر این مطلب، چنین قیاسی را ترتیب می دهد: گفتار، خود عملی است، و هر عملی مورد مؤاخذه قرار می گیرد که چرا بیهوده بوده است، پس نتیجه می گیرد که گفتار اگر بی هدف باشد مورد مؤاخذه است، و این باعث می شود که بر سخن لازم بسنده کند.

### ۳۳۱- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

لِلظَّالِمِ مِنَ الرَّجَالِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ - يَظْلِمُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ - وَ مَنْ دُونَهُ بِالْعُلْبِ وَ يُظَاهِرُ الْقَوْمَ الظَّالِمَةَ

#### ترجمه

«مردم ستمگر سه علامت دارند: به کسی که ما فوقشان است با نافرمانی ستم می کنند، به کسی که زیر دستشان است، با زور ستم می ورزند، و به ستمگران کمک می کنند.»

#### شرح

اما ستم به بالا دست، نافرمانی خدا و تجاوز از حدود عادلانه الهی است، مورد دوم لازمه مورد اول و دومی پیامد دو مورد اول و دوم است.

### ۳۳۲- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

عِنْدَ تَنَاهِي الشَّدَّةِ تَكُونُ الْفُرْجَةُ - وَ عِنْدَ تَضَائِقِ حَلَقِ الْبَلَاءِ يَكُونُ الرَّخَاءُ

#### ترجمه

«به هنگام نهایت سختی گشایش و در وقت تنگنای حلقه گرفتاری، آسایش فرا می رسد.»

## شرح

پایان سختی مستلزم نجات از آن است و مقصود از فرج و گشایش همان است و همچنین تنگنای حلقه گرفتاری، وقت زاری خالصانه در پیشگاه خدا و امید راستین به اوست، که زمینه برای گشایش و نجات از تنگناست. کلمه:

«حلق» را برای دشواریهایی که انسان را احاطه کرده و چاره ای از آنها ندارد، به خاطر شباهت به حلقه کمر بند و تنگ چهارپایان استعاره آورده است.

**۳۳۳- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

لِبَعْضِ أَضْيَحَابِهِ - لَا تَجْعَلَنَّ أَكْثَرَ شُغْلِكَ بِأَهْلِكَ وَوَلَدِكَ - فَإِنْ يَكُنْ أَهْلُكَ وَوَلَدُكَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ - فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَوْلِيَاءَهُ - وَإِنْ يَكُونُوا أَعْدَاءَ اللَّهِ - فَمَا هُمَّكَ وَشُغْلُكَ بِأَعْدَاءِ اللَّهِ

## ترجمه

«بیشتر اعمال خود را برای زن و فرزندت انجام مده، زیرا اگر زن و فرزندت دوستان خدا باشند خداوند دوستان خود را تباه نمی کند، و اگر دشمنان خدا باشند، تو چرا برای دشمنان خدا غم و زحمت بر خود روا می داری؟»

## شرح

امام (علیه السلام) از کار زیاد برای زن و فرزند به خاطر بازماندن از طاعت خدا نهی کرده است و بر روا بودن آن به دلیلی اشاره فرموده است که آن دلیل به منزله قیاس شرطی منفصلی است که تقدیر آن چنین است: خانواده ات از دو صورت بیرون نیستند: یا دوستان خدایند و یا دشمنان او، و به هر دو صورت کار برای آنها درست نیست، زیرا خداوند هزینه دوستانش را کفایت می کند و آنان نیازی به زحمت دیگران ندارند، و اما دشمنان خدا را نیز مورد توجه قرار دادن روا نیست.

ما در عبارت: فما همك استفهام بر سبیل سرزنش و توبیخ است.

**۳۳۴- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ

ص: ۷۰۳

«بالاترین عیبه‌ها آن است که چیزی را که در وجود خود داری برای دیگران عیب بدانی.»

### شرح

قبلا شرح این سخن گذشت که خود دلیل بر نادانی و بزرگترین عیبه‌است.

**۳۳۵- در حضور امام (علیه السلام) مردی به مرد دیگری که خداوند به او پسری**

### اشاره

داده بود به عنوان تبریک گفت: فرزند رزمنده گوارایت باد! امام (علیه السلام) فرمود:

لَا تَقُلْ ذَلِكَ - وَ لَكِنْ قُلْ شَكَرْتَ الْوَاهِبَ - وَ بُرِكَ لَكَ فِي الْمَوْهُوبِ - وَ بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ رُزِقَتْ بِرَّهُ

### ترجمه

«چنین مگو، بلکه بگو: خداوند بخشنده را سپاسگزار باش. فرزندى را که به تو مرحمت کرده، تو را مبارک باد، این فرزند به کمال توانایی برسد و از نیکوکاری او بهره مند گردی.»

### شرح

این سخن ارشادی از طرف آن بزرگوار، برای تبریک گویی به وجود فرزند است، و در آن چهار فایده است:

۱- یادآوری پدر به سپاسگزاری خدا و توجه به او.

۲- درخواست نزول برکت از جانب خدا، از طریق درخواست و دعا در بارهٔ مرحمتی که به او شده است.

۳- دعاء برای بقای فرزندی که خداوند داده و برای رسیدن به رشد، یعنی کمال توانایی برای استفاده وی.

۴- دعا برای بهره مندی و سود بردن از او، یعنی خداوند به او نیکی و فایده را روزی کند.

## ۳۳۶- مردی از عمال امام (علیه السلام) ساختمان عظیم بنا کرد، پس امام (علیه السلام)

### اشاره

خطاب به او فرمود:

أَطَّلَعَتِ الْوَرِقُ زُؤُوسَهَا - إِنَّ الْبِنَاءَ يَصِفُ لَكَ الْغِنَى

### لغت

فخم: بزرگ.

### ترجمه

«سکه ها سرهاشان را آشکار کرده اند و ساختمان دارایی تو را وصف می کند.»

### شرح عبارت طلوع الورق لئوسها

کنایه از آشکار شدن اثر آن سکه ها در ساختمان است، امام (علیه السلام) سکه ها را از نظر بر آمدن اثر آن به حیوانات تشبیه کرده است و همچنین لفظ «وصف» را استعاره آورده و به بنا نسبت داده است از آن رو که از توانگری و دارایی او خبر می دهد، همان طوری که صفت خبر از موصوف خود می دهد.

## ۳۳۷- به امام (علیه السلام) گفتند: «اگر در خانه مردی را به روی او ببندند و او را داخل

### اشاره

خانه قرار دهند، روزی او از کجا می رسد؟»

امام (علیه السلام) در جواب فرمود: مِنْ حَيْثُ يَأْتِيهِ أَجَلُهُ

### ترجمه

«اگر در خانه مردی را به روی او ببندند و او را داخل خانه قرار دهند، روزی او از کجا می رسد؟» امام (علیه السلام) در جواب فرمود:

«از جایی که اجلش می رسد.»

### شرح

امام (علیه السلام) روزی را با مرگ قیاس کرده است، از آن رو که هر دو از یک جا ریشه می گیرند و آن قدرت آفریدگار



است، و با عبارت: «من حیث» بدان اشاره نموده است.

ص: ۷۰۵

### اشاره

صبر نموده و فرمود:

إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَيْسَ بِكُمْ يَدًا - وَلَا إِلَيْكُمْ أَنْتَهَى - وَقَدْ كَانَ صَاحِبِكُمْ هَذَا يُسَافِرُ فَعِدُّوهُ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ - فَإِنْ قَدِمَ عَلَيْكُمْ وَإِلَّا قَدِمْتُمْ عَلَيْهِ

### ترجمه

«مرگ او نه از شما شروع و نه به شما ختم یافته، فرض کنید این بار به سفری رفته است و این سفر را مانند سفرهای دیگرش بدانید که به سوی شما باز می گردد و اگر او باز نگردد شما به نزد او باز می گردید.»

### شرح

«عدوه» یعنی: چنین فرض کنید. این نوع تسلیت، با عبارتی فصیح، و معنای بسیار برای قانع ساختن و آرامش مفید است.

### ۳۳۹- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

أَيُّهَا النَّاسُ لِيَرْكُمُ اللَّهُ مِنَ النِّعَمِ وَجِلِينَ - كَمَا يَرَاكُمْ مِنَ النَّقْمِ فَرِقِينَ - إِنَّهُ مَنْ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ - فَلَمْ يَرِ ذَلِكُمْ اسْتِدْرَاجًا فَقَدْ أَمِنَ مَخَوفًا - وَ مَنْ ضَيَّقَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ - فَلَمْ يَرِ ذَلِكُمْ اخْتِبَارًا فَقَدْ ضَيَّعَ مَأْمُولًا

### لغت

استدراج: ناگهانی گرفتن

### ترجمه

«ای مردم باید خداوند شما را از نعمت و بخشش خود ترسان ببیند چنان که از عذاب و کیفر خویش بیمناک می بیند، برآستی کسی که مال فراوان در اختیار دارد و نبیند که آن را ناگهان از او باز می گیرند از ترس ایمن و آسوده گشته است، و کسی که تنگدست گردد، و آن را آزمایش نبیند، پاداشی را که امید و آرزو به آن بسته، تباه ساخته است.»

### شرح

امام (علیه السلام) دستور داده است تا به هنگام رسیدن نعمت، از ترس این که مبادا

ناگهان از دست برود، از نعمت خدا بیمناک و در هراس باشند چنان که از عذاب می ترسند، توضیح آن که نعمت آزمایشی است که باید آن را سپاس گزارد، همان طوری که عذاب گرفتاری است که باید با پایداری با آن روبرو شد. و هدف امام (علیه السلام) واداشتن بر دو فضیلت شکرگزاری و پایداری است. و از دل بستگی به نعمت و غفلت از خدا در حال نعمت با عبارت: *إِنَّهُ... أَمِنَ مَخَوْفًا بِرَحْمَتِهِ*، و این عبارت مقدمه صغرا برای قیاس مضمی است که کبرایش: *وَكُلٌّ مِنْ أَمِنَ مَخَوْفًا فَهُوَ مَغْرُورٌ* یعنی هر کس ایمن از ترس بماند او فریب خورده است.

و همین طور، تنگدست را بر حذر داشته از این که از آزمون و گرفتاری تنگدستی خود غفلت ورزد و او را از جمله کسانی شمرده است که پاداش مورد آرزوی خود را تباه می سازد و توضیح مطلب آن است که فقیر با این عقیده که تنگدستی آزمونی از طرف خداست آماده صبر و پایداری می گردد، و از خداوند متعال آرزوی پاداش زیادی در آخرت دارد اما وقتی که چنین عقیده ای نداشته باشد، آمادگی اش را از دست می دهد و امید خود را تباه می سازد.

**۳۴۰- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

*يَا أُشَيْرَى الرَّغْبَةَ أَقْصَى زُورًا - فَإِنَّ الْمُعْرَجَ عَلَى الدُّنْيَا لَا يَرُوعُهُ مِنْهَا - إِلَّا صَيْرِيفُ أَيْتَابِ الْحِدَّانِ - أَيُّهَا النَّاسُ تَوَلَّوْا مِنْ أَنْفُسِكُمْ تَأْدِيبَهَا - وَاعْدِلُوا بِهَا عَنْ ضَرَاوِهِ عَادَاتِهَا*

**لغات**

ضراوه: جرأت بر شکار و علاقه مندی به آن ضرایه: به فتح، لغتی در ضراوه می باشد ضرایه به کسر: مصدر ضری به، است به هر سه روایت شده است

**ترجمه**

«ای گرفتاران هوای نفس بازایستید که دل بسته دنیا را نمی ترساند مگر صدای به هم رسانیدن دندانهای مصائب ای مردم خود به ادب کردن نفسهایتان پردازید و آنها را از جرأت بر عاداتهای نکوهیده باز دارید.»

ص: ۷۰۷

## شرح

کلمهٔ أسری را استعاره برای کسی آورده است که دنیا میل و علاقهٔ او را به خود جلب کرده است. امام (علیه السلام) دستور به خودداری از زیاده روی در طلب دنیا داده و از دلباختگی و توجه بدان بر حذر داشته است، با این عبارت: **فَإِنَّ الْمَعْرَجَ... وَالْحَدَثَانَ**، و لفظ صریف و انیاب را به جهت شباهت مرگ به هنگام فرا رسیدنش به شتر تندرو، استعاره آورده است. سپس خطاب به مردم، آنها را مأمور فرموده است تا ادب و اصلاح نفس خویش را به عهده گیرند و آن را در حدِّ عدالت، از حرکات و افعال باز دارند، و از جرأت و اقدام بر غرق شدن در هواهای نفس بازگیرند. و معنای ریاضت، قبلاً روشن شد.

**۳۴۱- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

لَا تَطُنَّنْ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَحَدٍ سُوءًا - وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مُحْتَمَلًا

## ترجمه

«به سخنی که از زبان کسی بیرون می آید نباید گمان بد ببری، در حالی که احتمال خوبی در آن می دهی.»

## شرح

یعنی: تا وقتی که برای کلام دیگری راه حمل و تأویلی می توانی پیدا کنی مبادا گمان بد ببری، زیرا نفسهای سالم به خداوند از نفوس دیگر نزدیکترند. و او در جمله، حالیه است.

**۳۴۲- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

إِذَا كَانَتْ لِمَكَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ حَاجَةٌ - فَايْدَأْ بِمَسْأَلِهِ الصَّلَاةَ عَلَى رَسُولِهِ ص - ثُمَّ سَلْ حَاجَتَكَ - فَإِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يُسْأَلَ حَاجَتَيْنِ - فَيَقْضِي إِحْدَاهُمَا وَيَمْنَعُ الْأُخْرَى

## ترجمه

«هر گاه از خداوند حاجتی داشتی، پس درخواست خود را با درود بر

پیامبرش که سلام و درود خدا بر او و خاندان او باد، آغاز کن، زیرا خداوند بخشنده تر از آن است که دو حاجت از او درخواست شود و او یکی از آنها را روا سازد، و دیگری روا نسازد».

### شرح

امام (علیه السلام) دستور فرموده است، که درخواست درود بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بر درخواست حاجت مقدم، بدارند، تا آمادگی برای آن پیدا شود، و با عبارت: «فَإِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ...» بر این مطلب ترغیب فرموده است، یعنی: این که درخواست اول به اتفاق اقوال از طرف خدا بر آورده است، پس سزاوار کرم اوست که دومین درخواست را نیز بر آورد، و این جمله مقدمه صغرا برای قیاس مضموری است که کبرای مقدرش چنین است: و هر کس کریمتر از اینها باشد پس سزاوار است که از او دو درخواست شود تا او هر دو را بر آورد.

### ۳۴۳- امام (علیه السلام) فرمود

### اشاره

مَنْ ضَنَّ بِعَرَضِهِ فَلْيَدَعِ الْمِرَاءَ

### ترجمه

«هر که می خواهد آبروی خویش را محفوظ بدارد، باید ستیز با دیگران را ترک کند.»

### شرح

و این مطلب بدان جهت است که ستیز باعث تحریک قوه خشم نسبت به طرف ستیز و انگیزه دشنام و بدگویی است.

### ۳۴۴- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

مِنَ الْخُرْقِ الْمَعَاجِلَهُ قَبْلَ الْإِمْكَانِ - وَالْأَنَاءُ بَعْدَ الْفُرْصَةِ

### لغت

خرق: حماقت، نادانی

### ترجمه

«از نادانی است عجله به کاری پیش از توانایی، و همچنین، سستی نمودن

پس از فرا رسیدن وقت مناسب.»

### شرح

شتابزدگی برای رسیدن به حاجتی و شتافتن به سمت آن پیش از فرا رسیدن وقت ممکن، افراط در جستن آن است، و سستی در آن نیز در وقت ممکن تفریط است و این هر دو نکوهیده است و صاحب آنها نیز کار را بی موقع انجام داده است و این نادانی روشن و کاستی در عقل و کم تدبیری است. و راه درست همان میانه روی یعنی انجام کار در وقت ممکن و فرصت مناسب می باشد.

### ۳۴۵- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

لَا تَسْأَلْ عَمَّا لَا يَكُونُ - فِی الدِّی قَدْ كَانَ لَكَ شُغْلٌ

### ترجمه

«از آنچه ممکن نیست، مپرس، که در آنچه شدنی است برای تو کاری هست.»

### شرح

امام (علیه السلام) دستور داده است آنچه را که برای انسان ممکن نیست - از قبیل زیادی روزی و امثال آن از خواسته های دنیوی - فراموش کند در برابر آن خواسته هایی که به انسان داده شده و ممکن بوده است.

و برای از یاد بردن چیزهایی که برای انسان میسر نیست، با این عبارت:

فِی الدِّی... ترغیب کرده است یعنی: پس در اینها سرگرمی به آن مقداری که تو توقع داری وجود دارد تا تو را از موارد دیگر باز دارد. و مقصود امام (علیه السلام) از سرگرمی، حفظ نعمت موجود و سپاسگزاری لازم، و به کار بردن نعمت در راه طاعت خداست، و این عبارت به منزله صغرای قیاس مضموری است که کبرای مقدر آن چنین است: و هر چیزی که چنین باشد شایسته است که انسان به جز آن سرگرم نشود و بیش از آن را نطلبد.

ص: ۷۱۰

## اشاره

الْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ وَ الْإِعْتِبَارُ مُنْذِرٌ نَاصِحٌ - وَ كَفَى أَدْبًا لِنَفْسِكَ تَجَبُّبُكَ مَا كَرِهْتَهُ لِغَيْرِكَ

## ترجمه

«اندیشه، آینه صاف است، و عبرت گرفتن، بیم دهنده پند آموز است، و در ادب و آراستگی تو همین بس که از آنچه بر دیگری نمی پسندی دوری کنی.»

## شرح

۱- اندیشه آینه صاف است، کلمه مرآه آینه را برای فکر از آن رو استعاره آورده که بدان وسیله معقولات دیده می شود چنان که در آینه صورتها را می بینند، و قبلا توضیح مطلب گذشت .

۲- عبرت آموزی، بیم دهنده پند آموز است. کلمه: منذر ناصح بیم دهنده پند آموز را برای عبرت گرفتن استعاره آورده است، توضیح آن که عبرت گرفتن انسان را به یاد آخرت می اندازد و باعث انزجار می گردد، و همچون بیم دهنده پند آموزی باعث می شود که از کارهای نهی شده و خلاف پند گیرد .

۳- در ادب و آراستگی تو همین بس که از آنچه بر دیگری نمی پسندی دوری کنی.

امام (علیه السلام) به این مطلب اشاره فرموده است که دوری کردن شخص از آنچه بر دیگران نمی پسندد از قبیل رذایل اخلاقی که باعث هلاکت می شود، در ادب او بس است. و به این وسیله که این صفات در دیگران ناپسند است او را بر حذر داشته و به این وسیله که این خود در ادب کردن نفس کافی است او را تشویق فرموده است.

## اشاره

الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ فَمَنْ عَمِلَ - وَ الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ - فَإِنْ أَجَابَهُ وَ إِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ

## ترجمه

«علم وابسته به عمل است پس هر که دانست عمل کرد. و علم، عمل را ندا می کند، اگر پذیرفت از آن بهره مند می شود، و گرنه علم از عمل دوری می کند.»

## شرح

مقصود امام (علیه السلام) آن است که علم در وضعی که مطابق حکمت الهی است با عمل قرین است. توضیح مطلب آن است که خداوند بزرگ برای نفس عاقله دو قوه علمی و عملی قرار داده و کمال نفس را نیز وابسته به این دو قوه علم و عمل شمرده است، علم تنها موجب کمال نفس نمی شود مگر این که با عمل توأم باشد.

عبارت: فَمَنْ عَمِلَ یعنی: هر کس آنچه را که بر طبق حکمت باید بداند، اگر دانست، سزاوار است که بر طبق دانسته اش عمل کند، و این خود انگیزه عمل شده و لازمه وجود آن است. و احتمال دارد که جمله: «عمل» خبر در معنای امر باشد، یعنی هر کس بداند پس عمل می کند. و عبارت: وَ الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ ... هتف یعنی ندا کردن، هر چند که ندا کننده دیده نشود، این کلمه را برای آنچه از طلب علم در نظر گرفته شده است، استعاره آورده است، از آن رو که علم با عملی که در خور آن است و خواست طبیعی آن است نزدیکی و همبستگی دارد، پس گویا او را فریاد می زند و به همبستگی دعوت می کند تا از آن دو، کمال انسان فراهم آید. و معنی عبارت: فَإِنْ أَجَابَهُ وَ إِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ است که وقتی علم با عمل توأم شد، آن چنان نیرومند می شود که گویی از عالم ذهن به عالم حس وارد شده و به صورت فعل و عمل ملموس در آمده و جلوه می کند، مثلاً هر گاه انسان به وجود آفریدگار و آنچه از اطاعت او لازم است، علم دارد، و بعد آن را با عبادت خود قرین ساخته، لازمه آن عبادت بنده، ادامه توجه به پروردگار و



به خاطر سپردن یاد اوست به حدی که هیچ گاه از خاطر فراموش نشود. و اما وقتی که عمل برای خدا را ترک گوید، پس ناگزیر باید سرگرم به غیر خدا شود، و از توجه به او بگسلد، تا آنجا که این خود باعث فراموشی و غفلت از خدا گردد.

کلمه: ارتحال (کوچ کردن) را برای از بین رفتن علم استعاره آورده است از آن رو که چنان نفسی استعداد و صلاحیت علم را ندارد همانند کسی که از وطنی که صلاحیت سکونت ندارد، کوچ می کند، و بعضی گفته اند: مقصود از ارتحال بی فایده شدن علم است از باب مجاز نام مقدمه را بر نتیجه اطلاق کرده است، زیرا نتیجه ارتحال و کوچ کردن، سود نبردن از جای کوچ است.

**۳۴۸- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَتَاعُ الدُّنْيَا حُطَامٌ مُّؤَبِّئٌ - فَتَجَبَّيْوْا مَرْعَاهُ فُلَعْتَهَا أَخْطَى مِنْ طُمَأْنِينَتِهَا - وَ بُلْغَتْهَا أَرْكَى مِنْ ثُرْوَتِهَا - حُكِمَ عَلَى مُكْتَبِرِهَا بِالْفَاقَةِ - وَ أُعِينَ مَنْ غَنِيَ عَنْهَا بِالرَّاحَةِ - مَنْ رَاقَهُ زَبْرُجُهَا أَعْقَبَتْ نَاطِرِيهِ كَمَهَا - وَ مَنْ اسْتَشَعَرَ الشَّعْفَ بِهَا مَلَأَتْ ضَمِيرَهُ أَشْجَانًا - لَهَنَّ رَقِصٌ عَلَى سُؤْيِدَاءِ قَلْبِهِ - هُمْ يَشْعَلُهُ وَ عَمَّ يَحْزُنُهُ - كَذَلِكَ حَتَّى يُؤَخِّدَ بِكَظْمِهِ فَيُلْقَى بِالْفَضَاءِ مُنْقَطِعًا أَبْهَرَاهُ - هَيِّنًا عَلَى اللَّهِ فَنَاءُؤُهُ وَ عَلَى الْإِخْوَانِ الْقَسَاؤُهُ - وَ إِنَّمَا يَنْظُرُ الْمُؤْمِنُ إِلَى الدُّنْيَا بِعَيْنِ الْإِعْتِبَارِ - وَ يَقْتَاتُ مِنْهَا بَبْطِنِ الْإِضْطِرَارِ - وَ يَسْمَعُ فِيهَا بِأُذُنِ الْمَقْتِ وَ الْإِبْعَاضِ - إِنْ قِيلَ أَثْرَى قِيلَ أَكْدَى - وَ إِنْ فُرِحَ لَهُ بِالْبَقَاءِ حُزِنَ لَهُ بِالْفَنَاءِ - هَذَا وَ لَمْ يَأْتِهِمْ يَوْمٌ فِيهِ يُنِيلُسُونَ

**لغات**

قلعه: کوچ کردن حظوه: سود، منفعت راقه: باعث شگفت شد، او را خیره کرد کمه: کوری مادرزاد اشجان: گرفتاریهای مهم رقص: جوشش، نگرانی ابهران: دو رگ مربوط به قلب اکدی: کم فایده ابلاس: نومیدی از رحمت

**ترجمه**

«ای مردم کالای دنیا گیاه خشک و وبا آور است، پس دوری کنید از

ص: ۷۱۳

چرا گاهی که رفتن از آنجا سودمندتر از ماندن در آن جاست، و اندک خوراکی آن پاکیزه تر از دارایی آن است، و برای هر که دارایی زیاد در دنیا جمع کند، تنگدستی مقرر شده، و هر که بی نیاز از آن باشد، کمک به آسایش او شده است و چشمان کسی را که زینت دنیا خیره اش کرده کور مادر زاد ساخته است و هر کس دوستی آن را پیشه کند، خاطرش را پریشان سازد، که آن پریشانیها اعماق قلبش را بیازارد، هدفی او را به حدی غمگین سازد که راه خشم او را گرفته، و او را در بیابانی اندازد در حالی که رگهای دلش قطع شده و بر خدا نابودی اش و بر یارانش انداختن او آسان می باشد. مؤمن با چشم عبرت به دنیا می نگرد، و به اندازه نیازمندی شکم، غذا به دست می آورد، و با گوش خشم و دشمنی می شنود، اگر گفته شود که فلانی بی نیاز شد، گفته می شود فقیر شد!! و اگر به هستی اش شاد باشند به نیستی اش غمگین شوند!! این است حال انسان در دنیا، در حالی که هنوز نیامده است آن روزی که ناامید می گردند.»

## شرح

در این بخش از سخنان امام (علیه السلام) دو فایده است:

یکی آن که امام به وسیله چند چیز از دنیا بر حذر داشته است:

۱- کالای دنیا گیاهی خشک و وبا آور، یعنی کشنده است، کلمه: «حطام» را برای کالای دنیا-به دلیل زودگذر بودن و بی فایده بودنش- استعاره آورده است، همان طوری که خدای متعال فرموده است: «إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أُنزِلْنَا مِنْ السَّمَاءِ» (۱) و وبا آور بودنش، مستلزم آن است که اندوختن و توجه به گرد آوردن آن، باعث هلاکت اخروی شود، و از این رو امام دستور به دور شدن از آن یعنی از چریدن و یا محل چراندن (دنیا) فرموده است.

۲- رفتن و کوچ کردن از آنجا مفیدتر از ماندن است، به دلیل این که لازمه

ص: ۷۱۴

---

۱- سوره یونس (۱۰) آیه (۲۴) [۱] یعنی: برآستی مثل زندگانی دنیا به آبی ماند که از آسمان فرو فرستادیم.

دل بستن و آرامش در آن، شقاوت و بدبختی در آخرت است.

۳- اکتفا کردن بر اندک خوراکی از زندگی دنیا، پاکیزه تر از دارایی است، از آن رو که مالداری در دنیا باعث بدبختی در آخرت است. پس اکتفا کردن به مقدار ضرورت پاکتر و سالمتر است تا گرفتاریهای آن .

۴- برای آن که در دنیا دارایی زیاد جمع کند، تنگدستی مقرر شده است- اما در دنیا چنین است، زیرا هر زیادتی در دنیا نیاز به دیگری را می طلبد، از این رو است که بیشترین نیاز را در دنیا سلاطین دارند و بعد از آنها پایین تر از ایشان با اختلاف درجه مالداری در دنیا، و اما در آخرت، بیچاره است، چون کسی که در دنیا دارایی زیادی داشته به جای صفات نیک و فضایل، سرگرم به مال و دارایی بوده است.

۵- و هر که با زهد و کناره گیری از دنیا، بی نیازی از آن پیدا کند، از طرف خداوند به آسایشش کمک شده است .

۶- براستی کسی را که زینت دنیا به خود جلب کرده و در نتیجه دل‌باخته دنیا شده، دنیا او را نسبت به عالم بعد یعنی احوال آخرت کور مادرزاد نموده است.

کلمه: کمه (کور مادر زاد) را برای نابینایی عقلی و عدم بصیرت نسبت به عبرت گرفتن از دنیا استعاره آورده است، زیرا این حالت از کوری چشم بدتر است، همان طوری که خدای متعال فرموده است: «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (۱) ۷- و هر که دوستی دنیا را پیشه کند، قلبش، پر از غم و اندوه و پریشانی گردد، به خاطر آن چیزهایی که نتوانسته به دست آورد، و یا از دستش رفته است.

کلمه رقص (زیر و رو شدن) را برای پشت سرهم آمدن غمها و پریشانیها و

ص: ۷۱۵

---

۱- سوره حج (۲۲) آیه (۴۶) [۱] یعنی: اگر چه چشم سر این کافران کور نیست و لیکن چشم باطن و دیده دلها کور است.

نگرانیها تا آنجا که قلبش را فرا گیرد، استعاره آورده است، و این کنایه است از مردن، و در بیابان انداختن کنایه است از دفن کردن او. و کلمات: منقطعا و هینا حال می باشند .

فایده دّوم- آن است که امام (علیه السلام) ویژگیهای مؤمن را در ارتباط با دنیا بیان کرده است:

۱- مؤمن به چشم عبرت به دنیا می نگرد تا از آن پند گیرد، و این همان هدفی است که برای آن آفریده شده است.

۲- او از دنیا به اندازه قوت لازم و ضرورت بسنده می کند، کنایه از این که جز به مقدار حاجت و ضرورت از خوردنیهای دنیا نمی خورد.

۳- با گوش خشم و دشمنی می شنود، کنایه از دشمنی با دنیاست که به مدح دنیا گوش فرا نمی دهد بلکه عیبهای او را می شنود .

مقصود از جمله ان قیل اثری... الفناء آن است که انسان در دنیا ناکام و تیره روز است با این که چیزدار است چون به دنبال آن تنگدستی و بی چیزی است، و اگر به هستی دوستی، دلخوش است، اندوهی به دنبال دارد. و این مطلب در وصف حالت انسان در دنیا مربوط به فایده اول و مکمل است و صفت مؤمن در اینجا معترضه است.

و عبارت: هذا و لم یأتهم یعنی: این گرفتاری [در دنیا] برای آنها است با این که هنوز روز قیامت نیامده روزی که از سختی عذابش آنان از رحمت خدا ناامید می گردند.

**۳۴۹- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَضَعَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ - وَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ ذِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ - وَ حِيَاشَهُ لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ

**نفت**

ذوده: برطرف کردن و بازداشتن

ص: ۷۱۶

«خداوند پاداش را در برابر بندگی و کیفر را در مقابل نافرمانی خود قرار داده است، تا بندگان را از عذاب خود بازدارد و روانه بهشت سازد.»

### شرح

امام (علیه السلام) به دو هدف حکیمانه الهی از تعیین پاداش و کیفر اشاره فرموده است که این دو بندگان خدا را از عذاب خدا باز می‌دارد و در بهشت او جای می‌دهد.

### ۳۵۰- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ - لَا يَبْقَى فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ؟ إِلَّا رَسْمُهُ - وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ - وَمَسَاجِدُهُمْ يَوْمئِذٍ عَامِرَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ - خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى - سِيَّكَانُهَا وَعُمَارُهَا شَرُّ أَهْلِ الْأَرْضِ - مِنْهُمْ تَخْرُجُ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَأْوِي الْخَطِيئَةُ - يَزْدُونَ مَنْ شَدَّ عَنْهَا فِيهَا - وَيَسُوقُونَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا إِلَيْهَا - يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فَبِي حَلَفْتُ - لِأَبْعَثَنَّ عَلَى أَوْلِيكَ فِتْنَةً أَتْرُكُ الْحَلِيمَ فِيهَا حَيْرَانَ - وَقَدْ فَعَلَ وَنَحْنُ نَسِيَتَقَبِلُ اللَّهُ عَثْرَةَ الْغَفْلَةِ

### لغات

رسم القرآن: اثر آن، و آن خواندن آن است لا یبقی من الاسلام الا اسمه: عمل به آن نماند

### ترجمه

«زمانی بر مردم بیاید که به جا نماند در میان ایشان از قرآن مگر نشانه ای، و از اسلام مگر نامی. در آن زمان مسجدها از جهت ساختمان، آباد و از جهت رستگاری ویران است، ساکنان و آباد کنندگان آنها بدترین مردم روی زمینند، از آنها فتنه‌ها بر می‌خیزد و در آنها معصیت لانه می‌کند هر کس را که از آن فتنه کناره‌گیرد، به سوی آن باز می‌گردانند، و هر کس را که از آن مانده است به جانب آن می‌برند خداوند پاک می‌فرماید: قسم به حق خودم که فتنه و فساد را بر آن مردم برانگیزم بطوری که آدم بردبار، سرگردان شود، و چنین است. و ما از خداوند طلب آمرزش از لغزش غفلت می‌کنیم.»

### شرح

ساکنان و آباد کنندگان مساجد: قاریان بد کاره و رهبران گمراه کننده ای که

امام (علیه السلام) آنان را در آغاز کتاب با این عبارت توصیف کرد: «بدترین مردم در نزد خدا دو گروهند...» (۱) و در فصل دیگری در مذمت آنان فرمود: «برای اختلاف مردم در نظرات دنیا، مطلب به یکی از ایشان باز می گردد...» (۲) بدیهی است که ایشان و نظایر ایشان بدترین مردم روی زمینند از آن جهت که اینان ریشه فتنه و فساد در دینند و تمام خطاهای مردم به آنها بر می گردد، زیرا که مردم از آنها نیرو و راهنمایی می گیرند، و هر کس چنین باشد آماده فتنه ای است که شخص بردبار و عاقل سرگردان می ماند. بعضی به جای حلیم، حکیم نقل کرده اند. و هنگامی که شخصی چون امام (علیه السلام) از خداوند طلب بخشش از لغزش غفلت می کند پس بر ما پیروی از او واجب است ما نیز می گوئیم: بار خدایا ما را از لغزش غفلت بازدار!

### ۳۵۱- نقل کرده اند که کمتر اتفاق می افتاد که امام (علیه السلام) روی منبر بنشینند،

#### اشاره

مگر این که پیش از خطبه خواندن می فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ - فَمَا خُلِقَ امْرُؤٌ عَبْتًا فَيَلْهُو - وَ لَا تُرِكَ سَيْدِي فَيَلْغُو - وَ مَا دُنْيَاهُ الَّتِي تَحَسَّنَتْ لَهُ بِخَلْفٍ - مِنَ الْآخِرَةِ الَّتِي قَبَحَهَا سُوءُ النَّظَرِ عِنْدَهُ - وَ مَا الْمَعْرُورُ الَّذِي ظَفِرَ مِنَ الدُّنْيَا بِأَعْلَى هِمَّتِهِ - كَالْآخِرِ الَّذِي ظَفِرَ مِنَ الْآخِرَةِ بِأَدْنَى سُهُمَّتِهِ

#### نکات

سدى: مهمل، بيهوده سهمه: بهره، نصيب

#### ترجمه

«ای مردم از خدا بترسید که هیچ کس را بیهوده نیافریده اند تا سرگرم بازیچه شود، خودسر رها نشده تا کار ناروا کند، و دنیایی که خود را برای او آراسته چنین نیست که جایگزین آخرت شود که در نگرش بدان، بد جلوه داده است و هیچ مغرور و فریب خورده دنیا در بالاترین حد کوشش خود نتوانسته از دنیا به پیروزی

ص: ۷۱۸

۱- اَنْ ابغض الخلاق إلى الله رجلا ن...

۲- لإختلاف الناس فى الفتيا: ترد على احدهم القضية...

برسد مانند آن دیگری که از آخرت به کمترین بهره و نصیب خویش رسیده است.»

## شرح

چون پرهیزگاری و توشه گرفتن از دنیا برای سفر الی الله هدف از خلقت انسان است ناگزیر امام (علیه السلام) در آغاز تمام خطبه هایش آن را می آورده و به این هدف آفرینش توجه می داده است و هم این که هدف نهایی انسان آخرت است و دنیا نیست، هر چند که به جای هدف نهایی، دنیا خود را جلوه گر سازد، و هر چند که آخرت را در نظر وی بد جلوه دهد و مانع شناخت آن گردد، علاوه بر آن که هیچ مناسبتی نیست میان آن کسی که در بالاترین حد تلاش خود به دنیا رسیده و میان آن کسی که به کمترین بهره از آخرت دست یافته است، به جهت شرافت بهره اخروی، تا چه رسد به آن کسی که به بالاترین مقام اخروی رسیده باشد! امام (علیه السلام) طالب دنیایی را که مدعی است به دنیا دست یافته، از فریب خوردن و مغرور شدن بر حذر داشته است. و مطالب دیگر واضح است.

**۳۵۲- امام (علیه السلام) ده جمله فروده است:**

## اشاره

لَا شَرَفَ أَعْلَى مِنَ الْإِسْلَامِ - وَلَا عِزَّ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَى - وَلَا مَعْقِلَ أَحْسَنَ مِنَ الْوَرَعِ - وَلَا شَفِيعَ أَنْجَحَ مِنَ التَّوْبَةِ - وَلَا كَنْزَ أَعْنَى مِنَ الْقِنَاعِ - وَلَا مِيَالَ أَدْهَبَ لِلْفِصَاقِ مِنَ الرِّضَا بِالْقُوَّةِ - وَمَنْ اقْتَصِدَ عَلَى بُلْغَةِ الْكِفَافِ - فَقَدِ انْتَضَمَ الرَّاحَةَ وَتَبَوَّأَ حَفْضَ الدَّعَةِ - وَالرَّغْبَةَ مِفْتَاحِ النَّصَبِ وَ مَطِيئَةَ التَّعَبِ - وَالْحِرْصُ وَالْكَبِيرُ وَالْحَسَدُ - دَوَاعٍ إِلَى التَّقَحُّمِ فِي الدُّنُوبِ - وَالشَّرُّ جَامِعٌ مَسَاوِي الْعُيُوبِ

## ترجمه

«هیچ بزرگی بالاتر از اسلام و هیچ عزتی برتر از پرهیزگاری، و هیچ پناهگاهی استوارتر از پارسایی و هیچ شفیع پیروزتر و رهایی بخشتر از توبه و بازگشت به طرف خدا نیست، و هیچ گنجی بی نیاز کننده تر از قناعت، و هیچ ثروتی در پیشگیری از فقر، بهتر از تسلیم و قناعت به روزی رسیده وجود ندارد، و

هر کس بر آنچه به او روزی شده بسنده کند، به آسایش رسیده و در میان آرامش فرود آمده است و دل بستگی به دنیا کلید بدترین رنجها و مرکب همه گرفتاریهاست و حرص، گردنفرازی و حسد انسان را به گرفتاری در گناهان می کشد، و بدکاری جامع همه عیبهای نارواست.»

## شرح

۱- هیچ شرافت و بزرگی بالاتر از اسلام نیست، زیرا که لازمه اسلام شرافت دنیا و آخرت است.

۲- هیچ عزتی برتر از پرهیزگاری نیست، چون پرهیزگاری مستلزم همه صفات پسندیده ای است که عزت دنیا و آخرت را به همراه دارند، پس این عزت بالاترین عزتهاست.

۳- و هیچ پناهگاهی محکمتر از پارسایی نیست. کلمه المعقل (پناهگاه) را به اعتبار نگهبانی انسان بدان وسیله از عذاب خدا، استعاره آورده است. و چون پارسایی همان پایبند بودن به کارهای نیک است، پس هیچ پناهگاهی استوارتر از آن نیست.

۴- هیچ شفیعی سودمندتر از توبه نیست. توضیح آن که لازمه توبه کردن، گذشت قطعی از کیفر توبه کننده است در صورتی که در شفاعت دیگر واسطه ها نتیجه قطعی نیست. لفظ شفیع استعاره از توبه آورده شده است.

۵- هیچ گنجی بی نیاز کننده تر از قناعت نیست، از آن رو که قناعت فضیلتی است که لازمه اش آرامش نفس و رضایت به آن چیزی است که نصیبش شده و بی نیازی از دیگر چیزهاست. در صورتی که هیچ یک از گنجهای دیگر دنیا چنین نیستند. لفظ «کنز» استعاره است.

۶- هیچ ثروتی برای پیشگیری از فقر مؤثرتر از تن دادن به روزی نیست، و این جمله نظیر جمله قبلی است.



۷- هر کس بر آنچه روزی وی شده، بسنده کند، به آسایش رسیده، یعنی از غم دنیا خواهی و جذب شدن به اهل دنیا آسوده شده است، و در آرامش فرود آمده، یعنی بستر آرامش را پناه و مرجع خود قرار داده است .

۸- دل بستگی به دنیا کلید رنج و مرکب گرفتاری است، لفظ: رغبه را برای علاقه به دنیا و لفظ مفتاح را از جهت بازگشودن در رنج برای علاقه مند به دنیا، استعاره آورده است، و همچنین لفظ مطیه را به اعتبار این که لازمه دنیاخواهی رنج است همان طوری که مرکب سرکش، راکب خود را رنج می دهد، استعاره آورده است .

۹- حرص، گردنفرازی و حسد انگیزه های آلوده شدن به گناهانند.

التقّم یعنی: با سرعت وارد شدن، پس حرص به دنیا باعث ظلم، دروغ، فساد، ترس، بخل و نظایر آن از رذایل است، و کبر و گردنفرازی انگیزه بی انصافی و تواضع نکردن، خودخواهی، بی باکی و عدم بردباری و نظایر آنهاست، و حسد نیز باعث ظلم، دروغ، فساد در زمین و دیگر گناهان است .

۱۰- بدکاری جامع تمام عیبهای زشت است، کلمه شرّ کلی است به منزله جنس عیبه و زشتیها، زیرا که بر تمام آنها صادق است که بگویند شر است و معنای جامع بودن همه عیبه همین است.

**۳۵۳- امام (علیه السلام) به جابر بن عبد الله انصاری فرمود:**

**اشاره**

يَا جَابِرُ؟ قَوَامُ الدُّنْيَا بَارُبِعِهِ - عَالِمٌ مُسْتَعْمِلٌ عِلْمَهُ - وَ جَاهِلٌ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ - وَ جَوَادٍ لَا يَبْخُلُ بِمَعْرُوفِهِ - وَ فَقِيرٌ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ - فَإِذَا ضَيَّعَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ - اسْتَنْكَفَ الْجَاهِلُ أَنْ يَتَعَلَّمَ - وَإِذَا بَخَلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ - بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ - يَا جَابِرُ؟ مَنْ كَثُرَتْ نِعْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ - كَثُرَتْ حَوَائِجُ النَّاسِ إِلَيْهِ - فَمَنْ قَامَ لِلَّهِ فِيهَا بِمَا يَجِبُ فِيهَا عَرَضَهَا لِلدَّوَامِ وَ الْبَقَاءِ وَ مَنْ لَمْ يَقُمْ فِيهَا بِمَا يَجِبُ عَرَضَهَا لِلزَّوَالِ وَ الْفَنَاءِ

ص: ۷۲۱

«ای جابر استواری و برپایی دین و دنیا به چهار کس است: عالمی که علم خود را به کار بندد، جاهلی که از آموختن ننگ نداشته باشد، و توانگری که از نیکی و احسان بخل نوردد. و تنگدستی که آخرتش را به دنیا نفروشد، پس هنگامی که عالم علم خود را به کار نبرد، جاهل از آموختن ننگ خواهد داشت، و هنگامی که ثروتمند از نیکی و احسان خودداری کند، تنگدست آخرتش را به دنیا می فروشد.»

ای جابر! هر کس که از نعمتهای خدا بیشتر برخوردار باشد، درخواستهای مردم از او بسیار می گردد، پس کسی که برای خدا در آن نعمتها به واجبات اقدام کند، آنها را همیشگی و پایدار ساخته، و آن که برای خدا اقدام به واجبات نکند، نعمتها را به نیستی کشانده است.»

### شرح

دنیا به وسیله مال و ثروت، و پس از آن به علم و دانش استوار است، علم برای صرف مال در جای خود، و شناخت راههای مختلف به دست آوردن آن که آیا شایسته است یا نه، از حلال است یا حرام. و این همان علم فقه، اصول فقه، تفسیر قرآن و سنت رسول خداست که احکام نیز از آن دو آموخته می شود، و بعد از اینها آنچه از علوم عربی و نظیر آن لازم است.

چون به هر حال ناگزیر از داشتن علم است و از طرفی مال نیز نگهبانی لازم دارد، از این رو واجب است تا مطابق دستور اولی عمل شود، و در مورد شرط دوم نیز باید در مواردی که شایسته است مال را صرف کرد، اگر نه هیچ کدام سودی نخواهند داشت و حالات مردم یعنی امور دنیا استوار نخواهد ماند. و چون دانشمندان و غیر دانشمندان، همه باید بمیرند، و از طرفی دنیا و نظام دنیا ایجاب می کند که علم و دانش از نسلی به نسلی منتقل گردد، قهری است که نادانانی نیز خواهند بود که از آموختن دانش ننگ خواهند داشت، و چون در نظام دنیا نیاز بعضی از مردم به بعضی حتمی است، و در این نظام-به دلایل معلوم و یا نامعلوم-ممکن نیست همه از یکدیگر بی نیاز باشند، لازم است آن کسانی که

در دنیا مالی ندارند تا از آن طریق خواسته خود را به دست آورند، و با صرف مال از اعمال ضروری و لازم پاسداری کنند، در این صورت برپایی دنیا بدون این چهار چیز میسر نخواهد بود.

البته امام(علیه السلام) در باره فقیر، شرط کرد بر این که آخرتش را به دنیا نفروشد، زیرا فروشنده آخرت به دنیا ستمگر و بیرون از مرز عدالت است، بنا بر این دنیا بدو استوار نگشته و او شایستگی آباد ساختن دنیا را ندارد .

و آنگهی امام(علیه السلام) پس از این که ارکان دنیا را بیان کرد، اشاره به پیامد فاسد ضد آنها فرموده با عبارت: فاذا ضیع... بدنیاه از آن برحذر داشت، زیرا که تباه ساختن علم باعث استفاده نبردن از آن است، و ننگ داشتن نادان از آموختن به دلیل بدبینی اش به دانش و دانشمند- به دلیل این که او معتقد است که اینان علم را ضایع می کنند و مطابق میل او عمل نمی کنند- بر ناآگاهی خود بر فایده دانش باقی می ماند. و بخل ورزیدن مالدار از احسان، باعث سود نبردن از مال است، و لازمه آن بالا- گرفتن نیاز فقیر و فروختن آخرت خود به دنیاست و آن مستلزم فساد است که با مصلحت دنیا و آخرت وی ناسازگار است سپس اشاره بر این مطلب فرموده است که لازمه فزونی نعمت خدا بر بنده، افزایش درخواستهای مردم به اوست، تا برای صاحب نعمت روشن شود که سپاس نعمت و اقدام بر احسان به نیازمندان در حد لازم، برای رضای خدا امر واجب است.

در این باره نیز با بیان این که لازمه احسان پایدار ساختن نعمت است و بدین وسیله بنده نعمت الهی را برای خود همیشگی می سازد و فزونی می دهد، به ترغیب و تشویق پرداخته است. و با بیان این که اقدام نکردن به واجبات، باعث به نیستی کشاندن نعمت است، از آن برحذر داشته است.

## اشاره

فقیه، روایت کرده است-

و او از جمله کسانی بود که برای جنگ حجاج با پسر اشعث خروج کرده بودند- در ضمن سخنانی که مردم را به پیکار وادار می کرد گفت: من از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) شنیدم، روزی که با اهل شام روبرو شدیم می فرمود:

أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ - إِنَّهُ مَنْ رَأَى عِدْوَانًا يُعْمَلُ بِهِ - وَ مُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ - فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِيَ - وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ - وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صِيْحِهِ - وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ - لِتَكُونَ «كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا» وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى - فَذَلِكِ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى - وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَ نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ

## ترجمه

«ای گروه مؤمنان هر که ببیند ستمی به کار می برند، و مردم را به کار زشتی می خوانند و آن را به دل انکار کند پس رهایی یافته و بیزاری جسته است، و هر کس به زبان آن را زشت شمارد به اجر و مزد رسیده است و پاداشش از آن که به دل انکار کرده بیشتر است و هر کس به شمشیر به مقابله آن برخیزد تا کلمه خدا برتر و کلمه ستمگران پایین تر گردد او به رستگاری رسیده و به راه راست قیام کرده، و نور یقین و ایمان بر قلب او تابیده است.»

## شرح

چون انکار و رد عمل ناپسند بر هر مکلفی در حدّ توانائی اش واجب است، و مرتبه نازل توانایی انکار قلبی است که برای هر کسی میسر است و بالا-ترین و آخرین مرتبه آن انکار با دست و زور بازو است، و حدّ وسطش انکار به زبان است درجات استحقاق پاداش انکار نیز مترتب بر درجات آن خواهد بود.

اما این که امام (علیه السلام) تنها، شخصی را که به دل انکار کند به رهایی و نجات

از عذاب خدا اختصاص داده است، برای اینست که وی مرتکب گناهی نشده و اما این که از پاداش معینی برای او یاد نکرده، با این که هر واجبی پاداشی دارد، از آن روست که هدف از انکار امر منکر، برطرف ساختن آن است در صورتی که در انکار قلبی هیچ اثر روشنی برای از بین بردن منکر نیست، گویا کاری که باعث اجر باشد نکرده است. و این که فرمود: تا کلمه خدا برتر گردد، زیرا اگر هدف انکار کننده، آن نباشد بلکه هدفش ریا و یا دنیا باشد، به راه هدایت نرفته است.

کلمه: التَّنْوِير، را استعاره برای روشن شدن حق از باطل در دل شخص آورده است.

### ۳۵۵- امام (علیه السلام) در سخن دیگری راجع به همین مطلب

#### اشاره

می فرماید:

فَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ - فَذَلِكَ الْمُسِيءُ تَكْمِلُ لِخِصَالِ الْخَيْرِ - وَ مِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ - فَذَلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ مَتَمَسِّكَ بِخَصِيْلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ - وَ مُضَيَّعَ خَصِيْلَةً - وَ مِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِقَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ - فَذَلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخَصِيْلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ - وَ تَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ - وَ مِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ يَدِهِ - فَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ - وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلِّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ - إِلَّا كَنَفْتَهُ فِي بَحْرِ لُجِّي - وَ إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ - لَا يُقَرَّبَانِ مِنْ أَجْلِ وَ لَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ - وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كَلِمَةٌ عَدَلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ

#### ترجمه

«کسی از ایشان به دست و زبان و دل، کار زشت را انکار می کند، او همه نیکیها را جامع است، و کسی از آنان به زبان و دل انکار می کند، نه به دست، او تنها به دو خصلت دست یافته اما یک خصلت را از دست داده است و کسی از آنها تنها به دل انکار می کند، نه به دست و زبان، چنین کسی دو خصلت را از دست داده است که آنها بهترین خصلتهای سه گانه است، و به یک خصلت چنگ

ص: ۷۲۵

زده است، و بعضی از مردم، کار زشت را نه به زبان انکار می کنند و نه به دل و نه به دست پس چنین کسانی مردگانی میان زندگانند و همه اعمال خوب و جهاد در راه خدا در قبال امر به معروف و نهی از منکر بیش از آب دهان در دریای پهناور نمی باشد، امر به معروف و نهی از منکر اجل را نزدیک نمی کند و روزی را کم نمی سازد، و بهترین حالت امر به معروف و نهی از منکر سخن حقی است که در نزد پادشاه ستمگر گفته شود.»

## شرح

امام (علیه السلام) در این زمینه به روش طبیعی معمول سخن گفته است، توضیح آن که مطابق جریان عادی انسان، اول به قلب، بعد به زبان و پس از آن با دست - اگر بتواند - از کار زشت جلوگیری می کند. و گاهی به صورت دیگری انجام می گیرد، و بنا بر این مردم به شش دسته تقسیم می شوند: کسی که به دل تنها نهی از منکر می کند، یا به زبان تنها و یا با دست تنها و یا با دل و زبان، و یا با دل و دست، و یا با زبان و دست.

بدان که امر به معروف و نهی از منکر وابسته به همنند، زیرا معروف و منکر گاهی نقیض یکدیگر و یا در قوه نقیضند، در آن صورت نهی از منکر، مستلزم امر به معروف، و امر به معروف مستلزم نهی از منکر است، روشن است که آن دو جامع تمام خصلتهای نیکند. زیرا هر خصلت نیک معروف است، پس امر به معروف به طور مطلق، امر به تمام نیکهاست. و ترک هر خصلت نیک، منکر است پس انکار منکر مستلزم امر به تمام نیکهاست. و چون این سه نوع از انکار منکر فضیلتی تحت فضیلت عدالتند، باید آنها را از خصلتهای نیک شمرد، و از طرفی - چنان که اشاره کردیم - چون انکار منکر مستلزم سایر فضایل است پس آن که به طور مطلق [با قلب و زبان و دست] عمل منکر را انکار می کند، مستکمل جمیع خصلتهای نیک است و آن که انکار با دست را ترک گوید یک خصلت را از دست داده و به دو خصلت چنگ زده و آن که با دست و زبانش

نهی از منکر نکرد، دو خصلت بهتر از سه خصلت را از دست داده است، و این دو خصلت از آن جهت اشرفند که بیشتر اوقات باعث از بین رفتن منکر می گردند، بر خلاف سومی که چنین اثری را ندارد، و هر کس هر سه مرحله را ترک گوید، بسزا باید او را در عین زنده بودن، مرده خواند، چه او هیچ فضیلتی را ندارد. و کلمه میّت در اینجا استعاره است .

عبارت: و ما اعمال البرّ... لَجِيّ، برای بزرگداشت این دو فضیلت است امام(علیه السلام) همه اعمال نیک را نسبت به امر به معروف و نهی از منکر آب دهانی در دریایی پهناور دانسته است، و وجه شبه آن است که هر خصلتی از کارهای نیک نسبت به آن دو-مانند آب دهان نسبت به دریا- جزئی است و تمام نیکیها برخاسته از آنهاست .

و عبارت: فانّ الامر... رزق صغرای قیاس مضموری است که بدان وسیله تشویق به امر به معروف و نهی از منکر نموده است، و کبرای مقدر چنین است:

هر چه باعث نزدیکی اجل و کاهش روزی نگردد پس نباید از آن ترسید. و بعد به بهترین نوع آنها اشاره فرموده که سخن عدل است در برابر پادشاه ستمگر به قصد جلوگیری از ستم او.

**۳۵۶- ابو جحیفه می گوید شنیدم: امیر المؤمنین(علیه السلام) می فرمود:**

**اشاره**

**(۱)**

أَوَّلُ مَا تُغْلَبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجَهَادِ - الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ ثُمَّ بِالسِّتَاتِكُمْ ثُمَّ بِقُلُوبِكُمْ - فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفًا وَ لَمْ يُنْكِرْ مُنْكَرًا - قَلْبَ فَجَعَلَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ وَ أَسْفَلَهُ أَعْلَاهُ

ص: ۷۲۷

۱- وهب بن عبد الله سوائی معروف به ابو جحیفه از اصحاب بزرگوار و افراد مورد اطمینان امام(علیه السلام) بوده است که گاهی وی را وهب الخیر می خواند و او را در کوفه مأمور بیت المال کرد م-.

«نخستین چیزی که باعث شکست شما می شود جهاد با دست و پس از آن جهاد با زبان و بعد از آنها جهاد با دلها تان است. پس کسی که به دل کار شایسته را نشناخت و ناشایست را انکار نکرد، وارونه گشته و زیر و زبر شده است.»

### شرح

جهاد با دست و زبان و دل همان انکار و رد منکر به وسیله آنهاست، و جهاد با دست نخستین چیزی است که باعث شکست می شود، از این رو هدف نخستین دشمن، از بین بردن قدرت دست و مقاومت با دست است، در صورتی که بتواند این کار را بکند، از بین بردن قدرت زبان سهل خواهد بود.

پس اگر بررسی: چرا امام (علیه السلام) فرمود: «ثُمَّ بَقُلُوبِكُمْ» جهاد با قلب را در آخر آورد؟ در حالی که معلوم است، دشمن از دل آگاه نمی شود، و قدرت از بین بردن جهاد به وسیله دل را ندارد.

در پاسخ می گویم: مقصود امام (علیه السلام) آن است که وقتی آنان در جهاد با دست و زبان شکست بخورند، و مدتی بر آنها بگذرد که امر به معروف و نهی از منکر را ترک گویند و منکر مکرر به گوشها، چشمها و دلهایشان برخورد کند و با این همه، انکاری به عمل نیاید، این خود معنای شکست در جهاد با دل است.

عبارت: فمن لم يعرف بقلبه... برای آن است که از ترک امر به معروف و نهی از منکر بر حذر دارد به دلیل آن که باعث زیر و رو شدن انسان می شود، و کلمه قلب را برای واژگون افتادن در گودالهای زشتیها و درکات آتش جهنم استعاره آورده است. و از آن رو تنها انکار قلبی را باعث چنین پی آمدی دانسته که انکار قلبی همیشه ممکن است و زیان ترسناک جهاد با دست و زبان را نیز ندارد.

**۳۵۷- امام (علیه السلام) فرمود:**

### اشاره

إِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ مَرِيءٌ وَإِنَّ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ وَبِيءٌ

ص: ۷۲۸



«حق سنگین اما گواراست، و باطل، سبک، لیکن و با آور است.»

## شرح

امام (علیه السلام) صفت سنگین را برای حق از نظر دشواری آن برای کسی آورده که در راه حق است و به خاطر آن مؤاخذه می شود، و صفت گوارا، را به جهت این که حق آسایش اخروی را در پی دارد، بدان داده است. و صفت سبکی را به اعتبار سهولت باطل بر اهل باطل و صفت و با آور را به جهت هلاکت آنان در آخرت، برای باطل استعاره آورده است.

## ۳۵۸- امام (علیه السلام) فرمود:

## اشاره

لَا تَأْمَنَنَّ عَلَى خَيْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَذَابَ اللَّهِ - لِقَوْلِهِ تَعَالَى «فَلَا يُأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» - وَلَا تَيْئَسَنَّ لِشَرِّ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى «إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»

## ترجمه

«بر بهترین این امت از عذاب خدا ایمن مباش! به دلیل قول خدای تعالی «فَلَا يُأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» (۱) و بر بدترین این امت از رحمت خدا ناامید مشو! به دلیل گفته خدای متعال: «إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (۲).

## شرح

امام (علیه السلام) شنونده را با استدلال به عمومیت این دو آیه به این دو خصلت موعظه و ادب کرده است، کلمه مکر استعاره برای مهلت دادن خدا و پس از آن گرفتن و عذاب کردن خدا در صورت مکر و فریب است و مقصود واضح است.

## ۳۵۹- امام (علیه السلام) فرمود:

## اشاره

الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ - وَهُوَ زِمَامٌ يُقَادُّ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ

ص: ۷۲۹

۱- سوره اعراف (۷) آیه (۹۹) [۱] یعنی: از کیفر خدا ایمن نیستند مگر مردم زیانکار

۲- سوره یوسف (۱۲) آیه (۸۷) [۲] یعنی: از رحمت خدا ناامید نشوند مگر گروه کافران

«بخل جامع همه بدیها و زشتیهاست و آن افساری است که بدان وسیله به سمت هر بدی کشانده می شوند.»

## شرح

بخل صفت ناپسند کوتاهی از فضیلت بخشندگی است و لازمه آن نادانی است زیرا شخص بخیل نمی داند که مال را در کجا باید مصرف کند و نیز مستلزم تبهکاری است زیرا او در خواسته های خود و دلستگی فراوانش به دنیا افراط کرده است و نیز موجب ترس است چون کسی که در مال خود بخل بورزد، نسبت به جان خویش بخیلتر خواهد بود، و این باعث تن به ظلم دادن و ستم کردن است، به جهت کوتاهی وی از فضیلت عدل و میانه روی در مال خود. و همین طور باعث حرص، حسد، آزمندی و دون همتی و دروغ، و مکر و خیانت و قطع رحم و رعایت نکردن برابری و مواسات است. بی توجهی و کوتاهی نسبت به فضیلتی از فضایل از پیامدهای بخل و از ملحقیات آن است یعنی از معایب زشتی است که امام (علیه السلام) بخل را جامع همه زشتیها دانسته است، و بخل است که انسان را به سمت تمام آن بدیها می کشاند. کلمه «زمام» را به اعتبار این که چون افساری به سمت این بدیها رهبری می کند و می کشاند، استعاره آورده است.

۳۶۰- امام (علیه السلام) فرمود:

## اشاره

الرِّزْقُ رِزْقَانِ رِزْقٍ تَطْلُبُهُ - وَ رِزْقٍ يَطْلُبُكَ فَإِنْ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ - فَلَا تَحْمِلْ هَمَّ سَيِّئِكَ عَلَى هَمِّ يَوْمِكَ - كَفَاكَ كُلُّ يَوْمٍ عَلَى مَا فِيهِ - فَإِنْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمْرِكَ - فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيُؤْتِيكَ فِي كُلِّ غَدٍ جَدِيدٍ مَا قَسَمَ لَكَ - وَإِنْ لَمْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمْرِكَ - فَمَا تَصْنَعُ بِالْهَمِّ فِيمَا لَيْسَ لَكَ - وَلَنْ يَسْبِقَكَ إِلَى رِزْقِكَ طَالِبٌ - وَلَنْ يَغْلِبَكَ عَلَيْهِ غَالِبٌ - وَلَنْ يُبْطِئَ عَنْكَ مَا قَدَّ قَدَّرَ لَكَ

## ترجمه

«روزی دو نوع است: یکی آن روزی که تو در پی آنی و دیگر آن روزی که آن در پی توست و اگر تو به سوی او نروی او به سوی تو خواهد آمد. بنا بر این غم

یک ساله ات را بر غم یک روزه ات میفزا که هر روزی برای تو روزی همان روز بس است، پس اگر سالی از عمر تو باشد، خداوند متعال در هر فردایی که می آید روزی آن را به تو می رساند، آن مقدار که نصیب تو کرده است، و اگر آن سال از عمر تو نباشد، از چه رو غم چیزی را بخوری که مربوط به تو نیست، و هرگز کسی جلوتر از تو به روزی تو نمی رسد، و کسی قبل از تو بر آن دست نمی یابد، و هرگز آنچه برای تو مقدر شده دیر نخواهد رسید.»

## شرح

سید رضی می گوید: این سخن در باب مربوط به روزی مقدر قبلا گذشت، ولی چون در اینجا روشنتر و مشروح تر بود، طبق برنامه ای که در آغاز کتاب مقرر کردیم - دوباره آوردیم.

تفسیر بیشتر جملات این گفتار قبلا گذشت، هدف امام (علیه السلام) بر حذر داشتن از دل بستگی زیاد به دنیا و توجه دادن به چیزهایی از یاد خدا و اطاعت امر اوست که باعث امیدواری است، امام (علیه السلام) از افزودن غم سالانه بر غم یک روزه منع کرده تا مبادا غمهایی چند بر دل آدمی نشیند در حالی که یک غم انسان را بس است، برای اثبات مطلب به دو قیاس مضمحل استدلال کرده است که صغرای اولی جمله: فان یکن الّیّنه... و تقدیر آن چنین است: سالی که تو غم آن را می خوری یا از سالهای عمر تو هست و یا نیست، و کبرای مقدر آن نیز این طور است: و هر چه از این دو فرض باشد، سزاوار غم خوردن نیست، اما بنا به فرض اول، چون خداوند در هر روزی ناگزیر روزی آن روز را می رساند، پس نباید غم روزی را خورد، و اما فرض دوم، عاقلانه نیست که انسان به چیزی دل ببندد که مربوط به او نیست. و صغرای قیاس دوم، عبارت: «و لن یسبقک... قدر لک» است، و تقدیر آن چنین است: هیچ جوینده ای پیش از تو به روزی تو دست پیدا نمی کند، و کبرای مقدر آن نیز می شود: و هر چیزی که چنان باشد، سزاوار نیست که انسان در غم آن باشد.

### اشاره

رُبَّ مُسْتَقْبَلٍ يَوْمًا لَيْسَ بِمُسْتَدْبِرِهِ - وَ مَعْبُوطٍ فِي أَوَّلِ لَيْلِهِ قَامَتْ بَوَاكِيهِ فِي آخِرِهِ

### ترجمه

«بسا روی آورنده به روز که پشت بر آن نکند، و بسا کسی که اوّل شب بر او حسرت بردند ولی آخر شب، گریه کنندگان بر او گریستند.»

### شرح

هدف از این سخن بیدار باش از خواب غفلت نسبت به مرگ و پس از مرگ است در مورد نتیجه عملی که انسان انجام می دهد.

### اشاره

الْكَلَامُ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ - فَإِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ فِي وَثَاقِهِ - فَأَخْزُنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزُنُ ذَهَبَكَ وَ وَرِقَّكَ - فَرُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً وَ جَلَبَتْ نِقْمَةً

### لغت

وثاق: ریسمان، بند

### ترجمه

«سخن در بند تو است تا آن را نگفته ای، اما همین که گفتی تو در بند آنی، پس زبانت را نگاه دار چنان که طلا و نقره را در خزانه قرار می دهی. بسا کلمه ای که باعث از دست رفتن نعمتی می شود و عذاب و گرفتاری پیش می آورد.»

### شرح

امام (علیه السلام) امر فرموده است که از سخنی که شایسته گفتن نیست و همچنین سخن نابجا، زبان را نگه دارند، و نگهداری زبان را به اندوختن طلا تشبیه کرده است و وجه شبه اهمیت در نگهداری است، و از گفتن سخن ناروا به وسیله دو قیاس مضمهر بر حذر داشته است که صغرای یکی از آنها عبارت:

«الکلام... و وثاقه» و کبرای مقدرش چنین است: هر سخنی که چنین باشد، جز



در موردی که سزاوار باشد، شایسته گفتن نیست، و کلمه «وثاق-بند» استعاره است. و صغرای قیاس دوم عبارت: «فرب کلمه سلبت نعمه: بسا کلمه ای که باعث از بین رفتن نعمتی گشته است، و کبرای مقدرش چنین است: و هر کلمه ای که آن طور باشد پس باید از گفتن آن دوری کرد و سخن اندک و استوار گفت:

**۳۶۳- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ بَلْ لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ - فَإِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَى جَوَارِحِكَ كُلِّهَا - فَرَائِضَ يَحْتَجُّ بِهَا عَلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

**ترجمه**

«آنچه را نمی دانی مگو، بلکه هر چه را می دانی هم مگو، زیرا خداوند پاک، بر همه اعضا و جوارح تو احکامی را واجب کرده، تا روز قیامت بدان وسیله بر تو حجت بیاورد.»

**شرح**

امام (علیه السلام) از گفتن چیزی که انسان نمی داند نهی فرموده است، برای این که آن دروغ است و یا احتمال دروغ در آن می رود، و چون چنین سخنی از روی نادانی است پس دوری کردن از آن واجب است، و امّا این که از گفتن تمام دانستنیها نهی فرموده است برای اینست که ممکن است برای خود گوینده و یا برای دیگران زیانی داشته باشد، مثل فاش کردن رازی که باعث اذیت وی و یا اذیت کسی شود که راز را به او گفته است، و از این کار با عبارت: فَإِنَّ اللَّهَ... که صغرای قیاس مضموری است، بر حذر داشته است.

اموری که خداوند بر هر عضوی از اعضای بدن واجب گردانیده عبارت است، -به طور مثال- برای زبان گفتن هر چیزی را به جای خود، و همچنین برای چشم، نگریستن بجا و امثال اینها برای دیگر جوارح. و کبرای مقدر چنین است:

و هر چه را که خداوند بر اعضای انسان واجب گردانیده واجباتی است که روز قیامت بدان وسیله برای ترک و یا عمل به آنها با وی احتجاج می کند، پس لازم

ص: ۷۳۳

است که آدمی آنها را رعایت کند.

### ۳۶۴- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

إِخْذِرْ أَنْ يَرَاكَ اللَّهُ عِنْدَ مَعْصِيَتِهِ - وَ يَفْقِدَكَ عِنْدَ طَاعَتِهِ - فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ - وَإِذَا قَوَيْتَ فَاقُوْا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ - وَإِذَا ضَعُفَتْ فَاضْعُفْ عَنِ مَعْصِيَةِ اللَّهِ

#### ترجمه

«بترس از این که خداوند تو را در حال معصیت خود ببیند، و در محل طاعت تو را مشاهده نکند، در آن صورت از زیانکاران خواهی بود. و هر گاه بناست که توانا باشی، بر طاعت خدا توانا باش، و اگر بناست ناتوان باشی از معصیت خدا ناتوان باش!».

#### شرح

امام (علیه السلام) از دو کار به دلیل پیامدی که دارند-یعنی ورود در جمع کسانی که پاداش الهی را در روز قیامت از دست می دهند-بر حذر داشته است، آن گاه دستور توانا شدن، بر طاعت الهی را داده تا بدان وسیله آماده تر برای کسب رحمت خداوندی گردد، و همچنین دستور ناتوانی از نافرمانی خداوند را داده تا بدان وسیله توان آمادگی پذیرش خشم و عذاب الهی را نداشته باشد.

### ۳۶۵- امام (علیه السلام) فرموده است (سه کلمه)

#### اشاره

الرُّكُونُ إِلَى الدُّنْيَا مَعَ مَا تُعَيِّنُ مِنْهَا جَهْلٌ - وَ التَّقَصُّيرُ فِي حُسْنِ الْعَمَلِ - إِذَا وَثِقْتَ بِالثَّوَابِ عَلَيْهِ غَبْنٌ - وَ الطَّمَأْنِينَةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ قَبْلَ الْإِخْتِبَارِ عَجْزٌ

#### ترجمه

«دلبستگی به دنیا به دلیل آنچه از دنیا می بینی نادانی و کوتاهی در کار خیر با این که به پاداش آن اطمینان داری، زیان کاری، و اعتماد کردن به هر کس پیش از آزمایش وی، در ماندگی است.»

## شرح

۱- دل‌بستگی به دنیا با آنچه از دنیا می‌بینی نادانی است، یعنی: به دلیل آنچه که سزاوار اعتماد است عوض آنچه که نباید اعتماد کرد.

۲- کوتاهی در کار نیک با وجود اطمینان به پاداش آن، زیانکاری است، یعنی: مستلزم ضرر و زیان و ترک پاداش زیاد در برابر عمل کم می‌باشد در این عبارت اشارتی است بر این که ریشه کوتاهی در کار نیک، اطمینان نداشتن به پاداشی است که در آخرت وعده داده اند.

۳- اعتماد به هر کس پیش از آزمودنش، از درماندگی است. یعنی درماندگی از کاوش در مورد کسی که به او اعتماد ورزد، و اعتماد بجا داشته باشد.

امام (علیه السلام) از اعتماد به دنیا به دلیل آن که لازمه چنین اعتمادی نادانی است، و همچنین از کوتاهی در کار نیک به دلیل این که لازمه آن زیانکاری است، و همین طور از اعتماد به هر کسی، به دلیل این که لازمه آن درماندگی است، بر حذر داشته است.

**۳۶۶- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنَّهُ لَا يُعْصَى إِلَّا فِيهَا - وَلَا يُنَالُ مَا عِنْدَهُ إِلَّا بِتَرْكِهَا

## ترجمه

«از نشانه های پستی دنیا در نزد خدا آن است که خدا را معصیت نکنند مگر در دنیا، و به دست نیاورند آنچه را که نزد خداست مگر با دوری کردن از دنیا.»

## شرح

امام (علیه السلام) به دو دلیل یاد شده که پستی دنیا را خاطر نشان کرده است از دنیا بر حذر داشته است.

**۳۶۷- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

مَنْ طَلَبَ شَيْئًا نَالَهُ أَوْ بَعْضَهُ



«هر که در پی چیزی باشد، تمام آن را یا بخشی از آن را به دست خواهد آورد.»

## شرح

این عبارت امام (علیه السلام) نظیر سخن مشهور است که هر کس در طلب چیزی بکوشد آن را می یابد، و هر کس دری را بکوبد و پافشاری کند، عاقبت وارد آنجا خواهد شد.

بدیهی است که جستن وسیله ای است برای رسیدن به مطلوب، پس اگر آمادگی کامل باشد به همه مطلوب، و اگر نه به مقدار کاستی آمادگی به مطلوب ناقص می رسد.

## ۳۶۸- امام (علیه السلام) فرمود:

## اشاره

مَا خَيْرٌ بِخَيْرِ بَعْدَهُ النَّارُ - وَ مَا شَرٌّ بِشَرِّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ - وَ كُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ فَهُوَ مَحْقُورٌ - وَ كُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَافِيَةٌ

## ترجمه

«خیر نیست آن خیری که به دنبال آن آتش باشد، و بدی نیست آن شری که پس از آن بهشت باشد، هر نعمت پایین تر از بهشت ناچیز است، و هر گرفتاری غیر از آتش دوزخ سلامتی است.»

## شرح

امام (علیه السلام) از آنچه که انسان را به طرف آتش می برد، شایستگی نام خیر را نفی کرده است، اگر چه در دنیا آن را خیر و لذت بنامند، به خاطر تحقیر و بر حذر داشتن از آن، چون لازمه نهایی آن آتش و همان نتیجه ای است که از شر عاید می شود. و همچنین از آن طاعات دشواری که انسان را به سمت بهشت می کشاند، نام شر را نفی کرده است، هر چند که در دنیا آنها را شر و گرفتاری بنامند، به خاطر تشویق به نتیجه نهایی این اعمال، یعنی ورود به بهشت و تقدیر عبارت این است ما خیر بعده النار بخیر، و ما شر بعده الجنة بشر. و عبارت و كل نعيم دون الجنة محقور یعنی هر نعمت، در حد کمتر از بهشت ناچیز است،

تفسیر مطلب اول است.

و جمله و هر گرفتاری غیر از آتش دوزخ سلامتی است، تفسیر مطلب دوم است و مقصود عافیت و سلامتی نسبی است.

**۳۶۹- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

أَلَا وَإِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةَ- وَ أَشَدُّ مِنَ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ- وَ أَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ- أَلَا وَإِنَّ مِنَ النُّعْمِ سَعَةَ الْمَالِ- وَ أَفْضَلُ مِنْ سَعَةِ الْمَالِ صِحَّةُ الْبَدَنِ- وَ أَفْضَلُ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ

**ترجمه**

«بدانید که از جمله گرفتاریها تنگدستی است، و سخت تر از تنگدستی بیماری جسم است و بدتر از بیماری جسم بیماری دل است، و بدانید که از جمله نعمتها، دارایی زیاد است و بهتر از دارایی زیاد تندرستی است و بهتر از تندرستی تقوای دل است.»

**شرح**

امام (علیه السلام) به مراتب گرفتاری و تفاوت آنها در شدت و ضعف، و همچنین در مقابل آنها به مراتب نعمت و تفاوت آنها اشاره فرموده است. و برآستی که مبتلا شدن دل به بیماری رذایل بدتر از بیماری جسم است، به خاطر این که لازمه آن از دست دادن کاملترین خوشبختیها در آخرت است و در حقیقت آن نوعی مرگ است که پس از آن زندگی وجود ندارد، و به همین جهت تقوای دل و کامل ساختن آن با فضایل، بالاتر از تندرستی است چون لازمه آن خوشبختی همیشگی و حیات جاوید است.

**۳۷۰- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ- وَ سَاعَةٌ يَرُومُ مَعَاشَهُ- وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ- وَ بَيْنَ لَدَّتِّهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمَلُ- وَ لَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ- مَرَمَهُ لِمَعَاشٍ أَوْ خُطْوَهُ فِي مَعَادٍ- أَوْ لَدَّهُ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ

ص: ۷۳۷

رمّ المعاش: اصلاح کردن امر زندگی شاخص: مسافری که از شهری به شهری می رود.

## ترجمه

«برای مؤمن سه ساعت است ساعتی که با پروردگارش راز و نیاز می کند، و ساعتی که در آن به معاش خود می رسد، و ساعتی که بین خود و لذت حلال و پسندیده خلوت می کند و عاقل سزاوار نیست که جز برای سه منظور مسافرت کند: اصلاح امور زندگی، و یا قدمی در راه آخرت برداشتن، یا لذت در راه غیر حرام.»

## شرح

امام (علیه السلام) اوقات مؤمن عاقل را به سه قسم تقسیم کرده است بر حسب آنچه که به اقتضای حکمت عملی و نظر درست شایسته است: یک قسم آن که به عبادت و مناجات پروردگار خود پردازد، و این قسم در درجه اول اهمیت است. و قسمی که برای خاطر قسم اول معاش لازم را فراهم آورد، و قسمی را نیز بین خود و لذت‌های جایزی که شایسته و نیکو است - نه آن که حرام و زشت است - خلوت کند. و این دو قسم به خاطر قسم اول لازم است چون بدون اینها قسم اول ناممکن است. عبارت لیس للعاقل... یعنی بر حسب اقتضای عقل عملی حق ندارد - جز در این سه مورد - وقت خود را صرف کند.

## ۳۷۱- امام (علیه السلام) فرمود:

## اشاره

إِزْهَدْ فِي الدُّنْيَا يُبْصِرَكَ اللَّهُ عَوْرَاتِهَا - وَلَا تَغْفُلْ فَلَسْتَ بِمَعْفُولٍ عَنْكَ

## ترجمه

«در دنیا پارسا باش، تا خداوند تو را به زشتیهای آن آگاه سازد، و بی خبر مباش که از تو بی خبر نیستند.»

## شرح

چون علاقه به دنیا باعث پوشیده ماندن معایب آن از نظر دل‌بستگان به آن

است، همان طوری که گفته اند: محبت به چیزی [انسان را] کور و کر می سازد (۱). دشمنی با دنیا و پارسایی در آن باعث از بین بردن آن پوشش و ظاهر کردن عیبه‌ها و زشتیهایی است که زیر پوشش بوده است. بنا بر این امام (علیه السلام) به خاطر همان نتیجه قابل احتراز، دستور به پارسایی در دنیا داده است آن گاه از غفلت در دنیا از ماورای این دنیا به وسیله قیاس مضمی بر حذر داشته است که صغرای آن جمله فلسط بمغفول عنک، بوده و کبرای مقدر نیز چنین است:

و هر چه که غیر مغفول عنه باشد، شایسته نیست که از هدف آن غفلت شود.

### ۳۷۲- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَحْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ

#### ترجمه

«سخن بگویند تا شناخته شوید، زیرا که مرد زیر زبانش نهفته است» (۲).

#### شرح

تفسیر این عبارت گذشت، لکن در اینجا امام (علیه السلام) آن را مقدمه صغرای قیاس مضمی قرار داده و بدان وسیله آدمی را به سخن گفتن به هنگام نیاز به منظوری که مورد نظر گوینده است واداشته و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر چه در زیر زبانش پنهان باشد، شایسته است که خویشان را در ضمن گفتارش ظاهر سازد تا دیگران او را بشناسند.

### ۳۷۳- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

خُذْ مِنَ الدُّنْيَا مَا أَتَاكَ - وَ تَوَلَّ عَمَّا تَوَلَّى عَنْكَ - فَإِنَّ أَنْتَ لَمْ تَفْعَلْ فَأَجْمِلْ فِي الطَّلَبِ

#### ترجمه

«از دنیا آنچه را به تو روی آورد بگیر و از آنچه که از تو روی گرداند روی

ص: ۷۳۹

۱- ضرب المثل مشهوری است: حَبِّ الشَّيْءِ يَعْصِي وَيَصْم-م.

۲- مناسب این مقام است اشعار حکیم ناصر خسرو: تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد...-م.

بگردان. و اگر این کار را نکنی پس در طلب و خواستن زیاده روی نکن.»

### شرح

امام (علیه السلام) نخست دستور داده است که آدمی از دنیا به آنچه میسر می شود و بر آن دست می یابد، قناعت کند، و آن که برایش میسر نیست به طور صحیح دنیا را بطلبد، و راه صحیح طلب دنیا، جستن دنیا از راه درست و به گونه مناسب و رواست.

### ۳۷۴- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

رُبَّ قَوْلٍ أَنْفَذَ مِنْ صَوْلِ

### ترجمه

«بسا گفتاری که اثرش از حمله بردن به طرف بیشتر است.»

### شرح

یعنی گاهی ممکن است انسان به وسیله گفتار به چیزی دست بیابد که با خشونت حمله بردن، به آن نرسد، بنا بر این سخن در رسیدن به هدف مؤثرتر است.

این عبارت ضرب المثلی شایسته است برای مواردی که انسان با نرمش و مدارا به نتایجی می رسد که با درشتی نمی رسد.

بعضی به جای انفذ، اشدّ روایت کرده اند.

معنای عبارت چنین است: بسا سخنی که انسان می گوید و زیانش بیشتر از حمله دشمن بر اوست، و یا این که: بسا سخنی که - مانند تهمت و ناسزا- که صدمه اش برای او از حمله دشمن بیشتر است. و این هر دو معنا را از ابن آدم هر وی نقل کرده اند.

### ۳۷۵- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

كُلُّ مُقْتَصِرٍ عَلَيْهِ كَافٍ

### ترجمه

«هر چه که به آن می شود اکتفا کرد بس است.»

براستی انسان جز به مقداری که می تواند ضرورت و نیاز خود را برطرف سازد، بسنده نمی کند، و همین مقدار برای شخص قانع، بس است و او را از بیشتر بی نیاز می سازد، و در این سخن دستور ضمنی به اکتفا کردن بر مقدار اندک از دنیا است.

### ۳۷۶- امام (علیه السلام) فرمود: (چهار مطلب)

#### اشاره

الْمَتِيَّةُ وَلَا الدَّيْنِيَّةُ وَالْتَقَلُّ وَلَا التَّوَسُّلُ وَمَنْ لَمْ يُعْطَ قَاعِدًا لَمْ يُعْطَ قَائِمًا وَالذَّهْرُ يَوْمَانِ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ - فَإِذَا كَانَ لَكَ فَلَا تَبْطِرُ - وَإِذَا كَانَ عَلَيْكَ فَاصْبِرْ

#### ترجمه

«چه گوارا است مرگ و چه ناگوار است زبونی! به اندک بساز و به توانگران متوسل مشو! هر که را بی کوشش و تلاش ندهند، با تلاش و کوشش هم ندهند، و روزگار دو روز است: روزی با تو، و روزی بر تو. امّا روزی که با تو است آن روز ناسپاسی نکن، و روزی که بر تو است شکبیا باش.»

#### شرح

شرح (چهار مطلب):

۱- مرگ سهلتر است از ننگ. المتیة مبتدا است، و لا- الدّیة قرینه برای خبر مبتداست، گویا فرموده باشد: المتیة أسهل من الدّیة، یعنی [تحمل] مرگ آسانتر از ننگ است، و احتمال دارد که تقدیر چنین باشد: یحتمل المنیة و لا یحتمل الدّیة، (مرگ قابل تحمل است، امّا ننگ قابل تحمل نیست)، دئیة یعنی پستی و ننگ نسبت به کاری که به خاطر به دست آوردن مال و منال دنیا مرتکب می شوند، که بسیاری از بزرگواران مرگ را بر آن ترجیح می دهند.

۲- قناعت به اندکی از زندگی و به آن بسنده کردن بهتر است از چاپلوسی و نزدیکی به اهل دنیا به خاطر به دست آوردن مال بیشتر.

۳- هر که را نشسته ندهند، ایستاده هم ندهند، نشسته کنایه از طلب بدون

تلاش، و ایستاده کنایه از طلب با تلاش و کوشش است. یعنی هر کس را بدون تلاش و کوشش روزی ندهند، تلاش و کوشش او هم بی فایده است، و این حکم-چنان که معمول سخن سخنگویان است- در اکثر موارد و صد در صد نیست بلکه بدین وسیله امام (علیه السلام) انسان را به کسب معاش از راه درست وادار کرده است .

۴- روزگار دو روز است: روزی به سود تو و روزی به زیان تو است، روزی که به سود تو است، ناسپاسی مکن، و روزی که به زیان توست شکبیا باش. پس در روزی که زمان تنگنا و گرفتاری است، شکیبایی برای آمادگی پذیرش رحمت الهی لازم است، چنان که خداوند فرموده است: «بَشِّرِ الصَّابِرِينَ» (۱).

### ۳۷۷- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

وَ قَالَ ع: مُقَارَبَةُ النَّاسِ فِي اخْلَاقِهِمْ اَمْنٌ مِنْ عَوَائِلِهِمْ

#### لغت

غائله: کینه

#### ترجمه

«نزدیک شدن به اخلاق مردم باعث ایمنی از کینه آنهاست.»

#### شرح

توضیح آن که دوری گرفتن از خلق و خوی مردم، باعث نفرت، دشمنی و کینه توزی آنها می گردد، بنا بر این بازگشت به نزدیکی و همسویی در اخلاق آنها باعث ایمنی از دشمنی و کینه آنها خواهد بود.

### ۳۷۸- امام (علیه السلام) به یکی از مخاطبانش- که سخنی فراتر از حدّ خود گفته

#### اشاره

بود- فرمود:

لَقَدْ طَرَفَتْ شَكِيرًا وَ هَدَرَتْ سَقْبًا

ص: ۷۴۲

شکیر: جوجه پیش از پر در آوردن

### ترجمه

«پیش از پر در آوردن پرواز کردی و در خردی بانگ برآوردی».

### شرح

کلمه «شکیر» و کلمه «سقب» را به جهت کم ارزشی او به خاطر سخنی که در محضر امام گفته بود، و صفت پرواز کردن و بانگ برآوردن را به خاطر گفتن چنین سخنی که بیجا بوده و او شایستگی گفتنش را نداشته است- برای آن شخص استعاره آورده است- همان طوری که پرواز در شأن جوجه پر در نیاورده، و بانگ بر آوردن در خور کودک نمی باشد.

**۳۷۹- امام (علیه السلام) فرمود:**

### اشاره

مَنْ أَوْمَأَ إِلَى مُتَّفَاوِتٍ حَدَّثَتْهُ الْحَيْلُ

### ترجمه

«هر کس به چند کار دست بزند چاره سازی را از دست بدهد».

### شرح

متفاوت: کارهای مختلف مانند چند کار ناجور، یا کارهایی که از نظر عرف و عادت با هم جور در نمی آیند.

صفت خوار ساختن را برای چاره سازیها از آن جهت استعاره آورده است که شخص نمی تواند آن کارهای مختلف را انجام دهد، و جمع بین آنها و بین کاری که مورد هدف اوست ممکن نیست.

**۳۸۰- از امام (علیه السلام) وقتی که در باره معنای «لا حول و لا قوه الا بالله» العلی**

### اشاره

العظیم» پرسیدند، فرمود:

إِنَّا لَا نَمْلِكُ مَعَ اللَّهِ شَيْئًا وَلَا نَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَكْنَا- فَمَتَى مَلَكْنَا مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنَّا كَلَفْنَا- وَ مَتَى أَخَذَهُ مِنَّا وَضَعَ تَكْلِيفَهُ عَلَيْنَا



«ما در چیزی با خدا شریک نیستیم و ما جز آنچه او داده است چیزی نداریم، پس هر گاه چیزی را به ما داد که او از ما در آن صاحب اختیارتر است، در آن صورت ما را مکلف ساخته و اگر آن چیز را از ما بازستاند، تکلیف آن را از ما برداشته است.»

### شرح

دلیل فرمایش امام (علیه السلام) «ما در چیزی با خدا شریک نیستیم، قول خدای تعالی است: «قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا» (۱) و ظاهر مطلب آن است که تکلیف به دنبال اعطای جوارح و قوا و عقل و سایر متعلقات تکلیف است که خداوند به ما مرحمت کرده است، و موقعی که هر کدام از آنها را از ما بازستاند، تکلیف مربوط به آن را از ما رفع می کند. از امام صادق (علیه السلام) در باره این جمله (۲) پرسیدند، فرمود: هیچ نیرویی بر ترک گناهان و هیچ توانی بر انجام طاعات جز از طرف خدا وجود ندارد.

### ۳۸۱- وقتی که امام (علیه السلام) شنید، عمار بن یاسر، به مغیره بن شعبه پاسخ

### اشاره

می دهد، به او فرمود:

دَعُهُ يَا عَمَّارُ؟ - فَإِنَّهُ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا قَارَبَهُ مِنَ الدُّنْيَا - وَ عَلَى عَمْدٍ لَبَسَ عَلَى نَفْسِهِ - لِيَجْعَلَ الشُّبُهَاتِ عَاذِرًا لِسَقَطَاتِهِ

### ترجمه

«ای عمار! مغیره را به خود واگذار، زیرا او از دین چیزی را نیاموخته مگر آنچه را که دنیا را به او نزدیک کرده باشد، و از روی عمد، امر را بر خود مشتبه ساخته تا شبهات را بهانه خطاهای خود قرار دهد.»

ص: ۷۴۴

۱- سورة فتح (۴۸) آیه (۱۱) یعنی: بگو اگر خدا اراده کند تا به شما ضرر یا نفعی برساند، کیست که بتواند خلاف آن را انجام دهد.

۲- لا حول و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

## شرح

مقصود امام (علیه السلام) آن است که مغیره از دین جز آنچه را که دنیا را به همراه آورد و او را به دنیا نزدیک سازد، نیاموخته است همچون عدالت و صداقتی که باعث سود دنیوی است و بس، و این عبارت صغرای قیاس مضموری است که بدان وسیله عمار را از گفتگوی با مغیره بر حذر داشته و کبرای آن نیز چنین است:

و هر کس چنان باشد، شایسته است تا از مراجعه و گفتگوی با او خودداری شود.

**۳۸۲- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلَبًا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ - وَ أَحْسَنَ مِنْهُ تِيَهُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ - اتِّكَالًا عَلَى اللَّهِ

## ترجمه

«چه خوب است فروتنی ثروتمندان برای نیازمندان به خاطر پاداشی که نزد خدا می جویند و بهتر از آن است بی اعتنایی نیازمندان به ثروتمندان به جهت توکل و اعتماد بر خدا.»

## شرح

بی اعتنایی مستمندان بر توانگران، بر ایشان دشوارتر و سخت تر است از فروتنی توانگران نسبت به آنها. از آن رو که بی اعتنایی ایشان نهایت توکل به خدا را می طلبد که بالا-ترین درجه، در راه وصول به قرب الهی است و از این جهت بالا-تر و بهتر از فروتنی توانگران است، به دلیل فرموده پیامبر (صلی الله علیه و آله): «بالا-ترین اعمال دشوارترین آنهاست.» (۱)

**۳۸۳- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

مَا اسْتَوَدَعَ اللَّهُ امْرَأً عَقْلًا إِلَّا اسْتَفْذَهُ بِهِ يَوْمًا مَا

## ترجمه

«خداوند عقل را به کسی امانت نداده مگر این که روزی سبب نجات او گردد.»

ص: ۷۴۵

## شرح

یا از گرفتاریهای دنیا و یا به وسیله اطاعت خدا از گرفتاریهای آخرت او را نجات بخشد.

**۳۸۴- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

مَنْ صَارَعَ الْحَقَّ صَرَعَهُ

## ترجمه

«هر کس با حق در افتد، حق او را به خاک اندازد.»

## شرح

کلمه: مصارعه را استعاره برای مقاومت آورده است، توضیح این که خداوند پاک و فرشتگان و کتابها و پیامبرانش و بندگان صالح او همه یاوران حقند و در برابر آنها، مقاومت و ایستادگی غیر ممکن است.

**۳۸۵- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

الْقَلْبُ مُصْحَفُ الْبَصْرِ

## ترجمه

«قلب آدمی دفتر دیده است.»

## شرح

مقصود از قلب، نفس و یا ذهن انسان است، کلمه مصحف، را-به اعتبار این که هر چه در ذهن نقش ببندد، بازگو می شود، پس ناگزیر باید حروف عبارت آن را، در لوح خیال و حس بینایی مشاهده کند و آنها را بخواند-استعاره آورده است.

**۳۸۶- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

التُّقَى رَئِيسُ الْأَخْلَاقِ

## ترجمه

«پرهیزگاری در رأس همهٔ خلقهاست».

ص: ۷۴۶

## شرح

کلمه رئیس را برای تقوا استعاره آورده است از آن رو که تقوا در جلب خوشنودی خدا و سعادت همیشگی از همه صفات بالاتر است و هیچ یک از اخلاق بتنهایی نمی تواند جلب رضای خدا و سعادت دائمی را موجب شود.

**۳۸۷- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

لَا تَجْعَلَنَّ ذَرْبَ لِسَانِكَ عَلَى مَنْ أَنْطَقَكَ - وَ بَلَاغَهُ قَوْلِكَ عَلَى مَنْ سَدَّدَكَ

## ترجمه

«دم تیز زبانت را به سوی کسی که تو را گویا کرده، و بلاغت گفتارت را به زیان آن که تو را به راه راست هدایت کرده است به کار مگیر.»

## شرح

ذرب اللسان: تیزی زبان. این یک جمله ادبی است که به منزله ضرب المثلی برای آن کسی است که از انسان علمی و فایده ای به دست می آورد، و بعد از همان حربه به زیان وی استفاده می کند مثل کسی که فصاحت را از شخص آموخته، و بعد با وی در فصاحت به مقابله برخیزد.

**۳۸۸- امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

كَفَاكَ أَدْبًا لِنَفْسِكَ اجْتِنَابُ مَا تَكَرَّهُهُ مِنْ غَيْرِكَ

## ترجمه

«همین قدر در ادب و آراستگی تو بس که از آنچه برای دیگران بد می دانی، دوری کنی.»

## شرح

مقصود امام، از آنچه از دیگران بد می داند، همان خصلتهای پستی است که از هر کسی، چه از دیگران، و چه از خود او، وقتی که ناروا بودن آن قطعی باشد، ناپسند است، و به همین دلیل وقتی که آن را به او نسبت دهند، برخورد می کند، جز این که پاره ای از خصلتهای ناروا بر دارندگان آنها پوشیده است،

در نتیجه زشتی آنها را برای خود، نمی فهمند و یا این که می فهمند اما انگیزه دیگری از قبیل شهوت و یا خشم آن را بر آنان تحمیل می کند. و چون دوری جستن از صفات ناپسند، باعث آن است که در هر چیزی در حد اعتدال انسان توقف کند، ناگزیر، دوری از آنها برای ادب و آراستگی دوری کننده اش کافی است.

**۳۸۹- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

مَنْ صَبَرَ صَبَرَ الْمَآخِرَ وَالْأَسْيَلَ سَلُّوا الْأَعْمَارَ وَفِي خَيْرٍ آخَرَ أَنَّهُ ع- قَالَ؟ لِلْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ؟ مُعْزِيًّا إِنَّ صَبْرَتَ صَبْرِ الْأَكَارِمِ- وَإِلَّا سَلُّوتَ سَلُّوا الْبَهَائِمِ

**ترجمه**

«هر کس همچون آزاد مردان در برابر ناملایمات ایستادگی نکند همچون نادانان بی تجربه آن را از یاد خواهد برد.»

و در سخن دیگری امام (علیه السلام) به اشعث بن قیس، برای تسلیت و دلداری فرمود: «اگر مثل بزرگان صبر کردی، چه بهتر و گرنه همانند چهار پایان از یاد خواهی برد!»

**شرح**

امام (علیه السلام) با نسبت دادن صبر و ایستادگی به آزاد مردان و بزرگان و بیان پیامد نداشتن صبر، یعنی فراموشی نظیر فراموش کردن غافلان و چهار پایان، [انسان را] به فضیلت صبر و ایستادگی جلب کرده است. اصل کلمه إلا، لا، بوده است، یعنی: اگر صبر نکردی...

**۳۹۰- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

فِي صِفَةِ الدُّنْيَا: تَعْرُ وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَهَا ثَوَابًا لِأَوْلِيَائِهِ- وَلَا عِقَابًا لِأَعْدَائِهِ وَ إِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا كَرُكِبٍ بَيْنَنَا هُمْ حُلُومًا إِذْ صَاحَ سَائِقُهُمْ فَارْتَحَلُوا

ص: ۷۴۸

اغمار جمع غمر: نادانان

### ترجمه

«فریب می دهد، و زیان می رساند و تلخ می گرداند و خداوند پاک نپسندید که دنیا را پاداش دوستان و کیفر دشمنان خود قرار دهد، و اهل دنیا مانند مسافرانی هستند که تا در منزل فرود آیند ناگهان جلودارشان فریاد «بار کنید» برآورد و آنان بی درنگ کوچ کنند».

### شرح

امام (علیه السلام) از دنیا به وسیله سه قیاس مضمّر بر حذر داشته است:

۱- دنیا زیان می رساند یعنی با غم و اندوهش. و فریب می دهد، یعنی با آرایش و زینتش. و تلخ می گرداند، یعنی با فراق و جدایی اش. زیرا که طبع دنیا چنین است. صفت امرار یعنی تلخ کردن را برای دنیا از آن رو استعاره آورده است که جدایی دنیا همانند تلخی باعث بی تابی و اندوه است، و بعضی، تمّر به فتح تا روایت کرده اند به معنی تذهب [یعنی: گذر است].

۲- عبارت: إِنَّ اللَّهَ... لا أعدائه، از آن رو آمده که اگر خداوند دنیا را پسندیده بود، باید آن را به دوستان خود می داد، و دشمنانش را از آن محروم می ساخت.

۳- سومین قیاس مضمّر در عبارت: و إِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا... است و جمله بیناهم... به منزله صفتی است برای ركب. یعنی همچون کاروانی که چنین و چنان است، و جهت تشبیه به کاروان و مسافران آن است که مانند کوچ مسافران، آنان نیز باید از دنیا بزودی کوچ کنند. و کبرای مقدر در هر دو قیاس مضمّر نخستین چنین است: و هر چه این طور باشد، سزاوار است که از آن اجتناب کرد و نباید در جستن آن کوشید.

و کبرای مقدر قیاس سوم نیز چنین است: و هر چه آن طور باشد شایسته است که انسان در آن برای کوچ و سفر آماده گردد.

### اشاره

لَا تُخَلِّفَنَّ وِرَاءَكَ شَيْئًا مِنَ الدُّنْيَا - فَإِنَّكَ تَخَلِّفُهُ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ - إِمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ - فَسَيَعِدُ بِمَا شَقِيتَ بِهِ - وَإِمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ - فَشَقِيتَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ - فَكُنْتَ عَوْنًا لَهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ - وَ لَيْسَ أَحَدٌ هَيِّدِينَ حَقِيقًا أَنْ تُؤْثِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ وَ يُزَوِّي هَذَا الْكَلَامُ عَلَى وَجْهِ آخَرَ وَ هُوَ أَمَّا بَعِيدٌ - فَإِنَّ الَّذِي فِي يَدِكَ مِنَ الدُّنْيَا - قَدْ كَانَ لَهُ أَهْلٌ قَبْلَكَ - وَ هُوَ صَائِرٌ إِلَى أَهْلِ بَعْدَكَ - وَ إِنَّمَا أَنْتَ جَامِعٌ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ - رَجُلٌ عَمِلَ فِيهَا جَمَعْتَهُ بِطَاعَةِ اللَّهِ - فَسَيَعِدُ بِمَا شَقِيتَ بِهِ - أَوْ رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ - فَشَقِيتَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ - وَ لَيْسَ أَحَدٌ هَيِّدِينَ أَهْلًا أَنْ تُؤْثِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ - وَ لَا أَنْ تَحْمِلَ لَهُ عَلَى ظَهْرِكَ - فَارْجُ لِمَنْ مَضَى رَحْمَةَ اللَّهِ - وَ لِمَنْ بَقِيَ رِزْقَ اللَّهِ

### ترجمه

«پسرک من، مبادا چیزی از دنیا را پس از خود بگذاری، زیرا که آن را برای یکی از دو تن خواهی گذاشت: یا کسی که در طاعت و بندگی خدا آن را به کار می برد، پس او خوشبخت می شود به چیزی که باعث بدبختی و زیانکاری تو شده است. یا برای کسی که آن را در معصیت و نافرمانی خدا به کار می برد، پس به سبب آنچه که تو برای او گرد آورده ای بدبخت شده و تو او را در راه معصیت کمک کرده ای و هیچ کدام از این دو شایسته نیست که او را بر خود ترجیح دهی.»

### شرح

امام (علیه السلام) فرزندش را با نهی کردن از اندوختن مال، موعظه کرده و از این عمل به وسیله قیاس مضموری بر حذر داشته است که صغرای آن عبارت:

«فإنك...» است. و عبارت: «بما شقیت به» یعنی: بدبختی در دنیا با زحمت جمع آوری مال و بدبختی در آخرت به وسیله اندوختن مال است، به دلیل قول خدای تعالی: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (۱) و

ص: ۷۵۰

۱- سوره توبه (۹) آیه (۳۴) [۱] یعنی: کسانی که طلا و نقره را گنجینه می کنند و در راه خدا انفاق نمی کنند، آنها را به عذابی دردناک بشارت بده.



کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر کس مالی را پس از خود بگذارد برای هر یک از دو گروهی که استحقاق ترجیح دادن بر خویش را ندارند، چنین کاری روا نیست .

سید رضی می گوید: این گفتار به نحو دیگر نیز به شرح زیر، روایت شده است: «اما بعد، آنچه از دنیا در اختیار تو است، پیش از تو صاحبی داشته و پس از تو نیز به صاحبی می رسد، و تو برای یکی از دو تن گردآوری می کنی: کسی که از آن در راه طاعت خدا استفاده کند و نیکبخت شود به وسیله آن چیزی که تو بدان سبب بدبخت شده ای یا کسی که آن را در راه معصیت خدا به کار برد، پس بدبخت شده به وسیله آنچه تو برای او جمع آورده ای و هیچ یک از این دو شایسته نیست که بر خود مقدم بداری و نه آن که بر عهده خود بگیری، پس برای کسی که گذشته، رحمت خدا را و برای آن که باقی است روزی خدا را امیدوار باش.» در این روایت امام (علیه السلام) به وسیله دو قیاس مضمحل از دنیا بر حذر فرموده است: یکی **فَأَنَّ الذی فی یدک... و بعدک است، و کبرای مقدر آن چنین می شود:**

و هر چه این طور باشد سزاوار نیست که تو بدان دل بندی و بر آن اعتماد ورزی.

دومی عبارت: و **إنما انت... ظهرک است و کبرای آن همان است که در روایت اول گذشت. کلمه: حمل را برای بر دوش گرفتن گناهان و جمع آوری مال، استعاره آورده و کلمه «ظهر» را به عنوان ترشیح به کار برده است. آن گاه امام (علیه السلام) به چیزی بهتر از مال- برای گذشتگان امید رحمت خدا و برای بازماندگان امید روزی که خداوند به هر زنده ای وعده داده است- راهنمایی فرموده است.**

**۳۹۲- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

لِقَائِلٍ قَالَ بِحَضْرَتِهِ أَسِيْتَعْفِرُ اللَّهَ- تَكَلَّتْكَ أُمُّكَ أَ تَدْرِي مَا الْإِسِيْتَعْفَارُ- الْإِسِيْتَعْفَارُ دَرَجَةُ الْعَلِيِّينَ- وَ هُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سِتِّهِ مَعَانٍ-  
أَوْلَاهَا النَّدْمُ عَلَى مَا

ص: ۷۵۱

مَضَى - وَ الثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعِيُودِ إِلَيْهِ أَيْدًا - وَ الثَّلَاثُ أَنْ تُؤَدَّى إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ - حَيْثُ تَلْقَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَمْلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبَعُهُ - وَ الرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ - ضَيَّعَتْهَا فَتُؤَدَّى حَقَّهَا - وَ الْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى الشُّحْتِ - فَتُدِيْبُهُ بِالْأَخْزَانِ حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ - وَ يَنْشَأُ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ - وَ السَّادِسُ أَنْ تُدِيقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ - كَمَا أَدَقَّتْهُ حَلَاوَةُ الْمَعْصِيَةِ - فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ

## ترجمه

«مادرت به سوکت بنشینند، آیا می دانی استغفار چیست؟ استغفار مقام گروهی بلند مرتبه است و آن نامی است که ششش معنی دارد: اول پشیمانی از گناه گذشته دوم تصمیم بر ترک گناه برای همیشه، سوم آن که حقوق مردم را بدهی تا خدا را با پاکی بدون هیچ زیان و گناه ملاقات کنی، چهارم آن که قصد کنی هر چه بر تو واجب بوده و تو از دست داده ای، حق آن را به جا آوری، پنجم آن که تصمیم بگیری گوشتی را که از حرام [در تنت] روئیده با تحمل غم و اندوه بگدازی تا پوستت به استخوان بچسبد و گوشت تازه ای [بر تنت] بروید، ششم این که رنج عبادت را بر تنت بپشانی همان طوری که شیرینی معصیت را به آن چشاندی، پس آن گاه می گویی: استغفر الله» از خداوند طلب آمرزش می کنم.»

## شرح

ظاهر سخن امام (علیه السلام) مقتضی آن است که کلمه استغفار به معنی واقعی، مقام بلند مرتبگانی است که شایستگی تصاحب آن را دارند، این کلمه دارای شش معنایی است که امام (علیه السلام) بدانها اشاره فرموده و آنها را نام برده تا حقیقت آن شناخته شود. و این معنای استغفار در عرف جدید شرعی است اگر نه معنی لغوی آن طلب آمرزش است. جز این که طلب مغفرت مشروط به شرایطی است که ذکر شد، و لفظ مشروط در اینجا بر شرط اطلاق شده است. و احتمال می رود که هدف امام (علیه السلام) تفسیر واقعیت استغفار نبوده بلکه اشاره بر شرایط آن باشد که بدون آنها استغفار سزاوار نیست، و آن شرایط شش تا است.

و معنای عبارت «أ تدری ما الاستغفار؟» یعنی: استغفار با شرایط کامل و،

به دلیل این که ماهیت استغفار روشن بوده است از آن خودداری کرده است. و امام (علیه السلام) بر تمامیت آن وسیله شرایط اشاره نموده و قصدش از اشاره بر این که لفظ استغفار بر شرایطش صدق می کند، تأکید بر این مطلب است که استغفار بدون آنها ناتمام است تا آنجا که مجموع آنها حقیقت استغفار می باشد.

کلمه «أملس» را برای پاکی نامه اعمال از گناهان استعاره آورده است.

### ۳۹۳- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

الْحِلْمُ عَشِيرَةٌ

#### ترجمه

«بردباری قبیله ای است.»

#### شرح

کلمه «عشیره» را به اعتبار این که بردباری، شخص را از خطر افراد دشمن همانند پشتیبانی عشیره و قبیله اش حمایت می کند، استعاره آورده است.

### ۳۹۴- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

مِسْكِينُ ابْنِ آدَمَ - مَكْتُومُ الْأَجَلِ مَكْنُونُ الْعَلَلِ - مَحْفُوظُ الْعَمَلِ تُؤَلِّمُهُ الْبَقَّةُ - وَ تَقْتُلُهُ الشَّرْقَةُ وَ تُنْسِنُهُ الْعَرَقَةُ

#### ترجمه

«بیچاره فرزند آدم، اجلش پنهان، و بیماریهایش پوشیده و عملش محفوظ است. پشه ای او را می رنجاند، و آب در گلو گرفتن وی را می کشد، و عرقی بد بویش می کند.»

#### شرح

امام (علیه السلام) آدمیزاده را بیچاره نامیده و با قیاس مضمیری که دلایل بیچارگی و ناتوانی او را بر شمرده، مطلب را توضیح داده است، صغرای قیاس، عبارت مکتوم الاجل... است که معنای آن نیز روشن است، و کبرای مقدر آن چنین است: و هر کس چنین باشد، پس او بیچاره است. کلمه مسکین خبر مقدم بر مبتدا

است چون دارای اهمیت است، و تنوین آن به خاطر تخفیف حذف شده است.

و هدف از این سخن شکستن حالت خودخواهی و خودبینی و برتری جویی نفس از این دست رذایل اخلاقی است.

### ۳۹۵- آورده اند که امام (علیه السلام) در میان جمعی از یاران خود نشسته بود، زنی

#### اشاره

زیبارو از آنجا گذشت، اصحاب بر او چشم دوختند، امام (علیه السلام) فرمود:

إِنَّ أَبْصَارَ هَيْدِهِ الْفُحُولِ طَوَامِحُ وَإِنَّ ذَلِكَ سَبَبُ هَيْبِهَا - فَإِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى امْرَأَةٍ تَعْجِبُهُ فَلْيَلْمِسْ أَهْلَهُ فَإِنَّمَا هِيَ امْرَأَةٌ كَأَمْرَأَتِهِ فَقَالَ رَجُلٌ مِّنَ الْخَوَارِجِ؟ - قَاتَلَهُ اللَّهُ كَافِرًا مَا أَفْقَهُهُ - فَوَثَبَ الْقَوْمُ لِيَقْتُلُوهُ - فَقَالَ ع رُوَيْدًا إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبِّ أَوْ عَفْوٌ عَن ذَنْبٍ

#### لغات

رمق: نگاه کردن طموح البصر: بالا نگاه کردن هيب: الهباب: صدای قوچ موقع هیجان شهوت و طلبیدن میش

#### ترجمه

«دیدگان این مردها به هوا دوخته شده و این گونه نگاه باعث هیجان و انگیزش شهوت و خوشی است پس هر گاه کسی از شما به زنی که خوش می آیدش نگاه کرد باید با همسر خود آمیزش کند که او زنی مانند وی است» پس مردی از خوارج گفت: خدا او را بکشد چه قدر داناست! اصحاب از جا برخاستند تا او را بکشند. امام (علیه السلام) فرمود: «او را مهلت دهید! به جای دشنام باید دشنام داد یا از گناهش گذشت.»

#### شرح

کلمه: فحول را برای آن افراد استعاره آورده است، و هم چنین، کلمه:

هباب را برای میل آنها به آمیزش استعاره آورده است.

امام (علیه السلام) آنان را به رهایی از فتنه آن نگاه، وسیله آمیزش با همسران راهنمایی کرده است، و بر این عمل وسیله قیاس مضموری ترغیب کرده است که صغرای آن عبارت: فائما هی امرأه کامراه، است، یعنی همسر آن مرد زنی است

نظیر آن زنی که دیده است، و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر کسی که شبیه آن زن باشد، جای آن را می گیرد .

امّا آن مرد خارجی که لفظ کافر را بر امام (علیه السلام) اطلاق کرده است برای این است که امام (علیه السلام) از نظر خوارج خطاکار است و هر خطاکاری کافر است.

عبارت: انّما هو سبّ... بنا بر اساس فضیلت عدالت است.

**۳۹۶- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُبُلَ عَيْكَ مِنْ رُشْدِكَ

**ترجمه**

«همین قدر در عقل و خرد تو بس که راههای گمراهی ات را از راههای رستگاری آشکار سازد.»

**شرح**

هدف از عقل عملی همان است که امام (علیه السلام) بیان داشته است و همان قدر کافی است.

**۳۹۷- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

إَفْعَلُوا الْخَيْرَ وَلَا تَحْقَرُوا مِنْهُ شَيْئًا - فَإِنَّ صَغِيرَهُ كَبِيرٌ وَقَلِيلُهُ كَثِيرٌ - وَلَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ إِنَّ أَحَدًا أَوْلَى بِالْخَيْرِ مِنِّي - فَيَكُونَ وَاللَّهِ كَذَلِكَ إِنَّ لِلْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَهْلًا فَمَهْمَا تَرَكَتُمُوهُ مِنْهُمَا كَفَاكُمُوهُ أَهْلُهُ

**ترجمه**

«کار خیر را انجام دهید، و کم آن را نیز ناچیز ندانید، زیرا کوچک آن، بزرگ و کم آن زیاد است نباید کسی از شما بگوید دیگری از من به انجام کار نیک سزاوارتر است، اگر چنین بگوید به خدا سوگند که چنان خواهد شد. زیرا هر یک از خیر و شر اهلی دارد و هر گاه شما یکی از آنها را ترک گویند به جای شما اهلس آن را انجام خواهند داد.»

**شرح**

امام (علیه السلام) دستور به انجام کار نیک داده و از کوچک شمردن آن - هر چند

که اندک باشد- نهی فرموده است و بر این مطلب وسیله قیاس مضموری واداشته است که صغرای آن عبارت فَاِنَّ صَغِيرَه كَبِير و قَلِيلَه كَثِير، است، یعنی در ارزش گذاری و نسبت به آن کسی که نیاز به آن کار خیر دارد. آن گاه نهی کرده است از این که کسی بگوید: که دیگری از وی به کار نیک سزاوارتر است، و این کنایه از آن است که شخصی کار را به این حساب که دیگری بر آن سزاوارتر از اوست ترک گوید.

اما عبارت فَيَكُونُ وَاللَّهِ كَذَلِكَ زِيْرَا اَيْنَ سَخَنَ گوينده ای که کار نیک را ترک می کند، باعث می شود که آن شخصی که اهل خیر است آن کار را انجام دهد و کار به او نسبت داده شود.

و جمله: اِنَّ لِلْخَيْرِ وَالشَّرِّ اَهْلًا... ترغیب به کار نیک و زندهار از کار بد است با تذکر این که هر کدام از نیک و بد اهلی دارد که بدان بسنده می کنند، البته وقتی که نااهل آن را ترک کند و اهل خیر از او بشنوند که او نمی خواهد انجام دهد، آنان کار خیر را انجام می دهند و کار بد را به اهلش وامی گذارند.

**۳۹۸- امام (علیه السلام) فرمود:**

#### اشاره

وَ قَالَ ع: مَنْ أَصْلَحَ سَرِيْرَتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عِلْمِيْرَتَهُ - وَ مَنْ عَمِلَ لِدِيْنِهِ كَفَاهُ اللَّهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ - وَ مَنْ أَحْسَنَ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ - كَفَاهُ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ

#### ترجمه

«هر کس باطن خود را اصلاح کند، خداوند ظاهر او را بیاراید، و هر کس برای دینش کار کند، خداوند دنیای او را کفایت کند، و هر کس ما بین خود و خدا را نیکو گرداند، خداوند بین او و مردم را نیکو سازد.»

#### شرح

آراستن باطن و درون انسان به وسیله اخلاق خوب زمینه است برای آن که خداوند گفتار و رفتار ظاهری او را به لطف خود اصلاح کند، زیرا آراستگی ظاهر به منزله نتایج آرایش باطن است، و همچنین عمل انسان به خاطر دین و برپا

ص: ۷۵۶

داشتن حدود الهی زمینه است برای اصلاح حال او در زندگی دنیوی اش و انگیزه ای است برای توجّه مردم نسبت به او، چون او به جای این که مثل آنها شیفته دنیا گردد به خدا توجّه دارد. و جمله سومی نیز همین معنی را دارد، زیرا که خالص ساختن بندگی برای خدا و نیکو ساختن رفتار خود باعث بریدن از محبت و حرص بر دنیایی است که باعث برهم زدن و فساد ما بین مردم است و در نتیجه زمینه برای از بین بردن و برطرف ساختن این فساد فراهم خواهد بود.

**۳۹۹- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

الْحِلْمُ غِطَاءٌ سَاتِرٌ وَ الْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ - فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِحِلْمِكَ وَ قَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ

**ترجمه**

«حلم پرده پوشاننده ای است و عقل شمشیری بر آن، پس عیبهای اخلاقی ات را با بردباری بپوشان، و هوای نفست را با شمشیر عقل نابود ساز.»

**شرح**

کلمه: غطاء را از آن رو برای بردباری استعاره آورده است که حالت خشم و زشتی کارهایی را که به وسیله خشم از انسان سر می زند، پوشیده می دارد، و امام (علیه السلام) کلمه «ساتر» را از باب ترشیح آورده است، و همچنین کلمه حسام را برای خرد از آن جهت استعاره آورده است که خواسته ها و زیاده رویهای نفس اماره را از بین می برد و با گفتن کلمه قاطع ترشیح به کار برده است، و بدین وسیله او را مأمور ساخته است تا هوای نفسش را با شمشیر عقل نابود سازد.

**۴۰۰- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا يَخْتَصُّهُمْ بِالنِّعَمِ لِمَنَافِعِ الْعِبَادِ - فَيَقْرُرُهَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا بَدَّلُوها - فَإِذَا مَنَعُوها نَزَعَهَا مِنْهُمْ ثُمَّ حَوَّلَهَا إِلَى غَيْرِهِمْ

**ترجمه**

«خداوند بندگان دارد که آنها را ویژه نعمتهایی کرده است تا بندگان را

سود رسانند پس آن نعمتها را در دسترس آنها قرار می دهد، تا ببخشند، و هر گاه به کسی چیزی از آنها ندهند، آن نعمتها را از ایشان باز می ستاند و به دیگران منتقل می سازد.»

### شرح

یعنی از جمله بندگان خدا کسانی هستند که با قرار گرفتن نعمتهای الهی در دستشان مورد توجه خداوند می گردند، تا این که به بندگان وی سود رسانند و این سود رسانی به شرط بخشش نعمت است، و اگر چنان نباشد، نعمت از آنها گرفته می شود، و به دیگران داده می شود هدف از این سخن وادار ساختن بر سودرسانی است، برای این که هر عاقلی که خدا به او نعمت داده است روا می دارد که نعمتش چنین باشد.

### ۴۰۱- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

لَا يَتَّبِعِي لِلْعَبْدِ أَنْ يَتَّقَ بِخَصْلَتَيْنِ الْعَافِيَةِ وَالْغِنَى - بَيْنَا تَرَاهُ مُعَافَى إِذْ سَقِمَ وَ بَيْنَا تَرَاهُ عَتِيًّا إِذْ افْتَقَرَ

### ترجمه

«سزاوار بنده ای نیست که به دو چیز پشت گرم باشد: تندرستی و مالداری، زیرا در همان میان که او را تندرست می بینی ناگهان بیمار، و در آن بین که وی را مالدار می بینی ناگهان تنگدست می شود.»

### شرح

امام (علیه السلام) از اعتماد به دو خصلت یاد شده نهی فرموده است، از آن جهت که آن دو با نقطه مقابلشان یعنی بیماری و تنگدستی، در اختیار بنده نیستند و عوامل و اسباب آنها نیز نامعلوم است. بنا بر این همواره احتمال در پی آمدن یکی پس از دیگری هست. پس اطمینان به چیزی که این طور است از نادانی است. و سزاوار نیست که به این دو فضیلت انسان پشت گرم باشد.



اشاره

مَنْ شَكَاهَا إِلَى الْمُؤْمِنِ فَكَأَنَّهُ شَكَاهَا إِلَى اللَّهِ - وَمَنْ شَكَاهَا إِلَى كَافِرٍ فَكَأَنَّمَا شَكَاهَا إِلَى اللَّهِ

ترجمه

«هر کس از داشتن نیازی به نزد مؤمنی شکوه کند، چنان است که شکوه آن را به خدا نموده است و هر کس نزد کافری گله کند، مثل آن است که از خدا گله کرده است.»

شرح

گله مؤمن به مؤمن، کار بجایی است، زیرا نتیجه گله، کمک آن مؤمن است بر رفع گرفتاری مورد نظر. و از مؤمن همین انتظار است بر خلاف گله کردن نزد کافر. امام (علیه السلام) به مورد اول ترغیب فرموده است با تشبیه کردن شکوه نزد مؤمن به شکوه نزد خدا، و وجه شبه آن است که مؤمن به منزله دوست خداست پس اگر در کاری که مربوط به خداست به او شکایت شود، مثل آن است که او را واسطه بر آوردن گرفتاری خود نزد خدا قرار داده است، پس شکوه به مؤمن نظیر شکوه به خدا می باشد.

و از مورد دوم بر حذر داشته است با تشبیه نمودن آن به شکایت از خدا، وجه شبه آن است که کافر دشمن خداست، پس هر کس که نزد او شکوه می کند مثل آن است که از خدا نزد دشمنش شکایت برده است.

اشاره

إِنَّمَا هُوَ عِيدٌ لِمَنْ قَبِلَ اللَّهَ صِيَامَهُ وَ شَكَرَ قِيَامَهُ - وَ كُلُّ يَوْمٍ لَا يُعْصَى اللَّهُ فِيهِ فَهُوَ عِيدٌ

ترجمه

«امروز برای کسی عید است که خداوند روزه اش را قبول کرده و به نمازش پاداش داده است، و هر روز که در آن روز معصیت خدا را نکنند، آن روز عید است.»

## شرح

هدف از این سخن، جلب مردم به عبادت و اطاعت خدا و در هم شکستن نفوس است از خرسند بودن بدانچه که خدای را در آن سهمی نباشد. چه از نظر زمان، یا مکان و یا جز اینها باشد. و چون عید عبارت از روزی است که مردم در آن روز شاد و مسرورند، پس هر روزی که در آن روز معصیت خدا نشود، آن روز شایسته تر به شادمانی است و در عرف اولیای خدا و طالبان نعمتهای او، آن روز عید نامیده می شود.

### ۴۰۴- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

إِنَّ أَكْثَرَ الْحَسِرَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ - حَسِيرُهُ رَجُلٌ كَسَبَ مَالًا فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ - فَوَرِثَهُ رَجُلٌ فَأَنْفَقَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ - فَدَخَلَ بِهِ الْجَنَّةَ وَدَخَلَ الْأَوَّلُ بِهِ النَّارَ

#### ترجمه

«بزرگترین حسرتها در روز قیامت، حسرت آن کسی است که مالی را از راه حرام به دست آورده، و کسی آن را از وی به ارث برده و در راه بندگی خدا صرف کرده باشد و بدان سبب وارد بهشت گردد، اما او که خود فراهم آورنده مال بوده است وارد جهنم شود.»

## شرح

هدف از این سخن بر حذر داشتن از کسب حرام و اندوختن مال و زنده نگه داشتن آن است به دلیلی که ذکر کرده است.

و عبارت اعظم الحسرات نمی رساند که این حسرت از تمامی حسرتها بزرگتر است، بلکه این حسرتی بزرگ است از آن جهت که در دنیا از مال سودی نبرده و در آخرت دچار عذاب آن بوده و از طرفی می بیند دیگری در آخرت از آن مال سود می برد.

### ۴۰۵- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

إِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ صَفَقَهُ وَأَخْيَبَهُمْ سَعِيًّا - رَجُلٌ أَخْلَقَ بَدَنَهُ

ص: ۷۶۰

فِي طَلَبِ مَالِهِ - وَ لَمْ تُسَاعِدْهُ الْمَقَادِيرُ عَلَى إِزَادَتِهِ - فَخَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا بِحَسْرَتِهِ وَقَدِمَ عَلَى الْآخِرَةِ بِتَبِعَتِهِ

### ترجمه

«زیانکارترین مردم در معامله، و ناامیدترین فرد در تلاش و کوشش آن کسی است که برای رسیدن به آرمانهایش جسمش را فرسوده کند، و مقدرات او را در رسیدن به خواسته اش یاری نمایند، پس با حسرت و افسوس از دنیا برود و با گناهان خود وارد آخرت شود.»

### شرح

صفت (اخسر صنفه) را استعاره برای آن کسی که معرفی کرده، آورده از آن رو که دنیا را به جای آخرت گرفته است و قضا و قدر، با او در رسیدن به آرزوهای دنیوی اش موافق نبوده است. و بدیهی است که او در معامله اش زیانکارتر از همه است و پیامد آن هم عبارت است از کیفر دردهایی که در اثر تلاش خود او عایدش می گردد.

### ۴۰۶- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

الرِّزْقُ رِزْقَانِ طَالِبٌ وَ مَطْلُوبٌ - فَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَهُ الْمَوْتُ حَتَّى يُخْرِجَهُ عَنْهَا - وَ مَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى يَسْتَوْفِيَ رِزْقَهُ مِنْهَا

### ترجمه

«روزی دو قسم است: یکی آن که در پی تو است و دیگری آن که تو در پی آنی، پس کسی که خواهان دنیاست مرگ او را می طلبد تا از دنیا ببردش، و کسی که طالب آخرت است دنیا او را می طلبد تا وی از آن روزی خود را کامل ببرد.»

### شرح

امام (علیه السلام) صفت طالب را برای روزی از آن رو استعاره آورده است که روزی همچون کسی که در پی صاحبش در آید ناگزیر به او می رسد. و از طلب دنیا به دلیل نتیجه مقدری که در پی دارد، یعنی مرگ، بر حذر داشته است به طوری که گویی مرگ شخص را دنبال می کند تا او را از دنیا بیرون سازد، آن هم به خاطر آن

که خود شخص، دنیا را می جوید، و وادار به رفتن در پی آخرت نموده است به دلیل این که لازمه طلب آخرت آن است که دنیا و اهل دنیا در پی کسی می روند که از دنیا بریده است تا آنجا که روزی وی از دنیا می رسد، و این کاری است پسندیده، و ما در گذشته دلیل اقبال مردم را بر کسی که از ایشان بریده است بروشنی بیان کردیم.

## ۴۰۷- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا - إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا - وَاشْتَغَلُوا بِأَجْلِهَا إِذَا اشْتَغَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا - فَأَمَاتُوا مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ يُمِيتَهُمْ - وَتَرَكُوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهُ سَيَبْقَى لَهُمْ - وَرَأَوْا اشْتِكَاثَ غَيْرِهِمْ مِنْهَا اسْتِقْلَالًا - وَدَرَكَهُمْ لَهَا فَوْتًا - أَعْدَاءُ مَا سَيَأْتِي النَّاسُ وَ سَلِمُوا مِمَّا عَادَى النَّاسُ - بِهِمْ عِلْمُ الْكِتَابِ وَ بِهِ عَلِمُوا - وَ بِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَ هُمْ بِهِ قَامُوا - لَا - يَرُونَ مَرْجُوًّا فَوْقَ مَا يَرُجُونَ - وَ لَا مَخُوفًا فَوْقَ مَا يَخَافُونَ

### ترجمه

«دوستان خدا کسانی هستند که به باطن دنیا نگاه کنند، آن گاه که مردم به ظاهر آن می نگرند و به پایان آن پردازند، وقتی که مردم به وضع حاضر آن مشغولند، پس نابود می سازند آنچه را که می ترسند آنها را نابود سازد، و ترک می کنند آنچه را که می دانند آنها را ترک خواهد کرد، و می بینند که بهره برداری فراوان دیگران از دنیا، کم بهره بردن است و دریافتن دنیا توسط ایشان، از دست دادن آخرت است، آنان با آنچه مردم در صلحند دشمن، و با آنچه مردم با آن دشمنند در صلح می باشند. به وسیله ایشان کتاب آسمانی شناخته شده و به وسیله کتاب آنها شناخته شدند، و به وسیله آنها کتاب پایدار، و به وسیله کتاب آنها جاودانه شدند، امیدی بالاتر از امیدشان و ترسی بیشتر از ترس ایشان قابل تصور نیست.»

### شرح

امام (علیه السلام) دوستان خدا را به وسیله ده صفت مشخص کرده است:

ص: ۷۶۲

۱- آنان به باطن و حقیقت دنیا و هدف حکمت الهی از پیدایش دنیا می نگرند و در نتیجه مطابق آگاهی خود عمل می کنند، در موقعی که مردم به ظاهر آن یعنی به آرایش و اندوخته های دنیا توجه دارند.

۲- به پایان دنیا مشغولند یعنی آنچه را که خداوند مقابل چشمشان، به عنوان هدف اصلی و نتیجه آمادگی از دنیا قرار داده است که همان اجر و مزد و خوشنودی خدا می باشد، آن گاه که مردم به وضع حاضر و لذات موجود دنیا سرگرمند .

۳- آنچه را که از دنیا ممکن بود باعث نابودی آنها شود، آنها نابود ساخته اند، یعنی نفس اماره ای را که می ترسیدند بر آنها غلبه کرده و بر عقلشان چیره شود و در نتیجه باعث مرگ و نابودی آنها در آخرت گردد. و احتمال دارد که مقصود-به صورت استعاره- همان اندوخته های دنیا باشد که باعث نابودی انسان می گردند، و گویی از آن جهت که آنان دنیا را ترک کرده و به آن توجهی ندارند، دنیا در نزد آنها مرده و فراموش شده است.

۴- ترک می کنند از دنیا آنچه را که می دانند سرانجام آنها را ترک خواهد کرد، یعنی همان زیب و زیور دنیا که با مردن ایشان آنها را ترک خواهد گفت. من در هر دو مورد برای بیان جنس است.

۵- بهره فراوان دیگران را از دنیا کم بهرگی، و دریافت آنها را از دنیا، از دست دادن می دانند، یعنی کم بهرگی از خیر آخرت و از دست دادن آن، از آن رو که دریافت دنیا و بهره زیاد از آن چنین نتیجه ای را دارد .

۶- با آنچه مردم سازش دارند، یعنی با دنیا، دشمن، و با آنچه مردم آن را دشمن می دارند یعنی آخرت، در صلح و سازشند .

۷ و ۸- به وسیله ایشان کتاب دانسته شد، چون ایشان کتاب را پاسداری و تفقه می کنند و به دیگران می آموزند، و به وسیله کتاب ایشان شناخته شدند به

دلیل شهرتشان به وسیله آن در نزد مردم.

۹- وسیله آنها کتاب پایدار ماند، یعنی احکام کتاب در بین مردم برقرار ماند و مردم به آن احکام عمل کردند، و همچنین به وسیله کتاب آنها جاودانه شدند یعنی با اجرای اوامر، و نواهی و آنچه سزاوار ایشان بود. و احتمال دارد که مقصود استواری ایشان در امر معاش و معاد به برکت قرآن باشد.

۱۰- امیدی بالاتر از امیدی که به پاداش الهی دارند، و خوفی بالاتر از خوفی که از عذاب خدا و دوری از او دارند، وجود ندارد از آن رو که اینان یقین به آن امید و ترس در آن عالم دارند.

### ۴۰۸- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

أذْكُرُوا انْقِطَاعَ اللَّذَاتِ وَ بَقَاءَ التَّعَاتِ

#### ترجمه

«به خاطر داشته باشید، بریده شدن لذتها و ماندن پیامدهای ناروای [آنها] را.»

#### شرح

هدف امام (علیه السلام) از این سخن بر حذر داشتن از دنیاست.

### ۴۰۹- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

أُخْبِرُ تَقْلِهِ

#### ترجمه

«او را آزمایش کن تا دشمنش بداری.»

#### شرح

سید رضی می گوید: بعضی از مردم این سخن را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند، اما آنچه تأیید می کند که این سخن از امیر المؤمنین است آن است که ثعلب از ابن اعرابی نقل کرده که مأمون گفت: اگر نبود که علی (علیه السلام) فرمود: اخبر تقله (بیازما تا دشمن بداری)، من می گفتم: اقله تخبر، (مردم را دشمن بدار تا بیازمایی).



قلاده یقلیه، قلی به کسر (قاف) و قلاء، به فتح به معنی: دشمن داشت او را. های آخر برای سکت اضافه شده است. این جمله امری است در معنای خیر و به منزله ضرب المثل به این معنی که باطن هر کس را بیازمایی، دشمنش می داری. و این حکم به غالب است چون بیشتر مردم از نظر باطن و اخلاق ناروا چنینند. و آنچه را که از مأمون نقل کرده اند بر عکس سخن امام (علیه السلام) است یعنی اظهار دشمنی با شخص باعث فاش شدن باطن او می گردد، زیرا که او یا در برابر، دشمنی می کند و یا نمی کند، در هر صورت خوبی و بدی او روشن می گردد. و نظیر این سخن از ابو بکر اصفهانی نقل شده است که گفت: اگر اعتراض برگذشتگان در زمره نادانی و اسراف تلقی نمی شد، می گفتم: دشمنی، سپس آزمون، تا این که انسان عمرش را تلف نکرده و بیجا با کسی دشمنی نمی ورزد.

**۴۱۰- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

مَا كَانَ اللَّهُ لِيُفْتِحَ عَلَى عَبْدٍ بَابَ الشُّكْرِ - وَيُعْلَقَ عَنْهُ بَابَ الزِّيَادَةِ - وَلَا يُفْتِحَ عَلَى عَبْدٍ بَابَ الدُّعَاءِ وَيُعْلَقَ عَنْهُ بَابَ الْإِجَابَةِ - وَلَا يُفْتِحَ لِعَبْدٍ بَابَ التَّوْبَةِ وَيُعْلَقَ عَنْهُ بَابَ الْمَغْفِرَةِ

**ترجمه**

«نمی شود که خداوند به روی بنده ای در شکر بگشاید و در زیادت روزی را ببندد، و در دعا و خواستن را بگشاید، و در اجابت را ببندد، و در توبه را باز کند اما در بخشش را ببندد.»

**شرح**

امام (علیه السلام) به سه چیز اشاره فرموده است:

سپاسگزاری برای فزونی نعمت، درخواست برای روای حاجت، و توبه برای آمرزش و رحمت پس به روی هر کس که خداوند در یکی از این ملزومات را بگشاید و او را آماده و مهیا سازد و آن را بر وی الهام کند، سزای مقام بخشندگی

ص: ۷۶۵



اوست که در لازم را نیز به روی او بگشاید و او را از فیض خویش بهره مند سازد زیرا که در وجود خدا بخلی نیست و در سلطنت او منعی وجود ندارد. و صفت گشودن در، استعاره برای موفق ساختن و آماده کردن بنده است توسط خداوند، برای چنان مرحمتی.

#### ۴۱۱- از امام (علیه السلام) پرسیدند: از عدالت و بخشندگی کدام یک بهتر است؟

##### اشاره

فرمود:

الْعِدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا - وَالْعِدْلُ سَيَأْتِي عِيَانًا وَالْجُودُ عِيَارِضٌ خَاصٌّ - فَالْعِدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَ أَفْضَلُهُمَا

##### ترجمه

«عدالت چیزها را در جای خود می نهد، و بخشندگی آنها را از جای خود بیرون می سازد، و عدالت نگهبان همه است لیکن بخشندگی تنها به کسی که به او بخشش شده بهره می رساند پس عدالت برتر و بالاتر است.»

##### شرح

امام (علیه السلام) به فضیلت عدالت و سیله دو قیاس مضموری اشاره فرموده است که مقدمه صغرای اول: العدل...جهتها است، مقصود آن است که در آغاز بخشندگی از صاحبش می خواهد تا آنچه را که مالک است از جای خود و از محل نیازش که بنا به خواست عدالت آنجا سزاوارتر است، خارج سازد. و صغرای قیاس دوم نیز عبارت «و العدل...خاص» است. کلمه: «سایس» را به اعتبار این که نظام عالم به عدالت بستگی دارد، استعاره برای عدالت آورده است، در صورتی که بخشندگی تنها به کسی از مردم که مورد بخشش قرار می گیرد، عارض می شود، و کبرای مقدر هر دو قیاس چنین است: میان دو امری که چنین باشند، عدالت برتر و بهترین آنها است.

#### ۴۱۲- امام (علیه السلام) فرمود:

##### اشاره

الْإِنْسَانُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا

ص: ۷۶۶

«مردم دشمنند آنچه را که نمی دانند.»

شرح

قبلا عین همین عبارت به شماره (۱۵۸) گذشت و توضیح داده شد.

۴۱۳- امام (علیه السلام) فرمود:

اشاره

الرَّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ؟ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» وَ مَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَ لَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي - فَقَدْ أَخَذَ الرَّهْدَ بِطَرْفِيهِ

ترجمه

«تمام پارسایی بین دو کلمه از قرآن است که خداوند پاک می فرماید: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» (۱) و کسی که بر گذشته افسوس نخورد، و به آینده شاد نشد، پارسایی را از دو طرف دریافت کرده است.»

شرح

دو موردی که در آیه ذکر شده است نتیجه پارسایی و اعراض از دنیا است و به منزله خاصیه مرکبه ای (۲) است که لازمه پارسایی است، و برای تعریف پارسایی بدانها اشاره کرده است. و عبارت فقد اخذ الرهد بطرفیه (پارسایی را از دو طرف گرفته است) کنایه از کامل داشتن پارسایی و کمالات آن است در چنان حالتی، و بدیهی است که وجود چنان ویژگی باعث اعراض از دنیا و خوشیهای آن از صمیم قلب است و زهد واقعی هم همان است.

ص: ۷۶۷

۱- سوره حدید (۵۷) آیه (۲۳): [۱] یعنی: تا هرگز بر آنچه از دست شما رود افسوس نخورید، و بر آنچه رسید خوشحال نگردید.

۲- خاصه مرکبه نوعی از تعاریف منطقی است که شامل چند ویژگی معرف است مانند: طائر ولود، در تعریف خفاش-م.

## ۴۱۴- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

الْوَلَايَاتُ مَضَامِيرُ الرَّجَالِ

### ترجمه

«حکومتها میدانهای آزمون مردانند.»

### شرح

مقصود از میدانها، جای شناخت، اسب تندرو است و آن جایی است که اسبها برای مسابقه در کنار هم قرار می گیرند. لفظ «مضامیر - میدانها» را برای حکومتها به اعتبار این که محلّ ظهور خوبی حاکم از بدی و پستی اوست، همان طوری که میدانها برای اسبها چنین اند، استعاره آورده است.

## ۴۱۵- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

مَا أَنْقَضَ النَّوْمَ لِعَزَائِمِ الْيَوْمِ

### ترجمه

«چه تصمیمهای روزانه را که خواب درهم می شکند.»

### شرح

ما در اینجا برای تعجب است، و این سخن به منزله ضرب المثلی است برای کسی که تصمیم به کاری بگیرد، و بعد از آن غفلت کند و یا آن را کوچک بشمارد و به تأخیر بیندازد تا این که نسبت به انجام آن از تصمیم خود برگردد. و اصل مطلب از این قرار است که گاهی انسان تصمیم به سفری - به طور مثال - و یا حرکت در قسمتی از شب می گیرد تا این که به سیر روزانه اش کمک کند، امّا خواب بر او غلبه می کند تا بامدادان و آن وقت تصمیم از دست می رود، و آن تصمیم که در روز گرفته بود، درهم می شکند.

## ۴۱۶- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

لَيْسَ بَلَدٌ بِأَحَقَّ بِكَ مِنْ بَلَدٍ خَيْرُ الْبِلَادِ مَا حَمَلَكَ

«هیچ شهری از شهر دیگر برای تو شایسته تر نیست بهترین شهرها

ص: ۷۶۸

آن جاست که تو را تحمل کند.»

### شرح

ما حملک، یعنی: آنجا که آرامش حال و آرایش زندگی به دست آوری و اقامت در آنجا برایت میسر گردد، همان جا بهترین جاست. کلمه: حمل را به اعتبار بر خود داشتن هزینه زندگی انسان از نظر شباهت به شتر و نظیر آن، برای محل زندگی استعاره آورده است. و به چنین چیزی یا نزدیک به همین ابو الطیب اشاره کرده است:

و شهرها هر کدام، جایگزین دیگری می شوند. همچنین علی بن مقرب بحرانی می گوید از شهرها آزار و خواری برای من فراوان است، میان آزاد مرد و میان خانه نسبتی و رابطه ای وجود ندارد.

### ۴۱۷- وقتی که خبر مرگ مالک اشتر (خدایش پیامرزد) به امام (علیه السلام) رسید

#### اشاره

فرمود:

؟ مَا لِكُ؟ وَ مَا؟ مَا لِكُ؟ لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فَنَدًا - لَا يَزْتَقِيهِ الْحَافِرُ وَ لَا يُوفِي عَلَيْهِ الطَّائِرُ

#### ترجمه

«مالک، اما چه مالکی! به خدا قسم اگر کوه بود، کوهی بی نظیر بود، و اگر سنگ بود سنگی سخت بود، که هیچ رونده چالاک بر قلّه آن بالا نرود و هیچ پرنده ای به اوج آن نرسد.»

#### شرح

سید رضی می گوید: فند، کوهی است که از کوهها جداست.

مالک مبتدا و یا فاعل است، یعنی: مالک بدرود زندگی گفت، ما، استفهامیه و در معرض تعجب از مالک - خدایش پیامرزد - و از نیرومندی اوست.

### ۴۱۸- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

قَلِيلٌ مَدُومٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُولٍ مِنْهُ

ص: ۷۶۹

«کار اندکی که دوام داشته باشد بهتر است از کار بسیار که خستگی بیاورد.»

### شرح

این دستور از اموری است که شایسته است تا به کار گیرند. و براستی چنین است، زیرا دوام بر کار اندک باعث ملکه شدن طاعت و خیر برای نفس و به صورت خوبی برای آن در آمدن است، به خلاف کار بسیار و خستگی آور. و نظیر این سخن از پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که می فرماید: «این دین ژرف است پس با مدارا وارد آن شو، زیرا برای خسته نه مسافتی قابل بریدن و نه پستی سالم می ماند (۱)».

و این سخن بعینه (۲) قبلا گذشت.

### ۴۱۹- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

إِذَا كَانَ فِي رَجُلٍ حَلَّةٌ رَائِقَةٌ فَانْتَظِرُوا أَخْوَاتِهَا

### لغت

رائقه: شگفت آور

### ترجمه

«هر گاه کسی دارای صفتی شگفت آور باشد، نظیر آن را از وی انتظار داشته باشید.»

### شرح

یعنی: هر گاه در انسان خوی برجسته ای باشد، دلیل آن است که طبع او زمینه دارد که تمام اخلاق خوب که مناسب با آن خلق برجسته است در آن پیدا شود، و باید انتظار آنها را داشت، مثل کسی که روشش راست گویی است بنا بر این از او انتظار وفاداری، و رفاقت خوب می رود، و به عکس (یعنی از آدم

ص: ۷۷۰

۱- کنایه از اینست که یک فرد افراطی همچون رهروی است که تندرروی می کند و مرکبش را خسته می سازد، آن وقت، مسافتی را نمی تواند طی کند، اما پشت مرکبش زخم شده است-م.

۲- اگر منظور حکمت شماره ۲۶۲ است که قریب به این مضمون است نه عین این کلام-م.

با وفا مثلاً انتظار راستگویی می رود) و مثل کسی که روشش پاکدامنی است، از او بزرگواری، گذشت و بخشش، راستی و دوستی و امثال اینها نیز توقع است، و باز مانند کسی که دلیر باشد از او انتظار عظمت رهبران و بردباری و پایداری می رود، و همچنین کسی که دارای صفاتی بر خلاف اینها از صفات رذیله باشد [از او نیز انتظار صفات رذیله دیگر می رود].

## ۴۲۰- امام (علیه السلام) به غالب بن صعصعه پدر فرزددق در ضمن سخنی که میان

### اشاره

آنان رد و بدل شد فرمود:

مَا فَعَلْتَ إِبْلِكَ الْكَثِيرَةَ - قَالَ دَعَدَعَتْهَا الْحُقُوقُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ - فَقَالَ عَ ذَلِكَ أَحْمَدُ سُبُلَهَا

### ترجمه

«شتران بسیاری را چه کردی؟ عرض کرد: یا امیر المؤمنین، حقوق مردم آنها را پراکنده ساخت، آن گاه امام (علیه السلام) فرمود: «این پراکندگی بهترین راه پراکنده شدن آنهاست.»

### شرح

گفت و گویی که میان آنها رد و بدل شد از این قرار بود: غالب که پیرمردی بود وارد بر علی (علیه السلام) شد و پسرش همام فرزددق که در آن روز پسر بچه ای بود به همراه وی بود، امیر المؤمنین پرسید: پیرمرد کیستی؟ گفت: من غالب بن صعصعه هستم، امام فرمود: همان صاحب شتران بسیار؟ عرض کرد: آری. فرمود: شترانت را چه کردی؟ عرض کرد، حقوق مردم آنها را پراکنده کرد و دگرگونیها و گرفتاریها آنها را از بین برد. آن گاه امام (علیه السلام) فرمود: این پراکندگی بهترین نوع پراکندن آنهاست، و فرمود: این پسر بچه کیست؟ عرض کرد: این پسر همام است، یا امیر المؤمنین من به او شعر و سخنان عرب را آموخته ام، امید است که شاعری برجسته شود! امام (علیه السلام) فرمود: به او قرآن بیاموز که بهتر است. فرزددق همواره این

داستان را نقل می کرد و می گفت: سخن امام (علیه السلام) در گوش دل من بود تا این که خود را مقید ساختم و سوگند یاد کردم که قرآن را حفظ کنم و دست برنداشتم تا قرآن را حفظ کردم. ذعدعتها به ذال معجمه مکرر یعنی: پراکند آنها را.

## ۴۲۱- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

مَنْ أَتَجَرَ بِغَيْرِ فِقْهِ فَقَدْ ارْتَطَمَ فِي الرِّبَا

### ترجمه

«هر کس بدون دانستن احکام دین تجارت کند، در ربا در افتد.»

### شرح

عبارت ارتطم فی الوحل و نحوه، یعنی گل و لای فرو رفت و راه نجات نداشت. این صفت مستعار برای کسی است که ناآگاه باشد، از آن رو که نجات از ربا برایش غیر ممکن است. زیرا مسائل ربا با مسائل بیع اشتباه می شود به طوری که جز بزرگان فقها با اختلاف شدیدی که در بین آنها هست، کسی تفاوت این دو را در نمی یابد. مانند فروختن گوشت گاو در مقابل گوشت گوسفند با مقدار زیادی که ابوحنیفه جایز دانسته و می گوید اینها دو جنس مختلفند ولی شافعی منع کرده است و مسائل دیگر از این قبیل...

## ۴۲۲- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

مَنْ عَظَّمَ صِغَارَ الْمَصَائِبِ ابْتِلَاءَ اللَّهِ بِكِبَارِهَا

### ترجمه

«هر کس گرفتاریهای کوچک را بزرگ شمارد، خداوند او را دچار گرفتاریهای بزرگ گرداند.»

### شرح

از آن رو چنین است که آن شخص با بی تابی و خشمناک شدن از قضای الهی آماده گرفتاری بیشتر می گردد، در صورتی که اگر در برابر گرفتاری خدا را سپاس گوید، برای برطرف کردن بلا آماده خواهد شد.



## ۴۲۳- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

مَنْ كَرَمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهَوَاتُهُ

### ترجمه

«هر که دارای نفس کریم و بزرگوار بود، خواسته های نفس در نزد او بی ارزش می گردد.»

### شرح

توضیح این که نفس و خواسته هایش دو دشمن انسانند، احترام یکی باعث خوار داشتن دیگری است پس هر کس نفس خود را گرامی داشت، آن را از عذاب خدا حفظ و حمایت می کند، و این خود باعث خوار ساختن شهوت و بی اعتنایی به آن است، زیرا هوای نفس خلاف آن را خواستار است.

## ۴۲۴- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

مَا مَزَحَ امْرُؤٌ مَزْحَهُ إِلَّا مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجَّةً

### ترجمه

«کسی شوخی بسیار نکرد، مگر این که بخشی از عقل خود را از دست داد.»

### شرح

توضیح این که عقل باعث حفظ آبرو، و ماندن در حدی است که صاحبش محترم بماند و سبک شمرده نشود، و شوخی بیجا خلاف آن را می طلبد، و مستلزم خلاف عقل و از دست دادن آن است.

کلمه: «مَجَّ» را برای آن مقدار، از عقل که انسان در اثر شوخی و یا شوخیها آن را از دست می دهد استعاره آورده است، به طوری که گویی انسان، آن را همچون آبی که از دهان خود، به دور می اندازد، به دور انداخته است.

## ۴۲۵- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

زُهِدْكَ فِي رَاغِبٍ فَيْكَ نُقْصَانُ حَظٍّ - وَ رَغْبَتُكَ فِي زَاهِدٍ فَيْكَ ذُلُّ نَفْسٍ



«دوری کردن تو از کسی که علاقه مند به توست، باعث کم بهرگی توست، و علاقه مندی تو به کسی که به تو بی اعتناست باعث ذلت توست.»

### شرح

اما مطلب اول، از آن روست که دوستان زیاد برای کمک بر اصلاح امر دنیا و آخرت باعث کمال بهره مندی می باشند، بنا بر این دوری از ایشان باعث کم بهرگی است، و از طرفی در برابر علاقه دوستان، ابراز علاقه، خود فضیلتی است برای نفس، بنا بر این عدم علاقه باعث نقصان این فضیلت است.

اما مطلب دوم، بدیهی است که لازمه علاقه تو به کسی که به تو اعتنایی ندارد، خواری و کرنش در برابر اوست. این دو عبارت، دو صغرا برای قیاسات مضمیری هستند که بدان وسیله از دوری نسبت به کسی که علاقه مند است، و علاقه مندی نسبت به کسی که از تو دوری می ورزد، برحذر داشته است.

**۴۲۶- امام (علیه السلام) فرمود:**

### اشاره

مَا لِابْنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ - أَوْلُهُ نُطْفَةٌ وَ آخِرُهُ جِيفَةٌ - لَا يَزُوقُ نَفْسَهُ وَ لَا يَدْفَعُ حَنْفَهُ

### ترجمه

«فرزند آدم را چه به فخر فروشی که آغازش آب گندیده و آخرش مردار است، نه روزی خود را می دهد، و نه مرگ را از خود می راند.»

### شرح

امام (علیه السلام) از جمع بین انسان و افتخار، به صورت تعجب پرسیده است، و به عدم مناسبت بین آنها وسیله قیاس مضمیری اشاره کرده است که مقدمه صغرای آن، جمله اوله... است، و کبرای مقدر آن چنین است: و هر که چنین

باشد، هیچ مناسبتی میان او و فخر فروشی نیست. بعضی کلمه فخر را منصوب به صورت مفعول معه روایت کرده اند.

## ۴۲۷- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

الْغَنَى وَالْفَقْرُ بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ

### ترجمه

«مالداری و تنگدستی، پس از عرضه شدن بر خداست.»

### شرح

مقصود امام (علیه السلام) آن است که بی نیازی واقعی منوط به داشتن پاداش اخروی است و تنگدستی واقعی منوط به نداشتن آن است.

## ۴۲۸- از امام (علیه السلام) پرسیدند: بزرگترین شاعران کیست؟ فرمود:

### اشاره

إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَجْرُوا فِي حَلْبِهِ - تُعْرَفُ الْغَايَةُ عِنْدَ قَصَبَتِهَا - فَإِنْ كَانَ وَ لَا بُدَّ فَالْمَلِكُ الضَّلِيلُ يَرِيدُ امْرَأَ الْقَيْسِ

### ترجمه

«آن گروه در یک ردیف اسب تازی نکرده اند تا در پایان ربودن نی، کمال آنها شناخته شود، و اگر ناگزیر باید برترین آنها تعیین شود، پس پادشاه بسیار گمراه برتر است.»

### شرح

مقصود امام (علیه السلام) امرؤ القیس است.

منظور آن است که شاعران به یک سبک شعر نسروده اند تا میان آنها بالا و پایین تعیین شود بلکه هر کدام از آنها حالت مخصوصی دارند که در آن حال شعر نیکو می سرایند و ذوق آنها به کار می افتد، یکی وقت نشاط، و دیگری در هنگام ترس، و آن دیگری در حال خوشی و شادمانی شعر خوب می سراید. و از این رو گفته اند: بهترین شاعر عرب امرؤ القیس است وقتی که سوار بر اسب باشد، اعشی است آن گاه که بخوهد و با نشاط باشد، و نابغه است وقتی که بترسد.

کلمه حله، یعنی دسته ای از اسبان که در کنار هم برای مسابقه یک نواخت ایستاده اند، با ذکر کلمات: إجراء و غایت و قصبتها ترشیح به کار برده است با این توضیح که عادت عرب بر این بود که نی را در انتهای مسافتی قرار می دادند، هر کس زودتر می رسید و آن نی را بر می داشت، برنده مسابقه محسوب می شد.

عبارت: فان كان و لا بد... یعنی اگر باید و ناگزیر از داوری هستیم.

امام (علیه السلام) در باره امرؤ القیس نظر داد، چون او برخلاف دیگران در بیشترین حالات خود شعر نیکو می سرود همان طوری که در روایت دیگری از امام (علیه السلام) رسیده است که ابوالاسود از آن بزرگوار در باره بهترین شاعر عرب پرسید، فرمود: اگر اینان را در یک جهت و هدفی بسنجند، بهترین آنها را می شناسیم، اما اگر معیار یکی نباشد، پس آن که نه از روی شوق و نه تنها از روی ترس شعر خوب می گفت، پادشاه گمراه [امرؤ القیس] است. او را «ضلیل» گفته اند به دلیل گمراهی زیاد، و شدت گمراهی، و بعضی گفته اند: از آن جهت که وی در آخر عمرش نصرانی شد، و بعضی گفته اند: به دلیل پرده دری زیاد، و اظهار فسق و فجور، چنان که در شعرش پیدا است.

از متنبی نقل کرده اند: امرؤ القیس شتر را، هم دوشید و هم سوار شد، و هم قسمت خوب گوشت آن را برداشت، و لبید، جگر و دل و قلوئه آن را سهم برد و استخوانها و فضولاتش ماند، ما [شاعران دیگر] آنها را بین خود تقسیم کردیم. از لبید (1) بن ربیع پرسیدند: بهترین شاعر عرب کیست؟ گفت: پادشاه بسیار گمراه [امرؤ القیس]، گفتند: بعد از آن چه کسی؟ گفت: جوانی کم شعر یعنی

ص: ۷۷۶

---

۱- یکی از شعرای معلقات سبع، و از قبیله بنی عامر است (۵۶۰-۶۶۱) که پس از اسلام آوردن به کوفه رفت و تا پایان عمر آنجا ماند، دیوانی دارد، که به چاپ رسیده، و مطلع آن چنین است: عفت الدیار محلها و مقامها بمنی تأید غولها فرجامها. اعلام المنجد - م.

طرفه (۱)، پرسیدند: بعد از او چه کسی؟ گفت: پیرمرد، ابو عقیل، یعنی خودش.

## ۴۲۹- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَازَةَ لِأَهْلِهَا - إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ تَمَنُّ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا

### لغت

لمماظه، به ضم لام: باقی مانده غذا در دهان

### ترجمه

«آیا از آزادگی نیست که این ته مانده غذای دهان را به اهلش واگذارید؟ برای جانهای شما بهایی جز بهشت نمی باشد پس آنها را جز به این بها نفروشید.»

### شرح

این کلمه [لمماظه] به اعتبار کم ارزشی و ناچیزی دنیا، استعاره از دنیا است.

امام (علیه السلام) به ترک دنیا دعوت کرده و سپس به وسیله قیاس مضموری از آن جدا ساخته است که صغرای قیاس، عبارت: فأنه... است، و این سخن نظیر قول خدای تعالی است: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ» (۲). و کبرای مقدر آن نیز چنین است: و هر چه این طور باشد بهای جان شما جز آن چیزی نیست بنا بر این جان خود را به چیزی جز آن نفروشید.

## ۴۳۰- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

عَلَامَةُ الْإِيمَانِ أَنْ تُؤَثِّرَ الصَّدَقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ

ص: ۷۷۷

۱- طرفه بن العبد (۵۳۸-۵۶۴)، در بحرین به دنیا آمد، یکی از شعرای جاهلیت و از صاحبان معلقات سبعة است. او خواهر زاده شاعر دیگری به نام متلمس بود، تمام ثروتش را از دست داد و آواره می زیست پس از مدتی به دربار عمرو بن هند پادشاه حیره پیوست و او را مدح می گفت تا این که پادشاه بر او خشم گرفت و دستور قتل او را داد. دیوانی دارد که مطلع آن چنین است: لخوله اطلال ببرقه ثممد تلوح کباقی الوشم فی ظاهر الید. اعلام المنجد-م.

۲- سوره توبه(۹)آیه:(۱۱۱): [۱] یعنی خداوند جان و مال مؤمنان را به بهای بهشت خریده است.

عَلَى الْكُذِبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ - وَ أَلَّا يَكُونَ فِي حَدِيثِكَ فَضْلٌ عَنْ عَمَلِكَ - وَ أَنْ تَتَّقِيَ اللَّهَ فِي حَدِيثِ غَيْرِكَ

### ترجمه

«نشانه ایمان آن است که راستگویی را حتی در جایی که برای تو زیان دارد بر دروغگویی سود بخش برگزینی، و دیگر این که گفتارت از حد دانسته ات بیشتر نباشد، و در باره غیبت دیگران (یا) نقل حدیث دیگران از خدا بترسی.»

### شرح

امام (علیه السلام) از نشانه های ایمان به سه مورد اشاره کرده است:

۱- راست زیانبخش را بر دروغ سودمند- به خاطر علاقه به فضیلت و نپسندیدن دونا میگی- ترجیح دهد.

۲- در سخنش چیزی علاوه بر دانسته هایش نگوید که همین است عدالت در گفتار و دوری گزیدن از دروغ.

۳- در سخن گفتن راجع به دیگران خدا را در نظر بگیرد، و با غیبت کردن یا گوش دادن به غیبت دیگران آبروی کسی را به خطر نیندازد، و بعضی گفته اند:

مقصود امام آن است که در نقل حدیث دیگران، چنان که هست رعایت امانت کند، و کم و زیاد نکند.

### ۴۳۱- امام (علیه السلام) فرمود:

### اشاره

يَعْلَبُ الْمِقْدَارُ عَلَى التَّقْدِيرِ حَتَّى تَكُونَ الْآفَةُ فِي التَّدْبِيرِ

### ترجمه

«قضای الهی بر حسابگری پیشی می گیرد بطوری که آفت در تدبیر و حسابگری می باشد.»

### شرح

مقدار، یعنی قضا و قدر. چون انسان از اسرار قدر نا آگاه است، پس ساختن تدبیر و اندازه گیری در امور مربوط به خود بر اساس توهمات است و به



هیچ وجه قابل اطمینان نیستند. بنا بر این ممکن است آنچه را که انسان موجب مصلحت خود اندیشیده و معتقد است، باعث هلاکت و از عوامل مفسده باشد.

توضیح این مطلب در قبل گذشت.

**۴۳۲- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

الْحِلْمُ وَالْأَنَاةُ تَوْأَمَانِ يُتَّبِعُهُمَا عُلُوُّ الْهَمِّهِ

**ترجمه**

«بردباری و دور اندیشی دو فرزند توأمان هستند که زاییده همت و الایند.»

**شرح**

امام (علیه السلام) برای این دو فضیلت کلمه «توآمان» را به لحاظ ارتباط آنها با علو همت و پیدایش آنها به واسطه بلند همتی استعاره آورده است، توضیح آن که شخص والا همت هر گناه و گنهاری را در حق خود، ناچیز می شمارد، پس بردباری کرده و از شتافتن به مقابله با آن خودداری می کند.

**۴۳۳- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

الْغَيْبَةُ جُهْدُ الْعَاجِزِ

**ترجمه**

«غیبت کردن از کسی، تلاش شخص ناتوان است.»

**شرح**

بیشتر اوقات غیبت، از دشمنان و حسودانی سر می زند که از رسیدن به هدف خویش و فرونشاندن آتش درونی خود عاجزند پس به این دلیل به عیبگویی از دشمنان خود می پردازند چون از این راه لذت می برند.

امام (علیه السلام) با نسبت دادن ناتوانی بر غیبت کننده، از غیبت بر حذر داشته است و این که این عمل نهایت کوشش اوست تا طرف را با این کاستی برنجاند و باعث نارضایتی او شود.



## اشاره

رُبَّ مُفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ

## ترجمه

«بسا کسی که از گفته نیک دیگران در باره خود، دچار فتنه شده است.»

## شرح

اصل فتنه به معنی انصراف است، یعنی بسا شخصی که از کسب فضیلت و اطاعت خدا و تکمیل فضیلت، به دلیل ستایش و تعریف دیگران انصراف حاصل کرده است مثل کسی که مثلاً مردم او را به فزونی عبادتش بستایند، و این باعث اکتفا کردن او به همان مقدار گردد.

سید رضی (رحمه الله علیه) می گوید: این کلام را در آخرین قسمت از سخنان برگزیده امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)، آوردم در حالی که سپاس می گویم خداوند سبحان را بر این که منت نهاد و به ما توفیق داد تا آنچه از سخنان امام در اطراف پراکنده بود جمع آوری کنیم و مطالب دور را از گوشه و کنار به هم نزدیک سازیم. و همان طوری که از آغاز شرط کردیم، تصمیم ما بر این شد که چند ورقی سفید در آخر هر بابی از ابواب بیفزاییم، تا پراکنده را در خود جا دهد و کلام تازه وارد و شاید چیزی را که پس از دشواری، برای ما روشن شود، و پس از پراکندگی به دست ما بیفتد، به آن ملحق سازیم.

سید رضی، در کلمات برگزیده از امام (علیه السلام) تا اینجا رسیده و همین جا پایان داده است، اما در همان زمان، از سخنان زیبای امام مقدار بیشتری یا با گزینش خود او، و یا وسیله اهل علمی که در محضر او بودند، افزوده شده است، و این افزوده گاهی در خارج از متن و گاهی در داخل متن پیوسته به آخر برگزیده وی به چشم می خورد.

نقل کرده اند که این قبیل سخنان بر سید خوانده شده و او خود دستور داده تا به متن بیفزایند و اولین سخن این است:

اشاره

الدُّنْيَا خُلِقَتْ لِغَيْرِهَا وَ لَمْ تُخْلَقْ لِنَفْسِهَا

ترجمه

«دنيا برای دیگری آفریده شده است نه برای خود».

شرح

مقصود امام (علیه السلام) آن است که دنیا برای آمادگی و درک اجر و پاداش اخروی آفریده شده است نه برای آن که نادانان از لذات آن بهره گیرند.

اشاره

إِنَّ؟ لِنَبِيِّ أُمَّيَّةٍ؟ مَزُوداً يَجْرُونَ فِيهِ- وَ لَوْ قَدْ اِخْتَلَفُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ- ثُمَّ كَادَتْهُمْ الضَّبَاعُ لَعَلَّيْتُهُمْ

ترجمه

«بنی امیه میدان فرصتی دارند تا در آن بتازند، و چون در امر خلافت میان آنها اختلاف افتد، گفتارها، آنان را بفریبند و برایشان چیره شوند.»

شرح

سید رضی گوید:

مرود، در اینجا بر وزن مفعول از مصدر إرواد، به معنی مهلت دادن و فرصت دادن است. و این سخن از رساترین و زیباترین سخنان است گویا امام (علیه السلام) فرصتی را که بنی امیه داشته اند به میدان تاخت و تازی تشبیه کرده است که چون به پایان آن برسند رشته نظام آنها از هم گسسته شود.

لفظ مرود را برای مدّت حکمرانی بنی امیه استعاره آورده است، و وجه شبهه همان است که سید فرموده است، و سخن کاملاً راست است، زیرا که دولت بنی امیه پیوسته برقرار بود تا وقتی که اختلاف میان آنها افتاد، و این در زمان حکومت ولید بن یزید بود که یزید بن ولید بر او خروج کرد، و باز ابراهیم بن ولید به برادرش حمله برد، و در همین زمان بود که داعیان بنی العباس در خراسان قیام



کردند، و از طرفی مروان بن محمد از جزیره به قصد خلافت آمد، و ابراهیم بن ولید را از کار برکنار کرد و گروهی از بنی امیه را کشت و در نتیجه حکومت آنها متزلزل شد، تا این که به دست ابو مسلم خراسانی از بین رفت. در صورتی که وی در آغاز کار از ناتوان ترین و مستمندترین خلق خدا بود، و این خود دلیل درستی سخن امام (علیه السلام) است که فرمود: «کفتارها آنان را بفریبند و برایشان چیره شوند».

کلمه: «ضباع - کفتارها» گاهی برای مردمان فرومایه و ناتوان استعاره آورده می شود. و این خود از کرامات امام (علیه السلام) است.

### ۴۳۷- امام (علیه السلام) در ستایش انصار فرمود:

#### اشاره

هُمُ وَاللَّهِ رَبُّوا الْإِسْلَامَ كَمَا يُرَبِّي الْفُلُؤُ - مَعَ غَنَائِهِمْ بِأَيْدِيهِمُ السَّبَاطِ وَالْأَسْتِثِيمُ السَّلَاطِ

#### لغات

فلو: کوزه اسب (یک ساله) سباط: بخشندگی و به کسی که در نیزه زدن ماهر است می گویند: (دستهایش باز و روان است و مقصود آن که در کار ماهر است). سلاط: آهن تیز

#### ترجمه

«به خدا قسم که ایشان با ثروتشان اسلام را - چون کوزه اسب از شیر گرفته که تربیت می کنند - با دست پر سخاوت و زبانهای تیزشان تربیت کردند».

#### شرح

امام (علیه السلام) عمل انصار را در پروردن اسلام و حمایت از آن، به تربیت کوزه اسب تشبیه کرده است، وجه شبه زیادی توجه ایشان به اسلام و رعایت کامل اسلام بوده تا وقتی که به اوج خود رسید.

### ۴۳۸- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

الْعَيْنُ وَكَاءُ السَّهِّ

#### ترجمه

«چشم، بند نشستگاه است».



## شرح

سید رضی می گوید: این سخن از استعاره های عجیب است گویا مقعد را به مشکی تشبیه کرده است و چشم را به بند مشک، چون بند باز شود، مشک به حال خود نمی ماند و مشهور آن است که این سخن از پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، ولی گروهی از امیر المؤمنین روایت کرده اند. مبرّد این سخن را در کتاب المقتضب در باب: «اللفظ بالحروف» بیان کرده است، و ما در کتاب خود به نام: «مجازات الآثار النبویه» در باره این استعاره گفتگو کرده ایم.

امام (علیه السلام) کلمه و کاء را که به معنی بند مشک است استعاره برای چشم آورده است به خاطر آن که انسان در وقت بیداری خویشتنداری می کند که مبادا بادی و چیزی از او بیرون آید کما این که بند مشک، آنچه را که بسته اند نگاه می دارد، و از این رو تشبیه نشیمنگاه به ظرفی همچون مشک است. و دنباله حدیث از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است: هر گاه چشمها به خواب روند بند رها شود!

**۴۳۹-۱ امام (علیه السلام) فرمود:**

## اشاره

فِي كَلَامٍ لَهُ وَ وَلِيَهُمْ وَالِ فَأَقَامَ وَ اسْتَقَامَ حَتَّى ضَرَبَ الدِّينُ بِجِرَانِهِ

## ترجمه

«حاکمی فرمانروای مردم شد، پس برپاداشت و پایداری کرد تا دین همچون شتر در حال آسایش سر بر زمین نهاد.»

## شرح

نقل کرده اند که مقصود از فرمانروا، عمر بن خطاب است. و این سخن جزئی از خطبه ای طولانی است که امام (علیه السلام) در روزگار خلافت خود ایراد کرده است، و از نزدیکی و خصوصیت خود، و محرم اسرار پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودن خود یاد کرده و می گوید: مردم مسلمان پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) با رأی خود مردی از خودشان را برگزیدند و او در عین حال که ضعیف بود ولی با پشتکاری که داشت زمام امر



را بر عهده گرفت و دین را استوار ساخت. پس از او حاکمی، فرمانروای مردم شد که امور زندگی و دینی مردم را برپا داشت و با این که دو صفت کجروی و ناتوانی را داشت، سرانجام چون شتری که جلو کردن خود را بر زمین می نهد، توانست بر کار خود مستقر گردد و آن گاه سومی را جایگزین کردند که به هیچ وجه مالک نفس خود نبود، و خویشاوندانش بر او غالب شدند و او را به سمت خواسته های خود کشاندند، چنان که نوزاد گرسنه شتر به دنبال مادر می دود، و پیوسته کار بین او و مردم گاهی دور و گاهی نزدیک می شد، تا این که بر او تاختند و او را از پای در آوردند، سپس به قصد بیعت با من همچون هجوم ملخها رو آوردند. خطبه طولانی است. جران: جلو کردن شتر. ضربه بجرانه، به صورت وصف مستعار، کنایه از آرامش و پابرجایی اسلام است همان طوری که شتر بر زمین می خوابد و آرام می گیرد.

۴۴۰- امام (علیه السلام) فرمود:

اشاره

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ عَضُوضٌ - يَعِضُّ الْمُوسِرُّ فِيهِ عَلَى مَا فِي يَدَيْهِ - وَ لَمْ يُؤْمَرْ بِذَلِكَ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ - «وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ» - تَنْهَدُ فِيهِ الْأَشْرَارُ وَ تُسْتَدَلُّ الْأَخْيَارُ - وَ يُبَايِعُ الْمُضْطَرُّونَ - وَ قَدْ نَهَى؟ رَسُولُ اللَّهِ ص؟ عَنِ بَيْعِ الْمُضْطَرِّينَ

لغت

تنهد: گردنفرازی و کبر ورزیدن.

ترجمه

«روزگاری بر مردم بیاید بسیار دشوار، که در آن زمان مالدار بر آنچه در دست دارد، سختگیر و بخیل باشد، در حالی که بر این مأمور نشده. خداوند سبحان می فرماید: «و لا تنسوا الفضل بینکم. یعنی احسان و فضل خدا را ما بین خودتان فراموش نکنید.» در آن روزگار، بدکاران گردنفرازی کنند، و نیکوکاران خوار شوند و با درماندگان معامله کنند، در حالی که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از معامله با درماندگان نهی فرموده است.»

ص: ۷۸۴

امام (علیه السلام) برای روزگار، نکوهشهایی نموده است:

۱- کلمه «عضوض» را برای دنیا استعاره آورده است به اعتبار این که دنیا چون حیوان ناهموار، ناراحت کننده و گزنده است. وزن فعول در اینجا برای مبالغه است.

۲- مالدار آنچه در دست دارد سخت می گیرد. کنایه از بخل وی از مال خود است، و برای درستی سخن خود: «و لم یؤمر بذلک، یعنی: در حالی که بدان مأمور نشده است و به آیه مبارکه «و لا تَنسُوا الْفُضْلَ بَیْنَكُمْ» (۱) استدلال فرموده است، زیرا این آیه به استحباب صرف ما زاد مال دلالت دارد، و این خود، با بخل در مال منافات دارد.

۳- در آن روزگار، مقام بدان بالا می رود و نیکان خوار می گردند.

۴- در ماندگان، از روی جبر، با رهبران جور و ستمگران معامله کنند، و بر زشتی مطلب منع پیامبر را دلیل آورده است.

### ۴۴۱- امام (علیه السلام) فرمود:

يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ مُحِبِّ مُفْرَطٍ وَ بَاهِتٍ مُفْتَرٍ

«دو دسته در باره من هلاک می شوند: دوستی که تند روی می کند، و بهتان زننده ای که دروغ می بندد.»

سید رضی می گوید: این سخن مانند عبارت سابق آن بزرگوار: «هلک فی رجلان محبّ غال و مبغض قال» می باشد.

دوست تندرو، مانند غلاه که زیاده از حد امام را ستوده و در طرف افراط

۱- سوره بقره (۲) آیه (۲۳۷) [۱] یعنی: از احسان در بین خود فراموش نکنید.

بودند، و کسی که بهتان می زند و دروغ می بندد و او را کافر و خطاکار می شمارد، همچون خوارج که در طرف تفریطند. و این هر دو عمل دو صفت ناپسند و بیرون از فضیلت عدالتند. و قبلاً معلوم شد که رذایل، پرتگاههای هلاکت اخروی هستند. و نظیر این سخن در پیش گذشت.

## ۴۴۲- از امام (علیه السلام) در باره توحید و عدالت پرسیدند:

### اشاره

التَّوْحِيدُ أَلَّا تَتَوَهَّمَهُ وَالْعَدْلُ أَلَّا تَتَّهَمَهُ

### ترجمه

«توحید و یگانه دانستن خدا آن است که او را در اندیشه نیاوری، و عدالت آن است که او را متهم [به اجبار بنده بر عمل قبیح و بعد هم کیفر کردن او] نسازی.»

### شرح

این دو کلمه با تمام اختصار و کوتاهی در نهایت ارزش و محور علم خداشناسی اند. کلمه نخست، مهمترین کلمه ای است که امام (علیه السلام) در باره توحید و تنزیه خداوند، به منظور تربیت بندگان خدا فرموده است، و ما معنای آن را در خطبه اول کتاب نقل کردیم. و خلاصه مطلب در اینجا آن است که قوه و هم تنها جزئیات مربوط به حس را درک می کند و خداوند به اقتضای این که معقول صرف است، از محسوسات و متعلقات آن منزّه و میزاست، ناگزیر، روا نیست که خدای تعالی را در تصور و هم در آوریم، و احکام و هم را بر ذات مقدس او اجرا کنیم.

زیرا در باره او جز خلاف نخواهد بود، چون اقتضای و هم، آن است که خدا را محسوس و یا وابسته به محسوس بدانیم که از شأن آن کثرت و ترکیب است و این دو با وحدت مطلقه حق تعالی منافات دارند. پس در حقیقت، امام (علیه السلام) توحید را به وسیله یکی از خواص آن که لازم سلبی اوست [به و هم نیامدن] معرفی نموده است.

اما جمله دوم: مقصود از عدل، اعتقاد به جریان عدالت در تمام کارها و گفته های خداوند متعال است، و از لوازم چنین ویژگی آن است که بنده خدا او را متهم نسازد بر این که خداوند او را بر عمل ناروا مجبور ساخته و بعد او را به کیفر برساند و یا این که او را تکلیف مالایطاق نماید، و نظایر اینها از مسائل مربوط به اصول دین که معتزله در آنها به ظواهر قرآن توجه کردند.

### ۴۴۳- امام (علیه السلام) فرمود:

#### اشاره

لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ

#### ترجمه

«با وجود حکمت و دانایی، خیری در خاموشی نیست چنان که با جهل و نادانی خیری در گفتار نیست»

#### شرح

خاموشی از گفتن حکمت، صفتی ناروا و انحراف از فضیلت گفتار است، و گفتار از روی نادانی زیاده روی است و خیری در آنها نیست، بلکه خیر در حد متوسط و سخن حکیمانه است.

### ۴۴۴- امام (علیه السلام) در دعای طلب باران، عرض کرد:

#### اشاره

اللَّهُمَّ اسْقِنَا ذُلَّ السَّحَابِ دُونَ صَعَابِهَا

#### ترجمه

«خدایا ما را آب ده، از ابرهای رام فرمانبردار، نه با ابرهای سخت نافرمان».

#### شرح

سید رضی می گوید: این سخن از کلماتی است که فصاحتش شگفت آور است، توضیح این که امام (علیه السلام) ابرهایی را که دارای رعد و برق و صاعقه ها هستند به شتران سرکش که برمی جهند با بارها و برمی جهانند سواران را و ابرهای خالی

از این چیزهای ترسناک را تشبیه کرده به شتر رام که شیرش را می دوشند و به آن فرمان می دهند و بر آنها سوار می شوند و آن حیوانی خوش رفتار است.

کلمات «الدَّلَل» و «الصَّيَّعَاب» به دلیل همان وجه شبهی که سید رضی فرمود، استعاره برای ابر آورده شده اند. در عبارت سید رضی: «قصت به راحلته» یعنی با بارها بر می جهند و سوارها را نیز برمی جهانند به حدی که نزدیک است بیفتند. روایع، یعنی امور ترسناک!

**۴۴۵- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

لَوْ عَيَّرْتَ شَيْئَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ ع- الْخِضَابُ زِينَةٌ وَ نَحْنُ قَوْمٌ فِي مُصِيبِهِ يُرِيدُ وَفَاةَ رَسُولِ اللَّهِ ص؟

**ترجمه**

«یا امیر المؤمنین خوب بود که موی سفید خود را تغییر می دادی [خضاب می کردی] فرمود:

«خضاب زینت و آرایش است، و ما گروهی عزاداریم.»

**شرح**

سید رضی می گوید: مقصود امام (علیه السلام) وفات رسول خداست.

نیازی به توضیح ندارد و مطلب روشن است.

**۴۴۶- امام (علیه السلام) فرمود:**

**اشاره**

مَنْهُوَ مَنْ لَا يَشْبَعَانِ طَالِبُ عِلْمٍ وَ طَالِبُ دُنْيَا

**لغت**

نهم: علاقه زیاد به خوردن

**ترجمه**

«دو گرسنه اند که هرگز سیر نمی شوند، خواهان دانش و خواستار دنیا.»

**شرح**

این کلمه [نهم] استعاره برای شدت علاقه و حرص دانشجو بر دانش و

ص: ۷۸۸

خواستن صاحب دنیا، آورده شده است، و همچنین صفت سیر نشدن برای ایشان استعاره است، و این سخن از رسول خدا نیز روایت شده است: «منهومان لا یشبعان: منهوم بالمال و منهوم بالعلم.»

۴۴۷-

اشاره

الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ

ترجمه

«قناعت، ثروت بی پایان است.»

شرح

سید رضی می گوید: بعضی این سخن را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند.

کلمه مال را برای قناعت با صفت بی پایان از آن رو استعاره آورده است که بدان وسیله بی نیازی ابدی حاصل می شود، همچون ثروتی که جاودانه باشد

۴۴۸- امام (علیه السلام) به زیاد بن ابیه - وقتی که او را برای خطبه فارس به جای

اشاره

عبد الله بن عباس تعیین کرد - در ضمن سخنی طولانی که بین آنها رد و بدل شد و

امام او را از پیشاپیش گرفتن مالیات نهی کرد، فرمود:

اسْتَعْمِلِ الْعَدْلَ وَ اخْذِرِ الْعُسْفَ وَ الْحَيْفَ - فَإِنَّ الْعُسْفَ يَعُودُ بِالْجَلَاءِ وَ الْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ

ترجمه

«با عدل و انصاف رفتار کن، و از تندروی و ستم بپرهیز، زیرا که تند روی منجر به آوارگی مردم، و ستمکاری باعث به کار بردن شمشیر می گردد.»

شرح

امام (علیه السلام) زیاد را به عدالت امر کرده و از ستمکاری بر مردم و بی انصافی بر حذر داشته است، یعنی وادار کردن مردم به کارهای دشواری که بر انجام آنها هیچ تمایلی ندارند. امام (علیه السلام) از بی عدالتی به وسیله قیاس مضموری بر حذر داشته

است که مقدمهٔ صغرای آن فإِنَّ العسف... است یعنی بی عدالتی باعث

ص: ۷۸۹



می شود، آنان که مورد ستم قرار گرفته اند وطن خود را رها کنند و بدیهی است که ستمکاری زمینه فرار از وطن را فراهم می سازد، و یا باعث قیام مردم با شمشیر در برابر ستمگر می گردد، و کبرای مقدر نیز چنین است: و هر چه این طور باشد، اجتناب از آن لازم است.

#### ۴۴۹- امام (علیه السلام) فرمود:

##### اشاره

أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَخَفَّ بِهَا صَاحِبُهُ

##### ترجمه

«سخت ترین گناهان، گناهی است که صاحب گناه آن را سبک شمارد.»

##### شرح

توضیح آن که گنهکار به خاطر سبک شمردن گناه، آن را به حدی ادامه می دهد که به صورت ملکه و خویی جدایی ناپذیر در می آید، برخلاف گناهی که مهم تلقی کند، که چه بسا آن را پیش از استحکام، ریشه کن سازد، تفسیر این سخن قبلا گذشت.

#### ۴۵۰- امام (علیه السلام) فرمود:

##### اشاره

مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا - حَتَّى أَخَذَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلَّمُوا

##### ترجمه

«خداوند از نادانان پیمان نگرفته که بیاموزند، مگر این که [اول] بر دانایان واجب کرده است که تعلیم دهند.»

##### شرح

چون آموختن بر نادان واجب است و این واجب جز به وسیله دانایی که تعلیم دهد امکان پذیر نیست، بنا بر این وجوب آموختن بر نادان، مستلزم وجوب تعلیم دادن بر داناست، در خبر مرفوعی آمده است: هر کس علمی را فراگیرد، و آن را پنهان دارد، خداوند در روز قیامت او را با لجامی از آتش لگام کند. و معاذ بن

جبل از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است که فرمود: علم را بیاموزید که آموختن علم برای خدا حسنه و مطالعه و تحقیقش تسبیح، و بحث و گفتگوش جهاد، و پی گیری اش عبادت، و آموزش به دیگران صدقه، و در اختیار اهلش قرار دادن، باعث تقرّب به خداست. زیرا که دانش نشانه های حلال و حرام، موجب شناخت راه بهشت، همدم در هنگام ترس، و هم سخن در خلوت و همنشین تنهایی، و رفیق در غربت، و راهنما به سوی خوشیها و کمک در برابر ناخوشیها و زینت در نزد دوستان، و اسلحه در مقابل دشمنان است.

#### ۴۵۱- امام (علیه السلام) فرمود:

##### اشاره

شَرُّ الْأَخْوَانِ مَنْ تُكَلِّفَ لَهُ

##### ترجمه

«بدترین دوستان کسی است که به خاطر او انسان به زحمت افتد.»

##### شرح

یعنی کسی که نیاز باشد برای او زحمتی تحمّل شود. توضیح آن که دوستی صمیمانه مستلزم خوشی و شادمانی میان دوستان و باعث ترک زحمت از یکدیگر است. بنا بر این نبودن این جهت و وجود زحمت، مستلزم عدم ملزوم یعنی صمیمیت در دوستی خواهد بود، و کسی که دوست صمیمی نباشد پس بدترین دوستان است.

این جمله به منزله مقدمه صغری است که بدان وسیله امام (علیه السلام) بر اجتناب از چنین برادری توجه داده است، و تقدیر جمله چنین است: هر کس که باعث نیاز به رنج و زحمت زیاد باشد او بدترین دوستان است و کبرای مقدر نیز چنین است. و هر کس بدترین دوست باشد، اجتناب از او لازم است.

#### ۴۵۲- امام (علیه السلام) فرمود:

##### اشاره

إِذَا احْتَسَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ فَقَدْ فَارَقَهُ

ص: ۷۹۱

«هرگاه مؤمن باعث خشم برادر خود گردد، در حقیقت از او جدا شده است.»

## شرح

حشمه، آحشمه او را به خشم آورد، و بعضی گفته اند: او را شرمسار کند.

این عبارت مقدمه صغرا برای قیاس مضمیری است که امام (علیه السلام) بدان وسیله مؤمن را از خشمگین ساختن برادر خویش برحذر داشته است، توضیح آن که اگر مؤمن، برادر مؤمن خود را خشمگین و یا شرمنده کند، این عمل باعث نفرت و انس نگرفتن با وی می گردد، و این خود از انگیزه ها و عوامل جدایی است. و تقدیر عبارتی که به منزله کبر است: چون جدایی از برادر جایز نیست پس خشمگین ساختن او روا نیست. توفیق و مصونیت از خطا به دست خداست.

این آخرین سخن از برگزیده های سید رضی - خدایش از او راضی باد - از سخنان مولایمان امیر المؤمنین علیه السلام است، و سپاس خداوند سبحان را که به من توفیق به پایان رساندن شرح آن را داد و برای من منتهای و عنایات خود را نسبت به چنین نعمتی بزرگ فراهم کرد، و از او درخواست دارم، و از او می خواهم که این نوشته های مرا حجتی به سود من قرار دهد نه به زیان من! که او بسی منت گذارنده و صاحب لطف و احسان است.

بنده خدایی امیدوار به رحمت او، پناهنده از دست گناهانش به عفو و کرم او، میثم بن علی بن میثم بحرانی، در نیمه شب، شنبه ششم ماه خدا، ماه مبارک رمضان - خداوند برکتش را شامل حال همگان قرار دهد - سال ششصد و هفتاد و هفت، این نوشتار را به پایان رساند. و سپاس خدای را چنان که در خور حضرت اوست و درود و سلام خدا بر سرور ما محمد پیامبر امی و بر خاندان پاک و بزرگوار او باد.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

